

تحقیقات جغرافیائی راجع بہ ایران

تألیف
آلفونس گابریل

ترجمہ:

فتحعلی خواجہ نوری

تصحیح:

دکتر ہومان خواجہ نوری



انتشارات ابن سینا

آلفونس گابریل

تحقیقات جغرافیائی راجع بہ ایران



انتشارات ابن سینا

ALFONS GABRIEL

DIE
ERFORSCHUNG
PERSIENS

تحقیقات جغرافیائی
راجع به ایران

www.tabarestan.info
تبرستان



تجملات جغرافیائی راجع بہ ایران

تالیف
آلفونس گابریل

ترجمہ از : مرحوم فتحعلی خواجہ نوری
(خواجہ نوریان)

تکمیل و تصحیح از دکتر ہومان خواجہ نوری



انتشارات ابن سینا

چاپ اول
تہران - آذرماہ ۱۳۴۸

ALFONS GABRIEL

DIE
ERFORSCHUNG
PERSIENS

www.tabarestan.info
تبرستان

اهداء کتاب

مدتی است نوبت کسانی که برای تحقیقات در ایران با عملیات طاقت فرسا خود را به زحمت انداختند سپری شده .

آثار غالب آنها محور رنج و زحمتشان فراموش شده است .

به یاد بی باکی و پشتکار آن محققین شجاع که با علم به اهمیت ایفاء يك چنین وظیفه خطیری از دارائی و خوشی صرف نظر کردند و برای بدست آوردن کمال مطلوب و پرده برداشتن از روی معماهای کشور آمال خود قدم برداشتند، و بعضی از آنها دور از وطن خود جان سپردند، این کتاب اهدا میشود.

«مؤلف»

شماره ثبت کتابخانه ملی ۴۲۸ مورخ ۴۸/۶/۲

۲۰۰۰ نسخه از این کتاب بسمایه انتشارات ابن سینا در چاپ مشعل آزادی بطبع رسیده است

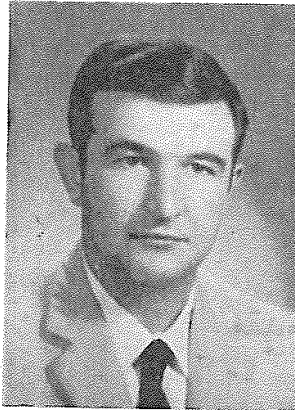
شرح حال مترجم



فتحعلی خواجه نوری (خواجه نوریان) در سال ۱۲۷۷ شمسی در تهران تولد یافت. تحصیلات خود را در شهر لوزان در سوئیس و مدرسه عالی آلمانی تهران بی پایان رسانید و در سال ۱۲۹۹ به خدمت وزارت فرهنگ درآمد. در این مدت مقامات مختلفی را بعهده داشت از آن جمله چندین سال متصدی اداره آمار و چندی بازرس عالی آن وزارتخانه بود. غالب سالنامه‌های فرهنگی کشور زیر نظر او چاپ و منتشر شده است. وی در تیرماه سال ۱۳۴۱ بدرود حیات گفت.

مرحوم فتحعلی خواجه نوری چندبار به کشورهای اروپائی مسافرت کرد و بزبانهای آلمانی و فرانسه بخوبی آشنائی داشت.

شرح حال مصحح



هومان خواجه نوری فرزند مرحوم فتحعلی خواجه نوری در سال ۱۳۱۲ شمسی در تهران متولد شده. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر به پایان رسانده پس از اخذ درجه لیسانس در رشته ادبیات و علوم تربیتی مدت دو سال به دبیری دبیرستانهای تهران اشتغال داشت. سپس جهت تکمیل تحصیلات عازم کشور فرانسه گردید و موفق به گذراندن درجه دکترا در رشته علوم تربیتی از دانشکده ادبیات پاریس (سوربن) گردید و فعلاً در سازمان برنامه به ادامه خدمت مشغول است و هم اکنون از کارشناسان این سازمان میباشد.

فهرست منابع

مقدمه مصحح

صفحه	مقدمه
۱۷	۱ - قسمت اول: پیشقدمان
۲۱	فصل اول: یونانیها و رومیان
۲۱	فصل دوم: جغرافیون اسلامی
۴۰	فصل سوم: اولین جمعیت‌های مسیحی در ایران؛ خاخام بنیامین اهل تولد
۴۶	Rabiner Benjamin von Indela
۵۵	فصل چهارم: تجار و مبلنین. مارکوپولو Marco Polo
۶۹	فصل پنجم: مسافرت‌های تیمور و تیموریان
۷۶	فصل ششم: فرستادگان «ونیزی»
۸۲	فصل هفتم: طایفه تجار انگلیسی
۸۳	فصل هشتم: اولین فرستادگان آلمانی به ایران. هاینریش فن پوزر Heinrich Von Poser
	فصل نهم: ماجراجویان (وارتما Varthema و شرلیها Sherly و دلاواله
۹۳	Della Valle و دیگران)
۱۱۱	فصل دهم: دون گارسیدوسیلوا فیکوراوآ Dou Garcia de Silva Figueras
	فصل یازدهم: مسافرت‌های زمینی به هندوستان از طریق ایران. تلاش برای بدست
۱۱۹	آوردن منابع جدید تجارت از طرف انگلیسها. توماس هربرت Thomas Herbert
	فصل دوازدهم: آدام اولتاریوس Adam Oléarius و یوهان آلبرشت فن ماندلسلو
۱۲۸	Johann Albrecht von Mandelslo
۱۳۵	فصل سیزدهم: کشیتهای کاتولیک رومی
	فصل چهاردهم: ژان شاردن Jean Chardin و مسافران دیگر فرانسوی معاصر او
۱۴۳	در ایران
۱۵۵	فصل پانزدهم: مسافران دیگر در زمان صفویه
۱۶۸	فصل شانزدهم: قرن ۱۸ پس از سقوط صفویه

کتاب حاضر که اصل آن بزبان آلمانی توسط آلفونس گابریل برشته نگارش درآمده اثری است گرانبه‌ای که در آن اکتشافات جغرافیائی کاشفان اروپائی در هزاره اخیر شرح داده شده و حاوی اطلاعات دقیق و پرمغزی راجع به کشور ایران میباشد.

این اثر توسط مرحوم فتحعلی خواجه نوری پدر اینجانب در سال ۱۳۳۷ شمسی از آلمانی به فارسی ترجمه شد ولی بیماری و بالاخره درگذشت مترجم مانع از آن شد که ترجمه آن تصحیح و تنقیح گردیده بصورت مدونی درآید. در سال ۱۳۴۱ که اینجانب پس از پایان تحصیلات از کشور فرانسه مراجعت نموده بودم از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب مأمور تصحیح و تدوین ترجمه این کتاب شدم و بکمک دوست گرامی و فاضلم آقای امیر هوشنگ فریار که آشنائی کامل بزبان آلمانی دارند موفق بمرور و مقابله ترجمه با اصل کتاب گردیدیم و اینک این اثر گرانبه‌ای جهت مطالعه و استفاده صاحب نظران و دستداران دانش تقدیم میشود. در این مختصر ذکر این نکته لازم است که نام پاره‌ای از روستاها و نقاطی که در این کتاب ذکر شده با نام کنونی آنها تطبیق نمیکند ولی در ترجمه کتاب عیناً بهمان صورتی که در اصل آورده شده، ذکر گردیده است.

در خاتمه لازم به تذکار است که هر چند در ترجمه و تصحیح این کتاب نهایت کوشش و دقت مبذول شده اما چون محتمل است که اشکالات و اشتباهاتی حین ترجمه و تصحیح وجود داشته باشد لذا ضمن عرض معذرت از خوانندگان گرامی تقاضا دارد با تذکرات خود اینجانب را راهنمایی فرمایند.

هومان خواجه نوری

بقیه فهرست مندرجات

قسمت دوم: عملیات تکمیلی

صفحه

۱۸۲	فصل هفدهم : جاه طلبی انگلیسها و فرانسویها
۱۹۸	فصل هیجدهم : مسافرت‌های تازه
۲۲۱	فصل نوزدهم : در جستجوی آثار باستانی
	فصل بیستم : مأموریت‌های گلدسمید Goldsmidt و اولین تحقیقات درباره
۲۳۶	زمین‌شناسی ایران
۲۵۱	فصل بیست و یک : راجع به صحرای مجهول مرکزی
	فصل بیست و دو : عملیات کلی دیگر (شمال غربی و غرب . شمال و شمال شرقی . جنوب)
۲۶۷	
۳۰۶	فصل بیست و سوم : باستان شناسان
۳۱۶	فصل بیست و چهارم : سون هدین Sven Hedin در ایران
۳۲۰	فصل بیست و پنجم : هفت بار مسافرت پ. م . سایکس P. M. Sykes
۳۳۰	فصل بیست و ششم : قبل از جنگ جهانی اول
۳۴۶	فصل بیست و هفتم : جنگ جهانی اول
	فصل بیست و هشتم : اکتشاف ایران در زمان معاصر (جنوب و غرب . شمال غرب و شمال . صحرای مرکزی و شرق)
۳۵۶	

فهرست عکسها

مقابل صفحه

۶۰	« شی فن آ. اولتاریوس A. Olearius (در متن)
۶۴	« طلیمیوس Cl. Ptolomaeus
۶۵	« Oderich Von Pardenove
۶۵	« Mc
۸۰	« جازاطلس «مرکاتود Mercator» (۱۵۹۵)
	« ال ۱۶۹۵ (عمل آورده آدریانوس رلانوس
۸۱	«
۱۲۶	« ۷- نقشه ایران از هربرت (۱۶۲۸-۱۶۲۹) (در متن)
۱۳۶	« ۸- نقشه ایران از اولتاریوس (۱۶۳۷-۳۸)
۱۳۷	« ۹- توماس هربرت Thomas Herbert
۱۳۷	« ۱۰- پترودلاواله Petro Della Valle
۱۶۰	« ۱۱- ژان باپتیست تاورنیه Jean Baptiste Tavernier
۱۶۱	« ۱۲- نقشه دانویل D'Anville از خلیج فارس (۱۷۶۰)
۲۰۸	« ۱۳- خط سیر پوتینگر Pottinger در ایران (۱۸۱۰)
۲۰۹	« ۱۴- خط سیر نیبور Niebur در ایران (۱۷۶۵)
۲۱۶	« ۱۵- بازار گاد. قبرسیروس (برطبق يك نقاشی ش. تکسیه Ch. Texier
۲۱۷	« ۱۶- طهران (برطبق يك نقاشی کرپورتر Ker Parter
۲۵۶	« ۱۷- کاروانسرا (قزوین) (برطبق يك نقاشی ا. فلاندن)
۲۵۷	« ۱۸- بازار (کاشان) (برطبق يك نقاشی ا. فلاندن E. Flandin
۲۸۸	« ۱۹- قم « « « «
۲۸۸	« ۲۰- داراب « « « «
۲۸۹	« ۲۱- ایستیند Istind

پیشقدمان

صفحه	مقابل	
۲۸۹	«	پولو (
۳۵۲	«	
۳۵۲	«	بره وحشی
۳۵۳	«	آب (زنگ احمد)
۳۵۳	«	م ایران
۳۶۸	«	
۳۶۸	«	یک پوزه گوشمال
۳۶۸	«	«
۳۶۹	«	که هنوز مورد تحقیقات قرار نگرفته
		نمره)

www.tabarestan.info
نیرستان

آنچه در ادوار قدیم یادقرون وسطی در نتیجه مسافرت تجار و سیاسیون و ماجراجویان و جنگجویان و امثال آنان در مغرب زمین راجع به ایران عامه رسیده است برای معلومات جغرافیائی کنونی این سرزمین امروز فقط اهمیت تاریخی دارد.

در نتیجه عملیات مسافرائی که از جنبه سیاسی اقدام کرده‌اند تازه در ابتداء قرن پیش ایران در قلمرو اکتشافات جدید جغرافیائی قرار گرفت و بعضی از عملیات این زمان که بطور مجزا و بای اعتنائی نیز انجام شده هنوز هم دارای ارزش میباشد. اولین هدف استقرار مجدد يك نقشه مطمئن بوده و در عین حال به تحقیقات اقتصادی و مناسبات اجتماعی بیشتر توجه شده بود تا به زمین‌شناسی و شکل‌شناسی سرزمینهای کشف شده.

جمعی از کاشفان موادی راجع به تنهات طبیعت را نسبتاً زودتر در دایره اکتشافات خود داخل کرده قبل از همه چیز وجود عالم نباتات يك منطقه یا عدم کامل وجود آن دقت آنان را بسوی خود جلب کرد. در میان علماء فنی قبل از همه در ایران به گیاه‌شناسان بر میخوریم و آنها هستند که به پیدایش جغرافیا بیش از همه کمک کرده‌اند.

اوشرالوی Aucher Eloy اول کسی بود که به قلّه ناشناسی در کوههای بختیاری صعود کرد. میشو Michaux و کوتشی Kotschy و برموللر Bormuller هم جزء اولین کسانی بودند که به ترتیب به کوههای الوند و کهگیلویه و تخت سلیمان صعود کردند.

کاشفان تاریخ قدیم و باستان‌شناسان نیز در تحقیقات مر بوط به ایران کارهای پرافتخاری انجام داده‌اند. آنها دروادی‌های خاموش خالی از سکنه پیش می‌رفتند و در ضمن تحقیقاتی که برای روشن کردن تاریخ قدیم بشر بعمل می‌آوردند طرحهایی هم از زمین بر میداشتند بطوریکه در زمان واحد هم تاریخ قدیم ایران هم باستان‌شناسی را با اطلاعات جغرافیائی از نزدیک توأم می‌ساختند. عبور « راولینسن Rawlinson » از « عیلام » قدیم همان اندازه که نتایج باستان‌شناسی همراه داشت به همان اندازه شامل اطلاعات جغرافیائی نیز بود؛ این موضوع درباره مسافرت « هرتسفلد Herzfeld » در همین سرزمین و مسافرت اکتشافی « شتاین Stein » در جنوب و غرب ایران هم صدق میکند و درین کتاب آنها هم از نظر جغرافیائی و هم از نظر باستان‌شناسی مکرر سهیم میباشند.

از زمانیکه موضوع بدست آوردن نفت مورد توجه قرار گرفته کشفیات جدید راجع به-

ایران شدیداً رو به ترقی گذاشته است. نقشه بردارهای مجهز به آلات جدید که از طرف شرکت‌های نفت مأموریت داشتند جانشین مساحانی شدند که قبلاً از طرف دولتهای ذی‌علاقه به سیاست به ایران اعزام شده بودند. اینان غالباً در لباس زمین‌شناس درآمده یا زمین‌شناسانی بهمراه داشتند که برای شناسائی حوزه اکتشافی و تشکیلات لازم جهت آن خویش را حاضر بخدمت نشان میدادند. ابتدا در مراکز کشف شده نفت جنوب غربی ایران و همچنین بعداً از شرق ایران زمین‌شناسانی به اکتاف کشور بحرکت درآمدند که «هاریسن» را باید مقدم بر همه دانست.

در ایران عملیات جغرافیائی خیلی بیشتر از زمین‌شناسی انجام شد. «هدین Hedini» و «ف. نیدرمایر V. Niedermayer» و «بوک Bobek» و «ستراتیل-زاور Stratil-zaver» مؤلف وعده کمی دیگر حاضر شدند این سرزمین را بطور کامل و از نظر عوامل طبیعت درک نموده و از لحاظ جغرافیائی تشریح نمایند و با علم به پیچیدگیها و تجلی پر جوش و خروش که جغرافیای طبیعی دارد در حقیقت گامهای اول در این باره برداشته شد و این افتخار نصیب ما گردید. عکس برداری هوایی که در قرن اخیر مخصوصاً در طرز مشاهدات جغرافیائی انقلاب بوجود آورده در ایران به اقسام مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. ولی معدک صرف نظر از چند استثناء کوچک فقط پروازهایی که از نظر زمین‌شناسی بوسیله «ا.ف. شمیدت E. F. Schmidt» انجام گردیده رسماً مورد توجه واقع شده است.

اکتشافات انگلیس‌ها در ایران در درجه اول اهمیت قرار دارد. از هنگامی که اتباع «ملکم Malcolm» شروع به مسافرت کردند تا زمان «هاریسن» صف انگلیسهای جسور که تمام قوای خود را اختصاص به اکتشافات ایران دادند قطع نشده است. اشخاصی مانند پ.م. سایکس P. M. Sykes یا «ا.ت. ویلسن A. T. Wilson» صورت افسانه‌ای بخود گرفته‌اند و عملیات آنها هنوز هم در مواقع فراغت زبانزد چادر نشینانی میباشد که پدران یا اجدادشان این بیگانگان غربی را میشناختند و مورد تحسین قرار میدادند.

تا کنون دخالت ایرانیان در اکتشافات کشور خودشان چندان قابل ذکر نبود ولی چنین پیداست که در ایران اساس عمده کشفیات جغرافیائی پی‌گذاری شده باشد. کرسی‌هایی برای تعلیمات جغرافیا و شعب آن در دانشگاه تهران تأسیس شده و هم اکنون در داخل کشور شاگردانی تربیت میشوند ولی تا حال در بعضی موضوعات متفرع از جغرافیا عملیات واقعی فقط از طرف کسانی انجام شده که در مالک غرب از تحصیلات خود صرف نظر کرده و بعنوان بررسی موضوعاتی را که بیشتر جنبه اقتصادی دارد در پیش گرفته‌اند.

در صورتی فعالیت علماء جغرافی ایران ممکن است مفید واقع گردد که پایه آن بر اساسی استوار شود که با زحمات بسیار توأم باشد و آنها غالباً خالی از مخاطره نمیشد. آنها میبایستی کشفان غربی را که در مدت صدها سال زحمت کشیده‌اند سرمشق خود قرار دهند؛ در آن صورت دوران درازی هم لازم است تا از فعالیت‌های آنها نتیجه‌ای حاصل گردد. در زمان ما اکتشافات در ایران از جهات معینی خاتمه یافته تلقی میشود زیرا کشور شیر و خورشید هم تقریباً مانند سایر کشورهای روی زمین دیگر محلی برای مسافرت‌های

اکتشافی بطور قدیم ندارد ولی هنوز اکتشافات از بعضی جهات قابل تعقیب است ولی از این حیث با وجود ترقیات و کشفیات علمی مهمی که در قرن نوزدهم و بیستم صورت گرفته تا آغاز جنگ دوم جهانی وقفه قابل ملاحظه‌ای روی داده است. اما این موضوع باید در نظر گرفته شود که ایران دیگر سرزمین منفرد و مجزائی نیست و در سالهای اخیر گروه بی‌شماری از متخصصان رشته‌های گوناگون از ملتهای مختلف در آن سکنی کرده‌اند و بی‌مناسبت نیست که با نظری بگذشته با آنچه تا کنون عمل شده توجه شود.

بطور کلی فقط اکتشافات داخله ایران مورد توجه قرار میگردد و از کارهایی که در سواحل یا دریاها متصل به آن بعمل آمده تنها بطور اختصار ذکری بمیان میآید. خلاصه‌ای از اکتشافات علمی در خلیج توسط «ا.ت. ویلسن A. T. Wilson» انتشار یافته است.^۱

موضوع فعلی راه مؤلفی طور دیگری مورد بحث قرار میداد و برای هر یک از کارهای اکتشافی ارزش دیگری قائل میشد. فقط باید علمائی را استثناء کرد که شخصاً وارد میدان عمل نمیدادند و منحصراً تجربیات دیگران را با نظر انتقادی مورد مطالعه قرار میدادند. لذا قسمت زیادی از قضاوت‌های صحیح درباره وضعیت ایران که از تشریح آن عاجز مانده‌اند از میان رفته است. در این حال نام بهترین ایران‌شناسان مانند «و. ستوارت W. Stuart» و «لادی شیل Lady Schiel» و «ایستویک Eastwick» و «بینینگ Binning» و بسیاری دیگر بطور خلاصه ذکر شده در صورتی که راههایی که آنها در ایران پیموده بودند تا لیباً قبل از خود آنها تشریح شده بوده یا اینکه مشاهدات آنها در درجه اول مربوط به اوضاع اقتصادی بوده است. وسیعترین میدانها به پیشقدمان و مسافران علمی اختصاص یافته که در زمان علم نقشه برداری و جغرافیای طبیعی قدم برداشته‌اند. نتایجی که از توصیف انواع زندگانیها بدست آمده در درجه دوم قرار گرفته است و تا حدی که این کتاب گنجایش دارد از مسائلی صحبت شده که کاشف آن را تعقیب کرده است.^۲

همانطوری که در وهله اول فعالیت هر یک از مسافران مورد نظر قرار گرفته در درجه اول بنظر من چنین آمد مردان و زنانی را که راجع به کسب معلومات جغرافیائی ایران متحمل زحمت شده‌اند بدست فراموشی نسپارم. امروزه ما از «بروئین Brwin» چه میدانیم؟ یا از «کمپفر Kampfer» و «ستکلر Stocquer» و «اشر الوی Aucher Eloy» و بسیاری دیگر که هرگز در مقابل عملیات خود پاداشی ندیدند یا کلمه تشکر آمیزی نشنیدند چه خبر داریم. وقتی انسان در زندگانی این اشخاص صاحب عزم تعمق میکند بی‌اختیار

۱ - ج. ب. م. مجمع تاریخ طبیعی ۱۹۲۶ XXXI

۲ - در حاشیه فصل ۲۸ بمناسبت مسافرت‌های شخصی که مخصوصاً در صحرای داخله ایران بعمل آمده چند نقشه توسط من و خانم کشیده شده که بموقع اجرا در نیامد. چون مادریک در نظر نداریم این نقشه‌ها را مورد استفاده قرار دهیم و از طرفی ممکن است تجربیات ما برای مسافران که در آینده به سرزمینهای خشک میروند باعث صرفه‌جویی در تهیه وسایل و صرف وقت بشود و حتی آنها را از بعضی مخاطرات که اشخاص تازه‌کار در مراحل‌های پرخطر نمیتوانند از آن اجتناب کنند حفظ نماید لذا بطور خلاصه به نقشه‌هایی که ما نتوانستیم عملی کنیم اشاره شده است تا آنها بتوانند به نحو شایسته‌ای آن را بکار بندند.

مجبور به تجلیل و احترام نسبت با آنها میگردد.

من بیش از دوازده سال راجع به کتاب حاضر کار کرده‌ام و چون در یک دهستان دور افتاده اطریش سفلی بشغل طبابت مشغول و برای بدست آوردن وسائل زندگانی ناچار به مبارزه بودم لذا مطالبی را که برای انجام کار این کتاب لازم بود به زحمت بدست می‌آوردم ولی معدک دست از کار نکشیدم زیرا چنین تصور می‌کردم که برای یکنفر مؤلف تاریخ اکتشاف ایران که خود در نتیجه مسافرت توانسته به تکمیل معلومات و اطلاعات راجع به این کشور کمک کند این کتاب دارای امتیاز و برتری خواهد بود.

« شرح حال ایران A Biography of Persia » تألیف « ا. ت. ویلسن A. T. Wilson » برای تدوین این کتاب کمک بزرگی بود که با مقایسه با سایر کاشفان ایران مطالب پر ارزش و حتی المقدور کاملی از این کشور تا حدود ۱۹۲۹ در آن گردآوری شده است. از آن پس نشریات راجع به ایران به اندازه‌ای زیاد شده که بالاخص در زمینه اقتصادیات و ارتباطات و سیاست فقط عدد محدودی از آن ممکن بود مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه میسر نشد نقش کاشفان روسی را در ایران کاملاً مورد توجه قرار داد زیرا با تمام زحمات بعضی از تألیفات روسی بدست نیامد و نمیتوان ادعا کرد فهرست کتبی که در آخر بعضی از فصول ضمیمه شده کامل میباشد.

در کتاب حاضر رسم الخط کلمات ایرانی که من در تألیفات سابق خود بر طبق قواعد فرهنگ اسلامی بکار می‌بردم خیلی پیچیده بنظر آمد و رونویس ساده تر انگلیسی هم برای خوانندگان آلمانی زبان زیاد مناسب نبود لذا با ملاحظه طرز تلفظ هر دو رسم الخط مورد استفاده قرار گرفتند و در بعضی موارد نادر رسم الخط قدیم محفوظ نگاهداشته شد و شدیداً آرزو دارم که بالاخره رونویس واحدی از کلمات فارسی که به آلمانی نقل میشود پدید آید. تغییر دائم اسامی محل در ایران ایجاب می‌کرد که نامهای قدیم و جدید هر دو استعمال شود. رعایت جدیدترین تغییر نام‌ها که تا کنون ندر داخله و ندر خارجه رواج پیدا نکرده بعمل نیامده است. برای اجتناب از سوء تفاهم به کشور ایران نام « پرس Perse » داده شده و مفهوم جغرافیائی کلمه « ایران » به سرزمینی که بین هند و توران و خلیج فارس و بین النهرین واقع میباشد اطلاق گردیده است.

برای اینکه حتی المقدور از حجم کتاب کاسته شود لازم بود در موقع چاپ علامات اختصاری مورد استفاده قرار گیرد و نیز از لحاظ گرانی قیمت فقط تعداد کمی نقشه و عکس تهیه شده و در نقشه‌ها نهایت سادگی بکار رفته است. مخصوصاً از تدارک یک نقشه دقیق و جدید که شامل تمام سرزمین مورد بحث باشد صرف نظر شده است. با اینکه به خوانا بودن متن کتاب تا حدی لطمه وارد شده معدک میسر نشد که از مقدار زیادی حاشیه نویسی صرف نظر شود.

با وجود تمام نواقصی که این کتاب دارد خدا کند کاشفان و محققان آینده متوجه شوند که چه کارهای دیگری هنوز در ایران باقی مانده و بیاد متقدمان خود پیمنتند و بدانند قبل از آنان هم چه زحماتی صورت گرفته است زیرا مسافران امروز ما بسیار مستعد میباشد که در اقدامات خود منابع قدیمتر را بدست فراموشی بسپارند.

قسمت اول = پیش قدمان

فصل اول - یونانیان و رومیان

از مجموع اطلاعاتی که در زمان قدیم فنیقیان، عبرانیان، مصریان و دیگران راجع به ایران داشتند فقط آن قسمت از لحاظ مغرب زمین قابل ارزش است که یونانیان از آن اطلاع حاصل کرده و وسیله انتشار آن شده‌اند.

مطمئناً نمیتوان گفت از چه موقع یونانیها شروع بزودن تصورات افسانه‌ای از معلومات اساسی جغرافیائی کردند.

یک صفحه مفرغی که در حدود پانصد سال قبل از میلاد به « اسپارت » حمل گردیده و تمام محیط زمین و کلیه دریاها و رودخانه‌ها روی آن حک شده ظاهر تقلیدی از شکل اصلی نقشه‌ای بوده است که اولین جغرافی دان غربی یعنی « آناکسی ماندرا Anaximander » از اهالی « میله Millet » آن را طرح ریزی کرده است.

چون نقشه « آناکسی ماندرا » از میان رفته هرگز روشن نخواهد شد که کشوری که در مشرق موطن یونانیان واقع بوده از آنطرف کوههای مرتفع و صحاری وحشتناک تا کجا امتداد داشته است. شاید درازمنه قدیم یونانیان با آنجا رابطه داشته‌اند بلاشک فنیقیان مدتی قبل از روی کار آمدن امپراطوری ایران با پایتختهای آشور و بابل به امر تجارت مشغول بودند و هیچ چیز نمیتوانست مانع یکنفر یونانی بشود که به کاروانهایی که از « صور » یا « صیدا » از طریق صحرای « شام » به مشرق می‌رفتند ملحق بشود ما از وجود یک برادر « آلاکائوس Alkaeus » شاعر اطلاع داریم که دلشکر پادشاه « بابل » خدمت می‌کرده و نقش راهنما را برای بعضی از یونانیان تافلات ایران به عهده داشته و این مورد از موارد نادر نبوده است.

ولی با اینکه در هر صورت از نظر « آناکسی ماندرا » ایران در حاشیه این جزیره فرضی پهن آورد در فاصله اسرار آمیز و مشکوکی واقع بوده و دنیا به هر دو « سنده » که به سمت شرق یا جنوب شرقی جاری بود خاتمه مییافته است. دریای خزر خلیجی از اقیانوس بزرگ ولی خلیج فارس ناشناخته بوده است. نام دریای « اریتره » را که در ساحل جنوبی ایران واقع بوده یقیناً از مترجمان مصری شنیده و به فکر شخصی خود شروع به توضیح آن نموده بودند.

« هکاتائوس Hecataeus » کسی بود که ۵۲۰ سال قبل از مسیح شروع به جمع آوری

اطلاعات جغرافیایی «ایونیا» نمود و بهمین جهت به «پدر جغرافیا» ملقب گردیده است. میتوان فرض کرد که یونانیان در زمان او به بسط قدرت ایرانیان در آسیای صغیر توجه داشته اند. مسلماً يك رابطه اداری با ساتراپها در آسیا برقرار و وسیله نزدیکی برای شناختن ممالک ایرانی فراهم بوده است. بلاشك «هکاتائوس» اطلاعاتی از امپراطوری «داریوش» داشته ولی مشکل میتوان قضاوت کرد که از نظر جغرافیایی کشور را چگونه مجسم میکرده است زیرا از تألیفات او جز قطعه‌های کوچک چیزی در دست نیست.

از آن قطعات چنین استنباط میشود که «هکاتائوس» «ارس» (Araxes) را که رود سرحدی بین ایران و ماوراء قفقاز است میشناخته. دریای خزر را که این رود در آن میریزد او دریای «هیرکانی» میخوانده که از کوههای مرتفع و مستور از جنگلهای انبوه احاطه شده بوده است. در نزدیکی این کوهستان «هکاتائوس» «پارت»ها را که برای اولین بار اسمشان بمیان میآید جا میدهد و «ماد» کشوری نزدیک «تنگه خزر» قلمداد میشود. (در این تألیف نام خلیج فارس هم ذکر شده است.)^۱

تقریباً هفتاد سال بعد از «هکاتائوس» «هرودوت» تاریخ خود را برشته تحریر در آورد که مقدار زیادی حقایق جغرافیایی مربوط به ممالک و ملل بدست میدهد و در بسط شناسایی ایران يك قدم انسان را بجلومیبرد. «هرودوت» قسمتی از اطلاعات پراکنده خود را از پیشینیان و قسمتی را از طریق مشاهدات و تجسسهای شخصی بدست میآورد.

وی شخصاً مسافرت‌های طولانی کرده و میتوان او را از قدیمترین محققان اروپایی در آسیا دانست. مسافرت‌های جداگانه او مشخص نیست ولی میتوان قبول کرد که «هرودوت» در آسیای صغیر به کاروان‌هایی که کشورهای داخلی آسیا را در نور دیده اند ملحق شده باشد. او شاهرایی را که «داریوش» برای ارتباط بین شهرهای عمده امپراطوری ایران ایجاد و کاروانسراهایی در آن بنا کرده دیده بوده است. «هرودوت» مسلماً بسط شرق خیلی پیشروی کرده است. زیرا بعنوان مثال از «کبان» که «همدان» امروزی باشد شرحی در دست است که بقول خودش از مشاهدات شخصی او میباشد و ظاهراً جاده «شوش» را از روی مسموعات شناخته است و چون ازین شهر که مقر دربار امپراطوری بوده و بناچار شرح جزئیات آن بسیار جالب میباشد توصیفی نکرده معلوم میشود که مؤلف شخصاً آن را ندیده بوده است. بطور قطع اطلاع از وجود گنج و ثروت‌های گزافی که درین شهر سلطنتی ذخیره شده بوده بسمع مامیرسد. - دنیایی را که «هرودوت» میشناخته مانند متقدمان خودش مسلماً از رود «سند» تجاوز نکرده ولی از سمت شمال شرقی حدود قاره را تا چشم کار میکند پیش برده زیرا از

۱- طبق قدیمترین اطلاعاتی که یونانیان راجع بایران در نمایشنامه‌های بنام پرسه Persae داده اند میتوان چنین استنباط کرد که اشیلوس کمی بعد از هکاتائوس زندگی میکرد. و از مفاد آن میتوان باین نکته پی برد که یونانیان در آن زمان نه تنها نام شهرهای ایرانی از قبیل «شوش» و «اکباتان» را میدانستند بلکه با اقوامی از قبیل «ماردها» Mardrer و «بلخی‌ها» Balitrr که در قسمت دور افتاده کشور شاه شاهان زندگی میکردند آشنائی داشتند. البته اینها نام‌هایی هستند که در يك نمایشنامه ذکر شده و با گزارش تاریخی ارتباط ندارد ولی معدک انسان را به اطلاعات عمومی که در آن زمان از ایران داشتند هدایت میکند.

محصور بودن دریای «خزر» خبر داشته و میدانسته که طول آن با پاروزنی پانزده و عرض هشت روز راه بوده است.^۱

آنچه «هرودوت» راجع به حاشیه این دریای محصور میدانسته قابل ملاحظه میباشد و میگوید در سمت مغرب کوه مرتفعی سر برافراشته بوده و موقع طلوع آفتاب حلگه وسیع بی‌بایانی به آن ملحق میشده. از گفته «هرودوت» که این کوهها را مرتفع‌ترین و با ابهت‌ترین کوههای روی زمین خوانده میتوان پی برد که هیچیک از جغرافی‌دانان یونانی در آن زمان کوهی را با ابهت و ارتفاع کوه قفقاز نمیشناختند. «هرودوت» روایتی را که راجع به مسافرت‌های ساحل جنوبی ایران بوجود آمده بود قابل قبول دانسته و شرحی راجع به امیرالبحر یونانی «سکیلاکس» Skylax اهل «کاریانداند» Karyandanda نقل میکند که قریب به ۵۱۲ سال قبل از میلاد از رود «سند» به سمت غرب بادیان برافراشته و در مدت سی ماه قسمت جنوب زمین را که تا آن زمان شناخته شده تادریای احمر با کشتی می‌آمده بوده است.

اگر این مسافرت با کشتی حقیقتاً انجام شده باشد در آن صورت «سکیلاکس» پیشقدم «نرچ» Nearch بوده که بفرمان «اسکندر» کبیر سفر دریایی از «سند» تا «بین‌النهرین» را در پیش گرفت ولی در حقیقت در گزارش «آریان» Arrian راجع به این اقدام بررگ از هیچ مسافرت قبلی ذکری بمیان نیامده و بنا برین مسافرتی که به «سکیلاکس» نسبت داده میشود هر گز وقوع نیافته است.

به آسانی نمیتوان تصور کرد که از شکل سواحل بلوچستان و خلیج فارس هم زمان با «هرودوت» در اروپا اطلاعی حاصل شده باشد. «هرودوت» بهر حال در قسمتی از تألیفات خود مسافرت اکتشافی «سکیلاکس» را در نظر نمیگیرد و ایران و عربستان را تماماً يك قطعه بررگی از خاک می‌شمارد که در مصب رودخانه‌های بین‌النهرین انحناء ضعیفی نشان میدهند. همچنین راجع به طرح شکل سطح «آسیای علیا» که بعدها از طرف مؤلفان یونانی ایران بدون منجر «نامیده شده بود بعید بنظر میآید که «هرودوت» ولو بطور تقریب هم اطلاعاتی میداشته است. راجع به سلسله جبال مرتفعی که در غرب آن «توروس» شروع شده و بر طبق نظر جغرافی‌دانان متأخر ادوار قدیم و حتی جغرافی‌دانان اسلامی پشت سر هم تا منتهی الیه حدود شرقی آسیا ادامه داشته و تمام این قسمت از زمین را از هم جدا میکرده «هرودوت» ذکری بمیان نیآورده است. همانطور که قبلاً کرشد درست است که قفقاز را نام برده و در موقع شرح شاهراه شوش اشاره کرده که از نواحی کوهستانی میگذشت ولی هر نوع توصیف دیگری راجع به بررسی علمی کوههای ایران را با آنکه کمال نیازمندی هم به آن موجود بوده از قلم انداخته است.

۱ - تعیین شکر حقیقی دریای خزر از روی برآورد «هرودوت» ممکن نیست زیرا مقیاس حرکت روزانه او نامعلوم میباشد. ولی اگر تناسب بین دو مدت در نظر گرفته شود بفرض اینکه مقصود او از طول مسافت شمال بجنوب و از عرض فاصله غرب به شرق باشد آنوقت آن مورخ یونانی تناسب حقیقی را با صحت عجیبی بدست داده و در آن صورت از جغرافی‌دانان بعدی که تصور کرده بودند دریای خزر خیلی بیشتر از غرب به شرق امتداد دارد تا از شمال به جنوب دقیقتر و بهتر پی برده بوده و قسمتی ازین اشتباه تازه خیلی دیر در عالم معلومات غرب تجزیه و روشن شده است.

«هرودوت» از منابعی که طرز اداره کردن کشور «داریوش» توضیحاتی داده‌اند بسیار استفاده نمود و بیست ساتراپ نشین و مالیاتی را که در هر حوزه بایستی جداگانه بپردازند مشروحاً بیان کرده است. همچنین تأسیس يك دستگاه پستی را که صرفاً اختراع ایرانی بوده و توقفگاههای جاده‌های بزرگ نظامی را شرح داده است. گیاهشناسی و حیوان‌شناسی را هم «هرودوت» در ضمن توصیف ایران فراموش نکرده و نیز علم به احوال ملل را از قلم نینداخته‌است. نام بعضی ایلات برای ما بکلی مجهول است و با شکل میتوان محل سکناي آنان را حدس زد.

«ساگارت» ها که منحصراً با قلاب یا زوبین مسلح بودند مسلماً چادر نشینان اطراف کویرهای بزرگ داخله کشور نبودند. تحت عنوان «اتیوپی‌های آسیائی» که در ارتش «خشیارشا» با هندیهاتوأم بودند ظاهراً مقصود سکنه تیره رنگ «مکران» میباشد که مؤلفین بعدی آنها را (ماهی‌خوار) نامیده‌اند.

نقاط اتکاء برای بسط شناسائی ایران در سالهای بعد از «هرودوت» بسیار ناقص میباشد. ولی در تمام مدت زمانی که یونانیان برای جلب نظر شاهنشاه ایران و ساتراپها کوشش میکردند درین راه پیشرفتهائی حاصل شده است. پس از عقب نشینی ده هزار نفر راجع بکشور کوهستانی شمال غرب ایران و مناطق و مللی که خارج از شاهراهها واقع و قبلاً شهرتی بسیار کم داشته یا اصلاً معروف نبودند از شهود عینی اخباری بدست آمده است. پیدایش نوشتجات «کتزیاس» Ktesias طیب که انتشار آن راجع به ایران در بسیاری موارد با نظریات قدیم مخالف بود بایستی قاعدهٔ بمیزان مخصوصی توجه جغرافیون یونانی را جلب و آنها را بیدار کرده باشد.

متأسفانه قسمت اعظم نوشته «کتزیاس» که در آخر قرن پنجم و اول قرن چهارم تألیف شده بود مفقود گردیده و فقط قسمت کوتاهی از تاریخ ایران بدست آمده است. بطور یقین آن نوشته‌ها دارای ارزش بسیار بوده‌اند زیرا در مدت هفده سالی که «کتزیاس» در دربار ایران بسر میبرد مسلماً بیش از هر یونانی قبل از خود فرصت یافته بود اطلاعات بهتری از این کشور بدست آورد. ولی معذک اولین کاشف بزرگ ایران هنوز نیامده بود و بیش از صدسال دیگر مغرب زمین مجبور بود انتظار او را بکشد و تازه پس از آنکه اسکندر با منهدم ساختن سلطنت داریوش به نزاع بین مغرب و مشرق زمین خاتمه داد یکمرتبه در اروپا اطلاعات راجع به ایران فوق‌العاده وسعت پیدا کرد.

اسکندر در پائیز ۳۳۱ قبل از میلاد در موقع رفتن از «بابل» به «شوش» به سرزمین ایران فعلی قدم گذاشت. ازین جا تصمیم گرفت به پایتختهای ایالات «پرسیس» و «تخت جمشید» و «پازارگاد» حرکت کند و از هوای خفه‌کننده جلگه پست خود را خلاص کرده به صحاری خشن و مرتفع صعود نماید. فصل مربوط به اردو کشیها درین جا شروع شده و میتوان آن را بعنوان مسافرتهای اکتشافی در نظر گرفت.

راهی را که اسکندر بایستی از شوش پیش بگیرد برای مسافرتهای دربار ایران بین «تخت جمشید» و «شوش» درست شده بود و ظاهراً از «بهبهان» میگذشته است. در قسمت غربی آن هیچگونه اشکالی پیش نمیآید و اول از جلگه «شوش» و انشعابات بشمار رود «دز» در

سرزمین فعلی «شوشتر» میگذرد و از «کارون» عبور کرده در حاشیهٔ خارجی کوهستان امتداد مییابد و در مشرق «رامهرمز» بطرف بالا میرود ولی انسان تازه در «فهلیان» به کوه مرتفعی میرسد که هر چه بیشتر داخل آن سرزمین بشود سلسله‌های مرتفعتری پیش میآید که قله آن «کوه دینا» و بیش از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد و در قلب «کهگیلویه» سر برافراشته است.

با اینکه فصل نامساعد و برف انبوهی کوهها را قبل از موقع پوشانده بود معذک با تمام اشکالات از قبیل تنگه‌های تند سراشیب که غالباً راه را مسدود میساخت «اسکندر» موفق شد از «دروازه ایران» عبور نماید. درین جا لشکر او عقب رانده شد و تنها پس از دورزدن جسورانه «پیلایرسیکا» Pila Persica موفق به مغلوب کردن دشمن گردید. «اسکندر» قسمت سنگین اسلحهٔ ارتش خود را با بار و بنه از جاده جنوبی تری روانه کرد.^۱

ژ. ه. درویزن G. H. Droysen «قسمت اول اردو کشی اسکندر را به «تخت جمشید» شاید خطرناکترین اردو کشی در دوران زندگی آن کاشف بزرگ میخواند زیرا در یک موقعیت نامناسب و ناراحتی بایستی دشمن خشمگین را که بهر قیمت میخواست راه را بر او مسدود کند دورزدن مغلوب نماید. با موفقیت سریع وی «تخت جمشید» و «پازارگاد» سقوط کرد و یونانیان در صحرائ مرتفع و کوهستانی مستقر گردیدند.

در طول چهار ماه زمستان که اسکندر در پایتختهای شاهنشاهی اقامت داشت اردو کشیهای برای سرکوبی راهزنان کوهستانهای اطراف در پیش گرفت تا در مقابل حملات آنها تأمین داشته باشد و تا ایالت کرمان اردو کشیهای خود را بسط داد و میتوان قبول کرد که هم در آن زمان سرزمینهای وسیع داخل ایران را یونانیان در نور دیده بودند.

فردیک اواخر آوریل اسکندر به تعقیب پادشاه ایران که به «یدی» فرار کرده بود پرداخت و پس از رسیدن به او از همدان عبور کرده برای اولین بار در دامغان متوقف گردید. احتمال دارد که اسکندر راه «تخت جمشید» را از طریق «کوشک زرد» (Nisaci) که از قدیم مرتع معروفی بوده انتخاب کرده و از آنجا از راه «اکارت» (Rapsa) به

۱ - مدت زیادی دربارهٔ جزئیات راههایی که اسکندر درین قسمت ایران پیموده بود فقط حدسیاتی زده میشد زیرا تا اوایل قرن نوزدهم ازین منطقه بهیچوجه اطلاعی در دست نبود. «کینئیر» Kinneir و «مونت ایت Monteith» اولین اخبار صحیح و مطمئن را آوردند ولی بازم صد سالی تا مسافرت «هرتسفلد» طول کشید تا جزئیات دقیق بدست آمد. بالاخره تازه (آ. شتابن A. Stern) در سال ۱۹۳۵ مسئله اردو کشی اسکندر را از راه «پیلایرسیکا» کاملاً روشن و اطلاعات تاریخی را با وضیعت نقشه برداری تطبیق کرد. بعقیده (شتاین) درهای که بنام (ملاسوزان) مشهور و در سمت شرق (پل «ورد») واقع میباشد محلی بوده که اسکندر پس از آنکه حمله اولی او بی نتیجه ماند دستجات لشکر خود را در «دروازه ایران» تمرکز داده بود و این تنگه ایست در کنار جاده کاروان روباآدست علی‌آباد. مانور پادشاه برای برخورد نکردن با دشمن از روی کوهستان صب از طریق (پل سارو) در دامنهٔ کوه انجام یافته است. قسمتی از لشکر ازین جا از راه (اردکان) به «تخت جمشید» اعزام شده و قسمت عمده از طریق دره (فهلیان) از (شاپور) و (کازرون) به سمت جنوب شرقی رهسپار شده است.

«همدان» (اکباتان) پیشروی کرده باشد.^۱

ازین جا به سمت «ری» (Ragae) که نزدیک شاه عبدالعظیم در جنوب تهران واقع و از همدان یازده منزل فاصله داشت «دارای سوم» را تعقیب کرد. امکان دارد که پادشاه از بیراهه سمت جنوب و از جلگه عبور کرده و از «راهچرد» و «ساره» آمده باشد.

بقیه خط سراسر اسکندر در دامنه جنوبی البرز از «پیلاکاسپیا» Pylae Caspiae «مقابل «سمنان» که در قدیمی ترین شاهراه تجارته ادوار عتیق واقع بود امتداد مییافت.^۲ در پشت سمنان از وسط صحرا سمت جنوب پادشاه از شاهراه منحرف شد چنانکه کاروانها تا همین

اواخر هم برای اینکه ارتفاعات شمالی را دور بزنند همین راه را انتخاب میکردند. ویکوس تارای (Uicus Thera) باستانی که در آنجا «دارای سوم» توسط «بوسس» Bessus «اسیر شد احتمالاً در نزدیکی «دامغان» واقع بوده. دامنه تعقیب پادشاه یونان به پایتخت قدیمی «شهر صد دروازه» Hekatompilus «کشید که پر از آذوقه و آب فراوان و دارای صد دروازه بود و از همه طرف جاده‌ها به آنجا منتهی میشد. محل آن را در جنوب «دامغان» در محل «گوشه فرات» - Cgusech - Frat «حدس میزنند ولی معذک با وجود کشفیات جدید تا کنون هم از بقایای شهر قدیم چیزی بدست نیامده است.

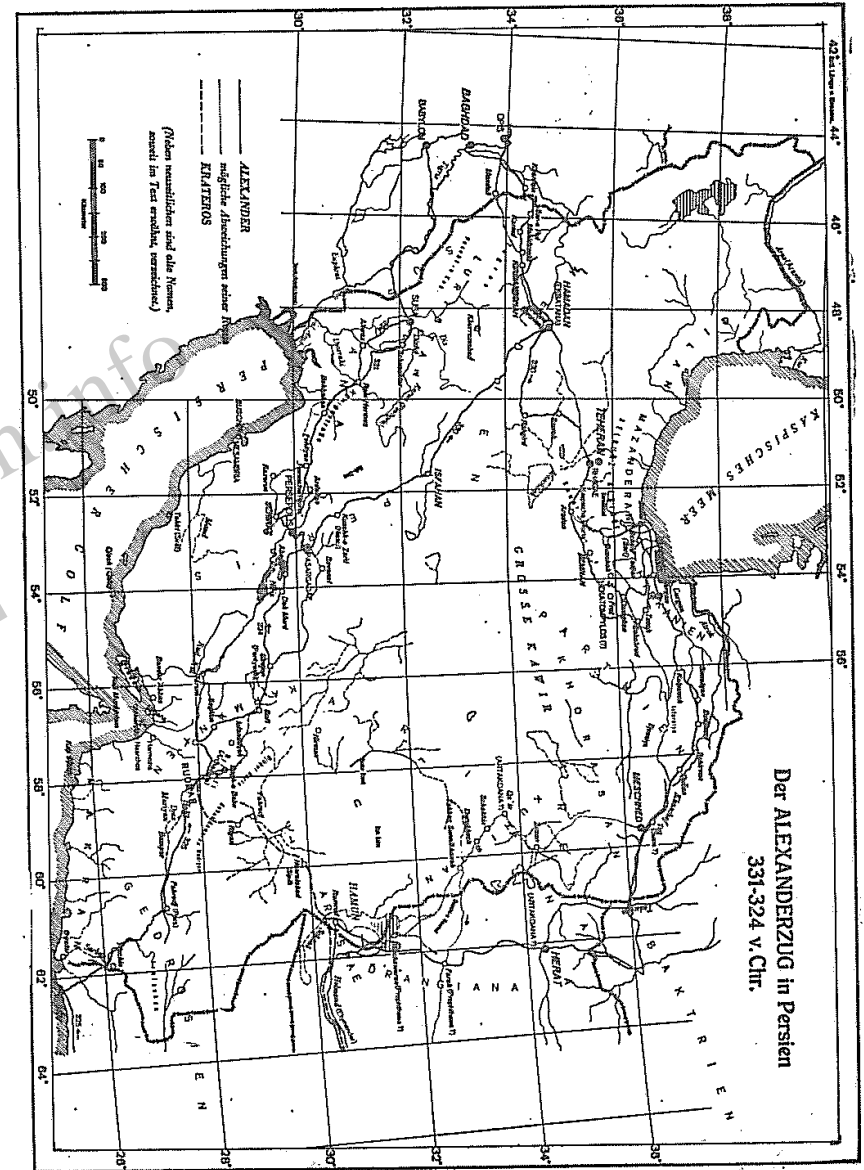
تنگه‌ها را که برای ارتباط بین دریای خزر و داخله کشور دارای اهمیت میباشد اسکندر به این ترتیب تصرف کرد که ارتش خود را به سه قسمت تقسیم و هر قسمت را جداگانه وادار به عبور از کوهستان نمود. «سادر کارتا» که در دامنه شمالی البرز واقع و ما آن را نزدیک «شهر تاجن» (ساری) قرار میدهیم بعنوان نقطه تلاقی تعیین شد.^۳

حال دیگر یونانیان از صحرای مرتفع زنده به جلگه خفه کننده و آلوده به مالاریای «هیرکانی» نزول کرده بودند، اگر گفته «پلوتارک» قابل قبول باشد در آن صورت پادشاه

۱ - در ادوار قدیم و حتی مدتی بعد از قرون وسطی هم جاده تخت جمشید به همدان حتی المقدور بطور مستقیم از میان گودالها و دره‌های مرتفعی که از شمال غربی و جنوب شرقی می‌رود طی میشد و تازه در زمانهای بعد از این مناطق کوهستانی که در تصرف دستجات چادر نشین باقی مانده بود صرف نظر کردند و بیشتر راهی را که در سمت شرق با شعب کوهستان تماس داشت مورد نظر قرار دادند.

۲ - راجع به موقعیت «پیلاکاسپیا» تألیفات دامنه‌داری بوجود آمده. با احتمال قوی دروازه‌های خزر را باید در نزدیکی «ایوان کیف» در جوار تنگه «سیالک» و «سروار» تقریباً ۷۰ کیلومتر در سمت جنوب «ری» جاداد یعنی در همان جایی که راه سمت ابتداء کوه البرز می‌رود. جلگه آباد «خوارا» Choara «که در آن طرف تنگه‌ها واقع است هنوز هم در تمام فصول غنی ترین مناطق زراعتی «خوار» Khwar «میباشد.

۳ - ما به پیروی از «شتال» Stahl «که یکی از بهترین آشنایان به احوال این سرزمین است قبول میکنیم که پادشاه از تنگه «شاه کوه» به خلیج کوچک گرگان و از آنجا به «بندرگز» رفته بوده است. اردو کشی بر علیه «مارد» ها اسکندر را از طریق بابل (بارفروش) به سمت غرب در کوهستان کشانید. مسلماً یونانیان طرق ارتباطی از روی کوهستان را تا «فیروز کوه» از راه دره «تالار» و تا «آستانه» از راه دره «تاجن» و تا «شاهرود» را از راه «تاش» میدانستند.



نقشه اردو کشی اسکندر در ایران ۳۳۱-۳۲۴ قبل از میلاد

یونان با مشاهده دریای خزر تصور کرد این دریا پیش آمدگی فوق‌العاده‌ای از دریای فرضی «مائوتی» *Maotique* «دریای آزو» (*Asow*) میباشد که سمت شرق جلو آمده است. درین جا یونانیان با عالم دیگری مواجه بودند. بجای صحراهای خشک تا چشم کار میکرد جنگلهای قدیمی نمایان بود و در عوض اراضی سخت مزروعی که بایستی مصنوعاً آبیاری شود زمینهای خاک برگی و جویبارها دیده میشد که سالی چند محصول بیارمیاورد. در وسط جنگلهای دهات مفرح با خانه‌هایی بنظر می‌آمد که برخلاف آنطرف کوه ازخشت بنا نشده بلکه با چوب ساخته و بام آن با کلبش پوشیده شده بود.

اسکندر پی به اهمیت ممالک مفتوحه برده بود، تمام گیلان و مازندران را در آن زمان لشکر یونان زیر پا گذاشتند در صورتی که بانبودن راه و وجود جنگلهای انبوه مسلماً مقابله بادشمن را نمیشد بازی آسانی در نظر گرفت.

پس از تصرف ایالات جنوب بحر خزر نیمی از کشور ایران پشت سر و «بلخ *Bactrien*» در جلو اسکندر واقع بود که پادشاه امید داشت در آنجا در سواحل «آموداریا، جیحون *Oseus*» آخرین قدرت نظامی را که میخواست با او مقاومت کند درهم شکند.

پس از عبور از قسمت شمالی «پارت» اسکندر به مرز ایالت «آر *Arria*» رسید و ازینجا از طریق «سوزیا *Susia*» به سمت «بلخ» پیشروی کرد قبل از آنکه «آر» را ترک کند هبیر خیانت ساتراپ «ساتی بارزانس *Satibarganes*» را باو دادند و بهمین جهت برای مقابله با آن یاقی از مسافرت مورد نظر خود منصرف شد و پس از دو روز حرکت اجباری «ساتی بارزانس» را غافلگیر کرده طغیان را فرو نشاند. چون اسکندر از خط سیر خود بسمت «بلخ» منحرف شده بود لذا راه قدیم را رها کرده بسمت جنوب و «پروفتاژیا *Prophtasia*» رهسپار شد تا از آنجا راه خود را بسمت شرق دنبال کند.

عقیده بعضی از محققان این است که اسکندر از «سادراکارتا *Sadrakarta*» مراجعت کرده و از منطقه کوهستان بسمت جنوب پیشرفته و پس از آن از طریق شاه‌رود بسمت ایالت خراسان امروزی راه خود را ادامه داده است. ما شاه را میگردانیم در دامنه شمالی کوهستان متمایل به شرق در شاهراه قدیمی که در یک جلگه نسبتاً پر گیاهی در ساحل چپ رود «گرگان» امتداد داشت، رهسپار گردد. نزدیک آبادی «کالپوش *Kalpuseh*» مرتع خوب معروفی یافت میشود و افسانه‌ای نقل میکنند که اسکندر در آنجا بالشکر خود اردو زد. جاده با «سیملقان *Simalqan*» تماس پیدا میکند و از صحاری سرسبز نواحی «بجنورد» و «شیروان» و «قوجان» که بمنزله انبار گندم شمال خراسان محسوب میشوند، گذشته تادده «اترک» امتداد مییابد.

همچنین راهی را که بعداً پادشاه مقدونی در پیش گرفت نمیتوان بطور یقین تعیین نمود زیرا هیچیک از سه نقطه‌ای که اسکندر با آن تماس پیدا کرد، یعنی «سوزیا» و «آرتاکوانا *Artakoana*» و «پروفتاژیا» را نمیتوان تحقیقاً ادعا کرد که در کجا واقع بوده‌اند. ۱

۱- و. ویلسن «سوزیا» و «سوزان» را یکی دانسته، ولی بحقیقت نزدیکتر آنست که انسان این محل را نزدیک مشهد یا طوس جستجو کند. غالب کاشفان «آرتاکوانا» *Artakovana* را

تاریسیدن به «قائن» بلاشک راه از «شاکین *Schakhin*» و «درخش» و «طیس» (سنی خانه) میگذشته و پس از آن اسکندر از طریق «دشت ناامیده» به «زابلستان» (سیستان) رهسپار شده بود و در آنجا احتمال دارد در سرزمین «رامرود» به پایتخت آن روز یعنی «آریاسپا *Ariaspa*» سرزده باشد تا از آنجا برخلاف جریان «هیرمند» بسمت شرق رهسپار گردد. غالب محققان بر این عقیده‌اند که اسکندر اول به سرزمین «هرات» و از آنجا به سمت جنوب رو به «فراه *Farah*» رهسپار گردیده است.

در تابستان ۳۲۵ پیشروی اسکندر در کشور «سکاها» (*Scythe*) و بسوی هند خاتمه یافته بود. تمام اقوامی که در مغرب رود «سند» سکنی داشتند مغلوب شده بودند ولی معدک هنوز سرزمینهای بسیاری در مرکز و جنوب ایران یافت میشد که نه خود شاه و نه سرکردگانش بچشم دیده بودند. لذا قسمتی از لشکر که دارای تجهیزات و بار و بنه سنگینی بود تحت فرماندهی «کراتروس *Krateros*» از طریق جنوب افغانستان رو به کرمان مأمور شد در حالی که ۱۲۰۰۰ مرد با قریب صد کشتی نوساز تحت فرماندهی «نورج» موظف شده بودند در امتداد ساحل دریای عمان از طریق باب «هرمز» و خلیج تامصب «کارون» (*Pasitigris*) پیشروی نمایند. برای اینکه ناوگان را با وسایل زندگی و آب شیرین مجهز نمایند اسکندر تصمیم گرفت خود با سی تا چهل هزار مرد راه خطرناکی که از «ژدروزی *Gedrosie*» یعنی سرزمین ساحلی غیر مسکون و کویر بلوچستان عبور میکرد، انتخاب نماید.

تا «گوادار *Gwadar*» پادشاه مقدونی از کناره دریای عبور کرد و پس از آن بداخل کشور روی آورد. با وجود اینکه فصل گرما سپری شده و ظاهراً ماه اکتبر فرا رسیده بود حرارت آفتاب آنها را مجبور میکرد شب راه بروند و روز استراحت کنند. نظم و ترتیب در سپاه رو به سستی و گرسنگی و عطش و بدبختی و لیجام گسیختگی رو به فزونی گذارده بود. شترها و قاطرها را ذبح کرده گوشتشان را میخوردند. هر کس از سپاه عقب میماند دیگر اثر آن را پیدا نمیکرد و تلف میشد.

باصیبتهای ناگفتنی از میان صف صخره‌های عربان راه کناره، که مانند شیار غفلتاً پشت سرهم ظاهر میشدند، بستختی و عدم اطمینان راه پیمائی میشد. از میان جنوبی‌ترین حوضچه‌های بزرگی که بواسطه مخرج نداشتن ایران تشکیل میشوند، عبور بعمل آمد. از سمت شرق رود «ایران شهر» و از سمت غرب رود «هللیل» بسمت گودی سرازیر و در فصل بارندگی باتلاق عظیمی که «جز موریان *Djaz Muriyan*» باشد، بوجود می‌آوردند. در دره رود «هللیل» پادشاه مقدونی به «کراتروس»، که از راه «زابلستان» و «کویر لوت» آمده بود، ملحق گردید.

→ همان شهر اسکندر *Alessandria* میدانند که اسکندر موجود آن بوده و آن را اشتباهاً در هرات یا نزدیکی بلافضل آن میدانند. معدک تمام مؤلفان قدیم بین «آرتاکوانا» و «اسکندریه» تفاوت قائلند. ه. و. بلو *H. w. Bellew* «آرتاکوانا» را «قائن» امروز فرض میکرد. راجع به «پروفتاژیا» نظریه غالب خبرگان این است که باید آن را در نزدیکی «فراه» جستجو کرد. «پروفتاژیا» باخرا به‌عای «*Peschawaran*» که در ساحل شمالی «هامون» واقع می‌باشد یکسان فرض میشد.

ظاهراً اسکندر از مرز ایران در سمت جنوب شرقی از معبر مسطح نزدیک «پیشین Pischin» در مقابل رود «سرباز Sarbaz» عبور کرده و «ایرافشان Irafshan» را در سمت شرق گذاشته بود. «پورا Para» در طول راه اولین توقفگاه بزرگ محسوب می‌شود. پادشاه حرکت خود را بسمت غرب در امتداد دامنه کوه «هودیان» و جبال بارز، که در شمال حوضچه «جزموریان» را مسدود می‌نماید ادامه داد و چنین بنظر می‌آید که سرزمین حاصلخیز «رودبار» یا «جیرفت» (Archa - eotis) را توقفگاه عمده خود قرار داده باشد.^۲

«کراتروس» از قسمت پائین «هرمند» (Etqmander) عبور کرد که در آن زمان مجرای دیگری داشت. واز بستر «رود بیابان» که فعلاً خشک است، به «شیلده» (شلاق) مریخت و به «زابلستان» (سیستان) می‌رفت. تنگه نزدیک «نصرت آباد» (سی‌بیه Sipih) باعث شده که یونانیان پس از طی ۱۷۰ کیلومتر تقریبی از میان صحرا در جنوب کویر لوت سر در بیاورند. با آنکه این راه صحرائی لوت را نمیتوان از مشکل‌ترین راههای ایران دانست، زیرا هم مسطح بوده و هم در دو نقطه آن آب آشامیدنی پیدا می‌شده، معذک باید نترات «کراتروس»، که حتی فیلهائی هم همراه خود داشتند، بطوریقین بسیار رنج‌کشیده باشند ولی از ناامیانی که سپاه درین راه با آن بمبارزه پرداخته‌اطلاعی در دست نیست. «فهرج» در «نرماشیر» مسلماً اولین واحه‌ای بوده که «کراتروس» در آن طرف صحرا به آن رسیده و ممکن است ازین محل از تنگه «گمشو» که بیش از ۱۵۰۰ متر ارتفاع ندارد، در کوهستان «شاه سواران» در «هلیل» به اسکندر ملحق شده باشد.^۳

در همین اثنا «نئارک» (Nearch) با ناوگان خود سفر پرخطری را در امتداد سواحل دنیال می‌کرد. رنج و آلم‌س‌نشینان کشتی مسلماً کمتر از فرماندهان در خشکی نبود. هر روز نقصان آب شیرین و آذوقه محسوس‌تر می‌شد و موقعی که چشمشان به مزارع حاصل‌خیز و پراز میوه جلگه «هارموزیا Harmozia» افتاد از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند.

۱ - «ا. ب. سنت. جان O. B. St. John» «فهرج» را که در منتهی‌الیه «نرماشیر» بجان «زابلستان» (سیستان) واقع می‌باشد «پورا» یا «Pura» یونانیان می‌دانسته. همچنین بهمین مناسبت «پنج‌گور» واقع در سرزمین کشورهای «کلات» اقامتگاه اسکندر نامیده شده، ولی بدون تردید مسلم است که «فهرج» یعنی «ایران‌شهر» امروز همان نقطه‌ایست که پادشاه حتی الامکان سپاه خود را دوباره در آنجا جمع‌آوری کرد.

۲ - در سال ۱۸۰۳ م. «پ. م. سایکس» در «باغ بسابو» واقع در سمت جنوب «کامادی» «مارکوپولو» یک روغن‌دان از مرمر سفید پیدا کرد که اصل آن یونانی و اکتشاف ذیقیمتی محسوب می‌شد و با احتمال قوی میتوان آنرا با توقف اسکندر در «هلیل» مربوط دانست. «اسفندته» که دهکده کوچکی در قسمت علیای «هلیل» می‌باشد هنوز هم بنام آن فاتح بزرگ معروف می‌باشد.

۳ - بیش از یک قرن بعد از سرکردگان یونانی «آنتی یوکوس کیس» (Antiochus) که از یک اردوکنی به هندوستان با غنایم بسیار مراجعت می‌کرد در موقع حرکت از افغانستان از همان راه از کویر لوت عبور کرد و پیش از ۲۰۰۰ سال طول کشید تا مغرب زمین توسط هیئت نمایندگی «گلدشمید» اطلاعات دقیقی از این صحرائی ایران بدست آورد.

«نئارک» برای اولین بار در تنگه «گواتار Gwatar» در خاک ایران امروز پیاده شد، شش مرتبه دیگر هم یونانیان قبل از اینکه چشمشان به کوهستان «کارمانی Karmani» بیفتد در ساحل «ماهی‌خواران» لنگر انداختند. هر چند آنها درین‌جا از دماغه «جاسک» چندان دور نبودند ولی بواسطه طوفانی بودن دریا نتوانستند به خشکی پیاده شوند.

ازین پس خط‌سیر تغییر کرد و رو به شمال غربی حرکت کردند نه سمت آفتاب غروب. روز بعد ساحل عربستان نمایان شد و صخره‌های عربیان دماغه «موزاندام Musandam» ظاهر گردید. اولین بارو زن بنام «اونزیکریتوس Onesikritos» مایل بود «نئارک» را وادار کند تحقیقات نزدیکتری از آن کشور بعمل آورد ولی امیرالبحر امتناع کرد و شاید بدین وسیله تمام لشکرها نجات داد زیرا دماغه «موزاندام» و کشور مجاور آن یکی از مناطق دشمن بشر در روی کره زمین می‌باشد.

در روز دیگر هم یونانیان بسمت شمال بادبان کشیدند تا در مصب «آنامیس Anomis» نزدیک «هارموزیا» لنگر انداختند.^۱

«نئارک» تصادفاً اطلاع حاصل کرد که اسکندر فقط فاصله پنج منزل در داخل خشکی اردو زده و برای ملحق شدن به پادشاه خود حرکت کرد. او در خشکی با دسته‌های راهزنی که می‌خواستند راه را بر او مسدود کنند مجبور به نبردهائی شد و بالاخره در «سالوس Salmus» که با قرب احتمال مان‌انرا به «قولاشجر» (Qualsehgird) امروز تبدیل می‌کنیم، به پادشاه ملحق گردید. حال دیگر دستورات لازم برای ادامه حرکت طرح ریزی و قسمت اعظم سپاه بری مأمور شد بسمت ساحل سرازیر شود زیرا درین فصل (دسامبر) هوای آنجا ملایم بود و قرار شد در شوش مجدداً باده‌های اسکندر توأم گردد. خود پادشاه تصمیم گرفت فقط با پیاده و سواره نظام سبک از روی فلات مرتفع و بی آب و علف حرکت و پس از چندین سال غیبت به ایالات غربی که اولین اردو کشی بزرگ خود را از آنجا شروع کرده بود، مراجعت نماید و مقرر گردید حرکت «نئارک» هم در «سوزیانا» خاتمه یابد.

احتمال دارد اسکندر از «قولاشجر» یا از طریق «طارم» بسمت غرب یا از «سوقون Soghun» بجانب شمال غرب راه خود را پیش گرفته باشد. درینصورت پادشاه مسلماً از طریق «بافت» به پایتخت سابق در «سیرجان» (Pantylene) رفته‌است. ازینجا به «پازارگاد»، یاراه سخت کویر و تپه‌زارهای شن ساحلی را از طریق «بوانات» یا اینکه جاده جنوبی‌تر را از طریق «ده مورد» و «آباد» واقع در شمال دریاچه «نریز» در پیش گرفته است و درینجا بامنتهای غضب مشاهده کرد که مقبره «کورش» را شکافته و بتاراج برده‌اند. اردو کشی اسکندر، تا آنجا که بعنوان مسافرت اکتشافی در سرزمین جدید تلقی می‌شود که در «پازارگاد» خاتمه پیدا کرد. در شاهراه قدیمی که از «تخت جمشید» به «شوش» می‌رفت، فاتح مقدونی فلات مرتفع را ترک کرده مجدداً به جلگه داغ «شوش» سرازیر شد.

۱ - «آنامیس» همان رود «میناب» است و «هارموزیا» را باید در نزدیکی «میناب» فعلی جستجو کرد. قرن‌ها پس از آن یعنی همان موقعی که «هرمز» ابتداء برای اعراب و بعد برای پرتغالیها مرکز تجارتی بزرگی گردید نام «هارموزیا» مشهور شد.

نزدیک «اواز» اسکندر از نو بادریاسالار خود تلاقی پیدا کرد که پس از کشتی رانی در سواحل خلیج، رودخانه را سر بالا پیموده و حتی المقدور يك جاده تجارتي بسیار قدیمی زمان اوج ترقی کشور «بابل» را دنبال کرده بود.

«نئارک» هنگام بازگشت از «میناب» با کمک یکنفر قایق در ساحلی در جزایر نزدیک خشکی ایست کرده بود و در مصب «مند» برای تعمیر کشتیها دستور سه هفته توقف صادر شد. در شبه جزیره «مزامبریا Mesombria»، که «بوشهر» فعلی در آن واقع است، مواجه با باغهای پر از درخت میوه شدند و این موضوع بنظر بعید میآید زیرا این منطقه اکنون بکلی بایر و بی آب و علف میباشد.

نزدیک مصب رود «تاب» که «نئارک» آنرا عظیمترین آببائی میدانده که در دریای مریز بد سرزمین «سوزیانا» رسیده بودند. قسمتی از دنباله مسافرت را مجبور بودند در دریای آزاد انجام دهند زیرا در نزدیکی سواحل خالی از مخاطره نبود. تا مصب «فرات» اشتباهاً پیش رفتند و برای رسیدن به «کارون» مجبور به مراجعت گردیدند.

زمینهای رسوبی مصب فرات و در حله از زمان یونانیان تا حال دستخوش تغییرات عمده شده و اکنون بسیار مشکل است تا اطلاعات دقیقی که درباره «نئارک» آن دریا نورد بزرگ در دست است با وضعیت امروزی تطبیق کرد.

بار دیگر اسکندر از روی سلسله‌های جبال که جلگه بی مخرج ایران را احاطه کرده اند بسوی کشور باستانی پر شور و شکر «زرتشت» رهسپار شد تا به پیش آمدهای ناگواری، که در «مدی» روی داده بود، خاتمه دهد. او در راهی مسافرت میکرد که شاید قدیمیترین جاده تجارت و ارتباط مردم آسیا محسوب میشد و از پنج هزار سال پیش کاروانها از همین راه عبور میکنند و پیکرهای سنگی پادشاهان هزاره سوم و دوم و اول در آنجا شاهد عبور مسافران بودند. خط سیر این راه از خانیقین و کرمانشاه تا همدان در امتداد جاده ایست که هنوز هم بطور قطع شریان ارتباطی و تجارتي بین بغداد و شرق باقی مانده است. از جلگه «دجله» ابتدا در امتداد «دیاله Diyala» بسمت کوه میروود. نزدیک «سرپل» باید از تنگه کوچکی گذر کرد و آنوقت از دره تنگی که دیواره‌های صاف و بریده‌ای دارد بدروازه «زاگرس Zagros» نزدیک «کرند Kurind» میرسند. پس از آن فلات مرتفعی پیدا میشود، و بلافاصله قبل از همدان انسان از مرتفعترین سلسله «الوند» و گذرگاهی با ارتفاع ۲۲۰۰ متر عبور مینماید.

حرکت اسکندر تقریباً در ماه اوت ۳۲۴ شروع شد در شهر «کلونائی Kefonai» نزدیک تنگه‌های «زاگرس» به یونانیانی برخورد که در زمان جنگهای ایران با اینجا منتقل شده بودند. پس از آن پادشاه از تاسیسات مشهوری که «باغ سمیرامیس Semiramis» نامیده میشد، دیدن کرد و در چراگاههایی که اسبهای شاهی را پرورش میدادند گله‌های عظیمی مرکب از ۵۰ تا ۶۰ هزار اسب مشاهده نمود.

در ماه اکتبر اسکندر به شهر «اکباتان» (همدان) که توقفگاه حقیقی سلطنتی «مادی» محسوب میشد مراجعت کرد و در قصری که شکوه و جلالتش با فسانه شبیه بود،

اقامت گزید.

مقارن موقعی که اسکندر با سپاه خود از «اکباتان» خارج شد تا به دره «بابل» مراجعت کند برف سنگینی در کوهستان بر زمین نشسته بود. او جاده بزرگ را در پیش نگرفت بلکه با قسمت سبکتر سپاه خود بسمت جنوب رو بکوه رو آورد برای اینکه در آنجا «کاسیها Kassea» را که طایفه‌ای از چادرنشینان راهزن لرستان بودند تحت اطاعت خود درآورد و این آخرین لشکر کشی اسکندر بود. مسیر یونانیان درین سرزمین کوهستانی وحشی و بدون راه بر ما کاملاً مجهول است^۱.

مهاجرتها و مسافرتهاى پادشاه مقدونی در ایران از تمام عملیات بعدی فاتحان ایرانی و عرب و مغول و ترك بر روی اقوام این سرزمین اثر گذارد. اسکندر در آن زمان مسلماً تصور آن را هم نمیکرد که پس از متجاوز از دوهزار سال بعد از مرگش صحاری و کوهها و دهاتی در ایران بنام او خوانده شوند.

تشویقی که راجع به توصیف ممالک شرق در اثر اردو کشیهای اسکندر بعمل آمده بیشتر در نتیجه حقایق بهت‌آوری بود که در زمینه جغرافیا با آن مواجه شدند و باعث يك مقایسه با مسائل مشابه در اروپا گردید زیرا یونانیان در اثر اردو کشیهای خود در ایران صحاری و شوره زارها را مایان بر کرده و از واحه‌های سرسبز و آباد عبور نموده و از کوههای پرا زبرقی بالا رفته بودند که از حیث ارتفاع بر آنچه آنها تا حال شناخته بودند برتری داشت. همچنین شکل سطح‌هایی که تا حال کسی ندیده و عالم نباتات و حیوانات غیر ما نوس و اقوام و ملل عجیب و بسیاری چیزهای ارزنده دیگر بایستی مورد توجه قرار گرفته باشند.

بطور کلی مقدونیان در طرح نقشه جدید ایران به کوهستان عمده آسیای صغیر که با سامی مختلف رو به شرق امتداد داشت و هر آن بر ارتفاع آن افزوده میشد، نام افسانه‌ای «قفقاز Kaukasus» را داده بودند و این همان است که قسمت شمالی فلات مرتفع ایران را از سرزمینهای پست کنار بحر خزر جدا میساخت. بلاشک قسمتهای شمالی دریاچه بزرگ از سلطه اقتدار یونانیان دور مانده و اطلاعات «هرودوت» راجع به محصور بودن بحر خزر کنار گذاشته شد. شرح امتداد سواحل دریای بین «سند» و مصب «فرات» تاحدی از روی صحت درخور بیان بود.

جغرافیای ایران پس از اردو کشی اسکندر وسعت دامنه داری پیدا کرد و وضعیت فعلی در نتیجه ارتباط مداومی که بین یونان و مشرق زمین ایجاد شد و اخبار ثابت و صحیح که بدست آمد با اوضاع زمانهای گذشته از زمین تا آسمان تفاوت داشت.

اسکندر کشورهای مفتوحه خود را بعنوان ایالات یونانی بجای میگذاشت و مهاجران یونانی را در آنها مسکن میداد. رشته حکومت یونانی در پایتختها بدست جانشینان او یعنی «سلوکیدها» افتاد.

قابل توجه برای شناسایی ایران آنست که در زمان جانشینان اسکندر مساحتی کشور

۱ - «هرتسفلد» حدس میزند که در «ماهیدشت» اسکندر از شاهراه منحرف شده و همانطوری که امروز هم کاروانها بر حسب اتفاق چنین میکنند راه «ماندالی Mandali» را در پیش گرفته باشد.

برطبق اوضاع واحوال جدید شروع شده بود. اطلاعاتی راجع به مسافتات توسط مأمورانی که برای قدم شماری ومساحی فواصل بین نقاط جزء اقدام میکردند جمع آوری و ترکیب میشد و این مأموران ازین پس بنام «Bematiste» (قدم شمار) انجام وظیفه مینمودند. واحد مقیاس را «فرسنگ» ایرانی قرار داده بودند که بعدها بافرسنگ جغرافیون اسلامی مطابقت مینمود.

مدرکی که در زمان «سلوکیها» بوجود آمده بود در زمان سلطنت «اوگوست Auguste» امپراطور روم برای اصلاح وعلاست گذاری يك نقشه بزرگ خطوط ارتباطی مورد استفاده قرار گرفت. يك رونوشت ازین نقشه كامل، که بعد ها تهیه شده بود، بنام نقشه «پتینگر Pentinger» بدست آمده است درین نقشه انسان نه از تناسب موقعیت ونه از گسترش سطح چیزی درك میکند زیرا از روی دلخواه اشکال را بسط داده یادرم فشرده اند و بهیچوجه نظریه نقش بردارها به حساب نیامده است. فقط فاصله بین نقاط را بوسیله ارقامی که پهلوئی هر يك نوشته ومتقابلاً بتمام جهات متصل شده، بخوبی میتوان خواند. امود پستی وقاصدی «سلوکیها» که مراکز توقفشان رادرروی نقشه از نومیتوان پیدا کرد، بیشتر از طریق مناطقی بعمل می آمد که از خط سیر اردو کشی اسکندر بسیار دور واقع شده و غیر قابل عبورترین نقاط تمام ایران بحساب میآمد.

مثلاً راهی از اربلسان تا یزد بدست داده شده که کویر را در یکی از دور افتاده ترین قسمت هایش که ظاهراً بین «ده سلم» (Pharea) و «گدارباروت» باشد، میانبر میکرد. همچنین برای کشورهای مرزی سمت ممالک «کلات» که تا امروز هم کاشفان فقط در تحت شرایط مساعد توانسته اند به آنجا مسافرت کنند و نیز بعضی از سرزمینها، مانند مناطق مجاور باکویر بزرگ که اکنون هم تاحدی مجهول میباشد در آن نقشه ترسیم شده است.

پس از مرگ اسکندر در دربار «بطلمیوس Ptolomée» اهل علم جایگاه وماوائی برای کشفیات و تحقیقات بدست آوردند و درین جا بود که دانستیهای راجع بایران مورد بحث قرار گرفته، جمع آوری وحلاجی گردید. اطلاعاتی که قبل از «نثارک» و «اونسیکریتوس Onesikritus» راجع به سواحل و جزایر خلیج فارس بدست آمده بود بوسیله گزارشهای دریا نوردانی که برای اکتشافات جدید اعزام شده بودند، واز بین آنها «آندروستنس Androsthenes» از اهالی «تاسوس Thasus» و «اورتاگوراس Orthogoras» و «آرشیا Archius» و «هیرو Hiero» اهل «سولی Suli» از سکان بانان سرشناس میباشد، مورد تعقیب قرار گرفت. شاید هم اردو کشی «آنتی یوخوس Antiachus» را که قسمتی از داسکندر را دنبال میکرد، باعث نشر اطلاعات جدیدی راجع به ایران در مغرب زمین شده باشد.

تقریباً يك قرن بعد از اردو کشی اسکندر پایه معلومات دانشمندان را از تألیف «اراتوس تنس Eratosthenes» جغرافی دان بزرگ میتوان بدست آورد. يك استخوان بندی پیچ در پیچ از خطوط کمکی او را در ترکیب نقشه های یاری کرد. دایره عملیات او از محل سکناي ماهیخواران «ژدروزی Gedrosie» عبور میکرد. مدار «اسکدریه» از «سوزیانا» و «کرمانی» و «ژدروزی» شمالی میگذشت. اینکه «اراتوس تنس» و «بابل» را هم در همان

عرض قرار داده است موضوعی است که موقعیت جنوبی خلیج آن را نشان میدهد. نصف النهارها در بین سرزمینهای عمده، که شامل کشورها واقوام معینی بود، قرار داشتند. مثلاً نصف النهار دروازه خزر، که از نصف النهار مصب خلیج در جنوب رد میشد، «پرسیس» و «مدی» و «بین النهرین» را از «آریانا» که شامل «بلوچستان» و «افغانستان» و «خراسان» فعلی باشد، جدا میساخت.

«اراتوس تنس» سعی داشت در اطراف مجموعه کشورهای که بهم مربوط بودند مرزهای طبیعی را حتی المقدور بصورت يك شکل هندسی ترسیم نماید. چنانکه برای «آریانا» که از شرق به «سند» و از شمال به رشته جبال بزرگ و از جنوب به ساحل و از غرب به نصف النهار دروازه خزر محدود بود يك متوازی الاضلاع منظم بوجود آورده بود. ولی برای متحد ساختن «پرسیس» و «مدی» و «بین النهرین» از لحاظ هندسی کار به این آسانی امکان پذیر نبود زیرا ضلع جنوبی این قسمت بواسطه اعوجاج خلیج فارس شکستگیهای پیدا میکرد و خط «فرات» هم در سمت غرب در يك خط مستقیم سیر نمیکرد. برای ترسیم این صورت «اراتوس تنس» شکل ذوذنقه مانندی را در نظر داشت.

عمل «اراتوس تنس» را چندین ده سال بعد از فوتش بزرگترین منجم ادوار قدیم یعنی «هیپارش Hipparch» با نظر انتقادی تصحیح نمود. حقاقتاً او قبول کرد که پیشرفت حقیقی در راه نقشه کشی فقط بوسیله تعیین نقاط بطریقی که در نجوم معمول است، باید عملی گردد.

بعلاوه «هیپارش» ثابت کرد که خط ترسیمی «اراتوس تنس» از دروازه خزر تا نقطه ای که «پرسیس» و «کرمانی» بهم متصل میشوند اشتباهاً جنوبی ذکر شده است. محاسبات دیگری «هیپارش» را به این نتیجه رساند که امتداد کوهستان «توروس» که خط سیر آن در آسیای صغیر کاملاً بسمت غرب میباشد و «اراتوس تنس» نقشه جغرافیائی ایران خود را بر اساس آن طرح ریزی کرده، بایستی قاعده در طول بابل خیلی بسمت شمال شرقی متمایل بوده باشد.

حسن تنفیری که بعد از «هیپارش» نسبت به جغرافیای ریاضی پیدا آمد پیشرفت آنرا در ایران متوقف ساخت و پس از آن چندین عمل قابل ملاحظه ای انجام نگرفت. تنها «پولی بیوس Polybius» که کتاب تاریخش ۱۳۰ سال قبل از میلاد بیرون آمده از «مدی» و موقعیت این ایالت و ارتفاع آن و سلسله جبالی که مجاور آن است و از آن میگذرد و تنگه ها و نقاط مشرف و مسلط توصیف روشنی بعمل آورده است.

همچنین در قرن پس از «پولی بیوس» هم راجع به ایران بندرت چیز تازه ای بدست میآوریم. رویه رفته منابعی که برای روشن کردن حقایق در زمان رومیها در اختیار قرار

۱ - قسمتهای مجزائی از یادداشتهای «آگاتارشیدس Agatharchides» اهل کنیدوس Knidos» که از آن زمان بدست آمده و در آن از قوم عجیبی که لاک پشت خواران (Cheinophage) باشند نقل میکند که احتمالاً در مجمع الجزایر کوچکی مقابل سواحل «کرمانیا» و «ژدروزی» مسکن داشته اند.

داشته است چندان تفاوتی با مال یونانیان نداشته. در نتیجه جنگهایی که رومیها در شرق کردند شاید لشکرکشی‌های «پمپئوس Pompeus» و «م. آنتونیوس M. Antonius» حقایق تازه‌ای راجع بایران همراه آورده باشند. بواسطه اردو کشی «آنتونیوس» بر ضد «پارتها» بایستی قاعده «آذربایجان» از نزدیک مورد اکتشاف مغرب زمین قرار گرفته باشد.

مشکل میتوان گفت که در دوران «اوگوست» تا چه اندازه اطلاعات راجع بایران قدیم از مجرای سلطنت پراقتدار «پارتها» به «روم» رسیده باشد. یکی از منابع مستقل کم نظیر راجع بایران تقریباً مربوط است به زمان تولد مسیح که بصورت يك سفرنامه تلخیص شده از «ایزیدور Ysidorus» اهل «شاراکس Charax» بدست آمده و بیشتر از لحاظ اطلاعات راجع به شرق ایران مورد توجه میباشد.

یادداشت «ایزیدور» از ارتباطات میان بین‌النهرین تا «اکباتان» (همدان) و «راگه» (ری) و خراسان تا افغانستان جنوبی بحث و از یک جاده تجارتي که از «نیشاپور» به دریای خزر میرفته و شاید زمانی جزو شبکه بزرگ راههای ارتباطی بین چین و هند و اروپا بوده گفتگو میکند. این جاده از «نیشاپور» و جلگه «اسفراین» و از کوهستان و تنگه «گرگان» عبور کرده به سرزمین پست منتهی میشده است. همچنین از اظهارات «ایزیدور» «شاراکسی» چنین استنباط میشود که «نیه» (نه) واقع در حاشیه شرقی «لوت» در سمت جنوب شهر مهمی بوده. و نیز از شهر «بنام» «زیر» (Zirra) سخن بمیان آمده و این نامی است که امروزه در تسمیه دریاچه بزرگ «گودزره» (Goud-e-Zirreh) که آب «شیلان» (Shilah) از «هامون» واقع در «زابلستان» در بعضی از سالها بان میریزد بگوش میخورد.

یک نفر معاصر «ایزیدور» «شاراکسی» که نامش کرا آذکر شده «استرابو Strabo» بوده که شخصاً هرگز به ایران نیامده بلکه فقط مجموعه بزرگی ترتیب داده و بوسیله آن وضعیت اکتشافی ایران مربوط به ۲۰ سال بعد از میلاد را ثبت و تشریح کرده است. بطور کلی او وظیفه عمده خود را درین میدانست که تشریح جذابی از کشورها و مردمان آن بعمل آورد و بدون اینکه خود را به ترتیب اطلاعات معینی پابند سازد، هر چه از منابع عدیده بدست می‌آورد و قابل توجه تشخیص میداد بر شش نگارش در می‌آورد.

تشریحاتی که «استرابو» راجع به شکل زمین و آبهای ایران بعمل آورده نسبتاً ضعیف میباشد. در عین حال باید پذیرفت که «استرابو» بطور تقریب صحیحاً آزهده توصیف کوهستان شمال و آب‌دیز آن بر آمده است. او همچنین از «زاگرس Sagros» و سلسله جبال «مدی» که او آنها را قسمتی از رشته کوهستان‌های بزرگ شمال تصور می‌کرده شرحی نوشته و نام رودخانه‌هایی

۱- نام یک نفر مؤلف یونانی موسوم به «آپولودوروس Apollodorus» از آن زمانها بدست آمده که «سترابو» درباره عملیات او می‌گوید؛ خیلی به شناسائی «هیرگانی» (Gurgani) و سرزمین‌های مجاور آن که نگاشته است. نوشته‌های «آپولودوروس» بدست نیامده و فقط معلوم است که راجع به «اترک» که رود مرزی امروزی ایران و ترکستان میباشد در آنها گفتگو شده و این رودخانه را جغرافیون قبل از «آپولودوروس» با اصلاً نمی‌شناختند یا با رود جیحون (آموداریا-کوس) اشتباه میکردند.

راهم که در سمت غرب و جنوب غرب به دریا میریخته برده است. «استرابو» جزئیات خلیج را بدست داده و دقیقاً نوشته که مدخل آن بقدری تنگ است که از هارمزیا «Harmozia» کوهستان مقدم «ماکا Moka» را در عربستان میشد دید. «استرابو» کرا آذرضمن شرح نقاط مختلف توضیحاتی هم راجع به آب و هوای آن نقاط میدهد. از گفته‌های او ما به مناطق خشن کوهستانی «مدی» و «پرسیس» و به حرارت خفه کننده جنوب و ساحل خلیج پی‌می‌بریم. قابل توجه اطلاعاتی است که او راجع به بارانهای منظم تابستانی در بلوچستان میدهد و این مطلبی است که مسافران معاصر نمیتوانستند آن را تصدیق کنند.

«استرابو» در توضیحات خود راجع به ایران نام شهرهای زیادی را می‌برد که راجع به موقعیت آنها از دایره حدسیات نمیتوان خارج شد. مخصوصاً در مازندران و گرگان نام محل‌های مسکونی مهمی از قبیل «تالابروکا Talabroka» و «ساماریانا Samariana» و «تاپه Tape» و جاهای دیگر را ذکر کرده که بکلی از میان رفته‌اند و شرح حال اقوامی را که در هر یک از این مناطق جداگانه سکنی داشتند به جزء و تفصیل بیان نموده است.

«پلینیوس Plinius» هم که مقدم بر «استرابو» بوده به منابع مشابه اوتکیه کرده ولی با توصیفی که «استرابو» از ایران بعمل آورده تقریباً بطور کلی نسبت به او برتری داشته است. «پلینیوس» فقط از سرزمین محدود «پارتها» که تقریباً در محل خراسان فعلی بوده شرح خوبی داده و چنین بیان کرده که شمال آن از سلسله کوهستانی اشغال شده که از سمت شرق به «پاروپامیسوس Paropamisus» منتهی میشود. از همه اطراف کشور «پارت» را صحرای احاطه کرده است.

توسعه مرادوات دائم بین‌المللی باعث شد که توجه بیشتری به کشورهای ایرانی مبذول شود. يك جاده تجارتي از جنوب دریای خزر به آبهای مرکزی و چین میرفت. در درجه اول ابریشم چین ازین راه به «رم» واصل میشد. نتیجه روابط با خاور دور این بود که تجار عمدتاً غرب عمال خود را با تحمل رنج مسافرت‌های طولانی از راه ایران به سوی چین روانه مینمودند.

شاید توسعه کشتی‌رانی مصر از آن هم مهمتر باشد زیرا در آن زمان مصر مرکز تجارت میان کشور امپراطوری و هند محسوب میشد. قاعده در آن سنوات میبایستی سواحل جنوبی ایران

۱- اطلاع قابل توجه دیگری هم راجع به سواحل ایران مربوط به «استرابو» میباشد می‌گوید؛ در امتداد تمام سواحل خلیج در داخل عمق آب درختانی می‌روید که شباهت به خرزهره یا زیتون دارد. در موقع جزر جنگلهای آب بیرون آمده نمایان میشوند ولی در موقع مد بکلی به زیر آب می‌روند. و این از نوادرات زیرا در جاهای دیگر خشکی اصلاً درخت وجود ندارد. «استرابو» مسلماً درین جا منظورش جنگلهای سرسبز «نین‌هندی» (که با تکلیسی Mangroue و به عربی شوری گویند و از خانواده Rioufora میباشد) نزدیک قشم بوده. تا آنجا که «گابریل» این جنگلهای آبی را تحت مطالعه قرار داده آنها تماماً از درخت‌های «Avicennia officinalis» که تالابوه تفره فاهی دارند و منظره خارجی آنها در حقیقت تاحدی شبیه به درخت زیتون میباشد تشکیل شده‌اند.

بسیار مورد آمد و رفت قرار گرفته باشند. راجع بدریای «اریتره» Erythrae که نامش در آن زمان «دریای عربی» بوده، در نیمه دوم قرن اول بعد از میلاد توسط نویسنده ناشناسی يك تألیف بسیار دقیق بدست آمده است.

این تألیف که نامش «پری پلوس ماریس اریتره» Periplus Maris Erythrae می باشد سند کوچکی است که در نوع خود بی نظیر بوده و از ادوار قدیم بدست آمده است و بمنظور کتاب جیبی برای تجار و دریانوردان تدوین شده شکل سواحل و علائم مشخصه آنها و نقاط ساحلی در آن ترسیم شده و بضمیمه هر يك فهرستی از امتعه وارداتی و صادراتی ذکر شده است. مسلماً بر سبیل تصادف نبوده که اولین دفعه حاشیه جنوبی کوهستان ایران کشف گردیده. «کنئوس، کورتیوس Knintus Curtius» که در قرن اول بعد از میلاد به نویسندگی اشتغال داشت صحبت از سلسله کوهستان غیر مسلسلی میکند که ایران را احاطه کرده و طول آن از قفقاز تا دریای «اریتره» ۱۶۰۰ ستاد Stade (مقیاس طول دریونان قدیم) و عرضش ۱۲۰ ستاد می باشد. معذک این اطلاعات در زمان بعد مورد توجه قرار نگرفت و در نقشه های ایران هم تا بعد از قرون وسطی تقریباً هیچ آشکار نگردید.

بطور کلی درین زمان در امپراطوری روم توجه زیادی به تشریح ایالات نداشتند و در درجه اول مقصودشان این بود که حتی المقدور نقشه کاملی طرح ریزی کنند و همین نیت را میتوان مبنای شروع جغرافیای علمی بحساب آورد.

«مارینوس Marinius» از اهالی «صور Tyrus» در نظر داشت تمام موادی را که به آن دسترسی پیدا کرده بود با تطبیق و اضافه کردن اطلاعات جدید به نقشه های کهنه موجود به رشته نگارش در آورد. منظور او فقط بواسطه تعریف «کلودیوس بطلمیوس Claudius Ptolemaeus» که تقریباً ۱۴۰ سال بعد از میلاد نوشته، آشکار گردیده است.

او بجای اینکه «اراتس تنس» و «هپارش» را سرمشق قرار دهد عمل بهتری را پیش گرفته در صدد برآمد خطوط عرضی و طولی «مارینوس» «صوری» را تغییر بدهد. نظریات او پایه و اساس قسمت عمده نقشه برداری جدید قرار گرفت. در همان قرن هفدهم هم هر گونه تلاش برای از بین بردن نظریه «بطلمیوس» راجع به تشریح کشور و نقشه برداری آن از طرف دانش اروپا غلط اعلام شده بود.

عین نقشه هایی که «بطلمیوس» از کشورها کشیده در دست نمی باشد و فقط اشاره ای که بوجود آنها کرده به اطلاع ما رسیده است. «بطلمیوس» لوحه هایی با دقت تنظیم و طول و عرض عده زیادی از نقاط را تعیین میکرد. عمل اومپتینی بود بر مساحتی جاده ها و سواحل و هر منبعی که دسترس به آن پیدا میشد.

راجع به حدود ایران در نوشته های «بطلمیوس» عملیاتی اصلاحی ولی در عین حال اشتباهات جدیدی دیده میشود که با نظریات سابق هم کاملاً وفق نمیدهند. بالاخره موضوع نظریه علمی محصور بودن بحر خزر که از زمان «هرودوت» از بین رفته بود مجدداً بمیان آمد ولی محور بزرگ آن را از شمال به جنوب ذکر نکرده بلکه از شرق به غرب قلمداد نموده اند. در مخرج خلیج فارس قسمتی از ساحل «عمان» در تنگه «هرمز» بچشم می خورد که در زمان

قدیم اصلاً وجود نداشته. خلیج که سابقاً خیلی بسمت جنوب امتداد داشت در آن زمان دیگر زاویه شمال غربی آن درست در عرض مصب رود «نیل» قرار داده شده ولی تمام ساحل شمالی آن اشتباهاً همین عرض را حفظ کرده متوازی الاضلاع بزرگی را تشکیل میدهد در صورتی که بطور کلی در زمان سابق شکل آن گرد بوده است. خط سیر شاهراه غربی شرقی را که از ایران در امتداد «دروازه خزر» و «هیرکانی» عبور میکنند «بطلمیوس» به این طریق اصلاح کرد که از دوائر موازی «رودس Rhodes» و «سمرنا Smyrna» و «هلنس پونت Hellespont» کم گرفت. از آنجائیکه برای یافتن ارتفاع قطب (عرض جغرافیائی) فقط تا حدی روشهای قابل استفاده نجومی در دست قرار داشت و در هر صورت طولهای جغرافیائی کاملاً مبهم و نامطمئن بود لذا در نتیجه برای «بطلمیوس» هم مانند متقدمانش در جهت غربی شرقی پیچیدگی سختی به اشکال مختلف بوجود آمده بود. در تمام دورانی که هیچگونه اسباب کار نداشتند تا مسافات طی شده را صحیحاً مساحتی کنند غالباً با تخمین آن را تعیین میکردند.

راجع به بررسی علمی کوهها و سلسله نهرها و آبها بطور کلی از روی نقشه «بطلمیوس» چیز مهمی بدست نیامد. بنظر اشخاص قابل اعتماد که بیشتر جدولها بر طبق گفته آنها تنظیم شده توقفگاههای مختلف بین راهها مهم تر بوده تا خط سیر کوهها و رودخانهها زیرا در موقع مسافرت حتی المقدور از اینها اجتناب میکردند.

بطور کلی راجع به ارزش عملیات «بطلمیوس» نظریات مختلف پیش می آید. تا آنجا که مؤلف اطلاع دارد در روشن ساختن علم جغرافیای «بطلمیوس» تا حال بغیر از «ت. ه. هلدیش T.H. Holdich» و «ا. موکلر E. Moekler» هیچکس داخل جزئیات نشده است. فقط باید بطور قطع دانست که معلومات «بطلمیوس» راجع به ایران به یک تکامل دامنه دار خاتمه داد زیرا دیگر فکر هر نوع اکتشاف در شرق از طرف مغرب زمین متوقف گردید و در طی قرون متمادی تاریکی کامل بر ایران حکم فرما شد.

۱ - عمل مهم «ژ. ا. گری نیس G. E. gerinis» فقط مربوط به «هند» و «خاور دور» می باشد.

از شبه جزیره خود تجاوز نکرده بودند هیچ نوع معلومات جغرافیایی نداشتند و ظاهر آدابیره مشاهدات آنها از وطن محدودشان تجاوز نکرده بود و اعراب موقعی به فکر جغرافیا افتادند که از آنرو خارج شده با حالت هجوم شروع به تجاوز نمودند. پیروزیهای مسلمانان در کشورهای بیگانه جداً ایجاب میکرد که نقطه اتکائی برای بسط و انتشار نفوذ خود و ارزش و ثروت ممالک مفتوحه بدست آورند و معلوم میشود برای امکان ایجاد روابط بین پایتختها و مستعمرات بیش از هر چیز احتیاج فوری به اطلاعات جغرافیایی، راحس میکردند.

مسافرتهای طولانی که اعراب مخصوصاً مایل به آن بودند حس دقت آنها را بسیار تحریک میکرد و در کشور مسلمین اصول مسافرت بسیار آسان بود بطوری که نظیر آن را در هیچ جای دیگر روی زمین نمیشد پیدا کرد. اسلام همه مردم را به یک مرکز تعاونی و برادری واحد دعوت میکرد بطوری که هر کس برای کمک بدیگری آماده بود. سادگی اعراب و حس مهمان نوازی شرقی و تأسیسات خیریه مذهبی عمل مسافرت را برای تمام طبقات مردم تسهیل میکرد. زیارت مکه همه ساله حتی از ایران هم کاروانهای بیشمار را ببحر کت میآورد و مسافرتهای تجارتی مخصوصاً مورد توجه قرار میگرفت. جاذبه فرا گرفتن معلومات تنها امید و منظور این تشنگان تمدن بود که آنان را وادار بمسافرت در کشورهای بیگانه میکرد. آنچه مربوط به جغرافیا بود مخصوصاً مورد نظر مسلمین قرار داشت، یا قوت میگفت «جغرافیا علمی است که مورد علاقه خداوند است» آثار و بررسیهای جغرافیایی مسلمین در قرن نهم و دهم به ممتنها درجه خود رسید. درین زمان نوشتههای عمده جغرافیون یونانی ترجمه شد و رصدهاها برپا گردید و بهترین سیاحان اسلامی به اکتشاف ممالک پرداختند و مخصوصاً توجه خود را معطوف به ایران کهن نمودند.

بسیاری از تألیفات جغرافیون ادوار قدیم از قبیل مؤلفان سوریه و شامی را مسلمین اقتباس کرده بودند. قواعد یونانی بطور کلی در مقابل معلومات اعراب تحت الشعاع قرار گرفتند ولی معدک جغرافیون اسلامی در موضوع شرح چگونگی کشورها در مقابل یونانیان زیاد پیشرفت نکرده بودند به این جهت که بندرت قادر بودند اسامی مشخصه از طرف بطلمیوس را تشخیص بدهند. همچنین به زودی دریافته که یونانیان در تعیین عرض جغرافیایی بسیار راه خط و خطا پیموده بودند.

مسلمین عرض جغرافیایی را از روی ارتفاع آفتاب در موقع ظهر محاسبه میکردند. همچنین میتوانستند بواسطه مذاقه درخسوف در نقاط مختلف طول جغرافیایی را تعیین نمایند. برای محاسبه نصف النهارات غالباً بغداد را مبداء حساب می گرفتند و برای محاسبه خود جادههای پستی را که از یک طرف از همدان و نیشابور بسمت شرق و از طرف دیگر از شوش و تخت جمشید و کرمان بسمت جنوب شرقی میرفت در نظر میگرفتند.

معدک جغرافیون اسلامی در نقشه کشی مهارت کامل نداشتند. در نظر اول همه جا در نقشه های آنها خصوصیات به چشم میخورد که معلوم است در تهیه آن بیشتر نظر تزیینی داشته اند. از طرف دیگر عدم دقت و یکدختی و بی اعتنائی در تمام نقشهها هویدا و آشکار میباشد. نقشه ایران که استخری رسم کرده و همکار جغرافیائی او ابن حوقل تا این اندازه از آن تمجید

فصل دوم جغرافیون اسلامی

مغرب زمین در بادی امر به عملیات جامع جغرافیون اسلامی قرون وسطی راجع به ایران دیر واقف گردید. بایک نگاه سطحی به عملیات آنان میتوان دریافت که منابع شرقی تا چه حد میبایستی حتماً برای بسط و توسعه معلومات جغرافیایی غرب راجع به ایران مورد توجه قرار گرفته باشد ولی تألیفات مسلمین راجع به ایران بسیار بندرت توانستند به معلومات مغرب زمین کمک بکنند زیرا بطور کلی مسافران غربی قبل از آنکه به کشفیات مسلمین پی برده باشند اکتشافات خود را در ایران شروع کرده بودند و اروپائیها تنها موقعی که با دقت بیشتری با آثار متقدمان خود پرداختند این اکتشافات را بیشتر از نظر تبحر در جغرافیا مورد توجه قرار دادند تا از نظر تشریح مناسبات و موقعیت زمان^۱.

پس از آنکه معلومات جغرافیایی غرب که از زمان قدیم طی چندین قرن تدریجاً مورد استفاده قرار گرفته بکلی فلج گردید تازه فعالیت جغرافیون اسلامی آغاز گردید. پس از درهم شکستن سلطنت پارتها در ایران و روی کار آمدن خاندان ساسانی در قرن سوم پس از میلاد چون پادشاهان ایران با وجود اشتغال به جنگ با بیزانس معدک علماء یونانی را پناه میدادند برای غرب امکان پذیر گردید که معلومات تازه ای راجع به ایران بدست آورده منتشر سازد با اینهمه جغرافیون بیزانسی ازین موقعیت مناسب استفاده ننمودند.

همچنین مجموعه گرانیهای مشاهدات جدید در ایران که بر اثر پیشرفت اسلام بطرف شرق در قرن هفتم بوجود آمد اروپا را شامل نکرید و تفاوت زبان و خط و نیز تنفر ناشی از اختلاف مذهب از مبادله هر گونه اطلاعاتی جلوگیری نمود. حتی مدتی بعد از آنکه ایران علیه اعراب قیام کرد باز هم روابط معنوی با مغرب زمین برقرار نگردید. تا موقعی که تازیان

۱ - اولین یادداشت جغرافیایی اسلامی در اروپا تازه در سال ۱۵۹۲ ظاهر گردید و آن ملخصی از تألیف ادریسی بود. زمانی که در اواخر قرن هفدهم م. دو هر بلوت عالم غرب را بانویسندگان نامی اسلامی آشنا کرد چنین تذکر داد که توجه به جغرافیون عرب در اروپا در آن زمان تقریباً از صد سال قبل شروع شده بود و ترجمه های کامل قبل از اواسط قرن نوزدهم بوجود نیامد و بعضی از تألیفات تا امروز هم بزبانهای اروپائی ترجمه نشده است.

کرده بعقیده «پشل» زنده و خشن و از روی عدم اطلاع تهیه شده است. همچنین توصیفی که ادیسی بسال ۱۸۵۴ از ایران کرده فقط پیشرفت مختصری را نشان میدهد.

اولین عملیات اسلامی که در راه تحقیقات ایران ادامه داده شد بیشتر عبارت از تعیین و علامت گذاری راهها بود و در میان مؤلفانی که درین طریق بیشتر فعالیت بخرج داده اند قبل از همه باید ابن خردادبه و قدامه و ابن رسته را نام برد.

ابن خردادبه مسلماً اولین عالم جغرافی دان اسلامی بوده که اطلاعاتی راجع به صحرای بین بم و نصرت آباد (سیپه) در دسترس گذارده قدامه بیشتر راجع به راههای آذربایجان و فارس و کرمان توضیحات داده و ابن رسته جزئیات شاهراه طوس و مشهد و اوضاع آن را بسمت اصفهان و شیراز تشریح کرده است.^۱

یک نوع توضیحات جغرافیائی تازه در قرن دهم آغاز گردید و از روی نقشه کامل تشریح اوضاع طبیعی هر ناحیه بطور جدا گانه مقرر گردید. استخری و ابن حوقل و مقدسی کسانی بودند که با زحمت بسیار اطلاعات بی شماری که موجب شگفتی میشد در باره ایران گردآوری نمودند.

استخری که نامش ابو اسحق ابراهیم بود ولی به اسم مسقط الرأس خود یعنی استخر نزدیک تخت جمشید شهرت یافته بود ایران را از جنوب به شمال و از مشرق به مغرب در نور دیده و مخصوصاً موضع خود ایالت فارس را جزء به جزء شرح داده است. ابن حوقل هم مسافرتی نظیر استخری انجام داد و یکی از جغرافیون نادر اسلامی است که توجه خود را به تقسیم بندی عمودی سطح زمین معطوف داشته و در ضمن سایر عملیاتی که انجام داده باید راجع به تشریح دقیقی که از پست و بلندی سطح ایالت ایرانی عراق بعمل آورده خود را مدیون اودانست. همچنین مقدسی که شاید از بزرگترین جغرافیون اسلامی باشد ایران را از هر سو زیر پا گذاشت و در تمام نقاط مهم مدت طولانی توقف کرد.^۲

در همان حدود سال ۱۰۰۰ بعد از میلاد در مشرق نقشه‌ای با تعیین مواضع از ایران داشتند که هفت قرن بعد هم نظیر آن را در اروپا نتوانستند تهیه کنند.^۳ مخصوصاً از این لحاظ باید خود را مدیون استخری و ابن حوقل و مقدسی دانست که غالب امکانه قرون وسطی را در روی نقشه ایران ثبت کرده بودند با توجه به مساحت «درایک از روی شبکه خطوطی که توسط مؤلفان نامبرده ترسیم شده میتوان حتی شهرهایی را که از بین رفته مجدداً پیدا کرد یا اینکه موقعیت این اماکن را که غالباً آثار آن از بین رفته در اکثر موارد در دائرة تنگ تری بدست آورد.

- ۱ - تألیف یعقوبی بنام «کتاب البلدان» که تقریباً مقارن نوشته‌های مؤلفان مذکور بوجود آمده راجع به ایران شامل مطلب تازه‌ای نبود.
- ۲ - مسعودی که در مسافرتیهای دامنه دار خود کرا را هم به ایران آمد در شناساندن این کشور خیلی کمتر از استخری و ابن حوقل و مقدسی سهم میبشد.
- ۳ - بطور کلی از طرف جغرافیون اسلامی راجع به ایالات ایرانی نواحی بحر خزر کمتر توجهی شده و این نقصان را یک نفر مؤلف ناشناس ایرانی در کتاب خود به نام «حدود العالم» رفع نموده. این کتاب در اواخر قرن دهم تألیف و در سال ۱۹۳۷ از طرف «و. مینورسکی» منتشر شده است.

همچنین بنا بر قول مقدسی مسافران و مؤلفان اسلامی کرا را به موضوع ایران خود را مشغول داشته‌اند. در اواسط قرن یازدهم ناصر خسرو ایرانی به نویسنده‌گی پرداخت و در قرن دوازدهم کتاب ادیسی بیرون آمد. در زمان حمله مغول و سقوط خلافت بنی عباس کتاب معجم البلدان یا قوت تدوین شد و در قرن بعد از آن به محاذات کتاب مستوفی و ابوالفدا بار دیگر بهترین تألیف جغرافیائی از آثار این بطوطه ظاهر گردید.

ناصر خسرو از خراسان از طریق نیشابور و قزوین و تبریز به زیارت مکه رفت و از راه اصفهان مراجعت کرد و از سراسر کویر لوت عبور کرده سفرنامه پرارزشی از خود باقی گذاشت. ادیسی ایران را از روی مشاهدات شخصی نمیشناخت و آثارش در بعضی موارد با «استرابون» عهد قدیم قابل مقایسه میباشد. یا قوت هم غالباً تنها نتیجه مطالعات کتب دیگران را منعکس میساخت ولی معذک میزان اطلاعات خود را بوسیله مسافرتهای شخصی هم وسعت میداد. مشهور است که او به دماوند هم صعود کرد و بی اعتباری افسانه‌هایی را که در اطراف قله این آتشفشان خاوش بوجود آمده بود به ثبوت رسانید.^۴ مستوفی تشریحی از ایران را که در مناسبات کشور پس از مستقر شدن مغولها بوجود آمده بود به زبان فارسی تألیف نمود. تألیف شاهزاده ابوالفدای از ملوک شام فقط مجموعه ناچیزی راجع به ایران در برداشت که مؤلفان عرب تا آن زمان برشته تحریر در آورده بودند ولی در حقیقت اولین کتاب یک نفر جغرافی دان اسلامی محسوب میشد که یک خاورشناس غربی به نام «نیپور» در سال ۱۷۶۳ در خود محل مورد استناد قرار داده بود. ابن بطوطه جغرافی دان اسلامی که بیش از همه مسافرت کرده در موارد مختلف راجع به شناسائی ایران اقدام کرده بوده شرح جزئیات مشهد را که در سال ۱۳۳۰ میلادی بازدید کرده باید مدیون او بود. در ضمن اطلاعات دیگر او شرحی هم از جاده سنگفرش معروف سرزمین بختیاری برشته نگارش در آورده است.

بطور کلی معلومات اسلامی راجع به ایران از یونانیان و رومیان جلو افتاده بود و نوشته‌های آنها از حیث کثرت مطالب و صحت و واقعاً باعث تعجب است و خصوصیات سرزمینهای بیگانه از نظر آنها به آسانی مخفی نمی‌ماند.^۵

تخصص اعراب در تشریح ممالک بود و درین زمینه بهتر از همه عمل میکردند. تقریباً شرح و توضیح آنها همیشه زنده و روشن بود و شرحی را که مقدسی از شهر جیرفت که خرابه‌های آن در قسمت علیای هلیل رود پیدا شد، ترسیم کرد میتوان در اینجا بعنوان مثال ذکر نمود: «جیرفت محبوبترین پایتخت ولایات کرمان و معدن میوه و گندم است. مزایای اقالیم متضاد درین جا در جوار هم دیده می‌شود! در حومه آن نقاط مطبوع و چمن زارهای بسیار وجود دارد و خود شهر دارای بازارهای باشکوه و خانه‌های زیبا و گرمابه‌های خوب میباشد. نان

- ۱ - «باریه دومنار» یادداشتی تکمیلی که از طرف یا قوت تدوین شده راجع به ایران نوشته است.
- ۲ - اروپا ممکن بود از روی نوشته‌های جغرافیون اسلامی خیلی زودتر با مقدار زیادی کشفیات مهم آشنا شده باشد. من باب مثال مسعودی و استخری و ابن حوقل آسیاهای بادی را در ایران شرح داده‌اند.

و غذای آن بسیار عالی و خربوزه‌هایش بی‌نهایت شیرین است. در عین حال حرارت زیاد و موجبات ناخوشی فراهم میبشد؛ بعلاوه پشه و مار هم دیده میشود. شهر مستحکم و دارای چهار دروازه است: باب سابور و باب بسم و باب سیرجان و باب المصلی. مسجد عمده در کنار شهر نزدیک دروازهٔ بم و دوراز بازارها واقع و از آجر و سنگ گچ ساخته شده است. اهالی آب آشامیدنی خود را از رودخانه‌ای می‌آورند که از خیابان و بازار عبور میکند و دارای جریان تندی بوده قادر به چرخاندن پیست آسیا میباشد. این شهر از شهر استخر بزرگتر است و برای ساختمان خانه‌ها گل رس و برای پی‌ریزی سنگ بکار میرود. برای خنک کردن آشامیدنی‌ها برف از خارج آورده میشود. اطراف شهر را دایره‌زیبای مخصوصی احاطه کرده. در باغهای آنجا درختهای خرما و گردو برابر هم در حال نشوونما بوده و نرگس و درختهای لیمو و درو بوی خوش خود را بواسطهٔ اختلاط با هوا بمشام میرسانند و بهمین جهات جیرفت شهر مطبوعی میباشد.^۱

از روی تألیفات جغرافیون اسلامی همچنین به سرزمینهای پی‌میریم که امروز بگلی منفرد و مجزی میباشند، حتی دربارهٔ کویر پهن‌آورد لوت که راجع به آن تا امروز هم مسافران جوویای علم بندرت خود را بزحمت انداخته‌اند اطلاعات و افری وجود دارد هر چند که این کویر بطور وحشتناکی از سکنه خالی است و بیش از هر کوه و دریائی باعث جدائی مناطق مجاور خود گردیده است.

جغرافیون اسلامی صحرای ایران را «المفضح» یعنی منطقهٔ وحشی مینامیدند و بطور دقیق حدود آن را شرح میدادند. بعقیده استخری «صحرای ایران» غمناکترین صحرائی بوده که جزو متصرفات اسلام درآمد. ابن‌حوقل و مقدسی کویر لوت را از روی استنباطات شخصی میشناختند زیرا هر دو بیش از یکمتر به آن عبور کرده بودند.

مخصوصاً مقدسی خیلی بصرهای ایران آشنائی داشت و نوشته بود که صحرا مانند دریائست و انسان میتواند از هر جهت از وسط آن عبور کند بشرطی که از جاده‌های مورد نظر منحرف نشود و آب‌انبارهایی را که با گنبد پوشیده شده و هر کدام از دیگری بفاصله‌های يك منزل در کنار شاهرها واقع شده‌اند از مد نظر دور ندارد. مقدسی باتلاقیهای خطرناک نمک و تنبیرات فلج‌کنندهٔ حرارت و برودت ناگوار را شرح میداد و متوجه شده بود که خاک بسیار کم است و گاهگاهی انسان در شکافهای مخفی دره‌ها به تنگ‌دای از درختان خرما بر میخورد و همچنین راجع به راهزنان صحرا و برداری آنها در مقابل تشنگی و گرسنگی و برحمی فرقه‌العادهٔ ایشان اطلاعی داده است.

ناصر خسرو که تقریباً نیم قرن بعد از مقدسی از قسمت شمالی منطقهٔ خشک ایران عبور کرده نام مخصوصی برای صحرا قائل نشده و فقط از «بیا بان» گفتگو کرده است. او از نائین به جندق و طیس (گلشن) مسافرت کرده و از شن‌زارها عبور نموده و کویر را «شورستان» یعنی «سرزمین نمک» نامیده است و شرح داده چگونه سطح نمک‌زارها دارای برآمدگی‌هایی است و چگونه ممکن است انسان درین صحرا غفلتاً فرو برود.

آنچه جغرافیون اسلامی در درجهٔ اول از کویر لوت بدست داده‌اند عبارت از شرح راههای باریکی است که از آن عبور کرده‌اند. راههایی که حتی المقدور آب انبارها را بخط

مستقیم به یکدیگر متصل میسازند. باعث تعجب آنکه این وقایع نگاران باراههای آشنا بودند که حتی تا امروز هم به‌طور کامل از آن عبور نشده است و ما بسیار کم راههایی از صحرا را میشناسیم که مسلمین از آن گفتگو نکرده باشند. اگر راههای کویر لوت را طبق آنچه جغرافیون قرون وسطی میشناختند با جاده‌هایی که ما فعلاً میشناسیم مقایسه کنیم نتیجه این میشود که پیشرفت این قسمت در ایران لااقل از نظر فن ارتباطات نسبت به زمان جغرافیون اسلام بسیار ناچیز میباشد.

در روی نقشهٔ جغرافیائی «پژمان» راجع به «ایران و توران» در اطلس جیبی «شتیلر» که در اوائل سال هشتادم قرن گذشته چاپ شده در صحرای ایران اسامی محللهائی از قبیل کاردوک و ماستی و کارس و باردین و نادیا و داراک بنظر میرسد. این اسامی اصل خود را مدیون نسخهٔ ادیسی میدانند که اطلاعات سال ۹۰۰ را در برداشت. بنا برین نقشه‌های ایران ترسیمی ما تا چندی قبل هم همان ارزش و وضعیت هزار سال قبل را دارا بودند.

تقریباً در تمام کشورهای روی زمین صحرائی وجود داشته که اکتشاف آنها بسیار مشکل بوده ولی ایران از این لحاظ مستثنی بوده زیرا جغرافی دانان اسلامی که بیشتر از کشورهای عرب آمده بودند احساساتشان برای کشف صحرای مساعد بوده به بی‌آبی و ماتم‌زدگی صحرا که جز ترس و دهشت برای سایر جغرافی دانان مفهومی ندارد عادت داشته، دچار بیم و هراس نمیشدند.

آنچه مسافران اسلامی ابتدا دریادداشتها و بعد در کتب درسی و فرهنگ جغرافیائی خود راجع به ایران نوشته «ک.ا. سترانز» بطور خلاصه مجسم کرده است. «پ. شوارتس» هم با دقت بیشتر از او تمام منابع موجوده مربوط به قرون وسطی را تجزیه و غربال کرده و تا آنجا که میسر بوده اسامی جغرافیائی را بر نقاط جدید منطبق نموده است و از تألیف جامع «شوارتس» موسوم به «ایران در قرون وسطی» شرح دقیقی از ایران بدست میآید که با معلومات مولفان اسلامی مطابقت داشته است. آنها هیچ موضوعی را که بنحوی از انحاء قابل عیبجویی باشد فروگذار نکرده‌اند و آنچه محققان امروزی تصور کرده‌اند تازه از ایران کشف نموده‌اند قبلاً در تألیفات جغرافیون اسلامی وجود داشته است.^۱

۱ - در همین تازگی «ا.ف. شمیدت» در پروازهای خود در ایران مفتاح تشخیص بعضی کشفیات را از نوشته‌های جغرافیون اسلامی بدست آورده است.

داشته و نام هفده کرسی اسقف نشین این منطقه در آن زمان به اطلاع رسیده است. پس از آنکه « اردشیر » اولین پادشاه ساسانی در سال ۲۲۵ « اردوان Artaban » آخرین پادشاه دودمان « پارت » را شکست داد و سلسله « اشکانیان Arsacide » را از مالک الرقابی شرق بر انداخت در سراسر کشور خویش با جمعیت‌های بزرگی از مسیحیون مواجه گشت که اکثر آنها را اعتقاد زرتشتیانی، که از دین خود دست برداشته بودند تشکیل میدادند.

در ابتداء قرن سوم مرکز جنبش مسیحیت در ایران شهر « ریواردشیر Riwardaschir » واقع در شمال « بوشهر » فعلی در کنار رود « تاب Tab » بود که آئین جدید از آنجا به همه طرف منتشر میشد. مقارن همان زمان در ایالت مجاور یعنی « عربستان » بیت لاپات Baith Lapat « (جندی شاپور بعد) یکی از مهم‌ترین قرارگاه‌های کلیسای مسیحی محسوب میشد^۱.

احتمالاً در « ادسا » يك مدرسه حکمت الهی وجود داشته که از آنجا میلینی به دورترین ایالات امپراطوری ایران اعزام میشدند. سیل فراریان مسیحی که برای فرار از تعقیب امپراطوری « روم » بجانب شرق سرازیر میشد، باید قاعده عمل میلین را بطور محسوسی تسهیل کرده باشد زیرا در آن زمان هنوز مسیحیون در ایران مورد تعقیب قرار نمی گرفتند .

بعدها « یعقوبیون Iacobin » و « نستوریون Nestorien » که از « بیزانس Byzanz » تبعید شده بودند، پیدا شدند. آئین « یعقوبیون » مورد قبول اکثریت آرامنه و آئین « نستوریون » بیشتر مورد پسند ایرانیان واقع شد. « نستوریونی » که بایران می آمدند خیلی راغب بودند در وطن جدید خود آئین مسیح را تبلیغ کنند زیرا در آنجا کسی از جدالهای مذهبی کوچکترین اطلاعی نداشت در ضمن در غالب موارد هم بسیار ماهر و ورزیده بودند و اساس رفاهیت صنعتی را در هر کشور که مایل بودند برای خود استوار می ساختند .

جدا شدن کلیساهای شرقی از نفوذ « بیزانس » برای تجزیه طلبان در نزد پادشاهان ایران نوعی سفارش و احترام بحساب می آمد ولی معذک رفتار و اویاء امور بامسیحیان دستخوش تغییر بود. بدون شك تعقیبی که در قرن چهارم از هیئت‌های اعزامی « نستوریون » بعمل آمد در قرون بعد به ترقی و پیشرفت افسانه وار آنها بسیار کمک کرد ولی در زمان « شاپور دوم » (۳۳۹-۳۷۹) و « بهرام پنجم » (۴۲۰) و « یزدگرد » (۴۳۸) بسیاری از مسیحیان که حاضر بترك عقاید دینی خود نشده بودند در ایران بقتل رسیدند. در همان موقع که آنها را مورد تعقیب قرار میدادند کردستان و خوزستان و لرستان تقریباً یکجا به کیش مسیح گرویده و در تمام نقاط نسبتاً مهم مشاوران کلیسایی مستقر گردیده و خواهران تارك دنیا بشمار

۱ - قیور مسیحیون واقع در جزیره « خرق Kharg » که « نیبور Niebuhr » برای اولین بار شرح داده، مربوط به همین زمان است. مسیحیون آن روز که در اطراف خلیج سکنی داشتند شاید از راه تجارت با هند مربوط بوده اند .

فصل سوم

اولین جمعیت‌های مسیحی در ایران - خاخام بنیامین اهل تولد

Rabiner Benjamin Von Tuleda.

در زمان خلفای عرب تا قرن دوازدهم یگانه تألیفات مسیحیان که از مشرق زمین بحث میکرد عبارت بود از شرح بیت المقدس و جاهای دیگری که میدان عمل عیسی مسیح قرار گرفته بود و دائره تاریخ و اطلاع مغرب زمین راجع به شرق از اماکن مقدس « شامات » و دره « اردن Ioardan » تجاوز نمیکرد .

مغرب زمینی ها بواسطه اردو کشی های صلیبی برای اولین بار دریافتند که علاوه بر پیروان کلیسای رومی و یونانی دنیای دیگری هم از مسیحیت در آسیا وجود دارد. در ایران هم در سال ۱۰۰ مسیحیونی یافت میشدند. مرکز انتشار عقاید مسیح برای شرق « ادسا Edessa » یعنی « اورفای Urfa » کنونی واقع در میان « حلب » و « دیاربکر Diabekr » بود . بر حسب اخبار شنای اولین بار « مریم Mari » نامی از « ادسا » به شرق اعزام شد تا برای ترویج عقاید مسیح اقدام نماید . بزرگترین موفقیت‌های او در « آدیابنه Adiabene » یعنی کشوری که در شرق « موصل Mosul » بین رود بزرگ و رود کوچک « زاب Zab » واقع است، بعمل آمد.

بعدها از « اربل Erbil » پایتخت « آدیابنه » انجیل در تمام ایران منتشر گردید. یکی از اولین ایالاتی که عقاید مسیحیت را پذیرفت تصور می رود گیلان بوده باشد که در آنجا کلمه مسیح توسط « آگائی Agai » که ظاهراً یکی از شاگردان « تادئوس Thaddaus » حواری بوده بین سالهای ۱۲۰ و ۱۴۰ انتشار یافته است. در زمان سلطنت « مارک اورل Mark Aurel » (۱۶۰-۱۸۰) علاوه بر « گیلان » در « پارت » و « مدی » و « پرسیس » و « بلخ Baktrie » هم مسیحیت نفوذ کرده و مدام پیروان تازه ای پیدا میکرد. در زمان « عبد مشیخا Abd Machikha » (۲۲۵ - ۱۹۰ میلادی) آخرین اسقف دوران « اشکانیان » در « اربل » ظاهراً بین کردستان و خلیج بیش از بیست و پنج اسقف وجود

بودند .

ترقی و تمالی مسیحیت در ایران دائماً رو بترتیب بود. حتی کارمندان عالی رتبه هم باین آئین بیگانه تمایل نشان می دادند. بزودی جنبشی برای زندگانی صومعه نشینی بوجود آمد و در همه جا حجره های مخصوص رهبانان و مدارس روحانی برپا شد. ازینجاها مسیحیون متعصبی بیرون آمدند که از مرگ واهمه نداشتند و تنها منظورشان این بود که هموعان خود را بقبول آئین جدید وادار نمایند. آنها اوقات خود را در اردوگاههای چادر نشینان بسر برده رنج کویرهای نمک و شنزارها را بر خود هموار میساختند و کاروانیان را در کنار راههای خلوت تبلیغ و برای آنها موعظه مینمودند .

اوج دوران فعالیت هیئت های اعزامی «نسطوری» تا اواخر قرن نهم ادامه داشت و دائماً مؤسسات مسیحی رو به شرق در تزايد بود و ظاهراً در راههایی که بسوی هند میرفت بیش از ۳۶۰ اسقف نشین ایجاد شده بود.

غالب اسقف نشین ها در عربستان و فارس بودند. در عربستان پیشوایان (شاهزادگان) کلیسائی در نقاط زیر وجود داشتند : « بیت لایسات Baith Layat » و « هرمز داردشیر Hormizd Ardashir » (اهواز) و « کارکادولایدان Karka de Laidan » (در شمال شوش) و « نهر گور Nahr gur » و « رامهرمز Ram Harmizd » و « ریما Rima » و « شوش Suza » و « شوشتر Schushtar » . در فارس اسقفی در نقاط زیر مسکن داشتند : « ریواردشیر Rivardaschir » و « اردشیر خره Ardashir Khurra » (فیروزآباد) و « استخر Ystakhr » و « داراب » و « بیضاپور Bih Schapur » و « مشکنادو کوردو Masehkn de kurdo » . همچنین در ایالات مازندران (آمل) و « تهران » (ری) و « گرگان » (جرجان) و « خراسان » (ایبورد) و « ابرشهر » و « طوس » و « کرمان » و « زابلستان » (زرنج Zarandj) و « روخوت Rukhut » و در بسیاری از جزائر خلیج کلیسا وجود داشته . حتی در بلوچستان هم يك اسقف نشین در « اردشیر فرید Ardashir Pharihd » ذکر شده است .

۱ - در سال ۴۲۴ در ضمن سندی راجع به اجتماعی که تحت ریاست اسقف (بطریق) سلوکیا Seleukia منعقد شده بود نام اسقف «ری» و «اصفهان» و «سیستان» و «نیشابور» و «هرات» و «مر» دیده میشد . در قرن ششم گویا یک نفر اسقف ایرانی بنام «یون yvon» بانگلستان مسافرت کرده بود. جنازه او در سال ۱۰۰۱ به طرز عجیبی بوسیله یک نفر دهقان در موقع شخم زدن در «هونتینگ دون شایر Huntingdonsire» کشف شد. مسافرت این اسقف مسلماً قدیمیترین ارتباط معلوم بین انگلیس و ایران را میرساند .

۲ - هنوز هم حتی در جاهای دوردست جنوب ایران از بناهای یادگاری راجع به فعالیت «نسطوریون» خبر رسیده است. مسیحیون تا کشورهای مجاور صحرا هم قرارگاههای خود را جلو بردند. درواحه «شهاد» (خبیص) واقع در حاشیه غربی کویر لوت در سمت جنوب «آ.ر. بلاکت A.R. Blckett» در سال ۱۹۰۰ خرابه يك بنائی را کشف کرده که آن را بعنوان يك کلیسای مسیحی زمان گذشته قلمداد نمود. مؤلف و خان نشین کمی دورتر از آنجا در محلی از صحرا موسوم به «کشت Kasht» که اکنون تقریباً از بین رفته علاماتی پیدا کردند که احتمالاً به وجود مسیحیون آن زمان ممکن بود دلالت کند .

برای دانستن اینکه ایران يك زمانی تا چه اندازه با مفهوم مسیحیت بستگی داشته کافی است به يك فرمان «هیون تسونگ Hiwentsung» امپراطور چین مربوط به سال ۷۴۵ نظر افکند. در آن فرمان ذکر شده: کلیساهای مسیحی مانند سابق نباید «عباد ایرانی» بلکه «عبید روحی» نامیده شوند .

رو بهمرفته فتح ایران بوسیله مسلمین آنطوریکه برای کاتولیکها در شام و افریقا پیش آمده بود مسیحیون را درین کشور بطور محسوسی هدف قرار نداد . نسطوریون بعنوان داشتن معلومات یونانی و صنعت در ابتداء مورد الطاف خلفاء عباسی قرار داشتند ولی به مرور زمان رفتار با مسیحیون هر لحظه شدیدتر میشد تا اینکه در زمان «متوکل» (۸۶۱-۸۴۷) تعقیب جدی علیه آنان شروع شد . کلیساهائی که پس از استیلاء اعراب برپا شده بود مورد تخریب قرار گرفت و خانه بعضی از مسیحیون متمول به مسجد تبدیل گردید.

ولی با این همه از خدمات مسیحیون نمیتوانستند به آسانی صرف نظر کنند و پس از آنکه تعقیب آنها رو به سستی گرایید مجدداً مقامات عالی را اشغال کردند. هر چند دیگر نمیتوانستند از بین مسلمین پیروان تازه ای بدست آورند ولی باز موفق میشدند زرتشتیانی را که مغلوب شده بودند تبلیغ و بدین خود در آورند .

در قرن یازدهم در زمان شاهزاده سلجوقی یعنی «الب ارسلان» تعقیب مسیحیون با شدت و ظلم فاحشی شروع شد. درین زمان یعنی در اوایل قرن دوازدهم با وجودیکه کشمیشهای نسطوری ظاهراً آزادانه در ایران به سر و مسافرت میکردند ولی معدک جمعیت های مسیحی درین کشور سخت رو به انحطاط گذاشته بودند . اطلاعات مسلسل و متصل بهیچوجه در دست نیست و فقط بطور مجزای نام بعضی از مبلغان و دعاهای مسیحی این زمان به ما رسیده است و بالاخره در ایران جمعیت های مسیحی تقریباً بکلی محو گردیدند .^۱

راجع باینکه اولین مبلغان مسیحی در ایران تا چه حد در امر اکتشافات این کشور سهیم بوده اند اطلاعی در دست نیست. چنین مینماید برخلاف فعالیت هایی که در قرن هفدهم از طرف مبلغان کاتولیک رومی در ایران بعمل آمد دعای که ابتداء از «ادام» و «اربل» بیرون آمدند و همچنین جانشینان آنها احاطه قابل توجهی به معلومات مغرب زمین راجع به ایران نداشتند در صورتی که مسیحیت درین کشور بسیار هم گسترش یافته و تدریجاً کلیساهای شرق و غرب با یکدیگر ارتباط پیدا کرده بودند. ظاهراً بوسیله اولین مبلغان مسیحی تصویر ایران آنطوریکه باید در اروپا بصورت محکمی مجسم نشده است.

چون جدیدت جغرافیون اسلامی هم ملل متمدن غرب را تحت تأثیر قرار نداد اروپائیان ناچار شدند اطلاعات خود را راجع به ایران بطرز دیگری بدست آورند. این مطلب ابتدا

۱ - قسمت کوچکی از بقایای مسیحیون نسطوری خود را نجات داده به کوه های کردستان پناه بردند و در طول چند قرن در آنجا مخفیانه زندگی میکردند. تازه در قرن نوزدهم بوجود بازماندگان این مسیحیون بی برده شد. قسمتی از آنها در سرزمین ترکیه و قسمتی در خاک ایران بسر میبردند و در سال ۱۸۴۲ دستخوش قتل عامی شدند که ترکها و کردها برای آنها برپا کرده بودند. راجع به فعالیت این هیئت های مبلغان نسطوری به فصل ۱۸ مراجعه شود .

موقعی بوقوع پیوست که در قرن سیزدهم روابط دوستانه‌ای بین اروپا و آسیای شرقی برقرار شد و مغول‌ها در اردو کشی‌های خود سمت غرب با اروپا نزدیکتر شدند .

قبل از آنکه کاروان مسافران غربی که بعنوان روحانی کاتولیک رومی با تاجار نزد مغولها می‌رفتند، براه بیفتد شرح مسافرت یکنفر خاخام بنام «بنیامین بن جناح Benjamin ben Jonah (۱۱۶۴-۱۱۷۳) بگوش ما می‌رسد که بسوی ایران رهسپار شد. مسافرت‌های این خاخام که در «اسپانیای» شمالی در شهر «تودلا Tudela» کنار رود «ابر Ebre» زندگی می‌کرد، در حقیقت یکی از اولین همکاریهای ملت یهود برای بسط و ایجاد جغرافیا محسوب میشود .

قبل از «بنیامین» هم یهودیانی در سرزمین آفتاب پراکنده بودند. از مدت‌ها قبل جنبشی برای ایجاد حشروشر متقابل بین فرد فرد جمعیت‌های یهود، که در سراسر جهان بطور پراکنده زندگی می‌کردند، پدید آمده بود و احتمالاً مسافرت‌هایی هم حتی تا هند در پیش گرفته بودند. راجع باین مسافرت‌ها اخبار صحیحی بدست نیامده. راجع به ایران در نوشته‌های مذهبی یهود مربوط به قرن ششم جز یادداشتهای سطحی که در آن از «یدی» و «پرسیس» یعنی کشورهای مغ ها Mage صحبت شده، چیزی بچنگ نمی‌افتد و تنها سفرنامه «بنیامین» است که راجع به این کشور اخباری باطالع رسانیده .

«بنیامین» تصمیم گرفته بود از مهاجران یهود حتی تا شرق دور در آسیا دیدن کند. از گزارش او میتوان استنباط کرد که در قرن ۱۲ در ایران کمتر شهر مهمی وجود داشته که یهودیان در آن مسکن نداشته باشند. برای یهود هم مانند مسلمین حتی در امر مسافرت تسهیلات فراهم بود زیرا در بیشتر نقاط آنها هم میتوانستند اطمینان داشته باشند که از طرف هم کیشان خود میجانباً پذیرائی شوند .

« بنیامین » نه تنها خاخام بلکه تاجر هم بود و به همین جهت سعی می‌کرد اطلاعاتی راجع به تجارت کشورهای که در آن سفر می‌کرد بدست آورد و نظریاتی که درین خصوص ابراز میداشت با انتشارات مؤلفان مسلمان معاصر کاملاً وفق میدهد .

شاید « بنیامین » در مسافرت خود به ایران از « بغداد » خیلی دورتر نرفته باشد. در حالی که در قسمت اول سفرنامه اش از « اسپانیا » تا « بیت المقدس » راه‌هایی که در پیش گرفته کلاً معلوم میباشد. مؤلف در طی بقیه تألیف خود جریان تازه‌ای را دنبال کرده است. ازین پس از هیچگونه راه‌های مسافرتی صحبت نکرده بلکه فقط توضیحات متفرق و مجزائی داده و از بسیاری چیزها گفتگو کرده که فقط به اساس قول اشخاص قابل اطمینان آشکار شده و به تدریج رسیده است .

همزمان « بنیامین » آشوبهای بزرگی حکمفرما بوده و یهودیان را سخت در فشار گذاشته و اما تاچه اندازه ایران را خود آن خاخام شخصاً بچشم دیده باشد ما اطلاعی در دست نداریم. اینسکه بعضی عقیده دارند او از « شوش Suza » از طریق دره « سیمره Saidmarreh » و از راه « شیروان » به « همدان » مسافرت کرده بهیچوجه قابل اطمینان نیست. ممکن است او فقط به « شوش » سرزده و بعداً در « بصره » کشتی سوار شده باشد. خلیج

« کیش Kisch » را دیده و بعد مسافرت خود را از « عدن Aden » به دریای احمر ادامه داده راه وطن را در پیش گرفته است^۱ .

در ایران « بنیامین » اول از « شوش » بحث می‌کند زیرا کاخ « اهاشویروش Ahasuer » و قبر « دانیال Daniel » پیغمبر در آنجا واقع بود. بقول او هفت هزار یهودی و ۱۴ کنیسه در شهر وجود داشت. راجع به تابوت و بقایای جسد « دانیال » نزاعی بین ساکنان دو قسمت شهر، که رود « اولائی Ulai » آن را دونیمه کرده بود در گرفت و « سنجر » شاهزاده سلجوقی دستور داد تا بتوت دانیال را در یک غلاف شیشه‌ای قرار داده در وسط پلی که دو قسمت شهر را بهم متصل می‌کرد بوسیله زنجیرهای آهنی بالای سطح آب بیاویزند. در زمان « بنیامین » تابوت « دانیال » هنوز بهمین وضع باقی بود^۲ .

در ضمن اطلاعات مربوط به « شوش » خاخام شرحی هم از سرزمینهای مستقل یهودی نشین در ایران بیان می‌کند. در حدود بار ۲۰ / ۰۰۰ یهودی وجود داشته که تعداد زیادی فضلا و متمولین بین آنها دیده میشد ولی رویهمرفته در تحت فشار شدید زندگی می‌کردند. بفاصله دومنزل از « رودبار » در « حلوان Hulwan » (مطابق رسم الخط دیگری نهادند) ۴۰ / ۰۰۰ یهودی استقرار یافته بودند .

از آنجا بفاصله چهار روز انسان به سرزمین ملاحظه میرسید. ساکنان آن به فرقه‌ای متعلق بودند که اعتقاد بآیین محمد نداشتند. آنها « حشیشیون Assossin » نامیده میشدند و مقرشان در اعماق کوهها و مرتفعترین قله‌ها واقع بود و اطاعت از « شیخ الجبل » (نامی است که مورخین غرب به پیشوایان فرقه اسمعیلیه داده بودند) می‌کردند . حشیشیون سلطنت شاهان ایران را برسمیت نمی‌شناختند و در کوههای خود آزادانه زندگی می‌کردند و گاهی برای بچنگ آوردن طعمه و غنائم از آنجا سر ازیز میشدند. چهار جمعیت یهودی در بین حشیشیون سکنی داشتند که با آنها تشریک مساعی می‌نمودند .

از کوهستان ملاحظه تا « عماریه Amaria » پنج منزل راه بود. در اینجا اعقاب ۲۵۰۰۰ یهودی وجود داشت که زمانی در اسارت « شالمانسر Schalmanesser » پادشاه « آشور Assyrie » بسر میبردند. جمعیت‌های یهود در سرزمینی بمساحت ۲۵ منزل بین « عماریه » و

۱ - قابل توجه بسیاری از اطلاعات زمانی است که « بنیامین » بانتخاب خود راجع به فاصله بعضی نقاط در ایران بدست داده است . برای اولین بار ه. ب. بورشارد B. Borschardt اشاره کرده که مرکز شبکه راه‌های آن خاخام اصفهان بوده ولی در عین حال از چندین نقطه ثابت مختلف دیگر بایستی محاسبه بعمل آید. بدین ترتیب بسیاری از فرضیه‌ها که در ابتدا تاریک بوده قابل فهم شده‌اند . معاصران « بنیامین » او را قابل اعتماد دانسته و دلیلی هم در دست نیست که ما او را افسانه‌نویس بدانیم .

۲ - طبق اظهارات شفاهی کنونی، بنائی را که در « شوش » به آرامگاه « دانیال » نسبت میدهند نسبتاً به تاریخ جدیدتری تعلق دارد و بی‌شکایت به قبور مقدسان اسلام نمیباشد.

«گیلان» منبسط و مطیع و خراج گذار پادشاه ایران بودند^۱.

بنیامین در دنباله مطالب کتاب خود تا حدودی بطور اجمال بسیاری از شهرهای بزرگ ایران را توصیف کرده است و راجع به «همدان» نوشته که این شهر در حدود ۳۰/۰۰۰ یهودی را مأوا داده و این در مقابل اطلاعاتی که جغرافیون اسلامی، راجع به تجارت وسیع و دامنه دار این شهر داده اند، چندان تعجب آور نمیباشد و در یکی از کتیبه های همدان قبر «مردخای» و «استر» واقع میباشد^۲.

طبق اظهارات «بنیامین» در اصفهان در حدود ۱۵۰۰۰ و در شیراز تقریباً ۱۰۰۰۰ یهودی بسر میبرده اند. از شیراز (بعقیده «بورشارد Borchard» شاید «فیروزه» سمت جنوب بجنورد) خاخام خواننده را به «خیوه» در «ترکستان» (طبق نسخه دیگری به «غزنه» در «افغانستان») و از آنجا هم دورتر به «سمرقند» و «تبت» راهنمایی میکند. ولی پس از آن مجدداً از کوههای «نیشاپور» که در آنجا چهار طایفه یهودی زندگی میکردند، صحبت بمیان میآید. سرزمین یهود درین جا ۲۱ منزل وسعت داشته و دارای شهرهای بسیار و نقاط مسکونی بوده است^۳.

۱ - اظهارات «بنیامین» راجع به وضعیت مهاجران یهود در ایران باعث تشتت بیشمار شده است. بطور قطع باید کوهستان ملاحظه در سلسله «البرز» نزدیک «الموت» دانست که یکی از قلاع حشیشون در آنجا واقع بوده است. «بنیامین» اولین اروپائی بوده که راجع به این فرقه آدمکشی از نزدیک اطلاعاتی داده است. بعدها مغرب زمین اطلاعات صحیحی راجع به حشیشون بدست آورده است. آنها از جمعیتی سرچشمه میگردانند که در نیمه دوم قرن سوم تاریخ اسلامی بنام هفتمین جا نشین «علی» یعنی «محمد» پسر «اسماعیل» تشکیل شده و پیشوای آن «قرمط karmat» مرتکب تجاوزات موحشی شده بود. «حسن صباح» (شیخ الجبل) یکی از همشاگردیان «قرمط» شاعر، سر کرده بزرگ حشیشون بود. در طول دو قرن این فرقه دست بکار عملیات دهشت انگیز بود تا اینکه بالاخره در اواسط قرن ۱۳ توسط «هلاکوخان» قلع و قمع گردید. در فصل آتی هم تاحدی ذکر آنها بمیان خواهد آمد. علاوه بر بناهای گاههای محکم در اطراف دماوند و دامغان و ترشیز (کاشمر) و بیرجند، قلاع عمده حشیشون در کوههای شمال غربی قزوین واقع بود. پنجاه قلعه محکم که «الموت» از همه قابل ملاحظه تر بود در اختیار آنها قرار داشت.

راجع به وضعیت «رودبار» و «حلوان» و «عماریه» که «بنیامین» ذکر کرده بسیار بحث شده است. نزدیکتر از همه به حقیقت توضیحی است که «ب. بورشارد» میدهد و مطابق آن «رودبار» و «حلوان» در «البرز» در منطقه رودخانه «شاهرود» و «سفید رود» واقع بوده اند و مقصود از «عماریه» همان آذربایجان که منطقه مجاور آنجاست میباشد. معذک فرضیات دیگری هم بمیان آمده است. «ه. راولینسن H.C. Rawlinson» «رودبار» را در ملتقای رود «شیروان» و «کرخه» واقع در شمال غربی «شوش» و «حلوان» و «عماریه» را در کنار راه «بندار» به «کرمانشاه» نزدیک «سرپل» جامیده. همچنین بنا بر عقیده «آ. آشر A. Ascher» «حلوان» در کنار جاده «کرمانشاه» واقع بوده «م. ن. آدلر M.N. Adler» «عماریه» «بنیامین» را در «امادیا Amadia» (عمادیه) که قصبه کردنشین کوچکی در شمال «موصل» میباشد گرفته است.

۲ - مقبره «استر» که در محله یهودیان «همدان» واقع میباشد، اکنون منحصر بنای یادگاری ملی یهود در ایران محسوب میشود و از زمانهای قدیم به زیارت آن میآیند.

۳ - بنا بر یک روایت بسیار مشهور قبایل مستقلی از یهودیان تا چندین قبل در «خراسان» زندگانی میکردند.

از این موضوع که یهودیان ساکن کوههای ملاحظه در دستبردهای حشیشون شرکت میورزیدند عجیب تر آنکه بنا بر اظهار صحیح «بنیامین» یهودیان ساکن کوههای «نیشاپور» با «کافر التروک» ها «Kafar-ai-Turak» (ترکهای کافر) متحد بودند؛ باد رپرستش و در صحرا زندگی میکردند. بنا بر گفته «بنیامین» این مردم اصلاً نان نمیخوردند و شراب نمیآشامیدند بلکه گوشت خام تناول میکردند و آنها اصلاً بینی نداشتند و هوا را از دوز سوراخ کوچک استنشاق مینمودند^۱.

در آخرین فصل کتاب خود راجع به ایران «بنیامین» از خلیج گفتگو میکند و اینجاست این خاخام اولین اروپائی است که پس از «نثارک» درین موضوع اطلاعات تازه ای بدست داده. او شرح جزیره «کیش» (Kais) را چنین میدهد که اهالی آن با مزرعت نمپیرداختند زیرا در آنجا رودخانه وجود نداشته و فقط يك چشمه آب بیشتر یافت نمیشد و مجبور بودند آب باران بیاشامند ولی تجارت در آنجا رونق داشت و از کشورهای دور دست به جزیره «کیش» کالا بوسیله کشتی حمل و انبار میشد و آن عبارت بود از اقسام ابریشم و پارچه و پنبه و شاهدانه و کتان و خواربار و اهالی جزیره بوسیله دلایلی بین تجار معیشت خود را کسب میکردند. در «کیش» تقریباً ۵۰۰ یهودی اقامت داشتند^۲.

اطلاعاتی که «بنیامین» راجع به ایران میدهد حاوی نظریاتی است که در منابع دیگر دیده نمیشود. بیش از هر چیز میتوان ادعا کرد که کتاب این خاخام لااقل اطلاعات مربوط به یهودیان ایران را در قرن دوازدهم بوجه کامل تشریح نموده است. اگر هم فرضاً «بنیامین» خواسته در تعداد همکیشان خود مبالغه کرده باشد باز هم توضیحات او، آنچه که مربوط به ایران است مسلماً تمام و کمال از منابع اشخاص قابل اعتماد بدست آمده است. بسیاری از مطالب خاخام در درجه اول بپردازند علماء مذهب میخورند و بعضی از تذکرات او راجع به تجارت آسیای غربی برای مورخین بسیار سودمند میباشد. در طرز انشاء «بنیامین» ابداً ادعای علم و تبحر نشده. با مقایسه با سفرنامه های کشورهای دیگر در همان قرن، معلوم میشود در کتاب

۱ ... «کافر التروک» ظاهراً قومی تاتار بوده اند که قوای مبارز «یوهانس Yohanns» کیش را که در قرون وسطی اینهمه از او گفتگو شده تشکیل میداده اند. شاید «بنیامین» آنها را با «قره های Ghazz» وحشی دماغ پهن عوضی گرفته باشد که تا قرن دوازدهم جز اقوام بی اهمیت ترکستان بودند ولی در سال ۱۱۵۳ طغیان کرده «مرو» و «نیشاپور» را غارت و خراسان را خراب کردند.

۲ - جزیره کوچک «کیش» بطوریکه غالب کاشفان گمان کرده اند همان جزیره «قشم» که در مخرج خلیج واقع است میباشد.

کیش تقریباً در ۱۶۰ کیلومتری غرب قشم قرار گرفته و زمانی یکی از محلهای اصلی مبادلات تجاری تاتار و هندوستان و خاور دور محسوب میشد و «سیراف» مشهور که خرابه های آن نزدیک ده محقر ماهیگیران موسوم به طاهری هنوز بچشم میخورد، از اهمیت و اعتبار افتاده است. گویا بنیامین «کیش» را در زمان اوج ترقیش شرح داده باشد و گرنه امروز این جزیره متر و کج دور افتاده است و جز چند دهکده مخصوص ماهیگیران چیزی در آن یافت نمیشود.

خاخام بسیار کم افسانه و خرافات راه پیدا کرده است. چند سال بعد از «بنیامین» یعنی تقریباً بین سالهای ۱۱۸۰ و ۱۱۸۶ سیاح یهودی دیگری بنام «خاخام موسی پتاشیا Moses Petachia» اهل «رگنسبورگ Regensburg» به ایران آمد. او به «شوش» آمده و مانند «بنیامین» تاریخ تابوت «دانیال» را شرح داده است. «پتاشیا» برخلاف پیشقدم خود نوشته که در زمان او فقط دونفر کلیمی در «شوش» وجود داشته و آن دونفر رنگرز بوده اند.

فصل چهارم

تجار و مبلغین - «مارکو پولو Marco Polo»

فتوحات مغولها، مخصوصاً دو حمله بزرگ آنها به اروپای شرقی در سال ۱۲۲۰-۲۲ و ۳۹-۱۳۳۸ مغرب زمین را بیدار کرد و بسیاری از مردان ارزنده را وادار ساخت که بموضوع «تاتار» ها بیندیشند. صحیح است که این «هونها» تازه مانند دستجات «آتیلا» بسیار خشن و دور از انسانیت بودند ولی از طرفی انتظار میرفت از لحاظ سرنگون ساختن اقتدار اسلام مفید واقع شوند. بطور کلی در مغرب زمین از مغولها با تنفر یاد می کردند ولی در عین حال نسبت به آنان نظر خوب هم ابراز میشد و لذا درباره ایشان یکسوع شك و تردید حکمفرما بود.

ولی پس از نبرد «لیگنیتس Liegnitz» بسال ۱۲۴۱ و غارت «سیلزی Silesie» و «لهستان» و «مجارستان» و «مهرن Mahren» منفقاً برین عقیده شدند که حتماً اتفاقی روی خواهد داد. و بالاخره در سال ۱۲۴۵ تصمیم گرفتند نمایندگانی بسوی مغولان اعزام دارند. دوره ای که از حیث ارزش منحصر به فرد بود و برای فرصت کوتاهی دو قطب تمدن دنیا را بهم متصل میساخت، در تاریخ مسافرتها ی قرون وسطی شروع شد؛ بدین معنی که شرق را که دارای آن اخلاق و آداب بزرگ و پرازغرور و قدیمی چین و هند بود، با غرب و تمدن شدید و پرهیجان مسیحیت بیکدیگر نزدیک کرد. ایران درین دوره نیز تصمیم تاریخی خود را از نو اتخاذ و برای شرق دور پیشقدم شد و این وظیفه ای بود که از زمان اسکندر به بعد دیگر قادر به انجام آن نشده بود.

اولین کسانی که روانه این مسافرتها شدند مبلغین بودند. پاپ که بدون نتیجه اردو کشی صلیبی را علیه مغولها تجویز کرده بود در نظر داشت اکنون این دشمن را با سلاح روحانیت مغلوب سازد و برای اجرای این مقصود چند نفر مبلغ از میان فرقه «کشیشان گدا» انتخاب نمود. تبلیغ مغولها بقبول مسیحیت چندان هم خالی از امیدواری نبود زیرا در آسیای مرکزی در قلب طوایف مغولی که حکومت را در دست داشتند مللی یافت میشد که احتمالاً خود را

مسیحی نسطوری میخواندند. علی ای حال مسلم بود نسطوریانی که از مراکز عمده خود واقع در ایران آئین خود را ترویج می کردند تا اعماق آسیا تأثیر داشتند^۱.

همچنین برای تجار هم وضعیت نامساعد بنظر نمی آمد. با آنکه پایه حکومت مغولها بر جنگ و تخریب قرار گرفته معذک برای تجارت با اروپا پربرکت بود زیرا در طول قرون ۱۳ و ۱۴ در داخل آسیا صلح برقرار بود. جاده های تجارتی آسیا از راه خشکی که در همان ادوار قدیم تشکیل و اکنون توسط مغولها مفتوح گردیده بود برای استفاده تجار اروپائی هم مانعی نداشت و آنها بزودی از مبلغان پیروی کرده راه کشورهای تاتار را در پیش گرفتند.

در اثر فقدان روحیه تجارتی نبود که تاحال اروپائیها را از پیش روی بسوی قاره آسیا باز داشته بلکه تقصیر عمده را باید متوجه تعصب مذهبی کشورهای اسلامی دانست زیرا هر چه بیشتر انسان به عمق این کشورها پیش میرفت بهمان اندازه برای مسافران غربی مخاطره زیاده تر میشد.

ولی بر عکس مغولها بهیچوجه کاری به کار اشخاصی که مخالف با عقاید آنها بوده نداشتند و مبلغان مسیحی می توانستند مطمئن باشند که در کشورهای مغولی کسی مانع اجراء عادات مذهبی دیگری نمیشود و مسافران مسیحی می توانستند حتی قسمت بزرگی از آن امپراطوری را، که مانند ایران مسلمانان بسیاری در آن سکونت داشتند بدون ترس و واژه زیر پا گذارند.

هجوم چنگیز خان مغول در نیمه دوم قرن ۱۳ باعث ایجاد حکومت مستقلی بنام دولت «ایلخانان» II-Khané در ایران شده بود و تقریباً از سال ۱۲۵۵ هلاکوخان در آنجا سلطنت می کرد. پس از آنکه او خلافت بغداد را از میان برداشت و در آسیای نزدیک يك دولت مغولی جدید شامل ایران و بین النهرین و آسیای صغیر تشکیل گردید، مغولها در جنگ علیه سلاطین مصر، که «شامان» و اماکن مقدس مسیحیان را متصرف بودند، متحدین طبیعی اروپائی ها گردیدند و در نتیجه وضعیت اروپائیها در ایران باز هم مساعدتر شد.

رفتار خوبی که در زمان سلطنت «هلاکوخان» در ایران نسبت به مسیحیان میشد بیشتر بواسطه نفوذ «دقز خاتون Dokuz Khatun» همسر پادشاه بود که خود از مسیحیان نسطوری

۱- از مسافرت های «پلانو کارپینی Plano Carpini» و «لورنزو Lorenzo» از تیره «فرانسسکان Franciscaui» و سفارتی که در زمان برادر «آسلیئوس Ascelinus» و نمایندگی زمان «ویلیام روبروکیس William Rubruquius» ممکن است صرف نظر شود. فقط «کارپینی» و «روبروکیس» از مسافرت های خود شرحی باقی گذاشته اند. گرچه مسافرت آنها بعنوان اولین اروپائی که بشکوه مغول مسافرت و مراجعت کرده دارای اهمیت جاودانی میباشد. ولی این مسافرتها از لحاظ اکتشافات ایران بی اهمیت تلقی میشوند. مسافر دیگری که بلافاصله بعد از «روبروکیس» به دربار خان بزرگ رسیده «هایتون اول Hayton I» (هتوم) پادشاه ارمنستان صغیر بوده. او در موقع مراجعت از خراسان عبور کرده و در امتداد ساحل دریای خزر راه پیموده و ظاهر آ «ازری» و «قزوين» و «تبریز» هم دیدن کرده است.

بشمار میآید. پس از مرگ «هلاکوخان» هم (۱۲۶۵) جانشین های بردبار اونسبت بمسیحیان رؤف و مهربان باقی ماندند. تازه پنجمین ایلخان یعنی «قازان خان» به دین اسلام گروید و شروع کرد که مسیحیان و یهود را در ایران تحت فشار بگذارد ولی معذک او هم با اروپا مناسبات حسنه را محفوظ نگاهداشت^۱.

تجارت اروپا با شرق بطور عمده در دست جمهوریهای محلی ایتالیا قرار داشت. «ونیز Venice» و «ژن Genna» و «پیز Pise» در اعزام اشخاص برای مبارزه و پیچنگ آوردن مراکز تجارتی بایکدیگر رقابت میوزیدند. از روابط تجارتی غرب با کشور «ایلخانان» فقط بطور ناقص اطلاعاتی در دست میباشد.

مهمترین شهر ایران تبریز بود و بزودی شهرت آن از بغداد پیشی گرفت. بدین جهت وقتی دروازه های ایران باز شد مسافران غربی مخصوصاً در دیدار تبریز تأخیرا جائز نشمرند و با کلمات رسا شرح تمام نقاط شهر را منتشر ساختند. از تبریز بداخله ایران يك شاهراه کاروان روئی از طریق «سلاطانیه» و «قم» و «کاشان» و «یزد» و «کرمان» بسوی ساحل جنوب امتداد داشت، و در همین جا بعداً «بندرعباس» ایجاد شد و این مخرج خلیج، دروازه کشور عیاج، یعنی هند، بحساب میآید. همچنین از تبریز بسمت شرق، جاده کاروان روئی وجود داشت که از طریق افغانستان تجارت بین ایران و هند را تسهیل می کرد لیکن مامدرکی در دست نداریم که در آن زمانها یکنفر مغرب زمینی این راه را برای مسافرت انتخاب کرده باشد.

از ابتداء قرن ۱۴ «سلطانیه» هم یکی از شهرهای عمده امپراطوری مغول در ایران محسوب میشد و بصورت يك مرکز تجارتی جهانی درآمد بود و مغرب زمینیها با خاطر آسوده و بدون مزاحمت نمایندگیهای تجارتی خود را در آنجا دائر کرده و در موقع بازار تابستانی بزرگ با بازرگانان هندی و چینی تماس پیدا می کردند.

اولین تاجر اروپائی که در پایتخت «ایلخانان» با او مصافح میشویم یکنفر «ونیزی» است بنام «پیترودیکلیونی Pietro Diglioni» که شاید نماینده تجارتخانه ای بوده، آخرین گزارش او که مربوط بسال ۱۲۶۴ میباشد بدست آمده است. در سال ۱۳۲۰ نام يك «ونیزی» دیگر، که «میشل دولفینو Michel Dolfino» باشد، بدست داده شده که با سمت سفارت در تبریز با ایلخان قرارداد مهمی منعقد ساخت و بموجب آن تجار اروپائی آزادی کامل برای مسافرت در امپراطوری مغولی ایران بدست آوردند. آن قرارداد همچنین اجازه نامحدود جهت تشکیل مؤسسات تبلیغاتی مسیحی را شامل بود.

پس از عقد این قرارداد یکنفر قنصل «ونیزی» بنام «مار کومولینو Marco Mulino»

۱- «ادوارد اول Edward I» پادشاه انگلستان در زمان سلطنت خود «ژوفری دولانزلی Geoffroy do langley» را به ایران اعزام داشت. چنین مینماید که این سفر در شهرهای مختلف بدیدار دربار فرمانروای ایران ناقل شده باشد. سندی که شاید قدیمی ترین مدارک راجع به يك سفارتخانه در ایران باشد بدست آمده است. این سند تمام اطلاعاتی را که آن هیئت داشت از نو به جزء شرح میدهد.

در تبریز مستقر گردید. و نیز بها چند سال بعد هم یکنفر «مارکو کورنارو Marco Cornaru» نامی را برای رونق دادن تجارت بایران فرستادند ولی پس از آن دیگر از تجارت «ونیزی» در «تبریز» چیزی شنیده نشد و چنین بنظر می آید که شرکتهای تجارتی که در آنجا تشکیل شده بود منحل گردیده و دیگر از نو برقرار نشده است.

در تبریز اهالی «ژن Gen» هم یافت میشدند و در آنجا يك كنسولگری هم برای آنها تأسیس شده بود که در هر نیمه سال از نو تجدید میشد. بغير از تبریز مقدم بر همه «سلطانیه» يك تکیه گاه خوبی برای اتحادیه بازرگانان «ژنی» محسوب میشد و در شهرهای دیگر ایران فقط کاروانهای آنها عبور و مرور می کردند. از دونفر «ژنی» هم بنام «بوسکارلو دو قیزولفی Buscarello de Ghisolfi» و «توماسو دگلی آنفوسی Thummaso degli Anfussi» اطلاع حاصل شده است که جانشینان «هلاکوخان» در اواخر قرن ۱۳ برای ایجاد روابط بین خود و دولت های غربی از وجود آنها استفاده می کردند.

بطور کلی چنین بنظر میرسد که مرکز عمده فعالیت «ژنی» ها دریا بوده است. «گیلیلموس آدائه Guillielmus Adae» سر اسقف بعدی (دومی) «سلطانیه» در نوشته ای مربوط بسال ۱۳۱۶ نقل می کند که «ژنی» ها در نظر داشتند يك بندر مرکزی در خلیج تأسیس کنند تا تجارت بین مصر و هند را در آنجا متمرکز سازند. «ژنی ها» با صادرات ابریشم «گیلان» هم از راه دریای خزر بسیار سروکار داشتند. آنها کشتی های خود را احتمالاً از راه رود «دن Don» داخل دریای محصور کرده و بعداً از راه «ولگا Volga» به خشکی می آوردند. شاید از بازرگانان «ژنی» باید ممنون بود که از نظریه «بطلمیوس» راجع بشکل دریای خزر، که در نقشه های قرن ۱۴ طول آن را غربی شرقی ترسیم کرده اند، صرف نظر شده است.

اما راجع به اهالی «پیز Pise» در ایران نماینده برجسته آنها مردی بود به نام «ایزولو Ysulo» یا «یولوس Jolus» که در زمان سلطنت ارغون Arghun، (۱۲۸۴ - ۱۲۹۱) بعنوان حامی و مددکار تأسیسات کابولیکی در ایران خود را معرفی کرده بود. چنین بنظر میرسد که او یکنفر تاجر موفقی بوده و در ایران نفوذ زیادی داشته و محل سکناى او تبریز بوده است.

راجع باینکه مسافرت های این گونه تجارت چاه اندازه معلومات غرب را راجع به ایران بسط داده است اطلاع کاملی در دست نیست.

نقشه های از قرن ۱۴ یافت میشود که در آن طبق ترسیم «ژنی ها» ظاهراً ردیفی کامل از محل های در کنار ساحل دریای خزر است که سابقاً هیچگونه اطلاعی از آنها در دست نبوده است. در نقشه «کاتالان Catalan» مربوط به سال ۱۳۷۵ ترسیم سواحل از پهلوی شبه جزیره «منقشلاق Manghischlag» شروع شده بسمت تمام سواحل غربی و جنوبی که منتهی به خلیج مازندران میشود امتداد پیدا میکند. از آنها هم طبیعی تر خطوط ساحلی خزر در نقشه برداران «پیزگانی Pizigani» ظاهر میشود و چون هر دو نقشه اساساً از یکدیگر متمایز هستند ناچار باید نقشه برداری سواحل بحر خزر دومرتبه بعمل آمده باشد.

یکی از بازرگانان «ونیزی» این زمان بیش از سایر مسافران اروپائی قرون وسطی اطلاعات ما را راجع به ایران تکمیل کرده در صورتی که او این کشور را فقط در قسمت خط سیر خود به مقصد «چین» بازدید نموده است. او «مارکوپولو Marcopolo» میباشد (رجوع شود به خط سیر «مارکوپولو» در نقشه صفحات بعد)

بر خلاف نظریه تذکره نویس «مارکوپولو» یعنی «H. Yule» باید قبول کرد که آن «ونیزی» با پدر و عموی خود به سال ۱۲۷۱ در موقعی که از «موصل» به «چین» میرفتند از طریق خلیج بوسیله کشتی به «هرمز» نرفته بلکه احتمالاً از راه خشکی از تبریز و سلطانیه و ساوه و کاشان و یزد و کرمان به سمت تنگه باریکی که خلیج فارس را بدریای عربی متصل میسازد، پیش روی کرده است پس از آن «پولو» Ha Polos را از سمت شمال شرقی در نوردیدند، در موقع مراجعت وقتی که جدداً به مدخل خلیج رسیدند احتمال دارد برای برگشت بوطن، شبیه همان راه بیست سال قبل را از طریق تبریز در پیش گرفته باشند.

با آنکه شرح جاده تبریز تا دریا بطور کلی بیان شده معذک درخور توجه و دقت میباشد.

شهر تبریز به جزء شرح داده میشود. از صومعه ای که وقف بر «بارزامی Barsamo» مقدس و در حاشیه خارجی شهر واقع است گفتگو میشود. امپراطوری ایران که زمانی صاحب اقتدار و شکوه کامل بود اکنون بوسیله تاتارها به ویرانه تبدیل شده از لحاظ «مارکوپولو» تازه بعد از تبریز شروع میشود. نقطه بعدی که پس از تبریز ذکر میشود عبارت است از «سابا Saba» که موطن و آخرین آرامگاه سه نفر موبد بنام «کاسپار Kaspar» و «ملشپور Melchior» و «التازار Balthasar» بوده و از آنجا خارج شدند تا عیسی مسیح را مورد پرستش و تقدیس قرار دهند. ۱ پس از آن برای اولین بار از طرف یکنفر شاهد عینی اروپائی «یزدی» اشتباهاً یزد شرح داده میشود. که آن شهر خوب آبرومندی است و در آنجا مقادیر زیادی از يك نوع بافتنی ابریشمی عمل می آورند که «یزدی» نامید میشود و تجارتا نقاط دوردست آن را بمعرض فروش در می آورند. ۲

راه یزد به کرمان را «مارکو» اینطور شرح میدهد: وقتی انسان از یزد خارج میشود تا مسافرت خود را ادامه دهد هفت روز تمام از جلگه های وسیعی میگذرد که فقط در سه نقطه دارای

۱ - «سابا Saba» ی «مارکوپولو» همان «ساوه» فعلی و عبارت از شهر کوچکی در شمال غربی «قم» میباشد و سابقاً در سرجاده مهم «سلطانیه» به «قم» و «کاشان» واقع بوده. بعدها زمانیکه قزوین پایتخت شد جاده بزرگ کاروان رو از آنجا به «ساوه» و «قم» میرفت. تازه پس از آنکه تهران بعنوان پایتخت انتخاب شد این دو جاده تجارتی غربی متروک گردید. هیچ مسافری بعد از «مارکوپولو» دیگر چیزی از آثار مقبره یا افسانه های در «ساوه» که دلالت بر وجود سه نفر موبدی که او شرح داده بکند، نقل نکرده است.

۲ - هنوز هم «یزد» در زمان ما بواسطه پرورش ابریشم مشهور است. در این شهر قریب به ۷۰۰ دستگاه ریسندگی یافت میشود که در آن انواع ابریشم به مصرف میرسد. در سالهای اخیر در یزد تمایل به ایجاد کارخانه پیدا شده است.

سرپناهی میباید. نخلستان‌های باشکوه بسیاری در راه دیده میشود. همچنین انسان به گورخر هم که حیوان زیبایی است تصادف میکند و در پایان منزل هفتم میرسد به سرزمین زیبایی که نامش «کررمان German» (کرمان) میباشد.^۱

آن مسافر ونیزی در درجه اول از فیروزه‌های عالی ایالت «کررمان» و معادن آهنی که «فولاد هندی» مشهور از آن بدست می‌آید گفتگو کرده همچنین کارهای دستباف باشکوه کرمان



ساوه (از روی يك ترسیم فن آ. ارلئاویوس Von A. Olearius)

۱۶۳۷-۳۸

۱ - از یزد به کرمان دور راه وجود دارد که هر کدام ۳۵۰ کیلومتر طول آن میباشد . جاده عمدتاً فعلی که سیم تلکراف هم در امتداد آن قرار دارد بسمت جنوب میرود و از «انار» میگذرد . ولی «مارکو پولو» مسلماً جاده شمالی تر را که از «باقق» میگذرد و امروز خیلی کم مورد استفاده قرار میگیرد، انتخاب کرده بوده است زیرا درخت خرما فقط درین قطعه که دارای سطح پست تری میباشد، یافت میشود. همچنین درین جا نمکزارهای وسیعی بنظر میآید که زادو بوم گورخر است. تا قرن دهم مسافران غالباً جاده «باقق» را انتخاب میکردند و فقط موقعی که شاه عباس^۱ بین یزد و «انار» کاروانسراهای بزرگ ایجاد کرد راه شمال خلوت گردید .

را ذکر میکند^۱.

«مار کوپولو» سفرنامه خود را چنین ادامه داده:

وقتی انسان از کرمان خارج میشود طی هفت روز سواری دائماً شهرها و دهات و منزلهای زیبا می بیند بطوری که مسافرت را برای انسان گوارا میسازد . همچنین در تمام طول راه فرصت برای شکار و صید با باز فراهم است . پس از آنکه هفت روز راه جلگه طی شد انسان به يك کوه بزرگ میرسد و از فراز يك تنگه مدت دوروز سرایشب میرود . سابقاً در سر راه دهکده‌های مسکونی بسیار دیده میشد ولی حالاً دیگر یافت نمیشود و انسان فقط با چوپانهای مصادف میشود که چارپایان رامیچرانند . از شهر کرمان تا انتهای سرازیری در زمستان سرما بقدری شدید است که حتی با چندین قطعه لباس هم قابل تحمل نمیباشد . پس از آنکه انسان دو روز سربالین آمد آنوقت میرسد به دشتی که در ابتداء آن شهری بنام «کامادی Camadi» واقع است . این شهر در زمان سابق محل بزرگ و باشکوهی بوده ولی امروز اهمیت خود را ازدست داده زیرا تا آنرا در ضمن حملات خود چند بار آن را مورد تهاجم و غارت قرار داده‌اند . این دشتی که من از آن صحبت میکنم منطقه بسیار گرمی است و ایالتی که ما اکنون به آن وارد میشویم «رئوبارلس Reobarles» نام دارد^۲ .

در دنباله سفرشان «ونیزیها» مورد حمله دزدان واقع شدند . «پولوها» موفق شدند به دهکده^۳ نزدیکی به نام «کونسولامی Consolami» پناه ببرند . فقط بیست نفر از مسافرها نجات یافتند و بقیه به اسارت درآمده بعضی کشته و برخی دیگر بمرض فروش درآمده^۴ .

۱ - امروز در حوزة کرمان ما از وجود دو معدن فیروزه نزدیک شهر «بابک» و «پارین» اطلاع داریم . ولی هر دو در اثر هجوم سیل در زیر خاک مدفون شده‌اند . همچنین آهن کرمان که در قرون وسطی برای ساختن اسلحه بکار میرفت دیگر امروز استخراج نمیشود . زیرا تفنگهای مغرب زمین تجارت شمشیر را محدود کرده است . هنوز در کرمان پارچه‌های دستباف عالی پیدا میشود ولی معدنک آن هم نایاب شده است .

۲ - از کرمان روبرو جنوب جاده ایست که کاملاً با تشریح ونیزیها درست درمیآید . این راه از کرمان در مدت چندین روز از دهات دلپذیر «جوباره» و «بهرامجرد» و «گدار» و «رائن» در سمت شرق دور کوه «عزاره» در بالای فلات «ساردو» عبور میکند و از آنجا در طول دو منزل از روی تنگه «سربستان Sarbistan» که ۲۸۰۰ متر ارتفاع دارد به جلگه پست «جیرفت» وارد میشود . در زمان ما فلات مرتفع «ساردو» فقط در ماههای تابستان مسکون است ولی اگر از روی خرابه‌های آن قضاوت کنیم سابقاً درین محل جاهای مسکونی محکم هم وجود داشته‌است . نقطه‌ای که «کامادی مار کوپولو» در آن واقع بود در دره «هللیل Hailil» واقع و به زبان عوام «شهر دقیانوس» یا «شهر دیوس Decins» نامیده میشود . درین جا در يك سطح وسیعی آجرهای سوخته قدیمی و تیله شکسته پراکنده میباشد . بقایای يك قلعه و يك خندق هم بچشم میخورد . سرزمین مسطح «جیرفت» در سمت جنوب با ولایت «رودبار» هم خاک است و بدون تردید همان «رئوبارلس Reobarles» ونیزیها میباشد .

۳ - راهزنی در سرزمین وحشی جنوب غربی «رودبار» هم اکنون هم فراوان پیش میآید . راجع باینکه مردان و زنان جوانی که بدست راهزنان افغانه بعنوان برده بمرض فروش در آمده‌اند «گابریل» در مسافرت خود (۱۹۲۸) در همین نواحی داستانهای مکرر شنیده است .

مدت پنج منزل «پولوها» در سرزمین مسطحی به سمت جنوب رهسپار شدند و پس از آن سرازیری جدید خطرناکی در راه جلگه «فورموزا Formozal» پدیدار شد. پس از طی دو روز دیگر راه به رودخانه‌ها و نخلستان‌ها و باغهای میوه دیگر تصادف کردند و در ساحل به شهر و بندری بنام «کرموس Cormos» (هرمز) برخورد نمودند^۱.

در ساحل شاید نقص کامل وسائط نقلیه و کشتیها یا ناخوشی «مارکوی» جوان باعث شد که «پولوها» از مسافت به «چین» از راه دریا منصرف شده مجدداً به کرمان مراجعت نمودند تا از آنجا بسمت شمال شرق مسافت خود را ادامه دهند.

راجع به راهی که ونیزها هنگام بازگشت برگزیدند حتی از راهی هم که از کرمان بسمت ساحل در پیش گرفته بودند با اطمینان کمتری میتوان اظهار عقیده نمود ولی از لحاظ مخاطره راه‌زنان میتوان گفت مسلماً راه غربی تر را مورد توجه قرار داده‌اند. راجع به وضعیت سرزمین بین راه «مارکوپولو» زیاد شرح نمیده و فقط میگوید: در راه ما از «کرمس» تا «کرمان» انسان به بعضی دشتهای زیبا بر میخورد و نیز چندین آب گرم طبیعی در راه یافت میشود. تبه‌ودر تمام طول راه فراوان بچشم میخورد. همچنین انسان شهرهایی می‌بیند که در آن مواد خوراکی و خرما و میوه‌های دیگر فراوان و ارزان و با سهولت بدست می‌آید ولی نان گندم در نتیجه تلخی آب چنان تلخ مزه است که احدی قادر بخوردن آن نیست مگر آنکه قبلاً عادت کرده باشد^۲.

در آنطرف کرمان صحرائی بزرگ و کمربندی که سراسر ایران را فرا گرفته در مقابل مسافران قرار داشت. مشکترین قسمت مسافت در کشور شیر و خورشید و همچنین فصل مر بوط بجهانگردی که بعدها باعث توضیحات بسیار گردید، در آن واحد شروع شد.

۱ - راه مارکوپولو از کان پنجور از طریق «کونوسالمی» که او ذکر کرده و در نزدیکی کان پنجور قرار گرفته به «فاریاب» و «تولاشچرد» منتهی میشده. پس از آن به دره رودخانه دزدان (دزدها) سرازیر شدند که منبسط شده در با تلافهای ساحلی اطراف «میناب» میریزد. در نواحی «فاریاب» و «تولاشچرد» مسلماً خط سیر اسکندر و مارکوپولو با یکدیگر برخورد کرده‌است. در قطعه بین «تولاشچرد» و دریا «ونیزی» از همان راههایی رفته که «تارک» در ۱۵۰۰ سال قبل طی کرده بود. «هرمز» که نام آن هنوز از خشکی به جزیره هم نام امروزی منتقل نشده بود در ده کیلومتری جنوب غربی «میناب» واقع بود. رودی که در کنار آن واقع بود و کشتیها از دریا سر بالا آن را طی میکردند خشک شده ولی بستر آن بطور وضوح قابل تشخیص میباشد. بومیها در محل «هرمز» قدیم بقایای يك سد ساحلی طولانی را نشان میدهند.

۲ - از ساحل جنب «میناب» به داخله ایران چندین راه وجود دارد. اگر فرض شود که مارکوپولو در زمستان مسافت کرده باشد در آن صورت مسافتی که از «بافت» و «راه‌بر» و «ساردو» باید طی شود و درین فصل متروک میباشد از بین می‌روند و «ونیزیها» ناچار همان راه «سفیدآباد» (سیرجان) و «قلعه مشیز Qal-ah Maschiz» را در پیش گرفته بودند. درین راه هم مثل راههای دیگر چشمه‌های آب گرم یافت میشود. این چشمهها در تمام طول خطی که در دامنه سلسله کوهستان جنوبی امتداد دارد ظاهر میشوند.

تا «کوه بنان»، که «مارکوپولو» آنرا «کوبینان Cobinan» نامیده^۱، تعیین خط سیر آسان است ولی از آن بعد انتخاب راه مشکل می‌شود. او مینویسد: وقتی انسان شهر «کوبینان» را ترک می‌کند مجدداً بصحرای فوق‌العاده خشکی میرسد که تقریباً هشت منزل مسافت دارد. در اینجا نه میوه دیده می‌شود نه درخت و آب موجود هم تلخ و بداست لذا انسان باید وسائل زندگی و آب را همراه بردارد. حیوانات مجبورند برای رفع تشنگی خواه‌ناخواه این آب بد را بیاشامند. پس از طی هشت منزل انسان به ایالتی میرسد که نامش «تنکائین Tankain» است^۲.

برای بقیه راه ناچاریم به حدسیات متوسل شویم. دو نام دیگری که در سفرنامه «مارکوپولو» ذکر شده عبارت است از:

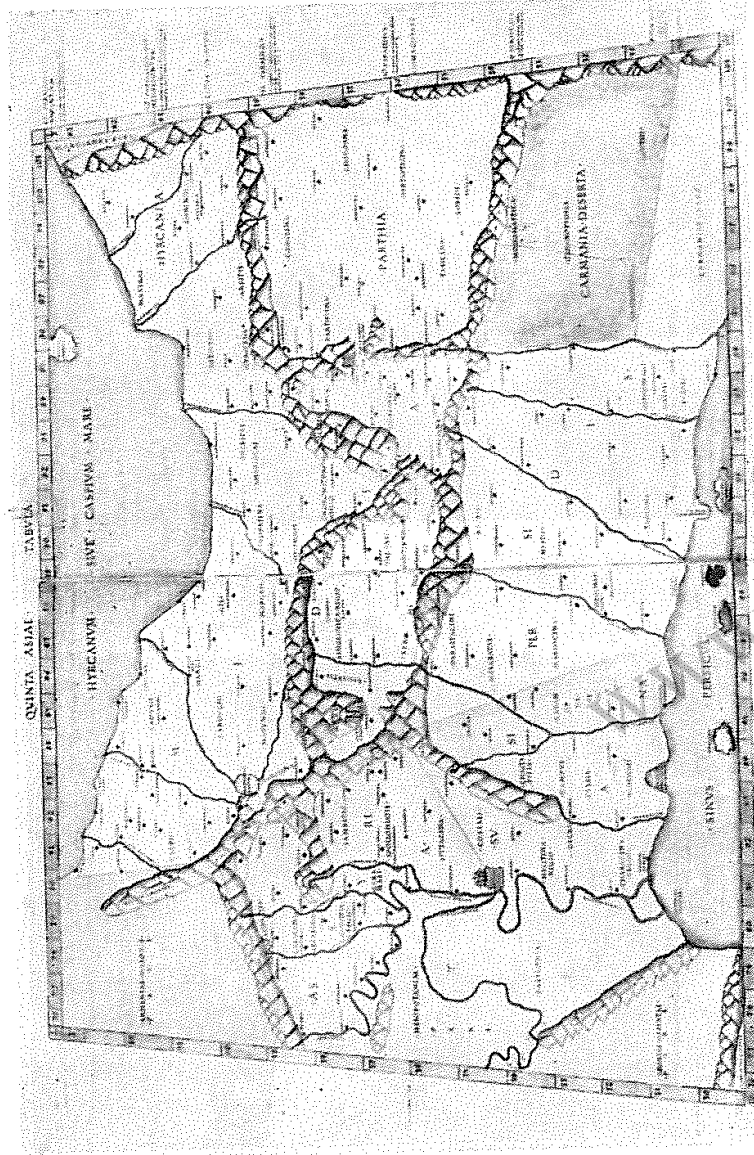
«ساپورگان Sapurgan» و «بلخ Balx» (شهر شیبارقان Schibarqan و بلخ Balkh در شمال افغانستان). قبل از آنکه مسافران به «ساپورگان» برسند در مدت شش روز از سرزمینی عبور کردند که دارای دشتهای سرسبز و دره‌های زیبا و دامنه‌های خندان و چراگاههای عالی و میوه‌های فراوان و انواع محصولات دیگر بود. «مارکوپولو» در اینجا تعداد زیادی از دهات را دیده که اهالی آن از پیروان محمد بودند. گاهگاهی هم به یکقطعه صحرا برخورد نموده^۳.

طبق نتایج حاصله، مسافت «مارکوپولو» نسبت به سایر اروپائیهایی که در آن زمان بایران آمده بودند برتری پیدا کرد. وضعیات مساعدی بآن و نیزی مجال داد که اطلاعات بسیاری راجع بچغرافیا ارائه دهد. او راجع بشهرها و ایالات معلومات بسیار داشت و نیز اولین مغرب زمینی بود که داخله صحرائی ایران را شرح داد.

۱ - بدون شك «مارکوپولو» اشتهاً «کوه بینان» را بجای «خبیص» یعنی «شهداد» فعلی گرفته است.

۲ - مقصود از «تنکائین» ناحیه‌ایست که قسمتی از آن جزو خاک «طیس» (گلشن) و قسمتی جزو «قائن» میباشد. در اصطلاح از «تنکائین» شهر «تون» (فردوس فعلی) و «قائن» هر دو مفهوم میشود. مقصد «مارکوپولو» مسلماً «طیس» بوده. تا سال ۱۹۲۸ راهی بین «کوه بنان» و «طیس» وجود نداشته. چنانکه از مسافت اولی «گابریل» به ایران بر می‌آید چنین راهی فقط در صورتی امکان پذیر بوده که «بها باد» را نقطه انکاء قرار دهند از طریق صحرائی «بها باد» عبور نمایند. «گابریل» و خاننش در سال ۱۹۲۸ این راه را طی کرده و موفق گردیدند اظهارات (مارکوپولو) را کاملاً به ثبوت برسانند.

۳ - آنچه درست تر بنظر می‌آید آنستکه (مارکوپولو) بچانب شمال غرب از (فردوس) و در مرز شمالی ایالت (قائن) از (جویمین) و (بیم‌رخ) و (زوزان) مسافت کرده و در همان راهی که (گابریل) به سال ۱۹۳۳ از (کارات) و (تائی‌آباد) عبور کرده، سرزمین ایران را ترک کرده است. آن (ونیزی) در هیچ جای دیگر مجبور نشده بود از چنین صحرائی سختی عبور کند. همچنین درین راه شهرهای بزرگی وجود نداشته والا (مارکوپولو) ذکر آن را فراموش نمیکرد. درین صورت شش روزی را که (مارکوپولو) از میان دره‌های زیبا و دامنه‌های خرم و مراتع عالی عبور کرده مسلماً در روزهای آخر مسافت خود در مقابل (شیبارقان) در سلسله جبال شمالی افغانستان بوده است.



نقشه ایران ترسیم س. ل. بطلمیوس
(جغرافی رم ۱۵۰۷) C. L. Ptolemaeus

در کتاب «مارکوپولو» از هر گونه یادداشت شخصی اجتناب شده است. غالباً بزحمت میتوان درک کرد که مؤلف راجع بک نقطه از روی تجربات و اطلاعات شخصی یا مسموعات صحبت می کند. «مارکوپولو» اهل علم نبوده و وقایع تاریخی را غالباً بطور محسوس بایی دقتی شرح داده است و معلوم می شود برای او غالباً مشکل بوده حقایق را از جملیات تمیز بدهد.

معاصران او مخصوصاً هموطنان خودش حقیقت اظهارات «مارکوپولو» را با تردید تلقی می کردند. حکایات او تولید عدم اعتماد و حتی ایجاد تمسخر مینمود و در موقعی که در بستر مرگ افتاده بود سعی می کردند او را وادار بتکذیب ادعاهایش بنمایند. ولی بعد ها با گسترش معلومات جغرافیائی حقیقت اظهارات او پیوسته بیشتر به ثبوت رسید.

مسافرت «مارکوپولو» آنطوریکه انتظار میرفت در موضوع جغرافیا دارای اثر و نفوذ نبود ولی علت عمده توجه بان را باید در ضعف معلومات جغرافیائی آن روز جستجو کرد. نقشه کش ها بزحمت درصدد بر می آمدند تشریح خیالی ممالک را از روی موادی که توسط مسافران تازه جمع آوری شده بود، تصحیح نمایند. در زمانی که «مارکوپولو» در ایران مسافرت می کرد نقشه هایی که در مغرب زمین در دست تهیه بود بنقشه افسانهای و تشریحی «هندوها» شباهت داشت و بهیچوجه انسان را، ولو بمقدار کم هم، به یاد نقشه کشی و ترسیمات علمی نمایانداخت.

تازه بعداً در «نقشه کاتالانا Carta Catalana» مربوط بسال ۱۳۷۵، که قبلاً ذکر شد، کشفیات «مارکوپولو» داخل گردید. در زمانهای بعد اثر و نفوذ عمل «مارکوپولو» برای نقشه کشی تقریباً مضر بود زیرا جغرافیون نامهایی را که «مارکوپولو» ذکر کرده در نقشه های «بطلمیوس» بشکل سرودست شکسته وارد کردند و در عین حال درصدد اصلاح اغلاط اساسی آن نقشه ها هم بر نیامدند. «مارکوپولو» که فاقد معلومات لازم بود نتوانست مشاهدات نجومی را مراعات کند و لذا نتیجه این نقشه های اتفاقی و رنگارنگ جز آشفتگی چیزی بیار نیآورد. و تنها پس از آنکه مردانی مانند «لیسل L' Ysle» و «آنویل Anville» معلومات صحیح راجع بجزئیات آسیا بدست دادند، آن ترسیمات قبلی از میان رفت.

در همان سالی که «پولوها» به میهن خود مراجعت کردند «ژوهان» اهل «مونت کورونو Monte Corvino» مؤسس حقیقی کلیسای رومی در چین، بایران آمد. او همان راهی را در پیش گرفت که «پولوها» نوزده سال قبل، یعنی پیش از آنکه در «هرمز» بفکر راه بهتری بینند و از طریق خشکی عازم شوند، خیال داشتند انتخاب نمایند، چنین معلوم میشود مسافرتی را که «مونت کورونو» بین «تبریز» و «مخرج خلیج طی» کرده با خط سیر متقدمین بزرگ خود منطبق باشد.

تقریباً همزمان با «ژوهان فن مونت کورونو» یک نفر کشیش از فرقه «دومینیک Dominique» بنام «ریکولد فن مونت کروسه Ricold von Monte Croce» در ایران مسافرت می کرد. او از «ارمنستان» از راه «دشت مغان» به «ارس» سفلی آمد، و پس از طی سرزمینی مملو از معادن نمک و چشمه های نفت به «تبریز» رسیده و چندین ماه در آنجا بموعظه

جمشید» میباشد^۱. با این ترتیب «اودوریش» پای قطار مسافران اروپائی را، به مؤثرترین خرابه‌های آسیای میانه، بازگرد ولی راجع بآن بیش از چند سطر اختصاص نداده است^۲. «اودوریش» از فارسی از طریق «هوز Hus» بکشور بزرگ «کده Caldea»، که اهالی آن زبان مخصوصی دارند، رهسپار گردید. او نوشته «همانطور که در کشور ما نوکرها جلوی خانها میروند همانطور هم در اینجا زنها بحضور مردها میروند».

«اودوریش» از «کده» به «هند علیا» رفت، که نه جزیره بلکه شبه قاره بود و در آنجا غذای عمده اهالی عبارت از خرما بود و قیمت آن از شدت ارزانی بعقل راست نمی‌آمد^۳. مقصد بعدی او «اورهس Ormes» (Hormuz) بود و چون پس از مسافرت از کشورهای بسیار با آنجا وارد شده ناچار باید منحصرأ از امتداد سواحل ایران عبور کرده به مخرج خلیج رسیده باشد و این همان خط سیر خطرناکی است که برای پیمودن آن قرن‌ها بعد از اوام مغرب زمین باید انتظار جانسپین دیگری را برای او بکشد. «اودوریش» بازار مکاره بزرگ «هرمز» و استحکامات شهر و گسرمای طاقت فرسا و

۱ - درین صورت باید قبول کرد که «مسافرت ازبید» به پایتخت سابق ایران از طریق فیض آباد و (خانه سرخ) و (مهرآباد) و (ده بید) انجام می‌شده. (کومرون) مسلماً نام تحریف شده (کناره) است که عبارت از نقطه ایست نزدیک تخت جمشید.

۲ - در اینجا بشهری برمیخوریم که (کنان) نام دارد و سابقاً شهر بسیار بزرگی بوده و در زمان سابق به رومی‌ها خسارت بسیار وارد آورده. حصارهای این شهر بخوبی ۵ (L) میل دور دارد. درین شهر هنوز چندین قصر برپاست ولی احدی در آن منزل ندارد (این قسمت در متن به فرانسه و خط قدیم نوشته شده).

Sy vins à une cité qui a nom de Conan qui fâtaadis très grant cité et porta jadis très grand dommage aux Rommains. Les murs de cette cité ont bien -. L.Milles de tour Encett cité a plusieurs palais en core estant mais mulz ny demeure

۳ - ما (هوز) را با (اهواز) یا (دزفول) یکسان اعلام میکنیم. اهالی اهواز (هوز) یا (هوج) نامیده می‌شدند. عربها این نقطه را (سوق الاهواز) یعنی بازار هوز میخواندند (اهواز جمع هوز است). در آن صورت (اودوریش) از شاهراه شیراز و بهبهان به اهواز رفته یا از طریق (شوشتر) به سرزمین دزفول رسیده بود. و در آنجا تمام وسائل زندگی به وفور یافت میشد و دارای مراعاتی برای حیوانات بود که در دنیا نظیرش یافت نمیشد. (کالدآ Caldea) عبارت از قسمت سفلی بین‌النهرین است زبان اهالی اینجا عربی است و مسافری که تا کنون از کشورهای ایران آمده هنوز به گوشش نخورده بود که این رسم که زنها جلوی مردهای خود راه بروند هنوز هم بر جایماند. هند علیا در اصطلاح (اودوریش) عبارت از کشوری است که نام آن هیچ‌جای دیگر پیدا نمیشود و باید قاعده مقصود از تخلص آن گرم قسمت پائین طالعرب باشد که نویسندگان اسلامی غالباً آن را (هند) نامیده و مسلماً از تلفظ غلط قدیمی عبرانیها اقتباس کرده بودند. قسمت شرقی این سرزمین امروز به نام (هندیان) خوانده میشود و اهالی بصره در موقع صحبت از منطقه مصب رود خود نام (هند) را ذکر میکنند زیرا این سرزمین رو بطرف هند واقع و برای رفتن به هند ازین جا به کشتی سوار میشوند. درین صورت پس از آنکه احتمالاً (اودوریش) از راه (عماره) به بندامسافرت کرده باشد دنباله خط سیر او شاید به بصره یعنی هند علیا عجیب اومنتهی گردیده باشد.

ناخوشی‌های بومی و کشتی‌های غیر قابل اطمینان آنجا را شرح داده ولی معذک بآنها اطمینان کرده و برای مسافرت به هند همان کشتی‌ها را مورد استفاده قرار داده است^۱.

خط سیری که «اودوریش» هنگام بازگشت از ایران در پیش گرفت برآمده جهول است. قابل اهمیت آنکه اودورین سفر به «میلرستورته Millerstorte» اشاره کرده که سرزمین زیبا و حاصلخیزی است و یک زمانی قلاع «شیخ الجبل» آنجا واقع بوده است^۲.

«اودوریش» هم مانند «مارکوپولو» چندان اهل علم نبود و برخلاف او آشنائی هم به - اوضاع آسیا نداشت. معذک یکی از متهورترین مغرب زمینی‌ها بود که در قرون وسطی در جاده‌های بی‌پایان آسیا قدم گذارده و با وجود تمام زحمات و مخاطرات مجال آن را پیدا کرده که آنچه رادیده و شنیده به رشته تحریر درآورد و او این وظیفه را از همه بهتر انجام داد. جغرافی دانان و تاریخ نویسان غالباً درباره «اودوریش فن پوردونه» بخطا رفته و حتی او را دروغگو خوانده‌اند. ولی حقیقت غیر از این است و او اینطور نبوده. بلکه زودباور بود

۱ - هرمنزی که (اودوریش) ذکر کرده همان جزیره هرمنز است ولی تعیین زمان قطعی انتقال نام این نقطه را از خشکی به اینجا نمیتوان مطمئناً اظهار نمود. احتمال دارد هرمنز قدیم را در حدود سال ۱۳۱۵ در نتیجه حمله مغول ترک کرده باشند. در حال (اودوریش) یکی از اولین اشخاصی بود که هرمنز جدید را شرح داده‌اند. درست سی سال بعد از او (ژان مارینولی Johann Marignoli) از فرقه فرانسیسکن از (سرندیپ Ceylon) به هرمنز آمد ولی از این مسافرت اطلاع دیگری در دست نیست.

۲ - (اودوریش) در اینجا اشاره به الموت واقع در کوهستان البرز میکند که حشیشون در آنجا زندگی میکردند و خاخام بنیامین هم از موطن آنها گفتگو کرده و راجع به عادات آنها (اودوریش) هم تقریباً با (مارکوپولو) همداستان میباشد.

شیخ الجبل محوطه‌ای را دیوار کشیده و بهشتی در آن برپا کرده بود. همه جا چشمه‌های زیبا از زمین می‌چوید. شراب و شیر در جوئیهای مخصوص جریان داشت. زیباترین دختران دنیا و اسپه‌های عالی و آنچه بتصور درآید که جلب نظر مردان جوان را بکنند در آنجا مهیا بود. با این تفصیل همینکه شیخ الجبل جوان مستعدی را مییافت و وسائل ورود او را به بهشت خود فراهم میکرد و به این ترتیب عده‌ای از جوانان را جمع کرده فارغ از دنیا یک زندگانی آمیخته به لذات و خوشی در دسترس آنها قرار میداد.

وقتی کسی در کشور محکوم بمرگ میشد آنوقت «شیخ الجبل» تکبیهان بهشت را مأمور میکرد جوانی را که برای اجراء مقصود مناسب باشد انتخاب نماید. آن جوان را بوسیله شاهدانه هندی بخواب عمیق فرو میبرد و درین حالت از بهشت دور میساختند. وقتی از خواب بیدار میشد خود را با زندگی عادی قدیم مواجه میدید و باغم و غصه جنون آمیز تکبیهان را قسم میداد که راه بهشت را مجدداً به او نشان بدهد. به او وعده انجام کار را میدادند مشروط بر اینکه شخص معینی را بکشد. میل جوان به ورود به بهشت به اندازه‌ای شدید بود که برای هر قتل نفسی حاضر میشد.

تسمیه عجیب شیخ الجبل را اعراب چنین بیان میکردند که تمام نواحی کوهستانی جنوب دریای خزر را که بسال ۱۰۹۰ در تصرف حسن صباح بود «بلاد الجبال» (کشور کوهستان) مینامیدند. اسم صحیح این فرقه قاتل «حشیشون» (حشیش کش) بود که از حشیش یعنی شاهدانه هندی مشتق میشود و در آن بهشت از همین معجون به جوانها میدادند.

و آنهم بعلت نداشتن تعلیمات عالی بوده و گرنه تعمدی نداشته که از خود مطالب موهومی حکایت کند^۱.

پس از «اودوریش» هم مبلغین دیگر کاتولیک رومی به ایران مسافرت کرده و شجاعانه فعالیت تبلیغی رادنبال نمودند. چندین کرسی اسقف نشین کاتولیک در نقاط مختلف از قبیل مراغه و تبریز و دهمخوارقان و جاهای دیگر تشکیل دادند. پایتختی را که ایلخان مسلمان یعنی «الجایتو» (۱۳۰۴-۱۳۱۶) بنام «سلطانیه» تشکیل داده مقر اسقف اعظم کاتولیکها بود که تمام حوزه‌های کشیشی زیر نظر آن قرارداد است و با آنکه کلیسا پیشرفت مخصوصی نکرده لاقلاً در نقاط معینی برپا بود.

ولی مبلغان کاتولیک هم مانند نسطوریان قبلی به تدریج رابطه خود را با طبقات جمعیت حاکمه ازدست دادند و پس از آنکه سلسله مغول در ایران از میان رفت و کشور به حکومت‌های اسلامی متفرق منقسم گردید آنوقت فعالیت مبلغان کاتولیک و همچنین بازرگانان غربی هم توأمأً خاتمه پیدا کرد.

فصل پنجم

مسافرت‌های تیمور و تیموریان

پس از مرگ تیمور قبل از آنکه درهای مشرق به روی غرب بسته شود و ایران دیگر منطقه خاصی برای پیشروی به سوی هند نباشد باید از دو نفر مسافر اروپائی دیگر که در قرون وسطی در ایران مطالعه کرده‌اند گفتگو بعمل آمد. این دو نفر عبارت بودند از یک نفر فرستاده اسپانیولی و یک نفر سرباز اهل «باویر»^{Bayer} که آخرین اطلاعات را از کشوری همراه آوردند که دیگر در آن هر نوع قدرت مرکزی برای راهنمایی خارجیان مغرب زمینی از میان رخت بر بسته بود.

اوضاع و احوالی که باعث اعزام سفارت اسپانیاسده مربوط به وقایع جنگی در آسیای نزدیک بود.

از قرن ۱۴ بعد اروپا سخت نگران بسط و توسعه نفوذ ترکان عثمانی بود. مخصوصاً پس از آنکه آنها در آسیای صغیر حکومت خود را برقرار کرده و قسمتی از شبه جزیره بالکان را متصرف و پایتخت خود را به «آدریا نوپل»^{Adriannople} منتقل نموده بودند. درست همانطوریکه در یک قرن قبل مسیحیت در مقابل اسلام با دولت چنگیز خان قرارداد بسته بود همانطور هم حالا ترتیباتی فراهم کرد که در مقابل حریف تازه ترک با فرمانروایان ایران عقد اتحاد منعقد نماید. لذا «تیمور لنگه» فاتح آسیای میانه که اهالی غرب آن را بطور تحریف «تامرلان»^{Tamerlan} میگویند، متحد اروپا گردید.

پس از آنکه این فرمانروا، ایران و بین‌النهرین را تحت اقتدار خود درآورد بسمت «شامات» و آسیای صغیر رهسپار شد. در سال ۱۴۰۲ سلطان عثمانی «بایزید» (شعاع برق) در نزدیکی «آنکارا» مغلوب و به اسارت تیمور درآمد. دو نفر اسپانیائی به نمایندگی از طرف «هانری سوم فن کاستیلین»^{Heinrich III Von kastilien} از نزدیک در این جنگ تماشا و مأموریت داشتند تا اطلاعات دقیقی راجع به «بایزید» و تیمور جمع آوری کنند. تا آنرا فاتح آنها را با گشاده روئی پذیرفته روانه وطن نمود در ضمن علاوه بر عده‌ای از اسراء مسیحی که آزاد شده بودند، سفیر شخصی خود را نیز با آنها همراه کرد.

۱- گزارش «اودوریش فن باردونونه» بعدها پایه عمده سفرنامه «اصلزاده ژوهان - فن ماندویل»^{Chevalier Johann Von Mandeville} گردید که شاید طبعی از اهل «لوتیش» بنام «ژان دو بورگوئی»^{Jean de Bourgoigne} یا «ژان آلابار»^{Jean à la Barbe} بوده این سفرنامه در مغرب زمین بسیار انتشار یافت ولی از لحاظ ازدیاد اطلاعات راجع به ایران بکلی فاقد ارزش بود.

هنگام بازگشت این سفیر نزد پادشاه خود «هانری فن کاستیل» سفارت مشهور خود را تحت هدایت «روی گنزالس دو کلاویجو Ruy Gonzales de Clavijo» نجیب‌زاده اسپانیائی به دربار تیمور فرستاده و دو نفر اسپانیائی را نیز همراه او کرد.

این اقدام که در اسپانیا برای اولین بار بعمل آمده و بطریق خاصی تجهیز گردیده در سال ۱۴۰۳ یعنی بیش از یک قرن پس از مسافرت «مارکوپولو» شروع شد. از همان ابتداء «کلاویجو» تصمیم گرفته بود سفرنامه دقیقی تهیه کند و گزارش‌های که این اسپانیائی درباره مسافرت خود داده بسیار مهیج و از روی موشکافی بود.

در موقع خواندن سفرنامه کلاویجو انسان تعجب میکند که ایران از آن زمان تا حال چه قدر کم تغییر کرده. امروز هم هر کس در خط سیر از تبریز تا تهران و مشهد یا قاطر یا کاروان اسب راه پیمائی کند در همان منزل‌هایی که آن اسپانیائی متجاوز از پنج قرن پیش اطراق کرده بوده باستی توقف کند. (مراجعه شود به خط سیر «کلاویجو»).

«کلاویجو» از طریق «خوی» به ایران آمد و در آنجا با سفیر سلطان «قاهره» مصادف شد که حامل هدایائی بود و با او روبه‌مقصد واحد حرکت کرد. از دریاچه رضائیه گذشته به پایتخت آذربایجان رسیدند و پس از یک توقف نه‌روزه در شهر تبریز «روی گنزالس» و همراهان با شتاب از طریق زنجان عازم سلطانیه شدند. موقعی که این سفراء شهر را ترک و از راه سوق الجیشی پرافتخار قدیمی به سمت شرق رهسپار شدند، تا بستان فرارسیده بود. صحبت از تهران و ری (Xaharihrey-Schahr-e-Raiy) بمیان می‌آید و راجع به تهران اول دفعه ایست که یک نفر مغرب‌زمینی به گفتگو می‌پردازد.

همانطوریکه «کلاویجو» در تشریحات عالی خود ذکر کرده «توریس Tauris» یا «توس Tuus» مرکب از ۲۰۰/۰۰۰ خانه مسکونی بوده و معروف است که این شهر سابقاً دارای جمعیت زیادتری بوده و تجارت آن فوق‌العاده زیاد بوده است.

تعداد زیادی پارچه و ابریشم و پشم و تافته همه روزه از آنجا صادر میشد. مساجد تبریز با کاشی‌کاری آبی‌رنگ و طلائی خود بسیار باشکوه بوده و فقط کاشیکاری حمام‌های معروف آن شهر میتوانستند آن را تحت‌الشعاع قرار دهند.

همچنین در سلطانیه هم تجارت دامنه‌داری وجود داشت. همه ساله تجار از افغانستان و بلوچستان و هند با کالاهای خود که عبارت از میخک طعام و جوزبویا و دارچین و ادویه دیگر بود، به این شهر می‌آمدند. همینطور پارچه اذشیراز و خراسان و ابریشم از گیلان و مروارید از خلیج فارس و احجار قیمتی از چین به سلطانیه حمل میشد. روابط تجارتی با غرب از طریق ترکیه و شامات تا «ونیز» و ژن برقرار بود. تمام بازارها و کاروانسراها و خیابانهای سلطانیه حاکی از فراوانی و ثروت بودند. در ماههای تابستان تجارت به‌منتهای درجه و اوج خود میرسید. یک

۱- در بین تقدیمی‌های سفیر برای تیمور علاوه بر شش شتر مرغ، یک زرافه هم وجود داشت که برای «کلاویجو» بی‌اندازه اسباب تعجب گردید. مینویسد: آن حیوانی است که بزرگی آن تعجب آور است. مانند گاو سم دارد، گوشهایش مانند گوش اسب قسمت سفالی بدنش مانند گاو میش و سرش مثل سر غزال میباشد.

کاروان مسافت بین هرمن تا این شهر را ۶۰ روزه طی میکرد.

«کلاویجو» نوشته: تهران بسیار بزرگ است و همه نوع وسائل زندگی مرفه در آن مهیا میباشد. دور شهر حصار و وجود ندارد و عوای آن ناسالم است. ری که در زمان خلفا مرکز ایران شمالی بوده بکلی متروک شده ولی عمارات بسیار و همچنین چند برج و مسجد هنوز برپا بود.

حسب الامر تیمور سفیر مجبور شده بود در کوهستان البرز از راه خود منحرف شده بملاقات یکی از شاهزادگان تاتار، که داماد تیمور بود، برود. و بعد مجدداً از کوهها خارج شده اول به شاهراه کاروان روسمت شرق و بعداً از انعباب آن به سمت شمال شرق از طریق اسفراین و در خاتمه از نیشابور و مشهد و طوس از مرزهای کنونی ایران رهسپار گردید.

«کلاویجو» در دره زیبای لار واقع در سمت جنوب دماوند بملاقات داماد تیمور نائل شد که اردوگاه بزرگی با چادر برپا کرده بود. ازینجا مدت دوروز متصل سر بالا و سر پائین حرکت کرده به قلعه بزرگ «فیروز کوه» (کوه فیروزه) رسیدند. درینجا «کلاویجو» آگاه شد که تیمور فقط دوازده روز قبل ازین مکان عبور کرده و فرمان داده بود که اسپانیائیها را بدون تأخیر به سمرقند روانه کنند.

بنابراین «کلاویجو» و همراهان سراسیمه دره را در پیش گرفته و در «آهوان» مقابل دامغان به شاهراه کاروان رو رسیدند. بفاصله کمی از شهر برج دو قلوئی را دیدند و ارتفاع یک سنگ انداز که تماماً از جمجمه‌های انسانی ساخته شده و بهترین شاهد سفاکی و بی‌ادبگری تیمور بود.

سفارت اسپانیائی میل نبود که در بسلام چندی توقف نماید ولی حاکم شهر از طرف تیمور امر داشت که آن خارجیها را هر چه زودتر روانه سازد. ولذا «کلاویجو» با وجود تب سخت خود و همراهان، ناچار شد بلادرنگ از نوح حرکت کند و مانند آن بود که این مسافرت برای تعقیب تیمور شروع شده باشد.

خط سیر به سمت شمال و خارج از جاده‌ای بود که بعدها شریان تجارت و عبور و مرور بین تهران و مشهد قرار گرفت یعنی در خاک اسفراین که در شمال سراسیمه جوین واقع و از جاجریم تا نیشابور امتداد دارد. اسفراین که مرکز حوزه‌ای بهمین نام است قبل از حمله مغول نقطه مهمی بشمار می‌آمده. «کلاویجو» این شهر را «سبراین Zabrain» نامیده که از «آسباراین Asbarayn» اقتباس شده و این نامی است که از قدیم اسفراین را غالباً چنین میخواندند و نوشته: شهر بست بسیار بزرگ که قسمت عمده آن خالی از سکنه و دارای ساختمانهای زیبا و مساجد بوده است.

در نیشابور خاک «یدی» تمام شد و داخل ایالت خراسان شدند که در آن زمان از امروز بسیار بزرگتر و شامل افغانستان غربی هم میشد. در نیشابور یکی از دو همراهان اسپانیائی «کلاویجو» از دنیا رفت و فلاکت بسیار در صفوف سفارت رخنه کرد. با همه این احوال

۱- امروز آن شهر سابق تقریباً بکلی از صفحه زمین برافتاده است.

« کلاویجو » فرصت کافی بدست آورد کسه از روی وجدان آنچه را دیده و تجربه کرده، ثبت نماید .

در مشهد به اسپانیائیهها اجازه داده شد مرقد امام رضا را زیارت کنند ولی امروز دیدن آن برای هر خراج مذهبی اکیداً ممنوع میباشد^۱. کلاویجو دعوت به هرات را که یکی از پسران تیمور موسوم به شاه رخ از او کرده بود بواسطه خستگی نتوانست بپذیرد و از آن طرف مشهد بسوی سرخس به پیشروی ادامه داد. «شهر بولو Buelo» که نیم منزل از مشهد فاصله دارد گویا همان طوس باشد که در زمان قدیم چندین بار اسم خود را تغییر داده بود. «کلاویجو» نقل کرده که آن مکانی بود بسیار زیبا و از تمام نقاط دیگری که او تاحال از سلطانیه به این طرف دیده پر جمعیت تر بود .

از طوس جاده از فراز کوهستانی رد میشد که سرحد طبیعی بین ایران و توران را تشکیل میداد و داخل دره «تجن» (هریرود) میگردد که در اینجا رود مرزی ایران محسوب میشود . پس از آن به صحرائی جنوبی «مرو» میرسید که «کلاویجو» و همراهان کم مانده بود در آنجا از تشنگی بهلاکت برسند.

این اروپائیها در سمرقند مجبور شدند بزودی ب فکر بازگشت بیفتند زیرا تیمور پسر و علی و مرگش نزدیک شده و آشکار شده بود که پس از او کشور در آشوب و وحشتناکی غوطه ور خواهد گردید. مسلماً در آن صورت «کلاویجو» و همراهان در معرض مرگ و بردگی و شکنجه و سزای قرار میگرفتند. لذا در نواंबर ۱۴۰۴ تقریباً بطور ناگهانی سمرقند را ترک کرده از راه زیارتی مشهد مراجعت نمودند.

در «باورده» که امروز «ایبورد» خوانده میشود و در کنار راه آهن عشق آباد واقع و هوای آن بی نهایت سرد میباشد، پای کوه پر برف مرزی ایران رسیدند . احتمال دارد «کلاویجو» برای ادامه مسافرت خود از حوزة «دره گز» که مدتها بعد از او هم ناشناس باقی مانده عبور کرده باشد زیرا شهر بعدی را که ذکر کرده و پس از پنج روز مسافرت از مناطق غیر مسکون در آن سمت در دهانه دره به آن رسیده «کابوشان» یعنی «قوچان» امروز واقع در کنار رود «اترک» بوده است. در «جاجرم» از نو به قسمتی از جاده سابق که به سمرقند میرفت داخل شدند .

بقیه خطسیر اسپانیائیهها در ایران همان بود که تقریباً شش ماه قبل طی کرده بودند و خیلی کم از آن منحرف گردیدند .

۱ - تعصب مذهبی امروز شیعه از زمان صفویه شروع شده که يك قرن پس از دوران تیمور زمام اقتدار را در دست گرفتند. در همان زمان (کلاویجو) مشهد مقدس ترین زیارتگاه های سراسر کشور بود و زوار بیشماری به آن رومیآوردند. زوار مقدس در آن زمان هم مانند امروز در هنگام بازگشت به اوطان خود مورد احترام مخصوص قرار میگرفتند. مردم بدیند آنها آمده حاشیه لباسشان را میبوسیدند. اسپانیائیهها در طول بقیه خط سیر خود در ایران مورد چنین احترامی واقع شدند زیرا شهرت یافته بود که آنها هم مرقد مقدس امام هشتم را زیارت کرده اند.

راه میان بر کوهستانی را که از فیروزکوه رد میشد بواسطه مستور بودن از برف رها کرده از همان جاده بزرگ پستی از طریق سمنان به حرکت خود ادامه دادند . و رامین را که امروز دهکده مفلوکی بیش نیست مورد بحث قرار میدهد و میگوید: زمانی شهر مشهوری بوده که حتی پس از سقوط «ری» بر سر این که پایتخت کشور بشود با تهران رقابت میکرد است.

در «شهراکان» که شاید «شاه آباد» امروز ما باشد «کلاویجو» بسمت شمال پیچید و پس از چهار روز مسافرت رسید به «کاسمونیل Casmonil» (قزوین) که در زمان قدیم از حیث اهمیت بلافاصله بعد از تبریز و سمرقند قرار میگرفت ولی اکنون قسمت اعظم آن تبدیل به ویرانه شده بود . در اول فوریه درین جا برف باندازه ای زیاد بود که مردم بزحمت میتوانستند از خیا بانها عبور کنند و شدیداً بیم آن میرفت که سنگینی برف باعث فرو ریختن خانه ها بشود.

وقتی خبر مرگ تیمور در سراسر کشور پراکنده شد مسافران اسپانیائی از تبریز هم مسافرتی دور شده بودند ولی در «قرا باغ» جلوی آنها را گرفته به پایتخت آذربایجان بازگشت دادند. تقریباً نیمی از سال را در آنجا تحت الحفظ قرار گرفتند و پس از تحمل ناهلایمات بسیار از طرف ما موران تاتار بالاخره موفق به ادامه مسافرت خود بسمت غرب گردیدند. از ترس اینکه مبادا مورد غارت و چپاول قرار گیرند با کمال احتیاط شاهرها را ترک کرده موفق شدند از بیراهه خود راه «طربوزان» رسانیده مجدداً به اسپانیا مراجعت نمایند.

در زمان تیمور در خاور زمین از يك نفر سرباز باویری بنام هانس شیلنبرگر Hans Schilberger صحبت شده است. این شخص سر نوشت شومی پیدا کرد و در او اواخر قرن ۱۴ اول در حبس «بایزید» و بعد در اسارت تیمور افتاد و تقریباً مدت سی و دو سال آن آلمانی بدبخت این بارسنگین را بدوش کشید و اجباراً بعنوان يك نفر اسیر در بین يك مردم وحشی آسیائی زندگی کرد و هر لحظه از گوشه ای به گوشه دیگر آسیا منتقل گردید .

پس از مرگ فرمانروای لنگ «شیلنبرگر» خدمت پسر تیمور یعنی شاهرخ و بعد برادر و برادرزاده های او را که بخت و يك بار هم همراه «چکره Ceker» شاهزاده سپاه زرین تا تاتارستان کبیر که شاید در منطقه جمهوری قزاقستان امروز باشد مسافرت کرد^۱.

تمام قسمتهای سفر نامه «شیلنبرگر» را که خودش در هنگام بازگشت در نزدیکی «مونبخ» در خانه والدینش تنظیم کرده و حکایت از يك زندگی پر از ماجرا و خطرات میکند، نمیتوان از خود او دانست. بسیاری از فصول آن از مارکو پولو و کلاویجو و منابع دیگر اقتباس شده است. قسمت تاریخی آن چون اغلاط و اشتباهات بسیار دارد و فاقد ارزش واقعی میباشد. بعضی اطلاعات پراکنده راجع به نقاطی که مؤلف سفر نامه شخصاً دیده تا حدی قابل توجه میباشد ولی آنهم مشوش و درهم و عاری از تسلسل منطقی است. بخوبی میتوان دریافت که کتاب «شیلنبرگر»

۱ - (شیلنبرگر) درین فصل از زندگانی خود از مسافرتش به (سیبری) صحبت میکند و صرف نظر از روسها، شاید او اولین مغرب زمینی بوده که از این سرزمین اطلاعاتی داده است .

عمل سر بازی است که تعلیمات کافی نداشته. ولی معذک آن «باویری» جای خود را در میان مسافران آسیائی قرون وسطی باز می کند و باید یاد آور شد که «شیلنبرگر» کثیر السفر و مجرب، اولین آلمانی بوده که ایران را بچشم خود دیده و اخباری از آن کشور بر جا گذاشته است. در آن قسمت از سفرنامه خود که از ایران گفتگو میکند مؤلف از مشاهدات شخصی کمتر سخن می آورد ولی شک نیست که او در همان موقع یا مواقع دیگر بسیاری از شهرها و ایالات ایران را که نام برده حتی آنهایی را هم که عبارت معمولی «من آنجا بوده‌ام Da bin ich gewesen» پهلوئی آن قید نشده شخصاً دیده است.

مسلمان «شیلنبرگر» از تبریز که نقطه تقاطع جاده‌های تجارتنی و نظامی غرب و جنوب آسیا میباشد کرا را عبور کرده است. او از برآوردهای «دووریش» هم، که بنا بر گفته نقاشان عایدات این شهرها به تنهایی از عایدات فرانسه بیشتر می دانسته تجاوز کرده و توضیح داده که: از عایدات تمام سلاطین مسیحی متجاوز بوده است. «شیلنبرگر» راجع به سلطانیه فقط مینویسد: که آن يك حاکم نشین ایرانی است و توضیح دیگری راجع به جزئیات آن نداده. راجع به «ری» میگوید: اهالی آن مانند سایر کفار به «ماشامت Machomet» (محمد) اعتقاد ندارند بلکه به یکی از جانشینان متعصب او بنام «علی» معتقد میباشند. راجع به «ماکو» که در منتهای شمال غربی ایران واقع است میگوید: صومعه‌های از کشیشان کاتولیک روحی در آنجا واقع است. «شیلنبرگر» در گیلان از حبث محصولات زمینی فقط به برنج و زیتون بر خورده و میگوید: اهالی آنجا فقط کفتهای بافته با پارچه دارند. بطوریکه تصور شده مقصود او از «گس Gess» که در آنجا پارچه‌های ابریشمی خوب بافته میشود مسلماً «بندرگز» واقع در ساحل دریای خزر نبوده بلکه شهر «یزد» میباشد که «مارکوپولو» هم قبلاً تعریف پارچه‌های ابریشمی آن را کرده بوده است. در زمان «شیلنبرگر» مازندران منطقه جنگلی غیر قابل عبوری بوده و مینویسد: از شدت درخت کسی نمیتواند از آن عبور کند. راجع به اصفهان که «هیسپان» نامیده میشود فقط میگوید: آن حکومت نشینی است که زمین خوبی دارد. همچنین راجع به خراسان و کرمان خیلی کمتر سخن میگوید. راجع به شیراز میگوید: آن شهر بزرگی بود ولی هیچ مسیحی را با مال التجاره اش به آن راه نمیدادند. در تأسیسات کنارساحل خلیج «شیلنبرگر» بسیار کم اطلاع داشته فقط میگوید: «هر گموز» (هرمز) در کنار دریا در محلی واقع بود که از آنجا به هندوستان بزرگ مسافرت میکنند و کسشون Kesshon» (کیش) نزدیک دریا، آنجا که مروارید میروند، واقع است.

چنانکه مشاهده میشود نظریات «شیلنبرگر» در راه شناسائی ایران چندان دارای ارزش نبود ولی آنچه مهمتر بنظر میرسد آن بود که از اطلاعات و تجزیهات آن «باویری» این نتیجه بدست میآید که آن آزادی غیرعادی که در نتیجه تجارت بین ملل، دورترین کشورهای شرق و غرب را بهم نزدیک کرده از میان رفته بود این موضوعی است که در تحقیقات و اکتشافات

بعدی ایران بسیار مؤثر میباشد.^۱

در موقعی که مبلغین ایتالیائی در نیمه دوم قرن ۱۵ بدر بار حکمرانان ایرانی اعزام شدند مجدداً نام مسافران مغرب زمینی بمیان میآید. رخنه کردن در یک کشور شرقی که پس از فوت تیمور تا این اندازه اختلالات در آنجا حکمفرما بود برای اروپائیها تقریباً غیر ممکن بنظر میآمد. موقعیت طوری پیش آمد که زه مینه عدم اطاعت از مافوق در هر گوشه مهیا گردیده بود. در زمان جانشینان جنگین خان وحدت حکومت به صد قسمت تقسیم شده بود که همه با هم سر نزاع داشتند و هیچ کدام بجز «الله» مافوقی برای خود قائل نبودند و بجز پرستش خدا به زندگانی روحانی دیگری اعتقاد نداشتند و از هر چه که بوی بی‌ایمانی از آن استشمام میشد، تنفر داشتند. مسلماً «کلاویجو» حاضر بود راه خود را در ایران ادامه دهد ولی اکنون دیگر فکر آن هم بی‌فائده بود که مجدداً راه قدیم را به سوی هرمز پیش گیرد یا از دامنه جنوبی البرز به مشهد رهسپار گردد.

دوره طولانی و جذاب تاریخ مسافران مسیحی در ایران و داخله آسیا خاتمه یافته و اقدامات جسورانه امثال «مارکوپولو» و «کلاویجو» و تجار گمنام و فراموش شده و کوشش و فرستادگانی که در ایران راه یافته بودند، سپری شده بود.

۱ - بلافاصله بعد از «شیلنبرگر» از يك جهانگرد اسلامی بنام (عبدالرزاق) در ایران اطلاع یافتیم که شاهرخ پسر تیمور او را با حیاتی به سفارت نزد پادشاه (و بجانانگار Vidjanagar) به هندوستان اعزام داشت. عبدالرزاق از مأموریت خود مسلماً با کمال صداقت گزارش داده ولی در تشریح آن بسیار افسانگانه کرده است. این سفیر موطن خود هرات را در سال ۱۴۴۲ ترک کرده بسوی خلیج فارس رهسپار شد تا از آنجا از راه دریا بسمت شرق عازم گردد.

او از طریق (کوهندستان) که شاید مقصود منطقه کوهندستانی قائلان در شرق ایران باشد راه خود را پیش گرفت. حال در مقابل عبدالرزاق صحرای کبیر قرار داشت که قاعده بایستی رو به کرمان آن را طی کرده باشد و ارزش آن را دارد که راجع به این راه بیشتر بحث شود. این صحرای خشک در حقیقت از سمت جنوب از مکران و سیستان تا سمت شمال که دامغان باشد امتداد دارد و تمام این فضا متضمن خطرات فوق العاده برای مسافران میباشد. در وسط صحرای کرمان (عبدالرزاق) به خرابه‌های شهری برخورد که حصارها و چهار بازار آن هنوز کاملاً از بین نرفته بود ولی در تمام آن اطراف احدی دیده نمیشد. هفده روز بعد از حرکت از هرات او به شهر کرمان رسید. اگر بخواهیم با این مدارک خط سیر عبدالرزاق را از روی دقت بیشتری تعیین کنیم عملی بیهوده خواهد بود. زیرا تمام راههای کویر لوت را بین جاده زواری (نای بندر) و (ده سلیم) میتوان در نظر گرفت. آنچه را که عبدالرزاق از خرابه‌های شهری در وسط صحرا میگوید نمیتوان قبول کرد. شاید مقصود او همان ده سلیم بوده. درین خصوص باید بخاطر آورد که (گابریل) هم بطوریکه بعداً اظهار داشته در صحرائی که شاید عبدالرزاق هم از آن عبور کرده در نیمه راه بین (شهداد) و (ده سلیم) در يك چنین نقطه بی آب و علنی به آثار وجود انسانی برخورد و بنظرش عجیب آمده بود که همچو جائی هرگز مسکون بوده باشد. راجع به کرمان از اظهارات عبدالرزاق فقط میتوان دریافت که آن شهر مطبوع و مهمی بوده است. در وسط فوریه سفیر شاهرخ این شهر را ترک گفت و تقریباً در مدت ده روز به ساحل رسید و از آنجا به جزیره هرمز منتقل گردید.

«زنو» در تبریز که مقر «اوزون حسن» بود باصمیمیت پذیرائی شد^۱. و بدون اشکال توانست شاهزاده ترکمن را علیه دولت عثمانی بعمليات خصمانه وادار نماید. در سال ۱۴۷۲ نبردی شروع شد که متناوباً بنفع و ضرر هر يك از طرفین تمام میشد و بالاخره «اوزون حسن» مجبور شد از لشکر کشی صرف نظر کند و «زنو» به اروپا مراجعت کرد تا کمکهای تازه‌ای تقاضا نماید. جای او را در ایران دونفر ایتالیائی دیگر بنام «ژوزافات باربارو Josafat Barbaro» و «آمبروجیو کنتارینی Ambrogio Contarini» اشغال کردند.

«ژوزافات باربارو» قبلاً هم مسافرتی به تاتارستان کرده و از طرف سنای جمهوری «ونیز» مخصوصاً شخص مناسبی تشخیص داده شده بود زیرا او مردی بود که میتوانست با اقوام وحشی بخوبی کنار آید. در موقع رفتن به نزد «اوزون حسن» او راه کوهستانی کردستان را در پیش گرفت و در آنجا خود و همراهانش مورد حمله قرار گرفتند و دونفر بقتل رسیدند. در آوریل ۱۴۷۴ آن فرستاده ایتالیائی نزدیک خوی بخاک ایران وارد شد و کمی قبل از تبریز، مورد حمله ثانوی واقع گردید بطوریکه مدت یکماه دچار درد و جراحت بود. زندگانی «باربارو» در تبریز ناگهان بواسطه این خبر، که پسر «اوزون حسن» با قوه قهریه شیراز را تصرف کرده، برهم خورد. پادشاه بدون تردید و تأخیر تمام لشکر خود را برای ارباب آن شهر بحرکت در آورده بود.

«باربارو» دنبال لشکر را فقط تا سلطانیه گرفت. مقارن آن موقع این شهر در شرف انحطاط و جمعیت آن بسیار کم بود ولی بر طبق تقریر او هنوز هم آثار بزرگی سابق از آن ظاهر بود. فرستاده ایتالیائی بطور مبسوط قصر و مساجد سلطانیه را شرح میدهد و میگوید گنبد خانه خدا از گنبد «سان جوآنی پساولو San Joanni Paulo» در «ونیز» بزرگتر بود.

جزئیات خط سیر «باربارو» در بقیه مسافرتش در ایران روشن نیست و نمیتوان باطمینان قبول کرد نقاطی را که شرح داده خود بچشم دیده باشد. ولی معذک یقین است که این «ونیزی» از طریق اصفهان و شیراز خیلی رو بجنوب رفته و حتی هرمز را دیده است.

در راه اصفهان فقط نام «شولپرشتان Schulperchean» (گلبایگان) را ذکر میکند که در آن شهر کوچک مترجم «باربارو» فوت کرد؛ بنابراین او باید قاعده از راه اراک (سلطان آباد) و خمین، که امروزه چندان عبور و مرور از آن نمیشود، حرکت کرده باشد. مناطقی که «باربارو» از آن گذشته خالی از سکنه و سنگلاخ و کم آب بوده و نقاط مسکونی در آن بندرت یافت میشده. «باربارو» قنوات را که اختصاص بایران دارد، جزء بجزء شرح

۱ - برخلاف تمام رسوم آن ایتالیائی موفق شد آزادانه نزد شاهزاده و شاهزاده خانم رفت و آمد کند. او در آن زمان در داخله زندگی خصوصی آن مقامات عالی هم نفوذ پیدا کرده بود و حتی وقتی که «اوزون حسن» با زنی در رختخواب بودند سرزده داخل میشد و نظیر این عمل در شرق مسلمان تاکنون دیده نشده است. شاهزاده خانم مسیحی بود («اوزون حسن» هرگز سعی نکرده بود او را وادار به قبول اسلام بنماید. گویا تمایلات مخصوصی بین زن و شوهر وجود داشته است.

فصل ششم

فرستادگان «ونیزی»

از زمانی که روابط بازرگانی و مذهبی بین مغرب زمین و سرزمین ایلخانان برقرار گردید، تقریباً دو قرن سپری میگردید و کم کم این روابط رو به ضعف گذاشته و بالاخره بکلی از میان رفته بود.

درین ضمن امپراطوری عثمانی مرکز قدرت اسلامی شده بود. جنگ «آنکارا» ترکها را فقط برای مدت کوتاهی تضعیف کرده و سقوط قسطنطنیه را فقط نیم قرن بتعویق انداخته بود. از اواسط قرن ۱۵ مغرب زمین از هر موقع جدی تر مورد تهدید قرار گرفته بود. این تهدید بیشتر متوجه جمهوری «ونیز» بود که بعضی از ایالات امپراطوری سابق «لاتین» را در دست داشت و بیهوده سعی میکرد دول مسیحی را بر ضد دشمن مشترک متحد سازد. ولذا در مواقع مقتضی در مقابل ترکها اتحاد با ایران را حسن استقبال میکرد.

آن زمان در ایران دوتیره از ایل ترکمن سلطنت میکرد که طبق نقش بیرقشان ترکمنهای گوسفند سیاه (قره قوینلو) و ترکمنهای گوسفند سفید (آق قوینلو) نامیده میشدند. در نیمه دوم قرن ۱۵ «اوزون حسن» سرکرده گوسفند سفیدها بعنوان رهبر بزرگ ظاهر گردید و تمام نواحی غرب ایران را تصرف کرده و با عثمانیها بچنگ مشغول گردید.

او بزودی دریافت که بدون همکاری ناوگان «ونیز» بهیچوجه موفقیت حاصل نخواهد کرد و باتصویب رؤسا و مشاوران خود واسطه هائی به جمهوری ایتالیائی فرستاد تاراج بعملیات مشترک منظور گفتگو نمایند. «ونیز» هم بعنوان متقابل سفیری بجانب «اوزون حسن» اعزام داشت. و این قرعه بنام «کاتارینو زنو Catarino Zeno»، که یکی از اقوام زن «اوزون حسن» و مردی بود که اطلاعات و تجربیاتی از کشورهای شرق داشت، درآمد. مأموریت این ونیزی عبارت ازین بود که در دربار شاهزاده «گوسفند سفید» طوری اعمال نفوذ کند که او را وادار به اردو کشی علیه «محمد ثانی» سلطان ترکها بنماید.

داده و آن عبارت از مجاری تحت‌الارضی است که آب را در طول چندین منزل راه از زیر زمین هدایت میکند.

او اصفهان را در وضعی مشاهده نموده که پس از غارت‌های متوالی سخت آسیب دیده و فقط قسمتهای کمی از آن مسکون بوده معذک آثار عتیقه دیدنی در آن بسیار یافت می‌شده از جمله حوض مرعی بود که دور آن را سقف ضربی و ستونها احاطه کرده بود. ظاهراً بناهای یادگاری زیبای دیگر هم در آنجا به وفور وجود داشته است.

در شرح بعدی مسافرت «باربارو» بعضی قسمتها درست بنظر نمی‌آید زیرا آن «ونیزی» بعد از اصفهان تازه به کاشان و بعد به قم و در آخر به یزد میرسد. احتمال دارد او کاشان و قم را در موقع مراجعت دیده باشد.

«باربارو» از یزد به سوی شیراز رهسپار شد، و می‌نویسد: این شهر بسیار بزرگی است که جمعیت بی‌شمار دارد و مرکز تجارت است. هر چه از شمال می‌آید از شیراز عبور می‌کند. در اینجا مخصوصاً مساجد زیبا و بناهای کاشی‌کاری فراوان است و سکونت در شیراز بسیار خوب و مطمئن می‌باشد و بهیچکس آزاری نمی‌رسد و تجارت جواهرات و ابریشم و ادویه و ریوند در اینجا بسیار است.

پس از آن «باربارو» دربارهٔ هرمز چنین می‌گوید: این جزیره هیچ‌دهه تالیست میل از خشکی فاصله دارد و خود شهر آن بزرگ و پرجمعیت است ولی آب ندارد و آنرا بضمیمه گندم از راه دریا وارد می‌کنند.

«باربارو» مارا از هرمز به‌لار و بعد مجدداً بشیراز هدایت میکند و راجع به لار می‌گوید: شهر بزرگ تجارتمی خوبی است که در موقع رفت و آمد به خلیج، با رغبت از آن عبور می‌کنند.

آنطرف شیراز «باربارو» به پلی بروی «بند امیر» و بعد بنقطه‌ای که «چهل منار» نام دارد رسید. در اینجا او بنقطه‌ای رسید که زمانی تخت جمشید پر جلال و جبروت در آن سر باسماں کشیده بود. ولی او هم مانند جانشینان بعدی خود، راجع به اساس تاریخی این محل روشن نشده و او هم مانند بسیاری از مؤلفان اسلامی و مسافران دیگر اوائل قرون وسطی اصل بناها و حجاری آن را یهودی فرض کرده بود. بعقیده «باربارو» یکی از پیکرهای جالب توجه، سلیمان و دیگری سامسون و آن یکی که میترا روی سر داشت و دست را بطرز مخصوصی بلند کرده احتمالاً پاپ را نشان میداد، که مشغول عبادت بود. - ظاهراً آن فرستاده «ونیزی» بازارگاد راهم دیده بود. او شرحی از آرامگاه مادر سلیمان نوشته که به قول او فقط چند منزل از چهل منار فاصله داشته و در سر راه «ده بت Dehe beth» (ده بید) واقع بوده است.

در سال ۱۴۷۴ «باربارو» در اصفهان باهم وطن خود «آمیروگیو کنتارینی» مصادف شد که یک سال قبل و نیز را ترک گفته و در نظر داشت بعنوان سفیر به دربار «اوزون حسن» رهسپار شود.

وقتی «کنتارینی» به تبریز رسید شهر در حال اغتشاش بود. پسر اوزون حسن با پدر

خود جنگ داشت و ناامنی کلی در همه جا حکمفرما بود. خیابانهای شهر را مسدود کرده و بر ضد خارجی‌ان احساسات خصمانه جریان داشت. «کنتارینی» بیشتر اوقات توقف خود را در تبریز مخفیانه به سر میبرد و به صرف يك تصادف موفق شد مسافرت خود را به اصفهان ادامه دهد و در آنجا «اوزون حسن» را ملاقات نماید. - مطابق شرحی که آن ونیزی داده سرزمین پشت تبریز اکثراً مسطح بود و فقط بندرت چند تپه در آنجا دیده می‌شد. همه جا خشک بود و هیچ جا درخت دیده نمی‌شد مگر در نزدیکی رودخانه‌ها. دهات بی ارزش در کنار جاده‌ها بود و روز ششم پس از حرکت از تبریز «کنتارینی» به سلطانیه وارد شد. - پس از چهار روز راه دیگر فرستاده ایتالیائی به «سوا Seva» (سوا) رسید که شهری است محصور از درخت و در نزدیکی رودخانه‌ای واقع بود. بر وقت مانع از ادامهٔ مسافرت به قم گردید که چندان در درخت نبود و در آنجا ناخوشی «کنتارینی» چنان رو به شدت گذاشت که مدت دو هفته مجبور به توقف در کاروانسائی گردید. فرستادهٔ ونیزی قم را «کومو Como» می‌خواند و می‌گوید: آن شهری است کوچک ولی زیبا که از يك حصار گلی احاطه شده و در جلگه واقع و دارای دکانهای خوب بود و همه چیز بحد وفور در آن یافت می‌شد.

شهر بعدی را که «کنتارینی» شرح داده کاشان است که اثر مطلوبتر و باشکوه‌تری از قم در او بجا گذاشته بود و بنفصله يك روز راه به «نتش Nethas» (نطنز) می‌رسید که در آنجا بیش از هر جا درخت مو بعمل می‌آید. او در حالیکه از ناخوشی بسیار رنج می‌برد آخرین قسمت راه راهم تا «سپان Spain» (اصفهان) طی نموده بود.

از اصفهان بیش از آنچه اطلاعات از «باربارو» بدست آمده از «کنتارینی» بدست نمی‌آید. اصفهان هنوز پایتخت «شاه عباس» نشده و نمیتوان قبول کرد که در نیمه قرن ۱۵ شکوه و جلال مخصوصی داشته است. «کنتارینی» نوشته: در دوطرف شهر کوهستانی وجود دارد که بسیار حاصلخیز می‌باشد و بهترین محصولات زمینی را برای اصفهان ببار می‌آورد. زندگی درین شهر گران بود و اهالی آن رفتار مطبوعی داشتند و از مسیحیان گریزان نبودند. تا آخر نوامبر ۱۴۷۴ «باربارو» و «کنتارینی» با «اوزون حسن» در اصفهان ماندند و تماماً باشاهزادگان و کلیه دربار شهر را ترک گفتند تا از طریق قم و کاشان رو به شمال رهسپار شوند. در پیشروی عجله‌ای نشان داده نمیشد بطوریکه تازه در اوائل ژوئن به تبریز رسیدند.

درین جا «اوزون حسن» «کنتارینی» را به اروپا روانه کرد ولی «باربارو» تا سال ۱۴۷۸، که اوزون حسن مرد، در ایران باقی ماند. بین پسرهایش که بر سلطنت باهم نزاع داشتند، قتل مخفی و آشکار حکمفرما بود و «باربارو» در نتیجه این اوضاع و احوال صلاح خود را درین دید که ایران را ترک کند و بالباس مبدل بصورت یکنفر فقیر موفق شد به اروپا برگردد.

با خارج شدن «باربارو» صف جانشینان او، که از طرف جمهوری ونیز به ایران اعزام شدند گسیخته نشد ولی نام فرستادگان ونیزی دیگر، که بعد از باربارو تانیم دوم قرن ۱۶ بدربار ایران آمدند، بدست نیامده. هر چند پس از اواخر قرن ۱۵ برتری ونیز

رو به کاهش گذارده و ونیزیا مجبور بودند مؤسسات تجارتی خود را در شرق یکی پس از دیگری تعطیل نمایند معذک معلوم میشود پس از مرگ اوزون حسن هم در غرب همواره به حوادث ایران توجه داشته اند^۱.

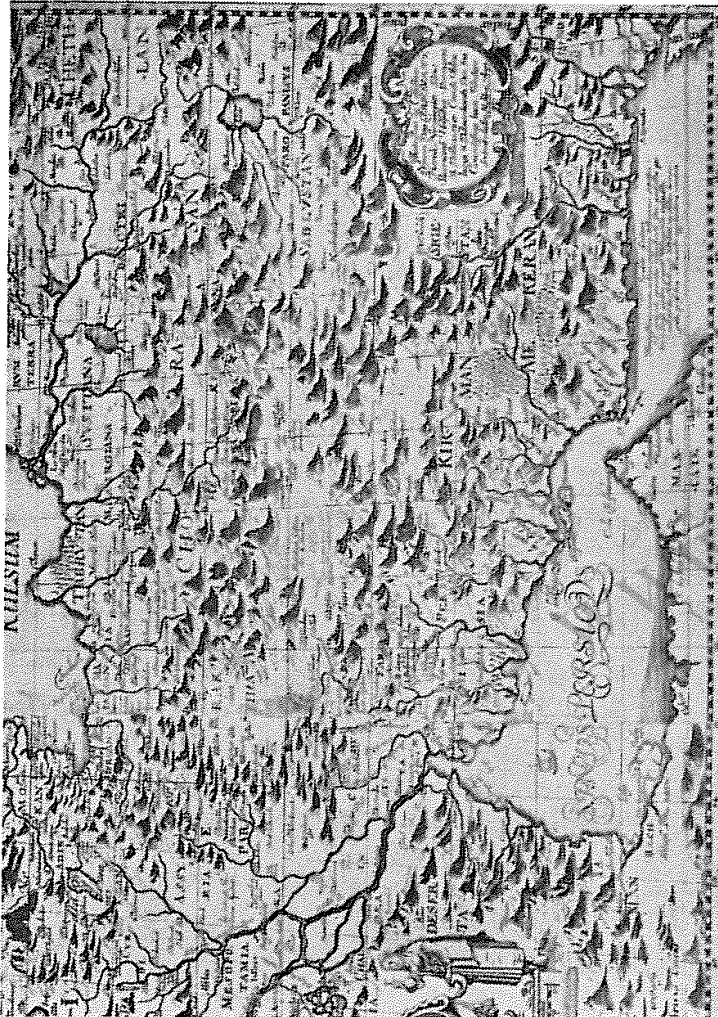
تنها فرستاده جمهوری ونیز که درین زمان بازهم عرض اندام کرد، «وینسنتیو دالساندری Vincentio d'Alessandri» بود که در سال ۱۵۷۱ بدربار شاه طهماسب در قزوین فرستاده شد. این ایتالیائی چندین سال در ایران بسر برد و اطلاعات و تجربیات خود را به تفصیل در گزارشی که به سنای ونیز تقدیم کرده، شرح داده بود. مفصلترین قسمت گزارش «آلساندری» به شرح احوال شاه و اوضاع دربار ایران و تشکیلات دولتی و عادات و رسوم ملت تخصیص داده شده ولی راجع به جغرافیا کمتر بحث گردیده است.

۱- حتی فرستادگان ونیزی هم درین فاصله از زمان نتوانستند راجع به شناسائی ایران اقدامی بنمایند.

تقریباً در همان موقع که «زنو» و «باربارو» و «کنتارینی» در کشور «اوزون حسن» پس میبردند یک نفر روسی سراس کشور را زیر پا گذاشت. او «آفاناسیج نیکیتین Afanosij Nikitin» نام داشت و بین سالهای ۱۴۶۸ و ۱۴۷۳ برای اولین مرتبه مسافرت روس را به هندوستان افتتاح نمود. «نیکیتین» بیش از چند کلمه راجع به خط سیر خود در ایران سخن نگفته. او از بادکوبه آمده مدتی در مازندران بسر برد و پس از آن بسمت «ری» حرکت کرد. مدت یکماه در کاشان و نائین و یزد توقف کرد و درخاتمه ظاهراً از راههای غیر عادی از طریق سیرجان و طارم به لار و هرمز رهسپار گردید. در موقع مراجعت از هند به هرمز آمده مجدداً از لار و بعد شیراز و «فرق Vergh» (؟) و یزد و اصفهان و قم و ساوه و سلطانیه و تبریز عبور کرد و بغیر از یک شرح خشک و خالی از خط سیر او در ایران دیگر اطلاعی در دست نیست.

همچنین از گزارش یکنفر تاجر جوان از اهل «زن» بنام (هیرونیمو دی سانتوستفانو Hieronimo di Santu Stefano) که در اواخر قرن ۱۵ به ایران آمده و ظاهراً از جنوب تا شمال کشور را در روی رد پای (باربارو) طی کرده نمیتوان اطلاع زیادی بدست آورد.

هم زمان با سلطنت شاه طهماسب پس و جان نشین اسمعیل، مسافرت یکنفر ترک بنام «سیدی علی رئیس» پیش آمد که به هند تبعید شده و پس از مسافرتهای چندین ساله در خشکی اکنون به وطن خود باز میگشت. سیدی علی رئیس از ترکستان میآمد و در نقطه کوچکی بنام «باورده» از مرز ایران عبور کرد و این همانجائی است که «کلاوجو» هم به آن قدم گذاشته بود. از طریق طوس او بمشهد رسید. ازین جا به جانب غرب روانه شد ولی مانند «کلاوجو» از راه اسفراین نرفت بلکه در امتداد جاده کاروانرو فعلی از نیشاپور و سبزوار عبور کرد. در «ری» به زیارت مقبره عبدالعظیم نائل شد. در قزوین آن ترک شاه طهماسب بار داد و به او اجازه داده شد که مسافرت خود را بسوی بغداد ادامه دهد. راهی را که او انتخاب کرد نمیتوان بطور یقین تعیین نمود و چون ذکری از سلطانی و در جزین و همدان و نهاوند و بیستون میکند بایستی قاعده از تمام این نقاط گذشته باشد. و چون سیدی علی رئیس اصرار داشت از قبور مقدسان اسلام دیدن کند ناچار مدتی در لرستان و کردستان هم پرسیزده است متأسفانه او از شرح نقاطی که در آنجا مسافرت کرده بکلی صرف نظر نموده است.



نقشه ایران استخراج از اطلس امر کاتور Mercatur (۱۵۹۵)

دریای خزر بیست سال بعد میبایستی مورد رفت و آمد انگلیسها قرار گیرد، یعنی همانطور که در سیصد سال قبل «ژنی»ها آن را مورد استفاده قرار میدادند^۱. آن انگلیسی در دریا دچار چنان طوفان سختی گردید که فقط با صرف مجاهدات بسیار موفق شدند از غرق شدن کشتی جلوگیری بعمل آورند. بالاخره در «دربنده» که در آن موقع جزو ایران بود، پیاده شدند و مسافرت خود را از راه خشکی به «شاماخا Shamokha» که مقر حکمرانی عبدالله خان شاهزاده شیروان بود ادامه دادند «جنکینسون» در محل بیلاقی یعنی در کوهستان به حضور آن شاهزاده باریافت و با کمال صمیمیت از او پذیرائی بعمل آمد. عبدالله خان وعده همه گونه مساعدت داد و «جنکینسون» را با یک گارد مسلح روانه کرد که، بنا بر اظهار خود او، سی منزل راه تا قزوین را تأمین و او را همراهی نمودند.

«جنکینسون» شرح چلگه قسمت سفای «ارس» را اینطور داده: سرزمین حاصلخیزی است که اهالی آن به پرورش احشام و گله داری مشغول بودند و در تابستان به کوهستان کوچ میکردند و در زمستان به دره سرازیر میشدند. در اردیبهیل از مقبره باشکوه «اسمیل» و موقعیت جغرافیائی شهر گفتگو میکنند ولی از جزئیات دیگر این مسافرت حرفی نمیزند مگر آنکه میگوید از کوههایی میگذرند که ابداً درخت ندارد و در طی راه هیچ جا هیزم یافت نمیشد. پس از ده منزل از اردیبهیل بالاخره بقزوین میرسند که در آن موقع پایتخت بود. درین جا شاه طهماسب سلطنت میکرد زیرا نتوانسته بود موقعیت خود را در تبریز حفظ کند و «آلساندرو Alessandri» در گزارش خود به سنای و نیز عکس او را با سیاه قلم ترسیم نموده بود. این پادشاه در کشور خود دو مرتبه از ترکها شکست خورده و قبل از رسیدن «جنکینسون» با همسایه خود «سلیمان دوم» صلح برقرار کرده بود.

سفرش نامه «جنکینسون» در نزد شاه قرین موفقیت نشد و بلاشک خطر تسلیم او به ترکها از طرف طهماسب در میان بود زیرا «جنکینسون» خود را دشمن آنها قلمداد کرده بود. ولی بالاخره اجازه مسافرت از آنجا بدست آورده و به جله جامه عمل به آن پوشانید و با وجود آنکه امیدش از لحاظ انجام معاملات مشعشع ناامید شده بود لااقل جان خود را به سلامت به دربرد.

با آنکه مأموریت او بطرز نامطلوبی خاتمه یافته بود معذک نظر «جنکینسون» این بود که تجارت با ایران از راه روسیه چندان نامساعد نمیشد. او بازرگانان هندی را در قزوین دیده و راجع به خرید بعضی ادویه با ایشان صحبت کرده بود و آنها به او اطمینان داده بودند هر اندازه که مایل باشد میتواند کالاهای خود را در محل حاضر سازند و فقط شرط آن این است که از فروش آن اطمینان حاصل نمایند. لذا «جنکینسون» هیئت جدیدی را به ریاست «تماس آلکک Thomas Alcock» و «جرج رن George Wren» و «ریچارد چاینی Richard Cheinie» مجهز ساخت. شخص اخیر گزارشی راجع باین مسافرت داده

۱ - اینکه بنا بر اظهارات (ژنی)ها در اوایل قرن ۱۶ تا چه اندازه راجع به دریای خزر اطلاعات درست بود میتوان از روی نقشه (لزینا Lesina) که (ا.پ. گلدشمیت E.P. Goldschmidt) در ۱۹۱۴ کشف کرده، بدست آورد (G.I. 1914 NO. VI).

فصل هفتم

طلایه تجار انگلیسی

در زمان «ادوارد ششم» پادشاه انگلستان اولین بار انگلیسها در صدد برآمدند از طریق روسیه با دول آسیائی داخل تجارت شوند. چون در اثر موقعیتهای درخشان پرتالیها در هند تشویق شده بودند لذا در لندن یک شرکت تجاری تشکیل شد و مرام آن این بود که با کشورهای ناشناس باب داد و ستد را باز کند. مطمع نظر عمده آنها مشرق زمین بود ولی چون در آن هنگام صحبت رقابت خصمانه با قدرت دریائی پرتغال در آبهای هند نمیتوانست مورد گفتگو قرار گیرد امیدوار بودند از سمت شمال راهی به قاره آسیا، که در آن زمان حدود و وسعتش تقریباً نامعلوم بود، پیدا کنند.

اولین اقدامی که بعمل آمد با نابود شدن غم انگیز «سیرهوگ ویلویز Sir Hug Willoughbys» که در ساحل «لابلاند Lapland» در یخ فرو رفته و تلف گردید، خاتمه یافت. معذک «ریچارد چانسلر Richard Chancellor» که در آن سفر همراه او بود با موفقیت بیشتری عمل او را دنبال کرد. او دریای سفید را کشف کرده به سمت مسکو پیش رفت و در آنجا موفق شد همه گونه تسهیلات برای برقراری روابط تجاری ثابت و مورد لزوم بدست آورد. در انگلستان بزودی به روابط مسکو با داخله آسیا و ایران پی بردند و در سال ۱۵۵۷ «آنتونی جنکینسون Anthony Jenkinson» به این منظور مأمور شد که از راه روسیه با خاور دور امکان برقراری تجارت را مطالعه کرده گزارش دهد.

اطلاعاتی که راجع بمسافرت های طولانی «جنکینسون» تا اعماق ترکستان و بخارا و بر خورد خطرناک با ترکمنها و اصل شده بود منتج به نظریات مساعدی برای برقراری یک تجارت سود بخش با این قسمت از آسیا نگردید و با وجود اینکه راجع به ایران هم انتظار بهتری نمیرفت معذک شرکت تجاری در لندن تصمیم گرفت آزمایشی بعمل آورده از طریق روسیه روابط تجاری با ایران برقرار سازد و به این منظور «جنکینسون» را در سال ۱۵۶۱ با تجهیزات کامل و سفارشنامه ای که از طرف الیزابت ملکه انگلیس به زبانهای لاتین و انگلیسی و ایتالیائی و عبری نوشته شده بود، با هدایای مختلف به مسافرتی تازه روانه نمود.

که می‌رساند با عدم موفقیت روبرو شده بودند.

آنها بدون برخورد با حادثه‌ای به «شاماخا» رسیدند و در آنجا از آنها دوستانه پذیرائی بعمل آمد و «آلکک» قزویین پیش‌روی نمود. درین‌جا حادثه‌ای رخ داد که شاه را برضد اروپائیکها سخت برانگیخت، بدین معنی که یک نفر مسلمان توسط یک بازرگان روسی بقتل رسید و «آلکک» مجبور شد بدون اخذ نتیجه مجدداً قزویین را ترک گوید و در هنگام بازگشت مقتول گردید. «شاپینی» هم که با زحمت بسیار از مرگ نجات یافت از اقدامات خود صرف نظر و مراجعت نمود.

ولی مدلك دراندن با کمال سرسختی مقاصد پنهانی خود را تعقیب می‌کردند و در سال ۱۵۶۵ «ریشارد جونسون Richard Jansson» و «آرتور ادواردز Arthur Edwards» و «اسکندر کیچین Alexandre Kitchin» را مجدداً روانه ساختند. «ادواردز» ماجرای این مسافرت را طوری شرح داده که بالاخره برای آتیه امیدواری ایجاد مینماید. مجدداً با کمال خوشی به «شاماخا» رسیدند و عبدالله خان باخوش‌روئی از انگلیسها پذیرائی کرد. ولی چند روز بعد این شاهزاده ازدنیا رفت و با مرگ این دوست قدیمی و ثابت انگلیسها، مجدداً نظریات مربوط به یافتن راه حل برای ایجاد روابط تجارتي با ایران رو به وخامت گرائید.

برای اروپائیکها مدت زمانی یک دوران پرازشویش پیش آمد. «کیچین» و یکی از ملاحان انگلیسی بنام «ریشارد دیویس Richard Davis» از دنیا رفتند. «ادواردز» به قزویین مسافرت کرد ولی روحیه شاه را برای مبادله کالای تجارتي مساعد ندید و فقط موافقت او را برای ورود آزادانه امتعه خود به تمام قسمتهای کشور تحصیل نمود. ولی مدلك تجارت چندان رونقی پیدا نکرد زیرا در ایالات دوردست حکم شاه چندان ارزشی نداشت. «ادواردز» پیشنهاد کرد یک بار انداز عمده برای تجارت با ایران در یکی از بنادر بحر خزر ایجاد نمایند که شامل طرق سهل ارتباطی با تبریز و اردبیل و سایر شهرهای بزرگ باشد و برای انجام بقیه کارها هیئت راه مراجعت را در پیش گرفت.

سه سال بعد «ادواردز» به همراهی چند تن دیگر قصد مسافرت به ایران را نمود. این بار راوی طرف اعتماد «لورنس چاپمن Lawrence Chapman» است که گزارش او از گزارش سفر اخیر «ادواردز» توضیحات کمتری در بر دارد «چاپمن» رقابت با ترکها وارمنی‌ها را غیر ممکن تشخیص داد زیرا تمام تجارت شرق در دست آنها بود. قزویین را هم برای منظور انگلیسها نامناسب یافت زیرا مقدار زیادی اجناس از حلب به این شهر وارد میشد بطوریکه مشابه آن را فقط با قیمت نازلتر ممکن بود بمرض فروش در آورد.

۱ - تجربیاتی که (شاپمان) در ایران بدست آورد بایستی قاعده بسیار حزن انگیز بوده باشد. او نوشته: مسافرت درین کشور یک نوع در بدری فلاکت باری است زیرا در موقع فرارسیدن شب هیچ شهر و دهکده‌ای یافت نمیشود که انسان بتواند در آن بس ببرد. درین‌جا چنان کم‌آبی است که غالباً انسان مدت سه روز ممکن است به طرف بدو و قطرهای آب آشامیدنی چه برای انسان و چه برای حیوانات بدست نیآورد. همچنین این خطر مداوم در پیش است که

«چاپمن» بین گیلان و قزویین مسافرت کرد و احتمالاً از همان راهی که امروز هم معمول میباشد یعنی از منجیل در امتداد سفید رود ورشت عبور نموده بود. در ساحل دریای خزر او از «لای قون Layghone» (لاهیجان) و «لانگرو Langroe» (لنگرود) و «رزاره Rosare» (رودسر) دیدن کرد. درین سرزمین که «ادواردز» آن را با امیدواری تلقی کرده او شهرها را چنان عریان و اهاالی آن را چنین فقیر یافت که هیچکس قادر بخرید چیزی نبود. بعضی از تجار شرکت به او نصیحت کردند اجناس خود را برای فروش در حلب بمعرض امتحان بگذارند.

ولی اطمینان شرکت تجارتي لندن همانطور تزلزل ناپذیر باقی مانده بود و در سال ۱۵۶۹ «تomas بانیستر Thomas Bannister» و «جئو فری داکت Geoffrey Duchet» و «لورنس چاپمن» و بعضی همراهان انگلیسی دیگر برای فعالیت تازه دامن همت بر کمززدند. این دفعه مسافرتهای آنها محدود به شمال ایران نبود بلکه احتمالاً تا شیراز هم بسط پیدا کرد. زمستان رادر «شاماخا» بسر بردند و در بهار شروع به پیشروی بسمت اردبیل نمودند. درین‌جا قاصدی از طرف شاه به انگلیسها پیغام داد که شاه مایل است آنها را ملاقات کند لذا «بانیستر» بسوی قزویین رهسپار شد در حالیکه «داکت» با حال ناخوشی در اردبیل ماند. فعالیت «بانیستر» در قزویین مقرون بموفقیت شد. او شش ماه در آن شهر باقی ماند و بعد به تبریز مسافرت کرد و در آنجا از نو «داکت» را ملاقات کرد. در موقع بازگشت در راه «شاماخا» به «آراس Arrasch» در سرزمینی که امروزه به بدی آب و هوا مشهور است قربانی تب مالاریا شد. همچنین «شاپمان» و پنجنفر انگلیسی دیگر به مرض تب در گذشتند و آن دونفر دیگر مقتول شدند. «داکت» که اکنون به تنهایی بار مسئولیت را بدوش داشت با وجود تمام پیش آمدهای بد از میدان در نرفت و خود را آماده مسافرت کاشان و جنوب نموده بموفقیت این سفر را به انجام رسانید.

راهی که «داکت» بعد از کاشان در ایران پیش گرفت معلوم نیست. گفته شد که حتی تا تخت جمشید هم آمد. صد سال از موقع بازدید «باربارو» گذشته بود. راجع به تخت جمشید توسط «داکت» خیلی کم مطلب بدست میآید. اومیگوید تخت جمشید کاملاً مخروبه بود و فقط دوطاق دروازه که دوازده میل از یکدیگر فاصله داشت و بعضی کنگره‌ها در کوههای اطراف

→ انسان از طرف مردمی مورد غارت و چپاول قرار گیرد که عقیده دارند اگر دستهای خود را باخون یک نفر مسیحی بشویند گناهانشان آمرزیده میشود، برآستی اگر انسان در انگلیس گدائی کند بهتر از آن است که در ایران به امر تجارت مشغول باشد.

۱ - مینویسد: راه را چنان پر مخاطره و پر زحمت دیدم که با قلم نمیتوانم شرح بدهمر هیچکس ازین راه عبور نمیکند مگر اشخاص فقیری که مجبورند برای ادامه زندگی خود درینج خریداری نمایند.

۲ - شخص شاه از آن تاجر انگلیسی مقدار زیادی اجناس به قیمت خوب خریداری کرد. همچنین پول خود را نزد (بانیستر) با سکه‌های خارجی معاوضه نمود زیرا قصد داشت مقداری پول به معکه بفروستد و این طور استدلال میکرد سکه‌های طلائی که از آن انگلیسی بدست آورده بیشتر مورد پسند بیغمین خواهد بود تا پولی که خود او از طریق نامشروع فراهم کرده است.

و بقایای مجاری آب دیده میشود.

در سال ۱۵۷۳ «داکت» دودنفر از همراهان که زنده مانده بودند از طریق بحر خزر مراجعت کردند. در راه مورد حمله و چپاول دزدان دریائی قرار گرفته و پس از صدمات بسیار در حالی که پر مخاطره ترین اقدامی را که تا کنون انگلیسها کرده بودند انجام دادند به وطن خویش مراجعت کردند.

ششمین و آخرین امتحانی که از طرف شرکت تجارتي لندن برای برقراری تجارت بایران از راه روسیه بعمل آمد در سال ۱۵۷۹-۱۵۸۱ بود. در کاغذی که « کریستفر بورو Christopher Burrough » به عموئی خود نگاشته شرح ماجرای این اقدام مندرج است که آن هم با شکایت ختم میشود.

در هشت خان یعنی همانجائی که «ادواردز» خستگی ناپذیر بعد از انجام دو مسافرت قرین با موفقیت به ایران، از دنیا رفته بود انگلیسها اطلاع یافتند که در ایران اغتشاش و ناامنی بوجود آمده است. ترکها «شیروان» را تصرف و «شاماخا» را خراب کرده و فقط عده کمی از اهالی آن باقی مانده بودند. با این اوضاع و احوال دیگر آمیدی به برقراری تجارت با ایران نمیرفت و پس از برخورد با چند حادثه که از جمله در دریای خزر تمام مسافران در یخ گیر کرده و به زحمت از چنگال مرگ و گرسنگی خلاص شدند، راه مراجعت را در پیش گرفتند.

اکنون اینطور بنظر میرسد که انگلیسها از اکتشافات خود در شمال ایران منصرف شده اند. مدت دو قرن تجربات آنها ادامه پیدا کرده و به قیمت جان بسیاری تمام شده بود ولی از لحاظ جغرافیا فوایدی هم در برداشت. راجع به اولین اندازه گیری عمق دریای خزر و اولین تشخیص عرضهای جغرافیائی نقاط ایران تا قزوین بوسیله ساعت شمسی باید خود را مدیون «جنکینسون Genkinson» و «پروان اودانست» تعجب درین است که بعدها معلوم شد این مساحیها کاملاً دقیق بوده و به ندرت اغلاط و اشتباهات بیش از ۳۰٪ در آن دیده شده است. معدنک مدت زیادی شبکه نقاط ایران در تمام نقشهها خیلی به سمت شمال متمایل بود تا اینکه «اولتاریوس Olearius» آن را تصحیح کرد.

تاریخ هم تقریباً مثالهای بهتری از اقدامات جسورانه انگلیسها مانند مسافرتهای تجار در کشورهایشان بین سالهای ۱۵۶۲ و ۱۵۸۱ ثبت نکرده است. مسافرت این نویسندگان بیشتر ازین جهت مهم بود که توجه لندن را ازین پس راجع به ایران بیدار نگاهداشت و بریتانیای کبیر مجبور شد بسیاری از فرزندان خود را در قرون بعدی به دنبال هموارکنندگان راه و زمینسازان قرن ۱۶ به ایران روانه سازد.

فصل هشتم

اولین فرستادگان آلمانی به ایران

ها اینریش پوزر Heinrich von Poser

درست ۲۰۰ سال بعد از «شیلتبرگر Schiltberger» باز آلمانها به ایران آمدند منتها این مرتبه مأموریت عالی داشتند. «رودلف دوم» امپراتور آلمان تصمیم گرفته بود در مقابل سفرائی که شاه عباس اول در سال ۱۶۰۰ به دربارهای مغرب زمین فرستاده بود، معارضه بمثل نماید تا در ضمن از نقشه و اقتدار پادشاه ایران هم بهتر آگاه شود. ریاست هیئت اعزامی بعهده یکی از نجیبای «زیبن بورگ Siebenburg» بنام «ستفان کاکاش فن زالان کمنی Stefan Kakasch von Zalankemeny» واگذار شد. او اولین فرستاده امپراتوری به ایران محسوب میشود. «ژرژ تکتا ندر George Tectander» از اهل «ساکس» به عنوان منشی به هیئت ملحق گردید و او همان است که پس از سر نوشت غم انگیز هیئت اعزامی تنها کسی بود که باقیماند و توانست گزارشی راجع به پیش آمدها منتشر سازد.

یادداشتهای «تکتاندر» صرفاً مربوط به سرزمینهایی است که قبلاً هم اروپائیها از آن عبور کرده بودند و نوشتههای او برای پیشرفت معلومات جغرافیائی ما راجع به ایران بر سبیل اتفاق اطلاعاتی بدست میدهد و منبعی برای تاریخ مناسبات آلمان و ایران بحساب میآید. و نیز شامل توضیحاتی مربوط به روابط سیاسی و پرستش خدا و بعضی عادات ایرانیان میباشد. در ماه اوت ۱۶۰۲ آلمانها از «پراگ» براه افتاده از طریق «مسکو» به هشت خان رفتند. یکنفر لهستانی بنام «کریستف پاولاوسکی Christoph Pawlawssky» که از هر مز میآمد تا بوطن خود برود و از روسیه راهش نمیدادند، در هشت خان به سفارت آلمان ملحق گردید.

کشتی رانی در دریای خزر مدت ۳۱ روز تمام بطول انجامید. طی دو شبانه روز طوفان شدتی جریان داشت که آلمانها هیچ چیز جز مرگ و غرق شدن را بنظر نمیآوردند و جان و تنشان در معرض بزرگترین مخاطره قرار گرفته بود. بالاخره در بندر «لنکران» لنکر

انداختند. «تکتاندر» این نقطه را مفرح و زیبا نامیده و میگوید: بسیار گرم و بواسطه نزدیکی بادریا هوایش تقریباً ناسالم است.

درلنکران مسافران دچار پریشانی شدید شدند. هر هشت نفر اعضاء سفارت مبتلا به اسهال گردیدند و اول کسی که از این مرض درگذشت «پاولوسکی» بود. «کاکاش» برای جلب کمک قاصدی به اصفهان فرستاد که ۱۴ منزل تا آنجا فاصله داشت. در نتیجه «رابرت شرلی Robert Sherly» برادر «آنتونی شرلی Anthony Sherly» که بعداً از او بیشتر صحبت خواهد شد بسمت گیلان حرکت کرد که آلمانها را همراه بیاورد. راجع به «کاکاش» دیگر دیر شده بود. تا «لانزان Lanzun» هم او را بوسیله تخت روان برده بودند ولی در آنجا فوت کرد و روز بعد در باغ کاروانسرا در زیر درختی او را بخاک سپردند.

در پائیز سال ۱۶۰۳ «تکتاندر» با اتفاق «ژرژ آگلستر George Agelaster» و «رابرت شرلی» بسمت «کاسپین Caspin» (قرزین) که پنج منزل راه بود حرکت کردند. مدت توقف آنها درین شهر چهار روز بطول انجامید. «تکتاندر» این شهر را به «برسلاو Breslav» تشبیه کرده است. درین جا «آگلستر Agelaster» آخرین رفیق سفر هم میهن «تکتاندر» از دنیا رفت. «رابرت شرلی» هم «تکتاندر» را رها کرده او را به یک نفر ایرانی سپرد که در تبریز او را بنزد شاه ببرد. «تکتاندر» از قزوین تا تبریز را که شاه هفت روز قبل از رسیدن او بتصرف در آورده بود، بیست و دو روز طی کرد. موقعی که شاه در طی جنگ با ترکها با لشکر خود از تبریز بسمت شمال غرب بحرکت درآمد «تکتاندر» هم در ملازمت او بود. این اردو کشی از طریق «مرند» به «جلفا» و قلعه ارمنی «ایروان» بعمل میآمد که ترکها به آنجا عقب نشینی کرده بودند.

یازده ماه پس از خروج از تبریز شاه عباس با اظهار التفات «تکتاندر» را مرخص کرد که بالاخره پس از طی مخاطرات گوناگون در پائیز سال ۱۶۰۵ به وطن خود باز گردید. در سال ۱۶۰۹ مجدداً هیئتی از آلمان از طرف «رودلف دوم» به ایران اعزام شد و ریاست آن این دفعه بعهده «کنت وراتیسلاو فن دونا Conte Vratislav Von Dohna» بر گزار شده بود. هیچیک از اعضاء هیئت گزارشی راجع به این مسافرت از خود باقی نگذاشته و ما فقط میدانیم که «دونا» هم به سر نوشت غم انگیز پیشقدم خود یعنی «ستفان کاکاش» دچار شد و در بین راه از دنیا رفت. از منبع وقایع نویسان ایرانی اطلاع حاصل کرده ایم که این عیثت

۱ - «کاکاش» کمی قبل از مرگ خود خطمشی برای «تکتاندر» و «ژرژ آگلستر» که عضو دیگر سفارت بود ترتیب داد. مقدم بر هر چیز خواهش کرد او را با شمع و سرودهای مسیحی و ادعیه بخاک سپارند؛ و بعد آنها را مأمور کرد کاغذهای امپراطور رودلف دوم را به شاه ایران و نوشته های خود او را به پاتر فرانسیسکوس دا کوستا Pater Franziskus da costa در اصفهان برساند. هنگام بازگشت حتی المقدور از راه «تیول Tirol» به «بوژن Bozen» بروند و در آنجا بقیه احتمالی پول و جعبه مقل او را به زنتش تسلیم نمایند.

۲ - در سفرنامه «تکتاندر» صریحاً ذکر شده: ولدا من کاملاً تنها و در غم و اندوه بزرگی غوطه ور میباشم.

آلمانی در اردبیل به حضور شاه عباس اول رسیده بود.

بر خلاف سفارتهای اولیه آلمان در نزد شاه بیش از ده سال بعد یکی از هموطنان «تکتاندر» که از نجبای «سیلزی Cilesie» و نامش «هاینریش فن پوزر Heinrich Von Poser» بود گزارشی راجع به ایران که تقریباً برای مغرب زمین کشور تازه ای محسوب میشد، تنظیم کرد. ظاهراً هوس مسافرت محرک بود که او را وادار به سفر سخت و خطرناک مشرق نمود. همچنین وجود یکی از دوستان بنام «آلبرشت فن شیلینگ Albrecht Von Schilling» در اصفهان ممکن است او را جلب نموده باشد.

از مسافرتهاى «پوزر» مدتی میگذشت. اوقستنطنیه را در اوایل سال ۱۶۲۱ ترک کرد و آسیای صغیر و ایران و افغانستان و قسمتی از هندوستان را در نوردید. و سه سال بعد هنگام بازگشت یکمرتبه دیگر از ایران عبور کرد.

در موقع حرکت بسوی اصفهان وقتی که از «ارزروم» و طریق «جلفا» به تبریز میرفت اوقظ تا سلطانیه از شاهراه بزرگ عبور کرد و پس از آن بسمت جنوب پیچید. در «گلپاگان» (گلپایگان) و «کونسار» (خونسار) با او در خط سیری مصادف میشویم که «باربارو» احتمالاً قریب به ۱۵۰ سال و بطوریکه در فصل بعد خواهد آمد «دلواله» چهار سال قبل در پیش گرفته بودند.

«فن پوزر» آن مسافر مشهور را که «پتری دولوال Petri de Laval» مینامید در اصفهان نزد دوست خود «شیلینگ» ملاقات کرد و با اتفاق چیزهای دیدنی شهر پایتخت را تماشا کردند. چیزی که بیش از همه باعث اعجاب «فن پوزر» شد عبارت بود از پل امامقلی بروی زاینده رود. الحق هم تعجب آور بود زیرا هیچ پل قدیمی دیگری از حیث عظمت پیاپی آن نمیرسید. «فن پوزر» با پشتکار تام مشغول فرا گرفتن زبان فارسی شد و با وجود اینکه دوستانش رأی او را میزدند بزودی خود را برای ادامه مسافرت دشوار بسوی هندوستان آماده کرد.

تقریباً برخلاف تمام اروپائیان معاصر خود که در موقع مسافرت از اصفهان، خط سیر خود را از طریق شیراز به بندر عباس انتخاب میکردند «فن پوزر» با اتفاق «کلودیو بورنه Claudio Bourne» نامی بسمت مشرق رهسپار شد. آنها از تمام کمربند صحرای داخلی ایران عبور کرده در غرب افغانستان به «فرح» رسیدند تا آنجائیکه یادداشتهای موجود اجازه میدهد، بسیار جالب است که راجع به این فصل از مسافرت او بررسی بعمل آید. «فن پوزر» اولین اروپائی است که میتوان خط سیر او را از «طبس» یعنی «گلشن» فعلی از طریق «بیرجند» و شرق ایران دقیقاً تعقیب نمود.

هنگام بازگشت «فن پوزر» در بندر عباس پیاده شد و از راه متداول زمان به پایتخت رسید. درین جا «هوبرت ویزنیش Hubert Visnich» «فیس نیش Fissnicht» هلندی وسایل لازم را برای ادامه مسافرت بسوی وطن برای او فراهم و در اختیارش قرارداد. قسمتی از خط سیر «فن پوزر» در ایران بایستی ذیلاً بطور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد.

۱ - در اصفهان آرزوی دیدار وطن به «فن پوزر» فشار آورد و در سفرنامه خود چنین نوشت؛ بالاخره مسیحیت مرا به آغوش خود خواند و میل به دیدار وطن عزیز مرا وادار به بازگشت نمود.

از منزلهای بین سلطانیه و گلپایگان، در گزین بین راه قزوین و همدان، و «کوماسون» (Kumasun (Cumeson) که تقریباً در ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی همدان واقع است، قابل ذکر میباشد. «فن پوزر» گلپایگان را اینطور وصف میکند: که شهری است دارای بناهای زیبا و تجارت عالی و راجع به خونسار میگوید: محبوبترین نقطه ایران و مملو از باغهای باشکوه و چشمه سارهای ارزنده و نهرهای آب میباشد.

از اصفهان از طریق دهکده «گلنا باد» (گل نبات) که میدان شکست آخرین پادشاه صفوی از افغانها بود و «سکزی» (Sedse) به کوهپایا (Cupa) که شهری است دارای آب خوب و باغهای زیبا و لوازم دیگر رهسپار گردید. پس از آن بایستی از کوهستانی بگذرند که در غرب شاهراه کاشان ویز دامتداد داشت و از قراری که او تعریف میکرد حتی در تابستان هم سرمای شدیدی در اینجا حکمفرما بوده است. در اردکان به شیب شرقی کوهستان رسیده بودند. در «عقدگاه» (عقدا) «فن پوزر» بقایای قلعه‌ای را مشاهده کرد که متعلق به کفار بود. در یزد به بسیاری از زرتشتیان مصادف شد که از قرار معلوم در آن شهر هفت هزار خانه محل سکونت این جماعت بوده است.

در جاده صحرا از یزد بسمت شمال شرق تا حوالی گلشن (طبس) ۱۹ سال قبل «گووآ» (Gouva) عبور کرده بود. شرح مسافرت او در فصل ۱۳ بیان خواهد شد. مقصود «فن پوزر» از «انزیرا» دهکده «انجیرک» و از «کارانا» که در آن آب خوب و وسائل زندگی یافت میشد آبادی «خوروناق» (Khuronaq) میباشد. در آن طرف محلی بنام «کرس» (Cres) (۹) بود و از آنجا صحرائی شروع شد که ما به زحمت توانستیم در آن قدری آب بچنگ بیاوریم. مقصود از «پستا باتان» «پشت بادام» میباشد و از «گالا» (قلعه) که در نزدیکی «پنا» (Pena) بفاصله سه منزل از آن در میان صحرای سخت واقع است چیزی نمیدانیم. راجع به «پنا» در سفرنامه نوشته: هوا درین جا مجدداً گرم میشود و این محل ابریشم و خیزران و انار و انجیر و خرما و انگور بسیار دارد و هلوهای آن از همه جا درشت تر است و شیره خونین آن دندان را بطور مطبوعی رنگین میکند. در «پنا» انسان به انتهای سرحدا یالت یزد میرسد و خراسان شروع میشد. «فن پوزر» گلشن (طبس) را «قاعه سلطنتی» نامیده و خوبی این محل باعث شده که او چند روزی در آنجا اقامت نماید.

یافتن بقیه خط سیر تا بیرجند و فرح بسیار آسان است. دهکده «ایسپاس» (Yspas) که در بالای تپه‌ای واقع است «آسپاک» (Aspak) و «گالادگو» (Gala dequ) که در آن از لای سنگها مرتب چشمه آب میجوشید همان آبادی مجلل «دهق» میباشد که دارای ۲۰ خانهاست. در صحرای «تلشو» (Telshou) که فاقد آب آشامیدنی میباشد هنوز امروز هم يك تلخ آب وجود دارد و دهکده «کور» (Cuh) که در آن مقدار زیادی آب و سایر لوازم یافت میشد همان «خور»

۱ - «باربارو» که در سال ۱۴۷۴ از «عقدگاه» عبور نموده نام این محل را «گرده» (Guerde) ذکر کرده و درین آبادی صحبت از «آبرائینی» (Abraini) های پیشمار نموده و مقصود او ازین کلمه پیروان زرتشت میباشد زیرا بسیاری از زرتشتیها «ابراهیم» و زرتشت را یکی میدانستند.

میباشد. انسان از «تاگوان» (Taguan) (تقاب) به «ده بیرجیان» (Birgian) که همان شهر «بیرجند» باشد میرسید. «فن پوزر» در اینجا ذکری از آسیاهای بادی میکند که امروز هم در بسیاری از نقاط شرق ایران معمول میباشد ولی در بیرجند وجود ندارد. بقیه راه تا «فرح» از نقاط «مود» (Mud) «موت» (Mut) و «سربشه» و «پورانگ» (Prunck) Purang و «دوروح» (Duro) دوروح عبور میکرد. خط سیر در امتداد «دشت ناامید» قرار داشت که تازه پیش از دوست سال بعد مسافران غربی اطلاعات صحیحتری درباره آن داده‌اند.

«فن پوزر» هنگام بازگشت از همدان «هرمز» که تازه انگلیسها آن را اشغال کرده بودند، دیدن کرد. در «بندرعباس» (Gomrun) او ذکری از چشمه‌های آب گرم میکند که در نزدیکی شهر واقع بودند ولی آنجا که نوشته در شمال بندرعباس کوهستان «گنا» (Genaus) واقع و از برف جاودانی پوشیده میباشد دچار اشتباه شده است. او رودخانه‌ای را که در سمت مغرب بندرعباس بدریا میریزد و طبق نقشه‌های جغرافیائی جدید ما «آب شور» نامیده شده با اسم صحیحتری که رودخانه غول Kul یا رودخانه چول Cul باشد ذکر نموده است. همانطور که پنج سال قبل از او سنیر اسپانی «دون گارسیا دوسیلوا فیکوآرو» (Don Garcia de Silva Figueroa) هم آنرا دیده بود «فن پوزر» هم دو منزل به «لار» نامده آثار محجری (Fossile) در سنگ دید و نوشت: مادر اینجا صدقهائی دیدیم که به بدنه صخره‌ها روئیده بود و بنظر ما بسیار عجیب آمد.

در «لار» او متهم کردند که گنجینه‌ای از جواهرات را بدون اجازه و پرداخت حقوق گمرکی رد کرده و مجبور شد ساختند مجدداً به بندرعباس مراجعت نماید. چنین مینماید که درین جا «ژوهان لوکاسن هازولت» (Johann Lucassen Hasuel) نقاش سلطنتی که در همان موقع در آن بندر تجارتی بسر میبرد، این نقش نامطبوع را درباره «فن پوزر» بازی کرده باشد. در موقع مسافرت به اصفهان در آن سمت شیراز دیداری هم از تخت جمشید (چهل مناره) بعمل آمد. ولی از آن بنای سرفراز چیز قابلی بجا نمانده بود. ستونهای مجلل و تکه پاره‌هایی که باقی مانده باعث میشود انسان راجع به آن بنای بی نظیر خیالهای خوشی در سر پیوراند. تقریباً مقارن با «فن پوزر» یکنفر آلمانی دیگر هم در کشور شاهنشاهی بسر میبرد ولی از او اطلاع زیادی در دست نیست. در روی ورقهای ۱۰۱ و ۱۰۲ و آخر يك نسخه مبهم خطی متعلق به کتابخانه ملی «وین» در سال ۱۸۱۹ قطعاتی از سفرنامه یکنفر تاجر آلمانی کشف شد که در سال ۱۶۲۳ ظاهراً با داشتن ماوریت سیاسی به ایران آمده بود. عجیب آنکه این آلمانی در استخدام شاه عباس کبیر بوده و به نام او با امپراطور «فریدیناند دوم» مکاتبه کرده است.

در خطوط مختصری که از آن تاجر گمنام بدست آمده شکوه نویسنده سفرنامه آغاز و تذکر داده شده که طالع بد پیوسته مانع آن بوده که به اروپا مراجعت نماید. راجع به اصفهان نوشته که این شهر نه دروازه دارد. یکی از آنها را مسدود کرده‌اند زیرا مشهور است که اگر آن را باز کنند مرض طاعون از آنجا وارد شده در اصفهان بپدید خواهد کرد. از مختصر بقایای یادداشت مزبور که از دو صفحه چاپ شده تجاوز نمیکند نمیتوان راجع به این منبع مفقود صحیحاً اظهار عقیده نمود ولی معذک با آنکه اطلاعات آن بسیار مختصر میباشد از لحاظ

تاریخ و تمدن گشایشی محسوب میشود.
 آلنا تاجر آلمانی هم از ژوهان لوکاسن هازولت، شاعر هلندی صحبت کرده و میگوید:
 اوسه سال ونیم دراستخدام شاهنشاه ایران بوده است.
 قطعات درهم سفرنامه بدون دلیل بایک اشعار فرانسه بدین مضمون خاتمه مییابد.

Très chères sont tout d' un accord,
 L' église, la cour, la mort,
 L' église prend vif et mort,
 La cour prend le drois et le tort.
 La mort prend le faible et fort.

فصل نهم

ماجراجویان

«وارتما» Varthema و «شرلی» ها Sherlys

و «دلواله» Della Valle و دیگران

از اوایل قرن ۱۶ ماجراجویانی از اروپا در ایران پیداشدند. آنها به این امید بسوی شرق میرفتند که در آنجا آزادی و فضای بیشتری برای بسط قواء خود بچنگ آورده زندگانی خود را به نقوش رنگارنگی زینت دهند. بعضی از آنها از این جهت مسافرت را پیش می گرفتند زیرا در وطن خود با عدم موفقیت مواجه شده بودند، بعضی دیگر برای اینکه از موقعیت خود در جمیع اروپائی ناراضی بودند و بسیاری دیگر علاوه بر اینها میل داشتند در صورت مراجعت به وطن بوسیله شرح و توصیف ممالک و اقوام ناشناس توجه همشهریهای خود را برانگیخته و امتنان آنها را بدست آورند.

مسافرت و مهاجرت اینگونه ماجراجویان از لحاظ علمی بهیچوجه بدون فائده نبود. تا آنجائیکه بدون تعلیم امکان پذیر بود این مسافران بعضی اطلاعات تازه بدست میدادند و آنها بیکه تحصیل کرده بودند بمقیاس زیادی کمک به معلومات مغرب زمین راجع به شرق مینمودند.

منظور اصلی اروپائیان از این مسافرتها آنی که بدربار سلاطین شرقی میگردند، و در آنجا صاحب نفوذ میشوند، بیشتر در زمینه امور جنگی بود زیرا پس از کشف باروت اروپا درین زمینه برتری بسیار بچنگ آورده بود. بعلاوه به علم نجوم هم نظر داشتند زیرا مسلمین درین قسمت پیشرفت بسیار حاصل کرده بودند. مسافران اروپا اگر بختشان یاری میکرد، میتوانستند از موقعیت خود استفاده کرده منظور سیاسی وطنهای خود را بر آورده کنند.

در سال ۱۵۰۲ اول کسی که از اینگونه مسافران به شرق رهسپار شد «لودویکودی وارتمای Ludovico di Varthema» ایتالیائی بود. محرك او برای رفتن به کشورهای ناشناس فقط عشق به مسافرت بود و برخلاف بسیاری از مسافران قبلی او ابدأ قصد نداشت که از موقعیت

خود پول بدست بیاورد.^۱
 در سفرنامه «وارتما» فقط قسمت مختصری راجع به مسافرت ایران مندرج میباشد. او از عربستان جنوبی از طریق «هرمز» به ایران آمده بود.
 آنچه که «وارتما» از مسافرت خود در ایران گفته معلوم نیست از روی یادداشت‌هایی که در محل تهیه گردیده تنظیم شده باشد و بسختی میتوان اظهارات او را با حقیقت منطبق ساخت. احتمال دارد او خط سیری را انتخاب کرده باشد که در آن زمان غربی‌ها بکلی از آن بی‌اطلاع بوده‌اند. ولی در عین حال در خود مشرق راه بسیار متداولی حساب میشده و عبارت بوده از طریق که از «لار» و ساحل دریا به شیراز میرفته است.

مسافر ایتالیایی چنین نوشته: من هرگز را ترک کرده به ایران آمدم. پس از دوازده روز مسافرت به شهری رسیدم که «اری» نام دارد و این ایالت «کرازان» Corazani نامیده میشود. پادشاه «کرازان» در «اری» مسکن دارد و درین جا همه چیز فراوان است و اجناس بسیار مخصوصاً ابریشم زیاد یافت میشود بطوریکه انسان میتواند در ظرف یک روز ۳ الی ۴ هزار بارشتری از آن بخرد. این منطقه از اجناس خوراکی مالامال است و تجارت عمده ریوند بعل می‌آید. شهر دارای ۶ تا ۷ هزار خانوار است و اهالی تمام مسلمان هستند. من این نقطه را ترک کرده مدت ۲۰ روز در اطراف مسافرت کردم و همه جا شهرهای پرجمعیت و قصرها دیدم.

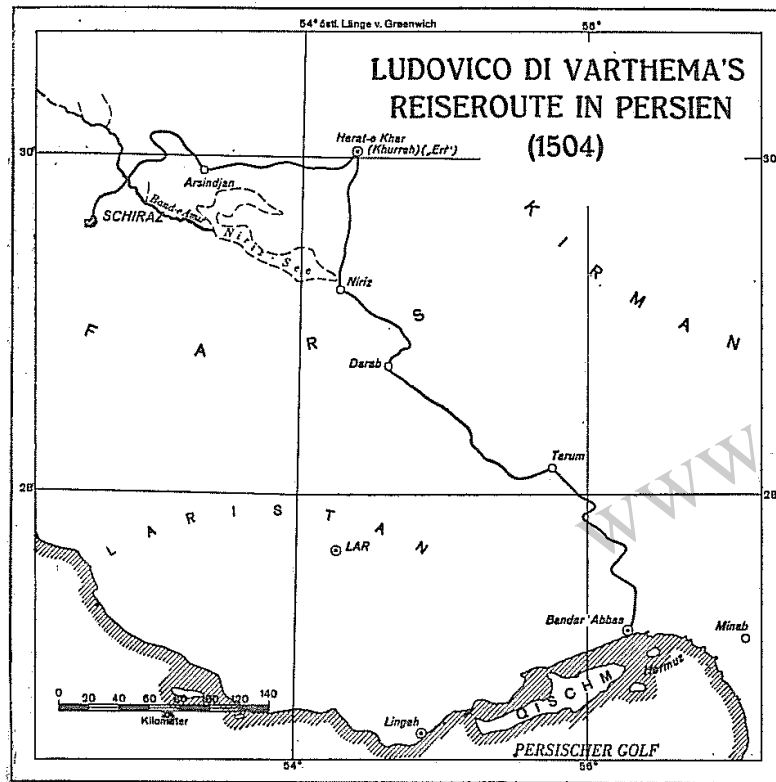
همچنین به یک شط بزرگ زیبا رسیدم که اهالی بومی آن را «اوفرال» Eufraal نامند ولی تا آنجا که من میتوانم اظهار عقیده کنم، نظر به عظمتی که دارد، تصور میکنم مقصود رود «فرات» باشد. در امتداد شط پس از طی سه روز راه بسمت چپ، شهری را یافتیم که «شیراز» Schirazo نامیده میشود و فرمانروای آن که ایرانی و مسلمان است از طرف ایرانها تعیین میشود. در این شهر سنگهای قیمتی مخصوصاً فیروزه و یاقوت فراوان است ولی این جواهرات ازین محل بدست نمی‌آید بلکه از قرار معلوم از شهری بنام «بالاشرام» Balachsam به آنجا وارد میشود. در «شیراز» همچنین مقدار زیادی سنگ لاجورد و خیلی «توتیا» Tucia و مشک یافت میشود.

در «شیراز» «وارتما» با تاجری که دو ماه قبل در مکه با او آشنا شده بود، مصادف گردید و هر دو توأماً تصمیم گرفتند ممالک ناشناس را کشف نمایند و لذا به قصد سمرقند از شهر بیرون رفتند.

«وارتما» در گزارش بعدی خود چنین مینویسد: ما دیگر بمسافرت خود ادامه ندادیم و دلیل آن این بود که «صوفی» از کشور عبور و همه چیز را میسوزانید و با خاک یکسان میکرد. مخصوصاً کسانی را که به ابوبکر و عثمان و عمر و تمام یاران محمد عقیده داشتند میکشت.

۱ - «وارتما» اولین اروپایی بود که بعنوان یک نفر اسلام شناس به مکه وارد شد و تنها کسی بود که در آن زمان از طریق «شامات» به آنجا مسافرت کرد. از مکه به یمن و عدن و ایران رهند و مجموع الجزایر هند و «ملوک» Maluk رسپار شد. در زمان «وارتما» این کار عمل بزرگ و خطرناکی محسوب میشد.

ولی در عین حال به آنهایی که به محمد و علی اعتقاد داشتند آزار نمیرساند بلکه از آنها حمایت هم میکرد... لذا ما بسمت «اری» رو آوردیم... و پس از یک مسافرت هشت روزه به هرمز مراجعت کردیم.^۱



نقشه خط سیر «لودویکو دی وارتما» در ایران
(۱۵۰۴)

۱ - بدون شك مقصود «وارتما» از «اری» همان «هرات» که نزدیک خراسان و واقع در شمال غربی افغانستان است میباشد ولی صحتی از راه آنجا که اول ۴۵۰ کیلومتر تا کرمان ازینک منطقه کوهستانی و بعد از مقابل آن از صحرا و دو باره از فراز کوهها میگردد، نمیکند. چنانچه «وارتما» خواسته باشد از راه معروف «لوت» اجتناب نماید بایستی قاعده راه «ایران شهر» و «زابلستان» را که بسیار طولانی تر است، انتخاب نموده باشد. ولی بنا بر قول خودش تا «اری» فقط به

کمی پس از مرگ «وارتما» قسمتی از شرح مسافرت او را مورد شك و تردید قرار دادند و به کرات نظریاتی به ظهور پیوست که آن جهانگرد شجاع را دروغگو قلمداد میکرد. شك نیست که اغلاط و اشتباهات و ابهاماتی در گزارش او یافت میشد ولی این مطلبی است که در شرح مسافرت هر اروپائی آن زمان در آسیای دور، اجتناب ناپذیر میباشد ولی مسلماً صحیح نیست گفته شود که توضیحات «وارتما» فقط عبارت از مسموعات بوده است^۱.

«وارتما» آخرین مسافر اروپائی بود که راجع به ورود پر تقالیها به هرمنز گزارش داد. در سال ۱۵۰۷ «آفونزو دالبوکوک» Affonso d' Albuquerque موفق شد این پایگاه بزرگ تجارتی مقدم آسیا را به تصرف در آورد و در سال ۱۵۱۵ پر تقال مالک بدون رقیب خلیج بود.

→ ۱۲ روز در راه بوده است. در اینکه «وارتما» در شیراز بوده شک نیست. فاصله بین هرات تا شیراز بیش از هزار کیلومتر است و مسلماً مسافر مجبور میشده مجدداً از صحاری ناباب یا کویر یا از فراز کوههای مرتفع عبور کند. همچنین ۲۰ روزی را که آن ایتالیائی ذکر کرده برای این مسافرت کافی بنظر نمیآید. بنابراین نمیتوان تصور کرد که «وارتما» حقیقتاً در هرات واقع در افغانستان بوده و لواطکه توصیفات او با این شهر منطبق میباشد.

چنانکه خودش نقل میکند اگر اواز شیراز به «اری» مراجعت کرده و پس از آن از آنجا هشت روزه به هرمنز رسیده باشد درینصورت باید (اری) را در خطسیر بین شیراز و هرمنز جستجو کرد. (پ. م. ساکیس) چنین اظهار عقیده کرده و باید آن را کاملاً مقرون بحقیقت دانست که «وارتما» (از طارم) و (نیرین) به (هرات خوار) که منطبقاً حاصلخیزی در شرق دریاچه نیرین میباشد، رهسپار شده است. این هرات خوار (خوره) همان نقطه ایست که او (اری) یا (هری) خوانده و این نامی است که هرات بزرگ را در زمان قدیم به آن میخواندند. «وارتما» از هرات خوار به (بندامیر) عظیم رسیده و آن را فرات فرض کرده بود و بعد از آن به شیراز آمده بود که در کنار بند امیر هم واقع نیست. همان راه از هرات خوار (خوره) را در موقع مراجعت به هرمنز «وارتما» از نو در پیش گرفته بود. در شیراز شاید او اطلاعاتی راجع به هرات واقع در افغانستان بدست آورده و بعداً آن را با هرات خوار عوضی گرفته است.

توضیحات «وارتما» راجع به شیراز با حقیقت وفق میدهد. فیروزه و یا قوتی را که ذکر کرده از (بدخشان) میآمده. مقصود او از سنگ لاجورد (Ultramarine) «سنگ لاجورد» Lapis lazuli است و از «توسیا» (به فارسی توتیا) «روی (توتیای معدنی) Zinkonyd» بوده است.

اغتشاشانی را که «وارتما» در موقع قصد مسافرت خود به سمرقند ذکر کرده مربوط به تشکیل سلطنت صفویه و تصمیم شاه اسمعیل (صفوی) بوده که در نظر داشته عقاید شیعه را در کشور خود بسط بدهد. مقصود «وارتما» از «بوابشار» Babochar و «عثمان» و «عامور» Amur سه خلیفه ابوبکر و عثمان و عمر میباشد.

۱ - شرحی را هم که یکی از معاصران «وارتما» که یکنفر پر تقالی میباشد بنام «دوآرته باربوزا» Duarte Barbosa داده قدری در هم میباشد. و آن مربوط به سفر دریائی بزرگی است که در سال ۱۴۸۱ Magalhaes بمعیت دو آدر آهریک جنوبی رو به جزایر فیلیپین و ملوک انجام داده و فقط پس از چند روز بعد از مرگ پیشوای خود در جنگ علیه بومیها از یاد آمد. «باربوزا» اطلاعات مربوط به ممالک اطراف اقیانوس هند را مدیون غرب میباشد و درینجا بعضی اطلاعات راجع به ایران هم پیدا میشود ولی تا آنجا که میدانیم این پر تقالی هرگز شخصاً مبادرت به چنین مسافرتی ننموده بود. مسلماً «باربوزا» بالخصوص هرمنز را دیده بوده است و احتمال دارد در موقع جنگ پر تقالیها برای فتح هرمنز که توسط «آلبوکوک» Albuquerque انجام شده بوده باشد.

ولی فتح هرمنز زحمت بی ددرسی برای پر تقالیها نبود و بزودی تبدیل به يك منبع اختلاف بین آنها و ایرانیها گردید که از روی حق پر تقالیها را میهمان ناخوانده بجامیا آوردند. تقریباً در سال ۱۵۲۰ نظریه اشکالاتی که در هرمنز از طرف فرمانروایان محلی برای پر تقالیها فراهم شده بود حاکم پر تقال در هند تصمیم گرفت سنارتی به دربار ایران اعزام دارد. با اینکه در حقیقت این هیئت را نباید جز و مسافران ماجراجو در ایران تلقی کرد معذک مناسب است شرحی از آن درینجا ذکر شود.

«بالتازاردوسو» Baltazar de Pessoa بعنوان وزیر مختار تعیین شد. يك پر تقالی دیگر هم بنام «آنتونیوتن ریر» Antonio Tenreyro در معیت او حرکت کرد. هم اوست که شرح سر نوشت سفارت را که جنوب تا شمال را پیموده برشته نگارش در آورده است.

آن دو پر تقالی از «گوآ» Goa «بادیان کشیده از طریق هرمنز به «بندل» Bandel «(بندر عباس) که شهری است مرکب از کلبه های نیای رسیدند و از آنجا گذشته پس از طی سرزمینی تقریباً بی آب و علف به «لارا» (لار) که بازار بزرگی برای تجارت داخلی محسوب میشود وارد شدند. در راه شیراز به عده زیادی از ترکمنها برخوردند که به راهزنان روشن پوست و سرخ مو معروف بودند. از راه «اسپاین» Espanya «(اصفهان) و «کالکساون» Calxavon «(کاشان) و قم و سلطانیه به تبریز رسیدند که در آن موقع هنوز پایتخت کشور محسوب میشد. در حین توقف پر تقالیها در آذربایجان شاه از دنیا رفت. «دوسو» به اردوگاه شاه جدید رهسپار شد و دیگر از او خبری در دست نیست. «تن ریر» و «بجمعی از ارامنه مسیحی پیوسته و پس از طی مخاطرات بسیار و ماجراهای گوناگون از طریق مصر و بین النهرین مجدداً به هرمنز رسید و در حدود پنج یا شش سال در آنجا باقی ماند.

بدنابل پر تقالیها در همان سال برای ششمین و آخرین بار آزمایشی از طرف شرکت تجارتی بعمل آمد که از سمت شمال باب تجارت را با ایران باز نماید و به این منظور یکنفر تاجر انگلیسی بنام «جان نیوبری» John Newberry را به ایران روانه نمود. آرزوی دیدار کشورهای دوردست در سالهای قبل هم او را وادار به مسافرتی به سرزمین مقدس مسیحیان کرده تازه در سال ۱۵۸۰ میل مسافرت طولانی تر و خطرناکتری او را بسوی سرزمین ایران و ترکیه برانگیخته بود.

در سال ۱۵۸۱ «نیوبری» که از راه خلیج آمده بود شاید اولین انگلیسی بوده که به «گمرون» Gomron «(بندر عباس) پیاده شده باشد، درینجا پر تقالیها قلعه ای ساخته و پادگانی برقرار کرده بودند^۱. این مسافر در سر راه خود به «لاره» دو منزل را بنام «کاورستان

۱ - موقعی که پر تقالیها به هرمنز آمدند در ساحل مقابل یعنی در قاره، در محل بندر عباس فعلی، دهکده کوچکی را مشاهده کردند به نام «بندر جرون» Bandar e Djerun «(جرون = هرمنز) آنها این دهکده را برای پیاده شدن و بارگیری اجناس از خشکی انتخاب کردند و بواسطه خرچنگ زیاد که در ساحل دیده میشد نام آن را به «باندل کامارا» او Bandel Camara «(کامارا» Camara) یعنی «بندر خرچنگ» تبدیل نمودند. نام متداول بعدی یعنی «گمرون» (گامبرون) با احتمال قوی از لغت پر تقالی «گامارا» آمده نه از گمرک، موقعی که پر تقالیها

Cawrstan (خورستان Khuristan) و اورمانگل Ourmangel اسم میبرد. نام آخری را که «هریت» هم پنجاه سال بعد ذکر کرده نمیتوانیم تشخیص بدهیم. با وجودیکه اسامی تحریف شده معذک بقیه خط سیر تا شیراز واضح میباشد. «نیوبری» از راه اغلب جانشینان خود منحرف شده خط مستقیم بین «جوون Djuwun» و «چهرم» را انتخاب نمود. اودر طی این راه از مرتفعترین کوهی عبور کرد که تا کنون دیده بود.

در شیراز اولین چیزی که جلب نظر «نیوبری» را کرد مناره‌های بلند آن بود. همچنین دروازه شمالی شهر که از سنگهای زیبا ساخته شده بالاخص مورد توجه او قرار گرفت. ازین گذشته کالاهای شیراز، که برای فروش عرضه میشد او را سخت پابند ساخت. اواز طریق «هاوزاپاس Havsapaus» (آزوپاس Asupas چهار دانگه) و «کوسک سر Cuskesar» (کوشک زرد) و «یزدکاس Yesdacas» (یزد خواست) به «هیسپاهان (اصفهان) رفت که شاه گاهی دربار خود را در آنجا برپا میکرد. از تخت جمشید ذکر نمی‌کرده است. «نیوبری» از اصفهان هم نتوانسته چیز قابلی گزارش بدهد و درین شهر هم توجه او بیشتر به کالاهای تجارتی معطوف شده است.

چنین بنظر میآید که اواز جاده کوهستانی که از سمت شمال از «کوه رود» میگذرد به کاشان رسیده باشد. این مناطق بواسطه وجود دسته‌های راهزن بسیار نا امن بود و انسان اجباراً با یشی همیشه نگاهبان مسلح همراه داشته باشد. در سفر نامه «نیوبری» ساوه «سوا Sawwa» نامیده شده. در مقابل سلطانیه داخل در شاهراه بزرگ تبریز شده. درین جا اواز وجود یکنفر هموطن خود بنام «تماس هودسن Thomas Hudson» اطلاع حاصل کرد که گویا از یک سال قبل بعنوان تجارت در شهر بزمیبرد. در جلفا واقع در کنار رود ارس «نیوبری» خاک ایران را ترک گفت.

هشت سال بعد از «نیوبری» یکنفر نجیب‌زاده اطریشی نظیر همین راه را طی کرد. نام او «هانس کریستف فن تویفل Hans Christoph Von teufel» و شخصی بود که در تألیف کلاسیک و سفر نامه نگاری بسیار تبحر داشت و به مصر و شامات و بین‌النهرین مسافرت کرده و در سال ۱۵۸۹ به ایران آمده بود.

«تویفل» در خلیج اطریش «Charist» (خاراک Kharak) و «بارانگی

→ درین مکان جا گرفتند این نقطه جزو سلطنت مستقل «لار» محسوب میشد که شاه عباس اول آن را فتح کرد. از آن بعد این بندر بنام «بندر عباس» مشهور شد ولی معذک تا مدتی بعد هم اسم سابق آن مورد استعمال قرار میگرفت.

۱- «دها ککو Dehacow» که در اطریش واقع بود همان «ده کوه» فعلی است. «بره Berre» شهری است که در انتهای جنوبی آن قلعه‌ای برپا بود و امروز «بیریز Biriz» نامیده میشود و اکنون به دهکده مفلوکی تبدیل شده است. «گون Goven» که در آن انکور و خرما فراوان بود در نقشه‌های جغرافیای ما «جوون djuwun» (جیوم djium) ثبت شده. مانند «فیگوارن Figueron» که درسی سال بعد گزارش داده آن انگلیسی هم معتقد است که ایالت لار درین جا خاتمه مییافته است.

Barangi « (بحرین) بادبان کشیده به‌هرمز آمد و گفته: لم یزرع ترین نقطه ایست که در عمر خود دیده‌ام. در «کامرون Camoron» (گامبرون Gambroun بندر عباس) لباس ایرانی در بر کرده بسمت لار و شیراز حرکت کرد.

در «کافرستان Kafristan» (خورستان Khuristan) خاک پادشاه هرمز تمام و «لار» شروع میشد. «تویفل» در میدان عمده شهر لار به ستون بزرگی برخورد که از جمجمه پرتقالیهائی که در جنگ میان «لار» و «هرمز» در دو سه سال قبل کشته شده بودند، برپا گردیده بود. در اطریش لار او نام «بین Bin» (؟) «بیریز Biriz» و «پیناریم Pinarim» (پینارو Binaru) و «ژیون Giun» (جوون Djuwun) را میبرد. پس از آن مانند «نیوبری» از کوه مرتفعی گذشته از طریق «زارم Zarum» (چهرم) و «شاور Chauer» (کاور Kavaur) به شهر شیراز رسیدند. «تویفل» راجع به شیراز شرح مختصر و بی‌اهمیتی داده است.

پس از یکماه توقف در شهر، آن مسافر اطریشی بمعیت کاروانی که کاملاً مسلح بود به سمت «سپاهان» (اصفهان) حرکت کرد. ازین تمام اثنیه برجسته این شهری که بعداً پایتخت با شکوه کشور شد، فقط یک مسجد زیبا که پوشش آن چینی ایتالیا بود جلب نظر «تویفل» را نمود. بقیه خط سیر تا قزوین از «کسنا Kessna» (کاشان) وقم عبور میکرد و نظر بوجوه جاهای غیر مسکون بسیار و باغهای فراوان، قزوین بنظر او خیلی بزرگ آمد. درین شهر نوکر باوقای «تویفل» بنام «سباستیان شتام Sebastian Stam» در گذشت.

نظر به ناامنی جاده از راه مستقیم نمیشد به تبریز رفت لذا «تویفل» از طریق کوه البرز به گیلان رهسپار و درین سفر کاملاً مورد چپاول قرار گرفت. او همچنین از شهرهای بزرگتری مانند «اردوبلا» (اردبیل) تبریز نام میبرد و میگوید: اینجا زمانی مرکز عظمت و شکوه سلاطین ایران بوده ولی اکنون بوسیله ترکها قسمت اعظم آن به خرابه تبدیل شده است. و ذکر می‌کند هم از «مرنت» (مرند) نموده میگوید درین جا خاک ایران تمام میشود.

جالب توجه آنکه «تویفل» یکی از مسافران نادری است که با دیگران که آن زمان در مغرب زمین بطور کلی شهرت میدادند ایران بسیار حاصلخیز و مستور از گل و معادن طبیعی میباشد، مخالفت کرده است.

«تویفل» در هرمز از رفیق خود «ژرژ کریستف فرنبرگر George Christoph Fernberger» جدا شد. شخص اخیر سفر خود را به سوی هند ادامه داد و تا آنجا که میدانم اولین آلمانی بود که در قرن ۱۶ به آسیای جنوبی رفت. او در سال ۱۵۹۱ به‌هرمز مراجعت کرد و از راهائی که قبلاً ذکر کردیم، از سراسر ایران، عبور کرد.

«فرن برگر» از لار و شیراز و اصفهان و قزوین و تبریز دیدن کرد و در حالیکه به لباس یک تاجرانمی درآمده بود به کاروانهائی ملحق شد که از حیث عظمت دیگر در ایران نظیر آن تشکیل نمیشود. تاثیر از کاروان او مرکب از ۱۳۰۰ الاغ بود و در دنباله مسافرت تعداد آن حتی به ۳۰۰۰ رسید و بعداً ۳۰۰ شتر هم به آن اضافه گردید. چنین معلوم میشود که سفر او نسبتاً با تأنی پیش رفته باشد بطوری که از ساحل تا «لار» را پانزده روزه طی کرده بود.

از میان ماجرای جویانی که در قرن ۱۶ به ایران آمدند باید سه نفر فرانسوی را هم نام

برد و آنها عبارتند از: «نسان لیلان Vincent le Blanc» و گابریل دولوتس Gabriel de Luetz و «هانری دو فینس Henri de Feynes».

اولی در سن ۱۴ سالگی از خانه پدر و مادر فرار کرد و تقریباً در تمام عمر خود بدون وقفه دور دنیا را پارسه زد. آن جهانگرد راجع به ایران آنچه در خاطرش مانده نقل کرده است. او تبریز و اصفهان و شیراز را شرح داده و تعداد بسیاری از شهرهای دیگر را ذکر کرده که اسامی آن شناخته نشده است. «لیلان» بایستی به مناطق دور دست ایران هم از قبیل خوزستان و شاید هم کردستان مسافرت کرده باشد زیرا از باتلاقیهای عظیم و جنگلها و مردم وحشی آن نقاط صحبت کرده.

«لوتس» که یکنفر ملاک و نجیب‌زاده از فرانسه جنوبی بود در سال ۱۵۴۸ درازدو کشی سلیمان دوم به تبریز شرکت داشت و شرح مسافرت خود را طوری داده که از آن استفاده جدید جغرافیائی نمیتوان کرد.

درسفر نامه «فینس» که هنگام مسافرت به چین تنظیم شده از راههایی که قبلاً از آنها عبور شده صحبت بمیان آمده است ولی این سفرنامه فاقد ارزش میباشد.

او ذکری از تبریز و قزوین و اصفهان بمیان آورده و خواننده را با خود به شیراز کشانده و گفته: زیباترین و مفرح‌ترین شهر تمام کشور است و همچنین از قلعه غیر قابل تسخیر بین «لار» و «هرمز» سخن گفته است.

در اواخر قرن ۱۶ مسافران اروپائی دیگر هم راجع به رمز حکایت کرده‌اند. یکی از آنها یکنفر جوان هلندی بنام «ژ. هویگن وان لینشوتن G. Huygen van Linschoten» بود که در سال ۱۵۸۳ به عزم هندوستان بادیان کشیده و میل کرده بود تا حدی از دنیا اطلاع حاصل کند. راجع به رمز او بعضی چیزها گفته که مسافران دیگر تا بحال ذکر نکرده بودند. شرحی که از کاروانهای بزرگ میدهد که سالی دوم تبه از شامات به جزیره می‌آیند، بسیار عالی و کامل میباشد.

کمی بعد از آنکه «وان لینشوتن» به «گوا» در هندوستان رسیده بود، سه نفر انگلیسی را که پرتغالیها در هر مزه جرم جاسوسی دستگیر کرده بودند به آنجا آوردند. یکی از آنها همان «جان نیوبری» سابق الذکر بود که درین اثنا برای مرتبه سوم عازم مسافرت شده بود. همقطارهای او عبارت بودند از «رالف فیچ Ralph Fitch» و «ویلیام لیدس William Leedes».

۱- صدسال بعد هم «ش. بورگه‌ارتن Ch. Burekhardt» آلمانی ازین کاروانها حکایت میکند که مرکب از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ تاجر بوده و چندین صد «جان نثار» آنرا در مقابل راهزنان حفاظت میکرد. راجع به راه حلب تا خلیج فارس چنین نوشته: قافله در همین راه از یک دریاچه شن عبور میکنند که گاهی اوقات باد در آنجا بقدری شدید میوزد که خاک مانند موج دریا بالا و پایین میرود و کوههای بلندی تشکیل میدهد و مانند برف در هوا به‌رسو پرواز میکنند. در این دریاچه شن قافله بایستی در مدت ۴ تا ۵ هفته مسافرت کند تا از آن خارج بشود. ولی با آنکه از بدترین مواقع طوفان باخبر هستند معذک اغلب دچار حمله طوفان میشوند بطوریکه همه از خاک مستور و اگر بستر بگوئیم مدفون میشوند و گاهی چندین ماه پس از آن که باد بجان مخالف شروع بوزیدن کند، از نو پیدا میشوند ..

نفر چهارم را که موسوم به «جمزستوری James storie» بود آزاد کرده بودند زیرا قبول کرده بود در یکی از فرق یسوعی (Jesuite) داخل شود. از «رالف فیچ» شرح مسافرت مختصری بدست آمده. در خصوص بعضی اطلاعات مربوط به این زمان راجع به رمز هم باید مدیون یکنفر تاجر ایتالیائی بنام «فردریکه سزار Fredricke Cesar» بود که چند سال زودتر از انگلیسها به جزیره آمده بود یعنی درست در همان موقعی که یکنفر پادشاه بومی جدید انتخاب میشد.

تاریخ مبسوط این پادشاه را یکنفر یهودی پرتغالی بنام «پدروتیکسرا Pedro Teixeira» که شغلش طبابت بود شرح داده و به هندوستان تبعید شده است و چون آرزو داشت قسمت بیشتری از دنیا را ببیند از آنجا مسافرتهای دریائی طولانی‌تری را در پیش گرفت.

«تیکسرا» اولین یهودی است که شاید بدور دنیا سفر کرده، در مسافرتهای ماجراجویانه و خستگی ناپذیر خود چندین بار هم به رمز آمده و چند سالی را در آنجا گذرانیده بود. از گزارشهای «تیکسرا» چنین برمیآید که او در سال ۱۵۹۷ از هرمز سفری هم به مازندران کرده باشد ولی درین خصوص اطلاع بیشتری در دست نیست.

درست یکسال بعد دو برادر عجیب از غرب برخاسته توجه عموم را بسوی خود جلب نمودند. دو نفر نجیب‌زاده انگلیسی بنام «آنتونی Anthony» و «روبرت Sherley Robert» شری که بمنظور بدست آوردن موقیتهای تازه به دربار شاه رو آورده بودند در سال ۱۵۹۸ با عدم اعتنا بهی از همراهان که بدور خود جمع کرده بودند و نیز بکشتی نشسته به سوی شرق رهسپار شدند. این هیئت با قایق از شط فرات سرازیر شده به بغداد آمد و از آنجا از طریق همدان عازم قزوین گردید.

بعد از زمان «وارتما» بعضی چیزها در ایران تغییر کرده بود. در سال ۱۵۸۲ شاه عباس کبیر بر تخت سلطنت جلوس کرده و دوره درخشان در تاریخ ایران پدید آمده بود. شاه عباس از متقدمان خود با اروپا رابطه پر شورتری داشت و مایل بود شرح ممالک غرب را بشنود. نفوذ انگلیس هم راجع به سیاست ایران در زمان شاه عباس اول متکی به فعالیت برادران «شرلی» بود.

اولین منزل هیئت اعزامی «شرلی» در خاک ایران قصر شیرین (خسروی) بود. «آبل-پنسون Abel Pinson» یکی از همراهان «شرلی» که شرح مسافرت را تنظیم کرده این نقطه را «فرهاد سرین Farhodserin» نامیده که مقتضی از دو شخصیت افسانهای به نام «فرهاد» و «شیرین» میباشد. سرزمین اطراف آن صخره‌ای و دارای چشمه‌سارهای فراوان بوده است. دنباله راه برای شترها و قاطرهایی که بارسنگین داشتند غالباً پر زحمت و سخت بود. ولی باز از نو به جلگه‌های زیبا و حاصلخیز میرسیدند که بعضی قسمتهای آن سخت باتلاقی بود و پرندگان آبی بشماری در آن وجود داشته باعث وجد و سرور میشدند. نیمه دوم نوامبر بود و مسافران از شدت باران مداوم در رنج و عذاب بودند.

از منز لگانهای بزرگتر از قبیل «کرنند» و «هارون‌آباد» (شاه‌آباد) و حتی خود کرمانشاه هم ذکری بمیان نیامده است. «پنسون» اصل نقوش هخامنشی «بیستون» (بهیستون

Behistun « راکه از کرمانشاه زیاد فاصله ندارد مسیحی و خطوط آن را یونانی دانسته. چنگاگیور Chengagiur « پسنون» احتمال دارد همان «کنگاور» باشد. چنین مینویسد: آن شهری است بزرگ و تماماً از گل رس ساخته شده. در «مستاراباد Mastarabad» که بر ما مجهول است هیئت مسافران بدودسته تقسیم و یکدسته بعنوان پشاهنگ به قزوین اعزام شد تا در آنجا وسایل زندگی را برای دیگران فراهم سازد.

از همدان از طریق گردنه «آده» بسمت شمال شرق حرکت کردند. منزلگاههای مختلفی را که «پسنون» در سر راه هیئت اعزامی «شرلی» شرح داده، مجدداً بطور دقیق نمیتوان پیدا کرد.

شاه عباس جوان، نجیب‌زادگان مغرب‌زمینی را با گشاده‌روئی در قزوین به دربار خویش پذیرفت. درین جا به زودی آنها نقش معینی را بازی کردند مخصوصاً برای اینکه هر دو برادر اطلاعاتی از امور نظام اروپائی داشتند که در ایران سابقه نداشت.

یکی از برادران بعنوان گروئی در ایران مانده و «آنتونی شرلی» در سال ۱۵۹۹ بمعیت یک سفیر ایرانی^۳ از طرف شاه عباس عازم اروپا شد تا همکاری دول غرب را در مقابل حریف مشترک یعنی ترکه‌ها جلب نماید. او حقوق و مزایای فوق‌العاده‌ای هم برای تجار مسیحی که مایل به تجارت با ایران بودند، برقرار ساخت. برای اینکه خارجیها بفهمند که در ایران با آغوش گشاده پذیرائی خواهند شد همه گونه اقدام از طرف شاه عباس اول بعمل آمد. تا قرن بیستم هم این روح عطوفت و دوستی نسبت به اروپائیکها در ایران محسوس و زندگانی را برای آنها گوارا کرده بود در صورتی که در دیگر کشورهای آسیائی اگر هم تحمل اروپائیکها را میکردند مسلماً از آنها خوششان نمی‌آمد.

در ضمنی که «آنتونی شرلی» در اروپا طرق غیر عادی را میپیمود^۴ برادرش «روبرت» در دربار شاه عباس به افتخارات بزرگ نائل شده بود. مقامی راکه در ایران اجرا کرده نمیتوان بطور وضوح بیان کرد. ظاهراً بالشخصه در جنگ علیه ترکه‌ها شرکت کرده و در یکی از نبردها مجروح هم شده و بیاس خدماتش یک مستمری مادام‌العمر از طرف شاه جهت او برقرار شده بود.

۱ - «دلاواله» که تقریباً بیست سال بعد ازینجا عبور کرده تصور نموده «سمیرامیس» موجود بنای یادگاری «داریوش» بوده است.

۲ - تقریباً سیصد سال سپری شد تا اینکه شرح مفصلتر این راه بوسیله «ژ. ف. پولاک» نوشته شد.

۳ - یکی از نویسندگان سفارت بنام «اولوغلugh (اوروش) Uruch) بیک» که بعدها بنام «دون ژوان ایران» معروف شد راجع به وطن خود یادداشت‌هایی تألیف کرد.

۴ - راه‌های دیگر «آنتونی شرلی» مربوط به اینجاست. راجع بشرح زندگانی او باید مدیون «ا. دنسن» E. Denison Ross بود. آن رامیتوان مانند یک رمان خواند. تقدیر عجیبی بود که این ماجراجو از خدمت یک پادشاه که بیرون می‌آمد فوراً داخل خدمت پادشاه دیگری میشد. «آنتونی شرلی» دیگر به ایران مراجعت نکرد و مأموریتی که شاه عباس به او داده بود بی‌نتیجه ماند.

دو مرتبه «سر روبرت» از طرف شاه عباس به مأموریت سیاسی به اروپا اعزام شد ولی نتیجه قابل‌اثرین مأموریتها بدست نیامد. بالاخره بمعیت «سر دودمور کوتون Sir Dodmore Cotton» برای آخرین بار به سمت ایران حرکت کرد. این مسافرت از لحاظ جغرافیائی چندان بی‌ارزش نبود و راجع به آن بیشتر گفتگو خواهد شد.

کمی قبل از آنکه «روبرت شرلی» از سفر اول اروپا به ایران مراجعت نماید یک نفر ماجراجوی انگلیسی دیگر، که بکلی با او تفاوت داشت به این کشور آمد. این شخص «تماس کوریات Thomas coryat» بود که برای زیارت، پیاده از «حلب» روزه «آنکارا» حرکت کرده و در سال ۱۶۱۵ به آنجا رسید. چون زبان اهالی بومی را میدانست و به لباس آنها ملیس شده بود تمام مسافرت دوماه خود را با ۵۰ شیلینگ انگلیسی به انجام رسانید.

بسیار مفید بود اگر کسی موفق میشد به تمام یادداشت‌های «کوریات» آشنائی پیدا کند ولی فقط قسمتی از سفرنامه او که در حلب بجامانده بود فاش گردیده است. راجع به سفر نوشته‌های دیگر او، مخصوصاً آن قسمت که از ایران گفتگو میکند احدی اطلاع ندارد. این موضوع بیشتر از آن جهت قابل تأسف است که «کوریات» در مشاهدات خود دقت مخصوصی بخرج میداده که مسافران دیگر به آن توجه نداشته‌اند. تنها چیزی که از مسافرت‌های «کوریات» در کشور شاهنشاهی به اطلاع رسیده مطالب مختصری است که در چند نامه باخط خود به مادر یا بعضی دوستانش نوشته است.

ازین نامه‌ها چنین استنباط میشود که یکی از اولین شهرهایی که «کوریات» در ایران دیده تیرین بوده و او هم مانند بسیاری از معاصران خود آن را با «اکباتانای قدیم» عوضی گرفته بود. ظاهراً او در مدت دوازده روز به قزوین و ۲۳ روز به اصفهان رفته بود. درین جامدت دوماه «کوریات» توقف کرده و پس از آن در معیت کاروانی مرکب از ۲۰۰۰ شتر و ۱۵۰۰ اسب و ۱۰۰۰ قاطر و ۸۰۰ الاغ و ۶۰۰۰ نفر آدم، از طریق قاره راه خود را به سوی هند ادامه داد. در وسط راه بین اصفهان و «لاهور» یعنی در مرز بین ایران و هند مصادف شد با «روبرت شرلی» و خانمش که در همان موقع با من تبع بسیار، در حالی که دوزنجیر فیل هم همراه داشتند از سفر اول اروپای خود مراجعت مینمودند. «سر روبرت» به «کوریات» وعده داد بعداً او را به دربار شاه عباس وارد کند و خانم «شرلی» هم به آن مسافر فقیر مقدار کمی پول هدیه کرد.

۱ - «سر تماس» Sir Thomas Roe سفیر انگلیس در دربار امپراطور مغول، که راجع به حفظ احترام ملت خود بسیار حساس بود، در سال ۱۶۱۶ از هند نوشت: «کوریات» راکه دست تقدیر برای راحتی من به اینجا فرستاد اکنون در خانه من زندگی میکند. او پیاده از قسطنطنیه به راه افتاده و از بیت المقدس و دمشق و تمام خاک کشور ترکیه عبور نموده به هند آمده است. او تمام دستک‌ها و سونتها را دیده و تمام قیور را مشاهده کرده و تمام بناهای یادگاری شهر «تروا» و ایران را با منتهای پشتکار بازرسی نموده است. حال خود را برای سفر سمرقند مهیا میکند تا در آنجا قبی «تیمورلنگ» را ببوسد. بعد قصد دارد به «شوش» و «اتیوپی» رفته و همینطور سفر کنان به وطن خویش باز گردد. یادداشت‌های او بقدری جامعند که ارزش دارد ترتیب جمع‌آوری و حمل آن داده شود. بعضی از آنها در «حلب» و برخی در اصفهان جامانده. این یادداشت‌ها کافی است هر کتابفروشی را معمول و یک مطبعه را از کاغذ مملوسازد.

این اطلاعات مختصر راجع به «کریات» یعنی آن ماجراجوی عجیب که در سال ۱۶۱۷ در «سورات» Surat به مرض اسهال در گذشت کافی بنظر میرسد. او بطور ناشناس در قبر گمنامی در سواحل رود «تاپتی Tapti» به خواب ابدی فرورفته و اگر موفق شده بود گزارش سفر خود را منتشر سازد شاید یکی از کاشفان ایران محسوب میشد.

در همان سالی که «کریات» از دنیا رفت یکنفر نجیب‌زاده از غرب به ایران آمد که مسافرتهایش برای تکمیل اطلاعات اروپا راجع به ایران بطور محسوس مفید واقع شد. او یکنفر نجیب‌زاده رومی بنام «پیترودلاواله Pietro della Valle» بود که در سال ۱۶۱۴ از براه به مشرق آمده در آسیای صغیر و مصر و فلسطین و شامات و بالاخره در بین‌النهرین اقامت کرد. در آنجا بایک دختر مسیحی بابلی به نام «مانی ژیویدا Maani Giverida» مزاجت کرده و در سال ۱۶۱۷ با تفاق بسوی ایران روانه گردیدند (خط سیر در ایران در نقشه‌ای که در اواخر همین فصل چاپ شده ملاحظه شود).

پس از بیرون آمدن از بغداد «دلاواله» تاهمدان شاهرایی را که «شرلی» ها هم از آن گذشته بودند، انتخاب کرد و پس از آن بسوی اصفهان رو آورد.

از عجایب آنکه «دلاواله» هم، که مسلماً هیچ نقطه‌ای را از قلم نمی‌انداخت، مانند «پنسون» ذکری از کرمانشاه نکرده در صورتی که بطور یقین بایستی از آن عبور نموده باشد. آن ایتالیائی «کنگاور» را «شیگینگر Chienginer» نامیده. درین جا اوترکیه را با ایران مقایسه کرده و از مزایای ایران تمجید میکند.

«دلاواله» از همدان راه گلپایگان را در پیش گرفت و این شهر را با همدان در مقام مقایسه بر آورد و از منزه‌های زیر عبور کرد: «نیشهر Niehar» (نیشاب Nicia) و «دین آباد» و «سورخ» (Saru) و «ده حق» (Dehe) و «چاه سیا» (Cah-e-Siah) «Chialisiah» بسیاری از توقفاگاههایی که «دلاواله» درین خط سیر نام برده نامفهوم میباشد مانند: «ای بی گاباد Eibeigabad» و «سک چرا شرد Sectchrachird» و «اوگوآن Eugheuan» و «شاروند Charawend» و غیره.

شرح بسیار مبسوطی که «دلاواله» از اصفهان داده دارای ارزش بسیار میباشد مخصوصاً از آن جهت که این اطلاعات اولین تشریحی است که یکنفر مسافر اروپائی پس از تشکیل پایتخت جدید ازین شهر بعمل آورده است. تمام فکر و ذکر شاه به آبادانی اصفهان متوجه شده بود. بلا انقطاع و با خارج گراف به تلاوء و زیبائی این واحه باشکوه میپرداختند.

۱- پس از آنکه تبریز پایتخت اول صفویه بدست ترکها افتاد قزوین به عنوان پایتخت جدید انتخاب شد و موقعی که شاه عباس اول به سلطنت رسید هنوز هم پایتخت بود. ولی بزودی شاه نقشه‌هایی برای تغییر پایتخت در سر میپوراند. پایتخت جدید بایستی از مرز ترکیه دورتر و بیشتر در داخل کشور واقع بوده و سوابق خالص ایرانی داشته باشد. هیچ شهری برای این منظور مناسبتر از اصفهان بنظر نمی‌آمد زیرا در قلب ایران قدیم و در کنار رودخانه‌ای واقع بود که هرگز آب آن خشک نمیشد و درین حال در سطح مرتفع بدون مخرجی هم قرار داشت. در همان سال ۱۵۹۰ شاه تزئین این شهر را شروع کرده بود.

عقیده «دلاواله» این بود که پس از اتمام عملیات، این شهر از قسطنطنیه یا روم زیباتر خواهد شد.

این مسافر ایتالیائی تا حال در مشرق زمین آبادی‌ای مانند اصفهان ندیده بود. از بین تمام چیزهای دیدنی او دو چیز را از همه عجیب‌تر دانسته یکی قصر سلطنتی و دیگری «چهارباغ» که دارای خیابانهای بزرگ و خانه‌های کوچک و مفرح آب نما بوده و در زمان «دلاواله» هنوز خارج شهر محسوب میشده است.

همچنین شکل سطح عجیب سرزمین اطراف اصفهان در میان آن آب و هوای قاره‌ای از نظر تیز بین نظارت‌کننده‌ای مانند «دلاواله» مخفی نماند. او چنین گزارش داده که کوههای اطراف اصفهان، مانند کشور ما، بیکدیگر متصل نبودند بلکه مانند مهره‌های تخته نرد در اطراف متفرق میباشند. در زمان سابق در این ایرانی، که فعلاً شکار در آن نایاب است، بایستی قاعده شکار بسیار فراوان بوده باشد زیرا «منارکله» در اصفهان که از هزاران جمجمه حیوانات وحشی ساخته شده بود دلیل بارزی بر این معنی میباشد. مخصوصاً آنکه بنا بر روایات این مقدار کله در نتیجه شکار یک روز بدست آمده بوده است.

اوائل سال ۱۶۱۸ یعنی یک سال پس از خروج از بغداد «دلاواله» بقصد شمال و دریای خزر اصفهان را ترک کرد تا بخدمت شاه، که در آن موقع در مازندران بسر میبرد، رسیده داوطلب بودن خود را در جنگ علیه ترکها عرضه بدارد.

قسمت مربوط به شرح راه بین کاشان و جاده زواری مشهد مخصوصاً جذاب میباشد. درین جا او از طریق «مشیله Maschileh» عبور کرده که پس از اوتا نیمه قرن ۱۹ هم هیچ مغرب‌زمینی از آن راه نرفته است. خط سیر این جاده در قسمت غربی صحرائی نمک شمال ایران واقع بوده و برای اولین بار مغرب‌زمین موفق شد از خصوصیات صحرا و کویر اطلاعات دقیقتری بدست آورد.

«دلاواله» در نزدیکی کاشان دهکده کوچکی را بنام «بیدگل» ذکر میکند که هنوز هم وجود دارد. کاروانسرای «دشین Deschien» که در روزهای بعد به آن رسیدند، باید همان «چاه داشگان Cah Daschgan» واقع در کناره جنوبی «مشیله» باشد که درین ایام تقریباً مورد استفاده نیست و «گابریل» در سفر دوم خود از کنار آن عبور کرده. آنطرف «دشین» با طلاق بزرگ نمک شروع میشد.

«دلاواله» تعجب کرده بود از اینکه در هیچیک از کتابهایی که شرح ممالک را میدهند از چنین موضوع قابل توجهی که عبارت از سرزمین فعلی اطراف آن باشد ذکری بمیان نیامده

۱- آن ایتالیائی زیبائیهای چهارباغ را تعریف کرده و چنین نتیجه گرفته بود: دیگر نمیخواهم با شرح آن وقت راتلف کنم بلکه بایک کلمه باید بطور قطع بگویم که چهارباغ در حقیقت شاهانه است و بسیار چیزهای با شکوه دارد و اجازه میخواهم راجع به آن بگویم که نسبت به کوچه‌های «دل پوپولو Del Popolo» در رم و «پوگیورآله Poggio Reale» در ناپل و شهر «زنوا Genoa» و کوچه‌های موسوم به «مونرآله Monreale» در «پالرم» چهارباغ اصفهان بدون شك بر همه برتری دارد.

واوشرح کویر را ذیلاچنانکه باید بیان نموده است :

«زمین کاملاً مسطح و بی حاصل و سفید رنگی است و جز نمک محض چیزی در آن دیده نمیشود. حرارت تحمل ناپذیری تا بستن درین جا حکمفرما میباشد. ولی در زمستان همه جار آب میگردد و تا زیر شکم اسب بالامیآید. زمین طوری نرم و گود میشود که عبور از آن بزحمت صورت میگردد و در فصل باران مسافت درین منطقه با خطر مرگ توأم میباشد. اگر انسان فقط مختصری از راه که باتلهای سنگ مشخص شده منحرف شود بدون معطلی در سوراخهای عمیقی میافتد که فقط بازحمت بسیار میتوان مجدداً از آن خارج گردید. نه تنها آدم بلکه اسب و شتر هم درین سوراخها فرورفته تلف میشوند.

سالی که «دلواله» مسافت میکرد ظاهراً برخلاف معمول سال خشکی بوده زیرا در آخر ژانویه زمین «مشیله» سفت بود و مسافران آن صحرا که در مواقع عادی بسیار مودی بود به آسانی میتوانست عبور نمایند. تقریباً در وسط صحرای سفید نمک او به یک نقطه خاک سیاه خشک برخورد که به امر پادشاه به آنجا حمل شده بود و این خاک را در زمانی که شاه پیاده به زیارت خراسان میرفت برای پر کردن آن چاله به آنجا آورده بودند. و چون شاه نمیتوانست یک روزه از صحرا عبور کند لذا شب را درین نقطه بسر آورده بود و حال مسافران از آن برای توقف خود استفاده میکردند.

مهم ترین شرحی که «دلواله» از «مشیله» داده توصیفی است که از دنباله راه در ارتفاعات «سیاهکوه» و امتداد جاده سنگ فرش بعمل آورده است. این همان راهی است که «گابریل» و خاننش در سال ۱۹۳۳ اولین کسی بودند که بعد از زمان «دلواله» و «هربرت» و «بوژه» در پیش گرفتند.

پس از آنکه «دلواله» باموقعیت از «جاده سفید» عبور کرد به جلگه آزاد رسید. روز بعد، از ارتفاعات سیاهکوه گذشت. او درین جا شرح کاروانسرائی را داده که در نزدیکی یک چشمه آب شور ساخته شد، و بهمین جهت ساندن آن سخت مورد تنبیه قرار گرفته بود و اکنون به امر شاه عباس، که بدون تظاهر در بهبودی راههای تجارتی کشور سعی وافیه مبذول میداشت بنای جدیدی در نزدیکی همان ساختمان قدیم پهلوی یک چشمه آب شیرین برپا شده بود.^۱ راجع به جاده سنگفرش که آنطرف سیاهکوه واقع بود «دلواله» چنین نوشته : ما از سرزمین صاف و همواری سفر میکردیم که در گذشته صحرای حزن انگیزی بوده زیرا کاملاً گود و مملو از گل ولای بوده بطوریکه اسبها در تمام طول راه تا تنگ زین در لجن غوطه ور بودند. ولی حالا سواره عبور کردن از آن بسیار مطبوع است زیرا پادشاه تمام طول این راه پراز منجلا ب را که بیش از پنج میل مسافت دارد دستور داده سنگفرش کرده اند. و این

- ۱- این جاده را که شاه عباس سنگفرش کرده اکنون مردم «راه سنگفرش» مینامند. ده سال بعد از «دلواله» «هربرت» و در اواسط قرن ۱۹ «بوژه» از آن عبور کرده اند.
- ۲- امروز چوپانهای محل این چشمه شور را «عین الرشید» و چشمه شیرین را «چشمه شاه» مینامند. نزدیک هردوی آنها خرابه های بنای عظیمی دیده میشود ولی بیش از همه تخته سنگهای مربع بزرگ که در دیوارها بکار رفته جلب نظر میکنند.

عمل بسیار قابل توجه است زیرا جاده ای مستقیم و عریض و زیبا به نظر میآید. جاده هنوز تکمیل نشده و دائماً در آن مشغول عملیات میباشد. چون در نقاط مختلف جویبارهای زیادی جاری میباشد لذا پلهای کوچک بر آن احداث کرده اند....

مسافت «دلواله» آنطرف جاده سنگفرش برخلاف جریان «حبله رود Hablerud» از میان کوهستان وطریق «فیروزکوه» انجام شد. اوائل فوریه برف ضخیمی همه جا را پوشانیده بود. ولی پس از آنکه مسافران به سوی ژرفنای مازندران پیش رفتند از جنگل های سرسبز و مفرح آنجا دچار حیرت گردیدند. از موقعی که «دلواله» از ایتالیا خارج شده این اندازه جنگل و این همه آب شیرین بچشم ندیده بود.

تشریحی که او از دومین قرارگاه شاه واقع در «فرح آباد» که تقریباً دومیل از دریای خزر فاصله دارد و در ساحل «تجن» احداث شده، بعمل آورده بسیار ارزنده میباشد. شاه این محل را نیز مانند اصفهان با همان علاقه و زحمت درست کرده است. بعقیده «دلواله» محیط فرح آباد به اندازه رم یا قسطنطنیه یا شاید بزرگتر هم بوده. ولی این ادعا صحیح نمیباشد. این شهرداری خیا با نهایی بسیار طویل و عریض بود. دور شهر حصار نداشت و رودخانه کوچکی از وسط آن میگذشت. پلی در آنجا ساخته شده بود ولی رفت و آمد بیشتر بوسیله قایق انجام میگرفت. فقط قسمت کمی از اهالی مسلمان بودند و اکثریت آن رامسیحیانی تشکیل میدادند که از کلیساهای مختلف پیروی میکردند.^۱

«دلواله» شاه عباس را در نزدیکی فرح آباد در نقطه ای موسوم به «اشرف» (به شهر فعلی) ملاقات کرد. این شهر با قصور تفریحی و فواره ها و حوضهای عالی و منظره زیبایش به سمت دریا از شدت جذابیت یک «ورسای» ثانوی محسوب میشد. شاه مجالس ضیافت و عیاشی خود را در آنجا برپا میساخت و سفرای خارجی و فضلا و صنعتگران داخلی و خارجی را در آنجا پذیرائی میکرد.

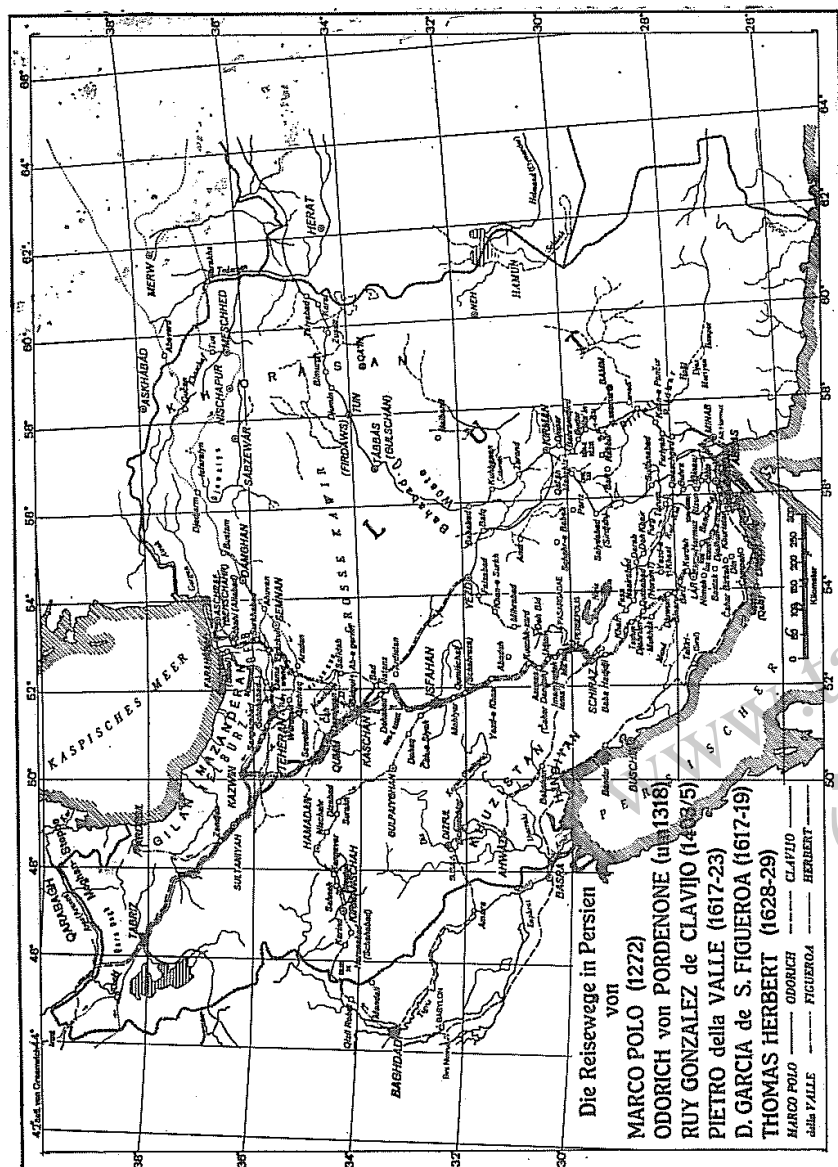
از دلواله دوستانه پذیرائی بعمل آمد و موفق شد به سودی نقش مؤثری در دربار ایران بازی کند و موقعی که شاه عباس از طریق فیروزکوه و تهران بسمت قزوین و اردبیل حرکت کرد او هم در التزام رکاب شاه بود.

«دلواله» تهران را وسیع ولی کم جمعیت مییابد و اظهار میدارد که قسمت اعظم آن را باغهای میوه تشکیل داده است. تقریباً تمام خیا با نهایی شهر مستوراز سایه چنار بود و بهمین جهت مسافران تهران را «شهر چنار» مینامیدند.

قزوین پس از رفتن دربارشاهی سخت تنزل کرده بود. «دلواله» درین جا به «دن گار» سیادوسلو و افیکو آروآه سفیر اسپانی که بعداً ذکرش بیشتر بمیان خواهد آمد، مصادف شد و درباره او گفته: مردی بود پیر با موهای خاکستری و فاقد دندان.

پس از آن از طریق شهر سلطانیه که یک زمانی دارای جلال مخصوص و اکنون رقت بار و خالی و قسمت عمده آن میدل به خرابه شده بود به اردبیل مرتفع و سرد رهسپار شد. درین شهر مسجد

۱ - شاه عباس ۳۰۰۰۰ خانوار مسیحی را از مرز ترکیه به ایالات کنار بحر خزر کوچ داد ولی قسمت اعظم این مهاجران در نتیجه تغییر آب و هوا بزودی تلف گردیدند.



نقشه خطوط سیر در ایران

خط سیر مار کوپولو (۱۲۷۲) - خط سیر اودوریش فن پوردونو (اطراف ۱۳۱۸) - خط سیر روی گنز الس دو کلاویجو (۱۴۰۳-۵) - خط سیر پیتر ودلاواله (۱۶۱۷-۲۳) - خط سیر د. گارسیدوس. فیکواروآ (۱۶۱۷-۱۹) - خط سیر تماس هربرت (۱۶۲۸-۲۹)

معروف شاه صفی واقع است که چند پسر شاهزاده واقوام عالیقدر سلسله سلطنتی در آن مدفون میباشند. پس از آن مابین ایران پیمای خستگی ناپذیر را بدون شاه در حال مراجعت به سوی اصفهان می بینیم. با آنکه شاه عباس اجاره بازگشت او را به وطن داده بود معذک او بواسطه ناخوشی خودو ناامنی راههای جنوب ایران در مراجعت تعلق میورزید و تازه در پائین ۱۶۲۱ بقصد شیراز به راه افتاد. اوهم همان خط سیری را که «فیکواروآ» دو سال قبل در موقع رفتن به ساحل پیش گرفته بود انتخاب کرد. آنچه را که آن ایतालایی در بازار گاد راجع به مقبره کوروش نوشته مقرون به حقیقت بوده است. در تخت جمشید در سر قبر «خشایارشای اول» هنوز ۲۵ ستون برپا بود. این ستونها در اصل ۷۲ تا بوده است. شهر استخر که در سال ۱۵۰۰ هنوز مسکون و بوضع آبرومندی بوده در زمان «دلاواله» خرابه های بیش نبود.

دنباله راه «دلاواله» سمت ساحل قابل توجه میباشد. بواسطه اغتشاشاتی که در نتیجه جنگ بین ایران و پرتغالیها حکمفرما بود او خط سیر معمولی را که از طریق لار عبور میکرد تغییر داده راه شرقی تری را از سمت «فورق» و طارم انتخاب کرد. احتمال دارد اوقسمتی از رد پای «وارتما» را پیش گرفته باشد. در ایران این منطقه از مناطقی است که تا این روزها هم کمتر کسی از آن عبور میکند.

«پاسا Passa» که «دلاواله» از آن ذکری بمیان میآورد همان دهکده کوچک «فازا» واقع در ۵۰ کیلومتری شمال «جهرم» میباشد. از دهکده بعدی بنام «تیمارستان» که تشخیص آن ممکن نیست تا میناب در بیشتر آبادیها فقط نان جو یافت میشود. ازین بعد خرما مهمترین غذای اهالی را تشکیل میداند. با وجود اینکه اواخر سال بود (ماه نوامبر ذکر شده) معذک هوا بسیار داغ و از لحاظ گرما مینابست هنگام شب مسافرت کرد. انسان از طریق داراب و ده خیر به فورق که دارای ۲۰۰ خانه بود به طارم میرسید.

در پشت طارم راه از جاده های مشکل کوهستانی میکشد. این منطقه بواسطه وجود راهزنان بسیار ناامن بود و مسافرت برای خانم «مانی Maani» مسلماً عمل فوق العاده ای محسوب میشد. این سرزمین وحشی و پر برگ و گیاه بود.

از بقیه منازل تا ساحل فقط «گوهر Guhra» و «ریزون Rizun» قابل ذکر میباشد. مسلماً آن ایतालایی در جهت جریان رودخانه ای حرکت کرده که در سمت شرق «کوه گیناو Ginau» از سرزمین مسیل و مستطی عبور میکند. این نقطه را «دلاواله» مستان Moghestan (سرزمین خرما) نامیده. «سیمبولیون Ciucutulian» احتمال دارد در نزدیکی دهکده «گیناو» واقع بوده باشد. درین جادسته مسافران انتظار آنرا میکشیدند که بهر مزمنتقل گردند ولی بخت با آنها مساعد نبود زیرا تمام کشتیها را پرتغالیها خراب کرده یا با خود برده بودند. لذا بدون آنکه مسوق باشند آب و هوای این واحه در زمستان برای اروپائیها تاچه حد خطرناک است تصمیم گرفتند در میناب به انگلیسها ملحق شوند.

۱- مقصود «دلاواله» از بوته سمی گیاهی است پراز شیر و بر گیاه ضخیم کرکدار و گل بنفشه هم عبارت است از (Calatropis Procera) و منظور او از «خرزهره» گیاهی است دارای برگهای دراز و باریک که (Nerium Oleandes) نامیده میشود.

در میناب حادثه بدی در کمین «دلواله» نشسته بود. حالت زن او که سلامت خود را در نتیجه محرومیتها قبلاً از دست داده بود بواسطه يك زایمان قبل از وقوع روز به روز بدتر میشد. در این هنگام فقط کسی میتواند ناراحتی ناشی از احتضار یگانه مونس او را در بستر مرگ در نقطه ای متروک مانند میناب درک کند که قبلاً چنین بلائی بر سر خودش آمده باشد. آن قسمت از صفحات سفرنامه «دلواله» که باغم و اندوه بی حد در یک نخلستان داغ واقع در کنار خلیج نوشته شده، بسیار جالب میباشد. قبل از طلوع آفتاب ۳۰ دسامبر خانم او «مانی Moani» از دنیا رفته بود.

«دلواله» که به مالاریای سختی مبتلا شده بود تصمیم گرفت به مناطق سالمتری رهسپار شود لذا بسمت داخله کشور یعنی لار و شیراز مراجعت کرد.

«دلواله» اولین اروپائی بود که تشریح بندرعباس را مفصلاً و جهت همت خود قرار داد. همانطوریکه ۵ سال بعد «هربرت» دیده بود او هم با کمال تعجب مشاهده کرد که در آن محل بسیاری از یهودیها وجود داشتند که بلا مانع باعمال مذهبی خود مشغول بودند. قبل از آنکه در سال ۱۶۲۳ بقصد هند سواری کشتی انگلیسی بشود از هرمز وقشم ولارک دیدن کرد. آنچه را که آن ایتالیائی راجع به شهر هرمز تعریف کرده بسیار مهم است زیرا او اولین مغرب زمینی است که این شهر را بلافاصله پس از سقوط دیده بود.

«دلواله» را پس از مسافرتهای چندین ساله در کشور شیر و خورشید در هرمز ترک میکنیم. او اطلاعات و تأثیرات خود را بصورت نامههایی که بعنوان دوستان وطن خود نوشته، بجا گذارده است. این نامهها بطور آشکار از طرف مردی نوشته شده که بطرز استفاده از معلومات نادر و پرمغز خود احاطه داشته است.

«دلواله» هم مانند «فیکواروآ» تقریباً در زمان واحد شرح مبسوطی از خرابه های تخت جمشید برای تکمیل معلومات غرب تدوین و تقدیم کرده است. این خرابهها را قبلاً «اودوریش» و «بارارو» و «داکت» هم دیده ولی با تخت جمشید قدیم تطبیق نکرده بودند. علاوه بر این «دلواله» با اولین تقلید و نقش برداری از کتیبه های خط میخی، که در قرون متمادی بایستی يك معمای حل نشدنی باقی بماند، به معلومات اروپائی کمک بسزائی کرده است. او همچنین خطوط شرقی و کلیشه کتیبه های شرقی را به اروپا آورد.

«دلواله» مطالب بسیاری بجا گذاشت که از حیث وضوح و نقطه نظر علمی ممتاز میباشد. هیچ چیز در نظر او خالی از اهمیت نبود. مخصوصاً در موضوع عادات و رسوم بشری که برایش مجهول بود بسیار تعمق میکرد. تعجب آور این است که از زمان او تا حال چه چیزهای بیشمار در کشور بحال اولیه باقی مانده است. من باب مثل در کلیات «دلواله» از شرح يك ضیافت در ایران گرفته تا ترتیب حنا پندان و تفصیل يك عقد انقطاعی، طرز تغذیه شتر و امثال بسیاری از آن قبیل خوانده میشود. از نقطه دقت نظر فقط چند نفر از مسافران سابق ایران نسبت به او برتری داشته اند. او علاوه بر معلومات دیگر، امتیاز دانستن زبانهای شرقی را هم داشت. «ژیبون Gibbon» او را پر مدعا و دراز نفس خوانده ولی مسلم آن است که عده کمتری از مسافران بایران این کشور را مانند او شناخته و تشریح کرده بودند.

فصل دهم

«دن گارسید و سیلوا فیکواروآ Don Garcia de Silva Figueroa»

هنگامی که «دلواله» آن ماجراجوی بزرگ در اطراف ایران مسافرت میکرد دیکنفر نجیب زاده اسپانیائی هم، که دارای تربیت عالی بود، بنام «دن گارسید و سیلوا فیکواروآ» در ایران بسر میبرد. او در سال ۱۶۱۴ از طرف دولت خود مأمور شده بود، ضمن مطالب دیگر پادشاه عباس در موضوع عقد قرار داد تجارت ابریشم مذاکره بعمل آورده درین باب حقوق استثنائی برای اسپانیا بدست آورد. مدتی بود که شاه عباس کبیر در فکر بود بایکی از دول اروپائی راجع به واگذاری انحصار تجارت پرارزش کشور خود توافق حاصل کند. در نامه ای به عنوان «فیلیپ سوم» اسپانیا، چنین اظهار میل کرده بود که، برخلاف همیشه که تا حال فقط کشیها را میفرستادند، این دفعه از یک نفر نجیب زاده اسپانیائی بعنوان سفیر پذیرائی نماید.^۱

«فیکواروآ» همان زمانی که این مأموریت را پیدا کرد، مرد مسنی بود و مقدر چنین بود که این مسافرت او را ده سال از وطنش دورنگاه دارد. تعجب آورتر قوه فعاله او بود که توانست در اثر آن تمام زحمات مسافرت را تحمل نماید. بدون شك آن اسپانیائی خیلی استعداد داشت، و در قضاوت صحیح و خودداری و نظرسائب بسیار ورزیده بود.

تألیف جامع راجع به سرگذشت «فیکواروآ» تقریباً از نظرها دورماند در صورتی که در مقابل سایر تشریحاتی که دیگران از راههای ایران نموده اند، دارای خصوصیات و مزایای زیادتری بود.

او از «گوآ Goa» واقع در هندوستان با کشتی کوچکی بادبان کشیده و پس از پنج هفته مسافرت به هرمز رسید و در اکتبر ۱۶۱۷ به قاره ایران پا گذاشت و از راههای مشهور از جنوب به شمال رهسپار شد. در بندر بندل «Bande» (بندرعباس) تمام تدارکات برای

۱ - مقصود شاه عباس سفارت «گوآ Gouvea» بود که در اوایل قرن ۱۷ از «گوآ» مأموریت یافته بود (مراجعه شود به فصل ۱۳).

مسافرتی طولانی به اصفهان فراهم گردید. این راهی که از لار به شیراز می‌رود و امروز متروک میباشد، سابقاً مورد استفاده بسیاری از مغرب‌زمینی‌ها واقع شده بود ولی هیچ‌یک از مسافران اروپائی تاکنون به این تفصیل و دقت مانند «فیکواروآ» شرح آن را نداده بودند. و بهمین دلیل در آتیه نزدیک راجع به گزارش مسافرت او بحث خواهد شد.^۱

«فیکواروآ» پس از حرکت از بندرعباس دومنزل اولی را که ذکر کرده عبارتند از «بند علی Bandali» و «گیشی Guichi»^۲ شرح و تفصیل آن قطعه از سرزمین کنارخلیج را که دیگر امروز آن سمت کمتر مسافرت میشود، بسیار عالی بیان کرده. جاده از میان تپه‌های عریان، که از خاک رس روشنی تشکیل شده، میگذشت و هیچ درخت و سبزی چشم نمیخورد، فقط گاهگاه بوته‌های پست خاردار با برگهای کوچک یافت میشد که در موقع ضرورت بمصرف علوفه شترها میرسید. چشمه آب اصلاً وجود نداشت بلکه انبارهایی بنظر میآمد که با آب باران پر میشد. این آب انبارها از کیسه قوت اشخاص ثروتمندی ساخته شده بود که بیشتر از روی ایمان و اعتقاد مذهبی برای خیرات و مبرات مبلتی را در وصیت نامه خود به این امور اختصاص میدادند.

پس از «گیشی» باز هم زمین غیرمسکون و خشک بود. روز بعد به شهر کوچک «کبرستان

۱ - برای يك کشور قدیمی مانند ایران راه بندرعباس به لار و شیراز را فقط بطورنسی میتوان راه قدیمی نامید. تنها از زمانی که صفویه اقتدار خود را در جنوب هم برقرار کردند میتوان این راه را بعنوان راه اصلی تلقی کرد. بنا بر این در زمان شاه عباس اول در سال (۱۶۰۱-۲) پس از فتح لار این راه واجد اهمیت گردید. قبل از ورود پرتغالیها منتها الیه جاده ساحلی يك دهکده ماهیگیری بود بنام «سورو» که تقریباً در ۴ کیلومتری غرب بندرعباس واقع و امروز از بین رفته و «مقدسی» در اواخر قرن دهم آن را شهر کوچکی ذکر کرده است. بطوریکه «دلواله» قبول کرده، در اصل راه کاروانرو در قاره از لار عبور نمیکرده بلکه از طریق طارم و فورق و داراب و قازا و سروستان به سمت شیراز میرفته است. این در صورتی بود که ما از يك جاده قدیمی‌تری که از طاعری (سراف) شروع میشد صرف نظر نمائیم و مانند قدیم شاهراهی را که دور میزد ولی از نقاط پر جمعیت‌تری که دسترس به آب هم بود، میگذشت انتخاب نمائیم. این راه تقریباً تا طارم با جاده اتومبیل‌رو امروز، که از بندرعباس بداخله کشور می‌رود، منطبق بود.

جاده‌ای را که «فیکواروآ» از طریق لار پیش گرفته بود پس از او هم در قرن ۱۷ عده بسیاری از مسافران غربی توصیف کرده اند. پس از آن راجع به این راه دیگری ذکر نشده. مخصوصاً در موقعی که در اواسط قرن ۱۸ بندرعباس اهمیت خود را بفتح بوشهر از دست داده و در بوته فراموشی افتاد. تازه در اواخر قرن ۱۹ مجدداً ذکر این راه بمیان می‌آید و آن موقعی بود که «نابلیتون» برای تهیه مقدمات حمله به هندوستان جاده‌های مختلف ایران را مورد مطالعه قرار میداد. «آ. دوپره A. Dupré» مأموریت داشت خطسیر تا ساحل و بندرعباس را از طریق شیراز بازرسی نماید. اولین گزارش علمی این راه را «آ. ت. و. یلسن» در سال ۱۹۰۷ تسلیم نموده است.

۲ - «بندعلی» را کاروانیان امروز هم میشناسند، این نقطه اسمش بندعلی و در ۲۵ کیلومتری غرب بندرعباس واقع است. «گیشی» عبارت است از قریه «قاجین Gacin».

Cabrestan^۱ رسیدند. «فیکواروآ» را در آنجا دوستانه پذیرائی کردند و هدایای بسیاری، که حاکی از مهمان نوازی بود، دریافت داشت.

روز بعد در موقع حرکت منظره سخت شاعرانه شد. توده‌های متراکم بناهای خرابه از بالای تپه‌ها به قعر دره پرتاب و راه را مسدود کرده بود. سفیر اسپانی این بناها را، که برای اوتازگی داشت، بدقت تماشامیکرد و چنین نوشته: دیدن این توده‌های بی‌قواره موجب تعجب بسیار بود زیرا چنین بنظر می‌آمد از موادی ترکیب شده‌اند که مانند خرابه‌های رم قدیم از ساروج و سیمان ترکیب شده بودند. قطعات آن آمیخته به شن‌های درشت و ریزی بودند که مانند آن را در ساحل رودخانه‌ها میتوان یافت یعنی هنگام زمستان موسیقی که در ساحل رودخانه پرت میشوند. این شن‌ها با گل رسی که کوه‌های آنجا نیز از آن تشکیل شده طوری بهم آمیخته‌اند که توده‌های بی‌قواره آن مانند ساروج و سیمان بناهای رم قدیم بنظر می‌آیند.

منزلگاهی را که «فیکواروآ» «ججون Gehun» نامیده و کاروانسرای آن بزرگ‌تر از کاروانسراهای سایر منازل بوده همان «جیحون Djaihun» فعلی است. نزدیک توقفگاه بعدی بنام «تنگ تالان Tangotalan» در دو طرف جاده کوهها بقدری بهم نزدیک میشدند که فقط معبر تنگی برای عبور شترها باقی میماند. درین جا «فیکواروآ» برای اولین بار آب جاری شور دید. بنا بر این تصور می‌رود بفاصله دو روز راه بعد از بندرعباس بایستی قاعده «رودخانه گول Rudkhaneh Kul» از نظر او مخفی مانده باشد.^۲

دنیاله راه مجدداً از تنگی بی‌آب و غلظی میگذشت ولی فوراً منظره عوض شد: جنگلهای کوچک مستور از نخل، که از «بندل» به اینطرف دیگر دیده نشده بود، ظاهر گردید. دیوارهای سنگی اطراف انارستانها را احاطه کرده بود. گاو و بز در حال چرا دیده میشد و بزودی دهکده کوچکی مرکب از قریب به ۷۰ کلبه گلی نمایان شد که با وجود فرسودگی درین واحه منظره مطلوبی بوجود آورده بود. نام این آبادی «هروم Harum» بود، علاوه بر آب انبارهای بزرگ در اینجا چندین استخر آب شیرین وجود داشت که با آن اراضی مزروعی را آبیاری میکردند. اهالی اینجا نیز بهمان فقری سایر ده نشینان این کشور بودند.^۳

بزودی باز از «هروم» حرکت کردند زیرا گسردنه مشکلی در پیش بود و بواسطه پرتگاهها خطر مرگ انسان را تهدید میکرد. قطعه‌های بزرگ ساروج متعلق به ازمنه قدیم از سرازیری‌ها به بائین غلطیده بود. برای «فیکواروآ» اسباب سرافرازی است که درین راه

۱ - این همان «خورستان Khuristan» معروف و آشنایه رهنانان است که ذکر آن را «نیوبری New Berry» قبلاً کرده و تاچندی قبل هم ترجیح داده میشد حتی المقدور در سراه اهالی مسلح آن واقع نشوند.

۲ - «تانکو تالان» «فیکواروآ» همان «تنگه دالان» است که دره ایست به طول تقریباً ۳ کیلومتر و کف زمین آن را تقریباً یک جا جو بار «هاجامال Hadjamal» اشغال کرده است.

۳ - «هروم» «فیکواروآ» همان هرمن است که در زمان ما در قاره واقع میباشد. در سال ۱۸۹۰-۹۱ ه.ب. وگان H. B. Vaigan خرابه‌های شهری را درین جا یافت که از سنگ ساخته شده و میتوانست چندین هزار جمعیت را در خود جا بدهد.

صورت منجر (Fossile) منقوش در سنگها را کشف کرده و شرح داده باشد. این کشفیات برای او بقدری تعجب آور بود که نمونه آن را به وطن خود همراه برد و مشاهده کرد صدفهای آن از همان نوعی است که در سواحل اسپانی هم پیدا میشود. «فیکواروآ» موفق به کشف این معما نشد اما در یادداشتهای روزانه خود این کلمات عاقلانه را ثبت نمود: بایستی به اظهار همین قناعت کرد که عظمت و جلال بی پایان طبیعت در دامان خود ورطه ای از اسرار را پنهان کرده که تا کنون کشف نشده است.

کاروانسرای آن طرف گردنه خراب شده بود لذا مجبور شدند در هوای آزاد بسر برند. ۲۷ اکتبر بود و شبها بیشتر رو به خنکی میرفت و از چوب بوته های صحرائی آتش میافز و ختمند. هشت روز پس از خارج شدن از بندر عباس به «چارکاف Charekaf» یک روز بعد از آن به لار رسیدند که «فیکواروآ» آن را پایتخت «کارمانی» ثبت کرده است. در آن زمان «لار» نسبتاً مهم و بقعیده او بسیار قدیمی بود. تمام کاروانهائی که در ایران از کرمان و سایر بلاد به رمز رو میآوردند در لار بیکدیگر تلافی مینمودند. بغیر از تجار ایرانی و عرب عده ای هم تاجر بت پرست و یهودی بین آنها دیده میشد و در آنجا تعداد کاروانسراها بسیار زیاد بود.

«فیکواروآ» بازار لار را که «الله وردی خان» سلطان شیراز بنا کرده یکی از باشکوهترین ساختمانهای تمام آسیا میدانست و گفته: حتی مجللترین بناهای اروپا هم بزحمت میتوانستند با آن برابری کنند. از چهار سمت آن بوسیله یک دروازه عظیم وارد دالانی وسیع میشدند که روی آن طاق ضربی زده شده و کف آن با آجرهای مربع کوچک مفروش و دیوارهای صیقلی و مزین بود. در محل تقاطع دالانها یعنی در وسط ساختمان گنبد مرتفعی بنا کرده بودند که از لای شکاف آن نور بداخل میتابید.

پس ازدوازه روز توقف در لار، سفیر با اتباع خود که غالباً دچار تب شده بودند از شهر بیرون آمده بسوی شیراز رهسپار گردیدند. وضع زمین بعد از لار بسیار مشکل بود. چندین شتر به گودالها پرت شدند و تنها با زحمت بسیار در آن مسافت شبانه به دهکده کوچک «دیا کوری Diauri» (شاید «ده کوه» باشد) رسیدند.

پس از آن از «بیر Bir» که در نقشه ما «بیریز Biriz» ضبط شده به «بینارو Binaru» رسیدند. بین «بینارو» و «گوئن Guin» زمین خیلی آباد بود. برنج و پنبه فراوان کاشته شده و جو بیارهای مستعدی زراعت را مشروب میساخت. همچنین مزارع گندم و جو فراوان و در فاصله آنها نخلستانهای بزرگ دیده میشد. شهر کوچک «گوئن» (جوون Djuoun) با

۱ - برخلاف نظریه «فیکواروآ» چنین مینماید که لار از حیث قدمت چندان مهم نبوده. قدیمیترین جغرافیون اسلامی اصلاً ذکر ازین نقطه نکرده اند. تازه در ابتدای قرن ۱۴ «مستوفی» ذکر ناحیه ای بنام لار رامیکند و میگوید: بدریا هم مرز بوده. «ابن بطوطه» لار را در ۱۳۳۰ دیده و نوشته: آن منطقه وسیعی است که دارای بازارها و باغهای زیبا میباشد. در این ایام این منطقه به یک شهر کوچک ولایتی و بی روح تبدیل شده است.

۲ - بازار مستوفی زیبایی که «فیکواروآ» را اینطور بوجد آورده و در ۱۸۸۱ء استاک E. Stack آن را متروک و ویران دیده بود، امروز آنو تعمیر شده و مورد استفاده میباشد.

گنبد کاشیکاری مسجدش در وسط این مزارع حاصلخیز واقع بود. درخت نارون و بید که تا حال در ایران دیده نشده کنار جویهای کوچک آب را مزین کرده بود. هوا خنک تر شده و آن حرارت چند روز قبل دیگر وجود نداشت. چنین بنظر میآید که همه چیز حتی وضع لباس و رفتار مردم عوض شده بود.

بقیه خط سیر «فیکواروآ» مشخص نیست. چنین بنظر میرسد که بعلمت وجود کوههای مرتفع جاده مستقیم و قابل عبور برای کاروان وجود نداشته و ناگزیر بودند راهی انحرافی را که سه روز طول میکشیده و از میان سرزمینهای غیر مسکون و بی آب و علف میگذشته انتخاب نمایند. در این منطقه صحرائی فقط دو چاه آب وجود داشت و مجبور بودند آب آشامیدنی و سایر لوازم زندگی را همراه ببرند.

بسیاری از منازل بعدی خط سیر «فیکواروآ» تا شیراز شناخته نمیشوند. سرزمینی که در آن مسافرت بعلم میآید دیگر بهیچوجه مانند اطراف لار خالی و غیر مسکون نبود. در تمام طول راه از دور درختکاری انبوهی پیدا بود که حکایت از جریان آب و فراوانی میکرد. «فیکواروآ» آن رود را «سوئان Suian» یا «سیوان Sivan» نامیده و مقصودش رود «مند Mund» (قره آقاچ Qaradghaé) بوده که در جنوب بوشهر به دریا میریزد.

شهر کوچک «کافر Caphra» کمی دورتر از یک جنگل نخل واقع و دارای یک مسجد بسیار قدیمی و باشکوهی بود. با آنکه خرابی به آن راه یافته مذهب در بعضی نقاط آن آثار طلاکاری سابق هنوز دیده میشد. این بنا بر روی قبر یکی از مقدسان بزرگ برپا گردیده و شهرت داشت بیش از ۶۰۰ سال قبل از «فیکواروآ» در آنجا مدفون شده باشد. در کنار حوض مسجد، آن سفیر اولین درخت سرورا در ایران مشاهده کرد. خانه های «کافرا» در میان باغهای زیبا ساخته شده بود. جویبارهایی که از رود «سوئان» منشعب شده بیشه ها و مزارع اطراف را مشروب میساخت. میوه های بسیار خوب از قبیل انگور و انار و پرتقال و به فراوان یافت میشد. سفیر عقیده داشت که محل «کافرا» را در وطن او یعنی «استرهادورا

۱ - از جاده کوهستانی جهرم که «فیکواروآ» را مجبور به انحراف کردند بعدها «تاورنیه» و «شاردن» و دیگران هم خبر داده اند. «تاورنیه» این تنگه را که عبور از آن اضطراری بود خطرناکترین نقطه مسافرت های خود نامیده و همچنین «شاردن» از پرتگاههای کنار جاده دچار هراس فوق العاده شده بود.

«فیکواروآ» در موقع مراجعت به وطن راه «چارون» را که همان جهرم باشد و بواسطه خرما می مرغوبش در تمام ایران مشهور است در پیش گرفت. درین جا سفیر از وفور انواع خرما و جنگلهای انبوه نخل دچار تعجب شد و بنا با اظهار او درختهای نخلی وجود داشت که در بلندی از مرتفعترین برجهای کلیساهای اروپا تجاوز میکرد. این محل از خانه های منفردی تشکیل شده بود که در میان درختان پراکنده بودند. اهالی بسیار فقیر آنجا غالباً عربی حرف میزدند. در جهرم بیش از تمام نقاط دیگر عرض راه، آدم نابینا دیده میشد. همچنین «فریر Fryer» هم شصت سال بعد از تعداد زیاد نابینایان در جهرم خبر داده است. بنا با اظهار «ویلسن» جهرم شهر کوچک آبادی است که تقریباً ۹۰۰۰ جمعیت دارد.

Estramadura «اشخاصی بوجود آورده که از «کافرای» ایران با نجا مهاجرت کرده بودند». بعد از کافرا باز سرزمین خالی از سکنه و دشوار گردید. با گروه‌های ترکمنی مصادف شدند که تمام خانواده و اثاثیه خود را بار گاوهای نر و ماده کرده بودند. زنان لباس تاتاری دربرداشتند. بچه‌ها کاملاً عربان بودند و رنگ پوست بدنشان روشن و غالباً موهای سرخ داشتند. این اشخاص در سیاه چادر زندگی میکردند و در تمام طول سال هر جا که بهترین چراگاهها یافت میشد به دنبال آن حرکت میکردند.

رودی را که سفر اسپانیا يك منزل قبل از شیراز از آن عبور کرده و «بازار» نام داده رودخانه «بازار گاد» فرض کرده دهکده «اوشیار» *Ochiar* که امروز «اوچور» *Udjwar* نامیده میشود، آخرین توقفگاه قبل از شیراز بود.

«فیکواروآ» در انتظار دستورهای بعدی شاه چهار ماه در شیراز توقف کرد. شاه که اتفاقاً در آن موقع در فرح آباد مازندران بسر میبرد، چندان تمایلی به پذیرائی سفر در آنجا بروز نمیداد. بنابراین «فیکواروآ» فرصت بسیار داشت که شهر شیراز و اطراف را بدقت بازدید نماید.^۱

او قصری را که شاه اسمعیل بنا کرده و او در آن منزل داشت و مساجد و مقابر مشهور و باغها را شرح داده و این شهر را با «کوردوا» *Cordova* و وضعیت طبیعی آن را با «والانسیا» *Valencia* مقایسه کرده بود. با وجود معلوماتی که از تاریخ باستان داشت معذک نظریات تاریخی او، در مقابل مشهودات عینی که یادداشت کرده، چندان ارزش نداشت «فیکواروآ» اگر تأسیس شهر شیراز را از آنچه روایات مسلم دانسته اند خیلی جلوتر قلمداد کرده، مسلماً

۱ - «کافرائی» که «فیکواروآ» نام برده مطابق نقشه‌ها همان «کافر» میباشد. «فربر» که در سال ۱۶۷۷ به این مکان آمده آن را «کایفر» *Caifar* نامیده و مانند فرستاده اسپانیائی که از سمت ساحل آمده او هم برای اولین بار درین جا به درخت سرو بر خورده بود. «شاردن» نام این محل را «کافر» *Kafer* ذکر کرده و آن را از واژه کافر (بی ایمان) گرفته زیرا شهرت داردمعبدی متعلق به پیروان زردشت درین جا وجود داشته. «شاردن» در نزدیکی کافر به خرابه‌های زیادی بر خورده. قاعده درین جایکی از زیباترین شهرهای تمام استان وجود داشته. «آ.ت. ویلسن» در نزدیکی کافر در سال ۱۹۰۷ خرابه‌های يك قلعه قدیمی را کشف کرده که بنابر روایات محلی نسبت آن را به آتش پرستان میدهند. «آ.شتاین» در موقع مسافرت خود به فارس به سال ۱۹۳۳-۴ از دره کافر عبور کرده بود.

۲ - شیراز کم و بیش از طرف مسافران قدیمی تر، که از سواحل جنوب بسوی اصفهان میرفتند، تشریح و توصیف شده است. درین راه همیشه شیراز مهمترین منزل بوده. درین نقطه دو جاده مهم تجارتی بوشهر و بندرعباس بیکدیگر تلاقی میکنند. شیراز که در منطقه حاصلخیز بخصوصی در ارتفاع ۱۵۶۰ متری سطح دریا واقع و از کوههایی که در زمستان پوشیده از برف هستند احاطه شده است. این شهر از حیث باغهای باشکوه سرو و گلپای سرخ نیز مانند «وایمار» *Weimar* ایران است و از حیث آب و هوا مانند «ریویرا» *Riviera* و «آروزا» *Arosa* و «هلوان» *Helvan* میباشد و بواسطه شراب خوب و ذوق اهالی در تمام دنیا شهرت بسزائی حاصل کرده است.

بخطا زرفته ولی راجع به تعیین مقبره کوروش، که مدعی است آن را در کنار شهر یافته، اشتباه کرده بود.^۱

دنباله راه «فیکواروآ» از مقابل «چهل منار» (تخت جمشید) عبور کرد. آن اسپانیائی اهمیت این موضوع را درک کرده و مطابق علم نجوم تعیین محل نمود. تشریحی که از این شهر خرابه بعمل آورده خیلی اساسی و بایک نوع الهام توأم بود بطوریکه او را به بعضی اغراق گوئیها وادار نمود. «فیکواروآ» چنین نوشته که کنده کاریهای آن با وجود قدمت بسیار بطوری کامل و تمیز و درخشان باقی مانده که گوئی تازه با تمام رسیده است. بقعده او اهرام مصر توده زشتی از سنگ بیش نمیباشند و «مفیس» *Memphis* در مقابل شکوه و عظمت «چهل منار» سر تعظیم فرود میآورد.

«فیکواروآ» برای رفتن از تخت جمشید باصفهان از جاده بزرگ معمولی، که از «ده بید» میگذرد، عبور نکرد بلکه آن راه تابستانی را، که بندرت مورد استفاده قرار میگیرد انتخاب نمود. این همان است که در ایام قدیم مسافرت خود را از آن راه انجام میدادند و اسکندر هم همان را در پیش گرفته بود.^۲ غالب منازل «فیکواروآ» در راه تخت جمشید به اصفهان مشخص میباشد مانند: «ماهین» (ماین) و «امان زادا» (امانزاده اسمعیل) و «ژیون» (اوجان) و «آکوپاس» (آسوپاس، چهار دانگه) و «کوسکوز» (کوشک زرد) و «کومیکسان» (گومیشان، شهرضا) و یک منزل تمام به اصفهان مانده قریه «ماهیار» که امروز هم منظور نامیده میشود.

«فیکواروآ» هم تقریباً اصفهان را با «دلواله» در یک زمان دیده بود. بعضی از بناهای باشکوه مانند «مسجد نو» تازه در دست ساختمان بود. باستانهای مجللی، که تمام آن بدستور شاه عباس اول ساخته شده بود، بقعه اصفهان بنظر «فیکواروآ» بسیار مفلوک و اسفانگیز آمد.

۱ - در اطراف شهر فعلی بناهای یادگار چه از زمان هخامنشیها و چه از زمان ساسانیها یافت میشود. قدیمیترین خرابهها همان است که برای اولین بار «نیبور» *Niebur* (۱۷۶۵) بدقت شرح آن ردا داده و آن عبارت است از سه سردسنگی با نقش برجسته هیکل انسانی که تقریباً در شش کیلومتری جنوب شرقی شهر واقع است. قدری دورتر نزدیک بدریاچه «ماهارلو» *Maharlu* حجاریهایی ساسانی یافت میشود که قبلاً توجه «شاردن» و «تونت» *Thevenot* و «کاهنفر» *Kahnfer* و «ماندلسلو» *Mandelslo* و «بروئین» *Bruin* و غیره را بسوی خود جلب کرده بود. همچنین چاهی که در سنگ کنده شده و میگویند که آن معلوم نیست در نزدیکی مقبره سمدی واقع میباشد که توجه غالب مهمانان خارجی شیراز را بخود مشغول داشته است.

۲ - این راه چهل کیلومتر از راه «زمستانی» سمت شرق کوتا تر است و در شهر کوچک شاعرانه «بزدخواست» به آن ملحق میشود. اهالی آن سابقاً بالای صخره‌های تند و شیب دار در بستر رودخانه منزل داشتند. این شهر برای مسافران مغرب زمینی خاطرات غمگینی را ایجاد میکند زیرا «جرج مالکلم» *George Malcolm* و «م.ر. ستوارت» *Mr. Stuart* و «دونفر» عضو سفارت «ماکدونالد کیننیر» *Macdonalb Kinneir* در سال ۱۸۲۶ درین جا از دنیا رفتند. جاده مرتفع تابستانی از چندین گردنه میگذشت و بهمین جهت در زمستان عبور از آن مشکل میباشد.

بقیه سرگذشت «فیکواروآ» را در ایران در این جا نمیتوان منعکس کرد. برای دیدن شاه او مجبور شد تا قزوین هم مسافرت کند و بدون آنکه، ولو بطور نیمه کاره هم، موفق به مذاکره باشاه بشود مجبور شد به اصفهان مراجعت کند.

درین جا گفتگو بین او و شاه ادامه پیدا کرد ولی آنها مانند سابق بدون نتیجه ماند. مدتی هم معطل شد تا بالاخره در پاییز ۱۶۱۹ موفق به ترک ایران گردید و در موقع مراجعت به ساحل، بامختصر انحرافات، همان راهی را پیمود که از آن آمده بود. بدبختی های بسیاری گریبانگیر آن اسپانیائی شد و چندین سال گذشت تا از نو موفق بدیدار وطن خود گردید.

فصل یازدهم

مسافرتهاى زمينى به هندوستان . تلاش برای بدست آوردن منابع
جدید تجارت از طرف انگلیسها «توماس هربرت Thomas Herbert»

چند سالی از کوشش انگلستان برای برقراری تجارت با ایران از طریق شمال نگذشته بود که ایجاد روابط امپراطوری بریتانیا با هندوستان از راه دریا آغاز گردید. در همین موقع از راه خشکی هم اروپائیا به کشور امپراطور مغول رو میآوردند. بدون شك شرح بسیاری از مسافرتهاى هندوستان در اوائل قرن ۱۷ بدست نیامده . ذکر «کریات» و «و. پوزر» قبلاً بمیان آمده . همچنین تجاری هم متحمل این مسافرت و مهاجرت شده بودند .

بازرگان لندنی «جان میلدنهال John Mildenhall» در سال ۱۶۰۰ از قسطنطنیه برای افتاده بود. در حلب واعظ انگلیسی «جان کارت رایت John Cartwright» به او ملحق گردید. هر دوی آنها در موقع عبور از ایران باسلطانیه و قزوین و قم و کاشان تماس پیدا کردند. پس از آن «میلدنهال» از «کارت رایت» جدا شده از راه کرمان و افغانستان جنوبی تنها بسوی هند رهسپار شد در حالیکه «کارت رایت» راه خود را تغییر داده متوجه بینالنهرین گردید .

در یکی از نامه های «میلدن هال» تذکر داده شده که از کاشان تا یزد ده منزل و از اینجا به کرمان هم بهمان اندازه و از کرمان تا سیستان ۱۴ منزل راه است. احتمال دارد آن انگلیسی از طریق «بم» و «نصرت آباد» (سی پیه Sipi) مسافرت کرده باشد.

«کارت رایت» از طریق اصفهان ، که اشتهاً آن را شهر قدیم «صد دروازه Hekatompylos» فرض کرده، به شیراز و از راه شوش به بینالنهرین رو آورد و ازینکه از شیراز به «سوزیانا» چگونه آمد دقیقاً ذکرى بمیان نیامده است. تقریباً ۳۰۰ سال از زمانی میگذشت که «اودوریش فن پوردونونه» احتمالاً همین راه را در پیش گرفته بود.

بنا به گفته «کارت رایت» سوزیانا از سمت شمال به ارمنستان و از سمت شرق به ایران

و غرباً به بین‌النهرین و جنوباً به خلیج محدود بوده. در اینجا زمین باتلاقی بوده و ساحل هم نداشته است. هوای این منطقه بسیار داغ و زمین دارای روغن معدنی بوده بطوریکه مانع نمو درختان میشده و آب را فاسد میکرده است. از شوش فقط چند کلمه بیشتر ذکر نکرده. چند سال بعد دو نفر بازرگان انگلیسی از هند و از راه خشکی به غرب رهسپار شدند. این دو نفر عبارت بودند از « جوزف سالبانک Joseph Salbaneke » و « رابرت کاورت Robert coverte » از توضیحاتی که این دو نفر در سفرنامه خود داده‌اند نمیتوان روشن ساخت که از مشرق و وسط ایران تا اصفهان را از چه راهی طی کرده‌اند. احتمال دارد راه بیرجند و نایبند را در پیش گرفته و از باریکترین نقطه کویر لوت عبور کرده باشند. شاید هم طریق « نصرت‌آباد Sipih » را انتخاب کرده یا از همان راه لوت عبور کرده باشند که در قرن ۱۷ اروپائیهایی یعنی « دو گوآ » (۱۶۰۲) و « فن پوزر » (۱۶۲۱) از طریق « طیس » یعنی گلشن فعلی در پیش گرفته بودند.

« سالبانک » و « کاورت » از طریق افغانستان به « گریس Grees » مسافرت کردند که شاید همان « گریشک Girisehk » باشد و از آنجا به « پارالار Parralar » یعنی « فرح Farah » کنونی رهسپار شدند. درین جا مجبور شدند ۴۲ روز توقف کنند تا موقع مناسبی پیدا شده با کاروانی حرکت کنند. متأسفانه از بقیه خط سیر آنها در ایران اطلاع صحیحی نداریم. « کاورت » نوشته غالباً عبور از کوهستانها بعمل می‌آید و از « بنداه » (شاید « بندان » واقع در شرق « نه Neh » باشد) و « سونداى Sunday » (۴) و « باستا Beasta » (۴) و « گوستا Gusta » (۴) و « دواتی Duttee » (۴) و « پهاناونس Pahanauens » (۴) میگذشت. همچنین از صحرائی مسطحی که زمین آن از نمک پوشیده شده بود، عبور میشد. در راه « اسپاهاونه » (اصفهان) بعد از یزد شهر زیبایی وجود دارد که مقدار زیادی ابریشم خام و نوعی پارچه و قالیهایی ابریشمی و فیروزه در آن یافت میشود و نام آن « گورا Gora » است و « بیب Bibeb » خوانده میشود. ولی این معما حل نشده که مقصود از این شهر کدام میباشد.

تدریجاً در هند اولین عمال انگلیسی جایگزین شده بودند و ازین بیعد به آزمایش تجارت جدیدی با ایران پرداختند.

مراکز تجارتی اروپائی در هند تحت هدایت « توماس روه Thomas Roe » قرار داشت که « کریات Coryat » همان او بود و با کمال میل میخواست با کشور شاهنشاهی روابط برقرار سازد. در نتیجه اعمال نفوذ « شرلیها » شاه عباس بی‌میل نبود با هر يك از دول مسیحی مناسباتی ایجاد نماید. این تمایل قسمتی برای این بود که در نزاع مداوم خود با ترکها، معین و یابوری داشته باشد ولی بیشتر مقصود او این بود که خریدارانی برای ابریشم کشور خود دست و پا کند زیرا میخواست راه دیگری غیر از راه کشور دشمنان خود برای صدور این متاع فراهم سازد.

فکر پایاپای اجناس بین هند و ایران از تجاران انگلیسی مقیم « سورات Surat » که شهری است در شمال « بمبئی » سرچشمه گرفت. پس از آنکه تقاضای خرید پارچه‌های ظریف انگلیسی که بمعرض فروش در آورده شده بود رو به ضعف گذاشت و کار معاملات خوب پیشرفت نمیکرد

بفکر گزارشهای مساعدیکنفر انگلیسی بنام « ریچارد استیل Richard steel » راجع به امکان تجارت با ایران افتادند. « استیل » در سال ۱۶۱۴ در موقعی که به دنبال هموطن خود « جان میلدن‌هال John Mildenhall » که نامش قبلاً ذکر شده، میرفت از غرب تا شرق ایران را طی کرده بود. زیرا « میلدن‌هال » در سفر دوم خود به سوی شرق با اجناسی که به اوسپرده بودند محرمانه از حلب فرار کرده بود. « استیل » در آن موقع خبر داده بود که محتمل است در کشور شاهنشاهی پارچه‌های انگلیسی خوب طالب داشته باشد.

لذا « استیل » و هموطنش « جان کرودر John Crowder » مأموریت یافتند راجع به احتیاجات ملت ایران تحقیقاتی نموده حتی المقدور امتیازاتی برای تجارت بدست آورند. این دو نفر در سال ۱۶۱۵ به اصفهان وارد شده با « رابرت شرلی » مصادف شدند و از او خواهش کردند از شاه عباس تقاضای صدور فرمانی بنمایند که بموجب آن بتوانند در بندار جنوب ایران به کشتی‌های انگلیسی کمک کنند.

این فرمان بدست آمد و يك سال بعد کشتی « جیمس James » تحت فرماندهی « ادوارد کانوک Edward Connoch » به سمت جاسک، که در آنجا يك پایگاه انگلیسی برقرار شده بود، بآبادبان کشید. پس از آن « کانوک » از طریق شیراز به اصفهان رهسپار شد و هموطن خود « ویلیام روبینس William Rubins » را که در اصفهان تجارت جواهر داشت راضی کرد که با اتفاق به ملاقات شاه بروند و درین موقع شاه در سرحدات ترکیه بسر میبرد. ملاقات شاه به طرز مساعدی بر گذار شد و امتیازات دیگری برای تجارت انگلیس بدست آمد.

پس از این موفقیت « کانوک » به اصفهان مراجعت کرد و در آنجا يك تجارتخانه انگلیسی تشکیل گردید. و سپس بسمت ساحل حرکت کرد. ولی او و رفیقش هر دو ناخوش شدند و « کانوک » در روز عید میلاد مسیح ۱۶۱۷ در دهکده کوچکی نزدیک « جاسک » زندگی را بدرود گفت:

راجع به حرکت « کانوک » در جنوب ایران اطلاعات بیشتری در دست نیست. احتمال دارد او از طریق لار مسافرت کرده باشد زیرا « توماس روه » در کاغذی که بسال ۱۶۱۶ به حاکم شرکت هند شرقی نوشته او را ازین راه بر حذر داشته و خطراتی که متوجه یکنفر مسافر در ایران از ساحل تا لار میشود شرح داده است.

چون تمام آرزوهای تجاران انگلیسی مقیم هند بر آورده نشده بود لذا پس از مسافرت « کانوک » دلالت تازه‌ای به ایران اعزام شدند. « توماس بارکر Thomas Barker » و « ادوارد مونوکس Edward Monnox » به دربار شاه راه یافتند ولی نتیجه مذاکرات آنها کاملاً بر وفق آمالی که در سرپرورنده بودند در نیامد. رو بهمرفته تا کنون ثمره اقدامات با مقایسه با جان و مالی که مصرف شده بود ناچیز مینمود زیرا این مجاهدات بقیمت بسیاری تلفات جانی هم تمام شده بود. قبل از « کانوک » رفیق او « جورج پلای George pley » بواسطه بدی آب و هوا از یاد آمد و دو سال بعد همین سر نوشت گریبان گیر « بارکر Barker » گردید و چیزی نگذشت که « ویلیام بل William Bell »

هم که در مسافرتها همراه «کانوک» بود در اصفهان رخت از دنیا بریست^۱. ولی بالاخره تا این حد موفقیت حاصل شد که ظاهراً محل صدور برای امتعه انگلیسی در ایران پیدا شد که به نمایندگیهای هند کمک کرد و بالاخره ابریشمی که بوسیله مبادله بچنگ میآمد در اروپا مرغوب تلقی میشد.

با اینکه یکنفر مأمور اعزامی شرکت هند شرقی بنام «جیلز هوبس Giles Hobbs» در سال ۱۶۱۹ با تحمل صدمات بیشمار به اصفهان رسیده و پس از یک مسافرت ۱۷ ماهه از همان راه تجارتی قدیمی متروک که «جنیکسون» از آن عبور کرده، به این شهر وارد شده و پیشنهاد کرده بود مجدداً از راه شمال و روسیه باب حمل مالالتجاره را باز کند معذک اتخاذ چنین تصمیمی میسر نبود. لذا زمانیکه در سال ۱۶۲۲ انگلیسها با تفاق ایرانها هرگز را فتح کرده بودند امر تجارت با ایران برای آنها از سمت جنوب سهل تر شده بود زیرا تا قبل از آن پرتغالیها متجاوز از یک قرن کلیه مبادلات تجارتی بین هند و اروپا را از راه خلیج به خود اختصاص داده بودند. اکنون تشکیلات موجود در جاساک که انگلیسها از ترس برتری پرتغالیها مجبور بودند به آن قناعت کنند پس از برچیده شدن بساط آنها به بندر عباس منتقل شده بود و در نتیجه این بندر برای ورود کالا مهمترین بنادر شده بود. نظر باینکه تجارت ابریشم برای انگلیسها به تنهایی خیلی زیاد بود لذا مخالفتی نداشتند که «هلندیها» پس از اخراج پرتغالیها از هرگز از آنجا برآمد شوند و لذا «پیتر وان دن بروکه Pieter Van den Broeke» مدیر تجارت هلند در «سورات» در سال ۱۶۲۳ «هوبرت ویزنیش Hubert Visnich» تاجر را به گامرون (بندر عباس) فرستاد تا بطوریکه ذکر شد با کمک «و. پوزر» در آنجا تجارتخانه‌ای باز کند و در اصفهان باشاه رابطه برقرار سازد.

شاه به انگلیسها و هلندیها روی خوشی نشان داد و راضی شد در اصفهان و شیراز مراکز تجارتی باز کنند و بالنتیجه درین سالها بنیر از آنهایی که اسم بردیم قاعده بسیاری از تجارت دیگر مغرب زمین هم، از همان راهی که «دلاواله» و «فیگواروآ» به آن خوبی شرح داده بودند، بمسافرت پرداختند. تمام این مسافرتها چندان کمکی به پیشرفت معلومات ما راجع به شناسایی کشور نکردند.

افدام بدون موفقیت «دودوموره کوتن Dadmare Cotton» را باید مستثنی دانست. او با تفاق «رابرت شرلی»، که در آن موقع در انگلیس بسر میبرد، مستقلاً از طرف شرکت هند شرقی به ایران مأمور شد که راجع به تجارت ابریشم باشاه عباس تماس بگیرد. «توماس هربرت» که تازه بیست سال داشت سرگذشت این هیئت را شرح داده (رجوع شود به نقشه خط سیر در ایران صفحه ۱۰۹ کتاب)

در اوایل سال ۱۶۲۸ هیئت نمایندگی انگلیس که خانم «سر رابرت» و همچنین «ه. گوش H. Gouch» روحانی هم جزو آن بودند به بندر عباس رسید. آنها خط سیر معمولی را از طریق لار و شیراز به اصفهان در پیش گرفتند و از آنجا به «اشرف» (بهشهر) واقع در کرانه دریای

۱- آراکماه او در سال ۱۸۶۵ در قبرستان آرامنه جلفا (اصفهان) توسط «ف. گلدشمید» پیدا شد.

خرز که شاه عباس هم آن موقع در آنجا اقامت داشت، رهسپار شدند. «رابرت شرلی»، که مسافرتهایش به اروپا برای شاه عباس مثمر تر نشده، دیگر طرف توجه نبود و این موضوع برای «سردوموره» هم بی تأثیر نبود. نیاوردن پیشکشی بطور شایسته برای شاه را باید کوچکترین خطای انگلیسها بحساب آورد. به «سردوموره» اجازه داده شد به - قزوین برود ولی با اجازه داده نشد به کوکبه سلطنتی، که در همان موقع عازم مسافرت بود ملحق گردد و مجبور بودند از راه معینی که قبلاً تعیین شده و از دماوند و تهران رد میشد به - قزوین رهسپار شوند.

سرگذشت غمناکی را که درین شهر منجر باضمحلال هیئت شد نمیتوان بتفصیل بیان کرد. همینقدر شرح داده شده که «سردوموره» و ستادش درین جا دچار رفتار خائنانه‌ای شدند که در نتیجه آن اعتبارنامه «شرلی»ها هم جعلی اعلام گردید.

این موضوع برای شخصی مانند «سر رابرت» که تا حدی حسن و سلامتی مزاجش بواسطه هیچان و اندوه ازین رفته، قابل تحمل نبود، او در ۲۳ ژوئیه از دنیا رفت و بجزله هرچه تمامتر در مدخل خانهاش در قزوین به استراحتگاه ابدی منتقل شد. ده روز بعد «دوموره کوتن» هم، که بمرض اسهال مبتلا شده بود، در آن دنیا به او ملحق گردید. همراهانش او را در قبرستان آرامنه بخاک سپردند. بیچاره خانم «شرلی» پس از فوت شوهر با کمال بی‌شرمی تحت فشار قرار گرفت و با زحمت بسیار توانست فقط زینت آلات خود را نجات بدهد. یکی از همراهان انگلیسی قبلاً در بین راه قزوین مرده بود و بقیه اعضاء این سفارت تیره بخت در تحت سرپرستی «ه. گوش» قرار گرفت و دیگر هیچ کاری از آنها ساخته نبود مگر آنکه هرچه زودتر به سوی وطن مراجعت نمایند لذا از طریق ساوه و قم و کاشان و اصفهان به سمت ساحل روانه شدند.

بعضی قسمتهای کتاب «هربرت» قابل ذکر میباشد:

بندر عباس، که در قدیم آن را «گامرون Gamron» (گمرون Gomron) مینامیدند يك بارانداز تجارتی مهمی شده و در ماههای زمستان تجارت پرهیجانی در آن صورت میگرفت. کسانی که امروز این شهر را می‌شناسند شرحی را که «هربرت» راجع به مهابد یهود در ساحل، و اسبهای اصیل با شکوهی که در این منطقه یافت میشد نوشته، یا عادات اهالی بومی که عرق و شراب را بمقادیر زیاد علناً مینوشیدند، مشکل میتوانند قبول نمایند و با وجود آنکه در مدت ۹ ماه بعلت خشکی اقامت در آنجا طاقت فرسا میشود معذک از آب و هوای آن تعریف بسیار کرده است.

غالب توقفگاههای «هربرت» در راه لار از قبیل «بند علی» و «گاشین Gacheen» (گاشین Gacin) و «کورستان Courestan» (Khuristan) و «تانگی دولون Tanghy-Dolon» (تنکه دالان) و «ورموت Wormoot» (هرمز Hormuz) با «فیگواروآ» منطبق درمیآید.

۱- نام این محل را اردو مسافر، همانطور که بعدها «فرایر Frayer» و «شاردن» و «تونت Thevenot» و «دوبروئین de Bruin» هم ذکر کرده اند از خرماسشت دانسته اند ولی اشتقاق آن از «اورمزد (آهورامزدا) صحیح تر بنظر میآید.

هیئت اعزای انگلیس در آنطرف لارتا «جووون Djuwun» از راه معمولی حرکت کرد ولی پس از آن جهرم را در سمت شرق خود گذارده ظاهرأ از روی رد «فیگواروآ» به راه خود ادامه داده است. «هربرت» راجع به جهرم حقیقت قابل توجهی را حکایت کرده و آن عبارت ازین است که تقریباً تمام اهالی آنجا یهودی بوده اند. در این مورد او به خاخام «بنیامین فن تولدا Benjamin Von tuleda» که او را «بن جوناس Ben Jonas» مینامد، بعنوان مطلع و خبره استناد جسته است.

دنباله جاده‌ای را که از جهرم منحرف میشد و «فیگواروآ» آن را درست شرح نداده بود در گزارش «هربرت» میتوان بدست آورد. «کوت بو باو Bobbow Cut» (قطب آباد) و «محاق Mahach Muhark») را نام برده که هر دو محل معروفی هستند و در کنار اولین جاده فرعی فعلی واقع میباشند. «هربرت» صحرای پشت «جووون» را پراز سنگ و شن بسیار ذکر میکند و میگوید هیچگونه مظهر حیات بغیر از شتر مرغ (۱) و لک لک و مرغ سقا Pelican در آن یافت نمیشود. در قسمت اخیر راه تأثیر از بغیر از «با با حاجی Bobbow hodgee» بقیه نقاط قابل تشخیص نمیشد. در خط سیر «هربرت» نام «کوتن Coughton» و «امون Emoon» و «اونگا Unghea» و «مویشا Moye chaw» و «پولی پت شاو Pully-Pot-Shaw» به نظر میرسد.

اوشیراز را شهر دوست داشتنی آسیا و دومین شهر آباد و درخشانده کشور شاهنشاهی ذکر کرده. شرحی را که از جریان رودخانه کنار شهر داده، قدری در هم است زیرا بسیاری اسامی قدیم پیش میآید و اطلاعات تاریخی آن هم صحیح نبوده.

هیئت مسافران مدت ۲۶ روز در شیراز باقی مانده و پس از آن بسوی اصفهان حرکت کردند و در ضمن از تخت جمشید هم، که «هربرت» مفصلاً شرح آن را داده، عبور کردند.

اوائل ماهه سفارت از اصفهان بسمت شمال بحرکت درآمد. اسامی منازل که در گزارش «هربرت» تحریف شده، مانع از آن است که بقیه خط سیر را بتوان دقیقاً تعیین نمود. «باوت

Bavt» احتمال دارد «باد Bad» باشد و در سمت جنوب شرق «خالدآباد» بین «اردستان» و «کاشان» واقع است. پس از آن جاده از وسط شن‌زاری عبور میکرد که هنوز امروز هم کمتر اطلاع از آن در دست است. موقعیت «اوبی گرمی Obigarmy» (آب گرم) واضح نیست ولی قاعده زمانی درین جا راه پرفت و آمدی وجود داشته زیرا بنا بر اظهار «هربرت» در هر دوازده میل بناهای مخصوص برای توقف شاه، موقعی که ازین قسمت عبور میکرد، در کنار

۱ - در آن زمان وضعیت آبیاری و انهار خطه شیراز زیاد مبهم بود. بسیاری از کاشان تصور میکردند که در کنار «کور رود Kur Rud» (بندامیر) واقع است. این رودخانه (که در قسمت علیای خود «رود آرو پاس Asupas» و «رود او جان Udjan» یا «کام فیروز» نامیده میشود) تقریباً ۳۷ کیلومتر در شمال شیراز بوسیله شاهراهی که به تخت جمشید میرود، کمی پائین تر از مصب «پلووار Polwar» که همان «مدوس Medus» قدما باشد، بریده میشود. ۱۳ کیلومتر پائین تر سد معروف (بندامیر) واقع است که خورد رودخانه هم ازین جا به پائین به همین اسم نامیده میشود. سدهای کوچک دیگری هم آب آن را تقسیم میکنند و فقط مقدار کمی از آن بدریاچه «نیریز» میرسد.

جاده بر باگردیده است^۱.

خط سیر «هربرت» را مجدداً در «سوفه داو Suffédaw» (سفیدآب) میتوان بدست آورد. از این چشمه کوچک آب شیرین، که در پایه کوهی از سنگهای معدنی واقع است پس از زمان مسافرت «کوتن Cotton» برای اولین بار «گابریل» و خانمش دیدن کرده اند و در ضمن توانستند راهی را که بمنزل بعدی یعنی «سیا کوس Syacou» (سیاه کوه) میرود، تعیین نمایند. بین مشیله و کویر بزرگ کوره راه محکمی وجود دارد که در شرق خط سیر «دلواله» واقع است هنوز هم بعضی از کاروانها گاهگاه راهی را که از طریق سفیدآب عبور میکنند، در پیش میگیرند. خرابیهای کاروانسرای «هربرت» شرح داده، هنوز بنظر میآید.

در صحرای سیاه کوه خط سیر سفارت انگلیس باراهی که «دلواله» در شمال کوهستان از طریق سنگفرش در پیش گرفته بوده تقاطع میکرد. شرحی که «هربرت» راجع به این جاده سنگفرش در سفرنامه خود نوشته، تشریح سابق «دلواله» را به مراتب تکمیل میکند.

مینویسد: قسمت اعظم شب را در جاده سنگفرش سواره طی میکردیم و پهنای این راه با اندازه ای بود که ده نفر سوار میتوانستند پهلوئی یکدیگر از آن عبور کنند. این جاده را با اشکالات غیر عادی و مخارج فوق العاده در یک قسمت از صحرای بزرگ که تا چشم کار میکند صاف و مسطح میباشد، ساخته بودند. کف صحرا با تلافی و نرم و سطح آن از نم سفیدی پوشیده شده که در بعضی نقاط به کلفتی یک بازو میرسد. رهائی ازین صحرا بسیار دشوار میباشد زیرا موقعی که باد نمک نرم را، که مانند غبار میماند، به هوا پرتاب میکند دیگر بهیچوجه چیزی قابل رؤیت نیست و چنانچه اسب و شتر اتفاقاً از جاده خارج شوند آنوقت بدون امید خلاصی فرامیروند، زیرا با تلافی آنقدر محکم نیست که بتوانند تحمل جثه چارپایان را بنمایند. حرکت در جاده‌های کویر نمک در ایران بخودی خود نامطوبوع بود تا چه رسد به آنکه مسافران خطل حمله رازنان را هم غالباً در پیش داشتند ولی خدا را شکر ما سلامت در رفتم.

بقیه راه هیئت اعزای انگلیس از طریق کوهستان تا مازندران با خط سیر «دلواله» منطبق بوده و «هربرت» فیروز کوه را «پریسکو Periscow» نامیده بود.

اعضای این هیئت از قصر شاه عباس در فرح آباد واقع در سر راه اشرف (به شهر) به قزوین دیدن نموده و از شکوه و زیبایی آن با کلمات شاعرانه و الهام بخشی تعریف کرده بودند. اطراف این بنا را که مقدر بود یک سال بعد عمر شاه در آن بیابان رسد گلستانی پراز

۱ - یک جاده کشیر العیورتری به سمت شمال از طریق اردستان و نقطه‌ای بنام «سواره Zwarehouse» (در شمال اردستان) که سابقاً مهم بوده، عبور میکرد که امروز از خاک و شن صحرا پوشیده شده است.

۲ - جالب توجه در گزارش سفر «هربرت» این است که از جاده سنگفرشی در مناطق نمکزار صحبت میکنند که در هر دو طرف سیاه کوه وجود داشته در حالتیکه ما امروز فقط یک جاده در شمال سیاه کوه بیشتر سراغ نداریم. باید «هربرت» درین جا اشتباه کرده باشد زیرا در سفرنامه «رابرت ستوارت» که یکی دیگر از اعضاء هیئت «کوتن» میباشد فقط از یک جاده سنگفرش در شمال «سیاه کوه» ذکر می‌کند.

زیادی یهودی زندگی میکردند. و نقطه کوچک « دماوند » را تقریباً بطور کلی یهودیها اشغال کرده بودند.

در موقع مسافرت به جنوب در مقابل اصفهان «هربرت» سخت مریض شد و راجع به بقیه مسافرت او چیزی بدست نمیآید و بجای آن شرح مبسوطی از کشور شاهنشاهی مخصوصاً از آداب و رسوم ملت ایران ذکر شده است.

در شرح مسافرت «هربرت» اطلاعات سطحی و مبهم یافت میشود ولی آن را باید مریوط به جوانی او دانست. نقشه ضمیمه سفرنامه انسان را دلمتن میسازد مخصوصاً از آن جهت که نگارنده آن اطمینان میدهد که نه در وضعیت نقاط ونه در اسامی شهرها هیچکدام کوچکترین اختراع و تصوراتی و غلط فاحش راه نیافته است. ولی بزودی نظریه دیگری پیش میآید زیرا مثلاً نیشابور، در ساحل بحر خزر و «بم» در نزدیکی اقیانوس هند رسم شده وعده بسیاری از اسامی اصلاحناخته نمیشود.

ولی صرف نظر از این معایب سفرنامه «هربرت» ارزنده میباشد. با وجود اینکه او زبان بیگانه را نمیدانست و با وجود محرومیتها و مزاحمتها و مخالفتهای گوناگون باز از مفاد سفرنامه او بخوبی معلوم میشود تا چه اندازه کشور ایران و ملت آن را دوست میداشت. قلم او تصویری از آنچه دیده بوجود آورده است. به فتوای «لرد کورزون Lord Curzon» پشاش-ترین کتابی را که راجع به ایران نوشته شده از او داریم. صرف نظر از قسمتهای کوچک «هربرت» راه جدیدی را در ایران نیموده ولی معذک یکی از فعالترین مسافران در این کشور بوده است.



نقشه ایران ترسیم «هربرت» (۱۶۲۸-۲۹)

گل‌های سرخ و لاله و بیشه‌ای با شکوه از درختان چنار و افرا و بلوط احاطه کرده بودند. «هربرت» آخرین اروپائی بود که از روی تجربیات و اطلاعات شخصی درباره شاه عباس اول سخن گفته است.

چنین معلوم میشود که «هربرت» در موقع مراجعت از کوهستان، تا چشمه‌های آب گرم دماوند هم صعود کرده باشد. در گزارش او چنین ذکر شده: قلّه دماوند از گوگرد تشکیل شده و همه شب مانند «آتنا» برق میزند. منظره بسیار زیبا ولی برای شامه زنده است بطوریکه برای بالارفتن انسان ناچار است یک بسته سیر همراه داشته باشد. یادداشت «هربرت» درین قسمت مخصوصاً قابل توجه است که میگوید در آبادیهای دامنه دماوند عده

شناد Friedrichstadt را تأسیس و میخواست آن را مرکز حمل و نقل ابریشم از ایران قرار دهد و برای بدست آوردن مواد خام سفارتی نزد شاه اعزام دارد. ریاضی‌دان دربار و کتابدار شاهزاده یعنی «آدم اولتاریوس Adam Olearius» (اول شلگر Olschlager) اهل «آشرسلبن Ascherleben» بعنوان منشی سفارت به راه افتاد و بعد از «کامپفر Kaempfer» که مهمترین مسافر آلمانی ایران در زمان صفویه بود، راجع به گزارش‌ها و وقایع مشروح این کشور خود را مدیون این فاضل تیزبین میدانیم.

«اولتاریوس»، که «گوته Goethe» در «یادداشتها و رساله‌های مربوط به شورای سلطنتی غرب و شرق» خود از او تمجید کرده و او را «مرد عالی» نامیده است و گفته: برای ما سفرنامه فوق‌العاده مسرت بخش و آموزنده‌ای باقی گذاشته که بواسطه استقلال فکر، که در زمان او مخصوصاً چیز نادری بود، برجستگی حاصل کرده است. او هنگام تشریح کشورهای کوهستانی که خود دیده، در موقع منعکس کردنشان روی نقشه بامولفان قدیمی اختلاف حاصل کرد در صورتی که رفقای او این مطلب را، باوجود ترجیح آن، به تأخیر انداخته بودند و حال آنکه مشاهده کنندگان قبلی همین نوع اغلاط را که دائماً تکرار میشد به رأی‌العین میدیدند. پیشرفتهائی که «اولتاریوس» در اندازه‌گیری‌های نجومی کرده مخصوصاً دارای ارزش بسیار میباشد.

قبل از هر چیز «اولتاریوس» شکل ایران را، که بسمت شمال کشیده شده بود، تصحیح کرد مثلاً «رشت» را که در نقشه‌های قدیم در ۴۱ درجه عرض شمالی قرار داده بودند او در ۳۷ درجه تقریبی در عرض شمال معین کرد و ازین جهت اشتباه او بسیار جزئی بود. سفارت دوبار به مسافرت پرداخت؛ دفعه اول فقط تا مسکو پیش رفت؛ و مرتبه دوم (۱۶۳۵-۳۹) از روسیه به ایران رسید. امور آن تحت سرپرستی يك نفر تاجر هامبورگی بنام «اوتوبروگمان Otto Brugman»، که مرد کاملاً نالایقی بود، قرار گرفته و شامل عده زیادی کارمند و پیشخدمت و اطّاقدار و تبریزین دار و مستخدم و ملاح بود. اواخر اکتبر ۱۶۳۵ حرکت از هامبورگ شروع و در اوایل اوت ۱۶۳۷ از طریق اردبیل و سلطانیه و ساوه و قم به پایتخت یعنی اصفهان واصل گردیدند.

در دریای خزر در شمال در بند واقع در ایالت شیروان هوای طوفانی کشتی را اجباراً به خاک نشانند. از این جا سفارت بسوی شاماخا رهسپار و مجبور شد برای دریافت دستورات شاه چندین ماه در آنجا اقامت نماید. در دنباله مسافرت نزدیک به التقای با «ارس» از رود «کور Kur» عبور کردند و در دشت مغان به خاک ایران فعلی رسیدند.

اکنون جاده بطور مارپیچ از دره ارس در کوهستان بسوی گردنه «آغیز Agiz» پیش میرفت. چند ماه قبل مرض طاعون درین حوالی بیداد کرده و آبدیها متروک یا ازین رفته بودند. در جنوب کوهستان به دره «قره‌سو» رسیده سر بالائی را پیش گرفته به اولین شهر بزرگ ایران، یعنی اردبیل، وارد شدند.

توقف سفارت در اردبیل دو ماه طول کشید و «اولتاریوس» از بزرگی و ثروت این شهر نمیتوانست حدی برای تعجب خود قائل شود. در اینجا ما تشریح واضحی از مسجد معروف،

فصل دوازدهم

«آدم اولتاریوس Adam Olearius» و

«یوهان آلبرشت فن ماندلسکو Johann Albrecht Von Mandelsco»

موجد يك دوره طلائی در ایران، یعنی شاه عباس، فوت کرده بود. ظاهراً او در زمستان سال ۱۶۲۸ یا ۱۶۲۹ پس از ۴۵ سال سلطنت ازدنیا رفته است. او در دربار خود فرستادگان و مسافران بسیاری از کشورهای اروپا را دیده و نزد اکثر سلاطین مسیحی نماینده فرستاده و برای ازدیاد درآمد خود امر تجارت را تسهیل کرده بود. از بازرگانان تمام کشورهای غربی در اصفهان سکنی داشتند و صنعتگران اروپائی از قبیل ساعت ساز و اسلحه ساز و زرگر در خدمت او بسر میبردند.

آرامش و رفاهی که از دولت سرشاه عباس در ایران بوجود آمده پس از درگذشت او تا اندازه‌ای متزلزل شده بود. معذک در زمان جانشین و نوه شاه عباس اول، یعنی شاه صفی، روابط سیاسی و تجارتی با اروپا خدشه پیدا نکرد. سال ششم سلطنت او مصادف شد با آمدن هیئت اعزامی معروف «هلشتاین Holstein»، تشریحی که این هیئت از اوضاع ایران در نیمه اول قرن ۱۷ نموده مهمترین شرحی است که از طرف مغرب زمین اداء شده و مانند معدنی از مشاهدات جدید محسوب میشود. از زمان جنکینسون و جانشینانش که درباره تجارت با ایران از راه روسیه آزمایش بعمل آوردند بیش از نیم قرن میگذشت و این موضوع در بوتّه اجمال مانده بود اما در این هنگام از همین خط سیر آزمایش جدیدی بعمل آمد منتهی این بار اقدام از طرف آلمان صورت گرفت. - ابریشم گیلان که در قرن ۱۳ باعث پیدایش ناوگان «ژن» در بحر خزر گردید مخصوصاً توجه تجار اروپائی را جلب نمود محرکش فردریک ۴ شاهزاده «هلشتاین - گوتورپ Halstein Gottarp» بود که بندر «فردریک

۱ - نتایج مسافرت «اولتاریوس» و «دلاواله» و «هربرت» و «فیکواروآ» و مسافران قبلی دیگر توأم در مجموعه «O. Dappers» مربوط به شرح کشور شاهنشاهی ایران بفروش رفته و در سال ۱۶۷۲ به زبان هلندی منتشر شده.

که آرامگاه اجداد صفویه است بدست میآوریم.

تازه در پنجم ژوئن به سوی زنجان رهسپار شدند. راه از بین کوههای سخت و پرتگاههای خطرناک بسوی ایالت خلخال پیش میرفت. از روی رود جذاب قزل اوزن (سفید رود فعلی) بوسیله پل باشکوهی، که شاه طهماسب از آجر بنا کرده و دارای هفت چشمه بود، گذشتند آنطرف رودخانه مجدداً به راههای مارپیچ و پرتگاهها برخورد کردند ولی کم کم راه بهتر شد. دهکده های «کابن تسه Keintze» و «هاتزیمیر Hatzimir» و «کمال Kamahl» را، که هر یک تقریباً یک منزل از یکدیگر فاصله داشتند، دیگر امروز نمیتوان پیدا کرد. اولتاریوس زنجان را «زنگان» نامیده و گفته: شهر کوچک بلاد دفاعی است، که سابق میبایستی بسیار پرآذوقه بوده باشد.

بقیه خط سیر از طریق سلطانیه و قزوین و کاشان همان است که قبلاً مسافران اروپائی از آن گذشتند و اولتاریوس از بسیاری جهات شرحی را که متقدمان او داده بودند تصحیح نموده است.

برای فهم اینکه این راه متروک، که از قزوین رو به ساوه میرود، یک زمانی تاجه اندازه مورد عبور و مرور بوده باید به خطوطی که مسافران اروپائی مفقودالثر در روی دیوارها نوشته اند مراجعه کرد. این خطوط خراشیده را اولتاریوس در کاروانسرای «خسکرو Choskeru» (شاید مقصود کوشکک باشد) دیده بود. در سالهای اول قرن ۱۷ اسامی «بندیکتوس اوکسن سترن Benedictus Oxenstern»^۲ و «ژوهان واردر Johan Warder»

۱ - برای احترام از ورطه خطرناک «قزل اوزن» و عبور از رودخانه در آن زمان غالب مسافرانی که از اردبیل به سمت جنوب میرفتند در منطقه خلخال راه جنوب غربی بسمت میانه را در پیش میگزیدند. فقط «دوبروئین» ۶۰ سال بعد همان راه «اولتاریوس» را انتخاب کرد. «موریه» (برخلاف اظهار «ریتتر Ritter») در ابتداء قرن ۱۹ جهت غربی تر رادپیش گرفت. تازه در سال ۱۸۹۷ تعیین خط سیر دقیق راه قدیمی «اولتاریوس» بین اردبیل و زنجان از طرف «ف. ساره F. Sarre» بعمل آمد.

۲ - تا آنجا که معلوم است مقصود اولین سوئدی است که به ایران آمده. نام او «بنکت بنکتسون اوکسن شتیرن Bengt Bengtson Oxnstiern» بوده و هموطنانش او را «رایزه بنکت Reise - Bengt» مینامیدند و بوسیله کتاب «سون هدین Sven Hedin» موسوم به «آثار بر باد رفته» در محیط وسیعی مشهور شده است. یادداشت های «اوکسن شتیرن» راجع به ایران مفقود شده و ما باید فقط به توضیحات مختصری که استف اولائوس لورلیوس Olaus Laurelius در دست مرگش راجع به «رایزه بنکت» داده قناعت کنیم. «اوکسن شتیرن» در سال ۱۶۱۷ احتمالاً از همان راهی که «لاواله» در مدت چهل روز بغداد به اصفهان را طی کرده، مسافرت کرده بود. پس از آن این سوئدی را پادشاه عباس در اردبیل میبایم؛ او از آنجا مجدداً به اصفهان برگشته بود برای اینکه به شاهراه بزرگی که در آن موقع از لحاظ تجارت بیشتر طرف توجه کاروانها بود ملحق شود و از طریق شیراز و لار به هرمز رهسپار گردد. پرتغالیها اورانندانی کرده و بالاخره مجبور شد به اصفهان برگردد و از راه قزوین به وطن خود مراجعت نمود.

۳۳ سال بعد از اوکسن شتیرن سوئدی دیگری بنام «نیلس ماتسن کیوپینگ Nils Matson Kioping» در ایران پرسه میزد. او دریا نورد بود و از هند به بندر عباس آمده وارد کشور

و «وربی Worbey» و «ژانوس دوکوزیوس Janus Docosius» بدست آمد. بعضی از آنها اشعار لاتینی هم ضمیمه اسم خود کرده بودند. در اصفهان از سفارت پذیرائی دوستانه بعمل آمد و در جلنا، که مقدمه شهر محسوب میشود، و ارمانه مسیحی آنجا منزل داشتند، پیاده شدند. از سفرنامه اولتاریوس، راجع به بسیاری از وقایع همچنان انگیز در مدت توقف سفارت در اصفهان، مطلب بسیار بدست میآید. بیش از چند هفته از ورود هیئت اعزامی «هولشتاین» به پایتخت ایران نگذشته بود که واقعه حزن انگیزی روی داد. یک نفر ساعت ساز سوئسی بنام «ژوهان رودلف شتادلر Johann Rodolph Stadler» که از چند سال پیش به استخدام شاه در آمده بود یک دزد ایرانی را که وارد منزلش شده بود بضرر گلوله از پا درآورد. مطابق قانون اگر یک نفر خارج مذهب صاحب ایمانی را میکشت بایستی بمجازات مرگ برسد. شاید شاه بی میل نبود که در نتیجه واسطت سفارت آلمان، در صورتی که او حاضر میشد دین اسلام را قبول کند، مجازات او را تخفیف دهد. ولی «شتادلر» ازین امر امتناع کرد و لذا او را بدست قانون سپردند و با کمال بیرحمی بوسیله ضربه شمشیر اعدام شد.^۲

آلمانها تا اواخر سال ۱۶۳۷ در اصفهان ماندند و مکرر از طرف شاه به شکار دعوت شدند. اولتاریوس از مراسم وحشیانه ای که در یگونسه موارد انجام میشد به تفصیل ذکر نموده. این نوع شکارها را بهیچوجه نباید بمفهوم ورزش، که در نزد ما معمول است، تصور کرد.

هیئت موفق به انجام منظور خود نگردید و از نو ثابت شد که بواسطه بدی خطوط ارتباطی و فاصلههای زیاد، تجارت اروپا با ایران از راه روسیه مزایائی دربر نخواهد داشت. مراجعت سفارت تا قزوین از راههای معمول انجام گرفت. پس از آن راه سلطان آباد واردبیل را در دست چپ گذارده و راه گیلان را از طریق البرز پیش گرفتند. این همان راه اتومبیل روئی است که امروز قزوین را به پهلوی متصل میسازد. پس از آن از رشت در

→ شاهنشاهی گردید. او به لار و شیراز و تخت جمشید و بندخواست و اصفهان رفته و راجع به تخت جمشید نظریات بسیار صحیحی ابراز داشته است. هنگامیکه در پایتخت بود در یکی از جنگهای شاه عباس دوم در قندهار شرکت و در ضمن ازین دیدن کرد. گویا درین شهر هزار نفر مسیحی و یک صومعه «فرانسیسکن Fransiscain» و یک صومعه «کارملیت Karmelit» یافت میشد. و پس از بازگشت به اصفهان به سمت غرب و شمال رو آورد و شوش و تبریز را دیده و در سال بعد یک مرتبه دیگر تمام ایران را تا بندر عباس زیر پا گذاشت. جنبه جغرافیائی تشریحات «کیوپینگ» ضعیف است. بوالهوسی در خاطرات آن دریا نورد وارد شده است و غالباً معلوم نیست تاجه حد میتوان توضیحات او را باور کرد. در اکثر موارد گفتار او غالباً اغراق آمیز میباشد.

۱ - همچنین ۸۰ سال بعد «جون بل John Bell» در وقتیکه «کوکر Cuchera» در خراشهای دیوار نام اولتاریوس را پیدا کرد. بعد از اولتاریوس «شاردن» و «سترویس Struys» و «دوبروئین» و بسیاری دیگر از راه ساوه عبور کردند.

۲ «شتادلر» را، که ارمانه مانند یک نفر شخص مقدس و معصوم میپرستیدند، در قریستان ارمانه خارج از جلنا به خاک سپردند و در روی سنگ قبر او این عبارت نوشته شده: Cy git Rodolfe.

امتداد ساحل به دشت مغان، که در موقع آمدن هم از آنجا گذشته بودند، رو آوردند .
گودال باریکی را که در ملتقای قزل اوزن (سفید رود) و « شاه رود » تشکیل شده
« اولتاریوس » « دروازه کیلان » نام داده بود. کمی دورتر یک پل سنگی محکم روی سفیدرود
زده بودند که در پایه‌های آن استراحتگاهی ساخته شده بود. این راه خطرناکترین راهی
بود که سفارت در ایران از آن عبور کرده بود. قسمتی از آن از میان صخره‌های تراشیده شده
و مقابل پرتگاههای سخت عبور میکرد.

مزارع سرسبز مستور از شاخسارها و درختان میوه که در سمت شمال کوهستان واقع
بودند بازبان حال به آلمانیها سلام میدادند. مساحت جنگلهای در زمان « اولتاریوس » خیلی
زیاد بود ولی اکنون درختان آن از میان رفته است. همچنین در قرن ۱۷ هنوز پیر در جنگلهای
کیلان فراوان بود^۱.

« اولتاریوس » درلنکران بیاد سفیر بدبخت امپراطوری رم موسوم به « کاکاش فن-
زالون کمنی Kakasch Von Zalankemeny » افتاد که با بعضی از اتباع خود سی و پنج
سال قبل درین محل از پا در آمده بودند. اوفوراً درصدد برآمد از وقایع آن روز اطلاعاتی
بدست آورد ولی چیز بیشتری از آنچه میدانست دستگیرش نشد.

« موقی که سفارت شاهزاده « هلشتاین-کوتروپ » شروع به مراجعت از اصفهان نمود
یکی از همراهان که یکنفر نجیب زاده هلشتاین بنام « ژوهان آلبرشت فنماندلسو Johann
Albrecht Von Mandelslo » بود از رفقا خداحافظی کرد و مطابق آرزوی دیرینه خود،
که عبارت از دیدار کشورهای دور دست بود، تصمیم گرفت بسمت شرق رهسپار گردد. شاه صفی
که نسبت به « ماندلسلو » بسیار عنایت داشت مایل بود آن آلمانی جوان را با ۷۵۰۰ تالر (A)
حقوق سالانه در دربار خود استخدام نماید ولی سرپرست امور ملیتها در اصفهان موسوم به
« پاتر تیماس Pater Timas » رأی « ماندلسلو » را زد. لذا او در ژانویه ۱۶۳۸ با تفاق
یکنفر اهل « دانسیگ Danzig » بنام « هانس واین برگ Hans Weinberg » و دو نفر
اهل « مکلنبورگ Mecklenburg » بنام « یواخیم بینگر Joachim Binger » و « هانس
لیناو Hans Linaw » عازم بندرعباس شد .^۲

۱ - ببرها بقدری فراوانند که پوست بیست تا بلکه بیشتر از آنها را یکجا برای خرید
عرضه میدارند .

۲ - آن مرد روحانی سر نوشت دوفنر اروپائی را تعریف کرد که بخدمت شاه عباس اول
داخل شدند و عاقبت بدی پیدا کردند. پس از سالها خدمت اجازه مرخصی برای مراجعت بوطن
را از آنها امتناع کردند. یکی از آن دو که سعی کرده بود مخفیانه فرار کند زندگی خود را سر
این کار از دست داد . دومی که « گابریل » نام داشت فقط باتوسل به حیلله توانسته بود از کشور
خارج بشود . او به پادشاه گفته بود که در بندرعباس نزدیک به ساحل نقطه‌ای یافت میشود که
خاک طلا دارد و بلاشک نمونه مصنوعی هم از آن خاک درست کرده نشان داده بود . گابریل را
تحت مراقبت به بندرعباس فرستادند تا آن گنج موهوم را پیدا کند او در موقع یک مهمانی از
مستی نکبها نان خود استفاده کرده به هرمن منتقل و از تحت نفوذ ایرانیان خارج گردید .

(A) یادداشت مصحح : تالی Taler پول قدیم آلمان و ارزش آن برابر سه مارک بوده است.

« ماندلسلو » هنوز ۲۸ سال تمام نداشت که در فرانسه در جنگی به مرض آبله از دنیا
رفت. یادداشتهای او که در دنباله مسافرت طولانی به هند و سیلان و ماداگاسکار تهیه شده
توسط دوست صمیمی و همسفرش یعنی « آدم اولتاریوس » مرتب شده مورد استفاده آیندگان
قرار گرفت. با وجود اینکه خط سیر « ماندلسلو » را غالباً دیگران هم شرح داده بودند
معدک خالی از مطالب تازه نبود .

در توصیف خط سیر « ماندلسلو » از اصفهان به بازار گاد، که او آن را مسجد مادر
سلیمان (مقبره مادر سلیمان) نامیده، درست نمیتوان پی به حقیقت برد زیرا بسیاری از
منزلهای او از قبیل « ماه سود Mohsud » (ده خوب) و « هانا بات Hannabath » (که
مفرح و بالای کوه مرتفعی واقع است) یا « گوستی Gusti » (که بواسطه کلبه های بدش
برای سکونت مناسب نیست) را نمیتوان معین کرد. ولی مقصودش از « مایار » « ماهیار » و
از « کاهشا » « گومیشاه » (شاهرضای فعلی) و از « یورگستان » « شولگستان » و از « سورما »
« سورمق » میباشد. ولذا مسلم است که « ماندلسلو » از طریق « ده بید » مسافرت کرده. گردنه
شمالی این نقطه که متجاوز از ۲۰۰۰ متر ارتفاع داشته، از برف محکمی مستور بوده است.
« بار بارو » هم که در سال ۱۴۷۲ ازین مناطق عبور کرده از مقبره مادر سلیمان سخن
گفته است ، این مقبره کوروش بوده. « ماندلسلو » نوشته آن از سنگهای تراشیده بزرگ
چهار گوش ساخته شده و بالای آن محرابی از مرمر سفید وجود داشت که بوسیله چند پلکان
به آن میرسیدند. در داخل محراب بدیوارها خطوط ناشناسی کنده کاری شده بود. دیوارها
و سنگها بسیار قدیمی بنظر میآمدند، سوراخهایی در آن راه یافته و باران آنها را شسته بود.
در خارج دور مقبره را پایه ستونهای گرد و چهار گوش احاطه کرده بود .

« ماندلسلو » از تخت جمشید هم دیدن کرده و شرح آن را داده بود. از زمانی که
« دلواله » ۱۷ سال قبل آنجا را دیده ظاهراً شش ستون دیگر از بنای بزرگ خشایارشا سرنگون
شده بود. « ماندلسلو » تخت جمشید را در ردیف دروازه خزر پهلوی در بند آبرومند ترین
آثار باستانی قلمداد کرده که در تمام مسافرتهای شرق خود بچشم دیده بود. راجع بارزش
این بناهای یادگار « ماندلسلو » از بسیاری از متقدمان حتی از بعضی از متأخران خود بهتر
اطلاع داشت. او خبر داده که راهبهای دانشمند در شیراز با او هم عقیده بودند و میگفتند که
تخت جمشید قدیم را در همین منطقه بایستی جستجو کرد .

او در شیراز هم مانند اصفهان کارملیت‌هایی را دید که در اجراء وظایف مذهبی خود
آزادی تام داشتند. ظاهراً در زمانهای قدیم تراو گوسن‌ها هم در اینجا اجتماعاتی داشته‌اند.
بین شیراز و لار « ماندلسلو » فقط نام دو منزل را برده ؛ یکی شهر « شاریم » که باید
قاعده جهرم و دیگری دهکده « بری » که باید « بیریز » باشد. راه سخت بود و از روی صخره-
های بزرگی که از کوه ممتد « توروس » پرتاب شده بود، میگذاشت.

در لار گرمای فوق‌العاده‌ای شروع شد بطوریکه انسان از آن بیشتر رنج میکشید تا
از برف و یخی که چند روز قبل همه جا را فرا گرفته بود. در شهر برای اولین مرتبه « ماندلسلو »
بیمارانی را دید که به کرم « گینه Guinea » (گویا مقصود بیماری رشته و همان پیوک باشد -

مترجم) مبتلا بودند^۱. او حق داشته که علت این مرض را مربوط به آب دانسته است. «ماندلسلو» دردنبال مسافرت خود به بندرعباس مبتلا به مالاریا و اسهال گردید. او از آب غلیظ متعفن، که مجبور بود در روستاها بیاشامد، بسیار رنج برد، و چون نمیخواست درین جاهای بی آب و علف و خالی از سکنه در حال بدبختی از میان برود لذا با وجود تمام نامایمات مجبور بود به راه خود ادامه دهد. بالاخره در بندرعباس به آن بدبخت از طرف انگلیسها کمک شد ولی یکی از همراهان آلمانی او درین جا از دنیا رفت.

فصل سیزدهم

کشیش‌های کاتولیک رومی

با وجود عدم موفقیت تبلیغات مسیحی در عالم اسلام معذک در قرن ۱۷ بسیاری از کشیشان کاتولیک رومی از ایران دیدن کرده بواسطه علم و دانش خود در دربارشاهی دارای مقامات مؤثری شدند. در خصوص ادامه بسط معلومات اروپا راجع به ایران مخصوصاً در باب عادات و رسوم اهالی و زبان و خط و تاریخ آنها باید خود را مدیون بسیاری از آنها دانست. ولی بطور کلی راجع به جغرافیا در نوشته‌های آن روحانیون مطلب عمده‌ای یافت نمیشد.

از قرن ۱۶ هجوم کشیشها شروع شد. «فیلیپ دوم» پادشاه اسپانیا در سالهای آخر سلطنتش تصمیم داشت سفارتی به ایران بفرستد و از محمد شاه خدابنده تقاضا کند که در کشورش اجرای آئین کاتولیک رومی را بطور آزاد اجازه بدهد. در ضمن میبایستی مسائل سیاسی و تجارتی هم مورد بحث قرار گیرد. نایب‌السلطنه «گوآ» دستور یافت سفیر مناسبی پیدا کند و چون وجهی برای اعزام سفارت مفصلتری در بین نبود لذا بدون طمطراق یک نفر کشیش موسوم به «پاترسیمون مورالس» Pater Simon Moralès « به اصفهان اعزام گردید، اوسا بقاً هم در ایران بوده بواسطه احاطه به زبان فارسی کاملاً برای این مأموریت مناسب بنظر میرسید. «پاترمورالس» از طرف شاه دوستانه پذیرفته شد و هنگام بازگشت سفیری هم با او به دربار اسپانیا روانه گردید. کشتی حامل آن دودر ساحل افریقا شکست و به زیر آب فرورفت. «فیلیپ سوم» هم مانند پدر اشتیاق داشت عقاید کاتولیک رومی را در شرق منتشر سازد و لذا نایب‌السلطنه «گوآ» را مأمور کرد سفارت جدیدی به ایران روانه سازد. این سفارت مرکب بود از یک نفر «اوگوستن» بنام «آنتونیو دو گووآ Antonio de Gouvea» و «ژرم دولاکروا Jerome de la Croix» و «کریستف دوست اسپری Cristophe de Saint-Espirit».

«دو گووآ» شرح این هیئت را چنین داده که مانند هیئت قبلی، که از «گوآ» روانه شده بود، مأموریت داشت در ضمن اعمال مذهبی راجع به مسائل سیاسی و تجارتی هم با شاه وارد مذاکره شود. این هیئت در ابتداء سال ۱۶۰۲ «گوآ» را ترک کرده در هرمز پیاده شد و در

۱ - از آن جهت اهالی از کرم‌های رشته سخت آزار میکشند که طول این کرمها زیاد است و بین پوست و گوشت بدن میروید و باز حمت و خطر بسیار بایستی تأیید شوند تا بیرون بیایند.

سپتامبر همان سال از راه لوت به مشهد رهسپار گردید زیرا در همان موقع شاه عباس کبیر ، پس از اردو کشی خراسان، هنگام بازگشت از بلخ به اصفهان، در این شهر بسر میبرد .

این افتخار که اولین اردو پائی که از یزد به سمت شمال شرق را از طریق لوت طی کرده نصب «دو گوآ» میباشد. کشیها از شیراز به یزد را از نقطه ای عبور کردند که «دو گوآ» آن را «آتود» (ناچار مقصودش «تفت» بود) نامیده. این نقطه یکی از زیباترین آبادیهای ایران و توقفگاه تابستانی یزدیهای متمول میباشد که خانههای تفتنی خود را در میان باغهای مجلل و پراز میوه آن برپا ساخته بودند .

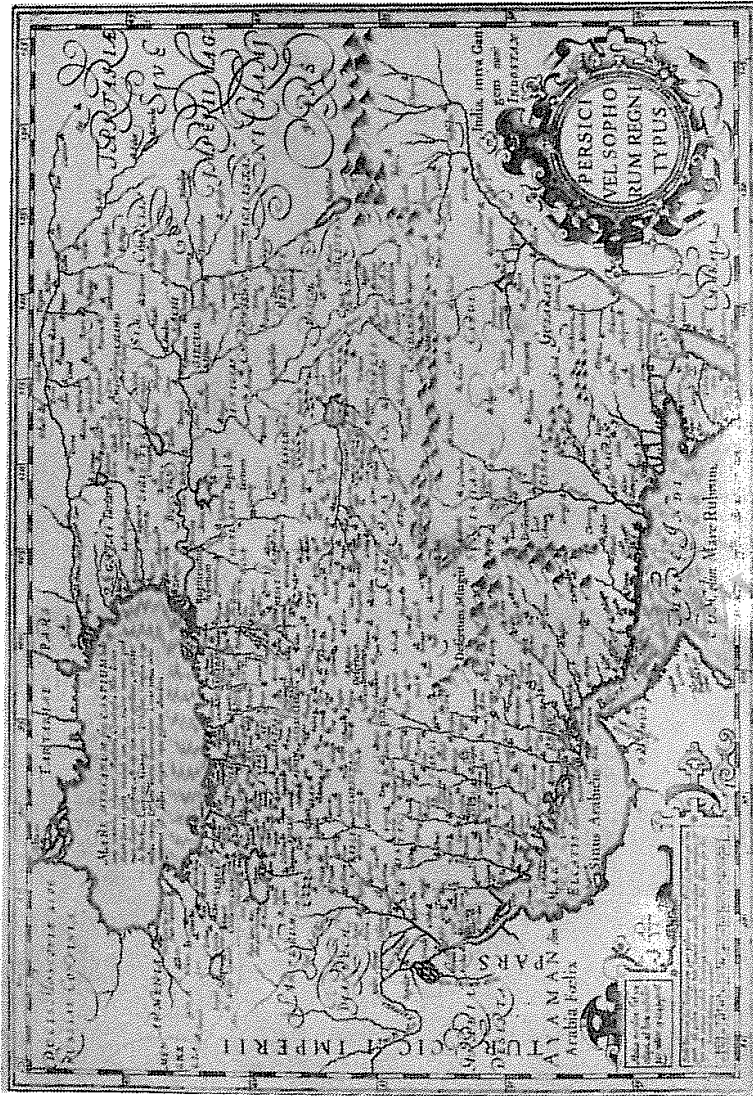
در یزد از کشیها پذیرائی شایانی بعمل آمد. کارها در شهر تعطیل شد و حاکم با ۳۰۰ سوار و عده زیادی از مردم به سمت دروازه های شهر هجوم آوردند تا به آنها خیر مقدم بگویند. خیا با نهایی یزد، که در آن جنب و جوش حکمفرما میباشد ، تماماً با طاق ضربی پوشیده شده بودند و نور فقط از سوراخهای سقف میتوانست داخل بشود . « دو گوآ » پارچه های عالی و قالیهای یزد را توصیف کرده بود .

مسافران از حاشیه صحرای آن سمت یزد راه « گلشن » را پیش گرفتند بدون آنکه شاید به خود واحه «طبس» (گلشن) قدم بگذارند . گناباد در شرق صحرا اول جایی بود که در سفرنامه اسم آن برده میشود، احتمال دارد کشیها از شمال گلشن از طریق « شوراب » و « فردوس » عبور کرده باشند .

چنین مینویسد: این سرزمین بقدری بی آب و علف بود که مادریک مسافت ۶۰ میلی اصلاً درخت سبز نندیدیم. همچنین تمام این منطقه خالی از سکنه است و فقط در فاصله های ۱۵ تا ۲۰ میلی قصرهای قدیمی دیده میشود که ما به آن پناه بردیم و آب بدست آوردیم، ولی مقدار آب بسیار کم و بد بود. این قلعه ها برای آن ساخته شده که از دست راهزنان در امان باشند زیرا عده آنها درین راه بسیار است .

در حرکت شبانه از روی تپه های خاکی متحرک عبور بعمل آمد. «دو گوآ» از دور آنها را کوههایی فرض کرد که از سنگهای شفاف تشکیل شده اند و این اشتباهی است که حتی مسافرانی که در امر صحرا تجربیاتی دارند ممکن است دچار آن بشوند. «دو گوآ» شرح این تپه ها و مخصوصاً خطراتی را که باد درین مناطق شن زار ایجاد میکند ، توصیف کرده بود .

شاه تا تربت (حیدری) گارد احترامی به پیشواز کشیها فرستاد . شهر مشهد به نظر مسافران یک پارچه خاک آمد زیرا رگبارهای دائمی خانه های خشتی را بکلی خورد و خمیر کرده بودند. فقط مرقد امام رضا، که «دو گوآ» آن را اشتبهاً به «امون میرزا» نامی نسبت میدهد ، با شکوه و جلال بی حد بنا شده بود . از روی بلندیهای اطراف شهر گنبد طلائی آن عبادتگاه مانند مشعلی که در شبهای مقدس بیسوزند میدرخشید . در آن زمان هم مشهد مانند امروزه ایران محسوب میشد. از دورترین نقاط کشور زوار به آنجا هجوم می آوردند و حتی خود شاه هم برای زیارت راه دور اصفهان تا مشهد را پیاده طی میکرد تا خضوع خود را به ثبوت برساند. ولی باین هیئت از لحاظ این که از بیرون آوردن کفشهای خود امتناع ورزیدند اجازه دخول در مسجد و تماشای آن داده نشد .



نقشه ایران متعلق به داورتاریخ Olearius ، (۱۶۳۷-۳۸)

در مشهد متعینین دربار، که «رابرت شرلی» در رأس آنها قرار داشت، به سفارت خیرمقدم گفتند. شاه به کشیشهای او گوستن، که بعداً هم تاکاشان و اصفهان با او همراه بودند، احترام بسیار گذاشت و نه تنها مانعی در راه ایشان ایجاد نکرد بلکه کرا را احسن نیت خود را ظاهر ساخت. کشیشها اجازه ساختن يك کلیسا و تشکیل يك صومعه را در اصفهان بدست آوردند.

همچنین در اثر پیشنهاد «دو گووآ» شاه با برقراری يك پایگاه تجارتي در ایران موافقت کرد و تنها شرطی که قرار گذاشت این بود که اسپانیا برای متوقف کردن نفوذترکان عثمانی در آسیا با او کمک بنماید. برای اینکه درین موضوع مفصلتر مذاکره بعمل آید، شاه «دو گووآ» را بمعیت یکی از محترمین ایران بنام «الله وردی بيگ» از طریق هرمز به دربار فیلیپ سوم در اسپانیا اعزام داشت.

ولی درین جا نسبت به تقاضای شاه تمایل چندانی نشان ندادند و مذاکرات بدون نتیجه ماند. در سال ۱۶۱۲ «دو گووآ» مأمور شد دوباره به ایران مراجعت و مذاکرات را تجدید نماید، ولی شاه عباس اول خشمگین شده بود و از پذیرفتن هر گونه معذرت از طرف پادشاه اسپانیا امتناع ورزید و «دو گووآ» را به زندان انداخت. تازه پس از چندین ماه کشیش پرتغالی موفق بفرار شد و از بیراهه توانست محرمانه ایران را ترک کند.

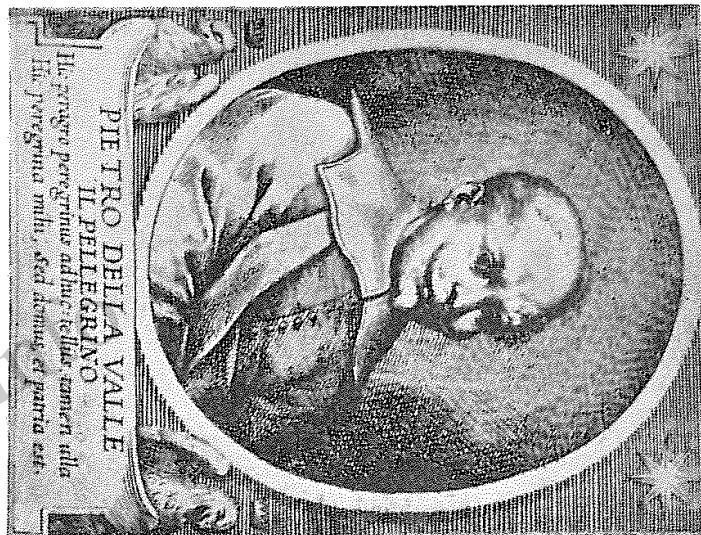
پس از آنکه بعدها در اروپا انتشار یافت که شاه عباس اول بهیچوجه بامسیحیها مخالفتی ندارد پاپ «کلماں هشتم» عده زیادی از وعاظ را تحت سرپرستی «پاتریول سیمون Pater Paul Simon» به ایران فرستاد ولی ایندفعه همه از فرقه «کارملیت» بودند. در موقع آمدن از بادکوبه و شاماخا در سال ۱۶۰۷ از طریق اردبیل به قزوین مسافرت بعمل آمد و در این جا مجدداً «رابرت شرلی» کشیشها را پذیرفت و دنباله مسافرت از طریق ساوه و قم به اصفهان خاتمه پذیرفت.

همان طور که سابقاً درباره او گوستنها رفتار شده بود همانطور هم برای کارملیتها در اصفهان جایی معین کردند که کلیسای خود را در آن جا برپا سازند.

«پاترفیلیپوسا. س. ترینیتی تا ته Pater Philippusa. S. Trinitate» هم که در سال ۱۶۲۹ در ایران پیدا شد، از فرقه کارملیت بود و ده سال بعد از آن تاریخ هم يك مرتبه دیگر تمام کشور را زیر پا گذاشت. در مسافرت اولش در ایران از بغداد به اصفهان و از طریق شیراز به بندر ریگ واقع در کنار خلیج رفت و در سفر دوم از هند حرکت کرده در «کنگک Kung» پیاده شد و از طریق لار و شیراز و اصفهان و تبریز بوطن خود مراجعت کرد.

۱ - «پاتر برتولد اینیاس دوست آن Pater Berthold Ygnace de St. Anne» در سال ۱۸۸۶ راجع به هیئت کارملیتها در ایران گزارشی منتشر کرده است.

۲ - «مانوئل گودینو Manuel Godinho» کشیش هم به کنگک آمد و این درموقعی بود که سال ۱۶۶۳ از هند به پرتغال میرفت و بطوریکه خودش نوشته مقصودش خدمت به خداوند و خلقی بوده است. در فلات ایران «گودینو» فقط فاصله کوتاه بین «کامارا اون Camaraon» (گمرون Gomrun بندر عباس) تا «کونگو Kongo» (کنگک) را در نور دیده، و در آنجا بیست نفر انگلیسی و همان اندازه هلندی زندگی میکردند.



شبه پیترودلاوالا Pietro della Valle
مستخرج از کتاب مسافرتهای ایران پیترودلاوالا.



شبه توماس هربرت Thomas Herbert
مستخرج از کتاب مسافرت در ایران توماس هربرت.

جالب‌تر از همه در خط سیر «پاترفیلیپوس» آن قسمت از راه بین شیراز و بندرریگ و از کنگک تا لاراست که تاحال از طرف اروپائیا شرح داده نشده بود ولی متأسفانه آن روحانی در توصیفات خود خیلی به اختصار کوشیده است.

راه تا «بندل - رگ Bondel-Regh» بسیار دشوار بود و از نواحی کوهستانی میگذشت. در تمام مدت سه روز اخیر جز آب شور یا آب باتلاقی چیزی یافت نشد. فقط یک شهر به نام «کازارون Casaron» (کازرون) و معدودی دهکده و چند دسته چادر نشین دیده شد. بندرریگ نسبتاً جای بزرگی بود و خانه های کاهگلی و کلبه های حصیری و نخلستان های زیبا در آن یافت میشد.

بنا بر قول «پاترفیلیپوس» «کونگو» (کنگک) تحت سرپرستی یک نفر نماینده پسر تعالی اداره میشد که حق داشت نیمی از عایدات گمرک آن جا را برداشت نماید. این محل از یک دهکده مفلوك ماهیگیری تبدیل به شهر آبرومندی شده بود. فقط آب آن بسیار بد و آشامیدن آن تولید کرم میکرد. مسافرت به لار در دو روز اول از میان جلگه، در حاشیه نمکزاری انجام شد (محرقات Mohrakān) و تازه روز سوم به کوهستان رسیدند. راه بسیار خسته کننده بود.

«پاتر آنژ دوست ژوزف Pater Ange de Saint Joseph» هم، که در سال ۱۶۶۴ به - اصفهان آمد، از همان فرقه «پاترفیلیپوس» بود. او نه سال درین جا ماند و با کمال رشادت مشغول مطالعه کتب و مآخذ ایرانی گردید. جغرافیا فن او نبود. «پاتر آنژ دوست ژوزف» ترجمه یک کتاب داروشناسی ایران و یک لغت فارسی را منتشر ساخت.^۲

در آن واحد در زمان او گوستن ها و کارملیت ها عده ای هم کاپوسن های فرانسوی در اصفهان پیدا شدند. و رودهیست اولی آنها قبل از درگذشت شاه عباس کبیر بود. رئیس آنها «پاتر پاسیفیک دو پروونس Pater Pacifique de Proovins» بود. روحانیون بدون گذشتن از قزوین ۲۵ روزه از بغداد به پایتخت رسیدند. راجع به راه ذکر بیشتری نشده است. «کاپوسن ها» هم موافقت

۱ - در «کنگک»، که امروز دهکده محقری در همسایگی «لنگه» میباشد، پرتغالیها مسکن کردند و این پس از آن بود که از هنر منز رانده شده در ساحل شرقی خلیج مستقر شدند و در کنگان واقع در طاهری که در سر بالای خلیج میباشد آبدای تشکیل دادند و تا اوائل قرن ۱۸ به تجارت بی اهمیتی اشتغال داشتند. در قرن ۱۷ از کنگک به سمت فلات راهی بود که غالباً مورد استفاده کاروانهای متعدد قرار می گرفت.

۲ - شرح بهتری از معالجه کرم «گینه» کلمه به کلمه در (نشریه فرانکفورت ۱۶۷۱) منعکس گردیده؛ همینکه کرم سرش را بیرون می آورد آن راه دور چوب کوچکی می بندند و هر روز آن را کمی بیرون میکشند و بدو چوب می پیچند تا اینکه تماماً بیرون بیاید. این کرمها خیلی دراز هستند و اگر کسی آن را به زور بیرون بکشد پاره میشود و قطعات آن از سوراخهای متعدد سر بیرون می آورند.

۳ - راجع به «پاتر فولکنز بودی س. گیوزپه Pater Fulgnzio di S. Guiseppe» کارملیت رجوع شود به فصل پانزدهم.

باتأسیس کلیسای فرقه خود را بدست آوردند.^۱

کشیشی که نامش در ایران از سایر کشیشان مؤثر زمان صفویه بیشتر مشهور شده «پاتر رافائل دومانس (ژاک دو ترتر) Pater Rafael du Mans (Jacque Dutertre)» بود. او مدت چهل سال سرپرست دیر کاپوسن ها در اصفهان بود و در سن ۸۳ سالگی در سال ۱۶۹۶ از دنیا رفت.

این فرانسوی محترم مورد تکریم همه بود و به زبان و عادات و رسوم کشور کاملاً آشنائی داشت. در دربار شاه دارای نفوذ بود و در مواقع معامله با اروپائیا او را بعنوان مترجم خود میخواندند. اکنون فاش شده که بسیاری از مسافران ایران در قرن ۱۷ قسمت بزرگی از اطلاعات خود را از «پاتر رافائل» می گرفتند و او کسی نبود که از احدی چیزی را مضایقه کند. «توننت Thevenot» و «شاردن» و «کامفر Kaemfer» و «بدیک Bedik» همه از «پاتر رافائل» سخن گفته بودند. او بالاخص برای «کامفر» یک دستور زبان ترکی ترتیب داد و بعداً هم شرحی از ایران تنظیم کرد که آن کاشف آلمانی در موقع پاکنویس تألیف خود از آن استفاده نمود. «پتیس Petis» تحت توجه «پاتر رافائل» قرار داشت، «تاورنیه Tavernier» جواهرات خود را به او سپرده بود، و مسافران بخت برگشته فرانسوی متعلق به شرکت هند چندین بار از نصایح او برخوردار شدند. «پاتر رافائل» همانست که پس از درگذشت شاه عباس دوم، در موقعی که جمعیت های اروپائی اصفهان راجع به حیات خود نگران بودند، آنها را تسلی میداد و آسایش خاطرشان را فراهم میکرد.

تألیفات «دومان Du Man» در زمان خودش همانطور خطی باقی ماند، تازه دوستان سال پس از فوت کشیش از طرف یک نفر خاورشناس فرانسوی بنام «ش. شافر Ch. Shafer» گزارشی راجع به وضع ایران در سال ۱۶۶۰ منتشر شد که آن را «پاتر رافائل» برای «کلبر Colbert» وزیر تهیه نموده بود.

درین کتاب منظره عمومی کشور و وقایع آن و شرح دستگاه اداری و عادات دربار و اعمال مذهبی و رسوم دیگر شرح داده شده و طبقات مختلف مردم از قبیل علماء و تجار و صنعتگران مورد بحث قرار گرفته است. همچنین از نوع امراض و طرز علاج آن گفتگو بمیان آمده. در تمام این موارد، ایران آن روز با کمال درستی تشریح شده و دارای قضاوت های پر بهائی است که حتی بزرگترین مسافران از قبیل «شاردن» و «تاورنیه» هم نمیتوانستند نظیر آن را بعمل آورند زیرا آنها پادشاه و متنفذین درجه اول کشور داخل داد و ستد و معامله بودند.

۱ - «پاتر پاسیفیک» در سفر نامه اش شرح اولین برخورد خود را با شاه عباس اول منعکس کرده این شرح دلالت بزرگی بر عظمت آن پادشاه دارد. شاه گفته بود: شما از من اجازه میخواهید در اصفهان خانه ای بخرید، من آن را بشما هدیه میکنم. شما خانه کوچکی تقاضا دارید من بزرگ آن را بشما میدهم. و چون شما بمن میگوئید که زندگانی گداها را دارید لذا باید در پایتخت من دارای مسکنی بشوید که در باغ آن به انگور و شراب دست رس داشته باشید و در آن جویباری جاری باشد که در آن ماهی ها شنا بکنند و در آن میوه و گل و هیزم برای برافروختن به حد افراط یافت شود.

قابل توجه آنکه «پاتر رافائل» چندان علاقه‌ای به وطن ثانی خود نداشت، و هر چه را در ایران میدید با حالت امتناع به آن مینگریست. حتی بناهای یادگاری زمان قدیم هم با مقایسه با ابنیه اروپای غربی در نظر او جلوه فوق‌العاده‌ای نداشت و برای آنها از نظر صنعت ارزشی قائل نبود آنچه تعریف راجع به این موضوع از این بناها میشد بنظر او اغراق آمیز میآمد. این عقیده ثابت «رافائل دومان» که به این طریق اظهار شده بود در اوضاع و احوال شرق از قرن هفدهم بپس برای کاشفان اروپائی آن تأثیر زیادی داشت.

شرحی هم راجع به وضعیت ایران توسط «پاتر سانسون Pater Sanson» نوشته شده ولی بهیچوجه پهای تألیف بزرگ «پاتر رافائل» نمرسید. این شخص در سال ۱۶۸۳ به ایران اعزام شد و شش ماه در قزوین مانده و پس از آن به ترتیب از همان راههایی که تا کنون ذکر شده به کردستان و سوزیانا مسافرت کرد.

یکی از همکاران «دومان» «پاتر گابریل دوشینون Pater Gabriel de Chinon» بود. او مدت ۲۵ سال در صومعه کاپوسنهای اصفهان سکنی داشت تا اینکه در اثر تحریکات روحانیون ارمنی در جلغا مجبور شد پایتخت را ترک کند. پس از آن در تبریز متوقف شد و بعداً به هند مأموریت یافت و کمی بعد در همانجا هم از دنیا رفت.

پس از فوت «پاتر گابریل» تألیفی به قلم او پیدا شد که از اعمال مذهبی و حکومت و آداب ایرانیان و ارمنه و زرتشتیان بحث میکرد و معلوم بود که این تألیف از دست یکنفر آدم منصف و دقیق بیرون آمده است.

صومعه‌ها و کلیساهای کشیشهای کاتولیک رومی در قسمت شمال اصفهان واقع بودند. در زمان صفویه اروپائیها تقریباً بطور کلی در خود پایتخت سکنی داشتند نه در جلغا که محل توقف اراغنه مسیحی بود. ولی موقعی که پایتخت از اصفهان تغییر کرد دیگر به خارجیها اجازه داده نشد در خود شهر منزل کنند و مجبور بودند شهرها را در جلغا بسر برده و فقط در موقع روز در آن طرف زاینده رود ظاهر شوند.

صومعه کارملیت‌ها ظاهراً از همه با شکوهتر بوده است. همچنین صومعه اوگوستن‌ها بنای زیبایی بود که چهار راهها و حجره‌های راحتی برای کشیشها داشت. کلیسا کوچک و دارای یک گنبد و دو برج بود. کشیشهای اوگوستن تعریف میکردند که شاه مکرر به صومعه آنها میآمد و روحانیون راهم به قصر خود دعوت میکرد. درین مواقع او سعی داشت تسبیحی به گردن بیاویزد و بدین وسیله احترام خود را نسبت به مذهب مسیحیون بمنصه ظهور برساند.

«اوگوستن‌ها غالباً پرتغالی بودند و در آمدشان از هند تأمین میشد، کارملیت‌ها بیشتر اسپانیائی و ایتالیائی و کاپوسن‌ها فرانسوی بودند و پادشاه فرانسه مخارج آنها را تکفل مینمود.

از وجود یک جمعیت فرانسیسکن در اصفهان خبری در دست نیست ولی درین حال شرح مسافرت یک کشیش فرانسیسکن پرتغالی بنام «گاسپاردوسان برناردینو Gaspar de San Bernardino» به اطلاع ما رسیده است. او در موقع مراجعت از هند به پرتغال، در ایران از راه معمول بندرعباس به اصفهان مسافرت کرده بود و در گزارش خود بیشتر متوجه نقل قول

جغرافیون قبلی، که ازین ناحیه عبور کرده بودند، شده بود تا بمشاهدات شخصی خود. در اطراف سال ۱۶۴۵ ژزوئیت‌ها آمدند. رئیس آنها یعنی «پاتر ریگوردی Pater Rigourdy» گرچه از طرف پاپ و سایر سلاطین مسیحی سفارش نامه گرفته ولی هدایائی همراه نیاورده بود در صورتی که در مشرق زمین بدون آن به‌جائی نمرسند. بعلاوه او در ایران چنان پیشنهاد های سیاسی نا معقولی نمود که شاه فقط از روی بی‌میلی اجازه توقف به ژزوئیت را داد.

فعالیت این فرقه توسط «پاتر آلکساندر دورودس Pater Alexander de Rhodes» که بیش از سی سال در آسیای شرقی مشغول کار بود به مرحله صحیح رسید. او در سال ۱۶۵۵ از راه تبریز به اصفهان آمد.

چند سال قبل از آن هم «آلکساندر دورودس»، موقعی که از هند به اروپا میرفت، در ایران مسافرت کرده بود. در آن موقع او در بندرعباس پیاده شده و در راه اصفهان نزدیک لار تصادفاً با «بولای دوگوز Boulouye de Gouz» روپرو شد، در فصول آینده تا اندازه‌ای از او گفتگو بمیان خواهد آمد. آخرین بار هم «پاتر آلکساندر» در سال ۱۶۶۰ به ایران آمد و همانجا هم از دنیا رفت.

در موقع توقف در اروپا این کشیش وضع تبلیغاتی کاتولیک‌های رومی را در آسیا شرح داده و درخواست وسائل برای اعزام روحانیون دیگر را نموده بود و در نتیجه اسقف «دوبریت de Beryte» تحریک شده با عده‌ای از روحانیون در سال ۱۶۶۰ سفر شرق را در پیش گرفته از ایران هم عبور نمودند.

از راه حلب و بصره به بندر ریگ رهسپار شدند و باز ۳۲ سال بعد از «پاتر فیلیپوس» و ۲۲ سال بعد از «تاورنیه» یک کاروان اروپائی راه دشوار بین ساحل و شیراز مرتفع را در پیش گرفت. کازرون را «کالسون Calceron» نامیده و میگوید شهر کوچکی است که ظاهراً در گذشته بسیار بزرگ و نام آن در آن مواقع گویا «سزاره Cesaré» بوده است. در اصفهان تمام وسائل آماده شد که از راه خشکی به قندهار بروند ولی این نقشه بواسطه نا امنی راهها برهم خورد و از طریق لاربه «مدفن اروپائیها» یعنی بندرعباس رهسپار شدند.

راجع به سر نوشت ژزوئیت‌ها در اصفهان بوسیله «پاتر ویلوت Pater Vilotte» ژزوئیت که آخرین کشیش کاتولیک رومی بود، مطلع میشویم. او گزارشی از سرگذشت خود در ایران راجع به زمان صفویه منتشر کرده بود.

آن روحانی در سال ۱۶۸۰ از طریق اردبیل و میانه، به نیت توقف یکساله، به اصفهان آمد و شش سال بعد هم مجدداً به پایتخت ایران مراجعت کرد و تا سال ۱۷۰۸ در آنجا باقی ماند، منتها این دفعه از طریق کنگاور و «دیز آباد» و «کوکا Kuka» این مسافرت را انجام داد.

سه نفر از برادران طریقت «پاتر ویلوت» هم در زمان توقف او به شهر اصفهان آمدند. نام آنها «ویلهلم وبر Wilhelm Weber» و «ویلهلم مایر Wilhelm Mayr» و «دانتست‌ها نکسلدن Ernst Hanxleden» کشیش نوآموز بود که در سال ۱۶۹۹ برای فعالیتهای تبلیغاتی به هند

میرفتند. «فرانس کاسپارشیللینگر Franz Kaspar Schillinger» جوان هم به آنها ملحق گردید. آنها آخرین مسافران اروپائی بودند که در قرن ۱۷ تمام ایران را زیر پا گذاشتند. این چهار نفر آلمانی راه معروف قدیم را از طریق تبریز و قزوین به سوی اصفهان پیش گرفتند و پس از آن با اطلاع کامل از راه شیراز به بندرعباس عزیمت کردند.

آنها نزدیک تبریز به اولین قنات برخوردند که مخصوص به ایران میباشد: و آن مجرای آب طولانی است که از تمام دشت وسیع عبور میکند و بوسیله آن آب شیرین از راهها و سرزمینهای هم سطح کشور به تمام شهرها و روستاها تقسیم میشود.

به مسافران اجازه ورود به مسجد فاطمه (A) در قم داده شد ولی تعجب درین است که ذکری از فاطمه بمیان نیامده بلکه فقط از شکوه مقبره شاهانه سخن رفته است. در ذکر احوال علماء مسلمان که در خانه خدا بودند دقت کافی بکار برده نشده «دائماً چندین آخوند ایرانی به نوبه درین مساجد کشیک میدهند و از روی کتابهایی که با آب طلا نوشته شده بلا انقطاع به زبان فارسی عبارت یا آوازی میخوانند».

در «اومیسناات Omisenaat» (عظیم آباد) سه منزلی اصفهان آنها در کاروانسرای یکنفر مریض سخت فرانسوی رادیدند که از بندرعباس تا اینجا را با کاروانی طی کرده و پس از آن به حال خود واگذار شده بود. ژرژوئیتها آن بدبخت را تسلی داده سعی کردند وضعیت او را بهبودی دهند ولی معذک آن ناشناس، که از ذکر اسمش خودداری شده، مرد و از طرف کشیها به آئین مسیح دفن گردید.

قسمت آخر راه در ایران قبل از بندرعباس بطور وضوح شرح داده نشده و فقط صحبت از کوهستان بسیار مرتفعی بمیان آمده که هیچ دره نداشت و بایستی قبل از رسیدن به ساحل مسطح از آن عبور بعمل آید. چون نام نقاط «قرموت Kormut» و «کفرستان Kufrestan» و «گو تشران Gotschiran» برده شده، که بسهولت میتوان پی برد همان «هرمز» و «خوزستان» و «کاجین» میباشد، لذا مسلماً مسافران از شاهراه بزرگ چندان منحرف نشده اند، و شرحی را که راجع به کوه مرتفع نوشته اند، که سر به بر میساید و از فراز آن میتوان دریا را دید، باید حمل بر اشتباه نمود.

آنها چند روز بعد از موقع حرکت کشتی که قرار بود آنها را به هند ببرد به بندرعباس رسیدند. «پاترور» و «مایر» بمرض مالاریا، که ظاهراً در ساحل به آن مبتلا شده بودند، وفات کردند.

(A) یادداشت صحیح: در متن کتاب مسجد فاطمه ذکر شده اما بطوریکه میدانیم در شهر قم حرم مطهر حضرت معصومه (ع) قرار دارد.

فصل چهاردهم

«ژان شاردن Jean Chardin» و

مسافران دیگر فرانسوی معاصر او در ایران

در هیچیک از فصول تاریخ ایران که بقلم اروپائیه نوشته شده پایه و اساس دقیقتر و پر مغزتری، مانند دوره طلایی عهد شاه عباس بزرگ، تا انقراض اجباری حکومت صفویه در سال ۱۷۲۲، دیده نشده است. این زمان دوره عظمت ایران و همچنین دوره رشد تألیفات و مآخذ اروپائی راجع باین کشور محسوب میشود.

امنیت در عبور و مرور و اوج صنعت در ایران باعث شده بود که در آن زمان بسیاری از اشخاص فعال تقریباً از تمام ملل غرب باصفهان هجوم بیاورند. مسافرتهای «شاردن» در نیمه دوم قرن ۱۷ نشانه این بود که در آن دوره در دربار ایران بیش از هر موقع دیگر عده اروپائیه روبفرونی گذارده بود و «شاردن» سرآمد همه آنها بحساب میآمد.

بطوریکه کرا را ادعا شده این نظریه، که سفرنامههای فرانسوی مربوط به آن زمان بدترین و نامطمئنترین گزارشهای تاریخی میباشد که ما در دست داریم، بکلی غلط است. ولو آنکه مؤلفان اعداد را بطور صحیح ذکر نکرده باشند یا همانطوریکه در غالب کتب مربوط به ایران دیده میشود شرح کشور را با تغییر شکل بیان کرده باشند و مثلاً در درجه اول فقط به ذکر شهرهای عمده واقع در کنار شاهراهها اکتفا نموده باشند معذک آن تألیفات مخصوصاً نوشتههای «شاردن» نه تنها از نقطه نظر تاریخ تمدن بلکه از لحاظ جغرافیائی هم دارای ارزش بسیار میباشد.

«ژان شاردن» فرزند یکنفر تاجر جواهر فروش متمدول بود و در همان اوان شباب ندای خاورزمین او را بخود میخواند، و هنوز بسن ۲۲ سالگی نرسیده با پشتکار تمام مأموریتی از طرف پدر خود بعهده گرفت و آن عبارت ازین بود که به هند رفته اشکالات تجارتی پدر خود را مرتفع سازد. بوسیله ارمانه از طریق تبریز به اصفهان آمد و مدت ۱۸ ماه در آنجا با کمال جدیت به تحقیقات پرداخت.

او از بندر عباس ایران را ترك گفت ولی دو سال بعد مجدداً در کشور شاهنشاهی ظاهر گردید. جواهرات خیره کننده او باعث شده بود که بسمت تاجر شاه وزرگر دربار ارتقاء یافته و بدین وسیله درهای بهترین محافل و مجامع ایرانی به روی او باز گردد. معاشرت شخصی او با ایرانیها هجرتش ساخته بود که زبان فارسی را یاد بگیرد و دانستن زبان باعث شد کتب ایرانی را بخواند و با تاریخ قدیم و جدید کشور سروکار داشته باشد. چون از طرف شخص شاه مأموریت یافته بود چند قطعه جواهر قیمتی را تراش بدهد لذا در سال ۱۶۷۰ به پاریس بازگشت.

در مدت کمتر از یک سال آن فرانسوی برای سومین بار بسمت اصفهان حرکت کرد و این دفعه چهار سال در ایران باقی ماند.

هنگام بازگشت دوباره خط سیر قدیمی را از طریق تبریز، که در آن موقع هم مانند امروز دومین شهر ایران محسوب میشد در پیش گرفت. قزوین در سمت چپ ماند و تازه در سال ۱۶۷۴ ببهانه دیدن دربار شاهنشاهی بآن شهر وارد شد. برخلاف آنچه فعلاً در کشور معمول است، با وجود آنکه «شاردن» خارج مذهب بود در قم با اجازه داده شد از داخل حرم فاطمه (A) دیدن بعمل آورد و نقش‌هایی بردارد. از کاشان (شهر ابریشم) راه خود را از طریق گردنه «کوه رود» انتخاب نمود.

«شاردن» در سفر سوم خود اطراف کشور را بسیار سیر کرد، بین یزدخواست و شیراز پی بوجود جاده تاپستانی و زمستانی برد و مانند سفر اولش از تخت جمشید دیدن نمود. و راجع باولین متصل مشروح این نقطه، که در عین حال بوسیله تصاویر متعددی بقلم نقشه کش مخصوص او هم روشن تر شده بود، ما خود را مدیون او میدانیم^۲. در سال ۱۶۷۷ از طریق بندر عباس و هند و دماغه امید «شاردن» بارو با مراجعت کرد.

(A) یادداشت صحیح: در متن کتاب حرم فاطمه ذکر شده اما بطوریکه میدانیم در شهر قم حرم مطهر حضرت معصومه (ع) قرار دارد.

۱ - سابقاً قم به اصفهان را تقریباً همیشه خواه از گردنه کوه رود خواه از دهکده نطنز که در سمت شرق واقع است، از طریق کاشان میرفتند. جاده اتومبیل روفعلی که از «Mehmet» میگذرد، ظاهراً در اواخر قرن ۱۹ بوجود آمده است.

۲ - نقطه تاریکی در زندگی «شاردن» یافت میشود و آن عبارت از رابطه سوئی است که او با نقشه کش بسیار لایق خود یعنی «گرلو Grélot» داشت. در صورتی که اطلس مصور ضمیمه تألیف «شاردن» را از او داریم. «شاردن» «گرلو» را در قسطنطنیه ملاقات او را دعوت نمود که باتفاق به ایران بیایند تا تمام چیزهای نادری را که ممکن بود ببینند با نقاشی مجسم سازند. در آن کشور دور افتاده توأم کار میکردند و کشفیات مینمودند ولی روابط حسنه و دو جانبه آنها تیره گردید و موقعی که در صومعه کارملیتها در اصفهان، که «شاردن» و «گرلو» در آن مسکن داشتند، «آمبروزیو بمبو Ambrogio Bembo» پیدا شد «گرلو» «شاردن» را رها کرد و بطوریکه خودش روایت کرده این جدائی در اثر رفتار متکبرانانه «شاردن» پیش آمده و لذا از هم سفر قدیمی خود کناره گرفته تا داخل خدمت آن ایتالیائی بشود.

«آمبروزیو بمبو» یکنفر نجیب زاده و نیزی جوانی بود که بمیل خود در آسیا مسافرت

«شاردن» تمام عمر خود را وقف کشفیات ایران نمود. تکمیل نتایج مسافرت او چندین سال بطول انجامید. با وجود فعالیت دامن دار و ادبی «شاردن» معدک بسیاری از مطالب آشکار نشد. مثلاً تاریخ عمومی ایران که مواد آنرا هم کاملاً جمع آوری کرده بود هرگز انتشار نیافت.

همچنین کارهای دیگر «شاردن» از قبیل ترجمه يك کتاب جغرافیای ایرانی و رساله راجع بمحللهای مختلفی که در آنجیل ذکر شده، بیرون نیامد. «شاردن» تمایل مخصوصی به تدوین يك رساله راجع باعتبار مقدس داشت، در همان سفر اول باین موضوع مشغول و بسیار خوشحال شد از اینکه توانست وضعیت آن نقاط را در خود محل با آنچه در آنجیل نوشته شده بود مقایسه نماید.

اثر بزرگ «شاردن» به ده جلد تقسیم شده، سه جلد اول آن مربوط بشرح مسافرت از پاریس باصفهان و يك جلد مختص به تشریح پایتخت میباشد. چهار جلد دیگر در باب توصیف کلی از کشور شاهنشاهی تدوین شده. روی هم رفته در آن از وضعیت ساختمان زمین و معادن و آب و هوا و عالم نباتات و حیوانات صحبت شده؛ و در فصول مختلف از عادات ایرانیان و طرز تغذیه و منزل و حرفه و تجارت و همچنین صنعت و علوم و اعمال مذهبی آنها بحث شده است؛ و نیز از موسیقی و شعر و نقاشی و طبابت و کتب و مآخذ و مدارس ایران اطلاعاتی بدست میدهد. هیچیک از موضوع های ظاهری زندگی از قلم نیفتاده است؛ تأسیسات سیاسی و لشکری و کشوری و مؤسسات ملی و مسائل مالی تمام نام برده شده، و بخصوص يك قسمت عمده به پادشاه و زندگانی او و اداره دربار اختصاص یافته است. دو جلد آخر حاوی شرح دو مسافرت بین اصفهان و بندر عباس و تفصیل خصوصیات گوناگون دربار میباشد که در جلد های سابق ذکر آن نشده بود.

در میان کلیه مسافرانی که در قرن ۱۷ بایران آمدند «شاردن» کسی است که بهترین تشریح را از این کشور بعمل آورده است. در آثار او چیزی که باعث امتیاز می باشد آن است که از بسیاری از نسخ خطی ایرانی اقتباس نموده، و باین طریق، مخصوصاً در موضوع تعیین طول و عرض جغرافیائی نقاط مختلف، اشتباهاتی هم بمیان آمده است.

بهرتر از هر چیز «شاردن» پایتخت شاهی را شرح داده و بنا بر قول خودش اصفهان را بهتر از پاریس میشناخته. به عقیده او در نیمه قرن ۱۷ وضعیت اصفهان در دوره صفویه برابر با اوضاع بیت المقدس در زمان سلیمان بوده. من باب مثل در تألیفات او میتوان شرح مخارج و تئذیاتی را که در موقع پذیرائی سفیران خارجی در قصر سلطنتی اصفهان بعمل میآمد، در نظر گرفت که شرحش از این قرار است:

يك روز قبل از تاریخ معین میدان مقابل قصر سلطنتی را از دكا كین كسبه، که معمولاً

میکرد. نظر او در درجه اول متوجه آثار قدیمی بود. او نه تنها حجاریهای تخت جمشید بلکه حجاریهای «بستون» و «شرمزك Chermonsac» (کرمانشاه) را هم بازدید میکرد. در نقاشیهایی که تألیف «بمبو» را زینت کرده انسان بهمان دستی برمیخورد که سفرنامه بزرگ «شاردن» را هم به تجسم در آورده است.

در آنجا برپا بود، تخلیه نمودند. همه جا را جارو کردند و مدخلها از همه طرف مسدود شد. صدر اعظم به سفرا پیام داد که روز بعد باهدایای خود حاضر باشند تا بحضور شاه بار یابند. صبح روز جشن دره‌ریک از دوطرف ایوان بزرگ روباز، که شاهان بزرگ دراصفهان از آنجا به تماشای نمایشات و سوار خوبیها میپرداختند، شش رأس از زیباترین اسبهای اصطبل شاهی را قرار میدادند. دهنه آنها روپوش طلا داشت و بازمرد و یا قوت یا احجار قیمتی دیگر زینت شده بود. زین و رکاب آنها هم بهمان اندازه قیمتی درست شده بود. کمی آنطرفتر از اسبها حیوانات وحشی قرار داشتند. دوشیرویک ببر و یک پلنگ، در حالی که سرشان رو به میدان قرار داشت، درروی یک قالی ارغوانی رنگ دراز کشیده و چند ظرف بزرگ و گرد از طلای خالص برای خوردن غذا جلوی آنها گذارده بودند. جلوی درب ورودی ارابه‌های هندی که به گاو میش بسته شده بود و چند آهو و یک کرگدن و چندین فیل قرار داشت. این فیل‌ها هم مانند اسبها باسریاق قیمتی مزین شده بودند. تالار پذیرائی سفیران خارجی بالای سردر قصر، رو بمیدان قرار داشت. داخل این تالار بطرز زیبایی بنا گردیده بود بطوریکه تا آن موقع «شاردن» نظیر آنرا ندیده بود. پس از آنکه شاه بادربارهای خود، که متجاوز از سیصد نفر میشدند، در تالار جا میگرفتند آنوقت سفرا، یکی پس از دیگری طاهر میشدند. هر یک از آنها را یک نفر مأمور تشریفات درفاصله‌های مناسب دعوت به پیاده شدن میکرد و درموقع ورود به تالار قاپوچی باشی آنها را پذیرفته برای «بابوس» راهنمایی میکرد. چهار قدم به شاه مانده دستور توقف به سفیر داده میشد. در اینجا به زانوی او فشار میدادند و او را مجبور میساختند سه بار بالاتنه خود را طوری خم کند که پیشانی‌اش با زمین تماس حاصل نماید.

درموقع معین هدایای سفیر را بحضور شاه میآوردند. این هدایا اقسام مختلف داشت. مثلاً یک مرتبه سفیر مسکو پنج تنگ عرق خوری و سفیر «لزگی» Lesghie « پنج پسر بچه زیبا و سفیر بصره یک شتر مرغ زنده همراه آورده بودند. شاه سعی میکرد اعتنائی به هدایا نداشته باشد زیرا میباید چنین جلوه کند که پادشاهان بزرگ ایران بایستی تمام چیزهای قیمتی دنیا را دریافت دارند ولی آنها قابل توجه ندانند.

پس از خاتمه تشریفات مربوط به هدایا شروع مسابقات باصدای طبل و شیپور در میدان بزرگ اعلام میشد. و درموقع جنگ شیر با گاو نر بلافاصله پس از برخورد اولی کله گاو را با تیر میزدند زیرا خوش آیند نبود شیر، که علامت بیرق پادشاهان ایران است، بتواند فوراً پیروز گردد.

همچنین مسابقات چوگان بازی هم بوجه احسن انجام میشد و غریبها دانستن این بازی را مدیون ایرانیها میباشند. دروازه‌های «گل» Goal « این بازی هنوز دراصفهان در میدان شاه برقرار میباشد.

درموقع اوج مسابقات، غذاهای منتخب درظروف فوق‌العاده قیمتی و بی نظیر، که از مینای طلاکاری ساخته شده و مکمل به جواهر و مروارید بود، برای سفرا میآوردند. بنا بر میزان احترامی که نسبت بهریک از سفیران میخواستند مرعی دارند بر تعداد غذاها کم و بیش

افزوده میشد.

پس از صرف غذا سفراء بحضور میآمدند ولی شاه آنها را مخاطب قرار نمیداد و حتی یکمرتبه هم متوجه آنها نمیشد بلکه وقت خود را با صحبت با اعیان کشور خویش میگذراند. هیچیک از مسافران قرن ۱۷ مانند «شاردن» غرب را با دوره طلایی صفویه آشنا نکرده است. عمل او در پی بردن بروحیه ایرانیان ثروت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل میدهد و همچنین عذر توقعات ناروای غربی‌ها را هم میخواهد. اگر کسی مانند مؤلف این کتاب، پرارزش‌ترین خاطرات خود را مدیون ایران بداند آنوقت مناسب است سفرنامه «شاردن» را بخواند زیرا او هم بسیاری چیزها را درین کشور از دریچه چشم یکسفر دوست نگاه کرده بود.

«ژان باپتیست تاورنیه» Jean Baptiste Tavernier « هم مانند «شاردن» یکسفر جواهر فروش بود که ۳۴ سال قبل از این هموطن بزرگ خود برای اولین بار بایران آمد. او هم مانند شاردن از ابتدا آرزو مند دیدار کشورهای بیگانه بود. در فاصله بین ۱۶۳۱ و ۱۶۶۸ او اقل شش مسافرت بزرگ بسوی شرق در پیش گرفت ولی راجع به جریان صحیح آن در بعضی از قسمتها ابهام وجود دارد.

سفر اول «تاورنیه» بین سالهای ۱۶۳۱ تا ۱۶۳۳ از راه تبریز به اصفهان انجام گرفت و از طریق کنگاور و حلب مراجعت نمود.

پنج سال بعد «تاورنیه» مجدداً سفر شرق را در پیش گرفت. این مسافرت از راه بصره به بندرریک و شیراز و اصفهان انجام و در سال ۱۶۳۹ با آنجا وارد شد. محتمل است «تاورنیه» در همان سال از پایتخت ایران خارج شده باشد تا از طریق بندرعباس به هندوستان رهسپار گردد. خط سیر او بوضوح معلوم نیست و همین اندازه اطمینان حاصل است که در ۱۶۴۳ او مجدداً در بندرعباس بسر میبرد.

در همان سال هم «تاورنیه» سفر سوم خود را شروع کرد و از موصل از راه کردستان باصفهان آمد و مجدداً چند ماه در آنجا اقامت نمود. پس از آن از راه بندرعباس در سال ۱۶۴۵ به سورت هند رسید.

«تاورنیه» فقط دو سال در وطن خود دوام آورد و پس از آن از نو شروع بمسافرت کرد. در اوایل سال ۱۶۵۱ مجدداً از راه حلب رهسپار شرق گردید. این مرتبه بوسیله کشتی ازدجله بصره سرازیر شده از راه خلیج به هرمز و هند رفت. سه سال بعد در موقع مراجعت، از بندرعباس به کرمان آمد و مقدار زیادی پشم خریداری کرد که به فرانسه حمل کند. پس از یک توقف طولانی در ایران و دیدن بسیاری از نقاط، که سابقاً ندیده بود، در سال ۱۶۵۵ بوطن خود مراجعت نمود.

باز هم «تاورنیه» بیش از دو سال در اروپا دوام نیاورد و سفر پنجم خود را آغاز کرد و از راه ایران به تبریز و اصفهان رهسپار گردید و تا قبل از رفتن به هند یعنی تا سال ۱۶۵۹

۱ - درین مسافرت «تاورنیه» تا «جاوا» پیش رفت و پس از برخورد با ماجراهای گوناگون با کشتی افریقا را دور زده از طریق «سنت هلنا» St. Helena « به اروپا مراجعت کرد.

درین شهر باقی ماند. درموقع مراجعت درسال ۱۶۶۲ مجدداً درایران بسر میبرد. دراین هنگام «تاورنیه» پنجاه و شش ساله بود. او مکننت قابل توجهی بدست آورده و تأهل هم اختیار کرده بود وقاعدهٔ بایستی تصور کرد که آن فرانسوی خستگی ناپذیر دیگر از مسافرت‌های طولانی صرف نظر کرده باشد، ولی برعکس یکسال بعد باز براه افتاد و این مرتبه خواهرزادهٔ جوانش هم با او همراه بود. مانند سفر قبلی این دفعه هم خط سیر خود را از راه ایران و تبریز و اصفهان انتخاب کرد. درتبریز دونفر از همسفرها، که یکی ساعت ساز و دیگری زرگر بود، از دنیا رفتند. درسال ۱۶۶۵ «تاورنیه» اصفهان را ترک گفت تا از طریق بندر عباس به هند رهسپار گردد. درموقع مراجعت در بندرعباس او با «شاردن» مصادف شد. چند ماهی هم در اصفهان توقف کرد و پس از آن موقع آخرین مراجعت «تاورنیه» از شرق فرا رسید، و این درست ۳۶ سال بعد از سفر اول او اتفاق افتاد.^۱

«تاورنیه» هم مانند «شاردن» مطالبی که راجع بایران در نوشته‌های خود باقی گذارده بسیار ارزنده میباشد و راجع به تألیفات او در چند کلمهٔ مختصر میتوان اظهار نظر نمود. این اطلاعات از حدود سفرنامه‌های معمولی تجاوز کرده. برابر با توضیحاتی که از مسافرت‌های شخصی خود داده «تاورنیه» یادداشت‌هایی هم، راجع براهها و شهرها و کشورهای آن که شخصاً ندیده بود و از مردمان طرف اعتماد شنیده، بجا گذاشته است. از روی محاسبهٔ جغرافیون محلی مجموعه‌ای از موقعیت نجومی نقاط مهم ایران، از جمله جاهای دور افتاده مانند اسفراین و طبس (گلشن) و جیرفت و قافان، بیرون داده است، مانند «شاردن» بسیاری از این اطلاعات مغلوط میباشند. در تألیفات «تاورنیه» مقداری سالهای تاریخی و سیاسی کشور و رسوم و عادات اهالی آن یافت میشود.

بعضی نکات از تألیفات آن فرانسوی قابل دقت میباشند: خط سیر «تاورنیه» در سفر سوم بین موصل و همدان درست روشن نیست. ظاهراً او از رودخانه بزرگ «زاب Zab» عبور کرده است. خط سیر «تاورنیه» گویا از یک سرزمین بی راه گذشته باشد. «سنایرنه Sneyrne» باید نقطهٔ موسوم به «سانه Saneh» یعنی سندیج فعلی بوده باشد.

از راهی که «تاورنیه» در سال ۱۶۵۴ در ساحل جنوب، یعنی در خشکی، پیموده متأسفانه اطلاع عمده‌ای بدست نمیآید. او راه کرمان را ۲۷ روزه طی کرده و آنرا

۱ — در این مسافرت «تاورنیه» «آندره دولیه دلانده Andre Daulier-Deslonde» را هم که از طرف بعضی تجار فرانسوی مأموریت داشت در موضوع امکان برقراری تجارت بایران تحقیقات نماید، همراه آورده بود. «دولیه دلانده» در سال ۱۶۶۶ به فرانسه مراجعت کرد و چند سال بعد از آن کتابی راجع به «زیبائیهای ایران» منتشر ساخت ولی این کتاب تقریباً چیز تازه‌ای در بر نداشت.

۲ — ظاهراً او یک مسافرت دیگر هم به شرق کرده و آن بمنظور تسویهٔ زیانهای بود که خواهرزاده‌اش بواسطه اصراف و تبذیر در غیاب او بار آورده و مقروض شده بود. ولی راجع به سالهای آخر زندگی «تاورنیه» چندان اطلاعی در دست نیست. آراکگاه آن مسافر بزرگ در نیمه قرن ۱۹ در یک قبرستان انجیلی کهنه در نزدیکی مسکو پیدا شده.

«Tout à fait extraordinaire» (کاملاً فوق‌العاده) نامیده. آب بسیار کم بدست میآید و بواسطه وجود کوهستان انسان مجبور بود راه را دورهای بزرگ بزند «تاورنیه» کرمان را سخت مخروبه یافت. همچنین دنباله راه تا اصفهان کم مورد عبور و مرور قرار میگرفت. آبادی بندرت دیده میشد و انسان ناگزیر بود از شنز راهائی عبور بکند. کاروانسراها و آب انبارها غالباً بنازگی، یعنی چند سال قبل، بوسیلهٔ محمد علی بیگ بازرگ مالی‌خاندان سلطنتی ایجاد شده بود. در سفرنامه بجز یزد که شهر بزرگی است در وسط بیابان، نام نقاط دیگری برده نشده است.

«تاورنیه» هم مانند «شاردن» این امتیاز را یافته بود که داخل مسجد فاطمه را از نزدیک دیدن کند و شرح ماوقع را به تفصیل بیان کرده و نوشته: مسیحی‌ها را بداخل آن پاسانی راه نمیدهند، مخصوصاً درموقعی که لباس و قیافهٔ آنها آشکار نباشد. ولی بطریقی که من همیشه در ایران و هند سفر میکردم هرگز و در هیچ جا درها را برویم نمی‌بستند. آنچه «تاورنیه» راجع به تخت جمشید، که در همان موقع هم بسیار مشهور بود نوشته، برخلاف تشریح دامنه‌داری که مسافران دیگر ازین محل کرده‌اند، بسیار ناچیز بوده زیرا مینویسد: بالاخره فقط ستونهای قدیمی هستند که بعضی سرپا بوده و بعضی دیگر روی زمین افتاده‌اند. همچنین چند پیکر بدقواره و عده‌ای حفرهٔ مربع کوچک و تاریک در آنجا یافت میشود. تمام اینها اشخاصی مانند مرا، که مهمترین معابد را دیده‌اند، متقاعد نمیسازد که «چهل منار» بغیر از پرستشگاه خدایان دروغین چیز دیگری هم بوده است.

در نوشته‌های او از یک راه چهل منزلی هم از اصفهان به قندهار گفتگو میشود. در زمان قبل از ورود پرتغالیها به هرمز گویا این راه کثیرالعبور بوده و تقریباً در همه جاهم آب یافت میشده. با اینکه این خط سیر بسیار ناقص است معذک میتوان تصور کرد که کاروانها در آن زمان از راه نانی (Nanni) و انارک (داناراکیه Danorokie) و چهارده (کارتِه Karté) و گلشن (طبس) و اسپاک (اسپکه Espak) و تلخ‌آب (تاله‌آه Taléav) و بیرجند (برجان Berjan) عبور میکردند. راه داخلی از قزوین و خراسان به قندهار کمتر مورد آمد و شد قرار میگرفت زیرا این راه ظاهراً از صحراهای زیادی میکشست که دو تاسه روز در آن به آب دسترسی نبود.

غالب مطالب در آثار «تاورنیه» بطور کامل تشریح ولی متأسفانه مواد مفصل و بی‌ترتیب عرضه شده است. و انسان غالباً در انتظار صحت قضایا باقی میماند. ولی معذک چنین مینماید که «تاورنیه» در غالب تشریحات خود از بعضی مسافران معاصر خود بحدیقت نزدیکتر شده باشد زیرا او همیشه خونسردی خود را حفظ کرده و برخلاف مسافران زمان خود، که به ایران آمده بودند، از تعریف اغراق‌آمیز جلال ایران خودداری کرده است.

کتابهای «تاورنیه» بسیار جالب از کار در آمدند و این موضوع در مقابل شیوهٔ تحریر جذاب او تعجب آور نمیباشد. برای نشان دادن شیوهٔ عالی او در بیان مطالب کافی است

۱ — «تاورنیه» درموقع یکی از بازدیدهای خود در تخت جمشید مصادف شد با «فیلیپس آنکل Philips Angel» هلندی که متجاوز هشت روز میشد مشغول نقش برداری از خرابه‌ها بود.

یعنوان مثل قسمتی از فصل مربوط بزندگان کاروانها شرح داده شود. زندگانی آنها هنوز هم مانند صد سال قبل جریان دارد.

در مشرق زمین مرسوم است هر منزل را يك شبانروز طی بکنند... ولی منزلهای همه يك اندازه فاصله ندارند؛ بعضی از آنها شش و بعضی ده تا دوازده ساعت از یکدیگر جدا میباشند و دوری و نزدیکی آنها فقط بستگی بوجود آب دارد. غالباً کاروانها در شب حرکت میکنند نه روز. در تابستان این ترتیب برای اینست که از حرارت محفوظ باشند و در سایر فصول برای اینکه در موقع طلوع آفتاب به جائی که باید توقف کرد برسند، زیرا اگر اول شب به منزل برسند در تاریکی نمیتوانند همه چیز را تنظیم کنند و چادرها را برپا سازند و به حیوانات رسیدگی و پخت و پز نمایند. البته در وسط زمستان یا موقعی که برف بسیار آمده قبل از ساعت ۲ یا ۳ حرکت نمیکند و حتی بعضی مواقع تا طلوع صبح هم صبر میکنند ولی در تابستان یکساعت بعد از غروب آفتاب یا نیمه شب براه میافتند و البته این موضوع بستگی به طول راه دارد.

« کاروانها در محلهائی بار میاندازند که به تمیزی معروف بوده و مخصوصاً نزدیک آب باشند. قبل از آنکه کاروان به محل بارانداز برسد هر يك از تجار در جلوی قطار بارهای خود قرار میگیرند، مقصودشان این است که حتی المقدور موضع مرتفعی بچنگ آورده بارهای خود را در آنجا پائین بیاورند تا اگر باران بگیرد آب از اطراف فرو ریزد و مزاحم آنها نشود. احتیاطاً سنگهائی هم در زیر بارها قرار میدهند و از بیم نفوذ رطوبت فرشی روی مال التجارهها میکسترانند. بهمین جهت هم مستخدمین فوراً گودالی در اطراف چادر میکنند که آب باران در رو داشته باشد. وقتی که هوا خوب باشد حتی زحمت برپا کردن چادرها هم بخود نمیدهند و اگر هم برپا کنند بلافاصله پس از صرف شام فوراً آنرا برمیچینند تا در موقع حرکت زودتر آماده باشند.

« وقتی گشتهای میبینند ساعت حرکت نزدیک است کاروانسالار را متوجه میسازند و او به آنها امر میدهد در پشت زین جایگیر شوند. نیمساعت بعد فرمان بارگیری صادر میشود. قابل تحسین آنکه در فرمان دوم همه چیز آنآ خاتمه یافته تمام کاروان با کمال آرامی و سکوت عمیق بحرکت درمیآید. هر يك از افراد از اول شب مواظب و آماده است زیرا عقب ماندن از کاروان بسیار خطرناک بوده مخصوصاً در مناطقی که محل تاخت و تازراهران باشد.»
« برای اینکه در حین حرکت مشغولیاتی داشته باشند و خوابشان نبرد هر يك از آنها اعم از تاجریا مستخدم یا مکاری وقت خود را به آواز خوانی و استعمال دخانیات و مزاح با یکدیگر میگذرانند. ولی یکی دو ساعت قبل از آغاز روز و موقعی که خستگی با تمام قوت خود گریبان گیر، و پلک چشم افسرد خسته میشود، کاروان بکلی در خاموشی فرو میرود. آنوقت غالباً اتفاق میافتد که دیگری با خواب نمیتواند مقاومت کنند و از روی مرکب به زمین میافتند.»

کسانیکه به موقعت « تاورنیه » حسد میورزیدند عمل او را با « شاردن » و « تونت Thevenot » مقایسه میکردند. و نمیتوان هم انکار کرد که این مسافران دارای تربیت عالیتر

بوده و دقیقتر هم بعمل تحقیقات و اکتشافات پرداخته اند. در بسیاری موارد پس از انتشار نوشتههای « تاورنیه » محتویات آن مورد تردید قرار گرفت و شاید عده کمی یافت شوند که حق ارزش نوشتههای او را بدرستی ادا کرده باشند.

« گیبون Gibbon » « تاورنیه » را يك مسافر جواهر فروش نامیده که هیچ نخوانده ولی بسیار دیده است. « لرد کورزن Lord Curzon » درباره او چنین اظهار عقیده کرده: « من یقین دارم برضد « تاورنیه » حملات سختی شده که قسمتی از آن صحیح بوده است. « شاردن » مدعی بود که « تاورنیه » حتی يك کلمه هم فارسی نمیدانسته. منقد دیگری چنین توضیح داده که « تاورنیه » نه خواندن میدانسته نه نوشتن. مسلم آنکه شرح بعضی نقاط را غلط داده است. بدون شك برای ناشران تألیفات « تاورنیه » مشکل بوده بطور صحیح پی به خطوط در هم او بپرند. ولی معدك آثار « تاورنیه » بواسطه اصالت و اجتناب از هر گونه اغراق گوئی دارای ارزش میباشد.

همزمان با « شاردن » و « تاورنیه » یکنفر فرانسوی دیگر، که شرح مسافرتش در شمار سفرنامههای مهم قرن ۱۷ میباشد، در ایران بسر میبرد. او « ژان تونت Jean Thevenot » خاورشناس متمولی بود که بمیل خود مسافرت میکرد. پس از حرکت اول خود به مشرق زمین که از ترکیه و مصر و تونس دیدن نموده در سال ۱۶۶۳ از نو بسوی ممالک شرق رو آورد و این دفعه از طریق بغداد و همدان به اصفهان رهسپار گردید.

کرمانشاه را که مسافران قبلی شرح نداده بودند « تونت » فاقد ارزش قلمداد کرده. سرزمین سمت شرق کرمانشاه دزد گاه معروفی بود. کنگاور در سرحد کردستان واقع بود. در همدان اوسمت جنوب شرقی رو آورد و از طریق گلپایگان رهسپار شد. و این همان راهی است که « تاورنیه » هم در پیش گرفته بود. درین خط بعضی از منزلهای که در گزارش « تونت » ذکر شده مانند « هاران Haran » و « مخلص آباد » و « ماشات Machat » و « شهر دگرد Schehrd-ghird » و « فاکسون Fagasoun » و نقاط دیگر را امروز دیگر نمیتوان یافت. « تونت » قبل از آنکه مسافرت خود را تا بندرعباس ادامه دهد مدت پنج ماه یعنوان مهمان در اصفهان نزد « پاتر رافائل » اقامت کرد. او در این مسافرت نقشههایی را که آن زمان در جریان بود، و موقعیت شیراز را نسبت به شهرهای لار و بندرعباس و اصفهان بکلی غلط نشان میداد، اصلاح کرد. چون « تونت » در بندرعباس نتوانست برای رفتن به هند کشتی پیدا کند لذا با اتفاق یکی از آشنایان « تاورنیه » موسوم به « دولیر Dolière » به شیراز مراجعت و در ضمن از تخت جمشید هم دیدن نمود. پس از آن در معیت یکنفر کشیش کارملیت موسوم به « پاتر دنیس Pater denis » بجانب بندر یگ رو آورد از آنجا خود را به بصره و هند رساند. خط سیر از شیراز تا بندر یگ همان بود که « پاتر فیلیپوس » و « تاورنیه » و « دو بریت de Bryte » هم در پیش گرفته بودند. شرح این راه را « تونت » از همه بهتر داده بود.

۱ - اروپائیهای دیگری که میبایستی بعداً از راه بندر ریگ روانه شوند عبارت بودند از « پیترس دو لا کروز Petis de la Croix » و در همان سال « یوهانس لیوونسن Johannes Leuwenson »

بعضی ازدهات و کاروانسراهای سر راه امروز هم عین همانست که در قرن ۱۷ بود. بر روی رودخانه‌هایی که میبایستی از آن عبور شود غالباً پل‌های محکم بسته بودند. کوهها از انبوه درختان بلوط و کاج مستور بودند. بعقیده «تونن» کازرون نقطه مفلوكی بوده. دره رودخانه «دالیک» Daliki بسیار آباد و سرزمین اطراف خوب زراعت شده بود. و مخصوصاً توتون - کاری جلب نظر میکرد. در جلگه وسیع سمت ساحل دهاتی را که «تونن» دید بسیار کم بودند. «ده کهنه» هنوز هم وجود دارد. منازل بندرریگه که در امتداد ساحل و در محوطه شن‌زار ساخته شده تقریباً تمام از نی میباشد منتها عده کمی خانه‌های خشتی دیده میشد و اهالی آن عرب بودند.

«تونن» در سال ۱۶۶۷ مجدداً از راه دریا از هند به ایران آمد. اواز بندرعباس و راه شیراز به تخت جمشید رفت و در آنجا با شاردن و تاورنیه و دولیه دلانند Daulier-Destande مصادف گردید. «تونن» قصد داشت از سمت شمال ایران به اروپا مراجعت کند ولی در «میان» که همان «آتروپاتنا» Atropatena «قدیم باشد، در ۲۸ نوامبر ۱۶۶۷ از دنیا رفت.

من از حضرت فاطمه (A) در قم آخرین نقطه‌ای بود که «تونن» آن را به تفصیل شرح داد. موقعی که از قم حرکت کرد دیگر حالش خوب نبود و در سفر نامه او ذکر شده که در ساوه حس کنجکاو و تمام شده بود. با وجود اینکه حالت مزاجی او خوب نبود معذک راجع به جاده دهکده «فرسنگ» که دوروز قبل از مرگش در آنجا استراحت کرده یادداشت‌هایی کرده ولی پس از آن دیگر سفر نامه پر از رش او بکلی بدست سکوت سپرده شد.

ده سال بعد از مرگ غم انگیز «تونن» جسد او توسط خاورشناس فرانسوی موسوم به «فرانسوا پتی دولاکروا Francois Petis de la Croix» که از طرف «کلبر Colbert» وزیر به مشرق اعزام شده بود، در موقع مسافرت از «میان» از خاک خارج و به تبریز حمل گردید و در آنجا در قبرستان کاپوسن‌ها برای ابد بخاک سپرده شد.

«پتی دولاکروا» در سال ۱۶۷۴ از بصره به بندرریگه آمده و از آنجا از طریق شیراز به اصفهان رهسپار گردیده بود. درین جا تا سال ۱۶۷۶ به فرا گرفتن زبان فارسی و خطوط شرقی مشغول شد و پس از آن از طریق سلطانیه و تبریز به فرانسه مراجعت نمود.

«پتی دولاکروا» برابر با سفر نامه خود ترجمه‌های ارزنده‌ای هم از ترکی و فارسی بجا گذاشت.

شاردن و تاورنیه و تونن و پتی دولاکروا هم مانند پاتر دو مان در زمان صفویه کاشفان فرانسوی ارزنده‌ای در موضوع ایران بوده‌اند. در آن زمان عده دیگری هم فرانسوی یافت میشد که بایران سفر کرده بودند ولی هیچیک از آنها اطلاعات و معلومات تازه‌ای ازین کشور بدست ندادند.

«پول لوکا Paul Lucas» ، که شرح مسافرتش دارای استقلال و مسلماً در اثر تجربیات شخصی تهیه شده بود ، در سال ۱۷۰۰ تا ۱۷۰۱ از طریق تبریز به اصفهان رفته و از همدان و

(A) یادداشت مصحح: رجوع شود بحاشیه ذیل صفحه ۱۴۴.

بغداد مراجعت نموده بود ولی از این راه شرح بیشتری نداده است. جادارد گیاه‌شناسان شرحی را که او راجع به تنوع عالم نباتات منحصر بفرد کوه «نالبا نه Nalbane» (ظاهر آلوده) که نزدیک همدان واقع است، داده بعداً بخوانند و مورد مطالعه قرار دهند.

از لحاظ جغرافیایی سفرنامه «لوکا» بیش از آنچه «دلون C. dellon» پزشک فرانسوی راجع به ایران نوشته چیزی در بر نداشت. این پزشک در موقع دومین اقامت «شاردن» در ایران به بندرعباس آمد و داروهای معجز آسائی از ساحل ایران به وطن خود بهارمغان برد.

مسافرت «سر. پوله Sr. Poulet» هم حاوی يك تذکره سطحی بیش نمیشد. او در سال ۱۶۵۹ از آسیای صغیر به ایران آمد و پایه عمل خود را به این قرار داد که راجع به آنچه دیگران قبل از او دیده بودند چیزی ننویسد و به همین جهت گزارش او بسیار ناچیز می‌باشد. همچنین توضیحات او غیر واضح و مغلوط است. «پوله» از شاهراه تبریز، که در آنجا «پاتر گابریل» را ملاقات کرد ، به قم رهسپار شد و در آنجا مقبره «لیلا Lela» (A) دختر علی را زیارت کرد و از طریق نطنز، که بعقیده او محل قتل‌داریوش سوم توسط «بوسوس Bessus» بود، به اصفهان عزیمت نمود.

چندین نفر فرانسوی که با کمپانی تجارتي جدید التأسيس فرانسوی در شرق شرکت داشتند درین زمان به ایران مسافرت کردند؛ فعالیت آنها از لحاظ جغرافیایی دارای ارزش نبود و ذکر آنها بسیار کم بمیان آمده است.

«کلبر» باشم سیاسی خود دریافت که تجارت با شرق برای فرانسه چه ارزشی دارد و با افشاری هر چه تمامتر تصمیم گرفت با برتری تجارتي انگلیس و هلند در ایران رقابت کند. پس از چند بار تلاش بی‌ثمر برای ایجاد شرکتهای فرانسوی که بتواند در مقابل دولتهای دیگر اروپایی بازارهای شرق را در دست بگیرد، بالاخره در سال ۱۶۶۴ يك شرکت تجارتي در شرق ایجاد شد و قرار بر این شد که مانند هلندیها و انگلیسیها پایگاه‌های تجارتي در اصفهان و شیراز و بندرعباس تشکیل بدهند. «لابولای لوگوز La Boullaye le Gouz» و «م. دولان M. de Lalain» بعنوان نماینده پادشاه فرانسه در دربار ایران نامزد و اعزام شدند. سه نفر فرانسوی دیگر بنام «ببر Beber» و «ماریاژ Mariage» و «دوپن Dupont» مأمور رسیدگی به احتیاجات شرکت در ایران گردیدند.

در سال ۱۶۶۵ هیئت مسافران وارد اصفهان شد ولی نقشه آنها هیچکدام عملی نگردید و اقداماتشان بی نتیجه ماند.

۱ - «لابولای لوگوز» قبلاً هم در موقع جوانی از طریق اصفهان و بندرعباس به ایران آمده بود. او اصفهان را با پارس و شیراز را با «اورلئان Orlean» مقایسه کرده بود. (A) یادداشت مصحح: در متن کتاب اینطور ذکر شده و این امر ناشی از اشتباه نویسنده کتاب است زیرا بر هیچ کس پوشیده نیست که در شهر قم حرم مطهر حضرت معصومه (ع) خواهر حضرت امام رضا قرار دارد.

اختلاف دائمی آنها باعث تظاهرات نامطلوبی گردید که « پاتررافاغل دودان » با تمام حسن نیتی که داشت نتوانست جلوی آن را بگیرد و این عملیات حتی از نظر درباریهای ایران هم مخفی نماند. شاه بالاخره حاضر به شنیدن تقاضاهای آنها گردید ولی آنها یکمربته از اصفهان غیب شدند .

اخبار راجع به مقدرات بعدی آنها پراکنده میباشد. بنا بر روایتی « ماریاژ » اجازه یافت در شیراز بماند و در آنجا به تدارک و فروش شراب مشغول گردید. « دوپن » در راه بندر عباس ازدنیا رفت. « لابلوی » و « بپبر » تا هند پیش رفتند و در آنجا در حال فلاکت تلف شدند. « دولان » که از همراهان خود جدا شده بود مسافرتی به تبریز وارد بیل و قم هم کرد و در حین مسافرت به هند در سواحل ایران به مالاریا مبتلا شد و در سال ۱۶۶۶ در « بند علی » واقع در نزدیکی بندر عباس ازدنیا رفت. محل قبر او از میان رفته و معلوم نیست.

با وجود اینکه باز هم فرانسویانی با مأموریت مخصوص به دربار ایران آمدند معذک تمام تلاشهای بعدی فرانسه برای برقراری تجارت با ایران با عدم موفقیت مواجه شد. در سال ۱۶۷۱ م. دوژونشر M. de Jonchères « و در سال ۱۷۰۳ « بیون دوکانسویل Billon de Canseilles « و در سال ۱۷۰۵ « ژ. ب. فابر J. B. Fabre « به ایران آمدند. شخص اخیر رفیقۀ خود « ماری پتی Marie Petit » را همراه داشت و پس از درگذشت « فابر » این خانم در صدد برآمد در اصفهان خود را به پناه معرفی نماید. مقارن همین موقع « لوئی میشل Louis Michel « به ایران آمد و در سال ۱۷۰۸ قرارداد بی اهمیتی با شاه سلطان حسین منعقد ساخت .

از تمام فرانسویان فوق الذکر که برای برقراری تجارت در نیمه قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ به ایران اعزام شدند تنها « لابلوی لوگوز » گزارش مسافرت خود را به رشته تحریر درآورده است .

فصل پانزدهم

مسافران دیگر در زمان صفویه

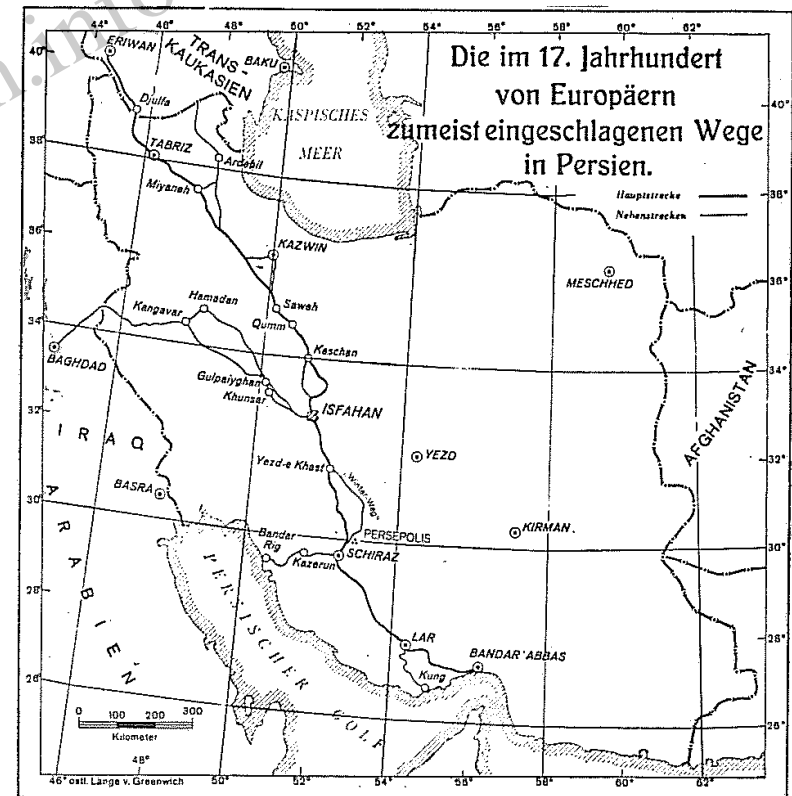
در مقابل شهرت و افتخار « شاردن » و سایر کاشفان فرانسوی معاصر او در ایران عملیات مسافران دیگر دوره صفویه رونقی نداشت. و به همین جهت فرانسویها از رقابت آلمانها و هلندیها و انگلیسها و ایتالیاییها که در زمان پادشاهان بزرگ صفویه به ایران آمدند و اهمه‌ای نداشتند زیرا اینان فقط نظریات و تفسیرات فرانسویها را تصحیح و تکمیل مینمودند. ولی با این وصف کتابی مانند « جلال کشورهای خارجی » تألیف « کامپفر » در مقابل « شاردن » عرض اندام میکرد و نقش برداریهای سفرنامه « دو بروئین » بهترین نمونه‌ای بود که مغرب زمین اصلاً تا قرن ۱۸ از ایران در دست داشت.

قابل توجه آنکه بر طبق هناد کتابی که بنام سلسله صفویه « رگنوم سفر نوم Regnum Sophorum » (سلطنت صفویه) نامیده شده در این سفرهای متعدد درباره نقشه کشی بسیار کم هنر بکاررفته بود. هر چند « دو گوآ » و « دلاواله » و « ف. پوزر » و « پاتر فیلیپوس » از مغرب زمین راههای ناشناسی را در پیش گرفتند اما تقریباً تمام مسافران دیگر همان خطوط سیری را انتخاب کردند که از قدیم مشهور بود و از لحاظ بسط و توسعه نقشه برداری مواد قابل از سفرهای ایشان بدست نیامد.

در این موضوع تا سال شصتم قرن ۱۷ حتی مسافران عالمقامی مانند « دلاواله » و « فیکواروآ » و « ف. پوزر » و « هربرت » و « تاورنیه » یا « سپیلما » هم تقریباً اثری به جا نگذاشتند. فقط « اولتاریوس » بطور اساسی در صدد تصحیح آن برآمد ولی آنهم طرف توجه نقشه برداران قرار نگرفت مثلاً ترسیم و نمایش کشور صفویه در اطلس « بلاو Blaeu » که در سال ۱۶۶۲ در « آمستردام » منتشر شد، تقریباً همان بود که در اثر عظیم « گرهارد مرکاتور Gerhard Mercator » در سال ۱۵۹۵ رسم شده بود.

جای بسی تعجب است که حتی بعدها هم سرزمینهایی که مسافران هم طراز « تونت » و « فرایر » و « شاردن » و « ملتون » و « هجس Hedges » و « کامپفر » و « گملی کارری Gemelli-Careri »

پیموده بودند در روی نقشه بوجه احسن ترسیم نشده بود. بسیاری از آنچه که «اولتاریوس» قبلاً تاحدی از روی صحت منعکس کرده بود مانند وضعیت ناهموار کوهستان بزرگ مثل این بود که در بویه فراموشی سپرده شده و بعضی از جاده‌های معمولی آن زمان بکلی جا به جا شده بود. مثلاً راهی را که سفارت هلند در تحت سرپرستی «فن وان لینن» Von Van Leenen در سال ۱۶۸۹ در پیش گرفته در روی نقشه ضمیمه سفر نامد از بندر عباس تا شیراز تقریباً بالتمام سمت شمال سیر میکنند و پس از آن در مقابل اصفهان به سمت شمال شرقی می‌پیچد. پایتخت کشور بلافاصله نزدیک مشهد قرار داده شده است.



موادی در دست بود که بوسیله آن میشد ترسیمات جغرافیایی را بصورت صحیح در آورد. مثلاً در یادداشت‌های روزانه «کامپفر» اندازه گیریهای بسیاری از فواصل یافت میشد و بطور

قطع میتوان حدس زد که نویسنده قصد داشته نقشه جدیدی از ایران ترسیم نماید ولی این نظریات بهیچوجه عملی نشد و امتحاناتی که درین باره بعمل آمد در منطقه خفه گردید. تازه در آخر قرن نقشه‌هایی از کشور ایران تهیه شد مانند نقشه «آدریانوس رلاندوس» Adrianus Relandus که در سال ۱۶۹۵ آماده گردید که شامل نقشه سواحل خلیج هم بود و بطرز ناهنجاری ترسیم گردیده بود، اما با این وصف بهبودی در آن حاصل شده بود.

از تمام مسافرانی که در زمان صفویه به ایران آمدند «انگلبرت کامپفر» Engelbert Kaemfer «آلمانی تنها کسی بود که شاید بیش از همه از نظر علمی کشفیات بعمل آورد. او در سن سی سالگی باین امید به سوئد مسافرت کرده بود که شاید در آنجا رؤیای اکتشافات را که در وجودش نهفته بود بیدار و بجامه عمل در آورد و ناصفاً بخت هم با او یاری کرد زیرا در دربار «شارل یازدهم» در آن موقع قصد داشتند سفارتی تحت سرپرستی «لودویش فابریتیوس» Ludwich Fabritius «هلندی به ایران اعزام دارند و آن عالم آلمانی را بعنوان پزشک سفارت تعیین نمودند. ولذا برای آن کاشف جوان، که در علوم طبیعی متبحر بود، فرصت خوبی پیش آمد که ایران را از شمال به جنوب، البته از همان خطوط سیری که قبلاً هم شناخته شده بود، ببیند.

در سال ۱۶۸۳ سفارت از استکهلم حرکت و از طریق هسترخان به شاماخا، که در آن زمان پایتخت ایالت شیروان و هنوز جزو ایران محسوب میشد، رهسپار گردید. پس از آن از طریق رشت و راه صعب‌العبور «دروازه مازندران» Tore Hyrkani «از میان تنگه‌های خطرناک و ارتفاعات پر نشیب و فراز به رودبار رهسپار شدند. خود این منطقه هم رودبار نام دارد و این همان نقطه‌ای است که «بنژان فن تودلا» Benjamin von Tudela «آن را سرزمین مسکون یهودیان در ایران نامیده بود. سه هفته بعد «کامپفر» در قزوین بسر میبرد و در کاروانسرای، که سفارت رحل اقامت افکنده بود، در جزو سایر چیزها آثار نام هموطنان خود «اولتاریوس» و «یکنفر جراح بنام» Adam Frantzen «آدم فرانسن» (۱۶۶۹) را کشف کرد. یک سال بعد از حرکت از سوئد، سفارت از طریق ساوه و قم و کاشان به پایتخت شاهنشاهی یعنی اصفهان رسید.

مدت توقف «کامپفر» در این شهر بیست ماه بطول انجامید و در تمام این مدت رشته دوستی خالصانه او با «پاتررافائل» مستحکم و برقرار بود. درین موقع او پی بوجود یک ناو هلندی در خلیج برد و این موضوع را معتنم شمرده مصمم شد از سفارت سوئد جدا شده بعنوان پزشک کشتی یک مسافرت اکتشافی به سمت شرق دورتر در پیش گیرد. پس از مدتی ناراحتی و پی بردن به اشتباهات خود موفق شد بعنوان جراح به خدمت هلندیها در آید و در اواخر سال ۱۶۸۵ از اصفهان خارج شد تا از طریق تخت جمشید به بندر عباس رهسپار گردد.^۱

۱- چند سالی قبل از «کامپفر» (۱۶۸۰) یکنفر آلمانی دیگر بنام «دانیل پارتی» Daniel Parthey «که مستخدم هلند- هند بوده بندر عباس آمد. او هم ظاهراً مانند «شیلترگر» یکنفر سر بازرگانی و معتلق به دسته‌ای بود که برای برانداختن یک آشیانه راجانان در نزدیکی بندر عباس مأموریت داشتند. «پارتی» سرگذشت خود را در کتاب کوچکی، که بخواندن نیاززد، شرح داده بود.

با وجود اینکه قبل از «کامپفر» گروه بسیاری از کاشفان آثار صنعتی و تاریخی معروف ایران را در تخت جمشید مورد مطالعه قرار داده بودند معذک اوچین‌ها را انتخاب کرد که هیچک تاکنون توجهی به آن نکرده بودند. زیرا که او بیشتر معنی کتیبه‌ها را مطمح نظر خود قرار داد و چیزیکه بیش از همه باعث تعجب میباید زحمتی است که او در مدت سه روز برای نقش برداری آن آثار متحمل گردید.

«کامپفر» در بندرعباس، برخلاف انتظار، پابند گردید و آن‌ عالم جسور بجای مسافرت در نواحی نامعلوم و دور دست مجبور شد با وجود آب و هوای کشنده بندرعباس تا اواسط سال ۱۶۸۸ بعنوان پزشک در آنجا زندگانی و فعالیت کند. تنها خاطره خوشی که «کامپفر» از بندرعباس حفظ کرده عبارت از چند هفته استراحت در «بوگون» بود و مقصود او از این محل همان قله مرتفع «فرغون» (باخون) (Bakhun) است که بیش از ۳۰۰ متر ارتفاع دارد و تقریباً در هشتاد کیلومتری شهر ساحلی واقع میباید. «کامپفر» از حملات تب بسیار رنج کشید و لذا تعجب نباید کرد اگر از بندرعباس خاطره خوبی ذخیره نکرده باشد.

بالاخره «کامپفر» سفر مطلوب خود را به سوی شرق شروع کرد و در اواخر سال ۱۶۹۳ تازه به آلمان مراجعت کرد. این مسافرت بود که بعنوان کاشف ژاپون باعث شهرت «کامپفر» گردید.

«کامپفر» در ضمن مسافرت خود در ایران به بسیاری از وقایع و مناظر دقت می‌نمود. داشت. مخصوصاً وقت خود را در مدت توقف در پایتخت صرف فعالیت‌های خستگی ناپذیر نمود. همه روزه با پرگار و تخته نقشه کشی آن شهر عجیب را زیر پا میگذاشت و در مدت سه ماه، نقشه برداری شهر را به اتمام رسانید. متأسفانه از آن نقشه چیزی بدست نیامده ولی در عین حال ترسیم مستقیمی از بناهای سلطنتی و باغها و منظره‌های عمومی از دریای مواج خانه‌ها از او باقی مانده است. در خاتمه نقاط مخصوص و مساجد و کاخ‌ها و کاروانسراها هم شروع شده است. در مدت توقف اصفهان قسمت اول یادداشتهای او راجع به عالم نباتات در ایران تنظیم شد.

پس از بازگشت به وطن «کامپفر» هرگز عنان خود را بدست بطالت نسپرد و دائماً مشغول ترتیب و تنظیم کبسه‌های متعدد یادداشتهای وقایع مسافرت و اکتشافات خود گردید بطوریکه تمام آنرا برای چاپ آماده گردانید. فقر و فاقه خارج از وضعی او آخر زندگی او را تیره و تار کرد. و آن مردی که زمانی از حیث بی‌باکی و علوروح بین همه برجستگی داشت با تلخی و درد و غم جان سپرد.

۱- قسمت دوم در بندرعباس با تمام رسیدن آن بواسطه تفصیل مشروح «آتوزنه» «Asafoetida» و نخل خرما، که زیباترین درخت دنیا است، تکمیل گردیده. تعداد بیشمار نقاشی‌های واضح و روشن، که بدست خود مؤلف ترسیم شده، ضمیمه میباید. این تابلوها قابل فهم و انتقاد میباشند ولی امروز باید آنرا بعنوان مکررات تلقی کرد. تمام نقاشیهای «کامپفر» در «بریتیش موزوم» باقی میباید و قسمتی از آن هنوز در انتظار اکتشافات علمی بسر میبرد.

تازه در سال ۱۷۱۲ یعنی چهار سال قبل از مرگ «کامپفر» یادداشتهای موسوم به «شکوه کشورهای بیگانه Amoenitat es exoticae» منتشر شد. «کامپفر» آن اثر وزین ۹۰۰ صفحه‌ای را يك «نمونه بارز» نامیده بود. نگارش آن بدین ترتیب صورت گرفت که «کامپفر» مفاد سفرنامه‌های خود را، که بزبان آلمانی نوشته شده بود به لاتین خالص درآورد در حالتیکه در عین حال با توجه به مآخذی که بدست آورده بود آنرا تصحیح و غلط‌گیری کرد و مخصوصاً شرح مسافرت‌های «دلواله» و «شاردن» و «تاورنیه» و «تونت» را مورد نظر قرار داد.

«آموآنیاتس اگزوتیکا» مرکب از پنج کتاب و قسمت اعظم آن به ایران تخصیص یافته بود. کتاب اول حاوی تفصیل مشروح دربار شاهنشاهی در اصفهان در نیمه دوم قرن ۱۷ میباید. کتاب دوم متضمن اخباری است از دریای خزر و بادکوبه و برجی که از جمجمه‌های شکار در اصفهان برپا شده و قبلاهم «دلواله» شرح آن را داده است همچنین درباره قیور پادشاهان هخامنشی و کاخ‌های جنب و داخل تخت جمشید و راجع به آرامگاه سعدی و حافظ شاعر در شیراز ضمن کتاب دوم بحث شده است. کتاب سوم مربوط بانواع مشاهدات طبی بوده درحالیکه کتاب چهارم یکجا به نخل خرما ایران اختصاص یافته. کتاب پنجم، که آخری است، مربوط به ژاپون میباید.

طرز نگارش بسیار عجیب «کامپفر» ولاتین مشکل آن باعث گردید که تألیف او تقریباً بطور کامل بدست فراموشی سپرده شد. فقط مجامع فنی محدودی «کامپفر» را بعنوان کاشف در ایران میشناختند. تازه در سال ۱۹۴۰ «و. هینس W. Hinz» کتاب اول «آموآنیاتس اگزوتیکا» را بزبان آلمانی خبره پسند بیچاپ رسانید و در نتیجه آنرا در دسترس مجامع دیگر قرار داد. از تمام یادداشتهای «کامپفر» چنین استنباط میشود که او یکنفر ماجراجو نبوده بلکه فقط به حقایق توجه داشته است. طبیعت حقیقت‌جو و دور از توهم بیجا ولیاقت در امتحان و تشخیص صحیح، او را بین کاشفان معاصر خود در ایران ممتاز کرده بود.

ردیف آلمانی‌هایی که از زمان «تکتاندر Tectander» راجع به سلطنت صفویه قلم‌فرسایی کرده‌اند تا کمی قبل از سقوط آن سلسله با «یوهان گت لیب‌ورم Johann Gottlieb Worm» خاتمه پذیرفت. او در جوانی داخل خدمت «شرکت هلند-هند شرقی» شده و در سال ۱۷۱۷ همراه یکنفر فرستاده شرکت بنام «یوهان یوزوآ کسلر Johann Josua Kessler» (کوتلر Kottler یا کتلر Kettler) به دربار شاه آمد. اخباری که او راجع به ایران آورد بسیار ناچیز بود و برای آخرین دفعه پس از مدت‌ها مغرب زمین راجع به خط سیر از بندرعباس ولار تا اصفهان توسط او اطلاع حاصل کرد.

۱- هنگام بازگشت قسمتی از اعضاء سفارت در بندرعباس مریض شدند و «کسلر» و بعضی از همراهان او مردند. در آن موقع در شهر کوچک کنار خلیج قیلاً از هفت سال پیش یکنفر طبیب آلمانی بنام «ونسل فن آلتنبرگ Wenzel Von Altenberg» زندگی میکرد. او پس از «ورم» هجده سال در کشور شاهنشاهی بسر برده و قطعاً اطلاعات زیادی داشته. ظاهراً اظهاراتی از طرف او بعمل نیامده است.



عکس ژان باپتیست تاورنیه Jean Baptiste Tavernier

در زمان صفویه بسیاری از هلندیها در اکتشاف ایران شرکت نمودند. رونق تجارت هلند در ایران با از بین رفتن اقتدار پرتغالیها، در آبهای ایران شروع شد. قیلاهم مؤسسه‌های هلندیها که دارای شعب زیادی بودند در آسیا بوسیله شرکت هلند - هند شرقی ایجاد شده بود. نمایندگی عمده این شرکت در ایران، در بندر عباس برقرار شده و اصفهان و شیراز تابع این شهر ساحلی بودند.

در زمان شاه عباس اول روابط «شرکت هلند-هند شرقی» با دربار اصفهان خوب بود و تازه در دوران جانشینان شاه اشکالاتی بمیان آمد.

روابط هلندیها مخصوصاً موقعی با ایران از همه وقت تیره تر شد که در سال ۱۶۴۳ جبراً از مسافرت مدیر شرکت به نام «C. Constant» که اصفهان به بندر عباس جلوگیری بعمل آمد. لذا در هند تصمیم بر این اتخاذ شد که به ایران اعلان جنگ بدهند و به این منظور ناوگانی هم اعزام شد ولی کاری از پیش نبرد. حمله‌ای که به قلعه جزیره قشم بعمل آمد با عدم موفقیت مواجه شد و همچنین تلاش برای اینکه خود را از ایران بی‌نیاز ساخته و مؤسسات خود را در بصره برپا سازند به نتیجه نرسید.

در نتیجه هلندیها دچار دردسر شدند ولی از طرف ایران هم اظهار مسرت بعمل نیامد و بطور کلی طرفین حاضر شدند سوء تفاهات را دوستانه حل کنند. لذا پیشنهاد شد که شرکت دلالاتی به ایران بفرستد که امور متوقف را مجدداً به جریان بیندازند.

سفارتی به اصفهان روانه شد این سفارت در تابستان سال ۱۶۴۵ از بندر عباس حرکت کرد ولی سرپرست آن «C. C. Blucq» (ن. بلوک N. Block) در حین مسافرت فوت کرد و در نتیجه اقدامات فقط بطریق عادی صورت گرفت. همچنین دو هیئت دیگر، که در سال بعد تحت سرپرستی «N. Verburgh» (ن. فر بورگ) و «A. Barentsz» (ا. اعزام) موفق به تصفیه امور نگردید.

ولی هیچیک از طرفین مایل به طرح خصومت جدید نبودند و در هند تصمیم برین اتخاذ شد در سال ۱۶۵۱ «یوهان کونا اوس Johana Cunaeus» را که یکنفر کارمند «هلند - هند» بود با اختیارات تام برای تصفیه نهائی کلیه موضوعات مورد بحث از راه بندر عباس به اصفهان بفرستند «کرنلیس شپلمان Cornelis Speelman» هم بعنوان منشی درین رقای سفر بود. او در آن موقع ۲۳ سال داشت و بعداً حاکم کل «هلند - هند» گردید و یکی از برجسته‌ترین اشخاص تاریخ مستعمرات هلند میباشد. راجع به شرح جریان سرگذشت سفارت هم خود را مدیون قلم او میدانیم.^۱

«کونا اوس» مانند بیشتر مأموران «شرکت هلند - هند شرقی» که از بندر عباس به -

۱ - راجع به مسافرت هلندیها که در زمان صفویه بعنوان مأموریت، بین بندر عباس و اصفهان رفت و آمد میکردند گزارشهای دیگر هم در دست است، مانند «یوهان وان لینن Johan Van Leenen» نزد شاه سلیمان در سال ۱۶۸۹ و «ژاکب هوگ کامر Jacob Hougkamer» در دوازده سال بعد نزد شاه سلطان حسین. آنها از خطسیر معمولی منحرف نشدند و بهمین جهت اطلاعات تازه‌ای هم از لحاظ جغرافیائی نتوانستند بدست بدهند.

اصفهان میرفتند، از عبور از راه انحرافی تخت جمشید اجتراز نکرد بلکه آن خرابه‌های مشهور را بدقت بررسی نمود. غربی‌ها راجع به تشریح تخت جمشید، که از طرف یکنفر هلندی برای اولین بار بعمل آمده، تنها خود رامدبون «شپلمان» نمایندند بلکه آن رایکی از بهترین ماخذ قبل از «شاردن» هم بحساب می‌آوردند.

از تمام تشریحاتی که قبل از ۱۶۵۱ راجع به تخت جمشید انتشار یافته تنها توصیفات «فیگورآ» و «دلواله» می‌تواند با گزارش هیئت «کوناوس» برای برپری کند ولی معذک تشریح آن هلندی دارای این امتیاز است که ساده بوده از هرگونه حواشی برکنار می‌باشد. آنچه را که «شپلمان» در گزارش خود راجع به تخت جمشید و قبور سلاطین تشخیص داده صحیح است در صورتیکه مسافران دیگر آن رامعابدی فرض کرده بودند؛ «شپلمان» همچنین درست تشخیص داده بود که راه‌روهای زیرزمینی مجاری آب بوده‌اند در صورتی که دیگران عقیده داشتند که آن دالانهای اسرآمین دینه‌ها و گنجهای زیرزمینی بوده است.

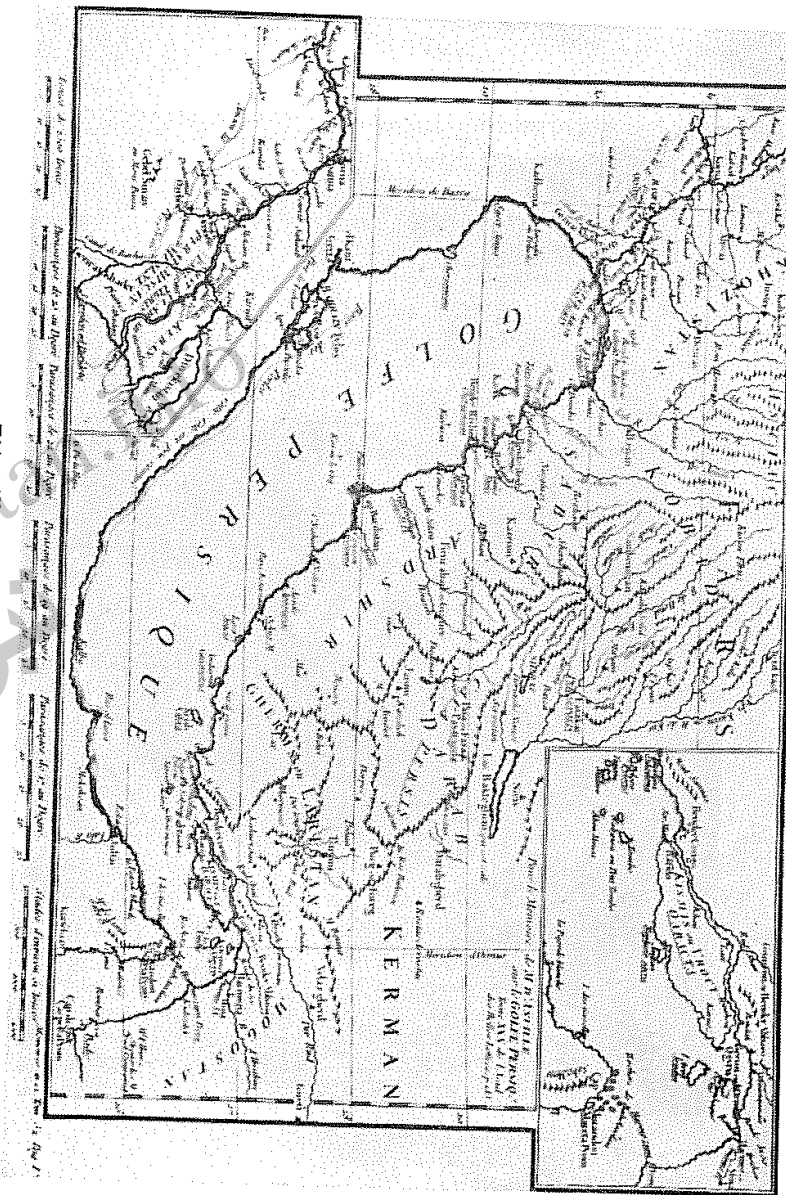
در سال ۱۶۴۵ کمی قبل از آمدن «کوناوس» به ایران یکنفر نماینده دیگر «شرکت هلند - هند شرقی» بنام «د. کرنلیس روبا کر C. Cornelisz Rovbacker» مأمور شده بود خلیج را از طریق سربالایوسيله کشتی بیماید و یک گزارش صحیح دریائی تهیه نماید که مورد استفاده جانشینان او قرار گیرد. تا حال کشتی هلندیها از «کنگه» تجاوز نکرده بود. «روبا کر» اولین فرد هلندی بود که از بندرعباس تا بصره رفت و در این دریانوردی تقریباً درست همان خط سیری را پیروی کرد که ۲۰۰۰ سال قبل دریا سالار اسکندر یعنی «نارک» پیموده بود.

او بواسطه این پیشقدمی طوری خود را قرین موقعیت یافت که تقریباً بتمام جزائر سرراه خود نام هلندی داده بود «هنگام» را «شلويس ایجلاندت Shelvis eijlandt» و «هندرایي Hinderabi» را «هون Hovrn» و «خرق Kharag» را «دلفت Delft» و «خارگو Kharqu» را «دنگ هینج سون Enekhinjsen» و امثال آن نامگذاری کرده بود. نقشه‌ای که او کشیده از بعضی نقشه‌های بعدی صحیح‌تر بود. خط ساحل شمالی خلیج نسبتاً خوب منعکس شده و فقط موقعیت جزایر کمی قابل تردید بود.

از هلندیهای که در این زمان بطور غیررسمی به ایران مسافرت کردند میتوان دونفر را بنام «شترویس Struys» و «دوبرون de Brun» نام برد. «ژانس.ژ. شترویس Jans J. Struys» ماجراجو بود که در ایران از دوراه عبور کرد ولی

- ۱ - «ن. دوگراف N. de graaff» پزشک هلندی هم در سال ۱۶۷۷ سربالائی خلیج را تا بصره طی کرد. تعریفی که او از ایران کرده مطالب قابل توجهی نداشت.
- ۲ - آنچه که بعنوان نقشه خلیج قبل از «روبا کر» بیرون آمد بسیار ناقص بود. بهترین آنچه که تا حال مورد عمل قرار گرفته مربوط به «آبراهام اورتلیوس Abraham Ortelius» (اورتل Ortel) (۱۵۲۷-۱۵۹۸) و معاصر و دوست او «گرهارد مرکاتور» (کرمس Kremer) بود که فوقاً ذکر او بدمیان آمد. تصحیحاتی که پایه‌اش بر منابع پرتغالی قرار داشت در نقشه‌های «پلانسیوس Plancius» و «پ. برتولو P. Berthelot» در نیمه اول قرن ۱۷ ظاهر شد.

نقشه خلیج فارس توسط دانویل Danville



شرح مسافرت او تقریباً فاقد ارزش میباشد.

اوسال ۱۶۷۱ در دریای خزر دچار طوفان و به بردگی گرفتار شد و پس از آنکه آزادی خود را مجدداً بچنگ آورد در «شاماخا» به کاروانی، که بسوی اصفهان رهسپار بود، ملحق گردید و از اردبیل و قزوین و قم و نطنز عبور کرد. از اصفهان به شیراز ظاهراً «شترویس» راه زمستانی را در پیش گرفت و از بازار گاد و تخت جمشید هم دیدن کرد و از طسریق لار به بندر عباس رسید و از آنجا بقصد «باتاویا» سوار کشتی شد.

«شترویس» در مقدمه کتاب خود اطمینان داده که هیچ گونه تخیلات بکار نبرده و عمل او از حیث حقیقت گوئی بر بیشتر آثار مشابه برتری دارد ولی بزودی انسان پی میبرد که نگارنده آن هنگام تعریف سرگذشت خود عنان را بدست تصورات واهی سپرده بوده. از روی مآخذ بزرگ قرن ۱۷ راجع به ایران، به آسانی میتوان حقایق را از تخیلات تشخیص داد. گمراه کننده تر از همه چیز نقش برداریهای «شترویس» میباشد. مثلاً در یکی از آن نقوش، کاخ داریوش در تخت جمشید با گنبدها و تاجهای گل مزین شده. همچنین نقشه بحر خزر، که بوسیله او با کمال دقت ترسیم شده، فاقد ارزش بود.

«کرنلیس دو بروئین Cornelis de Bruin» بیشتر باعث افتخار و سرافرازی وطن خود بود. از همان اوان جوانی نقاشی را خوب آموخته بود زیرا امید داشت بعدها مشغول بهترین اکتشافات در کشورهای دوردست بشود و آنچه را دیده بطور صحیح مجسم سازد. پس از یک مسافرت ۱۹ ساله در کشورهای اطراف دریای «مدیترانه» در سال ۱۷۰۱ ایندفعه تصمیم گرفت روسیه و ایران را بازدید نماید. در این کشور او بیشتر خط سیر هموطن خود «شترویس» را تعقیب کرد.

«دو بروئین» در حدود سه ماه از وقت خود را صرف خرابه‌های تخت جمشید کرد و زحمت بسیار کشید تا عکس دقیقی از باقیمانده ابنیه و کتیبه‌ها طرح نماید. او همچنین موفق شد بعضی قطعات سنگی مجسمه‌ها را جدا کرده برای بررسی دقیقتری به هلند بفرستد. «دو بروئین» ادعای «تاورنیه» را مبنی بر اینکه دیدن تخت جمشید به زحمتش نیماورد تکذیب کرده و برخلاف حقیقت، ادعا کرده که آن فرانسوی اصلاً آن مواضع را ندیده بوده. «دو بروئین» در شیراز با چهار نفر اروپائی مصادف شد که یکنفر آنها پرتغالی و دیگری ایتالیائی و هر دو شنشان تهیه شراب بود؛ و دونفر دیگر عبارت از دو کوشش کارملیت بودند. یکی از آنها یکنفر لهستانی ۷۳ ساله بود و ۳۷ سال بود که در ایران زندگی میکرد.

«دو بروئین» در دهکده «از ژرافیه Aszjeratie» (۴) که منزلگاهی است قبیل از «بیریز Biriz» در ضمن خطوط سایر اروپائیه که بدیوار منزلی که او فرود آمده، نوشته شده بود، به یادگاری برخوردار که یکی از هموطنانش بنام «کیس Keys» که در سال ۱۶۹۰ درین محل از دنیا رفته، بجا گذاشته بود. ولی هیچ سنگ قبر یا علامت دیگری وجود نداشت که محل دفن او را نشان بدهد.

۱ - در شرحی که «اراسموس پتر Erasmus Petter» از مسافرت سفیر هلند «ژوهان - وان لینن» داده راجع به آن متوفی اطلاعات بیشتری بدست میآید. «یوآنس کیس Joannes Keys» -

سفرنامه «دو بروئین» یکی از بهترین شرحهائی است که، راجع به این زمان، بدست آمده است. با وجود اینکه او سعی داشته با دداشتهای مغلوب پیشقدمان خود را همیشه متذکر شود معذک دراطهارات خود او هم اشتباهات فراوان دیده میشود. او مخصوصاً تاریخ طبیعی را به چیزهای دیگر ترجیح میداد و راجع به نوادر حیوان شناسی و گیاه شناسی دقیقاً قلمفرسائی کرده بود. گرچه مسافران دیگر هم از راههائی که او در ایران پیموده قبلاً عبور کرده بودند با این وصف مشاهدات «دو بروئین» باعث کشف بسیاری از مجهولات شده بود. «بروئین» مایل بود در درجه اول خواننده را آموزش دهد و میتوان او را مانند «کامپفر» به دیده یکی از پیشقدمان اکتشافات علمی نگاه کرد. ارزش بی اندازه کتابهای «بروئین» در نقاشیهائی بود که حتی از «شاردن» (گرلو Grelot) هم برتری داشت. مخصوصاً طراحیهای او از تخت جمشید ارزش مخصوصی داشت. «بروئین» ایضاً نقش برداری خطوط میخی تخت جمشید را بپایان رسانید. نتیجه قریحه باستان شناسی او این شد که دیر یا زود عملیات او مورد استفاده علمی قرار گیرد و این مطلب بحقیقت پیوست زیرا «گروتفند Grotefend» کشف خطوط میخی، مدام نقش برداریهای «دو بروئین» را مورد استفاده قرار میداد.

از آنکلسهائی که در زمان صفویه در ایران مسافرت کردند تا بحال از «شرلیها» و «کریات» و چند نفر از بازرگانان و مخصوصاً «هربرت» که بسیار بشت کار داشت، ذکری بمیان آمد. ردیف آنکلسهائی را که در نیمه دوم قرن ۱۷ راجع به مسافرت خود در ایران چنین نوشته‌اند «جان کامپ بل John Campbell» افتتاح نمود. او چندین سال بعنوان توپ ساز در بار امپراطور مغول در هند مشغول فعالیت بود و در سال ۱۶۶۸ - ۶۹ از بندر عباس و از راه خشکی عازم وطن گردید.

سرگذشت او بعنوان روزنامه «ریچارد بل Richard Bell» در «بریتیش موزه اوم» پیدا شد ولی چنین مینماید که «بل» با «کامپ بل» در ایران اصلاً همسفر نبوده بلکه فقط گزارشهای هموطن خود را به رشته تحریر درآورده است. مسافرت «کامپ بل» از لحاظ

→ بعنوان نماینده «شرکت هند - هلند شرقی» در یک زمان با «وان لینن» از بندر عباس به اصفهان حرکت کرده بود. درلار اوسخت مریض و با دونفر از همراهان مجبور شد جا گذاشته شود و در موقع ادامه سفر در «Derail» (۱) از دنیا رفت. این منطقه از حیث چوب بقدری در مضیقه بود که میسر نشد برای او تابوتی بسازند. روی قبر او مقدار زیادی سنگ انباشتند تا شغالها نتوانند نعش او را از خاک بیرون بیاورند. کوههای عربان اطراف را احاطه کرده بود. «پتر» نوشته: آنوقت من فهمیدم اینهمه پول در کشور بی آب و علف و بی کانه تاجه اندازه فاقد ارزش میباشد.

۱ - «نیبور Niebuhr» که در سال ۱۷۶۵ از تخت جمشید دیدن کرده اغلاط نقش - برداریهای «دو بروئین» را مورد ملامت قرار داده بود. درینجا تذکر داده شده که راجع به یکی از نقش برداریها و تشریح تخت جمشید بایستی خود را مدیون یکنفر هموطن «دو بروئین» بنام «هربرت دو باگر Herbert de Jager» دانست، او در سالهای ۱۶۶۵ - ۱۶۷۰ و ۱۶۹۳ - ۹۴ از طرف «شرکت هلند - هند شرقی» در ایران بسر میبرد. «دو باگر» دوست «کامپفر» بوده که منافع مشترک راجع به گیاه شناسی آن دو را بیکدیگر نزدیک کرده بود.

جغرافیائی دارای هیچگونه ارزشی نبود، ولی وقایع عجیبی که در گزارش مسافرت او داخل شده بسیار مشغول کننده میباشد.

هشت سال بعد از «کامپ بل» یکنفر پز شک انگلیسی بنام «جان فرایر John Frover» که در استخدام «شرکت هند شرق» بود از «سورات» به ایران آمد و از جاده کاروان رو قدیم از طریق لار عازم اصفهان گردید.

از تمام نوشته‌های «فرایر» مانند «دوبروئین» علاقه او به مسائل علمی آشکار میباشد. راجع به جمعیت بومی اوتامیلی نشان نمیده و از کلمات او تنفر نسبت به مردمان شرق هویدا میباشد زیرا آنها را نیمه وحشی میدانند.

از بندرعباس، که «فرایر» در اواخر مارس به آنجا وارد شد، او شرح ارزنده‌ای بیان کرده و مخصوصاً وضع آب و هوای این بندر را از قلم نینداخته بود. او شرح دهشت این سرزمین را از منقدها خود هم با رنگهای روشن تری نقاشی کرده بود. «فرایر» چون اهل لندن بود با نقاط کوهستانی آشنائی نداشت و لذا در ذکر اشکالات بعضی از قطعات راه بین بندر تا اصفهان مبالغه کرده بود. به فاصله نیم میل از جهرم «فرایر» بقایای يك صورت عظیم ناقصی را یافت که بیش از ۶۰ پا طول و ۳۰ پا عرض داشت.

«فرایر» در اوایل سال ۱۶۷۸ به بندرعباس مراجعت کرد و مدت توقف خود را در ساحل بیشتر در «ایزین Ysine» و همسایگی آن «گیناو Ginou»، که در پایه کوهی بهمین نام واقع بود، گذراند.

پس از بازگشت از سفر مجددی به اصفهان، در اواخر سال ۱۶۷۸ «فرایر» ایران را ترک گفت و کمی قبل از مراجعت خود دیداری هم از «کنگ» بعمل آورد.

از شرح مسافرت‌های جهانگرد انگلیسی بنام «ادوارد مالتن Edward Malten» نباید صرف نظر کرد. او قسمت اعظم دنیا را در نور دیده و در سالهای ۱۶۷۲-۱۶۷۵ از کشور شاهان بزرگ صفوی هم دیدن کرد.

۱- آفتاب درین جا کوهها را خورد و صخره‌ها را در نیمه و آب را متوقف میکند. پرنده‌ها با بال آویزان برای رفع عطش به سوی آب می‌آیند. گله‌ها برای آب ناله میکنند و شترها نعره مینند و گوسفندها صدا میکنند، زمین عربان برای باران دعا باز میکنند و همه چیز مفلوک است و آرزوی يك قطره باران رامیکند. ولی فقط طوفان سوزان و توده‌های غبار هوا را پر کرده و آدمها و پرندگان و جانوران را از پیش میرانند تا بجای دیگر بروند و درین جا نمیرند. «۲- راجع به راه بین «بیریز Biriz» و «بینارو Binaru» من باب مثل ذکر شده: «ماراه نمیر فتم بلکه در امتداد پرتگاههای غیر قابل عبور و خطرناک میخزیدیم و تمام حواس خود را جمع میکردیم زیرا برداشتن يك پای غلط به قیمت جان تمام میشد.»

۳- امروز هم مانند زمان «فرایر» در «ایزین» گل سرخ و علف گربه (حشیشه الحر) و «بهن سفید Contaurrée» و «بان» (Behen) و بسیاری گیاههای دیگر در سایه نخلها در کنار جویبارهای باریک و شفاف میروند. «فرایر» در «کیناو» ماهیهای کوچکی دیده بود که در آبهای داغ چشمه‌های شفا بخش زندگی میکردند. «گابریل» در سال ۱۹۲۸ مجال یافت ازین حیوانات برای تحقیق به اروپا برسد. آنها يك نوع جدیدی از ماهیهای آب شیرین بودند.

اوازراه جلفا به تبریز و پس از آن از راه اردبیل و قزوین به اصفهان مسافرت کرد و در مسافرت دوم راه اصفهان به شیراز و بندرعباس را در پیش گرفت.

او هیچ جا از اراضی آباد عبور نکرد ولی شرحی که مخصوصاً از شهرها داده خواندنی است زیرا فوق العاده اساسی و حاکی است که بسیار آدم دقیقی بوده.

در سال ۱۶۸۵ در ایران مصادف میشویم با «و. هجس W. Hedges» که یکنفر مأمور عالیرتبه شرکت انگلیسی هند شرقی بود و با انگلستان مراجعت میکرد. او قصد داشت از بندرعباس از راه خشکی سفر کند ولی این بندر را ردداده به سوی کنگ بادبان کشید زیرا در بندرعباس چندین کشتی هلندی لنگر انداخته بودند. مسافرت «هجس» از کنگ بعد از راه لار و اصفهان و کنگاور انجام شده به «کشور دوشط» منتهی گردید. از مسافرت‌های او در ایران قسمت اول و آخر خط سیر او بیش از هر چیز قابل دقت و توجه میباشد.

اواراه کنگ تا لار را ۳۶ سال بعد از «پاترفیلیپوس» و نه سال قبل از «گملی-کاری» - Gemelli-Careri «طی کرده بود. خط سیر او از میان روستاهای مفلوک و آبهای راکد و متعفن میگذشت. بین «کامپه Campeh» و «دین Din» مجبور بودند از بین يك ناحیه وحشی کوهستانی عبور کنند. در «چاربر کیر Tcharberkir» (چهار برکه) او ذکری از آب خنک و شیرین نموده است. «هجس» در «بستک» کمک فراوان دریافت داشت. او بازم نام منزل‌هایی را از قبیل «شخ سور Sheackzur» و «پوسا خان Possa-Chan» برده که بر ما مجهول میباشد. مقصود از «نیمه Nimma» که او ذکر میکند «نیمه Nimeh» و در قطعه‌ای واقع است که «کوه چاه شور» (کوه بور Kuh-e-Burh) که ۳۰۰۰ متر (۹) ارتفاع دارد از مغرب آن دور میزند.

خط سیر «هجس» بین اصفهان تا کنگاور فقط تا «کوکا Kukka» (سمت شرقی گلپایگان) قابل تعقیب است و سایر منزلها نامفهوم میباشد. در کنگاور او به جاده کرمانشاهان رسیده بود. ولی آن جاد، را تعقیب نکرد بلکه بعد از هارون آباد (شاه آباد) بسمت جنوب رو آورد و از گردنه سرآشپ گیلان عبور کرد. بنا بر این از راهی رفته که پس از او «اوتر Otter» (۱۷۳۹) و «راولینسن Rawlinson» (۱۸۳۶) شرح آن را داده‌اند.

در دوره آخرین پادشاه صفوی یکنفر انگلیسی بنام «ج. بلوف آنترومونی J. Bellof Antermoney» در سال ۱۷۱۷ بعنوان جراح همراه يك سفارتی، که از طرف پطر کبیر در دربار شاه سلطان حسین مأهویت داشت، به ایران آمد.

خط سیر از راه شاماخا و دشت مغان به تبریز و از این بعد از جاده قدیم سلطانیه و ساوه

۱- چنین ذکر شده که «مالتون» وصف مشیله راهم شنیده بود. او نوشته «قبل از آنکه کاشان را ترک کنم باید بگویم که هنگام مسافرت ازین شهر به گیلان انسان مجبور است مدت دوازده ساعت از جلگه‌هایی بگذرد که جز يك سلسله نمکن از چیز دیگری در آن یافت نمیشود.

۲- تا حدود سال بیستم قرن ماضی، زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران فعالیت خود را در لارستان بسط نداده بودند، تقریباً آنچه در خط سیر کنگ تا «لار» خارج از جاده واقع است هنوز کشف نشده بود.

وقم به اصفهان بعمل آمد. برای آخرین دفعه از قلم یکنفر ناظر اروپائی راجع به جاه و جلال دربار ایران در زمان صفویه اطلاع حاصل میکنیم. مسافت او از راه قزوین و رشت انجام شد.

زمان توقف او در اصفهان با ورود باشکوه هیئت هلندی «کسلر Kessler» به پایتخت مقارن بود که «ورم Worm» هم شرح آن را داده است. شش فیل که حاکم «باتاویا» به شاه هدیه کرده در پیشاپیش هیئت حرکت میکرد.

پیش از سی سال بعد از «دلواله» از نو ایتالیائیها بکشور صفویه آمدند. در سال ۱۶۵۴ «ن. مانوسی N. Manucci» ونیزی در ایران پیدا شد و از شمال تا جنوب کشور را در نوردید. با وجود آنکه گزارش سفر او مختصر میباشد معذک بعضی خصوصیات در آن دیده میشود که در نوشته‌های مسافران دیگر معاصر او وجود ندارد.

«مانوسی» از خانه پدری فرار کرده در زمهر بایکنفر انگلیسی متنفذ به نام «هانری» بارد Henry Bard «بلومونت Bellomont» مصادف شد. آن انگلیسی‌جوانک را پذیرفته با اتفاق بادامه سفر پرداختند. آنها از راه تبریز و قزوین به اصفهان آمدند و یکسال در آنجا توقف و ایران را از طریق شیراز و بندرعباس ترک کردند.

یکی از هموطنان «مانوسی» «ج. ف. گملی G. F. Gemelli-Careri» میباشد که بواسطه اختلافات خانوادگی مجبور شده بود مسافرتی به اکتاف دنیا بکند. او در سال ۱۶۹۴ از ایران عبور کرد و در تبریز نزد کاپوسن‌ها، که یک کلیسا و یک صومعه مجلی در شهر داشتند، فرود آمد. در قم او از مزار حضرت فاطمه دیدن کرد. او هم مانند «دولیه» دلاند Daulier Déslandes اصفهان را به یک جنگل تشبیه کرده. در شیراز فرقه‌ای از کارملیت‌ها سکنی داشت که یکنفر ایتالیائی به نام «پاتر آماداو Pater Amadeo» ریاست آن را بعهده داشت. از راه باطرف «گملی-کاری» همان راهی را برگزید که «پاتر-فیلیپوس» و «هجز» انتخاب کرده بودند یعنی از کنگسک بسوی ساحل. تا آنجا که میدانیم اروپائی دیگری که ازین راه عبور کرد اول «ه. ب. وگان H. B. Voughan» و تقریباً در دو قرن بعد بود.

«گملی-کاری» فاصله از راه تا کنگک را ده روزه طی کرد. از «آنه Anaé» (انوه Anweh) از جلگه‌ای عبور بعمل آمد که دهات بسیار در آن یافت میشد. پس از آن، سرزمین خالی از سکنه و کوهستانی شد. ظاهراً رود «بسنک» اشکالات بزرگی فراهم آورده بود. غالباً پرتگاههای جاده بواسطه دیوارهای مصنوعی از خطر محفوظ شده بود. او در میان این دنیای کوهستانی به کاروانسرای «شبار بوکه Chiar-bouké» (چهاربوکه) برخورد. تاجش کارمیکرد اثری از نقطه مسکون ظاهر نبود. همچنین منزلهای بعد هم تمام از سرزمینهای زیر وزبر شده و خالی از سکنه عبور میکرد. در ارتفاع «کوه شیمپا Chiampa» (چمپه Campel) منزلگاه دیگری برپا شده بود. کمی دورتر از آنجا خلیج و بندر کنگک پیدا بود و کنشمان او گوستن در آنجا صومعه‌ای را اداره میکردند.

تمام تشریحات «گملی-کاری» با روشنی و سادگی بیان شده بود. تا آنجا که مسافر تهای

ایران مورد توجه قرار میگردد ایرادی که به «گملی-کاری» گرفته‌اند، مبنی بر اینکه اظهارات او کاملاً مطابق حقیقت نبوده، وارد نمیشد. حتی در مورد اینکه او اصلاً بایران آمده باشد هم تردید کرده‌اند^۱.

همچنین بیست سال قبل از «گملی-کاری» یکنفر کشیش اسپانیولی، که زیاد معروف نیست، در ضمن یک مسافرت جهانی بایران آمد. نام او «پدروس. کوپرو Pedro. S. Cubero» بود. او مانند هموطن خود «فیگواروآ»، که نیم قرن پیش به سفر پرداخته بود، استعداد کشفیات نداشت و مغرب زمین نتوانست در زمینه جغرافیا از شرح مسافرت او معلومات تازه‌ای بدست آورد.

«کوبرو» لقب مشعشع و واعظ روحانی آسیا را بر خود گذارده مباحث میکرد که اولین اسپانیولی است که از سرزمینهای دوردست ایران دیدن کرده است. او در سال ۱۶۷۴ از راه دربند وارد بیل به قزوین آمده و بعد، از راه اصفهان به بندرعباس رفته بود.

در خاتمه باید در ضمن مسافرانی که در زمان صفویه به ایران آمده‌اند نام یکنفر ارمنی اهل آسیای صغیر موسوم به «پترو بديک Petro Bediek» را هم ببریم. او در موقعی که اسقف نخجوان از طرف پاپ حامل کاغذی برای شاه ایران بود، همراه او به راه افتاده بود.

«بديک» در سال ۱۶۷۸ اثری بزبان لاتینی بیرون داد که در ضمن مسائل دیگر شرحی هم از کاخ‌های تخت جمشید و اصفهان و بعضی مطالب قابل توجه از گنجینه‌های مختلف و کتا بهای شاه در آن ذکر شده بود.

۱ - حداکثر استفاده را از کتب «گملی-کاری» کشیش کارملیت موسوم به «فولکن زبودی. س. گیوزپ Fulgenzio di S. giuseppe»، که در سال ۱۶۹۸ از «گوآ» به دربار شاه اصفهان سفر کرده، نموده است. و این در موقع تدوین سفرنامه‌اش بود، که بعضی نکات جغرافیائی و تاریخ تمدن هم در برداشت، ولی ابتدا ارزش آثار مسافران بزرگ ایران را در قرن ۱۷ نداشت.

در ضمن جنگها و اغتشاشاتی هم که در سال ۱۷۳۰ بعد از عقب راندن افغانها توسط نادر قلی سلطان آینده و آخرین فاتح بزرگ آسیا روی داد تجارت در ایران روبه انحطاط رفت و مؤسسات انگلیسی در اصفهان مجبور شدند دست از کار بکشند. مدیران و کارگردانان به بندر عباس عقب نشینی کردند تا منتظر فرصت بهتری بشوند هلندیها با وجود اینکه باندازه کفاف مخارج خود در آمد نداشتند معذک در پایتخت سابق باقیماندند.

نادر شاه اهل خراسان بود و اصفهان را که صفویه تا این حد برای آبادانی آن زحمت کشیده بودند به دیده اجنبی مینگریست. انحطاط تمام کشور که در نتیجه محاصره افغان و کشتارهای دسته جمعی توسط محمود هنوز پیاپی نرسیده در مقابل دروازه های اصفهان هم محسوس بود «ژ. اوتر J. Otter» که در آن زمان در ایران بسر میبرد در موقعی که نادر شاه بسمت هند حرکت کرده بود یعنی در سال ۱۷۳۸ از طرف دولت فرانسه مأور شد در آن شهر باشکوه سابق با وضع آشنا شده از نوامکان برقراری تجارت را مورد مطالعه قرار دهد. او چنین گزارش داده که اصفهان تقریباً متروک شده خانه ها روبه ویرانی می رفتند. حتی کاخ سلطنتی هم متروک و در شرف انهدام بود بنا بر عقیده «اوتر» نادر شاه فقط متوجه جنگ بود و بهیچوجه به آسایش کشور خود، که در نتیجه تجارت خارجی حاصل میشود، توجهی نداشت لذا زحمات او هم برای برقراری تجارت ظاهراً بدون نتیجه مانده بود^۱.

در موقع رفتن به اصفهان «اوتر» قبل از کنکاور از شاهراه بزرگ کرمانشاه خارج و از طریق نهاوند بسمت جنوب شرقی رهسپار گردید و به نقطه ای بنام «رود گرد» برخورد که احتمال دارد همان «بروجرد» باشد. «گلپایگان» در سمت چپ واقع بود؛ هویت این نقاط را که عبارت از «تلخستان» و «حینادره Hinodere» و «امامزاده کاظم» و «موش Mochouche» و «ده نوه» و «ویس Vis» باشد نمیتوان روشن ساخت. تازه در خونسار ما به جاده معروفی که از طریق «تیران Tiron» (حوزه کارون) به اصفهان میروید، و «اوتر» آن را «طهران Tahan» نامیده، مجدداً ملحق می شویم^۲.

راه بازگشت «اوتر» بیشتر در سمت شرق واقع بود. خط سیر او هم مانند «هچز» تا دهکده «کوکا» (که اوتر آن را «کوکا» مینامد) در شرق گلپایگان واقع بود و احتمال دارد در جهت خمین و سلطان آباد (اراک) ادامه یافته باشد و به کنکاور از طریق دیز آباد و حمیل - آباد واصل میشده است. قسمتی از این راه با خط سیر «دلواله» منطبق بوده. در این قسمت از راه «اوتر» اهالی راز سایر جاهای ایران هم مفلوک تر و بی چیز تر بجای آورد. قسمت اعظم ساکنان آنجا آبادیها را رها کرده به کوههای لرستان عقب نشینی کرده بودند. در هارون آباد (شاه آباد) «اوتر» شنید که راه تجارتی بغداد بواسطه دسته های راهزن ناامن میباشد و لذا از راههای سر اشیب کوهستانی به سمت غرب رو آور شد. شاه عباس درین-

۱ - در زمان سلطنت نادر شاه یک نفر کشیش کارملیت بنام «لئاندرودی س. سسیلیا Leandro di S. Cecilia» هم، که خود را طبیب قلمداد میکرد مدت چند سال در ایران بسر میبرد. یادداشتهای او از لحاظ جغرافیائی چیز قابل توجهی دربر نداشتند.

۲ - «تاوریه» هم از خونسار و نهاوند عبور کرده بود.

فصل شانزدهم

قرن ۱۸ پس از سقوط صفویه

پس از سقوط صفویه، قرن هیجدهم برای ایران قرنی پر تلاطم و تعداد مسافران غربی که بایران آمدند بسیار کم بود سیل اروپائینی که به دربار پرشکوه اصفهان مسافرت کرده بودند از جریان افتاد. اغتشاشات داخلی که بیشتر به کشمکش های خونین منجر میشد باعث گردیده بود که نظر مسافران کمتر جلب گردد و خبرهای مربوط به کشور شاهنشاهی به ندرت به مغرب زمین میرسید. آن دوران آسایش که سفارتی بعد از دیگری از اصفهان دیدن میکرد و بازرگانان در آنجا ساکن میشدند و فرستادگان از هر طرف سر بدر کرده و جهانگردان از هر سو هجوم می آوردند و در به روی همه آنان باز بود بکلی سپری شده بود.

پس از جنگ مصیبت بار «گلناباد Gulnabad» در سال ۱۷۲۲ اصفهان به باشکوه، در کاخهای عالی و باغهای تمیز خود، شاهد هجوم دسته های وحشی افغان و درخیا بانها ناظر مناظر زنده قحطی و مرگ و فلاکت گردید. گوشت آدم می خوردند و توده های نعش همه جا پراکنده بود^۱. پس از آن شاه سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی به محمود سر کرده «قلجائی Ghilgai» تسلیم شد و پایتخت سلطنتی بصرف افغان درآمد.

دراوائل امر محمود در اصفهان با اروپائیان بدرفتاری نکرد و به حقوق آنها احترام گذاشت، ولی هنگامی که در جریان اقدامات خود برای تصرف کشور به اشکالات برخورد، مؤسسات تجارتی انگلیس و هلند را در مضیقه گذاشت و آنها را مجبور به تأدیه مالیاتهای سنگین نمود. جماعتی کوچک اروپائی هم در شهرهای دیگر ایران در نتیجه اغتشاشات دچار صدمه شدند پس از فتح شیراز بدست افغانها نوبت محاصره بندر عباس شد، ولی اروپائیان که سال قبل یک دسته از بلوچهارا بعب رانده بودند، با وجود فرار اهالی بومی مقاومت کرده لشکر محمود را که در اثر آب و هوای بدسخت صدمه دیده بود، مجبور به عقب نشینی کردند.

۱ - «ژ.ت. کروسینسکی J. T. Krusinsky» زوئیت لهستانی که شاهد غارت اصفهان توسط افغانها بوده مناظر دهشتناک آن موقع را به بهترین وجه شرح داده بود.

جا از نقاط صخره دار معبری حفر کرده بود. این معبر از پرتگاهها رد میشد و خالی از خطر نبود. غالب منزلگاههایی که «اوتر» درین راه شرح میدهند نا معلوم میباشد مانند «چشمه قنبر» و «ملا- نی» و «جم - سوره Djemé Souré» و «سوآمارمار Souamarar» ولی مقصود او از «گیلانک» همان «گیلان» میباشد و مسلم است که «اوتر» هم از همان راهی که «هجن» در پیش گرفته بود، عبور کرده است.

تقریباً نیم قرن سپری گردید تا مجدداً سروکله یکنفر غربی در اصفهان پیدا شد. بین سالهای ۱۷۸۵-۱۷۸۴ در موقعی که جنگ بین جانشینان کریم خان و سلسله جدید التاسیس قاجاریه در جریان بود «ل. ف. فریر سوووف L. F. Ferrieres Souveboef» درین شهر بسر میبرد. این «کنت» فرانسوی در یک تألیف دو جلدی خاطرات خود را منعکس کرده. «فریر سوووف» امتناع کرده بود که مسافرتهای خود را در ایران شرح بدهد و فقط بطور کلی از ایالات و شهرهای بزرگتر گفتگو کرده بطوری که مشهودات شخصی مؤلف درست واضح نمیباشد.

«فریر سوووف» در اصفهان به یکنفر هموطن گیاه شناس خود به نام «آندره میشو André Michaux» برخورد که مجموعه بزرگی از گیاههای ایران فراهم کرده بود.

مسافرت «میشو» مصادف با سالهای ۱۷۸۴-۱۷۸۳ بود. از همان اوان جوانی، آن کاشف مبتدی خواب مسافرت مشرق زمین را میدید. مسافرت او در ایران با واقعه بدی شروع شد، بدین معنی که در مصب کارون مورد هجوم و غارت اعراب واقع گردید. بعدها مجدداً با او در بوشهر مصادف میشویم و در حالی که به جمع آوری گیاهان مشغول بود از طریق شیراز و اصفهان و همدان به قزوین و رشت رهسپار شد.

«میشو» اولین بار در اروپا برای این مشهور شد که اطلاعات بیشتری از کوه ۳۵۰۰ متری الوند واقع در سمت جنوب غربی همدان منتشر ساخت، این کوه از حیث معادن و گیاه در تمام مشرق زمین تاهند مشهور بود.

دو سال بعد از «فریر سوووف» خلیفه کل بابل موسوم به «بوشان Beauchamp» که مبل مفرطی داشت تا بکشفیات جغرافیائی ایران کمک کند مسافرتی را بسرزمین بی انتهای ایران آغاز نمود «بوشان» سعی داشت حتی المقدور، آنچه را که تاحال مسافران دیگر ندیده بودند، شرح بدهد.

خطر سر او تازگی نداشت؛ او از کرمانشاه و همدان و اصفهان و کاشان و قم و قزوین گذشت و شرح اصفهان را چنین داده که تقریباً ویرانه کاملی میباشد. بعقیده «بوشان» تا پنجاه سال دیگر شاید اثری از کاخ های عالی و باشکوه این شهر باقی نماند.

ده سال بعد از «بوشان» «ژ. آ. اولیویه G. A. Olivier» بایران آمد. او هم مانند هموطن خود «اوتر» که تقریباً شصت سال قبل از طرف حکومت فرانسه مأمور شده بود به مشرق زمین مسافرت و گزارش در آن باب تهیه نماید بایران رو آورد و به همراهی «پرورثیر

۱ - یازده سال بعد از «میشو» «اولیویه» و پس از آن «کینئیر Kinneir» و «کرپارتر Ker Parter» و «کپل Keppel» از کوه بالا رفتند.

Brugiere»، که در هنگام بازگشت فوت کرد، پس از مشاهده حصارهای بیستون از راه کرمانشاه و همدان و تهران، که از چند سال قبل پایتخت شده بود، به مقر صفویه رهسپار گردید و از طریق خمین و هزار مراجعت کرد.

شرح مختصری که «اولیویه» از راه همدان تا تهران داده اولین اطلاع مطمئنی میباشد که از قلم یکنفر مغرب زمینی تراوش کرده بود. زمانی که او تهران را دیده جمعیت آنرا بیش از ۱۵۰۰۰ نفر برآورد نکرده بود.

«اولیویه» از جستجوی ری، که نزدیک تهران واقع است، نتیجه ای بدست نیاورد. او زحمت صعود بدماوند را، که هنوز کسی بدان موفق نشده بود، بر خود هموار کرد ولی موفق به رسیدن بقله آن نشد (۱۷۹۸) معذک چنین نوشته بود که مقدار زیادی دود از آن بیرون میآید. در ۱۷۹۷ در راه تهران در ۱۷۹۷

«اولیویه» در مراجعت باصفهان از قم هم دیدن کرد و آنچه را او درین شهر دید واقعاً وحشتناک بود. شهر در نتیجه غارت تقریباً بکلی از میان رفته بود. منتهای سیصد نفر از اهالی از قتل عام جان بدر برده بودند؛ فقط پنجاه خانه در اطراف مسجد دست نخورده باقی مانده بود.

اصفهان با وجود خرابیهای بسیار و با آنکه بیش از ۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت فرضی نداشت معذک آثار جلال سابق خود را حفظ کرده بود. او چهار باغ را از زیباترین نقاط وطن خود هم برتر نامید و راجع به کاخ سلطنتی چنین اظهار داشته که در اروپا هم جایی که از حیث زیبایی بتوان با آن برابر کرد یافت نمیشود. در جلقا که سابقاً تعداد جمعیت کاتولیک ها بالغ بر ۵۰۰ نفر میشد فقط دو خانواده فقیر باقی مانده بود. یکنفر کشیش که از هند آمده در خانه ژوزویت ها، که هنوز ایرانیها آنرا تصرف نکرده بودند، منزل داشت. خانه او گوسن ها و کارملیت ها به معرض فروش در آمده بود و خانه کاپوسن ها اصلاً دیگر وجود نداشت.

همچنین در کنار خلیج هم پس از حمله افغانها تغییراتی روی داده بود. بواسطه اغتشاشاتی

۱ - راه تهران تا قم مکرر خطسیر خود را تغییر داده. تا نیمه دوم قرن ۱۹ مسافران سابق به خط مستقیم از طریق حوض سلطان و قطعه کویری که میان آن واقع است به پل دلاک میرفتند و این همانجائی است که در زمان ما توسط پشته زمین پستی دودریاچه قم از یکدیگر جدا میشوند. وسائل و روابط علم سلسله انهار و آبیاری آن روز درست معلوم نیست. «A. H. Mounsey» که در سال ۱۸۶۶ ازین قطعه عبور کرده در کنار چاه دیده بود که کویر تقریباً از یک دریاچه ای که یک میل عرض دارد، پوشیده شده بود. ولی پس از آنکه در ۱۸۸۳ آبهای قره چای در زیر دست پل دلاک بواسطه سدی بطرف کویر سرازیر و دریاچه نو تشکیل شد، چاه اتومبیل رو فعلی از طریق علی آباد که گودال پر آب را در سمت مغرب دور میزند، عبور کرد. در آخر قرن ۱۹ چاه پستی دائر شد که بیشتر متمایل به غرب رباط کریم بود و در منظره با چاه اتومبیل رو متصل شد. راه آهن فعلی ابتداء در جهت چاه پستی حرکت می کند و پس از آن بموازات جنوب دریاچه قم به سمت ساره متمایل میگردد.

که در نتیجه این حمله پدید آمده بود غالب مراکز داد و ستد اروپائی دست از کار کشیده بودند. تازه در زمان کریم خان، بین سالهای ۱۷۵۰ و ۱۷۷۹ برای مدت کوتاهی باین کشور ازپا افتاده، آرامش مورد نیاز بخشیده شد و مجدداً بفکر تجارت خارجی افتادند. در کنار خلیج، بندر یلم، که امروز دهکده متروکی میباشد، ابتداء جادهٔ بهبهان و بندر تجارتنی هلندیها تعیین شد. خرابه تجارتخانه آنها هنوز هم در آنجا دیده میشود. انگلیسها پس از آنکه از استقرار در بندر ریگ مأیوس شدند در سال ۱۷۶۳ در بوشهر، که بندر شیراز محسوب میشود و نادرشاه هم بآن نظر دوخته بود، پایگاهی برای امتعه خود ایجاد نمودند. تأسیسات آنها در بندر عباس برچیده شده بود.

«بارتولومو پلستد Bartholomeu Plaisted»، که در سال ۱۷۵۰ یعنی سه سال پس از کشته شدن نادر به بندر عباس آمده، ۹ دهم از خانه‌ها را متروک و همه چیز را در وضع فلاکت باری یافته بود. موقعی که «ا. ایوس E. Yves» پزشک انگلیسی هشت سال بعد از «پلستد» از این بندر دیدن کرد هنوز يك مؤسسه تجارتنی انگلیسی و هلندی در آنجا وجود داشت. این دو تجارتخانه تنها بنای آبرومند شهر محسوب میشدند و بقیه تقریباً بکلی بحال مخروبه درآمده و هرگونه تجارتنی از میان رفته بود. «بندرکنگو Congo» (کننگ) در زمان «ایوس» بکلی اهمیت خود را از دست داده و برای رفتن از بندر عباس به بصره در «لینگ» (لنگه) لنکر میانداختند.

دو سال پس از تأسیس پایگاه تجارتنی انگلیس در بوشهر «کارستن نیبور Carsten Niebuhr» اولین کاشف علمی عربستان سفر خود را بداخلهٔ ایران از اینجا شروع کرد. او تنها بازماندهٔ يك دسته از علماء برگزیده‌ای بود که تحت حمایت «فردريك پنجم» پادشاه دانمارک به مشرق زمین اعزام شده بودند. «نیبور» پس از يك مسافرت از «یمن» و مدتی توقف در هندوستان به عربستان مراجعت کرد. او در مسقط پیاده شد ولی از کشفیات داخلهٔ عمان صرف نظر کرد و بنا بر راهنمایی اولیهٔ پادشاه خود تصمیم گرفت خلیج را سر بالائی ببیند. او در ایران مسافت نسبتاً کوتاهی را از بوشهر تا تخت جمشید طی و از جزیرهٔ خارک هم دیدن نمود. او در اینجا شرحی از قبور سنگی مسیحی داده که درست يك قرن پیش هم «تونت» از آن اطلاع حاصل کرده بود.^۱

«نیبور» در راه شیراز یکسره از جادهٔ معمولی امروز نرفت بلکه راه را چند منزل

۱ - نادرشاه در خلیج چند کشتی ساخته بود و تعداد زیادی کشتی هم از ملل خارجی خریداری کرده بطوری که يك ناوگان مرکب از بیست و پنج کشتی تهیه نموده بود. این کشتیها بوشهر را مرکز خود قرار داده بودند. «ت. ه. هول T.H. Howel» که در سال ۱۷۸۸ به این بندر آمده هنوز یکی از کشتیهای آن فاتح بزرگ را بچشم دیده بود.

۲ - «خارک» را پس از نادرشاه «بارون کئیپ هاوژن Baron Kniphaven» پروسی که سرپرستی تجارتخانهٔ هلندی را در بصره بعهده داشت تصرف کرده بود. این دهکدهٔ مفلوک ماهیکیری در تحت هدایت او مبدل به يك بازار تجارتنی بارونقی شد ولی پس از چند سال از طرف میرمهنا دزد دریائی تصرف و رو به خرابی گرائید.

کوتاه کرده يك دور طولانی به سمت جنوب زد و در موقع رفتن از «خورموج» و هنگام برگشتن از «باشکان» (بزگون Bosgun) مسافرت کرد. او از تخت جمشید شرحی بانضمام نقاشیهای بسیار بدست داده که با وجود عملیات متقدمان خود که عبارت از «کامپفر» و «شاردن» و «دوبروین» باشند، بازم پیسرفت مهمی محسوب میگردد ولی مرگ یکی از مستخدمان او باعث شد که قبل از موقع به شیراز و بساحل مراجعت نماید.

در سفرنامهٔ سه جلدی «نیبور» فقط يك قسمت از جلد دوم صرف شرح مسافرت در ایران شده است. اژاثر او بی غرضی و متانت، که لازمهٔ عمل یکنفر عالم واقعی است، هویدا و آشکار میباشد، و معلوم است که هر نوع نظریات شخصی بچشم او غیر مهم میآید. «نیبور» به ریاضی دانی مشهور، و در زمینهٔ نقشه برداری و تعیین نقاط متخصص بود. طراحی خط سیر مسافرتها و نقشه برداری شهرهای مختلف و نقشه خلیج که او تهیه نموده از تمام آنچه تا حال درین زمینه از قوه بفعل درآمده بهتر بود. از لحاظ نقشه برداری تشخیص نجومی نقاط معین از طرف او، دارای ارزش مخصوص میباشد.^۱

مسافر دیگری بنام «و. فرانکلن W. Franklin»، که بکلی از زمرهٔ مسافران دیگر نبود و از مستشار کل هند اجازه حاصل کرده بود بایران آمد تا معلومات خود را راجع به اوضاع و احوال این کشور تکمیل نماید. او ۲۱ سال بعد از «نیبور» از بوشهر به شیراز و تخت جمشید آمد. در فاصلهٔ بوشهر و شیراز او رد پای متقدمان خود را دنبال نکرد بلکه تقریباً تنها راهی را که از کازرون میگذرد در پیش گرفت. و بنا بر اظهار او این شهر در آن موقع از شیراز خیلی کوچکتر نبود.^۲ او شرح این شهر را بطوری خوب بیان کرده که قبل از او هیچکس بعد از او هم جزعهٔ معدودی از عهد بر نیامده بودند.

مدت هشت ماه توقف در شیراز به آن افسرانگلیسی مجال داد که شهر را کاملاً بررسی نماید. «فرانکلن» آن ازمینه باشکوه را که حتی امروز هم باعث اعجاب است و کریم خان شهر سوگلی خود را با آنها مزین کرده، شرح داده و به زیارت مزار حافظ وسعدی نائل آمده بود و منازل تابستانی و باغها را دیدن کرده و حومهٔ شهر و زیباییهای این سرزمین را بازدید و از روی کمال خلوص نیت آن را شرح داده بود.^۳

۱ - بیشتر نقص نقشه‌های ایران که تا کنون منتشر شده عبارت از مشاهدات نجومی بود که مطابق قاعده عمل نشده بود. غالباً انسان نمیدانست قطعه‌نامه‌های جغرافی دانان قدیم را چگونه بکار بندد. حتی پس از پیدایش اطلس «مرکاتور» و «اورتلیوس» هم غالباً موقوف نشدند باین سؤال پاسخ بدهند که آیا کشفیات جدیدی که در جغرافیای یونانی و قرون وسطی بعمل آمده با هم وفق میدهند یا نه. بعداً اغلاط جغرافیای قدیم توسط «دلیل Defisle» (متوفی به سال ۱۷۲۶) اصلاح شد و در نیمهٔ دوم قرن ۱۸ اصلاحات مجددی توسط «دانویل Danville» (متوفی بسال ۱۷۸۲) بعمل آمد.

۲ - جاده قدیم از بندر ریگ به داخله، که «پاتر فیلیپوس» از آن عبور کرده، درین زمان فراموش شده بود.

۳ - «فرانکلن» نوشته: در دنیا جذاب‌تر از دره‌ای که شیراز در آن واقع است نمیتوان تصور کرد زیرا هر چه برای زندگانی مطبوع لازم است بعد و فور در آن یافت میشود. گلگهای -

آن قسمت از ایران که در قرن ۱۸ از طرف اروپائیا بیشتر مورد بازدید قرار میگرفت سرزمینهای ساحلی بحر خزر بود. در زمان پیشرفت جسورانه انگلیسها در نیمه دوم قرن تقریباً دیگر از این محل اطلاع تازه‌ای به غرب نرسیده بود، فقط گاهی بر حسب اتفاق از قسمت جنوب غربی سواحل دریای خزر توسط سفارتخانه های پلیموث های تبلیغاتی اخباری میرسید. فاعده اینطور میبایست انتظار داشت که مسافران روسی بیشتر به کارهای شهرستانهای ایران واقع در اطراف دریای خزر اشتغال ورزیده باشند ولی مطلب ازینقرار نبود. البته همان موقعی که در سال ۱۵۵۶ اولین کشتیهای بادبانی روسیه در دریای خزر ظاهر شدند روسها با گیلان و مازندران و استراباد آشنائی پیدا کردند ولی مسافرتهاى تجارتي موقعت - آمیزی، که ممکن بود مانند تجربات زمان «جنکینسون Jenkinson» تا «بورورج Bourrough» اطلاعات زیادی بدست دهند، بعمل نیامد زیرا ناامنی بطور عموم بسیار شدید بود، و علاوه گیلان و مازندران در آن هنگام هنوز تحت تسلط ترکها قرار داشت و هیچ خارجی را به آنجا راه نمیدادند. با اینکه ساحل جنوبی دریای خزر گاهی بوسیله «پلر کبیر» به روسیه ملحق میشد و این پادشاه در سال ۱۷۲۲ یک نفر انگلیسی را به نام «پ. ه. بروس P. H. Bruce» مأمور کرده بود از کناره‌های دریای خزر نقشه برداری کند معذک بطور کلی استانهای شمالی ایران برای بازرگانان روس مجهول بودند. این وضعیت تازه موقعتی تغییر کرد که بریتانیای کبیر با موافقت روسیه اقدام جدیدی برای مبادله کالا با ایران از طریق دریای خزر بعمل آورد. موانع برای تجارت بسیار بود و چنانچه «ژ. التون J. Elton» جسور و پرشور مخاطرات را بعهده نمیگرفت موضوع از حدود نقشه تجاوز نمیگردد. او در پلر سبورگ با یک جوان اسکاتلندی بنام «مونگو گرام Mungo Graeme» شریک شد و دفتری مقداری کالای نخبه فراهم کرده با خود به ایران آوردند تا تجارت را از سر بگیرند.

دریک مسافرت پرماجرا در سال ۱۷۳۹ به انزلی یعنی پهلوی امروز و آنجا از طریق رشت به لنگرود رسیدند. هر دو با اشکالات عمده مواجه شدند ولی بالاخره در مشهد اجازه مساعدی از شاه بدست آوردند و «التون» با کمال امیدواری برای اقدامات بعدی به پلر سبورگ مراجعت کرد.^۱

در نتیجه گزارش «التون» در لندن تصمیم برین اتخاذ شد که مانند زمان «جنکینسون» از سمت شمال با ایران راه مراده را بازکنند. اجازه عبور کالاهای انگلیسی از راه روسیه بدست آمد و مال التجاره بسیاری به «التون» تسلیم و فرماندهی کشتی‌ای که «التون» با آن از هسترخان به جنوب میرفت بعهده «ت. ه. وود روفه T. H. Woodroffe» واگذار گردید.

— گوناگون بارتیکهای نشاط آورو گیاههای خوشبو و گل‌های سرخ و ریاحین دلچسب همه دست‌بهم داده هوای ملایم آنجا را عطر آگین کرده‌اند. طبیعت سخاوتمندانه به این شهر بنال و بخشش نموده و لذا اگر اهالی شیراز مدعی هستند که شهرشان بر تمام شهرهای دیگر دنیا برتری دارد و امثال حافظ و سعدی و جامی در نتیجه اینگونه زیبائیها شاعر شده‌اند، بهیچوجه نباید تعجب کرد.

۱ — «م. گرام» در ایران ماند و موفق شد تا مشهد پیش برود ولی در موقع مراجعت به سال ۱۷۴۳ در نزدیکی سمنان بقتل رسید.

درحین که «وودروفه» در مشهد سر (بالسر) و دربند با ماجراهای مختلف دست به - گریبان بود، وضعیت «التون» در ساحل ایران دچار تغییرات عمده شده بود. او یکمرتبه به صورت یک نفر ایرانی تمام عیار درآمد و کشف شد که بخدمت دولت ایران درآمده تا در ساختن ناوگانی در دریای خزر برای نادرشاه همکاری کند. ولی فعالیت «التون» منحصر به - کشتی سازی نبود بلکه نقشه کشی ساحلی را هم بعهده گرفته بود و در سال ۱۷۴۳ نقشه‌ای از ساحل شرقی بحر خزر یعنی از گرگان تا جزیره «چلکن Celeken» و دماغه «بلخان Balkhan» ترتیب داد.

فعالیت «التون» سوء ظن حکومت روسیه را بیدار کرد. شرکت تجارتي انگلیس هم در لندن مایل بود راجع به وقایع ساحل بحر خزر اطلاعات بیشتری بدست آورد و لذا وج. هانوی J. Hanway» را اعزام داشت تا در خود محل تحقیقات بعمل آورد؛

«هانوی» در سال ۱۷۴۳ با مقداری کالا بمقصد ایران به سوی لنگرود حرکت کرد تا در آنجا به «التون» ملحق گردد. مذاکرات او با «التون» به هیچ نتیجه‌ای نرسید لذا نقشه قدیم را، که عبارت از افتتاح يك راه تجارتي بين استراباد (گرگان) به مشهد باشد و برای محیط بحر خزر و تجارت از راه روسیه بسیار عملی و مساعد بود، مورد نظر قرار داد. او مسافرت خود را بسمت شرق ادامه داد و بدون پر خورد با هانی به شهر زیبای استراباد رسید. درینجا با شورش و جنگ مصادف و دچار خطر جانی بزرگ گردید و پس از آنکه مورد دستبرد و غارت قرار گرفت با زحمت زیاد موفق شد دوباره برای ملحق شدن به «التون» به راه بیفتد. ۲۳ روز پس از حرکت از استراباد «هانوی» از نو به لنگرود وارد شد.

او بازحمت بسیار از مازندان عبور کرد. در ضمن مسافرت به فرح آباد رسید و این محل همان اقامتگاه مجلل شاه عباس بود که امروز متروک و مخروبه شده فقط عده کمی ایرانی وارمنی در آن سکنی داشتند. دربار فروش (بایل) که پایتخت مازندران بود آخرین خدمه «هانوی» هم او را ترک گفتند و فقط در معیت يك پسر بچه بقیه سفر را ادامه داد. غالباً مجبور بودند در تاریکی شب و باران سیل آسا از جنگلها و لجن زارها و رودخانه های خروشان و دلپذیر عبور نمایند.

«هانوی» تصمیم گرفت برای ادعای خسارت راجع با اموال ازدست رفته باردوی شاه در نزدیکی همدان برود. مبدأ این مسافرت تازه، رشت بود زیرا بارانداز عده شرکت تجارتي انگلیس در شمال ایران، درین شهر واقع بود.

«هانوی» درینجا با دو نفر هموطن خود بنام «جیمز براون James Brown» و «ریچار ویلدر Richard Wilder» مصادف گردید. يك هموطن سومی بنام «مارتن کیک وان میروپ Martin Kyk Van Mirop»، که بعداً ذکر او بازمه بمیان خواهد آمد، در همان موقع عازم مشهد بود. چندین قبر متعلق بانگلیس‌هایی که از مالاریا تلف شده بودند در نزدیکی شهر واقع بود. سه نفر مبلغ فرانسوی هم در رشت منزل داشتند که یکی از آنها «پاترلو گارد Pater le garde» و چندین سال در ایران زندگی کرده بود و مسلماً آشنائی

باوضاع این کشور داشت. يك نفر پروسی هم بنام «کاسلز Cassels»، که ممکن بود «التون» او را باامیل پذیرد، درین موقع در مازندران بسر میبرد، ولی او با «التون» نتوانست کنار بیاید و بعدها بعنوان نقاش در نزد شاه مشغول فعالیت شد. خط سیر «هانوای» از راه کوهستان همان بود که در زمان ما هم غالباً از آن عبور میشود یعنی از راه رودبار و قزوین.

از قزل اوزن (سفید رود) بوسیله قایق عبور کردند. از پل زیبایی که بیش از صد سال قبل «اولتاریوس» راجع بآن شرحی نوشته «هانوای» ذکر کرده بود. هنگامیکه «هانوای» با حکمی بعنوان حاکم استراباد راجع بجبران خسارت کالاهای روبرو شده خود بانجا بازگشت، راه غربی تری را در پیش گرفت ولی در باره آن ما اطلاع صحیحی نداریم.

ظاهراً «هانوای» جاده کم رفت و آمدی را از طریق بیجار و دره قزل اوزن (سفید رود) در پیش گرفته بود. دهکده «شوبوشی Schuboehi» «سوباشی Subachi» و «آبار» (Abar) باید بیجار باشد. سرزمینی که در امتداد قزل اوزن (سفید رود) واقع است یکی از باشکوهترین جاهای دنیا بود. «رود سرخ» در ته دره از میان جنگلهای سرسبز جریان داشت و در عقب آن سلسله های کوه، که هر آن مرتفع تر میشد، باقله های پر از برف بفرزایکدیگر انباشته شده بودند.

از نو برای «هانوای» فرصت دست داد که از سرزمین پست خزر عبور و آنرا تشریح نماید. در ضمن سایر مطالب شرح يك جاده سنگفرش باشکوهی را، که از یادگارهای شاه عباس اول عیبناشده، داده بود. این جاده در سراسر گیلان و مازندران تا استراباد (گرگان)، کشیده شده و تقریباً ۴۰۰ کیلومتر طول داشت. سنگفرش آن در غالب نقاط کاملاً بی عیب مانده بود، جاده تاسیخته متر عرض داشت و وسط آن برجسته بود و در دو طرف آن خندق کنده بودند^۱.

در مقابل مدخل شهر استراباد دو هرم سنگی، که با گچ سفید کاری شده و پر از سوراخهای متعدد بود، عرض اندام میکرد. در آن سوراخها مجموعه های انسانی فرو کرده بودند و الحق منظره دهشناکی بوجود آمده بود.

«هانوای» در استراباد (گرگان) قسمتی از خسارت کالای دزدی شده خود را دریافت داشت و عیالاً در گیلان متوقف شد چون اخبار وحشتناکی مبتنی بر اینکه پنج نفر اروپائی وابسته بشرکت تجارتی انگلیس از دنیا رفته اند از قزوین رسید در پائیز ۱۷۴۴ «هانوای» تصمیم گرفت ایران را ترک کند.

۱ - جاده سنگفرش از دروازه غربی استراباد (گرگان) شروع شده از طریق بندرگز و اشرف (بهبهر) تا «کیشار Kishar» که در غرب گیلان واقع است، امتداد داشت. این جاده از سمت جنوب شرقی استراباد تا پای گردهای که به شاهرود و بسطام میرفت، ادامه داشت. پس از آن مجدداً از بالای گرده شروع شده از طریق چاچرم تا نزدیکی چناران به سمت شرق رومیآورد.

دو سال بعد از آن حکومت روسیه، که همیشه اخبار تازه مظنونی راجع بفعالیت «التون» دریافت میداشت، عبور کالای انگلیسی را از روی دریای خزر ممنوع اعلام کرد و این عمل برای کلیه اقدامات شرکت انگلیسی بمنزله ضربه مهلکی محسوب میشد. مقارن همین احوال ایران بواسطه قتل نادرشاه با اغتشاشات جدیدی مواجه شد و پایگاه انگلیس در رشت مورد غارت قرار گرفت. کمی بعد از آن «التون» کفاره خدماتی را که نسبت به شاه انجام داده بود دریافت داشت و در ضمن غوغائی که در گیلان برپا بود بدست یکدسته از یانگان اسیر و تیرباران شد.

دومین آزمایش انگلیس هم برای برقرارساختن تجارت با ایران از راه روسیه مانند اولی با عدم موفقیت مواجه و باز مانند دفعه اول بقیمت جان عده ای تمام شد. ولی معذک عملیات تجار جسور انگلیسی، که در قرن ۱۸ مانند متقدمان خود از سمت شمال بایران رومیآوردند، از لحاظ جغرافیائی خالی از ارزش نبود. اثر بزرگ «هانوای»، که شامل بسیاری از نظریات «التون» و «دودروفه» و امثال آن هم بود، يك پایه اساسی برای معلومات و اطلاعات راجع به بحر خزر و سرزمینهای اطراف آن تشکیل میداد. مطابق احتیاج آن زمان شامل يك نقشه ساحلی خوب و توضیحات کافی برای کشتی رانی، مانند تعیین اعماق و لنکرگاهها و وصف زمین هم بود.

در شرح مسافرت «هانوای» از دفترچه خاطرات «م. کیک وان میروپ» راجع به خطسیر او از قزوین تا مشهدم استفاده شده است. «وان میروپ» در همان سالی که «م. گرام» در موقع مراجعت بقتل رسید، وارد مشهد شد. او اولین اروپائی بود که راجع به جاده بزرگ اتوموبیل رو فعلی، که از سمنان و دامغان و سبزوار و نیشابور میگذرد، شرحی بیان نموده بود. «کلاویجو» در فاصله دامغان و نیشابور جاده شمالی تری را در پیش گرفته بود و از مسافرت «علی رئیس» تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست.

بعد از قزوین راه تاتهران همانطور از سرزمینهای مسطح، در امتداد کوههای مرتفع شمال، از بنگه امام و «کارا» (کرج؟) میگذشت. شهر را باروتی، که برجهای بسیار در آن ساخته شده، احاطه کرده بود و مخروبه بنظر میآمد. بفاصله يك منزل بعد از ایوان کیف يك «صخره نمک» پدیدار شد که باقشر نازکی از یکنوع خزه پوشیده شده بود. بین سمنان و دامغان راه از میان تپهها و درهها میگذشت. منازلی را که اسم برده عبارتند از آهوان و «کوشا Koochaw» (گوشه؟) عجب درین است که ذکرى از شاهرود نکرده ولی «دمونلاه Demonlah» (دملا) و میامی و میاندشت را نام برده است. قبل از مزیان ناچار باید از «کال مورا Kal Mura»، یعنی عظیمترین رودخانه ای که کویر بزرگ را مشروب میسازد، عبور کرد. سبزوار شهر مهمی بود و دور آن حصار داشت. نیشابور، که مدفن عمر خیام

۱ - «هانوای» راجع باطلاعات درباره قوانین مربوط بصعود و نزول سطح آبهم دقت کافی میدول داشته و این مسئله ایست که در سال ۱۸۹۰ «بروکر Bruckner» به آن پی برد، بدین ترتیب که متوسط زمان بین حداکثر و حداقل نواسات را محاسبه کرد و در نتیجه این موضوع و تحقیقات دیگر به کشف يك دوره متوسط ۳۵ ساله موفق گردید.

میباشد، شهری است که شاید از تمام شهرهای دیگر دنیا بیشتر خراب و دوباره آباد شده باشد. از حیث مساحت کوچک بنظر میرسد ولی کمتر مخروبه میباشد. در قدمگاه نه تنها راه کوهستانی مشهد را، که فقط در تابستان قابل عبور است، انتخاب کردند بلکه از «تیکر-داوید Tikir David» (یا کری داوود Yakri Davud) و «تولوک Tulook» (توروک Turuk) هم رد شدند.

راجع به مشهد در آن زمان (۱۷۴۱) از طرف يك نماینده دیگر شرکت تجارتي انگلیس بنام «ج. تومپسون G. Tompson» هم اطلاعاتی بدست ما رسیده.^۱ او تعریف کرده که در مواقع صلح همه روزه کاروانهایی از بخارا و بلخ و پدخشان و قندهار و هند به شهر وارد میشدند. بیش از نود کاروانسرا در مشهد وجود داشت و بازارهای آن بسیار غنی و دلپاز بودند. آب شهر بطریق خاصی تأمین شده بود بدین معنی که بوسیله مجرائی از راه دور آنرا وارد کرده بودند.

«وان میروپ» دوسال در مشهد اقامت و بعداً از آنجا سعادتمند مراجعت کرد ولی موفق بمعاملات بخصوصی نشده بود. بعد از او هیچکس جرأت نکرد آن اقدامات خطرناک را تعقیب کند و سه سال بعد تمام بازرگانان انگلیسی آن سرزمین را ترک کردند و تنها دلخوشی آنها این بود که جان خود را سلامت بدر برده اند.
کمی قبل از آنکه روسیه دروازه کشور خود را بروی کالاهای انگلیسی ببندد، ملکه الیزابت اول تصمیم گرفت سفارت بزرگی نزد نادرشاه اعزام دارد ولی این نیت او هرگز انجام نیافت.^۲

۱ - در همین سال خبری هم راجع به مشهد توسط یکنفر کشمیری بنام «عبدالکریم» اصل شده بود. در نوشته‌های او بعضی مشاهدات شوخی آمیز دیده میشود. روی مقبره نادرشاه که در زمان حیات خودش در شهر ساخته شده آدم شوخی این کلمات را نوشته بود: «نام تودهر سرودی دیده میشود و دنیا از وجود تو ممتلی است، ولی آن جایی که حقا تو به آن تعلق داری خالی است.» «عبدالکریم» شرحی هم راجع به کلات نادری، که در شمال مشهد واقع است، داده و گفته کوههای عمودی در آن محوطه متنوعه را احاطه کرده بود. هر تازه وارد خارجی جلوی دروازه شهر تفتیش میشد. درین جا معبری وجود داشت بقدری تنگ که یکنفر به زحمت میتواند از آن داخل شود.

قبل از عبدالکریم در سال ۱۷۲۸ اولین اروپایی که به کلات پا گذاشت یکنفر یونانی بنام «بازیل باتاتس Basil Batatzes» بود. صحت تشریحات او بعداً به ثبوت رسید. قلعه نادر ازین حصار طبیعی سنگی شیب دار احاطه شده و در میان جلگه‌ای واقع بود که گودالهای عظیم در آن وجود داشت و نادرشاه، که محل تولدش در همان نزدیکی و از بچگی به آن محل آشنا بود، گنجهایی را که از هند بچنگ آورده در آنجا پنهان کرده بود. او چند معبر محدود آنجا را مستحکم کرده و جلگه را اقامتگاه خود قرار داده و مجاری آب و آب انبارهایی ایجاد کرده بود.

۲ - دوازده سال قبل يك سفارت روسی از طریق رشت و قزوین وساهه و قم و کاشان به اصفهان آمده بود. حرکت این سفارت در موقع مراجعت از طریق خوانسار (شونسور) و گلپایگان (شولپیکان) و بروجرد (بروتسرد) و نهاوند (نهاون) و همدان (امادان) و مراغه (مراغا) وارد بیل بعمل آمد. از این مسافرت اطلاع بیشتری در دست نیست.

با اینکه مشاور حکومت ایران مایل بود سفارت را از طریق اردبیل و تبریز حرکت دهد معذک آن هیئت مجلل، که با کالسکه و اسب طی طریق میکرد، در امتداد ساحل غربی بحر خزر از طریق لنکران و آستارا بسوی گیلان رهسپار شد. در انزلی (پهلوی) و رشت بدبختی بزرگی گریبان گیر اعضاء سفارت گردید؛ بدین معنی که بیش از دو بیست نفر ناخوش شدند و سی نفر مردند، و لذا باین اوضاع و احوال تصمیم بر این اتخاذ شد که از بقیه مسافرت صرف نظر کنند. در همین موقع خبر کشته شدن نادرشاه هم واصل گردید.

«ج. ج. لرج J. J. Lerch»، که بعنوان پزشک همراه سفارت آمده شرح و سرگذشت غم انگیز این هیئت را تعریف کرده بود. او درباره کشورهای مردم، دیده حقیقت بینی داشت و با آنکه خط سیر سفارت قبلا هم مورد استفاده مسافران غربی واقع شده معذک گزارش او خالی از مطالب تازه نبود. از نظر جغرافیائی شرح مسافرت «ر. کوک»، که او هم مانند «لرج» بعنوان پزشک همراه سفارت آمده، فاقد ارزش بود.

بین سالهای ۱۷۷۰ و ۱۷۷۴ ایالات شمالی ایران مورد نظر «س. گ. گملین S. G. Gmelin» طبیعی دان معروف «وورتمبرگی» قرار داشت. او یکی از خواهرزاده‌های «ژ. گ. گملین» کاشف سیبری بود و از طرف آکادمی امپراطوری علوم درس پترسبورگ مأموریت داشت که دو مسافرت، یکی به گیلان و دیگری به مازندران و گرگان، بکند. «گملین» چندین نفر دانشجو همراه داشت که بیشتر آنها در سرزمین پست و مرطوب اطراف دریای خزر قربانی مالاریا شدند.

نقشه اصلی «گملین» این بود که از انزلی باصفهان و تبریز مسافرت کند. ولی چون نتوانست یکنفر بلد محلی پیدا کند لذا ساحل جنوبی دریای خزر را از طریق بارفروش (بابل) تا ساری (شهر تچن) در پیش گرفت و بواسطه اغتشاشات داخلی مجبور بپازگشت و از دیدن استراباد (گرگان) هم منصرف شد.

درین موقع سفر دوم «گملین» تازه شروع شد و با کشتی در امتداد ساحل شرقی و جنوبی دریای خزر براه افتاده مجدداً با انزلی (پهلوی) مراجعت کرد. او دنباله مسافرت خود را تفرج کنان با مقداری اموال منقول در کوهستان گیلان از طریق خشکی به سمت پادکوبه و در پند ادامه داد. در «احمدکند» قفقاز «گملین» به زندان افتاد و در همانجا در سال ۱۷۷۴ در حالیکه هنوز سنش بسی سال نرسیده بود از دنیا رفت.

راجع به بسط و ادامه شناسائی جلگه‌های دوطرف دریای خزر، اروپا در درجه اول خود را مدیون آن طبیعی دان آلمانی میدانست. «گملین» در ضمن مشغول مطالعه ایالات ایرانی یعنی گیلان و مازندران و استراباد هم بود. بیشتر مطالعات ذقیمت او راجع به عالم نباتات و حیوانات بود.

عملیات شاگرد و رفیق راه «گملین» بنام «ث. هابلیتسل C. Hablitzel» با عملیات خود او بستگی نزدیک داشت. او هم بعضی از نقاط کوهستانی البرزاز جمله منطقه «زام Samam» را در نوردیده بود تا مجموعه‌ای از تاریخ طبیعی بدست آورد. از روی یادداشت‌های «هابلیتسل» میتوان تغییراتی را هم که در بسط و انتشار بعضی اقسام حیوانات و

گیاهها، که از نیمه دوم قرن ۱۸ بعد در شمال ایران روی داده، دنبال کرد^۱. ده سال بعد از مسافرتهای «گملین» یکی از نمایندگان شرکت انگلیسی «هند شرقی» بنام «ج. فورستر» G. Forster در مازندران سوارگشتی شد. او از هند از راه افغانستان به روسیه میرفت و یکی از مسافران نادری است که در قرن ۱۸ در ایران راهی را در پیش گرفته که کاملاً تازه بود. با آنکه از لحاظ جغرافیائی در گزارش او چیز قابلی یافت نمیشد و بیشتر از سرنوشت شخصی صحبت شده بود معذک بسیار قابل توجهه واقع گردید. «فورستر» نمیتوانست مشاهدات دقیق داشته باشد زیرا تجهیزات سفر او فوقالعاده ساده بود و هیچ نوع آلت و اسباب، حتی یک ساعت، هم همراه نداشت. در موضوع فواصل فقط قول اشخاص محلی را نقل میکرد. او بیشتر مجبور بود شب مسافرت کند و لذا از یادداشت کردن در سفرنامه خود صرف نظر میکرد زیرا میترسید مورد توجه واقع گردد.

«فورستر» سر زمین غیر مهمان نواز مرزی بین افغانستان و ایران را در جنوب جاده‌ای که امروز به هرات می‌رود، میان برکرد و در حالتیکه در شمال کویر بزرگ مسافرت میکرد در شاهرود به دامنه کوهستان البرز رسید. ازین جا بعد به بیراهه زده از میان دره‌ها به ساری (شهر تینجن) وارد شد.

«فورستر» از آسیاهای بادی، که در شرق ایران مورد استعمال قرار میگرفته، شرحی نوشته است. بیش از ۱۶۰ سال قبل از او هم «فن پوزر» ذکر این آسیاها را نموده بود. این آسیاها در قلمرو اسلام از خیلی پیش معمول بوده و مسلماً اولین دفعه توسط صلیبیون به اروپا برده شده است. «کاو» Kauft («خسواف» Khwaf جمعیت بسیار داشت و ازین جا تجارت با هرات و مشهد و ترشیز (کاشمر امروز) بر قرار بود. اول دسامبر در «رویه خسواف» Rui Khwaf «برف شروع به باریدن کرد و هوا بقدری نامساعد شد که مسافرت اجباراً متوقف گردید.

دنباله راه از تربت (حیدری) در جنوب گذشته به ترشیز (کاشمر) منتهی شد. این شهر ازیک (سلطان آباد) قدیم و یک قسمت جدید تشکیل شده بود و تقریباً صد خانواده هندو در محله مخصوصی از آن سکنی داشتند.

پس از آن راه به سمت غرب میرفت. قسمت اول آن از سرزمینهای آباد و پس از آن در طول سه تا چهار منزل در جاهای بایر از «دورونا» Durroona («دورونه» Duruneh) و «تورونه» Towrone («خانه خودی» Khaneh Khudi) و «بیارجمند» Biardjumand

۱ - مثلاً در زمان «هابلیتسل» هنوز گورخر در مازندران و گرگان یافت میشد و در کوههای اطراف قزوین گویا گله‌های بزرگی ازین حیوان زندگی میکردند. و این مطلب را چهل سال بعد هم «موریه» Murier تصدیق کرده بود. ولی امروز محل نشوونمای گورخر در ایران منحصر به سرزمینهای دوردست اطراف کویر بزرگ و جنوب کویر لوت شده است.

عبور میکرد^۱. یک منزل قبل از آنکه به شاهرود برسد «فورستر» درین سرزمین متروک برخورد به یک جاده تجارته عمده که از تمام شمال خراسان در سمت غربی شرقی ادامه داشت. درین جا اومقدار زیادی استخوان فیل پیدا کرد که بنا بر روایتی از زمان نادرشاه باقی مانده بود.

در شمال دامغان و راه کلاته از کوه البرز عبور بعمل آمد. در شرح مسافرت «فورستر» از جنگلهای وسیع سر راه کراراً بحث شده است.

در اواخر قرن ۱۸ «س. ف. گونتر» S. F. Gunther Wahl نام تمام معلومات آن روز را در باره ایران جمع آوری کرد. نام تمام منابعی که در دسترس مؤلف قرار داشت برده شد. پس از آن از هر یک از ایالات ایران جداگانه صحبت کرد و یک فصل بخصوص به آبها و کوهها و دره‌ها و آب و هوا اختصاص داده شد. با وجود تبخرفوق العاده «وال» معذک در تشریحات او اشتباه بسیار دیده میشود زیرا بیشتر به مدارک کهنه و قدیمی متوسل میشد.

نقشه‌ای هم ضمیمه اثر او بود. در آن نقشه شمال غرب و جنوب غرب ایران به بهترین وجه ترسیم شده بود در صورتی که نقشه سمت شرق دائماً به اشتباه نزدیکتر میشد و غالباً از روی تصور صرف کشیده شده بود.

«وال» کوهستان ایران را جزو سلسله بزرگ «توروس» دانسته و قسمت شمالی را «آنتی توروس» و قسمت جنوبی را «هیپوتوروس» و میان این دورا «توروس» بمعنی اخص تشخیص داده بود. قسمت اخیر بعقیده او از کردستان تا زابلستان یعنی از وسط ایران امتداد داشته. «آنتی توروس» تقریباً شامل خطه آذربایجان و البرز و هیپوتوروس، در امتداد چین خوردگی جنوب ایران واقع میباشد.

از پهناوری ایران بطور اجمال ذکری رفته است هر چند که وسعت این سرزمین از رودخانه‌هایی که در داخل آن سرچشمه میگیرند و در همین جا فرو میروند آشکار است. معرفی بهتری از وضعیت اطلاعات آن زمان از نقشه «آ. آروامیت» A. Arrowmith که در سال ۱۸۱۴ در لندن منتشر شده، بدست میآید.

۱ - «گابریل» در سال ۱۹۳۳ درین زاویه متروک و درعین حال زیبای خراسان در نقاط متعدد به خط سیر «فورستر» تلاقی کرده، و تا زمان مام بندرت مسافران غربی دیگر از آن عبور کرده بودند. از تذکراتی که داده معلوم میشود که «فورستر» در نقشه برداری عمومی تاجه اندازه کم اطلاع بوده زیرا چنین بیان کرده که برجستگی زمین در سمت شرق یعنی در «خانه خودی» از همه جا بیشتر است چون از یکطرف رودخانه‌ها بسمت جنوبی خلیج و از یکطرف به دریای خزر و قسمت شمالی خلیج فارس میریزند، در صورتی که در حقیقت تمام جریانات آب در داخله ایران فرو می‌رود.

به‌هنگام علناً بکمک قوای فرانسه برخیزد^۱.

بریتانیای کبیر مجبور بود جلوی این پیش آمد را بگیرد و لذا «مالکلم» را، که در سفر اول موفقیت حاصل کرده بود، مجدداً از هند به ایران اعزام داشت. ولی کمی پس از پیاده شدن او در خلیج واضح شد که نفوذ «گاردان» فوق‌العاده زیاد میباشد. «مالکلم» را به تهران راه ندادند و مجبور شد، بدون اینکه کاری انجام داده باشد، مراجعت نماید.

درین بین «ناپلیون» و «تسار اسکندر» صلح کرده بودند. فتحعلی شاه سخت ناراحت شده بود زیرا دیگر آمیدی به فتح مجدد گرجستان برای ایران باقی نمی‌ماند و موقعی که «هارفورد جونز Harford Jones» بعد از مأموریت دوم «مالکلم»، که با عدم موفقیت مواجه شده بود، نزد شاه آمد در سال ۱۸۰۹ مجدداً بین بریتانیای کبیر و ایران به عقد قراردادی منجر گردید و این قرارداد در مأموریت سوم «مالکلم» خاتمه پذیرفت. «جونز» برای نظارت دائمی سیاست ایران، در تهران باقی ماند تا اینکه در سال ۱۸۱۱ «گورادوسلی Gore Ouseley» به جانشینی او تعیین گردید. سه سال بعد بوسیله «الی Ellis» و «موریه Morier» یک قرار داد دوستی قطعی بین بریتانیای کبیر و ایران بسته شد ولی مفهوم آن در سال ۱۸۲۸ پس از جریان نامساعد جنگ باروسیه، که بضرر ایران تمام شد، قدری دچار تغییرات گردید. با آمدن واسطه‌های انگلیسی و فرانسوی در ابتدای قرن ۱۹ به ایران، فصل تازه‌ای در تاریخ اکتشافات کشور شروع شد. اعضاء سفارتخانه‌ها، که غالباً افسر بودند، به ایسران اعزام شدند. آنها مأمور بودند اطلاعاتی، که بדרך سیاست بخورد، جمع آوری کنند ولی این اطلاعات بیشتر از لحاظ جغرافیائی مورد استفاده قرار گرفت و مخصوصاً برای تهیه نقشه، مواد لازم را در دسترس گذاشتند. درین موقع نقشه برداری اصولی از ایران شروع شد ولی در ابتدای از تعیین یک شبکه راه تجاوز نکرد.

اخباری که اکنون راجع به کشور و اهالی ایران میرسید بکلی جنبه جدیدی داشت و می‌فهماند که بعضی از توصیفات قبلی تا حدی اغراق آمیز بوده است. ایران بهیچوجه آنقدر مرفه و پرجمعیت و آباد و صاحب قدرت، که در مغرب زمین تصور میکردند، نبود. «شاردن» و «تاورنیه» و «کلاویجو» و «اولثاریوس» اعم از اینکه جواهر فروش یا سفیر بوده باشند بیشتر به شرح شکوه و ثروت دربارها و پایتخت‌ها اهمیت داده‌اند و غالباً از سر زمینهای پهناور خالی از سکنه، که ایران حقیقی را تشکیل میدهد، سخنی نگفته‌اند. با آنکه توصیفات آنها نسبت به جزئیات غالباً بسیار عالی بود ولی معذک آن قسمت‌ها که اطلاعات بیشتری از آن در دست است تا حدی خالی از قضاوت یکطرفه نبود. همچنین صرف نظر از بعضی مستثنیات همیشه همان سرزمینهای را دیدن کسریه بودند که سابقاً هم از آن بازدید بعمل آمده بود.

۱ - کمی قبل از هیئتی که با «گاردان» آمده بود، مصادف شد با سفارت «بن تان Bontemps». او یک نفر افسر فرانسوی بود و همان مأموریت «گاردان» را داشت. معاصر با «گاردان» «ژنرال رومیو Romio» مستقلاً از طرف دولت فرانسه به ایران اعزام شد ولی کمی بعد از رسیدن به تهران بطور مرموزی درگذشت.

قسمت دوم = عملیات تکمیلی

فصل هفدهم

جاه طلبی انگلیسها و فرانسویها

دنباله اکتشافات ایران بواسطه بسط وقایع سیاسی اساساً جلو افتاد. نقشه‌های بلند پرواز ناپلیون راجع به حمله به هندوستان، ایران را در ابتداء قرن ۱۹ با افق غرب بسیار نزدیک کرد. روسیه هم خیال حمله به هند را در سر می‌پروراند و بریتانیای کبیر نگران شده بود، و این نگرانی بیشتر از آن جهت بود که قدرت انگلستان در هند کاملاً محکم نشده و انواع اشکالات آن را تهدید میکرد.

در نتیجه این موقعیت سیاسی عده زیادی عمال و دلال انگلیسی و فرانسوی در کشور شاهنشاهی سر بدر آوردند. فتحعلی شاه جانشین آغا محمد خان یعنی سرسلسله قاجاریه چند سال قبل درین کشور به تخت نشسته بود.

در سال ۱۸۰۰ «مالکلم Malcolm» انگلیسی ظاهر شد و با حکومت ایران توافق حاصل کرد مقدمه‌ای مربوط به اقامت اتباع انگلیس در ایران تهیه شود و در عوض قول داد در صورتی که ایران مورد حمله قرار گیرد از طرف انگلیس وسائل جنگی در اختیار این کشور گذارده شود. ولی موقعی که شش سال بعد یکنفر واسطه فرانسوی به نام «ژوبرت» Jaubert به تهران آمد و از طرف دولت فرانسه وعده داد که در صورت تجاوز مجدد روسیه به گرجستان از دولت ایران حمایت کند، شاه از بریتانیای کبیر روگردان شده اتحادی با فرانسه بست، در سال ۱۸۰۷ یک هیئت بزرگ نظامی فرانسوی تحت سرپرستی «ژنرال گاردان Gardane» به ایران آمد تا لشکر شاه را تعلیم بدهد و در صورت حمله

اما از این به بعد نقشه تمام قسمتهای کشور را مورد مطالعه قرار داده حتی المقدور سعی شد نقشه جامعی از تمام ایران ترتیب دهند. مخصوصاً اکتشافات همراهان «مالکلم» بسیار سودمند واقع شد. عمده ترین مسافرتهای آنها در ایران (در نقشه صفحه ۱۹۰ بعد) ترسیم شده است. بطوریکه مشاهده میشود بیشتر جادهها از سرزمینی میگذشت که تا حال اصلاً و یا اقل از زمان اسکندر بعد دیگر مورد عبور و مرور واقع نشده بود.

«ج. مالکلم» خود در درجه اول تاریخ کشور را وجهه همت قرار داد و اثر او راجع به این موضوع تا قبل از انتشار کتاب «سایکس Sykes» تنها مرجع محسوب میشد. «مالکلم» خاطرات خود را در ایران در کتابی بنام «طرحهای ایران Sketches of Persia» جمع آوری کرده که شامل معلومات عمیقی راجع به روحیه ایرانی میباشد. راههایی که «مالکلم» وستادش در موقع مسافرت از بوشهر به تهران و تبریز و کرمانشاه پیمودند فقط در قسمت شمال غربی ایران غیر عادی بود، و این درموقعی بود که اواز تبریز به جنوب از طریق «سانه» که سندیج فعلی باشد میخواست خود را به شاهراه کرمانشاه برساند و اجباراً از «اردلان» که در آن زمان يك منطقه وحشی و غیر قابل عبور کردستان بود، عبور کند^۱.

سلسلههای کوه که روی هم سوار و مانند برج بنظر میآید و در سمت غرب «سانه» (سندیج) از جنگلهای بلوط مستور بود پشت سر هم پدیدار میشد ولی بلافاصله از نظر دور شده جای خود را با سرزمینهایی، که در دره واقع بود، عوض میکرد. درین درهها چادرهای ایلات بطور پراکنده برپا بود. درین تنگههای محفوظ، آبادی و ساختمان به ندرت دیده میشد.

«مالکلم» وضعیت ایلات کرد را، که درست مطابق دوهزار سال قبل زندگی میکردند، بخوبی شرح داده^۲. این اشخاص از هر چه که رفاه و آسایش بدنبال داشته باشد گریزان بودند. «سانه» که آبادی عمده اردلان محسوب میشود، شهری کوچک و فریبنده و مملو از باغهای میوه بود. در وسط این محل در بالای تپه مرتفعی قصر مجلل و مهم والی، که تقریباً مستقل میباشد، واقع بود. دربار والی در آنجا تشکیل مییافت و با زیردستان خود بیشتر مانند یک پدر رفتار میکرد تا اینکه حکمران جا بر.

۱ - «بعقیده «مالکلم» در سال ۱۸۰۸ ژنرال فابریه Fabrier فرانسوی از راه تبریز به «سانه» (سندیج) رفته ولی راجع به مسافرت خود چیزی ابراز نداشته است. ده سال بعد یعنی در سال ۱۸۱۸ «ژ. کورمیک J. Cormick» که بعنوان پزشک برای معالجه والی به «سانه» خوانده شده بود از راه نسبتاً شرقی تری از طریق «کرفتو Kereftu» رهسپار شد. راجع به راه بین سندیج و همدان، که از سطوح مرتفع و کم جمعیت و دره های وسیع عبور میکرد، اطلاعات اروپا نامدت زیادی فقط محدود به روزنامه مسافرت «کینئیر Kinner» بود. «بلینو Bellino» همقطار «ریچ Rich» در سال ۱۸۲۰ از این راه عبور کرده و لسی قبل از آنکه بتواند نتایج مسافرت خود را منتشر سازد در نتیجه تب از دنیا رفت.

۲ - نه اشعه تمدنی که ایران را در زمان انوشیروان نورانی کرده و نه آنکه ایالات مجاور عربستان و ترکیه در زمان معروفترین خلفا فرا گرفته، هیچکدام در هیچ زمانی به این کردستان غیر متمدن نتا پیده بود. در صورتی که آنها بلافاصله در نزدیکی تیسفون و بغداد هم زندگانی میکردند.

توقف هیئت اعزامی «مالکلم» در کرمانشاه باعث شد که بیستون و طاق بستان را بهتر در نظر گرفته تشریح دقیقتری از آن بعمل آورند. این بناهای یادگار را قبلاً در مغرب زمین میشناختند. مخصوصاً طاق بستان توجه مسافران را بخود جلب کرده بود^۱.

عمال «مالکلم» همچنین به لرستان، که در جنوب جاده کرمانشاه واقع است، مسافرت کردند. این ایالتی است پر آب و کوهستانی که آتیه درخشانی میتوان برای آن پیش بینی کرد. اهالی آن بسیار جسور و در تمام سال در سیاه چادر زندگانی میکنند. در طی این راه به هیچ شهری بر نخوردند فقط گاهگاه روستاهای پراکنده ای بنظر میآید. سروان «فر دیک» اولین اروپائی بود که به آبادی عمده آنجا یعنی خرم آباد وارد شد. «گران Grant» کاشف بلوچستان و «فودرینگام Fotheringham» تا پشتکوه پیش رفتند و در نتیجه اوضاع و احوال مخصوصی، که سی سال بعد «لایارد Layard» شرح آنرا بیان کرده، آنها توسط کلبعلی خان که یکی از اعضاء خانواده سلطنتی بود بقتل رسیدند.

از سوزیانیای قدیم (خوزستان)، که وضعیت جغرافیائی و تمدن آن بیشتر شبیه به سرزمین گود اطراف دجله میباشد تا به فلات مرتفع ایران، «ژ. م. کینئیر Kineir» و «و. مونت آیت W. Monteith» دیدن کردند. آنها اولین کاشفان زمان جدید بودند که از این سرزمین اطلاعات بیشتری داده اند.

مسافرت آنها در امتداد ساحل خلیج از بوشهر تا بصره در سال ۱۸۱۰ شروع شد^۲ در

۱ - «تاورنیه» در حجارهای طاق بستان نقوشی شبیه بکشیشان پیراهن بلند، که ظرفهای بخور مقدس هم در دست داشته اند، بنظر آورده است. اولین اطلاع قابل توجهی که از قلم يك نفر مغرب زمینی تراش کرده ظاهر آن است که «پاتر امانوئل دوست آلبرت Pater Emanuel de St. Albert» معاون خلیفه گری بغداد در سال ۱۷۴۳ داده بوده. پس از او «اوتر Otter» از طاق بستان خبر داده بود. پس از «یوس Yues» که فقط مسموعات خود را راجع به نقوش حجارها نوشته «آب بوشان Abé Bouchamps» پیدا شد که اولین رونوشت آن خطوط ناشناس توسط او به اروپا آمد. در موضوع این مطلب خاورشناس دیگری بنام «س. دوساسی S. de Sacy» تحقیقات بعمل آورد و توضیح داد که آن خطوط «بهلوی» میباشد و مفاد آن را کشف و چنین یافت که سازنده آن مجسمه های یادگاری ساسانیها بوده اند. بعدها «اولیویه Olivien»، ولو بطور ناقص، طرح حجارها را کشیده و بیرون داد. راجع به اولین نقوشی که با طبیعت تطبیق میکرد باید خود را مدیون «کرپورتر Ker Porter» دانست.

۲ - بنافصله کمی پس از چند سال مساحی اساسی سواحل و جزائر خلیج شروع شد. میراث پرتغالیها و هلندیها، که غرب رامدیون نتایج جغرافیائی خود نموده، به انگلیسها رسیده بود. در ابتداء قرن ۱۸ «ج. تورنتون J. Thornton» و «ج. فرند J. Friend» و غیره در آبهای ایران و عربستان مشغول کار بودند. نتایج عملیات آنها و «کامپنر» باعث کمک فکری به «دانویل» شد. باعث ترقیات بعدی نقشه های «نیپور» و کشفیات انگلیسی مخصوصاً عملیات «مک کلورن Mc. Cluer» در نیمه دوم قرن ۱۸ بود. فصل تازه ای در کشفیات ساحل در ۱۸۰۹ شروع شد یعنی موقعی که شرکت انگلیسی «هند شرقی» برای مبارزه با دزدان دریائی در خلیج داخل عملیات نظامی گردید. دوازده سال بعد، از بمبئی يك هیئت علمی به آبهای ایران اعزام شد تا سواحل را از لحاظ نجومی و هندسی مساحی نماید. شبکه مثلثات مربوط بهم راکه افسران جسور نیروی

نتیجۀ این مسافرت معلوم شد که این سرزمین مسطح ساحلی، که بوسیله رود «تاب» و «جراحی» و «کارون» مشروب میشود، آنطور که تا بحال تصور میکردند حاصلخیز و دارای مزایع برنج و گندم و نخلستان نبوده بلکه قسمت اعظم آن شنزار و باتلاق و بایر میباشد. صحرائی که از ناحیۀ بندردیلیم تا «دراک» (فلاحیه) گسترش یافته، فقط درهندیجان و معشوردارای آب آشامیدنی بود و مخصوصاً در تابستان در م. وقع وزیدن طوفان شمال غربی عبور از آن بسیار خطرناک میشد. چندین قبر مسافران مصیبت زده در کنار جاده به چشم میخورد.

چون از طرف اهالی بومی، که به خارجیها با نظر عداوت مینگریستند، تحت فشار قرار داشتند لذا مسافرت خود را برخلاف جریان کارون بسمت اهواز ادامه دادند. این شهر به یک آبادی محقری، که متنها ۷۰۰ نفر جمعیت بیشتر نداشت، تبدیل شده بود. پس از آن از شوشرا کشفیات بعمل آمد. این شهر قدیم پرطمطراق شاپور دوم در روی جزیره ای، که بین دوازوی رود کارون تشکیل شده، واقع بود و در زمان «کینثیر» و «مونت ایت» یکی از آبادترین شهرهای ایران بحساب میآمد. بناهای نادر آن، که قسمتی هم دوطبقه و از سنگ و مرتفع ساخته شده، زیرزمینهای گود و خنکی داشت که در صخرهها کنده بودند. اولین باری بود که غربیها از پلهای شهر و وضعیت پیچیده سدها و سوراخها و آب نماهای جالب توجه آن، که بعدها مورد تفسیرات مختلف قرار گرفت، بازدید بعمل آوردند. پس از آن به دزفول آمدند. درین جا چیز جالبی به چشم مسافران نخورد مگر پل عظیمی که شاپور دوم بر روی «آب دز» ساخته و دارای ۲۲ دهنه و پایه و تخته سنگهای بزرگ مکعب بود.

در پایان از شوش (سوزا) هم دیدن کردند و «کینثیر» و «مونت ایت» در آنجا به خرابیهای عظیمی مصادف شدند. همه جا را گودال و توده های آوار فرا گرفته و پاره های آجر و تپله های رنگارنگ زمین را مستور کرده بود. در این خرابی متروک همچنین تخته سنگهای عجیبی پیدا میشد که با خطوط و صور انسانی و حیوانی منقوش بود. در باتلاقیهای اطراف گویا تعداد زیادی شیر مسکن داشت و از ترس آن حیوانات وحشی و حمله بومیها انگلیسها مجبور بودند شب خود را در شوش در داخل چهار دیوار بنائنی، که گنبد داشت، بسر برند. این ساختمان از بناهای اسلامی و بمقبره دانیال مشهور بود.

دریائیی بیئی در آن زمان از شکل تمام سواحل دور افتاده و بدون سایه و جزائری که مقابل آن واقع بود بامداومت خستگی ناپذیر آنهم در آب و هوای کشنده، ترتیب دادند توسط «ج هورسبورگ» J. Horsburgh. در مجموعه ای بمعرض فروش در آمد و منجر به تهیه نقشه ای از خلیج گردید که در زمان خود بسیار دارای مزیت بود.

۱ - بموجب نقشه «لاپی» Lapie که ضمیمه اثر «ژوبرت» و «سپاخ» میباشد، و نام آن «نیاتات مصور آسیائی Illustration es Plantarium Orientalium» پاریس ۱۸۴۲-۴۳ است «آ. میشو» A. Michaux. گیاه شناس فرانسوی، که قبلاً ذکرش بمیان آمد، یک ربع قرن قبل از «کینثیر» و «مونت ایت» در راه ساحلی معشور و هندیان عبور کرده است.

۲ - در موقعی که «کینثیر» و «مونت ایت» در ایران مشغول کشفیات بودند در رین دانشمندان غرب این اختلاف عقیده در گرفته بود که آیا شوشتری یا شوش همان محل سوزای قدیم باید در نظر گرفته شود یا نه. این جدال بالاخره پس از چهل سال توسط «لفتوس» Loftus، به نفع شوش خاتمه پذیرفت.

«کینثیر» و «مونت ایت» شرح خط سیر اسکندر به شیراز را هم بیان کرده بودند و این همان راهی است که شاید «ادووریش فن پوردنونه» هم از آن عبور کرده بود.

بیان چگونگی این راه امروز فقط ارزش تاریخی دارد زیرا اولین گزارش مشهودی است که از قلم غرب، راجع به سرزمینی که تا زمانهای جدید هم چهارمعمای فراوان بود، جاری گردیده است، کوهستان بین بهبهان و شیراز را مسافران تقریباً بکلی خالی از سکنه یافتند که فقط دسته های راهزن در آن پرسه میزدند. فقط یک راه وجود داشت که آنهم در زمستان تقریباً غیر قابل عبور بود و از وسط دره های تنگ و پرتگاهها میگذشت. نزدیک فهلیمان انگلیسها به «حلقه سفید» رسیدند. این مکان بر روی صخره ای قرار داشت که عمودی بر جا ایستاده و از همه طرف سرازیری بود. راه این قلعه، که در سنگ تراشیده شده بود، توسط دو برج و یک دروازه محافظت میشد و انسان را روبه بالا هدایت میکرد. در دنباله راه یک گردنه سختی به نام «کتل سهراب Cotuli Suereab» پیش آمد که بعقیده مسافران باید قاعده «دروازه ایران» برای یونانیها بوده باشد. در شیراز «کینثیر» و «مونت ایت» پس از مسافرت پرمخاطره و موفقیت آمیز خود به دست «مالکلم» ملحق شدند.

از مسافرتهائی که در زمان مأموریت «مالکلم» در فارس بعمل آمده مسافرت «ستوان سنود گراس» Snodgrass قابل ذکر میباشد.

بین بوشهر و شیراز او یک دورطولانی به سمت جنوب زده اطلاعاتی از فیروز آباد همراه آورد. این شهر همان «غور Gur» (خورد) یا «جور» قدیم میباشد که از طرف هخامنشیها ساخته و بعدها توسط ساسانیها تزیین شده و در قلب سرزمین قشقائی واقع است. اردشیر بابکان در آنجا یک قصر و یک آتشکده بزرگ بنا کرده بود و در نزدیکی خرابیهای این بنا هنوز آثار یک قلعه و حجاری زمان ساسانیها بر جا میباشد.

۱ - از «قلعه سفید» که تصور میشد غیر قابل تسخیر و دارای حجاریهای نامفهوم باشد، در سال ۱۸۱۰ ستوان «ماکدونالد» بالا رفت و مشاهدات خود را در اختیار «مالکلم» گذاشت.

۲ - تا آنجا که من میدانم اولین مغربی که از فیروز آباد دیدن کرد «اسکوت وارینگ» E. Scott Waring. انگلیسی بود که جزو هیئت «مالکلم» محسوب نمیشد و در سال ۱۸۰۲ در ضمن یک مسافرت اتفاقی که از بوشهر به شیراز میگردید در موقع مراجعت به فیروز آباد آمد که در آن موقع شهر مورد توجهی بود و به فساد اخلاق اهالی خود شهرت داشت. بنا بر اظهار «وارینگ»، محیط شهر به اندازه شیراز ولی خانه هایش مخروبه بود و از آثار قدیمه آنجا سخنی نگفته. بطوریکه بعداً خبر داده شده در سال ۱۸۱۱ «دارسی» D'Arcy Todd. بعنوان عضو هیئت «گوراولی» Gore Ouseley، از فیروز آباد دیدن نموده بود. «دوپر» Dupré هم در موقع مراجعت از بوشهر به شیراز در سال ۱۸۰۸ از فیروز آباد دیدن نمود.

یک ربع قرن بعد «اوتو الوی» Aucher Eloy، منفرد و در سال ۱۸۴۰ با «فلاندن» Flandin، و «کوست» Coste، در خرابیهای آن شهر قدیمی مصادف میشویم. در نیمه دوم قرن ۱۹ مسافران متعددی از قبیل «کیت آبود» Keith-Abod، در سال ۱۸۵۰ و «ستلس» Stolze، در ۱۸۷۵ و «شتاک» Stack، در ۱۸۸۱ و «مادام دیولافوا» Dieulafoy، در ۱۸۸۱ از فیروز آباد عبور کردند.

کینثیر و مونت ایت

از دو نقطه « فازا Fasa » و « داراب » (دارابگرد) ، با آنکه بعدها توجه بسیاری بسوی خود جلب کردند ، همراهان « مالکلم » بازدید بعمل نیاوردند .
یکنفر ایرانی بنام « محمد علی گنجوی » از راههای ناشناس شمال شرقی ایران عبور کرد و نسبت به « مالکلم » مصدر خدمات ذقیمتی گردید . راه کاروانرو دامنه کوه « جغتای » از طریق سبزوار ، در جنوب هردو جاده‌ای که او بین تهران و مشهد انتخاب کرد ، واقع بود . راهی را که « گنجوی » از طریق جاجرم و نیشابور و مشهد طی کرده مسلماً با راهی که « کلایوجو » پیموده ، یکی بوده است .

صرف نظر از راهی که یکی دیگر از همراهان ایرانی « مالکلم » بین طیس (گلشن) و کرمان از آن عبور کرده و تعیین آن هم از روی صحت میسر نمیشود ، در آن زمان کویر لوت را فقط از طریق یزد می‌پیمودند ؛ این راه را « اش. کریستی Ch. Cristi » شجاع ، که دو سال بعد در جنگ « آسلان دوز » کشته شد ، در سال ۱۸۱۰ در موقع مسافرت خود از هرات و « خواف » به یزد و اصفهان ، و « محمد صدیق » ، که ده سال قبل از شیراز بمشهد میرفت ، و راجع به خط سیر خود به « مالکلم » اطلاعاتی داده بود ، در پیش گرفتند . روزنامه سفر « کریستی » راجع به توقفگاههای بین راه و وضعیت آب در صحرا حاوی بسیاری اطلاعات قابل اطمینان بود و پس از مرگ او توسط « ه. پوتینگر H. Pottinger » منتشر گردید .

این مسافر ، که بمناسبت اولین اکتشاف بلوچستان نقش مهمی را بازی کرده بود ، در ایران مرکزی تا شیراز خط سیر جدیدی را در پیش گرفت .^۱

از کرمان از طریق « کله آقا Killahé-Agha » که « بهرام آباد » (رفسنجان) فعلی باشد ، به « پاه کله Pah Killah » (پای قلعه) مسافرت بعمل آمد . این قلعه بر روی یک بلندی سنگی واقع است . پس از آن از پرتگاهها و گردنهها گذشته و بعد از طی دو منزل به شهر « مینان Meenan » (میمند) ، که مرکب بود از ۳۰۰ الی ۴۰۰ غار ، که در بدنه کوه حفر شده ، رسیدند . پس از طی یک روز دیگر راه « پوتینگر » به « شوهره بابیک Shuhré Babie » (شهر بابک) رسید که ظاهراً همان « شهاوک Schehavok » « مارکو پولو » میباشد . این شهر یک زمانی از زیباترین شهرها بحساب میآمده ولی اکنون بکلی مخروبه شده بود . شهر بابک ، که بواسطه باغهای میوه‌اش در تمام ایران مشهور بود ، از کرمان و شیراز و یزد یک اندازه فاصله داشت و تجارت دو شهر اخیر با بندرعباس تا چند سال پیش هم از طریق شهر بابک انجام میشد .^۲

۱ - راه کرمان تا شیراز را از طریق سعیدآباد (سیرجان) و نیریز که در جنوب خط سیر « پوتینگر » واقع است در سال ۱۸۷۲ هـ . سننت جان O. St. John ، شرح داده بود . راه تا سعیدآباد را در سال ۱۸۳۱-۳۲ یکنفر گروهبان انگلیسی بنام « ر. جیبونس R. Gibbons » که در سپاه ایران خدمت میکرد ، طی کرده بود . او برای سرکوبی بلوایی از آذربایجان به کرمان اعزام شده بود ولی از شرح راه جز اطلاعات خشک چیز دیگری بیان نکرده است .

۲ - ۲۱ سال بعد از « پوتینگر » « ر. جیبونس » که شرح قبلاً ذکر شد ، به شهر بابک آمد . او نسبت به « پوتینگر » از کرمان راه جنوبی تری را از طریق تنکه « خان سرخ Khane-e-Surkh » ←

در « رباطه » ، که در سرحد کرمان واقع است ، و « کوراه Kurrah » (هرات خوار) (خوره) مجبور بودند از کویری طولانی عبور نمایند . در « هرات خوار » (خوره) که ، آبادی تمیزی میباشد و دارای بازار مرتبی است ، احتمال دارد « پوتینگر » با خط سیر « وارتما » برخورد کرده باشد .

دنباله راه بسمت غرب از سرزمین تعجب‌آورو زیبای « خوانسار » ، که دارای دره و ماهورهای سرسبز و خرم بود ، میگذشت . خوانسار دوست داشتنی‌ترین نقطه‌ای بود که « پوتینگر » در ایران دیده بود . او یازده روز پس از حرکت از کرمان رسید به جلگه « بند امیر » که از همه طرف آن نهرهای آب جاری بود . در تمام طول مسافرت خود ، که بیش از ۱۵۰۰ میل راه میشد ، یعنی از ساحل دریای عمان تا بند امیر « پوتینگر » هیچ جابجایی روانی ندیده بود که اقلان تازانوی اسب عمق داشته باشد .

از تمام مسافرت‌هایی که « مالکلم » باعث آن شد ، سفر بلوچستان ایران قابل توجه‌تر بود زیرا اینجا سرزمینی بود که تا آن زمان هیچیک از غربیها جز بطور مبهم و در نتیجه روایات بومیهای بی‌سواد یا بر طبق اظهارات مورخان قدیمی زمان اردو کشی‌های اسکندر ، از آن اطلاعی نداشتند . قابل توجه آنکه از زمان اردو کشی یونانیها تا ابتداء قرن ۱۹ هیچ مسافر غربی به سرزمین کوهستانی جنوب شرقی ایران نزدیک نشده بود و فقط باید خود را مدیون نقشه عاقلانه « مالکلم » دانست که اکنون مغرب زمین اطلاعات تازه‌ای از این قسمت کشور ایران بدست آورده بود .

« سایکس Sykes » بعد از اسکندر « پوتینگر » را اولین کاشف اروپایی بلوچستان نامیده . تا آنجا که موضوع مربوط به ارتفاعات بلوچستان ایران میباشد من تصور میکنم این خدمت را باید به حساب « و. پ. گرانٹ W. P. Grant » بدبخت نوشت که در سال ۱۸۰۹ برای کشف امکان برقراری خطوط ارتباطی بین ایران و هند به بلوچستان اعزام شده و از گواتر gwator « باجسارت فوق‌العاده به داخله کشور مسافرت نمود .

ضمن دوبار عبور او از بلوچستان ، که از ساحل تا بمپور از جهت جنوبی انجام گرفت ، طبیعت آن سرزمین را که هر لحظه بیشتر کوهستانی میشد بائبات رساند . خط فاصل آنها در خط سیر « گرانٹ » مطابق با ارتفاع ایالت « لاشار » بود ولی او هنوز اطلاعی از سرزمین گود و بدون درو « جن‌موریان » نداشت و تصور میکرد رودخانه‌هایی که بسمت شمال جریان دارند ، در خلیج « پیریزند » « گرانٹ » شکافته‌ای را که توسط آب درین سرزمین احداث شده به تفصیل شرح داده و میگوید در تابستان خشک ولی در زمستان به جو بیارهای دلفریبی تبدیل میشوند . او در ضمن راه هم به دره‌های بی‌آب و علف و هم حاصلخیز بر خورد و ندرتاً بایی آبی مواجه گردید .

بیشتر آبادیها در میان نخلستانها واقع بودند . اهالی عبارت از ایلات مختلفی بودند

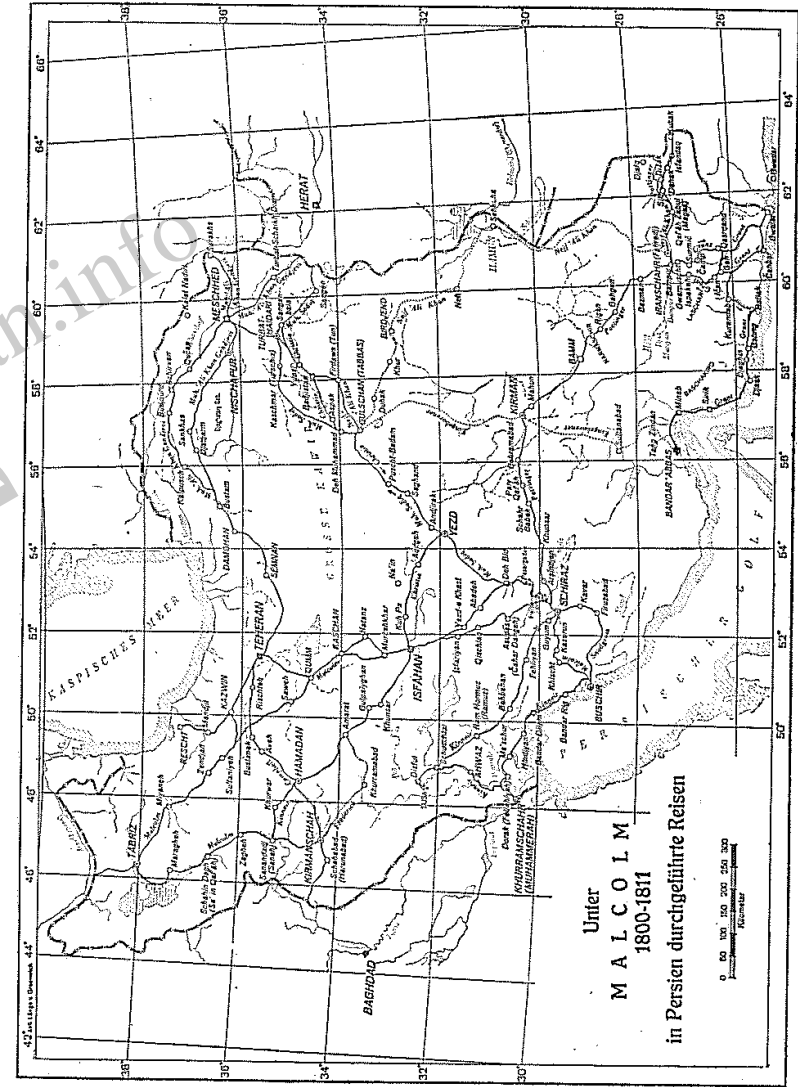
→ در پیش گرفت . از شهر بابک تا هرات خوار (خوره) خط سیر « جیبونس » باره متقدما نش منطبق بود و پس از آن بسمت شمال غرب روه « بوانات » و « ده بیده » متمایل و در آنجا به شاهره اصفهان واصل گردید .

که هر يك رئيس مستقل داشتند. در داخلهٔ کشور در آبادیهای نزدیک بهم و در ساحل دسته - های پراکنده در کلبه‌هایی که از ترکه ساخته و با حصیر پوشیده شده بود، زندگی میکردند. اولین نقطهٔ بزرگتری که «گرانت» در ضمن مسافرت خود از ساحل به خشکی در ستر سنکی رودخانهٔ «خواجو» دید «قصر قنده» بود که قلعه‌ایست کاهگلی و دارای تقریباً پانصد کلبه و ذخیره آب بسیار و گندم و برنج و نخلستان. از این‌جا به سمت شرق از راه «گه» «Geh» سر بالا و سر پایین میرفت به «کج Kedj» که در آن زمان بزرگترین آبادی تمام منطقه بود. «گرانت» پس از طی پنج روز راه به «بمپور» رسید. جاده از «ایچان» میگذشت و «گرانت» آن را «هیشان» نامیده بود. قبل از رسیدن به بمپور از یک قسمت خاکی عبور کردند. در موقع مراجعت به جنوب، در شمال «چامپ» از گردنه‌ای گذشتند و پس از آن به درهٔ «خواجو» وارد شده به قصر قند و از طریق «گه» به چاه بهار وارد شدند.

«گه» مبدأ سایر مسافرتهاى «گرانت» هم بود. در ضمن آن مسافرتها او به سرزمین «کازوان» آمد و این همانجائی است که در اواخر قرن «گریوز Graves» در آنجا مقول شده بود. شاهزادهٔ جاسک در «سیریک Sirik» منزل داشت و این آبادی عبارت از یک قلعهٔ بزرگ بود که تقریباً دارای ۶۰۰ کلبه بود و شش میل از ارتفاعات «بورکوند Burkund» فاصله داشت. «گرانت» اولین غربی بود که تمام «بیابان»، یعنی سرزمینهای ساحلی بین جاسک و میناب، را زیر پا گذاشت و در بندرعباس به مسافرت پر مخاطرهٔ خود خاتمه داد. یک سال بعد از «گرانت» «ه. پوتینگر» سفر خود را که از مسافرت «گرانت» کم مخاطره‌تر نبود شروع کرد. موقعی که «مالکلم» خود را برای انجام دومین مأموریت به تهران آماده میکرد، او «گریستی» را وطلب شدند در ایران خط سیری از طریق بلوچستان، که تا آن زمان کشف نشده بود، پیدا کنند و لذا از وزون میان «Sonmiani»، که بندر کوچکی است در غرب «کراچی Karachi» بسمت کلات و نوشکی حرکت کردند. در اینجائنها از یکدیگر جدا شدند، «گریستی» از سمت شمال از صحرائ «هلمند» به هرات رهسپار شد در حالی که «پوتینگر» راه جنوب را در پیش گرفت. خط سیر او در قسمت شمال شرقی بلوچستان ایران واقع شد.

پس از عبور از منطقهٔ سراوان Saravan» مساعی «پوتینگر» برای یافتن یکنفر بلدرد «سرحد Sarhadd» بی نتیجه ماند و مسافرت خود را از طریق «کالاگان» یعنی سمت جنوب «جالق Djalg» ادامه داد. راجع به «سرحد» بطوریکه بعداً شرح داده شده ۷۵ سال بعد از «پوتینگر» تازه «جیننگس Jennings» توانسته بود توضیحاتی بدهد او اول از سرزمین پر جمعیت درهٔ دیرك «Dizak» عبور کرد و بعد از منطقهٔ کوهستانی خالی از سکنه به جلگهٔ «زیب» وارد شد. بعد از آنجا از گردنهٔ سختی گذشته به شهر کوچک «ماگاس Mugas» (مغزه

۱ - در سال ۱۹۲۸ «گابریل» از «سیریک» دیدن کرد. این نقطه دارای بزرگترین نخلستانها بود ولی تبدیل به يك آبادی بی‌اهمیتی شده بود. «بورکوند» نام تحریف شده «بشاگرد» است و آن نقطه ایست کوهستانی و بدون راه و بعدها برای هرگونه مسافرت سد بزرگی محسوب شده و این اولین دفعه ایست که یکنفر اروپائی اسمی از آن برده است.



نقشهٔ خط سیر هیئت (مالکلم) در ایران
سال ۱۸۰۰ - ۱۸۱۱

Mughsee « که امروز «قلعه زابل» نامیده میشود ، رسید. و در آن سمت این آبادی به راهی که بیشتر از بستر رودخانه‌ای، مستور از گیاهان انبوه، عبور میکرد. و از آنجا به « آبتار Abtar » (هوفتور Haftur) و «فهرج» (پاهورا Pahura) ، که ایران شهر و بمپور باشد، رسید. و درین جا با راهی که «گرانته» در پیش گرفته بود ، تلاقی کرد .

«بمپور» دهکده مفلوکی بود که حصار سابقش فرو ریخته و هیچگونه نخلستان یا اراضی قابل کشت و ذرع در اطراف آن دیده نمیشد. این قلعه بالای يك تپه خاکی واقع و بعقیده «پوتینگر» با اندازه کافی مستحکم بود که بتواند در مقابل هر گونه حمله احتمالی که بعمل آید، مقاومت نماید .

پس از طی سه روز راه، از نقطه کم آبی که در بستر رود «کاسکین Kaskin» واقع بود، «پوتینگر» بدهکده «بازمان Bazman» رسید که واقع در دامنه جنوبی یکی از مرتفعترین کوهستانهای جنوب ایران است. این واحه، که يك چشمه آب گرم در آن میجوشید ، گویا در ابتداء قرن گذشته خیلی پر جمعیت تر از امروز بوده و «پوتینگر» ۱۵۰ خانه سنگی در آن شماره کرده بود، او همچنین اطلاع حاصل کرده بود که در بازمان یا در نزدیکی آن در زمان قدیم يك شهر پارسی وجود داشته است^۱.

در آن سمت «بازمان» اواز يك راه سخت کویر در شمال سلسله «بازمان» از طریق چشمه شور بین «گهگان Gehgan» و «ریگان» به سرزمین پرمیوه «نرماشیر» رسید. «پوتینگر» موقعیت و حدود نرماشیر را شرح داده و میگوید اهالی آن از ترس حمله بلوچهای «بمپور» یا «سرحده» دائماً در حال اضطراب بسر میبردند. «پوتینگر» اشتباهاً تصور کرده بود که قتل سمت جنوب نرماشیر از برف ابدی مستور میباشد .

در «بم» ، که «پوتینگر» چند روز بعد به آنجا رسید ، به او نقطه‌ای را نشان دادند که لطفعلی خان بدبخت را در آنجا دستگیر کرده بودند . درین جا به امر آغا محمد خان فاتح بیدادگر ، هرمی از جمجمه باوفاترین دوستان آن آخرین پادشاه سلسله زند برپا کرده بودند. این شهر سخت مستحکم بود و يك دروازه بیشتر نداشت.

در کرمان، که در زمان «پوتینگر» هنوز کشفیاتی از آن بدست نیامده و از زمان مسافرت «مارکوپولو» جز اطلاعات بسیار مختصر چیزی بگوش نخورده بود ، قسمت خطرناک مسافرت او به پایان رسید. در این جا به راههایی ملحق شدند که قبلاً هم کاشفان دیگر از آن عبور کرده بودند. از آن زمانی که به خاک ایران وارد شدند تمام راه از سرزمینهای جدید میگ گذشت .

تا نیمه دوم قرن ۱۹ گزارش «گرانته» و «پوتینگر» تقریباً تنها منابع اطلاعات راجع به بلوچستان محسوب میشود. اولین بار بود که غرب يك خط عرضی از جنوب ایران واقع در شرق بین بندرعباس تا کرمان بدست آورد. «پوتینگر» بطور جامعی شرح آن سرزمین

۱ - در ۱۹۳۷ «گابریل» که از سمت غرب میآمد ، در نزدیکی «بازمان» يك سد سنگی طولانی و بقایای يك آبادی مخروبه‌ای یافت که در افواه مردم به «قلعه گوران Gouran» که صحیح آن «قلعه گیوران Giouran» (یعنی قلعه بیدین‌ها) معروف بود.

را هم مجسم کرده بود. در بسیاری از موارد هم او به قول معتمدان اکتفا کرده طبعاً تشریحات او بایستی ناراسا بوده باشد. «پوتینگر» در تعیین شجره و اطلاعات خانوادگی شاهزادگان بلوچ مخصوصاً ید طولائی داشته است .

در انتقاد از عملیات «پوتینگر» باید ذکر شود که در تعیین خطوط سیر او غلطهای فاحش راه یافته و نقشه‌های او راجع به بلوچستان در بعضی موارد کاملاً مغلوط میباشد . باید چنین فرض کرد که یا قطب‌نمای «پوتینگر» درست میزان نبوده یا اینکه خود او دقت کافی در طرح‌های خود بخرج نداده بوده. در هر صورت موقعیت بعضی از نقاط نسبت بیکدیگر مانند بمپور به «ایران شهر» کاملاً معکوس نشان داده شده و بعضی از ارتفاعات مانند «کوه برگ Kuth-e-Birg» واقع در نزدیکی «قلعه زابل» نسبت به جهت حقیقی بطور عمودی ترسیم و سلسله کوه‌های مبسوطی تجسم داده شده که فقط زائیده تصورات خود او میباشد .

باید مسئولیت غلط‌هایی را که در نقشه برداریهای «پوتینگر» پیش آمده ناشی از اشکالات مسافرتی ماجراجویانه او دانست. «پوتینگر» در لباس یکنفر زائر مسلمان با عجله از سرزمینی که دزدان آن را تهدید میکردند عبور مینمود در حالیکه مقدرات او فقط به حسن مهمان نوازی مردمان غریبه بسته بود. او غالباً با کمال مهارت شبها مسافرت میکرد و برای مشاهدات خود هیچ وسیله‌ای جز يك قطب‌نمای کوچک چیزی همراه نداشت و آن را هم مجبور بود محرمانه مورد استعمال قرار دهد زیرا از کشف مطاب همیشه هراسان بود ، چون در غیر این صورت ممکن بود موضوع به سرگ یک یکی از شجاعترین کاشفان ایران منتهی گردد .

نظر باینکه قسمت اعظم نقشه «کیننیر Kinnair» که تا سال ۱۸۱۳ کشفیات اتباع «مالکلم» را ابطال میکرد و او آن را در «یادداشت‌های جغرافیائی امپراطوری ایران» خود منتشر ساخته، از روی ترسیم خط سیر «پوتینگر» تنظیم شده بود لذا اگر در بعضی قسمتها غلط پیدا شود نباید باعث تعجب گردد .

در نقشه «کیننیر» کرمان با بم تقریباً در يك عرض قرار داده شده و این شهر کمی بسمت جنوب «هامون» زابلستان یعنی بیش از دو طول جغرافیائی به طرف غرب پیش برده شده بطوریکه لوت درین جا فقط يك خط باریک به نظر میآید . همچنین در سایر قسمت‌های کشور هم نقشه «کیننیر» غلط‌هایی را نشان میدهد. مثلاً شبکه نقاط در شمال شرق ایران بسمت غرب فشرده شده و در نتیجه امتداد کوهها و جریان رودها کاملاً بطور صحیح نمایش داده نشده‌اند. و هیچگونه آثاری از ارتفاعات شرق ایران، که از شمال بجنوب امتداد دارد، یافت نمیشود. و همچنین هیچ اشاره‌ای به مجموعه چین خوردگیهای ایران مرکزی بعمل نیامده است . حتی در سرزمین‌هایی که قبلاً مسافران به آنجا رفته بودند مانند لارستان و شمال بندرعباس هم نامی از يك منطقه کوهستانی برده نشده . تنها موضوع مهم شبکه راه‌های تمام کشور ایران است که «کیننیر» در ابتدا منعکس ساخته بود^۱.

۱ - یکی دیگر از ثمرات کارهای عمال «مالکلم» هم نقشه قسمتی از ایران است که ج. سوزرلاند J. Sutherland با مقیاس ۱:۲۵۰,۰۰۰ تهیه کرده بود (لندن ۱۸۳۸).

پیشقدم ردیف مسافران فرانسوی که درین زمان برای مأموریت‌های سیاسی به ایران می‌آمدند «آ. ژوبرت A. Joubert» بود که بعنوان اولین واسطه و دلال به ایران اعزام شد تا زمینه جاه طلبی ناپلیون را فراهم سازد.

«ژوبرت» در بایزید مدت سه ماه در شکاف تاریک يك صخره محبوس شد و پس از آن از طریق خوی و سلطانیه به تهران رهسپار شد. او اولین کسی است که مفصلاً فاصله بین تبریز تا اردبیل را شرح داده بود.

«ژوبرت»، بعنوان خیره اوضاع و احوال، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای بدست داده و بسیاری از نظریات سابق را راجع به کشور و اهالی آن تصحیح نموده بود. نقشه ضمیمه آثار «ژوبرت» متکی به مسافرت‌های هیئت فرانسوی «گاردان» میباشد.

سرتیپ «آلفرد دو گاردان Alfred de Gardane» راهی را که پیمود مشابیه راه «ژوبرت» بود و یکی از اعضاء ستاد او بنام «ژ. م. تانکونی J. M. Tancoigne» شرح این مسافرت را به رشته تحریر در آورده. همچنین «آنژ دو گاردان Ange de Gardane» برادر سفیر و منشی اول سفارت، نظریات خود را راجع بایران منتشر کرده بود.

آنها برای اکتشافات خود مناطقی را که خارج از حدود جاده‌های بزرگ بود در نظر گرفته بودند و این موضوع مهمترین قسمت گزارش آنها را تشکیل داده است. بیش از تمام اعضاء هیئت «گاردان»، «آ. دوپره A. Dupré» وابسته سفارت و سرهنگ «ترزل Trézel» ایران را زیر پا گذاشتند.

این دو مسافر در سال ۱۸۰۷ از طریق بنداد آمده در جاده کرمانشاه بخاک ایران وارد و ابتداء از همدان به شیراز رهسپار شدند.

در راه اصفهان خط سیری را، که کمی غیر عادی بود، یعنی از طریق «کوماسون Kumasun» (کمجان) در پیش گرفتند؛ در خمین مجدداً بقطعه مشهور «کوکا Kuka» (کوقه Koughé) و «جاه سیاه» (چالیسیه Tschalissié) وارد شدند.

«دوپره» و مصاحبش از شیراز به بندرعباس يك راه انحرافی سرحدی شمال لارستان را، که تقریباً از دو بیست سال قبل هیچ مسافر غربی را بخود ندیده بود، در پیش گرفتند. قسمتی از راه را از همانجا که «دلواله» گذشته بود، پیمودند و از داراب بعبه احتمال دارد از خط سیر «وارتما» هم عبور کرده باشند.

فازا را که «دلواله» از آن عبور کرده بود در جنوب خود گذاشته و از طریق سروستان (سلوی ستون Selvisssvun) و «شش‌ده» (چیسته Tschisté) و «مادهوان Madehvan» (ماداوآن Madavan) به شهر کوچک داراب رسیدند. «دوپره» نزدیک این محل از آثار قدیمه، يك حجرای آب و يك غار بزرگ دید، که باصنعت کامل در صخره‌ای حفر و خطوط عربی قدیم در آن کنده شده بود. نزدیک «فورق Furg» در بالای تپه‌ای، خرابه يك قلعه بسیار قدیمی دیده میشد.

در دنباله راه تا بندرعباس کوه «فرغون Farghun» در سمت شرق قرار گرفت. راه سنگلاخ و ناماً نوس بود. غالباً در طول بقیه راه فقط کلبه‌های محقر چوبی دیده میشد. اهالی

به خارجیه با نظر خصوصت نگاه و اسباب زحمت آنها را فراهم میکردند. بندرعباس از نو تنزل کرده بهمان شهر کوچک ساحلی سابق تبدیل شده و از بناهای تجارتخانه انگلیسها و فرانسویها جز دیوارهای خرابه چیزی باقی نمانده بود. همچنین يك صومعه مسیحی، که در همسایگی واقع بود، بمبدل بيك تل خرابه گردیده و تنها قسمتی از بنای شرکت تجارتی هلندیها هنوز محفوظ مانده بود. چندین اروپائی در قبرستان بندرعباس بخاک سپرده شده بودند ولی هیچ سنگ قبری وجود نداشت که نام آنها را بتوان از روی آن کشف کرد.

راجع بخط سیر فرانسویها هنگام بازگشت به شیراز، از بسیاری از مسافران قرن ۱۷ و ابتداء قرن ۱۸ گزارشاتی در دست بود. از زمان سفارت «ژوزوآ کسلر Josua Kessler» (۱۷۱۷) بعبه ظاهراً هیچ اروپائی دیگر از طریق لار به بندرعباس نرفته و نگاهداری راه هم بکلی بدست فراموشی سپرده شده بود.

از شیراز مسافرت از راه مشهور کازرون به بوشهر، و هنگام بازگشت به شیراز از طریق فیروزآباد انجام شد. پس از آن «دوپره» و «ترزل» بسمت یزد حرکت کردند. از زمانی که «اودوریش فن پاردنونه» ازین راه گذشته پانصد، و از زمان عبور «گوا» بیش از دو بیست سال میگذشت.

پنج روز پس از حرکت از شیراز به مهرآباد و بعد به ابرکوه رسیدند که در نتیجه غارت افغانها بسیار صدمه دیده بود. بزودی بعد از ده شیر، که اولین آبادی سر راه یزد بود، جاده کوهستانی میشد. دره‌ها بسیار آباد بود. مسافران در ایران هیچ چیز را فریبنده‌تر از سرزمین کوهستانی اطراف تفت، که مستور از باغهای میوه و چراگاهها و بیشه‌های چنار و توت و مزارع پنبه بود، ندیده بودند.

مانند مسافران معاصر خود «دوپره» و «ترزل» هم در دنباله مسافرت خود تا اصفهان، شهر نائین را در شمال گذاشته و بعد از عقدا از شاهراه منشعب شده به سمت کاشان رهسپار شدند. در اطراف بقیه خط سیر فرانسویها در آن سمت اصفهان قبلاً هم مکرر بحث شده بود. «ترزل» از گیلان و مازندران هم دیدن کرده در ضمن مغرب زمین را با جاده میان‌بری که از روی کوه البرز و از طریق «اسک» میگذرد آشنا کرد. برای پیشروی تا استراباد

- ۱ - مسافران دیگری که خط سیر فرانسویها را از ده بیه به یزد در پیش گرفتند عبارت بودند از: ه. پترمان H. Petermann (۱۸۵۴) و ه. م. ماگ گریگور C. M. Mc Gregor (۱۸۷۵).
- ۲ - در ابتداء قرن ۱۹ ظاهراً کاروانهای بین یزد و اصفهان از راهی که فعلاً «متروک» است یعنی از «اوشک Oschk» و «فوج خان Guc Kan» عبور میکردند. در «کوه‌پا» به جاده‌ای میرسیدند که در امتداد خط تلکراف کنونی بین نائین و اصفهان واقع است. «کریستی» هم دو سال بعد از «دوپره» ازین قطعه بین یزد و اصفهان سفر کرده بود. بعدها کاروانها از راهی می‌رفتند که بین خط سیر «دوپره» و جاده اتومبیل‌رود کنونی، یعنی بین نائین و تنگه «بیل‌آباد» واقع است. در نوگنبد از جاده یزد خارج شده با «بام‌بیز» تلاقی میکردند و نزدیک «مسکینان» به جاده اتومبیل‌رو میرسیدند.

(گرگان) از «ترزل» ممانعت بعمل آمد. در جهت شرق نتوانست از بارفروش (بابل) تجاوز نماید.

گزارشی که «دوپره» راجع بمسافرتهای خود، در دو جلد، منتشر ساخته یکی از پرمغزترین کتابهایی است که راجع با ابتداء قرن ۱۹ و همچنین در خصوص ایران به رشته نگارش درآمده بود. توقف طولانی او در بین اهالی باعث شده بود که اطلاعات بسیار و مختلفی بدست آورد. علائم راههای مختلفی که او جمع آوری کرده بسیار مفید بود. همچنین برای اولین بار توضیحات مفصلی از تشکیلات ایلات کشور و محل سکونی و قوای آنها بعمل آورده بود. شرح مجددی که او از عرضهای جغرافیائی بر طبق تشخیص «ترزل» مخصوصاً از شیراز و یزد داده، بسیار قابل توجه بود^۱.

مسافر عالی مقام «م. تروئیلیه» M. Truihler هم، که در سال ۱۸۰۷ از راه کاروان رو بین تهران و مشهد و از آنجا به یزد عبور کرد، با هیئت اعزامی «گاردان» ارتباط داشت.

در باره شاهراه مشهد، که از زمانهای قدیم لشکرهای فاتحان و پادشاهان و در قرون اخیر زوار بیشماری از آن عبور کرده بودند، قبلاهم فقط یادداشتهای مختصری از طرف غربیها توسط «وان میروپ» و قسمتی هم توسط «کلایویجو» وجود داشت و اکنون برای اولین بار شرح جزئیات آن توسط «تروئیلیه» به سمع مغرب زمین رسید.

او از روی وورامین و از طریق تنگه «سردار»، که امروز «پیلاکاسپیا» Pylae Caspia (شهر خزر) فرض میشود، عبور کرد. در خوار «تروئیلیه» از جاده‌ای که شاه عباس به «سیاه کوه» کشیده بود، اطلاع حاصل کرد. در دامغان او به جستجوی آثار شهر سلطنتی واقع در «پارت» موسوم به «شهر صد دروازه» Hekatomplos، پرداخت ولی حتی کوچکترین اثری هم از خرابه‌های آن نتوانست کشف کند.

«تروئیلیه» اولین کسی است که اطلاعات صحیح از قدرت و طرز زندگی ترکمنها، که باعث ناامنی راه مشهد بودند، داده بود. همچنین ۱۴ سال قبل از آنکه «فریزر» Fruser اخبار صحیح تری از «کردستان» خراسان بدهد، او اطلاعاتی از این منطقه بسمع مغرب زمین رسانیده بود. از گزارش «تروئیلیه» چنین مستفاد میشود که در آن سالها کاروانهایی که از تهران میآمدند بین تهران و هرات در آن سمت سبزوار از شاهراه اصلی منحرف شده از طریق تربت (حیدری) راه خود را پیش می‌گرفتند. «تروئیلیه» در نیشابور از معادن فیروزه دیدن بعمل آورد.

موقعی که «تروئیلیه» از مشهد دیدن کرد این شهر تازه از اغتشاشات و جنگهای داخلی سالهای گذشته خلاص شده بود. در داخل برج و باروی شهر در میان خرابه‌های پیشمار و باغهای بسیار هنوز ۴۰۰۰ خانه برپا و جمعیت شهر سخت کاهش یافته بود.

۱ - نقشه «م. لاپی» که ضمیمه اثر «دوپره» میباشد ازین جهت به نقشه «کینیس» ترجیح دارد که در آن بعضی از حوضچه‌های داخلی ایران بهتر نمایش داده شده و این موضوعی است که در بسیاری از نقشه‌ها، که قبلاً هم منتشر شده، از مد نظر دور مانده است.

تشریح صحیحی که در ابتداء از راه مشهد به یزد و از طریق طبس (گلشن) بعمل آمده مخصوصاً دارای اهمیت بود^۱.

«تروئیلیه» از تربت (حیدری) و جوبین (گناباد) و تون (فردوس) و بشرویه و طبس (گلشن) عبور کرد. شهر اخیر یکی از مستحکمترین شهرهای ایران و حاکم آن میرحسن خان درست‌ترین و عاقلترین مردی بود که او در تمام کشور شاه ملاقات کرده بود. در موقع عبور از لوت «تروئیلیه» خیلی دقت نظر بخرج داد. او راجع بتوسعه نخل و دانستنی‌های دیگر اطلاعات مفیدی داده بود. و همچنین راجع به مناطق دور از جاده هم معلوماتی بدست آورده و برای اروپا تصویر قابل ملاحظه‌ای از قسمت بیا با نهایی خشک داخلی ایران مجسم شده بود.

«تروئیلیه» و «دوپره» راجع بشهر یزد که تا آن هنگام در مغرب زمین شهرتی نداشت اطلاعات دقیقی دادند و راه را برای مسافران بعدی گشودند.

۱ - تنها پیشقدمان «تروئیلیه» در راه یزد به شمال شرق که از لوت میگذرد «دوگووآ» و «ف. پوزر» بودند. راه تروئیلیه بین چهارده و یزد با خط سیر «کریستی» که گلشن را در جنوب گذاشت، منطبق گردید. مسافران دیگری که در فضای یزد به گلشن قدم گذاشتند، اول «م. ک. گریکور» (۱۸۷۵) و «د. ا. استوارت» (۱۸۰۱-۱۸۰۰) بودند.

از آن به ایران آمده بودند، سرکردگی قسمت‌های عمده سپاه را واگذار کرد. درین این افسران مرئی برمیخوریم به «ترزل» و «فابریه»، که قبلاً ذکرشان بمیان آمده، و «بن‌تان Bontemps»، که نامه‌هایی از مسافرت‌های خود انتشار داده بود، و همچنین «بسنارد Bernard» و «لامی Lamy» و «ربول Reboul» و «وردیه Verdier» و امثالهم.

همچنین عده‌ای از افسران انگلیسی هم داخل خدمت ایران شدند و بعضی از آنها در موضوع اکتشافات ایران شهرت بسزائی پیدا کردند. «کریستی» و «ستون Stone» و «سندگراس Snodgrass» و «مونتايت Monteith» و «ویلوک Willock» و «دارسی D'Arcy todd» و «هارت Hart» بجای «کریستی» تعیین شد زیرا او در سال ۱۸۳۰ در یک روز با «کینئر» به مرض وبا درگذشتند؛ «سندگراس» نقاط مختلف آذربایجان را بطریق نجومی تعیین کرد، چنانکه بعداً ذکر خواهد شد «مونتايت» برای آبادی قسمتی از آذربایجان از طرف هیئتی، که بدستور حکومت انگلیس - هند کار می‌کردند، مأموریت داشت، «ه. ویلوک» شرح دقیقتری از اوضاع و احوال کشته شدن پرفسور «شولز Schulz» آلمانی اهل «گسن Giesen» را که در نزدیکی «باش قلعه» واقع در غرب دریاچه رضائیه اتفاق افتاده، بیان کرده بود، «دارسی توده» در آذربایجان فرماندهی دسته‌ای از سپاه را به عهده داشت که در کوه‌های البرز هم علامت گذاری راه‌ها و مساجی بسیار انجام داده بود.

پس از آنکه در سال ۱۸۱۵ در جنگ بین ایران و روسیه صلح برقرار شد تمام افسران انگلیسی با استثناء «هارت» و «دارسی توده» به وطن خود احضار شدند. «ژ. درویل G. Drouville» فرانسوی، یکی از افسران لشکر روس، مدتی مأمور تعلیم نظامی کردها بود. او کتابی راجع به مسافرت‌های خود در ایران برشته تحریر در آورده بود که بیشتر از تشکیلات و عادات اهالی بحث می‌کرد. شغل «درویل» بعداً به «ویلوک» محول گردید.

در سال ۱۸۳۰ افسران جدید انگلیسی به آذربایجان آمدند ولی پس از مدت کم ویشی آنجا را ترک گفتند. یکی از آنها «ج. شیل J-shiel» بود که در کردستان و البرز به اکتشافات اشتغال داشت و اطلاعات مهمی برای کتاب ارزنده زن خود «لیدی» م. ل. شیل تهیه می‌کرد. بنیراز او افراد دیگری هم که عبارت باشند از «ه. ث. راولینسن H.C. Rawlinson» معروف و «ر. ویلبراهام R. Wilbraham»، که بعداً هم ذکر او بمیان خواهد آمد، و «ستودارت Stoddart» تیره بخت، که چند سال بعد در بخارا کشته شد، بین آنها وجود داشتند. پس از خدا حافظی افسران انگلیسی فقط «لیندسی Lindsay»، که بعداً ملقب به «ه. لیندسی» - بتون H. Lindsay-Bethune شد، باقی ماند.

درین افسران فرانسوی، که بعداً جانشین انگلیسیها شدند، «ژ. پ. فریه J. P. Ferrier»

۱ - «لیندسی» تقریباً مدت ۴۰ سال مستخدم دولت ایران بود و بالاخره فرمانده کل سپاه شد. او با همگی کوه پیکرش ایرانها را بیاد «رستم» پهلوان ملی ایران میانداخت. «لیندسی» در تهران مرد و همانجا در قبرستان ارامنه بنگاه سپرده شد.

فصل هیجدهم

مسافرت‌های تازه

با توجهی که در آغاز قرن نوزدهم در اروپا نسبت به ایران پیدا شد، عده مسافران این کشور دائماً روبه تزاید گذاشت. از نومنانند دوره درخشان صفویه سیل مسافران غرب به سوی ایران جاری شد. نقطه عمده تلاقی آنها بیشتر شهر تبریز بود تا تهران. در سال ۱۸۰۸ عباس میرزا، ولیعهد و پسر فتحعلی شاه درین شهر اداره ایالت آذربایجان را به عهده گرفته و آن را در مدت ۲۵ سال حکومت خود تبدیل به مرکز فراگرفتن تمدن غرب نموده بود. عباس میرزاییکی از آن فرمانروایان آسیائی بود که از توهمات باطل زمان خود پا فراتر نهاده و تجدد خواهی را علی‌رغم عقیده عمومی، که در دل اهالی کشور ریشه دو اندیده، تشویق می‌کرد.

دربار این شاهزاده از یک عده اروپائی تشکیل شده بود. «ماک نیل Mac Neill» و «کرهیک Cormik»، پزشکان مخصوص او بودند؛ «بیکن Bacon» و «ویلبراهام Wilbraham» و سرهنگ روسی «مازروویچ Mazerowitch» چندین سال بود که جزو صاحبان خاص او بشمار می‌آمدند. در تبریز یک کارخانه کاغذ سازی بطرز اروپا و یک چاپخانه یافت میشد. «آرمسترانگ Armstrong» انگلیسی تأسیسات بافندگی را اداره می‌کرد. بسیاری از معادن اطراف توسط اروپائیها بکار افتاده بود. «رابرت سون Robertson» اسکاتلندی در معادن آهن نزدیک اهر کوره ذوب تأسیس کرده و قرار بود یک توپ ریزی هم در آنجا ساخته شود. بعضی از مسافران، که در آن زمان به حکومت نشین آذربایجان آمده، عقیده داشتند که اگر عباس میرزا به سلطنت میرسید حتی قوانین وقضاوت غرب هم در ایران رواج مییافت. در زمان او جنگهای روس و ایران پیش آمد و لذا آن شاهزاده تمام توجه خود را مصروف قوای دفاعی ایران نمود. از زمانی که برادران «شرلی» سعی کرده بودند تربیت نظامی غرب را رواج دهند تا کنون درست دو قرن میگذشت. چون رهبران بومی به اندازه کافی نبودند لذا عباس میرزا اول به افسران فرانسوی، که همراه هیئت «گاردان» یا کمی قبل

در ص ۱۸۸
ترک او را
در تبریز
است

tabarestan.info

کاشف معروف هم دیده میشد.

در آن موقع بسیاری از محققان هم در تبریز زندگی میکردند. ازین رجال و سیاستمداران هم که در پایتخت آذربایجان مشغول فعالیت بودند باید نام «مالکم» و «ج. اوزلی G. Ousely» «موریه Morier» و «H. Ellis» برده شود. «W. Stewart» که مسافرتهای خود را در آذربایجان و البرز شرح داده، تفصیل جامعی هم از حکومت ایران در زمان محمد شاه بیان کرده بود، اوسمت منشی خصوصی «الیس» را داشت. «کینتیر» کهنه کار هم آخرین سالهای عمر خود را در تبریز بپایان رسانید.

«اوزلی» در تبریز به جستجوی سکههای قدیم اشتغال داشت. «کرپورتر Ker Porter» مدتی در این جا بسر میبرد، همچنین «ج. فولر G. Fowler» که بین سالهای ۱۸۲۹ و ۱۸۳۸ مدت چندین سال در ایران زندگی میکرد و طرحهای بشمارى از مسافرت های خود، مخصوصاً در آذربایجان، تهیه کرده بود، و «فریزر Fraser» هم به این جا آمده بود تا بعد از ماجرای مازندران و گیلان استراحت نماید. بسیاری از مبلغین، محل اقامت خود را در تبریز قرار دادند. «براون Brown» کاشف آفریقا و «دارفور Darfur» وسایل مسافرت غم انگیز خود را بسوی شرق در این شهر تهیه دیدند. «شولز Schulz» قبل از مرگ مدت هشت ماه در تبریز مشغول فرا گرفتن علوم شرقی بود. در بین کاشفانی که در دهه اول قرن پیش در آذربایجان بسر میبردند بایستی نام «عبدالرزاق» ایرانی هم، که با «ج. مالک نیل» سابق الذکر و «ج. کر میک» دوستی صمیمانه داشت، ذکر شود.

مسئلاً در هیچ دوره ای مانند دوران حکومت عباس میرزای ولیعهد در تبریز تا این اندازه مردان عالیمقام و برجسته گرد نیامده بودند و بهین دلیل اخبار و اطلاعات زیادی از ایران و مخصوصاً آذربایجان و ایالات مجاورش از آنها در دست است و لذا میتوان بسخوبی بچگونگی اوضاع آن زمان پی برد.

ماخذ جغرافیائی روسها راجع به شمال ایران در آن زمان به آن اندازه که از موقعیت ارضی روسیه انتظار میرفت، غنی نبود. گرچه افسران روسی در آذربایجان در حین جنگ روس و ایران ۱۸۲۸-۱۸۲۷ تقریباً از روی نقشه کار میکردند ولی نقشه ای که در سال ۱۸۲۹ در تفلیس تهیه شده بود علنی نگردید و به علاوه در آن موقع از طرف روسها راجع به شمال غرب ایران مدارکی انتشار نیافت.

۱ - همچنین باید نام «سرگرد ف. هلدنشتام F. Heldenstamm» سوئدی هم که در ۲۰ سال آخر قرن پیش به ایران آمد ذکر شود. کتاب جامعی که ۱۸۲۵ راجع به تجسم اوضاع مخصوصاً با توجه به تشکیلات و حکومت و نظام ایران منتشر شد، متکی به اطلاعاتی بود که او بدست داده بود (آثار عمری جدید جغرافیائی . Weimar. Ephem. ۱۸۲۵).

۲ - شرح مسافرت های اوراکه، سیک و ناقصرتوأم با تحلیلات شاعرانه و مزاج و متکی به افکار واهی بوده «م. بیتنر M. Bittner» در سال ۱۸۹۶ ترجمه و منتشر کرده است. اطلاعات آن مربوط به ناحیه «اشنویه» و اهالی کرد آن و ارومیه (رضائیه) و دریاچه آن میباشد. در بعضی قسمتها آن ایرانی مشاهدات مسافران اروپائی را تکمیل کرده بود.

«م. و. کتزو M. V. Kotzebue» جریان مسافرت يك سفارت روسی را، که در سال ۱۸۱۷ از طریق تبریز و میانه به تهران رهسپار شده، شرح داده بود. یک نفر طبیعی دان روسی بنام «زویوتس Szowits» در سال ۱۸۲۸ در آذربایجان سفر کرده و از منطقه خوی و ارومیه (رضائیه) يك مجموعه گیاه شناسی گردآوری کرده بود. از «ن. مرایو N. Muraviev»، که بعداً ذکرش بمیان خواهد آمد، و در اراضی مصب اترک و گرگان هم کار میکرده نامه های راجع به مسافرتی از طریق تهران و اصفهان و همدان و تبریز در سال ۱۸۴۰-۱۸۳۹ در دست است، و باید خود را مدیون اودانست.

حال باید مجاهدات مهمی را که مسافرت کنندگان به ایران در آن زمان، مخصوصاً از لحاظ اکتشافات جغرافیائی کشور، انجام داده اند، درمدم نظر بگیریم.

یکی از عالیمقامترین کاشفان آذربایجان در ابتداء قرن ۱۹ «ژ. موریه J. Morier» است که در ایران بسیار سفر کرده بود و بطوریکه در فصل بعد ذکر خواهد شد به تجسس در آثار باستانی هم، مخصوصاً در خط سیر بوشهر به تهران، با کمال موفقیت اشتغال میورزید. او در سال ۱۸۱۲ در حالی که بر حسب اتفاق مشغول اقدامات سیاسی بین ایران و روسیه بود از تبریز بسمت شمال و شرق مسافرت میکرد. بعدها «موریه» فرصتی بدست آورد که سری هم به جنوب بزند و همچنین از شمال غرب آذربایجان هم دیدن کند.

در مسافرت اول خود به آذربایجان «موریه» در امتداد رود شمالی کوه ساوالان، که مورد پرستش اهالی است، از سرزمین بسیار زیبایی گذشته به آسلاندوز واقع در کنار ارس رسید. و این همان محلی است که «کریستی» در آنجا بدرود زندگانی گفته بود. هنگام بازگشت از راه اردبیل، که از زمان «اولتاریوس» بعد به شهر کوچکی با جمعیت تقریبی ۴۰۰ نفر تبدیل شده از حوزة حاصلخیز خلخال، که انبار غله آذربایجان محسوب میشود، درجهت جنوب به دره قزل اوزن (سفیدرود) رسید.

برای مسافرت به سمت جنوب، ساحل شرقی دریاچه رضائیه را، که بمنزله بحرالمیت ایران میباشد انتخاب کرد و از طریق مراغه به میانه، کوه سهند را، که ۳۷۰۰ متر ارتفاع دارد دور زده به راهی رسید که امروز برای احداث راه آهن در نظر گرفته شده است. در ساحل شرقی دریاچه رضائیه «موریه» از معدن سنگی، که مرمر معروف تبریز از آن بدست میآید، اطلاعاتی تحصیل کرد.^۱ «موریه» همچنین از «کارانقو Karanqu» یعنی تنهارودخانه ای که از سهند به دریاچه رضائیه نمیریزد، بلکه داخل قزل اوزن (سفید رود) گردیده و بالنتیجه به دریای خزر داخل میشود، نیز کشفیات دامنه داری بعمل آورد.

«موریه» اول کسی است که راجع به تغییرات سطح آب دریاچه رضائیه بذل توجه و دقت نموده بود. او علائمی راجع به تنزل سطح دریاچه بنظر آورده بود و از آن بعد این مسئله مکرر مورد توجه کاشفانی قرار گرفته است که از دریاچه دیدن بعمل آورده اند.

«موریه» ثمره مسافرت های خود را در آذربایجان بصورت نقشه ای در آورده که در سال

۱ - تا آنجا که من اطلاع دارم دومین اروپائی که از معدن سنگ دیدن کرد درست در ۳۰ سال بعد «م. واگنر M. Wagner» بود که اطلاعات جدیدی از رگه های مرمر بدست داد.

۱۸۱۸ منتشر شد و بهترین نقشه‌ای بود که تاکنون انتشار یافته بود. درین نقشه قسمتی هم از نتایج کشفیات «و. مونت ایت»، که در سالهای قبل با «کینئر» همراه بود، اقتباس شده بود.

شاید «مونت ایت» با پشتکار بیشتری از «موریه» بهمه طرف آذربایجان رفته و همچنین از مرزهای این ایالت تجاوز کرده و مخصوصاً در کوههای البرز و طالش تفحصاتی بعمل آورده باشد. موقعیت او در نزد ولیعهد تسهیلاتی برایش فراهم میکرد و توانسته بود با فراغت کامل در مدت توقف در آذربایجان به اکتشافات خود پردازد. «مونت ایت» همچنین طول و عرض جغرافیائی بسیاری از نقاط را مشخص و بوسیله تعیین نقطه غلیان، خیلی از ارتفاعات را محاسبه نمود. ولوایتکه این محاسبات تقریبی هم بوده باشد معذک برای تجسم پیکر شمال غرب ایران بطور کلی کافی بنظر میرسد.

«مونت ایت» خرابه‌های قابل توجه «قلعه ضحاک» واقع در «کارا توه» را که تقریباً در پنجاه کیلومتری شرق مراغه، پایتخت سابق آذربایجان، واقع است کشف کرد. او در نزدیکی لایلان بقایای یک شهر قدیمی را بازرسی کرد و در یک مسافرت دیگر از سرزمین جغتو (زربنه رود فعلی) و قزل اوزن (سفید رود) و سایرین قلعه (شامین داغ) و کوه مرتفع و عریان بالناخ و خرابه‌های تخت سلیمان تحقیقات بعمل آورد. از طریق میانه بهالوار، واقع در منطقه خلخال رفته و دره قزل اوزن را سرپائین در پیش گرفته به منجیل رسید. برای جستجوی قلعه شیخ - الجبل، «مونت ایت» از دره شاهرود سر بالا به الموت رفت که در یک سرزمین کوهستانی

۱ - عده‌ای از کاشفان هم که درین زمان آذربایجان را می‌پیمودند، خطوط اصلی یک نقشه - برداری جدید را در البرز پی‌ریزی کردند. بنحی از «مونت ایت»، «موریه» و «دارسی تود» و «ستوارت Stewart» و «شیل» و «و. اوزلی» و «فریزر» و «ستوارت Stwart» و «ویلبراهام» هم جزو این دسته محسوب میشدند. «مونت ایت» و «دارسی تود» در خط میانین از طریق کوه به منجیل توافق کردند. و این همان راهی است که «ترزل» قبلاً در نظر گرفته بود. بطوریکه قبلاً ذکر شد «مونت ایت» تا منطقه الموت پیش رفت. «دارسی تود» هم مانند «مونت ایت» پنج سال بعد از منجیل در امتداد شاهرود پیش رفت ولی راه را بطرف الموت کج نکرد و از طریق آقا بابا و نظام - آباد به قزوین رسید. در ۱۸۳۷ «ستوارت» و «شیل» هم با «اوشالوی» به الموت وارد شدند. پس از آن از الموت از راه گرمورد و ماران وقاضی محله به خرم آباد واقع در ساحل خزر رهسپار شدند. پس از آن از عباس آباد از سرزمینی، که تا حال درست کشف نشده، عبور نموده به منطقه کالار رو آور شدند و از آنجا به حوزه رود کرج داخل شده از طریق شهرستانک از دره جاجرود، که در شرق تهران واقع است، از کوه خارج گردیدند. راه میانین شرق دماوند را از طریق اساک که «ترزل» کشف کرده بود «دارسی تود» و «ستوارت» و «ویلبراهام» مورد استفاده قرار دادند. راه شرقی‌تری را که از طریق فیروزکوه از دره تالار به ساری (شهر تچن) می‌رود ابتداء «اوزلی» و بعداً «بورنس» و «دارسی تود» و «ستوارت» و «ویلبراهام» در پیش گرفتند. «موریه» اول اروپائی بود که در سال ۱۸۱۵ در داخل کوه‌های مقدم جنوب البرز از طریق فیروزکوه و فولاد محل و چشمه علی و سوار به استرآباد (گرگان) مسافرت کرد، بدنبال او «فریزر» حرکت کرده به سمت دامغان پیچید و «دارسی تود» خستکی ناپذیر راه بسطام را در پیش گرفت. «موریه» همچنین شرح راه میانین بین چشمه علی و دامغان را بیان کرده بود.

سخت واقع و بهیچوجه به بهشت روی زمین، که حسن صباح در اینجا احداث کرده بود، شباهت نداشت.

هنگام يك مسافرت دیگر در گیلان «مونت ایت» در امتداد ساحل از رشت به سمت شمال تا لنکران رفت و بعد از سلسله کوهی، که اراضی پست را احاطه کرده، به اردبیل رسید. او در احمد بیگلو واقع در دامنه شمالی ساوالان در سال ۱۸۳۶ از نو به رفیق سفر قدیمی خود «کینئر»، که سفارتی را به ایران هدایت میکرد و درین موقع مشغول پیمودن راه بین اردبیل و اهر بود، تلاقی کرد.^۱

همچنین سرزمین بین ساوالان و تبریز را «مونت ایت» پس از چند ماه زحمت تقریباً بطور صحیح نقشه برداری نمود. به سمت شمال رو به ارس هم پیشروی بعمل آمد. در مسافرتی که از اردبیل در امتداد کوه طالش و سرپائینی بلارود انجام شد. «مونت ایت» به سرزمینی رسید که رفیق او را، «دارسی تود» در سال ۱۸۳۷ آن را مفصلتر مورد اکتشاف قرار داده بود.

«مونت ایت» همچنین بوسیله يك طراد دریاچه رضائیه را در نوردید و عمق یابی کرده از جزایر آن دیدن کرد. او عمق دریاچه را، که صفا مانند از غرب به شرق میرفت تعیین نمود. آب دریاچه بقدری شورا است که ماهی نمیتواند در آن زندگی کند. «مونت ایت» عقیده داشت که حجم دریاچه از دهها سال پیش روبه نقصان میرود. شکل و ترکیب دریاچه در تمام نقشه‌های «مونت ایت» غلط کشیده شده زیرا مخصوصاً اطلاعاتی از ساحل غربی، که جاده کاروان رو صحیح نداشت، در دست نبود.

۲ - «کرپوتر» معروف اولین کسی بود که چندین سال قبل از «مونت ایت» يك مقطع عرضی از کوهستان سد مانند سرحدی ایران، واقع در جنوب دریاچه رضائیه بدست داد و این در سال ۱۸۱۸ بود که او از سلیمانیه بخط مستقیم به تبریز مسافرت میکرد. بواسطه در دست نبودن نقاط معین و قابل مقایسه، بسیاری از جزئیات نامفهوم ماند و همچنین در موقع ترسیم خطوط سیر اشتباهاتی بمیان آمد. بهر صورت «کرپوتر» با این مسافرت خود تصویر مفیدی از این سرزمین کوهستانی مغرب اردلان، که تاکنون هیچ اطلاعی از آن در دست نبود، بوجود آورده بود.^۲

۱ - (ژ. ا. آلکساندر) شرح مسافرت آن خیمت اعزامی را داده بود. دونفر انگلیسی که به هیئت «کینئر» ملحق شده بودند یعنی (ه. ویلبرگ) که قبلاً نامش ذکر شده، و ستوان (شی) اولین اروپائینی بودند که از جهت شرقی و جنوب شرقی از ساوالان که تقریباً ۴۵۰ متر ارتفاع داشت و بلندترین کوه آذربایجان محسوب میشد بالا رفتند، در وسط ماه اوت ساوالان سخت از برف و یخ پوشیده بود. نقش مرد جوانی که معلوم نبود از چه زمان باقی مانده در یک قبر نیمه باز سنگی در قلعه کوه منجمد برج مانده بود. در موقع پائین آمدن از مقابل چندین دریاچه منجمد عبور کردند. نزدیک یکی از آنها بقایای یک عمارت قدیمی بایک سنگ قربانگاه برپا بود. سنگ دیگری در آن نزدیکی دارای خطوط میخی بود.

۲ - راهی را که «کرپوتر» از روی کوه پیموده، ۱۶ سال بعد (ج. ب. فریزر) در جهت معکوس طی کرده بود. در ابتداء (فریزر) میخواست از ارومیه (رضائیه) به رواندوز برود ولی مجبور شد نقشه خود را عوض کند و راه خود را بسمت ساوجبلاق (مهاباد) در پیش گیرد.

درمرز سرزمین برجسته ایران از روی کوه دارو، يك راه کوهستانی، که دوارسر تولید میکرد، انسان را از جنوب گرم داخل زمستان و یخ بندان مینمود. در دامنه شمالی کوهستان يك راه مفرحی به سردشت میرفت و پس از آن از دره هائی، که قسمتی از آن آباد بود، در میان سرزمین کوهستانی باشکوه، که غالباً با جنگلهای سرسبز بلوط مستور بود، گذشته به شمال و شرق و تنگه غریهمان نواز «کورتاک» Kurtak منتهی میشد. پس از حرکت از سردشت بفاصله سه روز راه به شهر کوچک ساوچبلاق، که فعلاً مهاباد نامیده میشود، رسیدند.

«کرپوتر» که در نتیجه تعریفهای «ژ. کورمیک» تحریک شده بود، سال بعد تصمیم بیک مسافرت تازه گرفت. «ژ. کورمیک» چهارماه قبل به کردستان شرقی رفته ولی روزنامه مسافرتش فقط بطور اختصار باطلاع «کرپوتر» رسیده بود. او ابتداء بسمت جنوب تا ساحل جنوب شرقی دریاچه رضائیه راه را شخصاً پیمود ولی پس از آن تقریباً خط سیرهیت «مالکم» را از طریق صائین قلعه (شاهین دژ) درپیش گرفت و سپس برای بررسی ارتفاعات «کرفتو» Kereftu و خرابه های تخت سلیمان بسمت شرق پیچید. هنگام بازگشت «کرپوتر» در مغرب دریاچه رضائیه از شهر ارومیه (رضائیه)، که درافسانه بمحل تولد زرتشت مشهور است، عبور کرد. این محلی است که قبل از «کرپوتر» هنوز هیچ فرد مغرب زمینی در نتیجه مشاهدات عینی آن را تشریح ننموده بود. «کرپوتر» در دنباله مسافرت خود از جلگه سلماس، که در انتهای شمال غربی دریاچه واقع و یکی از مناطق دوست داشتنی ایران است، دیدن نمود.

چهارسال قبل از «کرپوتر» و «فریزر» R. Mignan، «ر. مینیان» که خرابه های اهواز قدیم را کشف کرده بود، از سمت شمال، در راهی که قدری شرقی تر از خط سیر آن دوفرو بود، مسافرت کرد. قابل توجه آنکه «مینیان» ازین سرزمین وحشی، که اهالی آن از زمانهای بسیار قدیم بدزدی و غارت اشتغال داشتند، بازن و دوفروزند خود عبور کرد. بعلاوه زمستان هم هنوز سپری نشده و مسافرت در کوهستان بسیار دشوار بود.

راه از دهکده «بوگام» Bogoum (بوگان) و «میرآدی» Miraody (میراده) و «بان» میگذشت. در یک تنگه سختی آن طرف «میراده» واقع در اعماق کوهستان زد و خورد خونینی بایک دسته از بومیها روی داد. بین بان و سلیمانیه بایستی از تنگه دیگری عبور کرد و در اینجا مسافران از شدت مه و تگرگ و بوران دچار زحمت بسیار شدند. بعقیده «مینیان» «گرنوفون» Xenophon و ۱۰۰۰۰۰ یونانی او باینجا آمده بودند.

→ او درین سفر خطر از حوزة (اشنوبه) وسلدوز عبور کرد و اولین اروپائی بود که ازین راه گزارش داد، زیرا سفرنامه تنها پیشقدم او یعنی پرفسور (شولز) تیره بخت ازین رفته بود. در آن طرف سردشت سربالائی گردنه (هیومیل) که (کرپوتر) آن را (دارو) نامیده بود، شروع شد. دوسال بعد از (فریزر) (ز. شیل) مانند (کرپوتر) از سلیمانیه به مهاباد رهسپار شد.

۱ - ۱۸ سال بعد از (کرپوتر) (ر. ویلبراهام) از سمت غرب به شرق دریاچه رضائیه راه دورزد ولی هیچیک ازین دومسافر درست حاشیه دریاچه را دنبال نکردند.

برای شناسائی سرزمینهای شمالیتر کردستان و مجاور آذربایجان تا تبریز هیئت های ساکن اطراف دریاچه رضائیه شرکت نمودند؛ قصد آنها ارشاد مسیحیان نسطوری بود که در آن سرزمینها زندگی میکردند. این نسطوریان بازماندگان تیره بخت فرقه ای بودند که وقتی در آسیا بسیار پراکنده شده در آخر قرن ۱۴ توسط تیمور بکلی منکوب گردیدند. اول «پرزبیت» های امریکائی (فرقه ای از پروتستانها) پیدا شدند. پس از یک مسافرت جغرافیائی موقتی از طرف «ا. سمیس» E. Smith و «ه. ج. او. دوایت» H. G. O. Dwight که بسال ۱۸۲۹ انجام شد، «هرنله» Hornle «میلخ به ارومیه (رضائیه) آمد. بعداً «آ. گران» پزشک و «میلخ جسور» اول کسی بود که در سال ۱۸۳۹ موفق شد از موصل حرکت کرده داخل کوهستان خطرناک «جولامرک» Djulamerk واقع در غرب دریاچه رضائیه در آسمت سرحد ایران بشود و فعالیت هیئت امریکائیهای شمالی را در دست گیرد. یک هیئت کاتولیک رومی فرانسوی بوسیله «ا. بوره» E. Boré «تشکیل ودر «خسروا» Khosrova واقع در جلگه سلماس و بعداً هم در ارومیه مستقر گردید. پس از آنکه یک هیئت پروتستان سوئسی برای مدت کمی در آذربایجان مستقر شدند در سال ۱۸۴۳ «آنکلیکن» هاهم در آذربایجان پیدا شدند. «ژ. پ. بادگر» G. P. Bodger، که کتابی راجع بآداب کلیسائی نسطوریها نوشته ازین جمله محسوب میشود.

بین مبلغانی که در نیمه اول قرن ۱۹ از مناطق مسکونی «نسطوریها» اطلاعاتی دادند باید مخصوصاً «ا. سمیس» E. Smith و «ه. ج. او. دوایت» H. G. O. Dwight و «ج. پرکینس» J. Perkins را نام برد.

دوفرو اولی شرح سودمندی از مسافرت خود، که آنها را تاحوزه دیلمان و سلماس هم کشانیده بود، برشته نگارش در آوردند. «پرکینس» سه سال بعد از «سمیس» و «دوایت» آمد و چندین سال قسمتی در تبریز و قسمتی در ارومیه (رضائیه) بسر برد و مسافرت های متعددی در اطراف دریاچه بعمل آورد. او اولین امریکائی بود که مدت نسبتاً درازی در ایران زندگانی کرد. مشاهدات مهم او از لحاظ جغرافیائی عبارت از این بود که آب دریاچه رضائیه باچه سرعت رو نقصان میرفته است.

۱ - عمل مبلغان نسطوری فقط يك جزئی از فعالیت هیئت های اعزامی در ایران در قرن ۱۹ بحساب میآید. در سال ۱۸۱۱ میلخ انجیلی موسوم به «ه. مارتین» H. Martijn به شیراز فرود آمد ولی در سال بعد از دنیا رفت. پس از آن در سال ۱۸۲۹ (آن. گروز) A. N. Groves پیدا شد و بلافاصله (دیترش) و (زارمبا) Zarembar و (هازها) Haasaa آلمانی مدارس مسیحی در ایران افتتاح کردند. یک هیئت آنکلیکان به رهبری (بروس) Bruce در جلغای امضهان بوجود آمد. در همان اواخر قرن ۱۹ در بیشتر شهرهای بزرگ ایران هیئت های مسیحی بیمارستان های نسبتاً منظمی ایجاد کرده بودند. با آنکه از طرف مقامات صلاحیتدار ایرانی هیچگاه موانع جدی در راه مبلغان ایجاد نشده بود معذک هیچیک از اهالی به مسیحیت نگر بودند. پیشرفتی را که در اکتشافات ایران از قرن ۱۹ بدون هیئت های تبلیغاتی هستیم با مقایسه با عملیات بزرگ مبلغان قدیمی تر مخصوصاً در زمان صفویه، باید ناچین بشمار آورد.

۲ - در مقابل اظهارات او (و. ک. لوفتوس) W. K. Loftus که در سال ۱۸۵۰ آنجا را بازدید کرده، نتوانسته بود علامتی بیابد که دلالت بر بالا بودن سطح آب در زمان گذشته داشته باشد.

اکتشافات قسمت جنوبی و جنوب شرقی آذربایجان را، که تا آن زمان اطلاع کمی از آن در دست بود، باید بحساب مسافرتی منظور نمود که «ه. ف. راولینسن» در سال ۱۸۳۸ بعمل آورده بود. او یکی از بزرگترین کاشفان و باستان‌شناسان زمانه بود و در آینده صحبت بیشتری از او بمیان خواهد آمد.

پس از یک راهنوردی از طریق گردنه «کله شین Kel-e-Shin» در رواندوز آن کاشف بسمت ساوجبلاق (مهاباد) رواندوز و ازینجا بعنوان اولین نفر تاسرزمین پست لاهیجان که محل عمده آن «پزواه Peswah» و در سمت غرب مهاباد میباشد، پیشروی کرد. اکتشافی که «راولینسن» بعمل آورد کاملاً تازه و عبارت از این بود که سرچشمه رود «زاب کوچک» که از سردشت میگذرد و دور بزرگی بسمت جنوب زده بطور ناگهان کوه را میشکافت تا به رود دجله بریزد، درینجا واقع میباشد.

«راولینسن» از طریق شهر خرابه «لایلان»، که «مونت ایت» قبلاً بطور تفصیل شرح آن را داده بود، از صاین قلعه (شاهین داغ) به کرقتو و تخت سلیمان رهسپار شد. درینجا در صدد جستجوی راهی بزنجان برآمد و این راه در امتداد مسیری واقع بود که هنوز کسی از آن اطلاع صحیحی نداشت و تازه ۴۳ سال بعد «ه. شیندلر H. Schindler» بطریق علمی از آن نقشه برداری کرده بود.

دو سال بعد «و. ف. آینس ورث W. F. Ainsworth» از روی خط سیر «راولینسن» از اشنویه از روی سلسله کوه کله‌شین به رواندوز، که در آن زمان اسرارآمیز بود، رهسپار گردید. راجع به تهیه نقشه‌های ارزنده جغرافیایی و زمین شناسی باید از «آینس ورث» امتنان داشت.

ده سال پس از «راولینسن» یکنفر زن تنها از اهل وین موسوم به «ایدا پفایفر Ida Pfeiffer» بقصد گردش در دنیا از سمت جنوب راه اشنویه و از روی کوهستان از رواندوز و طریق دهکده «رعیت Raicit» که اولین آبادی خاک ایران است به ساوجبلاق (مهاباد) رهسپار شد.

سرزمین واقع در جنوب غرب دریایچه رضاییه در آن زمان قتلگاه معروفی بود و جزو گمنامترین نقاط تمام ایران بحساب می‌آمد. «م. واگنر» آلمانی سابق‌الذکر، که سال ۱۸۴۳ در موقع یک مسافرت باطراف دریایچه رضاییه میخواست تاسرچشمه رود زاب پیش برود، اجباراً از منظور خود صرف نظر نمود.

«واگنر» یکی از مسافران علمی آن زمان بود که از حوضچه رضاییه جامعترین اطلاعات را داشتند. او تدریجاً کلی از جغرافیای طبیعی و زمین شناسی و اقلیم شناسی و عالم نباتات و حیوانات آذربایجان بعمل آورده و نظریات بیشتر جدید راجع بسکنه، مخصوصاً کردها، ابراز کرده بود. اکتشافات آلمان درین قسمت از ایران بوسیله «واگنر» بمنصه ظهور درآمد.

در سال ۱۸۲۰ «ث. ج. ریچ C. J. Rieh» نماینده انگلیس در بغداد و کاشف «نینوا»

درفضای بین سلیمانیه و سنندج و بانه کشفیاتی بعمل آورد. او از تمام خاورشناسان لایقتر بود و روزنامه سفرهایش در کردستان، که پس از مرگ او از طرف زنتی انتشار یافت، علاوه بر اطلاعات جغرافیایی مشاهداتی هم راجع بسکنه و عادات آنها در برداشت.

در پشت «پنج وین Pandjvin» از مرز ایران عبور بعمل آمد. راه در سمت جنوب از اطراف دریایچه کوچک کوهستانی «زاربار Zar-e-Bar»، که آب آن در شرف عقب نشینی بنظر میرسد میگذشت. برای اولین بار بود که از روی مرتفعترین گرده کوهستان، در گردنه «گاران Garran»، یکنفر مسافر اروپایی عبور کرد.

از آن سرزمین پر درخت انسان یکمرتبه داخل کوهستان بی آب و علف و خشکی میشد. در سانه (سنندج) که «ریچ» بیشتر اطلاعات هیئت «مالکم» را، که ده سال قبل ازینجا گذشته، تکمیل کرده بود، او در تشکیل بناها و باغها تقلید بسیاری از نمونه‌های دوره درختان صوفیه در اصفهان را بنظر آورد.

«ریچ» در دنباله مسافرت خود تاسرچشمه‌های قزل اوزن (سفید رود فعلی) پیشروی و هنگام بازگشت از بانه یکمرتبه دیگر از روی گرده عمده کوهستان عبور کرد، سلسله جبالی که در جهت شمال غربی امتداد داشت و «ریچ» پس از چندین روز مسافرت در غرب سنندج بآن رسید، بعقیده او «زاگرس» اصلی و پاکوهستانهای بانه از سمت شمال مربوط بود.

«ریچ» اول کسی بود که توانست از جریان علیای «دیاله Diyala»، که تا حال بگلی مجهول بود، اطلاعاتی بدست بدهد. بوسیله او فهمیدند که رودخانه شیروان، که از قلب اردلان بیرون میآید، جریان علیای دیاله بوده و بطوریکه اکثراً در سابق تصور میکردند رودخانه هولوان (سرپل) نمیباشد. نزدیکی بانه «ریچ» به حوضچه علیای رود کوچک «زاب» هم سر زد و تا قبل از مسافرت «راولینسن» ازین رودخانه باندازه دیاله هم اطلاع در دست نبود.

با اینکه «ریچ» درین مسافرت مسافتهای زیادی را نیموده معذک بواسطه تمیین دقیق نقاط موفق شده بود اولین نقشه اردلان را، که بیشتر بحقیقت نزدیک بود، تهیه نماید. زمینه تهیه نقشه بزرگتری، که شاید شامل فارس هم میشد، هیچگاه عملی نگردید.

۱ - کمی قبل ازین مسافرت (ریچ) در قصر شیرین از خرابه‌های يك قصر که شکارگاهی بوده و در پارک عظیمی قرار داشته و مربوط به اوایل قرن ۷ بعد از میلاد بوده دیدن کرده و آنرا تشریح نموده است. این قصر از بناهای پادشاه ساسانی (خسرو پرویز) شوهر شاهزاده خانم (شیرین) بوده که در اشعار مشرق زمین راجع به او ذکر بسیار شده است. چند سال بعد از (ریچ) (گ. کپل G. Kappel)، که از هند به انگلستان میرفت، از قصر شیرین دیدن کرد بدون آنکه بداند قبل از او (ریچ) در آنجا بوده است.

۲ - مدت‌ها طول کشید تا تمام حوزه بزرگترین رود شمال ایران یعنی سفید رود را توانستند بازدید کنند. از جریان علیای آن اول بوسیله (مونت ایت) که از کارانقو و رودهای فرعی دیگر که از سمت غرب جاری میشوند خبر داده و بوسیله (راولینسن) که درس راه خود از تخت سلیمان به زنجان ازین رودخانه عبور کرده بود، اطلاع حاصل کردند. (مونت ایت) شاید اولین کسی بوده که بعد از (پانوی) در دوره سفلی سفیدرود از میان تا منجیل مسافرت کرده بود.

زیرا «ریچ» يك سال پس ازدورزدن در اردلان درشیراز قربانی مرض وبا گردید.^۱ در سمت جنوب حوزه اکتشافات «ریچ» منطقه‌ای وحشی و کوهستانی بود که بیشتر لرها در آنجا مسکن داشتند و تا حال بغیر از «گرانت» تیره بخت و «فودرینگام» Fotheringham « و شاید «بنیامین فن تولدا» پای هیچ مغرب‌زمینی با نجا نرسیده بود. درینجا «ه. ت. راولینسن» سال ۱۸۳۶ در يك مسافرت قابل تأملی موفق شد مشاهدات بسیاری بنماید و بواسطه تعیین نقاط بطریق نجومی و تثبیت محل کوهستانها و رودخانه‌ها بطرز جغرافیا پسند، نقشه‌هایی را، که تا حال از لرستان و خوزستان در دست بود، از مقدار زیادی اشتباهات فاحش مبری سازد. «راولینسن» موفق شد، بنفع ماخذ مهم و بزرگ، پرده از روی تسلسل‌های تاریخ هم بردارد. «راولینسن» از زهاب، که حاکم نشین یکی از حوزه‌های آن زمان کرمانشاه واقع در مرز ترکیه بود، از وسط کوهستان سمت جنوب غربی در سرزمین خوزستان رو آورد و مجدداً داخل کوه شده تا قلعۀ «مونگاش» Mungasht « پیش روی نمود. هنگام بازگشت او در جهت جنوبی، از حوزه خرم‌آباد گذشت. برای «راولینسن»، که با داشتن عنوان افسری در رأس لشکر معظمی مسافرت میکرد، پیش‌روی درین سرزمین، که شاهزادگان فوق‌العاده متعصب و مذهبی در آن حکومت میکردند، خالی‌ازهر گونه مخاطره بود. او موفق شد تجربیات بسیاری بچنگ آورد و کاشفان آینده را از خطرهای احتمالی بر حذر دارد.

«راولینسن» هم در راه گیلان مانند «هجز» (۱۶۸۵) و «اوتر» (۱۷۳۹) از سلسله پرپیچ و خم ناماوس «سمباله» Sumbalah « عبور کرد. در آنسخت «چارداور» Cardawer « «راولینسن» از ایالت کرمانشاه خارج و داخل لرستان گردید. این نقطه فاقد راه بود و يك عالم کوهستانی مجزا محسوب میشد و يك زمانی مقرر قدیم «ایلامیها» و اکنون موطن ایلات «فیلی»، «طویایف» و وحشی دیگر بود. او در امتداد سلسله‌های کوهستان شمال غربی و جنوب شرقی و نزدیک مرز بین پیشکوه و پشتکوه دره «سیمره Saidmarreh « (کرخه) را در پیش گرفت. و از راه شیروان و رود بار به جلگه «لورت» Lort « و سیمره رهسپار گردید. رود کوهستانی پرهیاهوی «آب زال» که در جهت سرازیری از «پل تنگ»، با سیمره (کرخه) توأم میگردد تا قبل از مسافرت «راولینسن» همیشه بارود دزفول اشتباه میشد. تقریباً در بالای مصب «آب زال» در آنجائیکه سلسله «کبیر کوه» خاتمه

۱ - جنازه (ریچ) هم مانند جنازه هموطنش (دکتر تابلور)، که در شیراز مرده بود توسط اعضاء سفارت (کینشیر) در سال ۱۸۲۶ برای دفن در قبرستان آرامنه به اصفهان حمل شد زیرا قبور مسیحی در شیراز بواسطه اهالی مسلمان متعصب در امان نبوده تخریب میشد.

۲ - سیمره (کرخه) تا قبل از سفر (راولینسن) معمای بزرگی پیش نبود. مسافرانی که از بقدر به هم‌مدان میرفتند شعب شمالی آن را میشناختند، همچنین سرازیر شدن آن را از میان سلسله‌های مرزی به سرزمین پست جنوب شرقی کبیر کوه، گویا میدانستند ولی (راولینسن) که مسافت زیادی از طول رودخانه را طی کرده و هنگام مسافرت از خرم‌آباد از رودخانه‌های فرعی زیادی که از سمت شرق جریان داشتند، عبور کرده بود ارتباط اعضاء این شبکه رودخانه‌ها را، که تاکنون مجزا مانده و در تمام نقشه‌های سابق اشتباهی وارد شده بود، کشف کرد.



نقشه خط سیر «پوتینگر» در ایران (۱۸۱۰)

مییابد، راه بسمت سرزمین پست خوزستان سرازیر می‌شود. پس از دیدن دزفول و شوش و «راولینسن» بسمت قلعه «مونگاش» بختیاری رهسپار شد. در جنوب ازه قابل مسجد سلیمان رد شد زیرا بواسطه ناامنی نمیشد نزدیکتر رفت. درین مسافرت او دومر تبه از رود «آب زرد»، که از یخچال‌های کوهستان مونگاش سرچشمه میگیرد و تاکنون کاملاً مجهول مانده بود، عبور کرد.

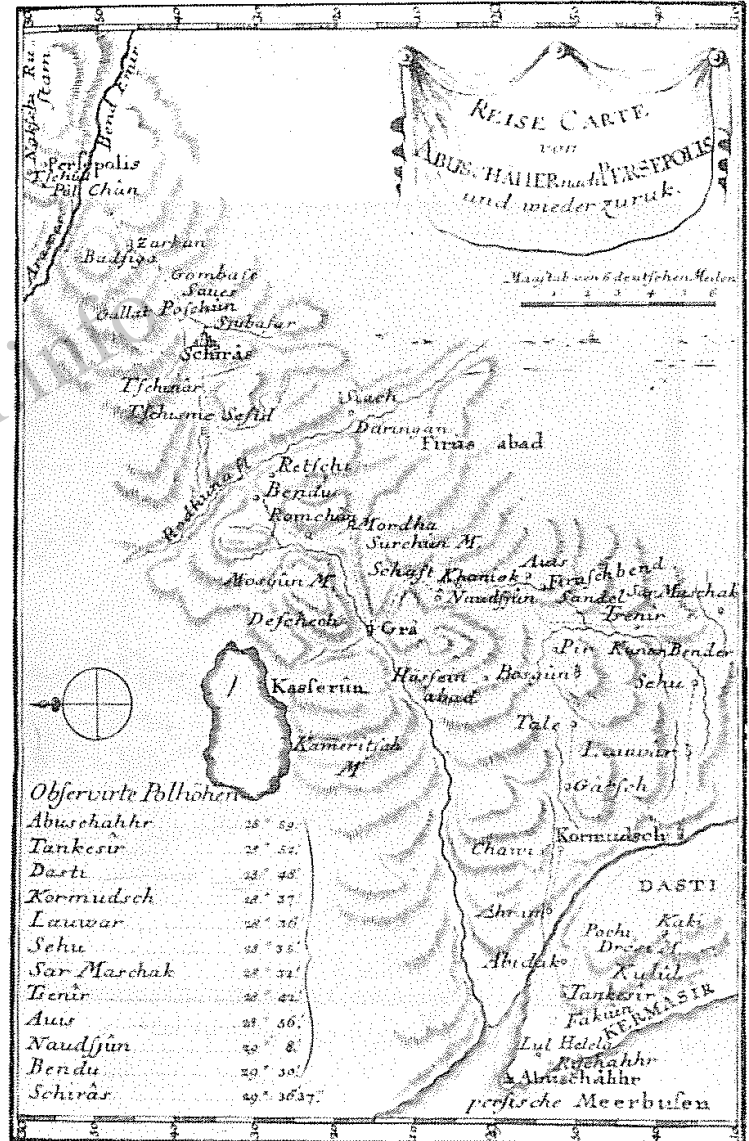
حکمران بختیاری قلعه مونگاش به شاهزاده ایرانی و والی کرمانشاه، که لشکرش تحت فرماندهی «راولینسن» قرار داشت، سر تسلیم فرود آورده بود و لذا احتیاجی بعملیات خصمانه علیه قلعه وجود نداشت و بنا بر این «راولینسن» راه بازگشت را در پیش گرفت. ابتدا راه کوهستانی شمالی‌تری را که واقع در دامنه سلسله عمده است بجانب قلعه «تول»، که بعدها بوسیله «لایارد» معروف شده بود، در پیش گرفتند و پس از آن به راه بین شوشتر و دزفول رسیدند.

«راولینسن» اول اروپائی بود که در مدت پنج روز راه تا خرم‌آباد را طی کرد. گردنه سختی در سر راه کوهستان خشن «دیریک‌واند» Dirikawand وجود داشت. این منطقه یکی از وحشی‌ترین قسمتهای لرستان بوده که اهالی آن از راه دزدی و غارت زندگی میکردند. پس از آن راه از میان صخره‌ها و یک رشته بلندی پستی پرپیچ‌وخم از فراسه سلسله کوهستان رد میشد، این کوهستانها تمام امتدادشان در جهت شکافهای جنوب غربی ایران واقع است. هم‌بطور بسمت شمال از روی «کوه بی‌آب» و «کوه گرد» عبور کرده داخل یک سرزمین آباد کوهستانی، که روستاها و باغهای آن بیکدیگر بسیار نزدیک میباشد و خرم‌آباد در آن واقع است، پیش میروند، قبل از «راولینسن» فقط سروان «فردریک»، که تعیین نقاط را هم بطرز نجومی نموده، در اینجا بوده است. در زمان «فردریک» (۱۸۱۰) خرم‌آباد مقر سران ایل فیلی بود؛ و «راولینسن» این نقطه را در تصرف والی کرمانشاه یافت که برای خود قصری در آنجا بنا کرده بود.

پنج سال قبل از «راولینسن» یکسفر انگلیسی دیگر بنام «ج. ه. ستوکلر» J. H. Stocqueler، که از حیث جسارت با «راولینسن» برابر ولی از حیث معلومات پیاپی او نمیرسد، در جنوب غربی و غرب ایران مسافرت میکرد، و این درموقعی اتفاق افتاد که او از هند بوطن خود رهسپار بود. او از راههای کاملاً تازه‌ای عبور کرد که تا مدتی بعد از او هم مورد استفاده کسی قرار نگرفت. «ستوکلر» در ایران بطور منفرد مسافرت میکرد و اکتشافات او با محرومیت و ناخوشی توأم بود.

در ضمن پیمودن رودخانه، از بصره ببنداد، بواسطه بروز مرض مسری وبا و اغتشاشات سیاسی نتوانست جلوتر برود و ورود کارون را سر بسالا در پیش گرفت. او پنج سال بعد از

۱ - برای اولین بار نقشه صحیحی از جریان سفلی کارون که با اصول نقشه برداری تهیه شده توسط (ف. ر. شنی F.R. Chesney) و (و. ف. آ. ینسورت W.F. Ainsworth) (۱۸۳۶) در دست مغرب زمین قرار گرفت، آنها با کمک سرگرد (استکورت F. استکورت) و الحاق به هیئت بزرگی که در سرزمین فرات از کارون و ترعه بهمنشیر و کارون الاعمی (کارون کور) برای چگونگی نهرهای -



نقشه مسافرت از بوشهر به ایران و برعکس
خط سبز و نیلور - در ایران (۱۷۶۵)

«مینیان» باهواز آمد و چهارهمان خطای پیشقدم خود گردید یعنی توسعه شهر خرابه قدیم را با مالغه برآورد کرد. در «ویس»، که بفاصله يك روز راه از اهواز و درجهت سر بالای رودخانه واقع و دهکده ایست که تا این اواخر هم اهالی آن به وحشیکری و تنفر از خارجی معروف بودند، «ستوکلر» مورد حمله واقع و یکبار دیگر مجبور بیازگشت شد. با وضعیتی که هیچکس آرزوی آن را نمیکرد او برای سومین بار براه افتاد و این دفعه به بههان را مقصد خود قرار داد.

شاید آنطور که در طرح خط سیر مذکور در ضمیمه گزارش مسافرت، که فوق العاده بدوی و مغلوب ترسیم شده عبور بوسیله ترعه ای از رود جراحی بسمت جنوب بعمل نیامده بلکه از خود جراحی بسمت بالا و جانب غرب از طریق «سوفراه» (Sufferah) «سغرا» (Sagra) و «گاربا» (Gareba) «شریبا» (Schareibah) «تاد گادی» (؟) رفته و از آنجا از راه خشکی از معشور و هندیان و ده ملا به بههان مسافرت شده باشد. تاهندیان جاده باراهی که «کیئیر» پیموده منطبق بود.

برای ادامه مسافرت از بههان امکانات مختلفی وجود داشت ولی تنها راه بوشهر باز بود زیرا عبور از راه کوهستان بسمت اصفهان بواسطه خطر راهزنان مشکل بنظر میآمد و همچنین راه شیراز از طرف کمین نشینان مسدود شده بود. معذک «ستکلر» راه کوهستانی را بسمت اصفهان انتخاب نمود.

او کوهستانی را در پیش داشت که تا کنون پای هیچ مغرب زمینی با آنجا نرسیده بود و از جاهای پر عظمت دنیا محسوب میشد. بین قله که تا ۴۰۰ متر ارتفاع داشتند، رودخانه های جذابی در اعماق تنگه ها بسرعت جاری بودند؛ دره های مطبوعی مقر تابستانی ایلاتی هستند

→ آب مطالعه میگردند حرکت نمودند، از فلاحیه به بعد آب جراحی داخل این ترعه ها میشود، و بالاخره از (دلنای) بزرگ خوزستان جنوبی اکتشافات بعمل آوردند. وجود سد و جریان تند اهواز باعث شده کشتی بخاری آنها نتواند پیش برود و موفق شدند فقط بوسیله قایقهای محلی به بندر قیر برسند. شش سال بعد (و.ب. سلبی W.B. Selby) و (ا.ا. لایار) که نظریات عمده راجع به خطوط تجارتنی بین کارون تا شهرها و انبارهای غله ایران غربی داشتند پیدا شدند، هدف آنها این بود که امکان برقراری کشتی رانی بخار را از اهواز به سمت بالا مورد مطالعه قرار دهند. بوسیله (س.س. آسیریا S.S. Assyria) موفق شدند موانع را از اهواز ببعد مرتفع ساخته و در (آب شتت Ab-e-Schatteit) (کارون) تا پنج میل و در (آب گرگ) تا یک میل به شوشتر مانده و در (آب دز) تاسیزده میل قبل از دزفول پیش بروند. (سلبی) و (لایار) عالم باشکوه نباتات و عالم پرثروت حیوانات واقع در جزایر بین رودها را شرح داده بودند.

۱ - در سال ۱۸۲۶ (ر. مینیان R. Mignan) که مسافرت جسورانه او در کردستان ایران شرح داده شد، خرابه های اهواز را که (کیئیر) بطور سطحی از نظر گذرانده بطرز دقیقتری بازرسی کرده بود. چنین معلوم میشود که (مینیان) گرده خاک واقع در آن سمت شهر را با خرابه های اهواز قدیم عوضی گرفته و در موضوع اطلاعات راجع به بسط منطقه خرابه ها اشتباه فاحشی کرده باشد. (مینیان) درست تشخیص داده بود که اهواز قدیم، که اوج ترقیش مقارن با زمان خلفای عباسی بوده، از تحت چشمید یا شوش قدمتش خیلی کمتر میباشد.

که در موقع زمستان وقتی کوهستان مستور از یخ و برف میشود از کوه سرازیر میشوند. بومیهای آنجا از طایفه کهگیلویه هستند و از همسایگان خود یعنی بختیارها بزرگت تشخیص داده میشوند؛ اینها اعقاب همان وحشی های میباشند که سپاه اسکندرها تحت فشار قرار دادند و از زمانهای قدیم باعث رعب و وحشت طوائف هم مرز خود بودند و در حال حاضر هم شهرت خوبی ندارند.

«ستکلر» بلافاصله بعد از بههان داخل ارتفاعات شد. در بالای گردنه سراسیبی يك قلعه بنام «تنگ تا که Tung'h Takoh» واقع بود؛ این نقطه یکی از قلاع شاهزادگان «بههان» در مقابل دسته های جنگجوی کوهستان محسوب میشد. بفاصله يك روز راه پیمائی سواره «ستکلر» به «دی داس Deidass» (ده دشت) رسید؛ این شهر، که امروز مخروبه ای بیش نیست، زمانی وسیع و دورتادور دارای حصار و در دره جالب نظری واقع بوده است. او بقایای مساجد آبرومند و قصرها و حمامها و کاروانسراهای ده دشت را تشریح کرده بود. منزل بعدی عبارت از «تنگ براراه Tung'h Berarah» بود و در آنجا غارهایی برای پناهگاه مسافران در صخره ها تعبیه شده بود. بالاخره به «سفریاه Safarrah» (سفرآب Safar-e-Ab) رسیدند که عبارت از يك دسته خانه های محقر بامتداری پناهای الحاقی در اطراف میباشد. همچنین «ساداعات Sadaat» (سعادت) هم آبادی مستحکمی بود؛ خرابه های قدیمی بیشمار در آن یافت میشد و در بالای بلندی محصور، که صعود بر آن بسختی انجام پذیر است، قرار داشت. پس از آن کاروان ناچار بود از راه مشکلی، که از کنار برتگاهها و جنگلها و صخره های سخت عبور میکرد، بگذرد و آنوقت به رود جذاب «رودخانه گرم» میرسید. صحیح است که «ستکلر» در اینجا بدانکه کوهستان «دینا» وارد شد ولی راجع باینکه از آن عبور کرده باشد اطلاعی بسمع ما نرسیده است. احتمال دارد او در سمت غرب کوه را دور زده باشد. از مندرجات سفرنامه فقط چنین برمیآید که پس از طی يك منزل دیگر به دهکده کوچکی برخوردند که از کلبه های گلی و سنگی تشکیل شده و نام آن «پلاوت Pellaut» (فلات) بود. و از اینجا يك راه قابل عبوری به شیراز میرفت. این راه در دست راست قرار گرفت و «ستکلر» بسمت «سیمرون Simiroon» (سیمارون) و قمشه (شهرضا) و اصفهان رو آورد.

«ستکلر» بطور خلاصه سرزمینی را که طی کرده چنین شرح میدهد: با وجود اینکه فواصل بین نقاط نسبتاً کم است معذک عبور از آن ده روز تمام طول کشید. او ادوات لازم را برای اندازه گیری قله کوهستان در دست نداشت ولی قاعده آزروری درجه هوا معلوم بود که بسیار مرتفع میباشد. جنگلهای بلوط و انبوه بوته و علفها در آنجا بچشم میخورد و معروف بود که اینجا مسکن بسیاری از حیوانات جذاب میباشد.

اهالی جنگجو تاحال مانع از این بودند که بکنفر خارجی از سرزمین آنها دیدن کنند. فقط بطور مسلح ممکن بود انسان جرأت دخول به این سرزمین را بکند. مردم آنجا غالباً

در سایه درختان یا در غارها یا در زیر سیاه چادر و یا در زیر آلاچیق زندگی میکردند . خرابه‌های وسیع «ده دشت» و «سعادت» شاهد بر این بودند که این کوهستان همیشه مسکن و مأوی دسته‌های نیمه وحشی نبوده است . «سنکله» به قبرستانهای بسیاری برخورد ولی در روی سنگهای قبر نوشته‌ای دیده نمیشد و بعقیده اوتنها اعلامتی که به چشم میخورد عبارت از يك صلیب بود^۱ .

برای رسیدن از اصفهان به تبریز «سنکله» براهه را انتخاب کرد زیرا میخواست از تأدیبه حقوق گمرکی برکنار باشد و لذا سی روز بقیه خط سیر طولانی او را فقط بطور مبهم میتوان تعقیب کرد .

چنین بنظر میرسد که اودر «چاه سیاه» از شاهراه منحرف شده و در «مه مه» Mehmeh به جاده تجارتهی بین قم و اصفهان رسیده باشد . انسان در خط سیر او به «دیلجان» و «دوداهاک» هم برمیخورد ولی پس از آن دیگر رد او از نظر ناپدید میشود . «پاولوندوزور» Paulondoozur که «سنکله» از آن ذکری بعمل آورده قاعده^۲ باید «پالاندوز» واقع در جنوب غربی ساوه باشد^۳ .

شاید چهار سال بعد گیاه شناس فرانسوی موسوم به «پ.م.ر. اوشرالوی» Aucher - Eloy P. M. R. ، که از سنکله هم تهی دست تر بود ، باز حمت در اطراف ایران سفر کرده باشد . اومسافرتهای بزرگی در مشرق زمین انجام داده و مخارج زندگی خود را با کمال اسماک ، از درآمد مجموعه گیاههایی که بهار و پامیفر ستاد ، بدست میآورد ، قسمتی از راههایی که اودر ایران پیهمه مورد استفاده مسافران غربی قرار نگرفته بود .

اولین دفعه‌ای که «اوشرالوی» به کشور شاهنشاهی آمد موقعی بود که در سال ۱۸۳۵ از بغداد و همدان به اصفهان مسافرت میکرد . او از این جا بمدت دو هفته در غرب ، یعنی در کوههای بختیاری ، دور زد . سرچشمه مجهول زاینده رود ، که عبارت از رودخانه اصفهان باشد ، درین سرزمین واقع بود^۴ . این مسافرت توأم با مخاطرات و زحمت بود و هر چه

۱ — (بابین Babin) و (هوسای Houssay) بیش از نیم قرن بعد سنگهای عجیب قبور بختیاریها را شرح داده بودند .

۲ — بطوریکه قبلا ذکر شد شش سال قبل از (سنکله) یک کنفرانس انگلیسی بنام (ز. آلکساندر) که هنگام بازگشت از هند به انگلیس به هیئت اعزامی (کینتیر) ملحق شد از سمت غرب خط سیر (سنکله) از همدان و طریق (نزلی) و (هزار) به زنجان رهسپار گردید . او در منطقه (هزار) به قبور بسیاری برخورد که بومیها سکه‌های قدیم و تیله سفالی از آن بیرون میآوردند . راهی که طرف استفاده (آلکساندر) قرار گرفته بود در سال ۱۹۰۶ مورد عبور (آ.ف. ستال A.F. Stahl) واقع شد و آن را صحیحاً تشریح نمود و این خط سیر با مقیاس ۱:۸۴۰۰۰۰ ترسیم گردید .

۳ — قابل توجه آنکه رودخانه اصفهان ، که چه در قسمت علیا و چه در قسمت سفلی خود نامدتها از نظر اروپائیه مجهول مانده بود ، از شهری میکشد که بیش از تمام شهرهای کشور شاهنشاهی از طرف مسافران غربی به کرات مورد تشریح قرار گرفته بود . بطوری که امروز میدانیم تا اواخر قرن ۱۹ مغرب زمین اطلاع صحیح از جریان این رودخانه را بوسیله جغرافیون شرقی بدست آورده بود . خط سیر (اوشرالوی) را در سرچشمه زاینده رود از روی نقشه‌ها بزحمت به

بیشتر در اعماق کوهستان وحشی پیش میرفت این مخاطرات و زحمت رو بفرزونی میگذاشت . «اوشرالوی» چون از طرف همراهان خود مورد تهدید و زخم زبان و دستبرد قرار میگرفت لذا بزحمت توانست به مقصد برسد و بنا برین تعجیبی ندارد اگر روزنامه سفر او چندان مفید و بارور نباشد .

خط سیر او را بطور تحقیق نمیتوان تعیین کرد زیرا اسامی غالب توقفگاهها از قبیل «پیرون Piroun» و «مامزاله Mamsolâ» و «بابا داری Babaodari» و «آرون Arouni» و «بارکون Barcon» ظاهراً سخت زیر و رو شده اند . تصور می رود اواز دره زاینده رود ، که بهترین وجه مشروب شده و از کشتزارهای برنج و پنبه کاری پوشیده بود ، عبور کرده و شاید پس از آن از قسمت علیای کارون رد شده باشد و بهمر تفتتین قلله آن ناحیه ، که بیش از ۴۰۰ متر ارتفاع دارد ، یعنی «زرد کوه» صعود نموده باشد .

دو سال بعد «اوشرالوی» مجدداً به ایران آمد و این دفعه از تبریز و اردبیل و گیلان در راه البرز به مسافرت خود ادامه داد .

در نزدیکی منجیل از جاده خود منحرف شده جریان رودخانه شاهرود را بسمت شرق و بقصد الموت دنبال کرد . «اوشرالوی» در روزنامه سفر خود راجع به این محل از بسیاری از قلاع مخروبه زمان «شیخ الجبل» گفتگو کرده بود^۱ . «اوشرالوی» در دنباله مسافرت خود به دماوند هم صعود کرد و این اقدامی بود که در سال ۱۸۳۵ بدان موفق نشده بود^۲ . در آن سمت اسک هم دوده که ، که موقعیت سخت شاعرانهای داشتند ، بنام «قبا Ghena» و «رینه» جلوه گر شدند . صعود حقیقی درین جا شروع شد . اواسط سپتامبر بود و قسمت اعظم نباتات خزان کرده بودند . در تفتتین مناطق ، که آن گیاه -

میتوان تعقیب کرد . و اما راجع به جریان قسمت سفلی بیشتر دچار این اشتباه بودند که تصور میکردند رودخانه در صحرای شن یزد خاتمه مییابد .

۱ — در همان سال (ژ. شیل J. Shiel) و (سرهنگ ستوارت) هم مانند (آوشرالوی) به الموت آمدند . آنها از کرج به دره شاهرود حرکت کردند و به (میر) رسیده از آنجا بسمت شمال از طریق (قاسرخان Qasir Khan) به سمت صخره الموت پیش رفتند . درین جا هنوز آثار خندقها و حصارها و همچنین بقایای منازل مسکونی که از ساروج ساخته شده و سه آب انبار بنظر میرسد .

۲ — چند روز قبل از (اوشرالوی) (و. تومسن) وابسته سفارت انگلیس در تهران به قلله دماوند رسیده بود . صعود به قلله ابتدا مانند (اوشرالوی) از دهکده اسک شروع شد . روز اول به (گرمه Germa) رسیدند که چشمه‌های آب گرم در آنجا یافت میشد ، و البته این همان چشمه‌هایی بود که در سال ۱۶۲۷ (هربرت) به آن دست یافته بود . در روز سوم (۹ سپتامبر) به سرحد برف رسیدند . پس از صعود در یک غار کوچک گوگرد در نزدیکی قلله که محتلی از بخارهای گرم بود ، شب را به روز آوردند .

بعدها به کرات از دماوند بالا رفتند ولی راجع به ارتفاع آن تا مدت مدیدی اختلاف نظر وجود داشت . اعداد بین ۴۸۰۰ متر و ۷۱۰۰ متر نوسان داشت . در سال ۱۸۸۸ (ه. شیندلر) ارتفاع را در حدود ۱۰۰۰ متر هم اضافه بحساب آورد . درست ۱۰۰ سال بعد از (تومسون) و (اوشرالوی) اولین زن به دماوند صعود کرد . او خانم (ج. پ. سومر اسکیل J.P. Summerscale) بود که در سال ۱۹۳۳ این اقدام را بعمل آورد .

شناس تصور کرده بود بتواند در آنجا کشفیات زیبایی بنماید، برعکس باعث باس او گردید. مه یخ زده او را بر سرعت مجبور بازگشت نمود.

آن مسافر خستگی ناپذیر ایران، قبل از آنکه در نتیجه تباراجه دور از وطن در اصفهان از دنیا برود، راههای بسیاری را پیموده بود. او از شیراز و بوشهر و فیروز آباد و لار و بندرعباس دیدن کرده و با اینکه سخت مریض بود معذک با قلب گرفته افتان و خیزان در حالیکه از دیدن بلوچستان صرف نظر کرده بود، سری به عمان زده و به شیراز مراجعت کرد. این تقریباً همان راهی بود که سی سال قبل «دوپره» و «ترزل» در پیش گرفته بودند^۱.

به امید آنکه هوای تازه کوهستانی باعث سلامتی او گردد یکبار دیگر «اوشرالوی» از اصفهان به سمت سرزمین بختیاری حرکت کرد. دست یافتن به «دالانکوه»، که تا حال کسی موفق به بالا رفتن از آن نشده و در اول ماه ژوئیه هنوز مستور از برف بود، آخرین نتیجه موفقیتهای دشوار او بحساب میآید. پس از آن مرگ گریبان گیر آن فرانسوی شجاع که مکتب سخت مسافرتی اکتشافی را طی کرده بود گردید. اوزندگانی خود را وقف بر اجرای وظیفه بزرگی کرده بود ولی تقریباً کسی به او توجه نداشت و تازه پس از مرگ تا اندازه‌ای مورد احترام واقع گردید. متأسفانه از نوشته‌های «اوشرالوی» جز نامه‌ها و اوراق پراکنده روزنامه سفر، که چندان قابل استفاده نیست، چیزی باقی نمانده؛ این اوراق به جله جمع‌آوری شده برای اینکه در آئینه تدوین گردد در نظر گرفته شده بود.^۲

حال از جنوب غربی ایران متوجه شمال شرقی می‌شویم. در اوایل قرن ۱۹ خراسان

۱ - بیست سال قبل از «اوشرالوی» در شمال خطسیر او از داراب به شیراز و «اوزلی W. Ouseley» خاورشناس در قلب فارس و در سرزمین اطراف دریاچه نیریز که تا آن زمان بکلی مجهول مانده، داخل شده بود. هنگام حرکت از داراب از آبادی ایرج (ایرج) که یک زمانی عظمت داشته و در دامنه یک سلسله کوه مرتفع و شیب داری واقع است عبور بعمل آمد. در این مکان آب‌نبارهای قدیمی و معجاری آب و برجه‌ها و حصارها بنظر می‌آمد. قبل از رسیدن به «ساوانات Savonat» مجبور بودند از یک قطعه بسیار سخت کوه که انسان را به یاد بدترین قسمت بین بوشهر و شیراز میانداخت بگذرند. نزدیک دهکده «خیر Khair» به دو زمین دریاچه بزرگ ایران یعنی دریاچه نکزار نیریز یا بختگان رسیدند، ظاهراً این دریاچه راجعاً فیون باستان نمی‌شناختند، شاید هم دلیل آن این باشد که این دریاچه در آن زمانها اصلاً وجود نداشته و این آبگیر بزرگ بواسطه خشک شدن آبهای بندهامیر از آب پرنمیشده است. در نتیجه مسافرت «اوزلی» برای اولین بار کشف شد که دریاچه نیریز و دریاچه نمک شیراز (مهالو) با یکدیگر ارتباطی نداشته‌اند. «اوزلی» ساحل جنوبی دریاچه نیریز را از یک زمین مسطحی که با یک قشر نمک پوشیده شده عبور کرد و درست حدس زد که دریاچه از آنچه از جاده دیده میشود منبسطتر میباشد.

در سال ۱۸۵۰ «کیت» A. Abbot که از کرمان می‌آمد طول دریاچه را از روی رد «اوزلی» زیر پا گذاشت. نیمه‌ماه فوریه و سواحل، بهشت پرندگان بود. «کیت آبوت» مانند پیشقدم خود برای آبگیر نیریز شکل بسیار ناقصی قائل شد. با وجود نزدیک بودن به شیراز کشف شکل صحیح و دردم دریاچه با جزئیات قسمت شمالی آن که تقریباً ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارند (طشت Tascht یا «ترکس Nargiz») و ۳۰ سال بعد از «کیت آبوت» «هل. ولز H.L. Wells» در صد اکتشاف آن برآمد در بوته اجمال باقی ماند (رجوع شود به فصل ۲۲).

برای مغرب زمین یکی از مجهولترین ایالات کشور شاهنشاهی محسوب میشد. فتحعلی‌شاه، که از سال ۱۷۶۶ تا ۱۸۳۴ سلطنت میکرد، سعی داشت هر چه بیشتر سرزمین واقع در شرق راه شیراز به تهران را از نظر مغرب‌زمینی‌ها دور نگاهدارد. موقعی که «برون Brown» کاشف آفریقا در موقع مسافرت به خراسان در دره قزل اوزن (سفیدرود) کشته شد سوء ظنی، که عبارت از دست داشتن شاه در این کار بود، تبدیل به یقین گردید. نظیر همین پیشامدهم، شاید پدستور شاه، برای یک نفر افسر فرانسوی در موقع مسافرت از شمال شرق کشور روی داد. اکتشاف اینکه کسی خراسان را، با تمام مخاطرات، میدان اکتشافات خود قرار دهد باید نصیب «ج. ب. فریزر J. B. Fraser» دانست با وجود اینکه فقط بعضی از راههای طولانی او بکلی تازه بود معذک او یکی از بزرگترین کاشفان این سرزمین محسوب میشود.

«فریزر» در هند به تجارت اشتغال داشت و شغل خود را رها کرده بود تا بتواند به مسافرت‌ها و اکتشافات جغرافیائی بپردازد. اول از مسافرت‌های اکتشافی در هیمالاها شروع کرد. در سال ۱۸۲۱ از راه بوشهر به ایران آمد. راجع به ترسیم اولین مقطع از ساحل مسطح تا کوهستان‌های مرکزی، که دائماً ارتفاع آن رو به تزاید بود، باید خود را مدیون «فریزر» دانست. او در شیراز در دم و اسپین «ریج» تیره بخت حضور داشت، و از راه معمولی اصفهان به تهران رسید و پس از آن متوجه سمت شرق گردیده عازم مشهد شد. بواسطه اغتشاشاتی که در کشور حکمفرما بود «فریزر» نتوانست به جانب بخارا پیش برود و به سمت غرب مراجعت کرد. او از طریق قائن و بجنورد به استرآباد (گرگان) رهسپار شد و هازندران و گیلان را در نوردید و در آنجا زندانی شد. پس از رهائی مسافرت خود را از روی کوهستان مرتفع، که گیلان را از آذربایجان جدا میکند، ادامه داد و از اردبیل عبور کرده سفر طولانی خود را در تبریز خاتمه داد.

پرواقع‌ترین فصل این مسافرت از آن سمت تهران شروع میشد، «فریزر» از پایتخت راهی را که در دامنه جنوبی کوه واقع است از طریق میامی (که دوازده سال بعد «ژ. کر میک» در آنجا بمرض مطبقه درگذشت) و سبزوار بجانب مشرق در پیش گرفت، و پس از «تروئیلیه Truillier» اینک این شریان تجارتي پس ارزش مجدداً از طریق علمی مورد تشریح قرار گرفت.^۱

پس از خروج از نیشابور اوهم مانند «تروئیلیه» از معادن معروف فیروزه واقع در نزدیکی «مدن» دیدن کرد و در قسمت آخر راه برای رسیدن به مشهد، از فراز کوهستان، جاده «ده رود» را از طریق «جاغراق djaghraq» انتخاب کرد.

با اینکه مواجه با بسیاری ناامیامات و خصوصتاً گردید معذک مدت توقف خود را در پایتخت خراسان مورد استفاده کامل قرار داد و تصویر صحیح و تاریخ این شهر را، که در آن

۱ - جاده شوسه‌ای که امروز به مشهد میرود بعد از سبزوار داخل کوه میشود و در نزدیکی شورآب مجدداً به جاده‌ای که در جهت غربی شرقی امتداد دارد ملحق میگردد. در زمان «فریزر» در نزدیکی «زافران» Zafrani، یک راه به سمت کوه منسب میشد در حالی که یک راه دیگر ارتفاعات جنوبی را دور زده و در زمین مسطح به جلگه نیشابور میرفت.

زمان نسبت به غربیها بسیار بدین غیر مهمان نواز بود ، در دسترس مآقرار داد . در مشهد «فریزر» راجع به یکنفر انگلیسی بنام «ویلیام شاول» William Shawe اطلاع حاصل کرد که چند ماه قبل در موقع رفتن به هند مدتی درین شهر مقدس اقامت نموده بود . اطلاعات دقیقتری از او در دست نیست ، و به اقرب احتمال دچار عاقبت بدی شده بود . قبل از آنکه خبر وجود یکنفر مغرب زمینی منتشر شود « فریزر » بوسیله یکی از خدام امام رضا به داخله حرم راه یافت ^۱.

سرزمین واقع در شمال غرب مشهد را «فریزر» کردستان نامیده بود زیرا قسمت اعظم آن مسکن مهاجران کردی بود که اسلاف آنها را شاه عباس از مرز ترکیه کوچ داده بود تا خراسان را از نهب و غارت ترکمنها محفوظ دارند . در زمان «فریزر» سه کشور کرد بنام کابوشان (قوچان)، که حاصلخیزترین و پرآب ترین منطقه شمال ایران بود ، و بجنورد و درگز وجود داشت . ازدوشهر اولی «فریزر» در سال ۱۸۲۲ اطلاع حاصل کرد .

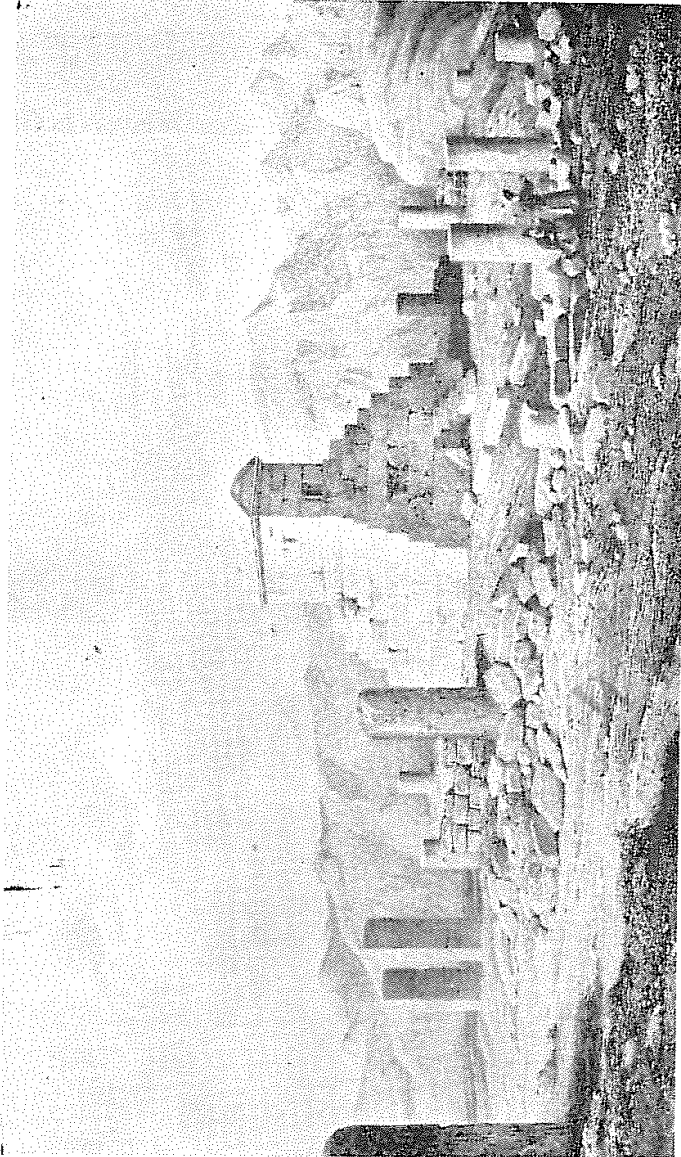
در دنباله راه تا گرگان (استراباد) در آن سمت «Simalquan» سرزمین مجهول و خالی از سکنه ای شروع میشد که ترکمنها دستبرد خود را از آنجا به ایالات شمالی ایران میزدند . اشخاص طرف اعتماد «مالکلم» هم باین سرزمین پا نگذاشته بودند . او اخر مارس بود ؛ «فریزر» ، که از شدت برف و باران به شدت میلرزید ، و امتداد «کوه گورخود» Kuh-e-GurKud « این قطعه خطرناک را طی کرده از فراز گردنه ها به جله سمت علیای رود گرگان رهسپار گردید . بالاخره سرزمین مسطح پدید آمد ؛ در سرازیری ، چمنزارها و درختستانها جلوه گر شده و از بلندبهای بی آب و علف و کوهستان خراسان به فراخانی سرسبز اطراف بجز خزر داخل شدند .

درین جا «فریزر» به خرابه های قلاعی رسید و تپه های خاکی را دید که بقایای آبادیهای بودند که در زمان ماهیت های باستان شناس مشغول حفاری آن بودند . او تجسسانی در خرابه های شهر «جرجان» سابق بعمل آورد و تا آنجا که میدان او اولین اروپائی بود که از «گنبد قابوس» معروف توضیحاتی بدست داد . «فریزر» این برج را «گومبوز کائوس» Goombuz-e-Caovs نامیده بود . از طریق فندرسک به استراباد (گرگان) ، و بالنتیجه به سرزمین نسبتاً آشنائی واصل گردیدند .

شرحی که «فریزر» از مسافرت های سرزمین مازندران و گیلان در ضمیمه داده بسیار ارزنده میباشد زیرا تا کنون به کمتر اروپائی ای اجازه داده شده بود مدت طولانی تری در سواحل پست بجز خزر اقامت نماید .

یازده سال بعد هم «فریزر» فرصتی بدست آورد که مجدداً به یک مسافرت طولانی در

۱ - در زمانهای بعد سیاستمدار انگلیسی «ا.ب.ایت ویک» تفأخر میکرد که اولین اروپائی بوده که در سال (۱۸۶۲) بداخل مسجد امام رضا راه یافته است . در صورتیکه در حقیقت چهار ویک چهارم قرن قبل «کلاویجو» این عمل را انجام داده بود . ما بین زمان «کلاویجو» و «ایت ویک» بازم اروپائیان مختلفی کم و بیش به اعماق آن مؤسسات مقدس داخل شده بودند ، بجز از «فریزر» فوق الذکر نام «کنلی» و «بورنس» را هم باید ضمیمه کرد .



مناطق به آرشبو عکس کتابخانه ملی اتریش

بازار گاد

از روی یک تصویر کلاهش . تکسیه» Ch. Texier ۱۸۳۸

مقیس سیروس

ایران دست بزند. این دفعه از تبریز و قسمتی از راه‌های تازه شمال خراسان مجدداً به مشهد عازم شد. بطوریکه منظور او بود «فریزر» موفق نشد به کلات (نادری)، که از اروپائیها فقط «باتاتزس Batatzes» موفق به دیدار آن شده بود، واصل گردد ولی توانست سفری به سرزمین کشف نشده درگز بنماید و تا آتاک، که عبارت از سرایشی کوه‌های خراسان به سمت شمال و صحرای مسطح باشد، پیش روی نماید.

اودرین سفر و مسافرت‌های ضمیمه مجدداً از نزدیک با ایلات ترکمن در شمال شرق سرزمینهای مرزی تماس پیدا کرد و اطلاعات تازه‌ای از ایلات «تکه» و «گوکلان» و «بموت» بدست آورد. او هنگام بازگشت از بیراهه‌هایی، که قبلاً هم در آن مسافرت کرده بود، از اطراف دریای خزر و از طریق «هاراوا Harau» و مرکز عمده منطقه خلخال به تبریز رهسپار شد. از اینجا «فریزر» سفر دیگری، که قبلاً هم ذکر شد، از فراز کوه‌های کردستان به سلیمانیه در پیش گرفت. در یک مسافرت ضمیمه، که آخرین سفر آن کاشف خستگی ناپذیر از بغداد به تهران بود، دیگر از راه‌های معمولی منحرف نشد.

در موقعی که «فریزر» از رد همان راه‌های قدیم خود، مربوط به سالهای ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۲، عبور میکرد موفق شد تغییرات بسیاری را، که از زمان آخرین مسافرتش به ایران روی داده بود، تعقیب نماید. او با کمال تأسف از سرزمینها و شهرهای آنوس خود دیدن کرد؛ زیرا همه چیز عوض شده بود و با وجود آرامش طولانی ونسبی دوران سلطنت فتحعلی شاه همه چیز رو به پستی گرایده بود. راهها از سابق ناامن تر شده و از همه بدتر دسته‌های بزرگ ترکمن را باید ذکر کرد که غارت کنان در استان خراسان به همه طرف تاخت و تاز میکردند.

برای رسیدن به مشهد «فریزر» در سفر دوم خود راه فیروزکوه را از طریق کوهستان در پیش گرفت و تازه از دامغان بعمد داخل جاده قدیمی و اصلی گردید. ولی همینکه به پشت سبزوار رسید بسمت شمال شرقی پیچید و از میان یک سرزمین کوهستانی، که مستور از درختان انبوه بود، از طریق «عبدالله‌گاه» و «سلطان میدان» و شاید در امتداد راهی که امروز قسمتی از آن اتومبیل رو شده داخل دره بزرگی شد که راه مشهد به قوچان در آن واقع است.

پایتخت بنظر «فریزر» مفلوک و منحط آمد. او با قلبی افسرده ب جستجوی زوایای مشهد، که با آنها ما نوس بود، برآمد. صحن مقدس، که سابقاً آنقدر باشکوه بود و زوار در آن موج میزد، تقریباً خالی و تمام زیبایی و درخشندگی حرم پر جلال از بین رفته بود. طلا کاریهایی که سابقاً آنقدر تالاولو داشت، کدر و خاک آلود بنظر میآمد؛ آئینه کاریها در بسیاری از نقاط ریخته و گلهای تیره رنگ جای آن را گرفته و همجا خرابی راه یافته بود. قسمت اعظم بازار بسته و لشکری از گدایان و اشخاص مریض خیا بانها را مملو ساخته بود. همه

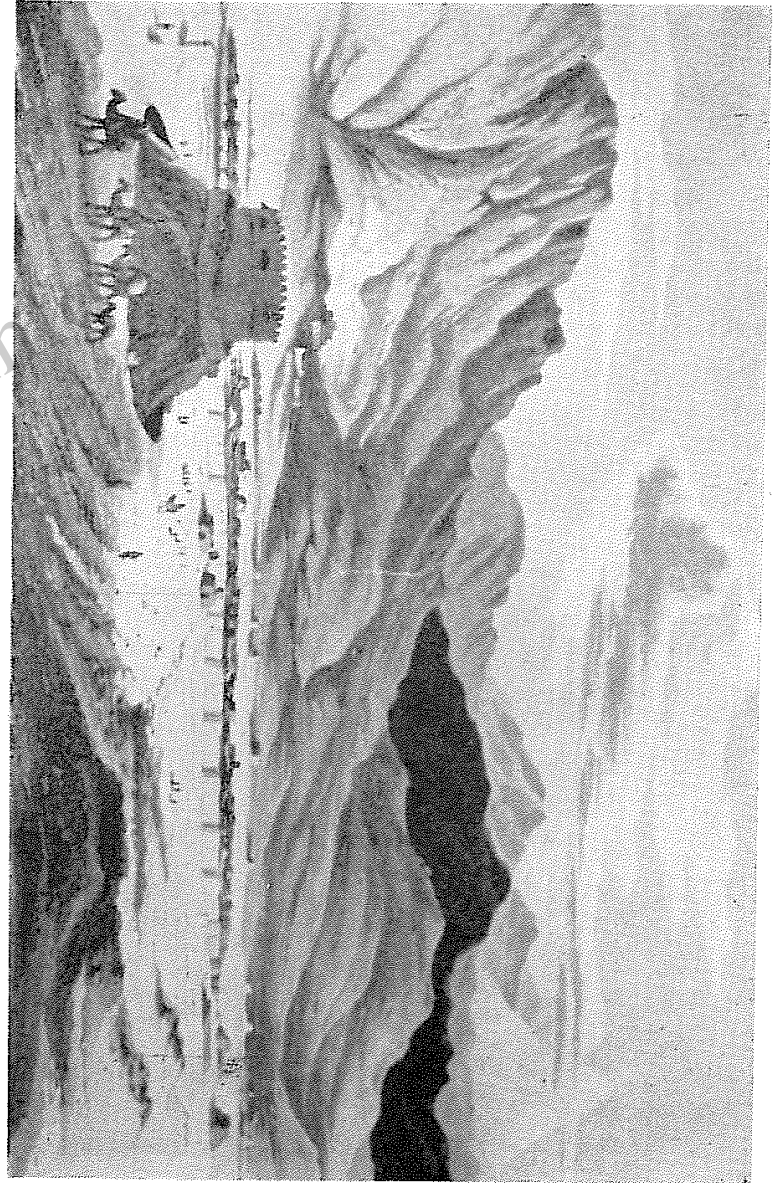
۱ - تا آنجا که من اطلاع دارم انگلیسی دیگری که از خراسان عبور کرد «لایاردز» رفیق سابق «ا.ل. میتفورد E.L. Mitford» (۱۸۴۰) بود که از راه خشکی از طریق افغانستان به هند میرفت.

از روی یک تصویر عمل دگرپوزتر»

تهران

متعلق به آرتیو مکس کدایخانه ملی آتریش

۱۸۲۰-۱۸۱۷



از فقر و گرسنگی مینالیدند.

راه واقع در حوزه درگز یعنی دره « تاماریسک Tamarisk »، که در دامنه شمالی سلسله کوه عمده سرحدی بسمت زمین مسطح تر کمنها می‌رود و از « آتاک Atak » بوسیله یک سلسله تپه‌های پست جدا شده، از اردکان با برج معروفش عبور می‌کند. پس از آن داخل کوهی می‌شود که مجاور شمال شرقی دره قوچان می‌باشد و از دریاچه « تاور » (تباریک) و یک گردنه سختی می‌گذشت و به سرزمینی می‌رسید که آب و آن بجانب آتاک متمایل بود؛ این راه را « کلادیوچو » بیش از ۴۰۰ سال قبل از « فریزر » پیموده بود. با وجود اغتشاشات حاصله از جنگ او توانست بالاخره به آبادی عمده یعنی محمدآباد برسد. کمی دورتر از شهر از بالای « قزل کتل »، یعنی گردنه قرمز، موفق به دیدار چشم اندازی گردیدند که مدت‌ها آرزوی آن را داشتند؛ و آن عبارت از منظره دریای شن بود که تا الی غیرالتهایه ادامه داشت و تا سواحل رود جیحون کشیده شده بود.

هنگام بازگشت از گردنه « اللاکبر » رد شدند؛ از این نقطه دشت درگز، که از تپه‌های کوچکی مانند موج دریا پوشیده شده بود، دیده می‌شد؛ از این راه به تباریک و از طریق شیروان و جینورد و سیمقان مراجعت کردند؛ « فریزر » از موقع مسافرت اول خود، به این منطقه آشنائی داشت. پس از آن راه از « زرد » و « رادبور » می‌گذشت و مانند سال ۱۸۲۲ از مناطق سختی گذشته به سوی رودخانه گرگان سرازیر می‌شد. نظر به ناامنی این مناطق، پیش روی به سوی استراباد غیر ممکن می‌نمود و « فریزر » مجبور بود برای رسیدن به تهران راه کوهستان را انتخاب کرده از طریق تاش و چهارده و فیروز کوه رهسپار گردد.

« فریزر » قسمتی از راه را در لپاس یک نفر تاجر ایرانی می‌پیمود. با وجود زحمت و اشکالات فراوان و بیم آنکه هر لحظه توسط اهالی غیرتمدن و فوق‌العاده متعصب بمعرض فروش و خیانت در آید معذک گاهگاه فرصتهای مناسبی جهت جمع‌آوری اطلاعات راجع به مرز و بوم و مردم آن بدست می‌آمد. هر چند « فریزر » مانند زمین‌شناسان فنی نبود معذک برای جمع‌آوری نمونه اججار، اهمیت بسیاری قائل بود.

بطوریکه قبلاً گفته شد برابر با مسافرت‌های « فریزر » در کوهستانهای کردستان، مخصوصاً از نتایج وسیع سفرهای او در خراسان باید امتنان داشت. همچنین راجع به شرح ایالات گیلان و مازندران، که « فریزر » از این سوتان سوی آن رادوبار پیموده بود، اوراتا مدتی امین‌ترین اشخاص میشناختند. قابل تذکر آنکه « فریزر » اول کسی بود که ارتفاع جلگه بدون دروازه ایران را تقریباً بطور صحیح تعیین نمود. مشاهدات او، که در تاریخ کشفیات ایران از بهترین مشاهدات محسوب می‌شوند، چندین جلد کتاب قابل ملاحظه تشکیل می‌دهند؛ و میتوان آن را معدن فیاضی برای معلومات جدید بچسب آورد.

بین دو مسافرت « فریزر » سفر یک نفر افسرجوان انگلیسی بنام « آ. کنلی A. Conolly » پیش آمده که در سال ۱۸۳۰، یعنی ۱۲ سال قبل از آنکه در بخارا کشته شود، در موقع مسافرت به هند از شمال و شمال شرق ایران عبور نموده بود. پیش‌روی او بسمت سرزمین ترکمنها واقع در شرق خزر مطلب تازه‌ای بود. گزارش او راجع به عبور از البرز از گرگان و طریق

« زیارت » به شاهرود نیز قابل توجه بود. « کنلی » برای اولین بار از سرزمین کوهستانی واقع در جنوب شرقی مشهد توضیحاتی داده بود. اطلاعاتی که او از جاده زواری مشهد و خود آن شهر مقدس داده مکمل مشاهدات « فریزر » محسوب می‌شد.

« کنلی » در استراباد (گرگان) از سد هائیکه در باتلاقها و سرزمین‌های خرم و چمن‌زار احداث کرده بودند، عبور کرده به سمت شمال یعنی قسمت سنلای رود گرگان پیش رفت؛ در آن طرف، عالم نباتات انبوه تدریجاً از بین رفته و زمین صورت دشت به خود می‌گرفت. پس از آن از اترک عبور کرده و راه خویه را انتخاب کرد و در ضمن میسر گردید مسافرت « مور او یو Muraviev »، را که بعداً ذکر آن بمیان خواهد آمد. تکمیل نماید. هنوز سه منزل در دشت شرق خزر طی نکرده عدم اعتماد و خصومت اهالی او را مجبور بمراجعت نمود.

در جاده مشهد خط سیر بین شاهرود و مزینان واقع بود که بواسطه دستبرد ترکمنها خطرناکترین قسمت محسوب می‌شد و انشعابات طولانی کوههای شمالی، که غالباً روبه پستی می‌رفت، انسان را به سمت جلگه هدایت می‌کرد و از پیچ و خمها به سمت ارتفاعات میبرد. در زمان « کنلی » غالباً راه شاهرود به جاجرم، که از سبزوار بخط مستقیم به مشهد می‌رفت، انتخاب می‌شد.

او دوماه و نیم در شهر مقدس اقامت کرد و با وجود اروپائی بودن میتوانست آزادانه حرکت کند. او هم مانند « فریزر »، که هشت سال قبل موفق شده بود، توانست داخل حرم بشود. در غرب تا هدتی اطلاع صحیحی از مشهد در دست نبود و آنجا یک نقطه افسانه‌ای بحساب می‌آمد؛ ولی اکنون این شهر در نتیجه مساعی « فریزر » و « کنلی » یکی از نقاط ایران شده بود که پیش از هر جا از آن اطلاع داشتند.

قبل از آنکه « فریزر » سفر دوم خود را شروع کند « آ. بورنس A. Burnes » شمال شرقی ایران را زیر پا گذاشت؛ او یکی از بزرگترین کاشفان افغانستان و ترکستان بود که بعداً قربانی فاجعه کابل گردید.

او از سرخس^۲ تا پایتخت خراسان آمد و آن ایالت را از راه قوچان ترک کرد. درین جا

۱ - پس از « فریزر » و « کنلی » شرح زنده‌ای از دهشت و مخاطراتی که کاروانها را در راه مشهد از طرف ترکمنها تهدید می‌کرد « ا. ب. ایستویک E. B. Eastwick » و « ا. د. نوان O. Donovan » و امثالهم که همراه زوار حرکت می‌کردند داده اند. هنوز در سال ۱۸۷۲ راه بقدری نامطمئن بود که سرحددار انگلیسی سیستان بین مزینان و شاهرود بدرقه‌ای مرکب از ۲۰۰ سرباز سوار همراه میبرد.

۲ - قبل از « بورنس » اولین اروپائی که در قرن ۱۹ از سرخس دیدن کرد « ج. ولف » بود. او یک نفر یهودی انگلیسی بود که مبلغ مسیحی شده و بین سالهای ۱۸۳۱ تا ۳۴ از طریق خراسان به بخارا مسافرت می‌کرد. ده سال بعد گذارش مجدداً به این شهر افتاد و این دفعه برای این بود که به سر نوشت « کنلی » و « ستوارت » پی‌ببرد. مسافرت‌های « ولف » مملو از ماجرا بود. در بسنگرد، واقع در جنوب شرقی سبزوار، یعنی در همانجائی که در سال ۱۹۳۳ « گابریل » را از وجود اهالی دزد آنجا بر حذر داشته بودند « ولف » به اسارت درآمد. او به روایات عبری قدیم بسیار علاقه‌مند بود و از جغرافیا سر رشته‌ای نداشت. سرخسی را که « ولف » دیدن کرد عبارت بود از سه

آن مسافر جسور از رفیق خود «دکتر ژرارڈ Dr. Gerard» جدا شد و این شخص از طریق هرات و کابل مراجعت نمود ولی هرگز به هدف خود نرسید. «بورنس» همان راه دره گرگان را، که قبل از او «فریزر» از آن عبور کرده بود درپیش گرفت. او هم مانند متقدمان خود در موقع سرا زیر شدن به جلگه های ساحلی خزر از دیدن مناظر با شکوه آنجا محفوظ گردید.

برابر با اکتشافات انگلیسیها در شمال و شمال شرق ایران در نیمه اول قرن ۱۹ باید اکتشافات روسها را هم ذکر کرد هر چند که غالباً به نتایج این اکتشافات دسترسی حاصل نمیشد.

قبل از حرکت به خویوه از راه خشکی «ن. مور اوو یو N. Muraviev» در سال ۱۸۱۹ بعضی مشاهدات از قسمت سفالی رود گرگان و ترک بعل آورد و همچنین عرض جغرافیائی مصب آن دو رود را تعیین نمود.

در آن زمان «آ. خودسکو A. Khodzko» از ایالات خزر را اطلاعات ذیقیمتی بدست آورد. تا سال ۱۸۳۵، که بعنوان قنصل در رشت فعالیت میکرد، او فرصت یافت نتیجه چندین سال اطلاعات جغرافیائی خود را در محل تکمیل نماید.

«خودسکو» تقسیم بندی اداری کشور را تعیین و ملخصی از تاریخ آن را جمع آوری نمود؛ و نقاط مختلف و راهها و بناهای تاریخی و محصولات و تجارت و صناعت آن را تشریح کرد. دقت مخصوصی راجع به رودها و جریان و قابل کشتی رانی بودن آنها مبذول داشت و برای این منظور از نقشه های کشتی رانی موجود روسیه استمداد جست. سرزمین غرب از آمل تا رود «زه هزار» بیش از همه مجهول بود و تمام نقشه ها نقطه سفیدی در اینجا نشان میدادند.

کمی بعد از سفر دوم «فریزر» در سال ۱۸۳۸ «لم Lemm» روسی در غالب نقاط از روی خط سیر او بحر کت درآمد؛ او از طرف دولت خود مأموریت داشت برای شاه هدایائی ببرد ولی هدف اصلی او آن بود که نقشه شمال و شمال شرق ایران را تصحیح نماید. او بین تهران و مشهد ۲۱ نقطه و هنگام بازگشت از طریق قوچان و یچنورد و استراپاد ۳۰ نقطه را از نظر نجومی تعیین نمود و بدین ترتیب پایه محکمی را برای ترسیم يك نقشه کشوری پی ریزی نمود. «مقارن با «لم» ج. ف. بلارامبرگ J. F. Blaromberg» را در خراسان می بینیم. او از سالهای ۴۰-۱۸۳۷ در ایران توقف و در اردو کشتی هرات شرکت نمود.

«بلارامبرگ» به بسیاری از خطوط در ایران رسیدگی کرد و مخصوصاً راه زواری تهران به مشهد را، که خود پیموده بود، مورد توجه قرار داد. همچنین شرحی از نقشه برداری و آمار ایران، بالاخص از سرزمینهای ساحلی شرقی بحر خزر، از طرف «بلارامبرگ» منتشر شد.

→ سرخس قدیم واقع در ساحل راست تجن. سرخس نو که تازه در سال ۱۸۵۰ در خاک ایران بنا شده بود برای اولین بار از طرف «بلوکویل دوکولی بوف Bloqueville de Coulibnef» فرانسوی شرح داده شده بود. او در سال ۱۸۶۰ بدنیال لشکر شاه در ایران سفر میکرد تا از بناهای یادگاری مهم عکس برداری کند و بدست دزدان افتاده چندین ماه در اسارت بسربرد.

فصل نوزدهم

در جستجوی آثار باستانی

پس از مسافرتها زیادی، که در اوائل قرن ۱۹، در ایران بعمل آمد تازه شروع باین شد که آثار یادگارهای قدیم را طبق نقشه تعقیب نمایند. انتظار چنین میرفت که در دو استان فارس و سوزیانا بزرگترین آثار قدیم را بدست آورند. ولی در منطقه، بغیر از تخت جمشید، کمتر اروپائی پیدا شده بود که توقف طولانی کرده و در زمینه اکتشافات آثار قدیم مجال و فرصت بدست آورده باشد؛ تقریباً تمام مسافران بیجمله عبور کرده و از جاده های اصلی هم منحرف نشده بودند.

چنانچه شاهراه تجارتی شیراز به اصفهان ازین نقطه نمیکذشت شاید در ابتداء قرن ۱۹ هم هنوز تخت جمشید مجهول باقی مانده بود. راجع به اطلاع از حجاریهای طاق بستان و بیستون و شهرت آن هم باید خود را مدیون جاده کرمانشاه دانست که ناگزیر از نزدیکی آن میگردد زیرا آثاری که چند کیلومتر از جاده دور افتاده غیر مکشوف باقی مانده است. چه بسا مسافرانی بودند که از زمان «پاتر فیلیپوس» (۱۶۲۹) راه کازرون را بین ساحل و شیراز طی کرده بدون آنکه پی بوجود «شاپور» برده باشند؛ همچنین ازری تا ۱۸۰۹ از طرف یکنفر اروپائی با اطمینان تام دیدن بعمل نیامده بود. راجع به شوش و مکانهای تاریخی دیگر در خوزستان تقریباً هیچ نمیدانستند. تا آن زمان فقط «دلواله» از فسا و داراب در سال ۱۶۲۱ عبور کرده بود، ولی فسا را بازار گاد قدیم تصور کرده و داراب اصلاً مجهول مانده بود. سکت وارینگ Scott Waring» در سال ۱۸۰۲ در فیروزآباد اقامت کرده ولی پی به اهمیت آن نبرده بود.

اتباع و مالکیم» به پیروی از اولیئیه بناهای یادگاری را، که مربوط به تاریخ قدیم کشور بود، با علاقه ای که مردم رو به افزایش میرفت مورد توجه قرار دادند. «موریه»، یعنی مؤلف کتاب فنا ناپذیر «ماجرای حاجی بابای اصفهانی، که قبلاً نامش با افتخار ذکر شده، پیشقدم گروه مردمانی بود که به پیشرفت باستان شناسی ایران کمک کردند. و مشعلهای فروزانی مانند

«راولینسن» و «لایارد» از آن جمله میباشند.

«ژ. موریه» اولین بار بمعیت سفارت «سرهادفورد جونز Sir Hadford Jones» بایران آمد و از راهی که در آن زمان بیشتر مورد عبور و مرور بود یعنی از بوشهر و شیراز و اصفهان و تهران به تبریز رهسپار گردید. در سال ۱۸۱۱ برای دومین بار بمسافرت ایران آمد و این دفعه بعنوان وابسته و منشی سفارت «سر گور اوولی Sir Gore Ousely»^۱ عرض اندام نمود؛ مجدداً او راههای معلوم سابق را در پیش گرفت و موفق شد در مدت توقف چندین ساله در کشور این دفعه از همدان و گرگان (استراباد) و مخصوصاً از آذربایجان هم اکتشافاتی بعمل آورد.

«موریه» در سفر اول خود در سال ۱۸۰۸ موقع عید میلاد مسیح بقصد کشف شاپور از کازرون حرکت کرد.

هیچ مسافر اروپائی قبل از «موریه» شرح شاپور را نداده بود. در سال ۱۶۷۲ طبق منابع شرقی موقعیت این شهر قدیمی در روی نقشه‌های اروپائی ظاهر شده بود. «کامیفر» از روی مسموعات اخباری از شاپور داده بود. متأسفانه مسافران عالمقامی مانند «تاورنیه» و «تونت» فقط از بزرگترین شهر قدیم سلطنتی عبور کرده بودند. ظاهراً «هادفورد جونز» اولین اروپائی است که آن شهر را از نو کشف کرده و لسی راجع به تشریح دقیقتر از بقایای شاپور مدیون «موریه» میباشد که سه سال بعد از سفر اول خود مجدداً به آنجا آمده بود.

او در میان سرزمین کوهستانی عظیمی مدتی خرابه‌های شهری را زیر و رو میکرد که يك زمان پایتخت شاپور اول بود؛ این شهر با طرز معماری مخصوص ساخته شده بود بطوریکه هیچیک از بناهای پادشاهان دیگر ساسانی به پای آن نمیرسید.

بطوریکه موریه شرح داده بیشتر بناهای شاپور تبدیل به تل سنگ و خاک شده و تنها آثار چند بنا و خرابه يك قلعه که در مدخل دره واقع بود هنوز شناخته میشد. او با کمال تعجب بهش فقره حجاری صخره که در بدنه دره چوگان کنده شده نگاه کرد؛ برای این حجاریها، که پروزیهای پادشاهان اول ساسانی را در مقابل دشمن نشان میدهند، باستان‌شناسان بعدی ارزش بیشتری از نقش رستم قائل شده‌اند.

در مورد تشریح و تصحیح عکسهای شاپور و تخت جمشید که «موریه» در دومسافرت خود آنها را مورد اکتشاف قرار داده زحمت بسزائی کشیده است. او در تخت جمشید با طرز دقیقی بکاوش پرداخت و در نتیجه پیکرهائی از خاک بیرون آمد که براتاب از بیشتر آنهایی که در خارج یافت میشد سالمتر مانده بود. در حوالی تخت جمشید در نزدیکی دهکده حاجی آباد غاری، که تا کنون مجهول مانده و دارای کتیبه‌هایی به خط پهلوی بود، کشف گردید.

۱ - «و. پرایس W. Price» هم‌سمت منشی گری «گور اوولی» را داشته‌واوست که گزارش کوتاهی مصوری راجع به آثار عتیقه تخت جمشید با توجه مخصوص به خطوط و زبانهای آن زمان منتشر کرده بود.

رسید. راجع به بنائی، که مسلمانان ایران هنوز هم آن را مقبره مادر سلیمان میدانند، «موریه» هم نظر خود را در باره آن که مقبره سیروس باشد بیان نموده و ابراز داشته بود. بطوریکه قبلاً ذکر شد در آن زمان بازار گاد را با فسا عوضی می‌گرفتند.

«موریه» در موقع توقف خود در تهران در سالهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ چندین بار از خرابه‌های ری، که همان راگ قدیم باشد، دیدن کرد. از موقعیت این شهر حتی «شاردن» هم اطلاع نداشت و «اولیویه» هم آن را خیلی بیشتر در سمت جنوب جستجو میکرد.

این شهر فرورفته يك زمانی در چهار دیوار خود از اسکندر پذیرائی کرده بود. این جا مسقط الرأس هارون الرشید و ظاهراً شکوه خود را تا قرن ۱۴ حفظ کرده بود. ولی «موریه» در محل ری فقط تپه‌های خارج از شکلی را یافت که در يك مساحت وسیعی تمام جلگه را پوشانده بودند. در سمت شرق در دامنه يك سلسله تپه منشعب از آلبرز خرابه‌های برج و بارویی یافت میشد. هم درین جا هم قدری جنوبی تر برجی با خطوط کوفی بر پایستاده بود.
«موریه» همچنین در همدان هم با کمال دقت به جستجوی آثار باستانی مشغول شد؛ این شهر بر روی خرابه‌های پایتخت قدیم «ماد» (مدی) ساخته شده و محل تا بسطانی هخامنشیان و مخزن گنجهای خانواده سلطنتی بوده و بنا بر روایت افسانه مقبره «استر» و «مردخای» در آن واقع میباشد.^۲

او اول کسی بود که نقشه يك کاخ بزرگ و عمارت ستون دار جنب آن را، که شبیه به - تخت جمشید ساخته شده، کشف کرد و توانست از نظریه «دانویل» و «رنل»، مبنی بر اینکه همدان در محل اکباتان قدیم میباشد، در نتیجه مشاهدات مختلف پشتیبانی نماید.

هیچ هیئتی قبل و بعد از سفارت «سر گور اوولی» به ایران نیامده که تا این اندازه مطلعین و مورخین در آن شرکت داشته باشند. برادر سفیر یعنی «ویلیام اوولی» که از خاورشناسان معروف است، به این هیئت پیوسته بود. او در سالهای ۱۸۱۲-۱۸۱۱ در ایران بسر میبرد و با «موریه» توأماً به اکتشافات خرابه‌های شاپور و تخت جمشید و ری میپرداخت. در شیراز او از سفارت جدا شده سفری به فسا و داراب در پیش گرفت که نتایج مهمی در برداشت^۳.

۱ - یکی از همراهان «موریه» بنام «ر. گوردن R. Gordon» يك قفره حجاری مربوط به زمان شاپور اول را کشف کرد و معلوم شد که خرابه‌های ری در محل يك شهر قبل از اسلام واقع میباشد. این حجاری بعد از در زمان سلطنت فتحعلی شاه از بین رفت و بیکر جدیدی جانشین آن گردید. خوشبختانه نقش قدیم در سال ۱۸۰۹ توسط «موریه» و در سال ۱۸۱۱ توسط «و. پرایس» و در ۱۸۱۱-۱۲ توسط «اوولی» طراحی شده و در نتیجه از نظر آیندگان بکلی محو نگردیده‌است.
۲ - «گور اوولی» از روی کتیبه‌های عبری داخل دخمه «استر» و «مردخای» رونوشت برداشته و آنرا ترجمه نمود، بنابراین کتیبه‌ها دونفر یهودی مقدس‌کشانی در سال ۴۴۷۴ بعد از هبوط آدم این بنا را بر فراز دخمه برپا کرده بودند.

۳ - اعضاء دیگر سفارت در همان موقع به مناطق مختلف اعزام شدند. «دارسی تود» به فیروزآباد که قدیمترین قصر ساسانیان در آنجا واقع است رهسپار شد، و در خود محل از روی دو حجاری زیبا واز «آتشگاه» نقش برداری کرد، و بزحمت از جنگه يك دسته راهزن فرار کرد «ستون Stone» از شاپور دیدن کرد و «گوردون» سفر دور و خطناک تا خوزستان -

«اوزلی» که امید داشت قبر کوروش را در فسا بیابد، اشتباه کرده بود. تقریباً فقط دو میل دورتر از آبادی يك تپه خاکی وجود داشت که ممکن بود سابقاً قصری بوده باشد و به «قلعه ضحاک» یا «دهاک» معروف بود.

در حوالی داراب، که «دلواله» دوست سال قبل از «اوزلی» از آن خبر قابل ملاحظه‌ای نداده بود و «دوپره» و «ترزل» هم خیلی به اجمال از آثار باستانی آن صحبت کرده بودند، او يك حجاری برجسته عالی از شاپور اول پیدا کرد. پهلوئین حجاری، که تاحال برای مغرب زمین مجهول بود، در نزدیکی داراب دوبنای یادگاری دیگر از زمان قدیم وجود داشت؛ یکی «کاروانسرای دوب» که شاید «دوپره» هم آن را دیده بوده و عبارت است از طالار مرتفعی که سقف آن دارای طاقهای ضربی و بر روی ستونهای سنگی استوار میباشد و مجموع آن در يك صخره برجسته‌ای کنده‌کاری شده؛ و دیگری نقطه‌ایست موسوم به «قلعه دهائیمه Qal' al Dehaiyeh»، که خندق عمیقی دور آن را احاطه کرده و بقایای يك قلعه قدیمی در آن واقع میباشد.

حسن اکتشاف که کمال مطلوب «و. اوزلی» بود باعث شده بود که او از بسیاری از مسافرت کنندگان به ایران بهتر از عهده اکتشاف بناهای یادگاری برآید. او خود در کتابهایش شرح داده که در نتیجه اشتغال که طی سالهای متعددی با جواهرات و سکه های مشرق زمین داشته با قیافه پادشاه ساسانی آنچنان آشنائی پیدا کرده که بمحض دیدن حجاریهای «شاپور» فوراً در میان پیکرهای مختلف «شاپور اول» شاهشاهان را شناخته بود؛ و چنین اظهار عقیده نموده: در صورتی که تمام مجسمه‌های شبیه باو بفرمان خودش درست شده باشد، او خود پسندترین تمام پادشاهان بوده است. تا آنجا که میسر بوده «اوزلی» مآخذ شرقی را هم طرف توجه قرار داده و اطلاعات خود را از منابعی کسب کرده که قسمتی از آن تاکنون انتشار نیافته و بعضی از آنها در اروپا نسخه منحصر بفرد بوده. همچنین شرح اکتشافات مسافران اروپائی، که تاحال راجع به آثار باستان در ایران بعمل آمده، ضمیمه گردید.

حال دیگر نمیشد فقط برح مشهودات عینی اکتفا نمود بلکه تناسبات را هم مبیایست در نظر گرفت و روح مطلب را روشن ساخت، چیزی که در درجه اول توجه را جلب میکرد بناهای یادگاری زمان هخامنشی و ساسانی بود که در جلگه مرو دشت بطور کلی تحت نام یونانی «پرس پلیس» یعنی «شهر ایرانیان» برپا بود و نسبت به آنها جز يك نظریه کلی چیز دیگری در دست نبود. این سرزمین را برای امتحان دردائره وسیعی بازرسی کرده

→ را بعد از گرفتن اطلاعاتی از شوش (سوزا) بدست آورد که برای باستان‌شناسان نتایج فراوان در بر داشت.

۱ - «و. اوزلی» در زمینه جغرافیا هم خدماتی انجام داده، مثلاً از بین محققان معاصر او اولین کسی بود که شرح راههایی را داده که فقط مسافران قدیم قبل از او از آن عبور کرده بودند، مانند راه میان برافرازا لیر زوطریق فیروزکوه و دره تالار به ساری (شهر تاجن) یا بطوری که قبلاً ذکر شده راههای کاملاً مجهول اطراف دریاچه نیریز.

بودند تا حدود آنچه را که امروز هم قسمتی از آن در زیر خاک مدفون میباشد تعیین نمایند. ما تنها حدسی که میزنیم این است که این محل در زمان داریوش اول و جانشینان او «ستاخرا Stakhra» یعنی «قوی» نامیده میشده است.

«استخر» را از قدیم میشناختند و آن خرابه‌هایی است، که در شمال و شمال غرب سکوی بزرگی که مسافران قدیمتر آن را «چهل منار» و مسافران بعدی تخت جمشید مینامیدند، برپا و بناهای پادشاهان هخامنشی در آنجا واقع میباشد. بناهای یادگاری مهمتر و کاخهایی که قسمتی از آن در صخره تراشیده و قسمتی با سنگهای تراش ساخته شده و مهتابی آن را که هشت متر ارتفاع دارد مشخص کرده بودند؛ بعضی از آن عبارت است از: سردر عمده خشایارشا موسوم به دروازه الاند، که مجسمه های عظیم گاو آن را حفاظت میکنند؛ کاخ صد ستون که عبارت باشد از طالار پذیرائی مربع شکل خشایارشا و اصولاً بعد از طالار ستون دار معبد «آمون» واقع در «کارناک Karnak» عظیمترین بنای زمان قدیم میباشد؛ طالار قصر داریوش موسوم به «آپادانا» که نقوش آن بخوبی محفوظ مانده؛ قصر کوچک مسکونی داریوش اول که بالاخص با دقت کامل ساخته شده و همچنین خرابه‌های قصور کم اهمیتتری که ناچار تمام پوشش چوبی داشته و پرده های عظیمی مدخل آن را مسدود مینموده است. همچنین قبور سنگی سلاطین، که در آن زمان فقط بوسیله طناب دسترسی به آنها میسر میشد، مورد بازرسی قرار گرفتند؛ آنها عبارتند از: قبور سلاطین هخامنشی که در بدنه دیوار غربی «حسین کوه» با کمال ظرافت تراشیده و همچنین قبور سنگی سلاطین بعدی در بدنه «کوه رحمت». هفت قطعه کنده‌کاری «نقش رستم» با صحنه‌هایی از زندگانی پادشاه ساسانی که در پائین دست قبور هخامنشی‌ها پیدا شده و نقوش سنگی برجسته «نقش رجب» که مربوط به دوران اولیه ساسانیان است، دارای تفسیرات متعددی بودند. تفسیر «کعبه زرتشت» که یکی از قدیمترین بناهای یادگاری تخت جمشید و در پائین دست قبور سلاطین در «نقش رستم» واقع است، روشن نگردید.

از زمانی که «باربارو» راجع باین موضوع به مغرب زمین اخباری آورده و پیکرهای بی‌حرکت سنگی را «سلیمان» و «سامسون» پنداشته و بعضی را مجلس به لباس «آفرانسز Alla Francese» تصور کرده، چقدر در موضوع این بناهای یادگاری بحث شده بود. بعدها بهترین نقش برداریها، که بیش از همه در تهیه آن باید خود را مدیون «شاردن» و «دوبروئین» و «نیبور» دانست، تدریجاً باعث شدند نظریات واهی راجع باین آثار باستانی از بین بروند. همچنین اقدامات «اوزلی» نتوانستند تمام سؤالات را روشن سازند و او اذعان کرد که مفتاح حل آن در خواندن خطوط میخی میباشد. بایک فروتنی مخصوص، که افتخار آن مرد بزرگ و دانشمند محسوب میشود، تمام نتایج زحمات مهم خود را تحت الشعاع عملیات «گروتفند Grotfend»، که در پاریس با کمک «بورنوف» و «لاسن» و «بن» در همین موقع شروع به کشف خطوط میخی نموده بود، قرارداد.

۱ - «گ.ف. گروتفند» استاد زبان شناس آلمانی اولین کسی بود که موفق شد معماری خط میخی را حل نماید. در ۳ سپتامبر ۱۸۰۲ او توانست در مقابل آکادمی علوم در «گوتینگن»

«اثر سه جلدی و. اوزلی» راجع بمسافرتهايش در ایران کمی بعد از انتشارات «موریه» فقط چند سال قبل از کتب «ج. پ. فریزر» منتشر گردید. عملیات این سه مرد در موضوع اکتشافات کشور ایران از جمله مهمترین کارها محسوب میشد و بنا بر اظهار «لرد کرزن» نامت مدیدی آنچه که در انگلستان راجع به ایران میدانستند متکی به آثار آنها بود.

در «کرپورتر» که در زمان خود نام او بسیار بمیان آمده و کمی قبل از آنکه گزارش سفر دوم «موریه» منتشر شود مسافرتهاى خود را در ایران شروع کرده، در بسیاری از موارد اثر «موریه» و «و. اوزلی» را تکمیل و تصحیح نموده بود. در بعضی موارد «سر روبرت» بعنوان نقاش مشهور پیشقدم صنعتگران فرانسوی بوده که بیست سال پس از این کشور را زیر پا گذاشتند و با مهارت تام از بناهای یادگاری ایران قدیم و جدید نقش برداری کردند. «کرپورتر» بدقت همه چیز را مشاهده میکرد و پیش از هر چیزی در ترسیم بعضی نقشه‌های دقیق مناظر خود را مدیون او میدانیم. آنچه غالباً باعث ناراحتی در کتبهای او میشود انشاء خشک و منلق و اطناب در کلام میباشد.

«کرپورتر» از گرجستان آمد و از راهی که از قدیم معروف بود یعنی از طریق تبریز و تهران و اصفهان تأثیر از، هنگام بازگشت از اصفهان و گلپایگان و همدان و کرمانشاه به بین‌النهرین رهسپار گردید و در آنجا کارهای خود را دنبال کرد؛ بطوریکه قبلاهم ذکر شد او از سرزمین دوشط مجدداً از طریق کردستان به تبریز رو آورد و ضمناً از شمال غرب ایران هم دیدن نمود.

«کرپورتر» در امتداد راه کرمانشاه مجال وافر بدست آورد که اکتشافات مربوط به باستان شناسی خود را تعقیب نماید. گرچه «موریه» چند سال قبل از همدان دیدن کرده بود ولی معدک «کرپورتر» هم بادقت حومه شهر را مورد بازرسی قرارداد و اخبار تازه‌ای، راجع به «گنج نامه»، که نام تخته سنگ سرخی از خارا است و واقع در کوه الوند میباشد، بدست آورد. بر روی این سنگ کتیبه‌های فارسی قدیم و شوشی (عیلامی نو) و بابلی منقوش شده که بسیار خوب محفوظ مانده و «و. اوزلی» و «ستوارت» و «ویدال» از آن نقش برداری نموده بودند که بعنوان مفتاح برای روشن ساختن الفبای میخی مورد استفاده قرار گرفتند. شرح بقایای معبد بزرگ الهه «آناهیتا» واقع در کنار دریا «کرپورتر» از تمام متقدمان خود بهتر بیان کرده بود. نقش‌های بیستون را، که تخریب سخت در آن راه یافته و «کینتیر» ایجاد آن را مربوط بزمان «سمیرامیس» میدانست، «کرپورتر» احتمالاً قدیمی‌ترین یادگاری تمام ایران بجا آورده بود. نقوش روی آن صخره‌ها، که غلبه داریوش

→ Gottingen طرز تلفظ و خواندن اسمی داریوش و هیستاسب و خشایارشا را روشن و در نتیجه پایه اساسی را برای کشف کامل خط میخی بنیان‌گذاری نماید. «ه.ت. راولینسن» در همان زمان بدون رابطه با «گروته‌فند» در ایران مستقلاً و با کمال بردباری و الهام موفقیت آمیز مشغول ترتیب الفبای میخی و زبانی که به آن حرف میزدند بود، و این موضوعی است که کاشفان از چندین نسل پیش به آن اشتغال ورزیده بودند.

اول را بر پادشاه افسانه‌ای نشان میدهند و آنهایی را که «پنسون» و «دلواله» و «گاردان» و امثالهم بغلط تفسیر کرده بودند، اکنون برای اولین بار بطور قابل فهم شرح داده و نسخه برداری شده بود؛ ولی «کرپورتر» هم نتوانسته بود معنی آن را درک کند و آن را تجسم غلبه «سالمانزر Salmanser» بر «عزرائیل Ysrael» تصور کرده بود. تحقیقات «کرپورتر» راجع به طاق‌بستان مقرون به موفقیت بود، طاق‌بستان در پایه «پارو Parro» عظیم، که مخرج غربی کوه بیستون باشد، واقع است. چشمه‌های پرآبی از آن بیرون می‌آید و مسلماً از زمان ساسانیان اولی، این نقطه محل سکناى پادشاهان بوده است. «کرپورتر» طبیعت ساسانی این بناهای یادگاری را آشکار و مفهوم حجاریهای دیواره هر دو غار را تا حدی از روی صحت بیان کرد.

«کرپورتر» در طی مسافرت خود در آذربایجان همچنین فرصت بدست آورد آثار باستانی متعددی را مورد بازرسی قرار دهد. نزدیک کر فتو در سمت جنوب صائن قلعه (شامین داغ کنونی) مغاره عظیم و عجیبی وجود داشت که مرکب بود از یک شبکه دالان و غارهایی که در سنگ سخت کنده بودند و قسمتی از آن بطرز زیبایی حجاری شده و تعداد بسیاری جا چراغی در آن قرار داده بودند. «کرپورتر» نقشه قسمتی از آن «لایرنه» (ساختمان پرپیچ و خم) را، که خود توانسته بود از آن عبور کند، ترسیم نموده بود. در یک منزلی سمت جنوب، خرابه‌هایی بود که تخت سلیمان نامیده میشد و در آنجا بقایای سدها و برجها و بناها و سردرها در روی یک بلندی قرار دارند و حوضچه عمیقی را، که بر فراز یک تپه شش‌شاهنگی (چکندنه Stalagmite) واقع است، احاطه نموده‌اند. بعقیده «کرپورتر» این تأسیسات باید اصلش ارمنی بوده باشد. یک بنای یادگاری قدیم دیگر در آذربایجان، حجاری مسطح و خشن سلیمان واقع در غرب دریاچه رضاییه بود. اینجا هم او تصور کرد بایک اثر ارمنی مواجه میباشد و پیکره‌هایی را، که احتمالاً اردشیر بابکان اولین پادشاه ساسانی و پسرش شاپور اول را مجسم میساخت، او «قیصر گالریوس Galerius» و «نرس» پادشاه ایرانی پنداشته بود.

همچنین تجسسات «کرپورتر» در ری، و بازار گاد و تخت جمشید که مدت‌ها سر مشق دیگران بود قابل اهمیت میباشد. درین ضمن در اروپا اولین حل خط میخی قرین موفقیت شده بود و هر لحظه بیشتر یقین حاصل میشد که «بازار گاد» پایتخت قدیم «پارسا» (پرسیس)، که نسبتاً دولت کوچکی بوده و در جلگه مرغاب قرار داشته است، در صورتی که برخلاف آن تخت جمشید، که بعداً ساخته شده، پایتخت دولت جهانی عظیمی بشمار میرفته. از مهمترین بناهای یادگاری بازار گاد، مساحی و تشریح بعمل آمده بود و آنها بقرار ذیل میباشد: بقایای سکوئی که تخت سلیمان نامیده میشد؛ باصلاح بقایای «کاخ سروس» و برجی که بالای قبر مرده گمنامی برپا بود و به «زندان سلیمان» مشهور بود؛ سنگ یک

۱ - «گاردان» شرحی راجع به مسیح و دوازده حواریون نوشته بود. بعد از سفر «کرپورتر» هم بسیاری از محققان اروپائی مقهور تفسیرات واهی شده بودند.

پارچه معروف باپیکر پرداز سروس و کتیبه‌ای که سه زبان نوشته شده بود: و بالاخره جالبترین بنای یادگاری یعنی موضعی که «کامبیز» (کبوجیه) پهلوی پدروموفای خود دفن شده است. «کرپوتر» اول کسی بود که مطمئناً تشخیص داد بنائی که از تخته سنگهای سفید ساخته و با سقف کنکره داری پوشیده شده و بر بالای سکوی عظیم بله‌داری قرار دارد مردم آن را «مقبره مادر سلیمان» مینامند، همان مقبره «سروس» میباشد.

«کرپوتر» ۲۰۰ صفحه از کتاب خود را به تشریح آثار باستانی بازارگاد و تخت جمشید اختصاص داده و بیش از ۴۵۵ تابلو، که قسمتی از آن بسیار پرکارم میباشد، مندرجات متن کتاب را روشن میسازد. ناخوشی باعث شد که او کارهای خود را در تخت جمشید قبل از موقع متوقف سازد.

کمی بعد از «کرپوتر» در سال ۱۸۱۵ ه.ج. س. بوکینگام، مسافرتی در ایران پیش گرفت که مفصلاً آن را تشریح نمود. باینکه نظر مخصوص او با آثار باستانی بود، مذلك از راههایی که کراراً شرح داده شده، خارج نگردید.

او از بغداد از طریق قصر شیرین (خسروی) عازم گردید و از مقابل زهاب عبور کرده به کرمانشاه و همدان آمد و پس از آن از گلپایگان به اصفهان روانه گردید. «بوکینگام» از تخت جمشید دیدن کرد و پس از یک توقف کوتاه در «شاپور» از طریق شیراز در پوشه به ساحل خلیج رسید. او از مسافت به فسا و داراب و فیروز آباد اجباراً منصرف گردید. گرچه مسافرتیهای «بوکینگام» در ایران تقریباً چیز تازه‌ای بیارنیاورد ولی او در یک بحریمائی اتفاقی در خلیج موفق شد بعضی اطلاعات کاشفان قبلی را تکمیل و مخصوصاً مسافرت «نارک» را روشن نماید.

بناهای یادگاری قدیم و مخصوصاً نقوش برجسته در ایران که در اوایل قرن ۱۹ شرح داده شده بود توجه نقاشان فرانسوی را که به باستانشناسی و جغرافیا هم علاقمند بودند، جلب کرده و آنان را بسمت ایران که در آنجا وظایف عمده‌ای انتظارشان را میکشید روانه کرد. نقاشیهایی که اکنون بدست «تکسیه Texier» و «فلاندن Flandin» و «کوست Coste» انجام شده بود از حیث کمال بالا دست نداشت. این نقاشیها عملیات صنعتی منحصر بفردی بودند که با وجود پیشرفت بعدی صنعت عکاسی ارزش خود را کاملاً حفظ کردند. این فعالیتها موقعی بیشتر باعث اعجاب میشود که انسان وضعیت مشکل مکان را در نظر بگیرد؛ زیرا این نقش برداریها بایستی در سرزمین مخالفی، که آب و هوای آن غالباً برای اروپائیها تحمل ناپذیر میباشد و در بین اهالی زورگو و متمصب انجام یابد.

۱ - بعضی از علماء مانند پ. لاسن P. Lassen و ژ. اوپرت J. Oppert و آ. ه. سانس A. H. Sayce و م. دیولافوا M. Dieulafoy نامدتی برین عقیده بودند که «بازارگاد» را باید در جای دیگر جستجو کرد. برای فهم اینکه تاچه اندازه این نظریه که باید بازارگاد را در فسا یا داراب جستجو کرد، دور از حقیقت میباشد مراجعه به مسافرتیهای «و. اوژلی» (۱۸۱۱) و «فلاندن» و «کوست» (۱۸۴۱) و «کیت آبوت» (۱۸۵۰) و «ژ. ر. پریس» (۱۸۸۴) و امثالهم کافی میباشد.

ش. تکسیه که در موقع نقش برداری بناهای یادگاری همیشه صنعت جدید ایران را از روی صنعت قدیم و ارتباط آن را با صنایع مصری جستجو میکرد، در سال ۱۸۳۸ بمعیت «دولا بوردون» de la Bourdonnaye و «دولا گیش» de Laguiche مسافرت خود را شروع کرد. عملیات جغرافیائی، که دو نفر اخیر مورد مطالعه قرار دادند، منتشر نشد و از طرف آنها فقط یک جدول ارتفاع یخ بوسیله میزان الهوا در دسترس قرار گرفت.

مسافرت «تکسیه» غالباً از نقاطی بعمل آمد که بناهای یادگاری قدیم در آن وجود داشت.

بلافاصله پس از رسیدن به خاک ایران در نزدیکی سلماس به فاصله کمی از دریاچه رضائیه نقش برجسته قدیمی وجود داشت که توجه بسیاری از مسافران را بسوی خود جلب کرده بود. در تبریز چیزی که مربوط به ماقبل هارون الرشید باشد یافت نمیشد. زیباترین بنای شهر را، که هیچیک از ابنیه دیگر ایران از حیث تکمیل جزئیات بیای آن نمیرسد، «تکسیه» مسجد آبی مربوط به زمان «جهند شاه Djilhand schah» (۱۴۳۷-۱۴۶۸) نام میبرد. شرح این مسجد را شاید تاکنون کسی بهتر از «تاورنیه» نداده باشد؛ از آن زمان بعد بواسطه زلزله خرابی کلی بان راه یافته بود. کمی از زیبایی این مسجد را، که رو به افول و نقصان میباشد، آن صنعتگر فرانسوی برای نسلهای آتی در نقاشیهای عالی خود محفوظ داشته و یک اثر جاودانی برای او محسوب میشود.

از بنای معروف سلطانیه هم، که بافتخار «شاه خداینده» برپا شده و بواسطه زلزله سخت آسیب دیده بود، «تکسیه» در دنباله مسافرت خود دیدن نمود. راه سلطانیه به همدان از حیث ابنیه قدیم چیز جالبی نداشت ولی از لحاظ جغرافیائی قابل توجه بود زیرا تاکنون اروپائیهای زیادی از آن عبور نکرده بودند. «تکسیه» ابتداء قصد داشت به کرمانشاه رفته و از طریق لرستان و خوزستان عازم اصفهان گردد ولی بواسطه ناامنی راهها ازین خیال منصرف شد و از راه سلطان آباد (اراک) و «عمارت» و گلپایگان به پایتخت قدیم صفویه رهسپار گردید.

بناهای قابل توجه اینجا غالباً در ضمن آثار قدیمی شرح داده شده ولی «تکسیه» اولین کسی بود که در طرز بنا و تزئینات آنها عمیق شد و نقشه صحیح آن هارا که تاحال موجود نبود، برداشت. همچنین در تخت جمشید جزئیات بناهای یادگاری مساحی و از نظر معماری مقیاسهای صحیح آن تعیین گردید. مجموعه کاملی از نقوش «نقش رستم» گردآوری شد. «تکسیه» اول مسافری بود که از آثار نقاشی اینجا ذکری بمیان آورد.

تاکنون از آثار قابل ملاحظه شاپور بسیاری از مسافران انگلیسی خبر داده بودند. نقاشی «تکسیه» از مجسمه هشت متری شاپور اول (بفرض اینکه از نو برپا گردد) واقع در غار «نودان» Nodan در نزدیکی «شاپور» قابل توجه میباشد.

۱ - در اوایل قرن «ف. ساره» F. Sarré در حفظ «مسجد آبی» سهیم بوده است.
۲ - در سال ۱۸۱۷ ه.ج. جانسن J. Johnson که هنگام بازگشت از هند به انگلستان در ایران مسافرت میکرد راجع به غاری که در نزدیکی دهکده (نودان) واقع است توضیح بیشتری -

مسافرتی که به «سوزیانا» در نظر گرفته شده بود انجام نیافت زیرا اغتشاش در تمام آن ایالت حکمفرما بود. در بهبهان «تکسیه» و همراهایش زندانی شدند ولی بالاخره رهایی یافته از طریق بندر دیلم ایران را ترک گفتند.

دو سال بعد از «تکسیه» دو نفر صنعتگر بزرگ فرانسوی بنام «ا. فلانندن E. Flandin» و «پ. کوست P. Coste»، که دست کمی از او نداشتند، شبیه همان راههایی را که او طی کرده بود در پیش گرفتند؛ آن‌ها وابسته به سفارتی بودند که تحت سرپرستی «ا. دوسرسی E. de Sercey» قرار داشت و مأمور بود روابط سیاسی بین فرانسه و کشور شاهنشاهی را، که از زمان هیئت «گاردان» قطع شده بود، مجدداً برقرار سازد. در تیریز «ا. بوره E. Boré» سابق‌الذکر به سفارت ملحق گردید؛ او یکنفر عالم جوان فرانسوی بود که در سال ۱۸۳۸ م به ایران آمده و در بین اهالی، که معتقدات دیگری داشتند، کم‌کم عنوان مبلغ پیدا کرده بود و از یادداشت‌هایی که از بعضی آثار باستانی در ایران بعمل آورده، خود را ممنون او میدانیم.

از میان راههای بسیاری که «فلانندن» و «کوست» خستگی ناپذیر در مدت دو سال توقف خود در ایران، در جستجوی آثار باستانی پیمودند، خط سیر کردستان از تبریز به سلیمانیه قابل توجه مخصوص میباشد.

آنها از ارومیه (رضاییه) به مهاباد رو آوردند ولی راهی را که «فریزر» در سال ۱۸۳۴ از طریق سردشت پیموده بود، انتخاب نکردند بلکه راه شرقی‌تر را از طریق «میراده» و بانه در پیش گرفتند؛ و این همان راهی است که «مینیان» ده سال قبل از ایشان از آن عبور کرده بود.

از جمله بناهای یادگاری صنعتی باستانی، که در آن زمان تقریباً مجهول بود و «فلانندن» و «کوست» از آن دیدن کردند و «تکسیه» آنها را ندیده بود، باید آثار باستانی را نام برد که در دامنه شمال غربی سلسله زاگرس در کنار جاده کرمانشاه و در حوالی «سرپل» و بر فراز تپه‌های «هولوان» قدیم واقعند. آن دو نفر فرانسوی تا جنوب فارس هم پیش رفتند.

→ داده و همچنین عکس و مقیاسی از مجسمه سرنگون شده عرضه داشته بود. دو سال پس از آن یکنفر افسر انگلیسی دیگر بنام «ت. لومسدن T. Lumsden»، شرح غار راداده و در آنجا مجسمه یک ببر و دو مخزن آب سنگی و دالانهای دخمه مانند‌ی دیده بود. اولین مسافری که غار را کشف کرد سرگرد «ستون Stone» و وابسته سفارت «سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley» بود که در موقع اقامت در ایران از دنیا رفت.

۱ - تحقیق دقیقتر راجع به علامات مشخصه سنگی مربوط به زمان قدیم که به «دروازه آسیا» منقوش است به زمان بعد موکول گردید چهار فقره نقش سنگی را که یکی از آنها بنام یادگاری معروف «لولو Luilu» و مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح میباشد تازه «دومرگان De Morgan» و مخصوصاً «ا. هر تسفلد» با دقت بیشتری تفتیش و تشریح کرده‌اند. همچنین مقبره سنگی «کله داود Kel-e-Davud» یا «دکان داود Dukan-e-Davud» که قبلاً اطلاع آن توسط «ه. ث. راولینسن» به مغرب زمین رسیده بود.

گرچه تازگی نداشت ولی شکل اصلاح شده خرابی‌های «آتشگاه» و «عبادتگاه» ساسانیان، و بناهای یادگاری دیگر مربوط به زمانهای گذشته واقع در فرورآباد و آتشکده‌های سروستان و قلعه ضحاک در نزدیکی فسا و آثار باستانی نزدیک داراب را تاکنون کسی باین کاملی عرضه نکرده بود. حتی در تخت جمشید هم، که کراراً توسط بهترین کاشفان کاوش بعمل آمده بود، پس از برداشتن توده‌های خاک، که قسمتی از بناهای یادگاری قدیم را از نظر مسافران قبلی مستور داشته بود، به کشفیات جدید نائل شدند. در «استخر» تخت جمشید «فلانندن» و «کوست» بخصوص نقاشیهای ذقیمتی را با تمام رسانیدند.

«فلانندن» و «کوست» هم مانند «تکسیه» موفق به پیشروی به سمت لرستان و سوزیانیای قدیم نگردیدند. کشف آثار باستانی این ایالات، که قسمتی از آن لااقل بروی بیگانه بسته بود، در نیمه اول قرن ۱۹ فقط نصیب عده کمی از مسافران گردید که سرتترس داشتند. از آن جمله «ه. ث. راولینسن» بود که ذکرش کمی پیش بمیان آمد.

او در مسافرت سابق‌الذکر خود به لرستان و خوزستان، که بسال ۱۸۳۶ انجام یافت، شرح ائینه یادگاری بشمارای را داده که برای باستانشناسان بسیار مهم بود؛ از آن جمله است در شرق زهاب بقایای بناهای ساسانی و در نزدیکی گیلان یک آتشکده قدیمی و در «سارنه Sarneh» خرابه‌های یک شهر کهن که همه از بناهای ماقبل ساسانیان میباشد. همچنین از جمله مهمترین نتایج این مسافرت «راولینسن» از نظر باستانشناسی کشف شهر ساسانی شیروان با بناهای سنگی عظیم آن و شهر قدیم و منبسط تر «سیمره Saimarreh» میباشد. در سرزمین پست خوزستان هم او موفق به کشفیاتی شد که از نظر باستانشناسی دارای ارزش بسیار بود.

«راولینسن» از مسافرت سابق‌الذکر خود به آذربایجان هم، که بسال ۱۸۳۸ انجام یافت، نتایجی که از نظر باستانشناسی برای وطن خود بدست آورد کمتر از آنچه قبلاً شرحش گذشت، نبود. از جمله اکتشافات بشمار دیگر او باید قبر «فخریقا Fakhriqa» مربوط به «مدی» و کتیبه‌های میخی نزدیک «چیلک Chilik» واقع در جنوب دریاچه رضاییه و کتیبه میخی را، که در راه اشنویه به رواندوز در گردنه خطرناک معروف به «کله شین Kel-e-Shein» واقع است، نام برد؛ در جستجوی موضوع اولی «مونت ایت» و برای یافتن موضوع آخری «فریزر» با عدم موفقیت مواجه شده بودند.

ولی شهرت «راولینسن» که پس از تجزیات سی‌ساله در خاک و زمین و تألیفات بشمارش در سالهای بعد زندگی او را هادی محققان شرق قرار داد، مبتنی بر کشفیات جغرافیائی و باستانشناسی او در لرستان و سوزیانا و آذربایجان نبود، بلکه علت آن حل مهمترین

۱ - علاوه بر مسافرت‌های «راولینسن» در ایران باید سفرهای او را به «دروازه‌های خزر» که در معیت «خود سکوی» سابق‌الذکر (Chodzko) در سال ۱۸۳۵ انجام داد، ذکر نمود. آنها تصور کرده بودند که شاید تنگه «سیردارا Sirdara» (سردار) «شهرهای خزر Pyla Caspiae» نیستند بلکه یک تنگه‌ای که پرتگاههای عربان و دیوارهای عمودی و صخره‌ای دارد و چند کیلومتر در سمت شمال واقع است «شهرهای خزر» میباشد، شرح این جارا قبلاً «دلواله» و «هربرت» به

کتیبه‌های هخامنشی بیستون (به ستون Behistun) واقع در نزدیکی کرمانشاه بود که شبیه به کوه خدایان جبل‌الطارق میباشد؛ در اینجا داریوش دست‌نویس خود در اطراف نقش سنگی خود در چهارده ستون راجع به اصل و نسب و بزرگی کشورش به سر بازان فرس قدیم و عیلامی و بابلی در غیر قابل عبورترین نقطهٔ صخره با قلم کنده‌کاری نمایند.

هیچکس قبل از «راولینسن» از صخرهٔ بیستون صعود نکرده و از کتیبهٔ تجملی آن، که تقریباً از ۱۰۰۰ خط مرکب و دست‌نویس آن جز با تجهیزات کامل میسر نمیباشد، رونوشت بر نداشته بود، دستور کندن این کتیبه را داریوش پس از انهدام بابل و هنگام بازگشت به ایران صادر کرده بود. تمام متقدمان «راولینسن» از ترس سقوط قسمتی از کتیبه، جرأت نکرده بودند از آن بالا بروند. گرچه «کرپوتر» تانیمهٔ آن رسیده و از نقوش روی صخره طرح برداشته بود ولی دیگر نتوانسته بود جلوتر برود. «فلاندن» و «کوست» با اینکه از طرف دولت فرانسه مخصوصاً مأموریت داشتند رونوشت کتیبه‌ها را بردارند مطلقاً کاری انجام نداده مراجعت و غیر عملی بودن موضوع را گوشزد ساختند؛ و بنابراین حق تقدم در انجام امر برای «راولینسن» محفوظ ماند.

موقعی که او در سال ۱۸۳۵ شروع به کار کرد با سمت افسر جوان لشکر بمبئی خدمت شاهزاده کرمانشاه را بعهدہ گرفت، نفرات این شاهزاده که برای مبارزه با ایلات یاغی در همدان و کرمانشاه تمرکز یافته تحت فرمان او قرار داشتند. گرچه او مشغول حل «سنگ گنجنامه» واقع در نزدیکی همدان بود ولی افکارش هر لحظه در اطراف کتیبه‌های صخرهٔ بیستون در میزد. با وجود مخاطرات جانی او موفق شد چندین بار تا بناهای یادگاری که بر بالای صخرهٔ عمودی و با ارتفاع ۱۰۰ متر از سطح جلگه واقع بود، صعود نماید. اشکالات بسیار بود و موقعی که «راولینسن» در سال ۱۸۳۹ به افغانستان احضار شد فقط از نیمی از متن فرس قدیم، که حاوی ملخصی از قسمت اول سلطنت داریوش اول است، توانسته بود رونوشت بردارد در صورتی که قسمت عیلامی و بابلی آن کلاً دست نخورده مانده بود. «راولینسن» راضی نمیشد و وظیفهٔ ناتمام خود را بدست فراموشی سپارد؛ او در هند سلسله مراتب درخشانی را طی کرده و بعنوان پادشاه خدماتش برای شرکت در جنگهای افغان در نظر گرفته شده بود و پس از آن یک مأموریت سیاسی در بندها بدست آورد تا بصخرهٔ بیستون بهتر دسترس داشته باشد.

بدون واهمه از زحمات و مخارج زیاد او در سال ۱۸۴۴ هزارمیل راه را سواره طی کرد تا از قسمت دوم متن فارسی و عیلامی کتیبه رونوشت بردارد، و سه سال بعد یکبار دیگر مسافرت کرد تا کارهایی را که تا حال انجام داده بود با اصل آن تطبیق نماید و از قسمت آخری یعنی بابلی آن، که تقریباً بزحمت قابل وصول بود، قالب‌گیری نماید، و درین قسمت با کمک یک نفر جوان کرد بالاخره توفیق حاصل کرد.

ترجمهٔ آن کتیبه، که یکمرتبه بمیزان قابل توجهی از تاریخ و زبانهای کهن پرده

→ داده بودند و «راولینسن» آن را «تنگ سولوک Tang-e-Suluk» (بعقیده خودسکو «سیالک Sialek») نامیده بود.

برداشت، در سال ۱۸۴۶ از طرف «راولینسن» در مقاله‌ای از شماره دهم «روزنامهٔ مجمع پادشاهی آسیا Journal of the Royal Asiatic Society» اطلاع دنیا رسید.

شاید در نتیجهٔ نوشته‌های پرمغز «راولینسن» بود که در نیمهٔ اول قرن ۱۹ دو نفر مسافر دیگر هم بنام «دوبود de Bode» و «لایسارد Layard» تحریک شده سرزمین بختیاری را میدان تحقیقات خود قراردادند. آنها موفق شدند به سرزمین کوهستانی جنوب غربی و غرب ایران، که در آن زمان به روی خارجیها تقریباً بسته بود، راه یافته و از نظر باستانشناسی بعضی اکتشافات بنمایند. یک مقایسه بین نقشهٔ «کینتیر» و نقشهٔ «دوبود» و «لایارد» بخوبی نشان میدهد که آن دونفر در زمینهٔ نقشه برداری هم تاچه اندازه متحمل زحمت شده اند.

ث. آ. دوبود، عضو سفارت روس در تهران از شاپور به جاهای مجهول مسافرت خود را آغاز کرد. در سال ۱۸۴۱ از اینجا روبرو شمال رهسپار و در شهر کوچک فهلیان به راهی رسید که در سال ۱۸۱۱ «کینتیر» و «مونتايت» از آن عبور کرده بودند. آن سمت بهبهان «دوبود» راهی را، که قبلاً شرح آن داده شده، ترک گفت و بسوی شمال و از روی کوه به مالمیررو آورد. پس از بازدید از شهرهای بزرگ خوزستان او مانند «راولینسن» راه مستقیم تاخرم‌آباد را انتخاب نکرد بلکه راه غربی‌تری را پیش گرفت که تاکنون هیچ اروپایی دیگر از آن عبور نکرده بود. همچنین دنبالهٔ راه انتخابی او تا بروجرد هم تازه بود.

دومنزل از شاپور گذشته در محل ورود به جلگهٔ بهرام «دوبود» نقش برجستهٔ بزرگی را کشف کرد که در صخره کنده بودند؛ این نقش یکی از پادشاهان ساسانی و درباریانش را نشان میداد و یکی از نقش‌های آن بی‌شابهت به «شاپور» نمیشد. «کامپفر» بیش از صد سال قبل راجع به این بنای یادگاری، که به «نقش بهرام» معروف است، صحبت‌هایی شنیده ولی هیچ مسافر اروپایی تاکنون به چشم خود آن را ندیده بود.

آن روسی پس از آن از مقابل خرابه‌های «نونبجان Naubendjan» عبور کرد؛ این یکی از شهرهایی است که زمانی «شاپور اول» آنرا بنا کرده و تیمور قبل از محاصرهٔ قلعه سفید در آنجا مدتی مانده بود. بعد از آن از روی سلسله کوه پستی، که در ماه ژانویه درهٔ آن از صحرای نرگس مستور است، عبور بعمل آمد. این دره معروف به «شعبوان Scha'bevan» میباشد و شعرای عرب و ایرانی، آن را یکی از بهشت‌های چهارگانهٔ روی زمین نامیده‌اند.

دو منزل بعد از بهبهان در درهٔ معروف به «تنگ سولک Tang-e-Saulek» او به پیکرها و کتیبه‌هایی برخورد که بر روی سنگی یکپارچه کنده بودند. سبک این حجاریها بگلی با آنچه که «دوبود» در سایر بناهای یادگاری ایران دیده بود تفاوت داشت.

چون در مالمیر روی خوشی به او نشان ندادند لذا فوراً از آنجا حرکت کرد تا به

۱ - تا آنجا که من میدانم اروپایی دیگری که از شاپور دیدن کرده در سال ۱۸۵۰ ر.ه. بینینگ R.H. Binning بوده است.

اصفهان مراجعت نماید ولی سختی زمستان او را مجبور کرد که به مالگیر برگردد . او در خرم آباد بقایای پل مجللی را کشف کرد که احتمالاً شاپور اول پروری رودکشگان احداث کرده بود. پس ازین راه به سرزمینی افتاد که تا امروز هم متروکترین نقاط تمام ایران بشمار میآید. «دوبود» در ماه فوریه درمیان برف عمیق به سلسله کوه بزرگی رسید، که در مغرب سرشیبی نهاوند و بروجرد پیش آمده است.

«دوبود» در سرزمین بختیاری و در میان انزوای کوهستان به یکی از کاشفان دوران، که بعدها بواسطه کاوش‌هایش در «نینوا» شهره آفاق گردید، یعنی «ا. ه. لایارد» مصادف گردید. این کاشف بالفطره که حس دانش‌پژوهی و اکتشاف را بهترین وجه با جسارت و خونسردی توأم کرده، در حالی که مکرر مورد نهب و غارت و دستبرد واقع شده بود، پالیاس مبدل، که متضمن مخاطرات بسیار بود، در سال ۱۸۴۲-۱۸۴۰ در موطن بختیاریها بهرسو مسافرت میکرد، او اولین کسی است که تاریخ و زندگانی آنها را به تفصیل مجسم کرده بود. دوستی خالصی بین او و رئیس بختیاریها موسوم به «محمد تقی خان» برقرار بود بطوری که حتی در موقع بدبختی اوهم «لایارد» رشته وفاداری او را پاره نکرد. بیشتر توجه او معطوف به بناهای یادگاری قدیم، و در نقاط مختلف جنوب غربی ایران راجع به این گونه بناها اطلاع بسیار داده بود. یادداشتهای او راجع به ایالت خوزستان که شامل سوزیانای قدیم و قسمتی از کوه بختیاری میباشد، تامدتی بهترین منبع راجع به این سرزمین محسوب میشود.

«لایارد» از اصفهان به کوهستان بختیاری، که در آن موقع خطرناک محسوب میشد، رو آورد و از طریق سمیرم در سمت شرق کوهستان «مونکاشت Mungseht» آن سرزمین ناشناس را میان بر کرد. «قلعه طول Qal'ah Tul» که «راولینسن» هنگام بازگشت از آن دیدن کرده، مقر خان بختیاریها بود و تامدتی نقطه اتکاء عمده «لایارد» محسوب میشد و بدین ترتیب از جهات مختلف آن سرزمین اطلاعات بدست میآورد. او در جریان اغتشاشات حاصله از جنگ، چندین بار هم فرصت یافت از سرزمین مسطح و پست خوزستان دیدن نماید و رودهای بزرگ را بوسیله کشتی بیماید.

«لایارد» اول مالگیر را مورد توجه قرار داد؛ آن جلگه پرآبی است در حوزة علیای کارون که اطراف آن از کوه محصور میباشد و بقایای شهر ساسانی «ایزج» (ایدج) در آن واقع است و شاید پایتخت مفروق کشور ایران قبل از پارزگاد هم آنجا بوده است. آثار باستانی بشمار مالگیر باعث شد که او این محل را از نظر باستان‌شناسان جالبترین موضع تمام سرزمین بختیاری قلمداد نماید. «لایارد» در تنگه‌های مختلف اطراف، حجارها و نقشهائی یافت که در صخره کنده بودند و بعضی از آنها بنظر او، از نظایر خود در ایران، بسیار قدیمی تر آمد. «لایارد» با وجود مخاطرات جانی از بسیاری خطوط میخی رونوشت برداشت که «ا. ه. سایس A. H. Sayce» موفق به حل آن گردید.

«لایارد» با اشکالات فراوان دوبار در سرزمین کوهستانی شمال غربی، به جلگه «سوزان»، که در سمت راست کارون واقع است، رو آورد. «راولینسن» عقیده داشت که در

زمان قدیم دوشهر بنام «سوزا» (شوش) درین مکان وجود داشته، ولی محل قدیمی‌ترین این دوشهر را عوضی گرفته بود. داستانهای اغراق آمیزی که اهالی راجع به بناهای یادگاری قدیم «سوزان» نقل میکردند بطور صحیح مورد تجزیه قرار گرفت^۱.

«لایارد» در ضمن مسافرت‌های خود از «قلعه طول»، در سمت جنوب به «منجیق» و در سمت غرب به کوه «اسماری Asmari» هم واصل گردید؛ او باره بین بهبهان و بندر دیلم هم آشنا شد و از فلاحیه و هویزه دیدن نمود و از سرزمین بسیار ناامنی، که لرهای فیلی در آن مسکن داشتند؛ عبور کرده در امتداد حاشیه خارجی «پشت کوه» به سمت جنوب غربی رهسپار گردید؛ در موقع دیگر سرزمین بین شمال شوستر و رودخانه «دز Diz» مورد اکتشاف قرار گرفت؛ و بالاخره «لایارد»، که کارون را مناسبترین شریان تجارتنی تشخیص داده بود، باعث شد که ستوان «سلبی» از اهواز مسافرتی از طریق رودخانه به خارج بنماید و شرح این اقدام قبلاً ذکر شده بود.

از نتایج تحقیقات «لایارد» در سرزمین پست جنوب میتوان کشف يك شهر بزرگ قدیمی را نام برد که در يك سرزمین متروک و در نزدیکی «بندقی» در ملتقای کارون و «شتیت Schatit» و آبدز واقع است؛ این شهر متعلق به سه دوره بزرگ از زمان میباشد؛ یکی مربوط به ماقبل تاریخ و یکی مربوط به دوره ساسانیان و یکی مربوط به زمان اعراب.

۱ - تقریباً صد سال بعد از «لایارد» «آ. شتاین A. Stein» دریافت که با وجود کاوشهای مکرر، این سرزمین باز هم تاچه اندازه از نظر باستان شناسان مورد توجه میباشد.

بلوچستان، یعنی سرزمین باریکی که در جنوب ایران بین صحرای کبیر در شمال و دریا در جنوب واقع است، دروازه طبیعی برای فتح هندوستان محسوب میشد. در زمان ما قبل تاریخ درین جا يك نژاد «دراویدی» (قوم آسیائی بین هندوآنام که اثری از نژاد سیاه داخل

→ در لیچ R. Leech «نماینده بریتانیا در کلات» اورا برای دست آوردن اطلاعات جدید از مکران و سرزمین عقب آن اعزام داشته بود. «عبدالنبی» در سال ۱۸۳۸ از طریق کوهک و اردبیل و بلوچستان شد، این همان راهی است که نجفعلیخان، که یکنفر ایرانی و داخل در خدمت انگلیسها بود ۲۷ سال قبل آن را بیموده بود. بین دهق و دیزک خطسیر «پوتینگر» را بریده و سرزمین مجهول را دور زده به «جالق Djaiq» واصل گردید. در ۳۰ نوامبر در میان برف به دهکده «ناهو Nahu» که در سمت مغرب «جالق» واقع است، وارد گردید. عبدالنبی در زیر راه شرقی غربی بمپور رارها کرده در دنیال دره ای که به «پس کوه Paskuh» میرفت به «گواش Gwasch» (خواش Khwasch) که محل عمده «سرب Sarhad» (سرحد) میباشد، رو آورد. در پسکوه عبدالنبی متوجه شد که اهالی شیاعی به بلوچها نداشتند، آنها اظهار میداشتند که اصلشان از شیراز است. «سایکس Sykes» که در سال ۱۸۹۳ از پسکوه عبور کرده، خبر داده بود که در بین اهالی عنصر سیاه شدیداً بظنر میآید. عبدالنبی اول شاهد عینی بود که از سرزمین کوهستانی «سرحد» در عصر حاضر مغرب زمین را مطلع ساخت. او از مرتفعترین کوه بلوچستان ایران یعنی کوه دپتان (کوه تفتان) اطلاع حاصل کرد و با داستانهای عجیبی بر آن پیرایه بست. شهرت داشت که سنگی با کتیبه‌های عجیب در بالای آن یافت شده و این علامتی بود برای بناهای یادگاری دیگر که بعدها مخصوصاً در سالهای (۱۹۲۱ و ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸) توسط «سکرین Skrine» کشف شد و حاکی از يك تمدن قدیمی در دره‌های مرتفع اطراف «تفتان» بود. آن افغانی در «اپتر Apter» مجدداً با قطعه‌ای را که «پوتینگر» از آن به بمپور رهسپار شده بود مصادف شد، در آنجا اهالی از «گوراند صاحب» (سروان گرانث) صحبت و حکایت میکردند که سالها پس از رفتن او هم تاجه اندازه از تصرف سرزمین خود توسط لشکرهای خارجی اندیشناک بودند، نقشه عبدالنبی برای مسافرت به هودیان بواسطه محبوس شدن عقیم ماند. تا آنجا که من اطلاع دارم اولین دفعه ایست که نام این سرزمین که تاسفر سوم «گابریل» (۱۹۳۷) هم کشف نشده مانده بمیان آمد، آن افغانی آن را «اودسان Eodefan» نامیده و خب داده بود که شاهزادگان آن با «ناروی ناروی Naru-i-Balocen» و فرمانروایان بمپور خویشاوندی داشته‌اند. هودیان خراجگذار نرماشیر بوده و اهالی آن گویا نه بلوچ و نه ایرانی بوده اند. پس از يك انقطاع در دفتر چه خاطرات او عبدالنبی را مجدداً در «رامشک Romisch» واقع در حاشیه جنوبی «جزموریان» می بینیم، و احتمال دارد که از رود پار میآمده است. در آن زمان رامشک تابع بشاگرد بود و از این سرزمین هم اولین اخبار تازه بوسیله افغانها بدست آمده است. عبدالنبی در دنباله مسافرت خود از طریق «پونوچ Punoeh» (فانوچ) که قلعه معتبری است و تاحال از آن ذکری نشده پنج روزه از «موتورآباد» (مهرآباد) و دره «سیریر Seereech» (ساداتیج Sad'ic) به ساحل مکران آمد. او از «گه» و «قصر قند» هم دیدن کرد، این دو محلی است که سابقاً «گرانث» از آن عبور کرده و پس از سرکشی مجدد به ساحل از راه تازه‌ای که از «بافتان» و «پیشین» میکندش آن سرزمین عداوت پیشه را ترک کرده بود. تاکنون هیچکس در بلوچستان ایران تا این اندازه با دست پر مانند عبدالنبی مسافرت نکرده بود. او قدم بقدم در اراضی آباد عبور کرده بود، و اگر مسافرتش منتج به نتیجه کامل نشده باشد باید آن را مربوط به این دانست که آن افغانی برای مسافرت‌های اکتشافی تعلیم نیافته و هیچگونه یادداشتی نکرده بود که بتوان آن را پایه برای طرح يك نقشه جدید قرار داد.

فصل بیستم

مأموریت‌های «گلدسمید Goldsmid»

و اولین تحقیقات در باره زمین‌شناسی ایران

در نیمه دوم قرن ۱۹ سرحدات شرقی ایران فقط بطور تقریب برآورد شده یا اصلاً تعیین نگردیده بود ولی در سمت شمال این موضوع از همه جا روشن تر بود. پس از تجزیه سرزمین هرات از خراسان درین جا کم و بیش يك سرحد رسمی وجود داشت که فقط بطور اتفاق در بعضی نقاط آن بهانه برای منازعه پیدا میشد.

ولی مناسبات در سیستان، یعنی سرحد جنوبی، طور دیگر بود. این سرزمین در طی تاریخ مداماً مالک خود را عوض کرده بود. معاهده صلح پاریس که پس از حمله ایران به هرات در سال ۱۸۵۷ بسته شد و بر طبق آن ایران از هر گونه مداخله در افغانستان صرف نظر میکرد، نتوانست باعث تسکین و رضایت بشود. بریتانیا کیبرمدتی بهمین اکتفا کرده بود که در مقابل نقض مواد معاهده فقط اعتراض نماید ولی بالاخره وقتی جنگ بین ایران و افغانستان را نزدیک دید، يك پیشنهاد قطعی عرضه نمود.

در همین زمان در بلوچستان ایران هم وضعیت نامرتبی حکمفرما بود و بالاخره بریتانیا کیبر و ایران برای ترتیبات مرزی در مقابل حکومت‌های «کلات» متحد شدند و این قراردادها بایستی با اردو کشی سیستان مرتبط میشد. در سال ۱۸۷۰ سرتیب «ف. ج. گلدسمید» برای حل کشمکشهای سرحدی به نمایندگی بریتانیا تعیین گردید و اردو کشی‌هایی که از این به بعد پیش آمد کم کم بسیاری به پیشرفت جغرافیا نمود.

«ف. ج. گلدسمید» در موقعی که مأمور تنظیم امور سرحدی بلوچستان و سیستان شد، تازه کار نبود. او در سال ۱۸۶۱ مأمور شده بود تحقیقاتی راجع به امکان برقراری يك ارتباط تلگرافی در تمام طول صحرای مکران بنماید و تحقیقات او درین زمینه او را اولین خبره نشان داد.

۱ - تا آنجا که من میدانم از زمان «گرانث» و «پوتینگر» به این طرف فقط يك مسافر به بلوچستان ایران وارد شده بود. او یکنفر افغانی خردمند بنام «حاجی عبدالنبی» بود که -

خونشان میباشد) مسکن داشت که شاید بوسیله مهاجران شبه «سامی» (Semite) و اهل بین النهرین رانده شده و در موقع مهاجرت به هند عده کثیری را درین محل جا گذاشته بودند. تقریباً هزار سال بعد از اسکندر عربها پیدا شدند. آنها جاده‌ها و مجاری آب ساختند ولی عملیاتشان از بین رفت و جمعیتشان به چندین طایفه بلوچی مبدل گردید که حتی يك كلمه عربی هم دیگر نمی‌فهمند. پس از آنکه راه دریائی هند کشف شد این سرزمین بکلی در بوته فراموشی افتاد و در ایامی که «گلدسمید» و اتباعش به آنجا وارد شدند مانند دورترین جنگلهای دست نخورده آفریقا، سرزمینهای بزرگی درین جا یافت میشد که بر همه کس مجهول بود.

موقعی که «گلدسمید» سفر اول خود را به بلوچستان ایران آغاز کرد فقط از کراچی تا گوادر پیش رفت و از آنجا بالا جبار مراجعت نمود.

او در سال ۱۸۶۶ هجری به جنوب شرقی ایران آمد منتها این دفعه از تهران به قصد چاه بهار واقع در حاشیه مکران حرکت کرد. در بم اواز رفیق خود «موردخ سمیت Murdoch Smith» که با اتفاق «ج. او. باتمان جامپین J. u. Bateman Champain» و «و. و. ه. پرسون W. H. Pierson» و امثالهم در ابتداء سال ششم بنا بر مقتضیات در عملیات تکمیلی راجع به خبر رسانی در سراسر خاک ایران سهم بود، جدا گردید. «سمیت» از طریق تنگه «بخری» (Bakri) و جیرفت بطرف بندرعباس مسافرت کرد، و «گلدسمید» به تنهایی راه خود را بسمت بمپور و از طریق «فانوج Fanuc» به چاه بهار ادامه داد.

«گلدسمید» تا «سرناران Sar Naran» واقع در مرز هودیان راه «چاه قنبر» و «قیران ریگ Giran Rig» را، که ۷۱ سال بعد «گابریل» به جزء شرح داده، دنبال کرد. پس از آن «گلدسمید» بچان بوضجه «جزموریان» رو آورد، و اولین اروپائی بود که در موقع راه پیمائی از طریق «کالانزاب» (Kalanزاب) به بمپور و فانوج، از مساحت شرقی این قسمت اطلاع حاصل کرد.

پس از آن، راه از اراضی آباد عبور کرد. از طریق تنگه «فانوج» که بدون درخت بوده و دیوارها تقریباً عمودی دارد به «بینت Bint» میرسید، که کمی قبل مرض مسری طاعون در آنجا بروز کرده بود. این نقطه که در نزدیکی «گه» و «قصر قند» واقع میباشد سومین شهر کوچک بلوچستان ایران است؛ جمعیت آن تقریباً بالغ بر ۲۰۰۰ نفر و از ساحل و «گه» و «قصر قند» کم و بیش يك اندازه فاصله دارد و «گران» و «عبدالنبی» قبلاً از آن دیدن کرده بودند. «گلدسمید» خط سیر این دونفر را قطع کرده از جنوب شرقی به چاه بهار رو آورد.

موقعی که چهار سال بعد «گلدسمید» برای بررسی موضوعات سرحدی بلوچستان بعنوان حکم به مکران اعزام گردید، همان راهی را که در سفر اخیر خود از اصفهان تا بمپور پیش گرفته بود، انتخاب کرد منتها این دفعه بمعیت «اوآن سمیس Auan Smith» حرکت کرد. در بمپور بزودی معلوم شد که کار عمده‌ای از پیش نخواهد رفت زیرا از هر سو برای هیئت اعزامی اشکالات و موانع تراشیده میشد. در نتیجه آن‌ها از طریق «سرباز» و «پیشین»

به «گوادر» واقع در ساحل، بازگشتند.

با وجود ماه فوریه، روزها گرمای سوزانی حکمفرما بود و این راه تازه در امتداد رود بمپور به «پهرال» (Pahral) (فهرج، ایرانشهر) و پس از آن به سمت جنوب شرقی میرفت. در تنگه «کولانی Kulani» از سطح آب‌های «جزموریان» رودهایی که به دریا میریزند عبور بعمل آمد و بعداً داخل دره رود «سرباز» شدند.

بعد از «سرباز»، که تقریباً دارای ۶۰ کلبه و يك قلعه گلی میباشد و اهالی آن به کشت خرما و برنج و توتون اشتغال داشتند، سرزمین‌های بسیار آبادی بچشم می‌خورد. مزارعی که تا «دپ‌خور» (Dip Khor) «دپ خاور» (Dap-Khaur) از یکدیگر فاصله پیدا نمی‌کرد، بر بالای سکوه‌های مصنوعی در سواحل رودخانه ایجاد شده و بوسیله نهرها آبیاری میشدند. درخت انبه و مرکبات و توت از اندازه خارج بود. هر دهی به دهکده دیگر اتصال داشت. آنطرف «دپ خاور» زمین مسطح تر میشد. بعد از «راسک Rask» انسان به جلگه پهناوری میرسید که از قرار معلوم تا «سیند Sindh» امتداد داشت.

«گلدسمید» از گوادر و طریق بوشهر به تهران رهسپار شد و در آنجا دستور طرح تعیین حدودی را صادر کرد که به نتایج اکتشافات شخصی خود او و نقشه‌های که درین ضمن «لوت» راجع به مناطق مورد منازعه سرحدی بانمام رسانیده، مبتنی بود؛ و پس از آن به محل موضوع سیستم پرداخت.

ولی برای اینکه نقشه «لوت» را، که بیشتر مربوط به سمت کلات بود، در قسمت ایران هم تکمیل نماید «گلدسمید» قبل از مسافرت به سیستم موقوف به اعزام «او. ب. سنت جان O. B. st. John» گردید که در سال ۱۸۷۲ با اتفاق «وت. بلانفورد W. T. Blanford» زمین شناس، از گوادر بر سرزمین‌های غالباً ناشناسی، که تا امروز هم پای احدی به آن نرسیده، مسافرت بسیار موفقیت آمیزی انجام داد. هیئت اعزامی در نزدیکی مرز شرقی بلوچستان ایران ابتدا از طریق «جالق Djalq» و بعد از طریق بمپور بسمت غرب و دو به کرمان حرکت کرد.

هدف اولین قسمت مسافرت این بود که حتی المقدور از مناطق بلافضل سرحد دیدن نمایند، اول منزل بزرگ عبارت بود از مهاجر نشین «باهو کلات» واقع در قسمت سفالی رود سرباز یا «دشتیاری» که تا کنون پای اروپائیها به آن نرسیده بود. در «پیشین» خط سیر سال گذشته هیئت «گلدسمید» را قطع و به منطقه «مند Mand» در سمت مشرق پیچیدند. در قسمت شمال مناطق غیرمکشوف «ایرافشان» و «مورتی» (بام پشت) واقع بود از

۲- «گلدسمید» پس از آنکه دیدشخصاً برایش میسر نیست سرزمینی را که تعیین سرحدات آن را در نظر داشت دقیقتر کشف نماید «ت. ب. لوت C. B. Lovett» را برای انجام این تکلیف اعزام داشت. «لوت» با اتفاق «ا. ث. روس E. C. Ross» که بعداً نماینده سیاسی کنار خلیج شد از راه گوادر و قصر قند و «چامپ Camp» تا بمپور با استقبال «گلدسمید» آمد، قسمتی ازین راه با راهی که «گران» پیچوده منطبق بود. مراجعت به سرحد و «پیشین» از همان راه «گلدسمید» انجام شد. مسافرت‌های دیگر «لوت» در خارج از مرز ایران قرار داشت.

این پس با کمی انحراف در امتداد جریان «نی هینگ Nihing» از سرزمینهای غیر مسکون تا «گیشتاگان Gischtagan» پیش میرفتند. هیئت اعزامی در اثر رفتار خصمانه و خوی غارتگر بلوچها باردیگر بهمان وضعیتی دچار شده که «گابریل» و خانمش بیش از نیم قرن بعد، کمی سمت غرب، در «بشاگرد» بدان دچار شده بودند. از گیشتاگان رو به شمال به گردنه «هندوان» رو آورده و از خط فاصل بین اقیانوس و خشکی عبور نمودند. از فراز گردنه سمت شمال تا آنجا که چشم کار میکرد دره «کوهک» و رود «مشکل Mashkel» پیدا بود، و اشتباه «پوتینگر» آشکار شد زیرا بقعده او رودخانه سمت جنوب جاری بود و شاید بخرجی هم به سمت دریا پیدا میکرد.

از آبادی «اسندق» واقع در دره مشکل، که با ساروج و سنگ ساخته شده و اول مهاجر نشین محکم محسوب میشود، گذشته و پس از آنکه «جان» و «بلانفورد» سه هفته قبل «مند» را ترک کرده بودند، از گردنه «بنسار Bansar» رو به شمال به دره «کالاگان Kalagan» رهسپار شدند؛ و این جا دوست داشتنی ترین منطقه ای بود که تا حال مسافران در بلوچستان دیده بودند. پس از آن به «جالق»، که عبارت از یک عده دهات کوچک است، رسیدند؛ و این اولین دفعه ای بود که پای اروپائیا به آنجا میرسید. چنین کشف شد که «جالق» در نقشه های که تا حال ترسیم شده تقریباً یک درجه تمام بیشتر به سمت شمال جلو برده شده بود.

آنها سعی کردند از «جالق» به «سرحد» داخل شوند ولی این عمل از طرف اهالی غیر ممکن اعلام شد و لذا هیئت به سمت «دیزک» رو آورد. پس از آن رد «پوتینگر» را از طریق «مگس Magas» (قلعه زابل) و بمپور و راهی که «گلدسمید» در سال ۱۸۶۶ به تنهایی و چهار سال بعد با تفاق «اسمیس» پیموده بود در سمت غربی هودیان به جانب نرماشیرو کرمان در پیش گرفتند. «جان» و «بلانفورد» از کرمان از طریق «سعیدآباد Saiyadabad» و نیز به شیراز مسافرت کردند. آنها با کمال میل حاضر بودند راه شمالی تر را، که «پوتینگر» طی کرده بود، از طریق «شهر بابک» در پیش گیرند ولی برای پیمودن این قسمت از راه نتوانستند یک نفر را همراهی پیدا کنند زیرا خطر راهزن در پیش بود. علاوه بر آن قحطی و ناامنی هم راه جنوبی را سخت تهدید میکرد. این مسافران، که فقط یادداشت های مختصر «پوتینگر» و مختصر تر «ج بیون» را در اختیار داشتند، نمیتوانستند ارتباط این ارتفاعات سمت غرب شیب «سعیدآباد» را با کوهستانی که باره اصفهان تا شیراز تماس پیدا میکند، در نظر مجسم سازند. همچنین راجع به انشعابات کوهستان سمت لارستان هم هیچ اطلاعی نداشتند. «ت. ب. لوت» که چند ماه قبل از «جان» و «بلانفورد» بطریق معکوس از شیراز در امتداد دریاچه نیز از راه سعیدآباد به هم رفته، پستی و بلندی آن سرزمین را

۱ - تا آنجا که مؤلف این کتاب میدان از آن سپس فقط «گاستایگر» و «ساردونی» و «سایکس» راجع به این واحه مشاهدات عینی خود را شرح داده اند، همچنین نقشه برداران انگلیسی و هند هم ملاحظاً مکرراً از «جالق» دیدن کرده اند.

۲ - تا حال راه بین «سرحد» و «جالق» را تنها اروپائیا که طی کرده «گاستایگر» بوده است.

بهرتر درک کرده بود.

قبل از آنکه «او. سنت جان» و «و. ت. بلانفورد» شروع به مسافرت بکنند، «گلدسمید» مجدداً در جنوب ایران از راه بم به سیستان (زابلستان) مشغول سفر و بازم در معیت «اسمیس» بندرعباس را مبدأ مسافرت خود قرار داده بود.

این بندر بکلی تنزل کرده و اهالی آن در اثر طاعون متفرق شده بودند. معذک چهار نفر اروپائی درین شهر کوچک زندگی میکردند، آنها عبارت بودند از دو انگلیسی مستخدم شرکت کشتی رانی و یک پزشک ایتالیائی و یک عکاس اطریشی. موقع عید میلاد مسیح در سال ۱۸۷۱ هیئت شروع کرد به حرکت و از طریق «شمیل Schamil» به سمت کوه رو آورد. هیئت از سمت جنوب از فراز گردنه پر شیب «شورا» به منطقه «رودان»، که در ارتفاع بیشتری واقع بود، رو آورد؛ شش سال قبل از این «موردوخ سمیس» و «۲۰ سال پیش «کیت ابوت»، که راجع به مسافرت آنها بعداً بحث خواهد شد، از اینجا عبور کرده بودند.

قسمت عمده دنباله راه «گلدسمید» با خط سیر «آبوت» و «م. سمیس» منطبق بود. در «کاهنوج» (خانو) به خاک رودبار رسیدند؛ این منطقه ایست که از کرمان تقریباً بطور کامل مستقل میباشد و بنا بر روایت سلسله شاهزادگان آن متجاوز از ۴۰۰ سال میشود که درین جا حکومت میکردند. همه جا برده فراوان و «کاهنوج» تقریباً بطور کلی مسکن بردگان بود. بطوری که قبلاً «آبوت» اظهار داشته بود بسیاری از آنها دارای موی مجعد و پوست تیره رنگ بودند. اعضاء خانواده سلطنتی بطور کلی معتاد بصراف الکل مفرط بودند و این مطلب یعنی اعتیاد به الکل را «گابریل» هم در سال ۱۹۲۸ در موقع بازدید رودبار خاطر نشان کرده بود. در راه چیرفت در شمال «سوران» از رود هلیل گذشتند. «گامادی» معروف «مار کوپولو» در سمت چپ قرار گرفت. گردنه «ده بکر» در ابتداء ژانویه از برف ضخیمی مستور بود.

راجع به راه «گلدسمید» از طریق صحرای بم به نصرت آباد (سی پیه) در فصل آینه مفضلتر صحبت خواهد شد. از نصرت آباد تا سه کوهه واقع در سیستان (زابلستان) از شمال جاده اتومبیل رو فعلی عبور کردند.

کمتر نقطه ای از مناطق روی زمین مانند زابلستان (سیستان) تا این اندازه برای کاشفان تولید معما کرده است؛ این سرزمین عجایب مانند مصر آبش از بارانهای محلی تأمین نمیشود بلکه از باران و برف کوهستانهای بسیار دور دست فراهم میگردد دریاچه پست هامون، که قسمتی از این سرزمین مسطح را اشغال کرده، دائماً حدود خود را تغییر میدهد و این تغییر در نتیجه تراکم آبهای زیادی رودخانهها و مخصوصاً هلمند حاصل میشود که در تمام دوره تاریخ زابلستان باعث بوجود آمدن و از بین رفتن آبادیها و مساکن انسانی شده و تازه واردین همیشه نسبت به متقدمان در جای دیگر این سرزمین فرو آمدند.

مغرب زمین تا اواخر قرن ۱۹ از سیستان تنها بوسیله بومیها اطلاعاتی در دست داشت. از اروپائیا فقط «کریستی» و «م. الفینستون M. Elphinstone» آنهم از طریق مسموعات، راجع به این سرزمین محصور اخباری شنیده و داده بودند. تمام اظهارات مربوط به آنجا

علاقه وحس کنجکای اروپا را بیدار کرده بود. در آن اظهارات صحبت از یک دریاچه افسانه‌ای و جزیره مقدس کوهستانی و شیب دار آن بنام «کوه زور» یعنی «قصر رستم» بود که در اشعار فارسی مدح آن بسیار بیان آمده. همچنین ذکر بیحد از شهرها و آثار باستانی که بزیر آب رفته، شده بود.

از حرکت مسافران غربی بواسطه سوء ظن و وحشیگری اهالی بومی ممانعت بعمل می‌آمد. ولی منذلک بعضی از مسافران غربی قبل از هیئت «گلدسمید» به زابلستان داخل شده بودند.

«کریستی» در هنگام مسافرت خود به سال ۱۸۱۰ فقط از شرق و شمال سیستان ایران عبور کرده بود و «ادوارد کونولی» انگلیسی را، که در سال ۱۸۳۹ با سمت یک افسر جوان در آن سرزمین دور زده بود، میتوان اولین کاشف زابلستان نامید. گزارشهای او باعث یک تغییر اساسی در نقشه‌های متشکله گردید زیرا تا حال کلیه اطلاعات از دست دوم واصل گردیده بود. مخصوصاً محور هامون، که شرقی غربی ترسیم شده، اکنون با محور جنوبی نمایش داده شده بود.^۱

در سال ۱۸۴۱ سیستان اولین قربانی خود را از میان مسافران غرب بدست آورد. «ف. فوربس» F. Forbes یکی از نخستین کاشفان کوهستان شرق ایران بفاصله کمی از نقطه مرزی کنونی یعنی «کنگ» Kong بطور خائنانانه بقتل رسید. تقریباً مقارن همین احوال

۱ - چندسال بعد نتایج عملیات «ا. کونولی» بوسیله یک یادداشت «ر. لیچ» R. Leech تکمیل گردید.

۲ - قبل از مسافرت «فورب» از طبیعت کوهستان شرق ایران هنوز اطلاعات کاملی در دست نبود. «فریزر» که این سرزمین را با مشهودات عینی نمیشناخت «کوهستان» را با یک منطقه نمکزار غیر مسکون و شن‌زار تصور کرده بود. بمقیده او صحاری مسطح ایران و افغان بدون انقطاع بیکدیگر متصل بودند. «فورب» که قسمت عمده سفرنامه منظمش از خطر نابودی نجات یافته از تربت (حیدری) از طریق «فضل مند» و «روشناوان» و «گنا باد» به «کاخ» آمد، درین جا هزار کاشی کاری سلطان محمد یکی از برادران امام رضا برپا می‌باشد. در دنباله راه به سمت جنوب در مغرب جاده اتومبیل‌رو فعلی مسافران از طریق «نوقاب» و «چاهک» به بیرجند رسیدند. او قائل را نتوانست ببیند و لذا عدم آشنائی به وضعیت این پایتخت قدیمی تا زمان مسافرت هیئت «گلدسمید» که ۲۰ سال بعد به قائل آمد، بطول انجامید. آن سمت بیرجند «فوربس» از «فورک» و «طیس» (سنی خانه) دیدن کرد. این هر دو محل جزو مستحکمترین و مسلحترین نقاط خراسان محسوب میشدند. در سراسر جنوب خراسان غارت و قتل و دزدی انسان جزو امور روزمره بشمار می‌آمد. همه از ترس هجوم ترکمن‌ها از سمت شمال و افغان‌ها از سمت شرق و بلوچها از سمت جنوب در رنج و غدا ب بودند. او در نزدیکی چشمه (خرماکی Khurmaki) به اولین نخلهای خرما مصادف شد. آخرین یادداشت (فوربس) در سفرنامه او از ساحل (هرود Harod) می‌باشد. از اظهارات مستخدم او چنین آشکار شد که آن کاشف پر پشتکار و با استعداد متأسفانه اطلاعات خود را راجع به محل مردم خیلی علنی بیان میکرد و با وجود رأی مخالف دوستان مسافرت خود را از (لاش Lasch) به سیستان ادامه داد. طبق نقشه‌های جدیدتر، که در دست تهیه می‌باشد، به بسیاری از اماکن دیگر برمی‌خوریم که بنا بر اظهار مستخدم او آن کاشف انگلیسی در سیستان از آن

ستوان «پوتین سن» Pottinson از سمت افغانستان پیدا شد و با جریان رود هلمند تا مصب آن در دریاچه بمسافرت خود ادامه داد. کمی بعد این کاشف هم به مرگ علف دچار گردید. چهار سال بعد از «فوربس» سر تیب «ژ. پ. فریه» G. P. Ferrier «از سمت جنوب شرقی به سیستان وارد گردید. بطوریکه قبلاً ذکر شد او در سالهای پیش در لشکر ایران بعنوان معلم نظامی فرانسه خدمت کرده و بدون آنکه مورد تشکر واقع شود از خدمت معاف گردیده بود. تجربیات بسیار به او اجازه داده بود از مشهد تا اعماق سرزمین مجهول افغانستان پیش برود. آن مسافر جسور مجبور شده بود از تعقیب نقشه خود، که عبارت از مسافرت به هند باشد، منصرف گردد و هنگام بازگشت از سیستان عبور کرد.

«فریه» به جهان آباد وارد شد و در آنجا با قاتل «فوربس»، که یکی از مقتدرترین شاهزادگان سیستان بود، مصادف گردید. نزاع بین طوائف مختلف مانع از این شد که آن فرانسوی به حرکت منظور خود به سمت شمال ادامه دهد و لذا به سمت جنوب روانه شده و در راه دور هامون را طی کرد. او از سه کوه که در آن موقع آبادی عمده «سرجاده» و در نقطه جنوبی دریاچه موقتی واقع بود، و از دهکده ساحل غربی که امروز از بین رفته، گذشته و در «لاش»، سیستان را ترک کرد؛ این جا قلعه‌ای بود که در زمان «فریه» تسخیر آن حتی برای اروپائیها هم، خالی از اشکال نبود.

«فریه» شکل دریاچه هامون و رودهایی را که به آن میریزد شرح داده و بمقدار گلولای زیادی که هر سال به آن اضافه میشود و دائماً سطح آب و دوره آن را تغییر میدهد، اشاره کرده بود. مشقتهائی که «فریه» در حین مسافرت خود از طرف اهالی وحشی آن سامان دیده دلیل واضحی است که چرا نظریات نامساعدی نسبت به آنها ابراز نموده بود.

در سال ۱۸۵۹ هیئت بزرگ «ن. و. خانیکف» N. V. Khanikov در سیستان پیدا شد. این هیئت از «لاش» در امتداد حاشیه شمالی هامون حرکت و از مصب لیجن زار «هرود» عبور کرده، بدون آنکه چیز زیادی از این سرزمین دیده باشد، سیستان را ترک و به خط مستقیم به «نه» رهسپار گردید.

«ف. ج. گلدسمید» و اتباعش در پایتخت سیستان یعنی نصرت آباد (شهر زابل)، که دهکده قدیمی حسین آباد هم داخل حصار آن واقع می‌باشد، اردوی خود را برپا کردند. آنها میخواستند این جارار کز مساحی و کسب اطلاعات قرار دهند؛ ولی بزودی پی بردند که در سیستان نظر خوبی به آنها ندارند و فقط چیزهایی را به آنها نشان میدادند که مأموران ایرانی ارائه دادن آن را مجاز میدانستند.

آن هیئت کمی پس از ورود به سیستان سفری در پیش گرفت که تا جنوب ابتداء از سر - زمینهای حاصلخیز و بعد از اراضی قفر عبور میکرد. تا «چهار برجک» در استداد هلمند جلو رفتند ولی پس از آن در نتیجه مقاومت مأموران محلی پیشروی آنها با عدم موفقیت

→ عبور کرده بود (فورس) از (چیلینگ Cilling) حرکت کرده از (کوه خواجه Kuh-e-Khwadja) دیدن نمود و از (سه کوه) عبور کرده از طریق (نصرت آباد) و (بنجار Bundjar) و (جهان آباد) به (نادعلی) واقع در سرحد سیستان رهسپار و هنگام بازگشت به (لاش) دچار سر نوشت خود گردید.

مواجهه گردید .

در مدت اقامت هیئت «گلدسمید» در آن سرزمین «لوت» از «کوه خواجه Koh-e Kwadja» که تیغه مانند و عریان بود و از سطح هامون ۱۲۰ متر ارتفاع داشت ، دیدن کرده موقعی که «کنلی» ، منحصرمقدم «لوت» ، ۳۰ سال قبل به کوه خواجه رفته مجبور شده بود با بلم به جزیره برود ولی در زمان «لوت» زمینهای اطراف خشک شده بود و دریاچه‌های وجود نداشت. «لوت» بقایای يك آبادی قدیمی را، که در دامنه کوهی عمودی واقع میباشد، جالب نظرترین خرابه‌های نوع خود در تمام سیستان ذکر کرده بود. در بالای سطح «کوه خواجه» ، که کمی موج داشت ، قبور بسیاری یافت میشد که یکی از آنها هم مقبره آن مقدسی بود ، که خود کوه به اسم او نامیده میشد . همچنین چندین آب انبار بزرگ هم در آنجا کشف شد .

در «بنجار Bundjar» هیئت «گلدسمید» به سرتیپ «ر. پولوک R. Pollock» نماینده نیابت سلطنت هند پیوست که بدون دلیل آشکاری با نمایندگان مختار افغان به سیستان مأموریت یافته بود. «ه. و. بلو H.W. Bellew» خاورشناس معروف و کاشف «پشتو» هم در معیت «پولوک» بود .

بدون آنکه بتوانند مشاهدات خود را راجع به ایران و افغان بیکدیگر نزدیک سازند «گلدسمید» و «پولوک» با اتباعشان در ماه مارس ۱۸۷۲ سیستان را ترک کرده و در مراجعت از طریق «کوهستان» و بیرجند و قائن به تهران رهسپار شدند.

راهی را که در پیش گرفتند از طریق خرابه‌زار وسیع «پشاوران» واقع در منطقه «لش جوین Losh Djuwaiyn» عبور میکرد و از زمان «کونولی» از جمعیت آن بسیار کاسته شده بود. در حالیکه از سمت شرق میآمدند کمی قبل از آنکه در راه «دوروح Duruh» از سرحد ایران رد بشوند در نزدیکی «امام زید» به يك قطعه شن‌زار قابل ملاحظه‌ای رسیدند که میشد در آنجا موضوع «شن‌آواز خوان» را درك کرد. از قسمت جنوبی «دشت ناامید» عبور بعمل آمد. در «دوروح» از خط سیر «فوربس» ، گذشته به خط سیر «ف . پوزر» رسیدند که ۲۵۰ سال قبل ازین از آن عبور کرده بود. نزدیک سربیشه به جاده‌ای داخل شدند که اکنون اتومبیل‌رو شده و شریان تجارتي شرق ایران ، و سیر آن روه جنوب میباشد ؛ از این راه به

۱ - چنین عقیده داشتند که در نتیجه انتشار بسیار شن در روی کره زمین غالباً دلائلی برای این (آوازه خوانی) عجیب به منصفه ظهور می‌رسید . معذک این موضوع یکی از تجلیات بسیار عجیبی است که وجود دارد . مواضع کمی که (شن‌آواز خوان) در آن مشاهده شده تقریباً بالتمام در خلوت‌کاه‌های قاره بزرگ آسیا واقع است. این موضوع خارق‌العاده در جنوب عربستان بدون هیچ ایرادی تشریح شده است . اشخاص معتمد اظهار میدارند که (شن‌آواز خوان) مانند صوت کشتی صدا میکند و صوت آن غفلتاً شروع شده و همچنین ناگهانی قطع میشود . مسافران بی‌شمار از (حیل ناقوس) (کوه زنگ) واقع در شبه جزیره (سینائی) صوت شن را شنیده و شرح داده‌اند . در همسایگی ایران در شمال کابل در دامنه کوهستان (پاغمان Paghman) رنگ روان معروف (شن متحرک) یافت میشود که گویا بعضی اوقات (آواز میخواند). (اودوریش فن پوردنونه Odorich Von Pordenone) اولین کسی است که راجع به این موضوع قلم‌فرسائی کرده بود .

بیرجند یعنی شهر عمده استان قائن ، میرسیدند که تقریباً تحت فرماندهی یکنفر امیر خود . مختار اداره میشد.

بقیه راه در کویر لوت از سرزمینی میگذشت که آب رودها در درجه دوم وسوم انشعاب خود از شکاف دره‌ها به سوی آن جاری بود . اول دفعه‌ای بود که مسافران عصر جدید به شهر قائن وارد میشدند. آنها دریافتند که این شهر در ۱۰۰ کیلومتری شمال بیرجند واقع میباشد نه در ۱۰۰ کیلومتری جنوب آن، زیرا نقشه‌ها تا کنون آن را اشتبهاً چنین قلمداد کرده بودند. قائن در داخل حصار مستحکمی واقع بود.

در آن سمت قائن مسافران به «کاخ» و «بجستان» رسیدند ؛ این شهر کوچکی است که تقریباً دارای ۴۰۰ جمعیت و با باغهای بسیار خود در میان سرزمین غمناکی در حاشیه جنوبی کویر بی‌انتهایی واقع و بطور غیرعادی دارای منظره دلپذیری بود . در این جا به خط سیر «کریستی» رسیدند که تا جنوب تربت (حیدری) از مناطق معلومی میگذشت.

«گلدسمید» در تهران راجع به حدود مرزی سیستان تشخیص خود را آشکار کرد و بموجب آن ایران مجبور بود قسمت ارزنده‌ای از کشور خود را، که عبارت از قسمت بزرگی از مصب رود هلمند بود، واگذار نماید. طرفین دعوا شکوه آغاز کردند ولی بالاخره فتوای «گلدسمید» را به رسمیت شناختند .

قسمتی از نتایج تعیین حدود مرزی بلوچستان و سیستان را، که در سالهای ۱۸۷۲-۱۸۷۵ از طرف انگلیسیها بعمل آمد خود «گلدسمید» و قسمتی را همراهان او یعنی «لوت» و «ا. بیس» و «جان» و «بلا نفورد» و قسمتی را «بلو» که مصاحب پولوک بود ، شرح داده بودند . نتایج این اکتشافات موجب تغییرات قاطعی در نقشه‌های ایران گردید . بهتر از هر جا این پیشرفت‌ها را در نقشه‌ای که «ا. و. ب. سنت جان» از ایران تنظیم کرده میتوان ملاحظه کرد. این یکی از ارزنده‌ترین نقشه‌ها نیست که تا آن زمان ترسیم شده بود . تجسم جنوب

۱ - «فوربس» قبلاً کاخ را دیده بود ، از اینجا جاده آن به بیرجند در غرب راهی واقع بود که آن انگلیسیها پیمودند در سمت شمال شرقی کاخ هیئت «گلدسمید» از خط سیر «آ. و. بونگه A. V. Bunge» وابسته به هیئت «خانیکف» عبور کرد ، اودر سال ۱۸۵۶ از «روی-خواف» مستقیماً در سرزمین مجهولی از طریق «بیمرغ Bimurgh» و گناباد بسمت تون (فردوس) و بشرویه و طوس (گلشن) مسافرت کرده و درین ضمن بدون اینکه توجه داشته باشد قسمتی از راه را از روی رد یکنفر اروپائی دیگر عبور کرد ، این اروپائی که «دوگوآ» باشد و قرن و نیم قبل از طیس به گناباد رفته بود . در موقع مراجعت از فردوس از «بونگه» و طریق «سرایان» واقع در غرب سلسله کوهستان مرتفع و در طول بقیه راه از «افریز Afriz» به بیرجند بین خط-سیر «فوربس» و خط سیر هیئت «گلدسمید» حرکت کرد. منجم «خانیکف» موسوم به «ر. لنز R. Lenz» درین سرزمین نقاط بسیاری را مشخص کرد که از لحاظ تدوین يك نقشه جدید راجع به حاشیه صحرا مانند تون و طوس دارای اهمیت خاص بودند .

۲ - نقشه ایران ترسیم «رجان» در سال ۱۸۷۶ منتشر گردید. درش ورق با مقیاس ۱:۱۰۱۴۰۰۰ آن را ترسیم کردند. پایه آن بر طول جغرافیائی تهران است و با همکاری «و. ه. پیرسون W. H. Pierson» و «آ. و. شتیفه A. W. Stiffe» تعیین گردیده است. در نتیجه مساحیه‌ها

ایران هم درین نقشه زینت مخصوص بشمار میآید، و ابهامی که تا کنون راجع به این قسمت از کشور وجود داشت برطرف گردید.

شاید بهترین اکتشاف هیئت «گلدسمید» عبارت از ارتباط سرزمین کوهستانی شرق ایران، واقع در غرب زابلستان با کوهستان «سرحد» باشد که تاسلسله دیزک و جالق امتداد دارد. اطلاع از مقسم آبهای بین حوضچه زابلستان و سرزمین آبرو اقیانوس هم به آن مربوط بود. بعلاوه معلوم شد که ارتفاع کوهستان ایران بطور کلی، از آنچه تصور کرده بودند، بیشتر بود. مثلاً ثابت شد که کوه «هزار» واقع در جنوب کرمان متجاوز از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد. همچنین آشکار شد که «پوتینگر»، برخلاف آنچه که در نقشه اش نمایش داده شده، به حق از دو آتشفشان خاموش مرتفع یعنی کوه تفتان (نوشادر) و کوه بزمان (Zindeh) واقع در جنوب شرقی ایران خبر داده و اظهار داشته که این دو کوه از سایر کوهستانها مرتفع تر میباشد.

در بلوچستان ایران مخصوصاً در قسمت شرق آن با دقت بیشتری اکتشافات بعمل آمده بود. مهمترین رودهایی که بسمت دریا جاری بودند عبارت بود از «آی مینی (Aimin)» (راپچ Rape رود بنت (Bint) و «ویر» (رود که Geh). انحاء جنوب غربی محور کوهستانهای جنوبی ایران شهر بطور جالب توجهی نشان داده شده بود. ولی از آنجائی که بین خط سیر «گلدسمید» از طریق فانوج و راه بندرعباس تا رود بار هنوز سرزمینهای مجهول وجود داشت لذا «او.ب.» سنت جان «میتوانست احتمال بدهد که رودخانه ایران شهر در موقع مد به دریا میریزد، تنها عبدالنبی توانسته بود به این سرزمین مجهول پا بگذارد.

در سیستان راجع به مصب هلمند اقدام صحیح بعمل آمده بود و قسمت جریان سفلی آن و شمال هامون در روی نقشه نمایش صحیح خود را حفظ کرده بودند ولی مخرج هامون بکلی اشتباه ترسیم شده بود. جریان «شیلان»، که آبهای زیادی هامون را به دریاچه نهائی «گودزیره» هدایت میکرد، مجهول مانده بود. چنین تصور میکردند که هامون و گودزیره گودال بزرگی میباشد که رود «مشکل (Machkel)» از جنوب آمده در آنها میریزد. اشتباهاتی که درین زمینه بعمل آمده قابل قبول میباشد زیرا هیئت «گلدسمید» درین نقطه پانگداشته بود، همچنین مرز شرقی ایران بین «کوه ملک سیاه» (Kuh-e-Malek Siyah) تا شمال «جالق» آزاد اعلام گردید.

در مرز ایران ارتباط فرورفتگیهای بزرگ با یکدیگر، که از اصفهان تا سیرجان ادامه دارد، بخوبی نمایش داده شده بود. حد شرقی منطقه فرورفتگی سلسله کوهستان را از کوههای

→ معلوم شد وسط خطی را که «فریزر» در سال ۱۸۲۱ و «لم» در سال ۱۸۳۸ تشخیص داده بودند باید مآخذ قرار داد. مشاهدات «فریزر» برای نقشه «جان» قدیمی ترین منابع بحساب میآید، با وجود تنقیداتی که بعمل آمده معذک آن نقشه مقدار زیادی اطلاعات تازه همراه داشت. مساحیهای هم که در موقع ساختمان خط تلگراف بین بوشهر و تهران و خاتین توسط دولت انگلیس بین سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۶۲ تحت سرپرستی «پ. ستوارت» و «ج. او.ب. شامپن» بعمل آمده، بعضی مواد بدست داده بودند.

«کوه رود Kuhrud» گرفته تا آتشفشانهای بزرگ خاموش واقع در جنوب کرمان، «لوت» ستون فقرات کوهستانهای مرکزی ایران نام گذاری کرده بود. جای تعجب است که چرا این گذرگاه مرتفع و محصور، که از جنوب قم تا بلوچستان ادامه دارد، قبلاً اینطور نامیده نشده در صورتی که راه قم از طریق یزد و کرمان تا نرماشیر در دامنه شرقی این کوهستان عظیم امتداد دارد.

پس از پایان کار هیئت «گلدسمید» برای اولین بار با کمک عملیات قبلی در صدد بر آمدند راجع به زمین شناسی ایران با اختصار بررسی نمایند.

بررسی و مشاهدات راجع به زمین شناسی در سفر نامه های قبلی هم یافت میشد. بعضی از کاشفان سعی کرده بودند وجود سنگهای معینی را ثابت نمایند ولی از این تجسسات نتیجه فراوانی بدست نیامد. تازه در سال ۱۸۲۰ آمدن ردیف کاشفان شروع شد و نیم قرن بعد نتیجه عملیات آنها زمینه تجدید بنای ایران را بطور مبسوط میسر ساخت.

موضوع زمین شناسی ایران در ابتداء تقریباً بطور کلی به استانهای شمال غربی و شمال محدود بود. دو نفر زمین شناسی که اول در ایران مشغول بکار شدند عبارت بودند از «و. م. بل C. M. Bell» و «وسکوی بونیکف (Woskoiboinikow)».

«بل» از تهران از طریق فیروز کوه و دره تالار به بحر خزر مسافرت و از راه آمل مراجعت کرد. منطقه عملیات اکتشافی «وسکوی بونیکف» بیشتر در سمت غرب و مخصوصاً در کوههای طالش واقع بود.

همچنین کوه البرز منطقه کار «ایکس. هومر دوئل Hommaire de Hell» بود، که به اتفاق یکنفر نقاش بنام «ج. لورنس J. Laurene» مسافرت میکرد.

آن فرانسوی در سال ۱۸۴۸ به طالقان مسافرت کرد تا نقشه استفاده از آب شاهرود را برای پایتخت مورد مطالعه قرار دهد و در ضمن از لحاظ زمین شناسی هم مشاهدات مهمی بعمل آورد.

«هومر دوئل» سفر دومی هم تا استراباد (گرگان) در پیش گرفت. او در حین مسافرتهای خود به دره «نکا Neka» هم سرزد و تا آنجا که من میدانم او اولین کسی بود که وسائل توصیف و تشریح برج مقبره معروف را، که مربوط به اوائل قرن ۱۱ و در رادکان سمت جنوب غربی گرگان واقع میباشد، فراهم ساخت. «هومر دوئل» از سرزمین ساحلی خزر به اصفهان رهسپار شد و کمی بعد از رسیدن به آنجا از دنیا رفت. او را، که هنوز ۳۶ سال نداشت ده سال پس از هبوطش «اوشرالوی» در همین شهر بخاک سپردند.

معاصر با «هومر دوئل»، «ف. آ. بوهره F. A. Buhse» از نژاد آلمان و روس، در ایران بکشفیات اشتغال داشت. تخصص او در گیاه شناسی بود ولی از زمین شناسی هم بی اطلاع نبود. او در سالهای ۴۹-۱۸۴۷ به آذربایجان و البرز و داخل ایران مسافرت کرد.

۱ - ده سال بعد از «هومر دوئل» نقشه بردار روسی بنام «شرینوف Sherinov» عضو هیئت «خانیکف» از کتیبه برج رونوشت برداشت.

۲ - راجع بمسافرتهای «بوهره» در خشکی به فصل آینده مراجعه شود.

«بوزه» در آذربایجان از تبریز حرکت و کوه سهند را دیدن نمود سعی کرد از اردبیل به کوه «ساوالان» صعود نماید. مانند «هابلیتزل Hablitzl»، که بیش از ۷۰ سال قبل عمل نموده بود، او هم در البرز از منطقه «زمام» مسافرت کرد و ظاهراً از کلاردشت در راههای تازه ای از فراز کوهستان به دره «نور» و «لار» پیش رفت و در ضمن مسافرت از طریق «فولاد محل» و «رادکان» با قسمتی از البرز شرقی واقع در جنوب استراباد (گرگان) هم آشنائی پیدا کرده، این منطقه ایست که ده سال بعد از «بوزه» دو نفر گیاه شناس دیگر «آ.و. بونگه A. V. Bunge» و «ت.ه. بینرت T.H. Bienert» عضو هیئت «خانیکف» از قرار گاه خود یعنی «زیارت» اقدام به اکتشاف آن نموده بودند^۱.

تامتد مدیدی بهترین و کاملترین شرح زمین شناسی يك قسمت از ایران عبارت بود از تألیف «و.ك. لوفتوس W. K. Loftus» که بعنوان زمین شناس هیئت اعزامی بریتانیا تحت سرپرستی «و.ف. ویلیامز W. F. Williams» در تعیین حدود مرزی بین ترکیه و ایران در سالهای ۱۸۵۲-۱۸۴۰ همکاری میکرد. در مرحله اول با طمطراق هر چه تمامتر وضعیت کوهستان غربی آذربایجان روشن گردید. همچنین راجع به ترکیب زمین شناسی کوه بختیاری، که «لوفتوس» در ضمن اکتشافات خود مجال یافته، اولین اطلاعات را بدست داده بود. نوشته «لوفتوس» با يك نقشه زمین شناسی همراه بود؛ و با وجود اینکه احتمالاً خود او شخصاً سرزمین واقع در غرب و شمال غرب شیراز را نمیشناخته معذک آن نقشه تمام طول سرحد ترك - ایران را از آراء گرفته تا خلیج و از سمت جنوب تا شیراز نشان میداد. «لوفتوس» با یادداشتهای خود ایران را داخل درجه گاه معلومات زمین شناسی نمود. تشریحات و قطعات زمین شناسی او عنوان «کلاسیک» پیدا کرده اند.

راجع به شرح زمین شناسی سرزمین رسوبی خوزستان که بوسیله رودهای سوزیانا مشروب میشود و راجع به کوهستانی که مجاور حاشیه شمال شرقی خلیج میباشد باید خود را مدیون يك اثر «و.ف. آینس ورت W. F. Ainsworth» دانست؛ و بطوریکه قبلاً ذکر شد او در راه نقشه برداری قسمت سفلی کارون هم کمک کرد و در آذربایجان هم از نظر زمین شناسی اکتشافاتی بعمل آورد.

در اواسط قرن گذشته هم يك سلسله از زمین شناسان در شمال و شمال غرب ایران مشغول کار بودند ولی هر يك از آنها فقط قسمتی از معلومات سابق را میتوانستند تکمیل نمایند. اکتشافات «ه.آبیش H. Abich» راجع به زمین شناسی در درجه اول مربوط به قفقاز بود ولی در ضمن مسافرتهاى خود مکرر به حوزه رضائیه هم گذارش افتاد؛ در ضمن راجع به تجدید نظر در موضوع جمع الجزائر جنوب دریاچه رضائیه هم باید خود را مدیون اودانست. «آبیش» نظریاتی هم راجع به تغییرات سطح دریاچه ابراز داشته و در سال ۱۸۵۶ تجزیه دقیقی

۱ - ث. گرونیگ C. Grewingh» به سال ۱۸۵۳ در کتابی راجع به زمین شناسی و جغرافیای شمال ایران اطلاعات زمین شناسی «بوزه» را با اطلاعات «وسکوی بوی نیکف Woskoiboinikow» توأمأ بکار برده. «گرونیگ» شخصاً اطلاعات عینی از این سرزمین نداشت ولذا این عمل تجاوز به حقوق دیگری محسوب میشد.

از آب آن بعمل آورده منتشر ساخت. کتشی Th. Kotschy گیاه شناس، در ضمن مسافرت های خود در البرز مرکزی، اطلاعاتی از سنگ شناسی داده بود. از «آ. مورای C. A. Murray» اثری راجع به آبهای معدنی نزدیک دماوند و وجود معادن در مناطق اطراف تبریز ظاهر شد و «آ. گوبل A. Goebel» که بعنوان وابسته زمین شناس همراه هیئت «خانیکف» آمده در شرق البرز در نزدیکی «تاش» تعدادی گیاهان متحجر جمع آوری نموده بود.

مسافرت «ف. دو فیلیپیس F. de Filippis»، که در سال ۱۸۶۲ به همراه يك سفارت ایتالیائی به ایران آمده، بسیار سودمند بود؛ گزارش او راجع به شمال ایران اطلاعات بسیاری از مشاهدات زمین شناسی در برداشت. او شرح بسیار جالبی از دماوند داده بود که چندین نفر از همکارانش به آن صعود کرده بودند. او عدم وجود هر گونه یخ بندهای قبلی را در البرز به ثبوت رسانید^۱.

ده سال بعد از «دوفیلیپیس» و.ت. بلانفورد، که نامش قبلاً ذکر شده، در البرز بفعالیت پرداخت. او و «بوزه» از زمین شناسان نادری بودند که در آن زمان به داخله ایران پیشروی نمودند. شرق ایران از لحاظ زمین شناسی بکلی در تاریکی باقی ماند. راجع به جنوب تا قبل از «بلانفورد» ما فقط بعضی اطلاعات زمین شناسی از طرف «و. ه. کولویل W. H. Colwill» و «ل. پلی L. Pelly» و «آ. ه. شیندلر A. H. Schindler» در دسترس داشتیم که از ساختمان سرزمین بین بوشهر و شیراز گفتگو میکرد. «ت.ج. کنتستابل C. G. Constable» و «آ. و. شتیفه» از لحاظ زمین شناسی مشاهداتی داشتند؛ آنها در سال ۱۸۶۰ نقشه سواحل خلج را برداشته و بدین وسیله بسیاری از نقشه های قدیم تر را اصلاح کرده بودند. «شتیفه» در سال ۱۸۷۳ وصف دهانه آتش فشان رسوبی را، که از مختصات ساحل مکران است، شرح داده بود.

«بلانفورد» در مسافرت خود با اتفاق «ا.ب. سنت جان» موفق شد در مکران و بلوچستان ایران اقدامات وسیعی در خصوص زمین شناسی بعمل آورد و از روی این سرزمینها، که هنوز هم از لحاظ زمین شناسی جز جسته گریخته کسی از آن اطلاعی ندارد، پرده بردارد.

در سال ۱۸۷۶ «بلانفورد» موفق شد از لحاظ زمین شناسی تقریباً از تمام ایران طرحی تهیه نماید و با تشریح ساختمان کوهستان و سطح خارجی آن يك تاریخچه هم از زمین شناسی کشور تقدیم دارد. یکی از افتخارات «بلانفورد» این است که او اولین کسی بود که تشکیل کویرهای ایران را از دریاچه های سابق دانسته و به آن اشاره کرده بود. تا این اواخر هم نظریات «بلانفورد» راجع به خشک شدن این سرزمین در دوران تاریخ، مورد بحث بود.

یادداشت «بلانفورد» با اینکه در امر وصف احجار وارد نبود معذک ارزش بسیار داشت. آن یادداشت پایه و اساس علم زمین شناسی ما را راجع به ایران تشکیل میداد و تا اوایل

۱ - به تازگی مخصوصاً «ه. بوبک H. Bobek» مشاهدات «دوفیلیپیس» را تصحیح نموده است.

۲ - کشفیات احجار «کنتستابل» و «شتیفه» را «ه.ج. کارتر H. J. Carter» مورد مطالعه و عمل قرار داده بود.

قرن حاضر دائماً توسعه داده میشد و درجات آن اصلاح بعمل میآمد. تازه پس از کشف معلومات جدید راجع به قشرشناسی و مخصوصاً ساختمان پوشش زمین نظریات « بلانفورد » تا اندازه ای کهنه بنظر آمدند^۱.

فصل بیست و یک

اطلاع از بیابانهای مجهول مرکزی

در اواسط قرن ۱۹ معلومات مغرب زمین راجع به بیابانهای مرکزی ایران کمتر از اطلاعاتی بود که جغرافی دانهای عرب در قرون وسطی داشتند. از روی اطلاعات سطحی «مارکوپولو» مربوط به قرن ۱۳ یا اطلاعات «دوگووآ» و «فن پوزر» مربوط به قرن ۱۷ نمیشد نقشه بیابانهای خشکی را که باعث جدائی استانهای فارس و کرمان و زابلستان از یکدیگر میشدند ترسیم کرد. تنها چاره آن بود که باظهارات ناچیز «کریستی» و «تروئیلیه»، که بارمغان آورده بودند، قناعت شود؛ این دو مسافر هم تازه حاشیه صحرا را در راه یزد زیر پا گذارده بودند. از حدود و انشعابات و داخله لوت، یعنی این سرزمین غیرمهمان نواز که از جلوی دروازه تهران شروع شده تا جنوب شرقی و بلوچستان ایران ادامه دارد، ولو بطور تقریب هم کسی اطلاع ندارد^۱.

درین ضمن در سال ۱۸۴۹ «ف. آ. بوهزه» از نژاد آلمان - روس، که ذکرش قبلاً گذشت از جانب شمال ظاهر شد؛ او میخواست علاوه بر مسافرت آذربایجان و البرز، کویر بزرگ یعنی صحرای نمک خراسان را کشف نماید؛ چنین اقدامی هنوز از طرف هیچیک از مسافران غربی بعمل نیامده بود. هیچ اروپائی تاکنون این نمکزار بزرگ کره زمین مربوط به عصر طوفان (رسوبات عصر چهارم) را ندیده بود. تا آنجا که ما میدانیم این کویر وسیعترین سطح یک صحرای مطلق را نشان میدهد و این سرزمینی است که قسمت اعظم آن تا این اواخر هم مانند سطح کره ماه مجهول مانده بود و بقول «لرد کورزن» وحشیترین و غمگینترین منظره ای است که تاکنون چشم بشر دیده است.

«بوهزه» از اذمانغان حرکت کرده از طریق فرات واقع در حاشیه غربی دریای نمک

۱ - برای فهم اینکه لوت تا چه اندازه مجهول بوده کافی است که به عقاید آن زمان مراجعه شود، زیرا عقیده داشتند که واحه مهم در حاشیه صحرا یعنی خبیص (شهاد) که بیش از دویز از کرمان فاصله ندارد بفاصله ۱۵ منزل از کرمان و در میان لوت واقع میباشد.

۱ - بازم (بلانفورد) اولین کسی بود که باتکاء مجموعه های پر ارزش خود و مجموعه های (ا.وب. سنت جان) نشریه جامعی از حیوان شناسی ایران که تا امروز هم مورد توجه میباشد منتشر ساخت. اولین تاریخ طبیعی دانان که قسمتی از عالم حیوانات ایران را کشف کردند عبارت بودند از: (گملین Gmelin) و (هابلیتسل Hablitzel). بیش از نیم قرن بعد (ا. ایشوالد E. Eichwald) و (ا. منتریس E. Menetries) در اطراف دریاچه خزر تفحصاتی راجع به حیوان شناسی بعمل آوردند. (اولیویه) و (آوشرالوی) مجموعه کوچکی از حیوانات فراهم کردند. همچنین راجع به اخذ نتیجه محدودی راجع به عالم حیوانات باید خود را مدیون (ت. بلانژه C. Belanger) که در سال ۱۸۲۵ از راه تبریز و تهران و اصفهان و شیراز و بوشهر در ایران مسافرت میکرد و (لفتوس Leftus) و (گراف کایزرلینگ Graf Keyserling) وابسته هیئت (خانیکیف) دانست. کسی که قبل از (بلانفورد) برای شناسائی بعالم حیوانات شمال غرب ایران متحمل زحمت شده (دوفیلی بی de Filippi) بوده است. او مجموعه یکی از همراهان خود (مارکی. ز. دوریا Marquis. G. Doria) را هم، که تاج جنوب ایران پیشرفته، مورد استفاده قرار داده بود.

به رشم رهسپار شد. این محل در دامنه جنوبی سلسله کوهستانی واقع بود که در جهت شرقی امتداد داشت و در سمت شمال با صحرای بزرگ تماس حاصل میکرد. ازین نقطه تا چشم کار میکرد کویر بسمت جنوب و شرق و غرب بسط داشت. دهکده کوچک حسینان آخرین واحه‌ای بود که در حاشیه صحرا قرار داشت. درین نقطه باران و تگرگ «بوهزه» را مجبور به توقف کرد تا اینکه در ۳۱ مارس توانست مجدداً راه خود را دنبال نماید.

شرح شایانی که او از عبور خود از کویر داده ۵۶ سال بعد از طرف «سون هدین Sven Hedin»، یعنی مسافر بعدی، که از همین راه عبور کرده بود، به جزء مورد تصدیق قرار گرفت^۱.

«بوهزه» مواد ترکیبی خاک کویر را، که برنگ زرد خاکستری بود، مورد مطالعه قرارداد و حالت باتلاقی زمین را در حاشیه شمال و جنوبی و تبدلات نمک را در داخل آن تشریح کرد و نظریاتی راجع به فن عبور از کویر ابراز داشت زیرا تغییرات جوی درین امر نقش مهمی را بازی میکند. او در قلب کویر بزرگ از روی حقیقت به وجود یک گودال نمک، که بشکل نوار از غرب بشرق امتداد داشت، پی برد ولی نتوانست درک کند که این گودال نمک تا کجا میرفت و با نظائر خود ارتباط پیدا میکند یا نه.

اولین آبادی که «بوهزه» در کرانه جنوبی کویر بدان برخورد چندق بود. او ازینجا به یزد مسافرت کرد و این راهی است که قسمتی از آن را تاکنون هم کسی شرح نداده است.

راه از «چاه بنه گو Cah Bnehgu» و سرزمین شنزار «چاه چوکان Cah Cukan» و انارک و نائین عبور میکند. «بوهزه» خمر از راه کوتاهتری داده که تا آنجا که من اطلاع دارم تاکنون دکری از آن بمیان نیامده بود و آن از طریق چاه «زورمند Surumand» (سرومان Seruman) و «اروسن Arusson» (ارستان Aristan) و «دمبه تو dumbetu» (دمبی تی Dumbiti) و «پلنگک» و «حوض گور Hauzi-Gur» (گیور Giour) و اردکان میباشد^۲.

در راهی که «بوهزه» هنگام بازگشت در پیش گرفت، آن تکه که در شمال کاشان و در قسمت غربی منطقه خشک داخله ایران واقع است، بیشتر قابل توجه بود. بلافاصله در خارج از کاشان صحرا شروع شد. از محل بزرگ آرو (آران-بیدگل) و

۱ - قابل ذکر آنکه (بوهزه) در ضمن راه پیمائی از وسط کویر بزرگ به دونفر اسب سوار برخورد. امروز جز بوسیله کاروانهای شتر که در جلوی آن غالباً يك الاغ قرار دارد، بوسیله دیگری از صحرای نمک عبور نمی‌نمایند.

۲ - (بوهزه) از یزد دو مسافرت به مناطقی که تا آن زمان مجهول مانده، نمود. اولی از طریق دهکده ده بالا به شیرکوه و دومی بسمت جنوب در ارتفاعات اطراف مهریز انجام شد. در محل فعلی این دهکده گویا سابقاً شهر بزرگ (هروفته Herofte) یا (تروفتر Trofter) وجود داشته است. بعضی از آثار این آبادی قدیمی هنوز بصورت تپه‌های خاکی و تلهای آوار بچشم می‌خورد.

پس از آن از ساند، که در حاشیه جنوبی مشیله واقعند، عبور و قبل از رسیدن به سیاه کوه ۱۲ فرسخ از میان صحرای نمک طی کردند^۱.

مقارن با «بوهزه» «کیت آبت» کنسول انگلیس در تهران، که بواسطه انتشارات خود راجع به کیلان و آذربایجان و جنوب غرب هم ما را رهین خود کرده، يك مسافرت ۹ ماهه در ایران میانه و جنوبی در پیش گرفت؛ این مسافرت از روی اسرار صحرا، که تاکنون مجهول مانده بود، تاحدی پرده برداشت. او از طریق کرمان و بم تارودان پیش رفت و هنگام بازگشت از طریق سیرجان به فارس عزیمت نمود.

برای اولین بار «کیت آبت» به سرزمینهای مجهول داخل شد و آن موقعی بود که از جاده بین یزد و کرمان خارج شده راه خود را در منطقه سرحدی صحرای بزرگ از طریق بافق و زرنند در پیش گرفت. در نتیجه این مسافرت معلوم شد صحرای کرمان، که تاحال در تمام نقشه‌ها مسطح قلمداد شده، در بعضی قسمتها کوهستانی میباشد.

«کیت آبت» در دنباله مسافرت خود از کرمان بسرزمینهای کاملاً تازه‌ای برخورد و اولین اروپائی بود که از سلسله کوهستانی عبور کرد، که جنوب لوت را در سمت مغرب قطع میکند، و از آنجا به خبیص (شهادت) رفت که از واحه‌های محبوب و محصور از باغها و واقع در حاشیه صحرا میباشد، و تاکنون در تمام نقشه‌ها موقعیت آن معکوس قلمداد شده بود. «کیت آبت» برای خبیص، که کمی بیش از ۵۰ متر ارتفاع دارد اشتباهاً ۷۶۲ متر ارتفاع فائل شده بود.

در جنوب خبیص مجدداً داخل کوه شدند. بعد از دهکده اندگرد منظره جذابی از لوت جلوه گر شد که تا چشم کاره میکرد از سمت شمال شرق تا جنوب شرق مانند دریای بزرگی نمایان بود. «کیت آبت» در ۱۱ ژانویه و در میان برف سنگین مقابل «گاوک Gauk» رسید؛ این آبادی دارای تاکستانهای باشکوهی بود که کشمش آنرا تاهندهم صادر میکردند.

او بار دیگر داخل برف شد و آن موقعی بود که در نیمه دوم ژانویه در آن سمت بم از روی گردنه مرتفع ۲۳۰۰ متری «ده بکری Deh Bakri» میگذشت؛ او اولین اروپائی بود که از سلسله جبل بارز عبور میکرد تا از سرزمین پر گیاه کوهستانی سرازیر شده داخل جلگه جیرفت بشود؛ از زمان «مارکوپولو» بیسد هیچگونه اخباری بقلم يك نفر غربی راجع باین سرزمین باروفا نرسیده بود «کیت آبت» سرزمین گرم جیرفت را، که مستور از بوته‌های پست میباشد، تشریح کرده و گفته بود که در میان سلسله کوههای موازی از شمال به جنوب امتداد دارد و آبهای آن بوسیله رودخانه شور و هلیل رود بخارج هدایت میشود. او از «شهر دقیاتوس»، که همان «کامادی Camadi» باشد که «مارکوپولو» شرح آنرا داده دیدن کرد و از طریق «دوزاری Dusari» پایتخت جیرفت به سرزمین مسطح

۱ - این همان راهی است که (دلواله) قبلاً شرح آن را داده بود. سدی را که شاه عباس در میان جلگه سرسبز برپا کرده و (بوهزه) شرح آن را داده بود، همان جاده سنگفرش واقع در شمال سیاه کوه است که (دلواله) و (هربرت) در اوایل قرن ۱۷ از آن عبور کرده بودند و (گابریل) هم در مسافرت دوم خود به ایران آن را یافته بود.

رودبار که از سمت جنوب به جیرفت متصل میگردد و تا گودال بمپور ادامه دارد، رهسپار گردید. برای اولین بار در تاریخ اکتشافات ایران در سفرنامه «کیت آبوت» نام «جزموریان»، یعنی آن باتلاق افسانه‌ای، پیدا میشود. «گابریل» و خانمش هم در سال ۱۹۲۸ اولین مغرب زمینی بودند که موفق بدیدار آن گردیدند. «کیت آبوت» وسعت گودال «جز» را تخمین زد و چنین عقیده پیدا کرد که وسعت آن برابر هشت روز مسافت بین رودبار و بمپور میباشد.

«کیت آبوت» از رودبار به رودان رو آورد و از راه مشکلی گذشته در سمت غرب بیک سرزمین کوهستانی وحشی داخل گردید. پس از آن به راهی رسید که از بندرعباس و بافت بکرمان می‌رود و به احمدی واصل گردید. این نقطه، آبادی کوچک مستحکم است که از گلرس ساخته شده و «کیت آبوت» در آنجا بارفتاری غیردوستانه مواجه گردید.

پس از آنجا بسمت شمال رو آورده از مناطق سختی گذشته با آبادی مستحکم دولت آباد و قادر آباد و الله آباد رسید. در اینجا «کیت آبوت» درجه شمال غربی «کوه خبر» Kuh-e Khabr که ۴۰۰۰ متر ارتفاع داشت منطقه‌ای را بنظر آورد که تا کنون آتپوریکه باید شناخته نشده و با وجود موقعیت مرتفعش دارای محصول انار و بادام و پسته و انگور و انجیر میباشد.

کمی قبل از سعیدآباد، که مهمترین نقطه سیرجان است و نزدیک عزت آباد میباشد «کیت آبوت» از نقطه‌ای معروف بقلعه سنگ دیدن کرد؛ این همان جایی است که بعداً «سایکس Sykes» آنرا محل پایتخت قدیم کرمان تشخیص داده بود. «کیت آبوت» در اطراف صخره مرتفعی که رأساً از میان جلگه سر برافراشته و از گچ متبلور تشکیل شده بود، بقایای دیوار و خرابه خانه‌های خشت و گلی بسیار بنظر آورد.

از زمان اسکندر به بعد شاید او اول اروپائی بوده که از کویر سمت غرب سعیدآباد عبور نموده باشد؛ اینجا جنوبی‌ترین قطعه سلسله گودالهایی است که بسمت شمال غرب تا «گاوخانه»، یعنی دریاچه نهائی رودخانه اصفهان امتداد دارند، و مغرب زمین تقریباً در همین موقع توأم با تشریحات «بوهزه» از کویر شمالی ایران برای اولین بار اطلاعاتی راجع بمشابهت آن با کویر جنوبی بدست آورد. «آبوت» آنرا بسطح دریاچه منجمدی تشبیه کرده بود. او از کویری، که شکل یک کثیرالاضلاع واقعی را داشت، عبور کرده و تصویر عجیب این سطوح نمکزار که بقطعات کثیرالزوایا منقسم شده و غالباً حاشیه‌های مرتفعی پیدا کرده بودند، تشریح نموده بود.

او از یک گودال واقع در آن سمت حلقه غربی کویر سعیدآباد، که شامل منزلگاههای «بیشه Bisheh» و «کارتو Kartu» بود و از فراز گردنه آبادی که بخصوصه نیریز منجر میشد، عبور کرده بشهر مفلوک نیریز وارد شد. برخلاف آنچه در بسیاری از نقشه‌ها قید

۱ - ۱۸ سال قبل از (ک.آ.بوت) گروهبان انگلیسی (ر.جیبسون R. Gibbons) هنگام مسافرت کوتاهی که از کرمان از طریق سعیدآباد و بافت ویران و مراجعت دوباره به کرمان کرده به اینجا آمده بود. او از بناهای یادگاری قلعه سنگ تشریحی بعمل نیاورده بود.

شده او این شهر را در ساحل شمالی دریاچه نیافت بلکه مشاهده کرد، چندین کیلومتر دورتر از ساحل، در انتهای جنوب شرقی آن واقع میباشد.

«کیت آبوت» یکنفر عالم بمعنی حقیقی نبود ولی مسلم است که خط سیر طولانی خود در ایران را، که تقریباً بالغ بر ۲۰۰۰ کیلومتر میشد، و تمام یا قسمتی از آن از سرزمینهای مجهول عبور میکرد، بوسیله قطب نما و ساعت ترسیم نموده و بدین وسیله موقعیت بعضی از اماکن را، که کراً هم از آن دیدن بعمل آمده، تصحیح نموده بود. در ضمن، جریان رودخانه‌ها و جهت امتداد سلسله کوهها را یادداشت و معلومات ارزنده‌ای از آب و هوای سرزمینهای مجاور لوت جمع‌آوری میکرد. از ماجرای شخصی او چیزی بیان نشده شاید دلیل آن این بوده که بطور شایسته قدر و قیمت لیاقت او را بجا نیاورده‌اند. نامدتی بنتایب اکتشافاتش توجهی نمیشد والا بسیاری از اغلاطی که در نقشه‌ها بطور کلی و در نقشه داخلی ایران بالاخص وجود دارد زودتر از میان رفته بود.

ده سال بعد از «کیت آبوت» هیئت «ن. و. خانیکف N. W. Khanikov»، که از طرف شرکت جغرافیائی پترسبورگ مأموریت داشت بمعیت شش نفر اروپایی، در ایران ظاهر شد. «آ. گوبل A. Gobel»، «ز. لانس R. Lenz»، «منجم و. آ. و. بونکه A. V. Bunge» و «گیاه شناس و کسراف کایزرلینگ Graf Keyserling» حیوان شناس در جزو این هیئت بودند. در ضمن مسافرت همیشه این اشخاص فنی خارج از دائره عمل هیئت اصلی بکار مشغول میشدند و بدین وسیله منطقه‌های بزرگتری مورد اکتشاف قرار میگرفت و این مطلبی بود که برای یکنفر مسافر منفرد هرگز میسر نمیشد. «خانیکف» به لوت از سمت شرق نزدیک شد.

در ماه مارس ۱۸۵۹ بود که هیئت روسی از «نه» برای عبور، از صحرای مرکزی ایران به حرکت درآمد. در ابتداء «خانیکف» قصد داشت از راه ده سلم حرکت کند، ولی چون کسی برای این مسافرت سخت حاضر نبود شتر کرایه بدهد لذا مجبور شد از وسط کویر لوت به سمت شمال پیش برود.

از طریق دهکده مایکان به بصیران رفتند؛ درین جا «گوبل» از جاده منحرف شده به معادن «قلعه زری Qalah Zarri» سرزد که در زمان نامعلوم قدیم مس و سرب و منگنز و فیروزه از آن استخراج میشد. پایه‌های سنگی عظیم، که در صخره کنده بودند، دیده شد. در «سرجاه» خانیکف فرصت را مغتنم شمرد که با آخرین کاروان سال در مسافرت خطر ناک از میان لوت شرکت نماید. در اینجا بوسیله اعزام یکنفر نقشه کش به بیرجند رابطه‌ای بین اکتشافات «و. بونکه» و «لانس» در فاصله میان هرات و طبس (گلش) برقرار گردید.

۱ - بطور کلی از استرآباد (گرگان) از خطسیر (آ. گونولی) یعنی از فراز البرز به شاهرود و پس از آن از شاهره بزرگ و طریق نیشابور به مشهد و بعد از تربت (شیخ‌جام) به سرزمین افغانستان و بالاخره به زابلستان رهسپار شدند.

۲ - راجع به اکتشافات (و. بونکه V. Bunge) و (لانس Lenz) که از سمت شرق تا اعماق صحرا پیش رفتند به فصل ۲۰ هم مراجعه شود.

عبور از لوت در ۲۰ مارس شروع شد. این عبور نه تنها از نظر ناسازگاری صحرا بلکه از لحاظ حملات بلوچها هم مقرون با خطر بود. استثنائاً علاوه بر تعداد شترها ۴۲ اسب هم با خود برداشتند و این موضوع کاملاً برخلاف عادت محلی بود زیرا بطوریکه قبلاً ذکر شد هرگز از لوت با اسب عبور بعمل نمیآمد.

آخرین محلی که آب در آن یافت میشد «انبار Anbar» بود. ازین جا بیعد صحرا عریان و خالی از سکنه مینمود. باد گرم توأم با گرد و خاک از سمت غرب میوزید. راه از نزدیک کوه بختو، که متجاوز از ۴۰ سال بعد بوسیله «ستراتیل زاوئر Stratil-Sauer» مورد اکتشاف قرار گرفت میگذشت؛ در صخرهها آب انبارهایی وجود داشت که غالباً تا مدتی از تابستان آب باران را محفوظ نگاه میداشتند.

در نزدیکی بالاحوض، یعنی آنجائیکه خرابههای يك آب انبار کهنه واقع است، زندگانی نباتی هم خاتمه پیدا میکرد. در سمت غرب تا آنجا که چشم کار میگردید حاشیه کوه مرغاب و پشت سر آن کوههای در بند پیدا بود. قبل از آنکه به «گود نیمه» یا گود وسط (شاید مقصود گود نمک باشد) برسند از بستر رودخانههای گذشته که به عقیده «خانیکف» از خوسف تا اینجا ادامه داشت. در وسط راه لوت در ۲۳ مارس چند قطره باران آمد و خیلی دورتر در سمت غرب ابرهای طوفانی به نظر میآمدند.

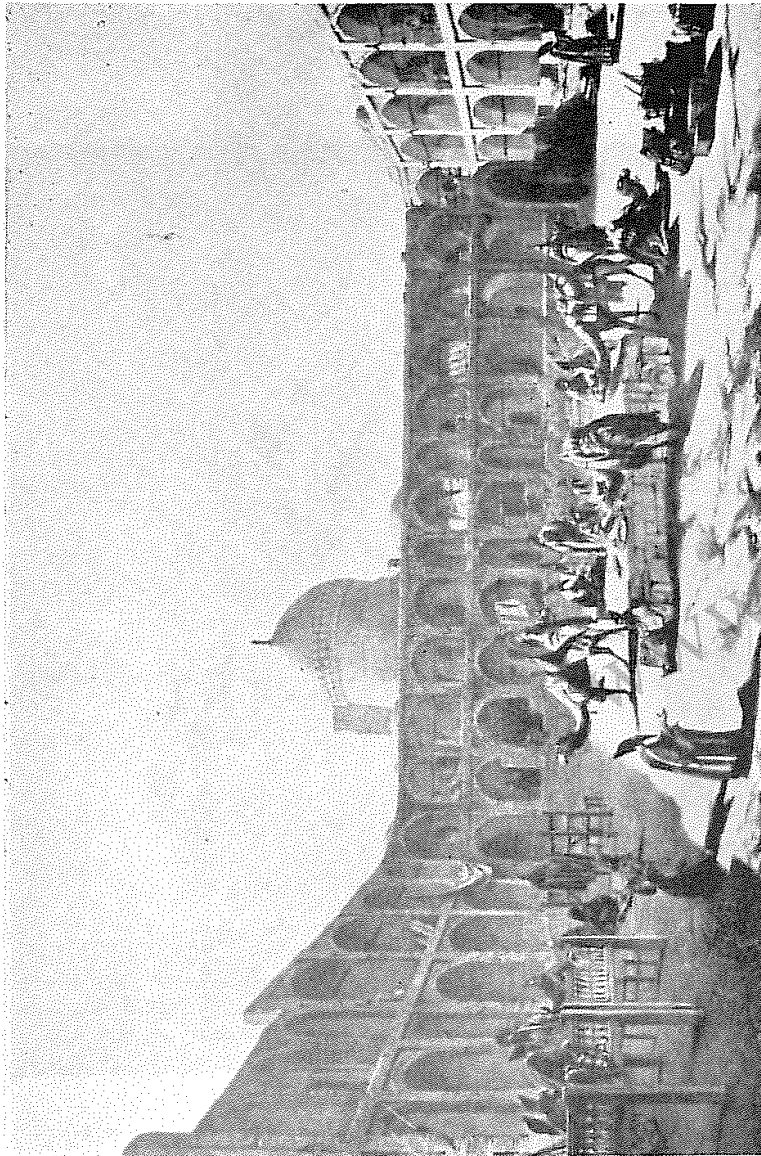
بعد از گود نیمه وضعیت صحرا تغییر کرد و خاکی که شبیه و متمایل به طبقات پائین تر باشد پدیدار شد. پس از آن به گودال عظیمی رسیدند و برجستگیهای آهکی که شباهت به خانه و مناره و دیوار داشتند ظاهر گردیدند. گودال در سمت جنوب به دیواری محدود میشد و در آن سمت این دیوار «شاهروده» به گودال دیگری میریخت. گویا در میان این گودال مخزن نمک فراوانی یافت میشد که اهالی خبیص (شهاد) از آن استفاده میکردند.

نزدیک قریه مستحکم ده سیف به اولین مخزن آب آشامیدنی رسیدند و کم‌صحرا را، که بقعده «خانیکف» در آسیا مانند ندارد و «گوبی Gobi» و «قرل قم Kizil Kum» در مقابل آن مزارع خندانی میباشند، شکستند.

بغیر از «خانیکف» و «بونگه» هم عبور از لوت را از راه گود نیمه، که تا کنون فقط یکبار «ستراتیل - زاوئر Stratil Sauer» به آن قدم گذاشته، بالتمام تشریح کرده بود؛ ولی بغیر از این مورد هیچگاه از طرف کاشفان غربی در این موضوع بحث نشده بود.^۲

۱ - (شهر لوت) بقایای رسوبات آهکی طبقه بندی نشده دریائی هستند که (گابریل) بعدها کامل آن را در حوضه شهاد یافت.

۲ - بین خبیص (شهاد) و کرمان هیئت روسی همان راهی را در پیش گرفت که منحصر متقدم اروپائی آنها یعنی (کیت آبوت) از آن عبور کرده بود، و آن از روی کوهی بود که آبریز بین لوت و سرزمین مرتفع کرمان را از هم جدا میکند. سی سال بعد از (خانیکف) (آ. ه. شیندلر A. H. Schindler) درین کوستان مسافت و نقشه‌ای بمقیاس ۱:۱۲۰۰۰۰۰ (۱:۸۰۰۰۰۰) از جاده‌ها منتشر کرد. (خانیکف) اولین اروپائی است که جزئیات کرمان را که در زمان خود او هم یکی از کم‌شهرت‌ترین شهرهای ایران بوده، تشریح کرده بود. اولین ←



طبق يك نقاشی و ا. فلاندن، (۱۸۴۰) متعلق به بايگایي عكس كتابخانه ملی اطريش
کاروانسرای قزوین

۱۳ سال گذشت تا از نو اخباری از صحاری مرکزی ایران به غرب رسید. این اخبار بوسیله هیئت «گلدسمید»، که در سال ۱۸۷۲ در جنوب لوت رفته بود، واصل گردید؛ شاید به این مناطق، که بین صحرای «زنگی احمد Zangi Ahmad» و «سورد قال Surdegal» واقع است، از زمان «کراتروس» و «آنتیوخوس» به بعد پای هیچ اروپائی نرسیده باشد. کاروان را، که مرکب از ۷۳ نفر و ۱۳۸ چارپا و ۱۶ چادر بود، دریم تجهیز نمودند. این شهر دیگر مانند زمان «پوتینگر» در پشت یک حصار محکم قرار نداشت و این علامت این بود که امنیت در کشور برقرار شده بود. قبل از رسیدن به صحرا «توم ریگ Tum-é-Rig» آخرین جایی بود که آب آشامیدنی در آن یافت میشد. از اینجا میباید ۱۵۰ کیلومتر از میان صحرای پر از خورده سنگ و بی آب و علف و موجوداری عبور کرد؛ تا نصرت آباد (سی‌په) ندرتاً سدهای خاکی و روئیدنی بچشم میخورد ولی در آنجا کمی زراعت دیده میشد و سخت‌ترین قسمت کمر بند لوت با تمام رسیده بود. در صحرا از دو نقطه، که آب شور داشت گذشتند و آن عبارت بود از «شورگز Sohurgaz» و «گرگ Gurg». دو برج مرتفع در کنار جاده برپا بود که مسلماً یک زمانی علامت تعیین سرحد بوده است. یکی از آن دو موسوم به میل نادری ۵۰ پا ارتفاع داشت و دیگری در هم ریخته بود. همچنین وجود بقایای یک قلعه و یک کاروانسرا ثابت میکرد که راه صحرا سابقاً مورد استفاده قرار داشته است.

یکی دیگر از ردیف مسافرانی که برای اکتشاف صحرای مرکزی ایران قدم برداشتند، یکنفر زمین شناس «وینی» بنام «ا. تیتسه E. Tietze» بود که کارهای مهمی در مازندران و البرز انجام داد و همچنین در سال ۱۸۷۵ از تهران مسافرتی بسپاه کوه در پیش گرفت.

«تیتسه» از قرازیسپاه کوه، صحرای کبیرا از سمت جنوب غربی در جهت نمکزار مشیله و از سمت جنوب و جنوب شرقی در جهت یک سلسله کوه، که کم و بیش بوسیله گودالهای مسطح و موازی و بی آب و علف تشکیل شده بود، مورد نظر قرارداد. در همان سالی که «تیتسه» در حاشیه شمال غربی کویر بزرگ پرسه میزد، یکنفر انگلیسی هم متجاوز از ۳۰۰ کیلومتر دورتر در سمت شرق در قسمتی از همین صحرای نمک مشغول راه پیمائی بود. او «ت. م. ماک گرگور Mac-Gregor» همان صحرا نورد خستگی ناپذیر بود که بعدها مخصوصاً در بلوچستان انگلیس آن زمان با کمال موفقیت انجام وظیفه میکرد؛ ما موریت او مطالعه در جغرافیای نظامی بود و از بزد به طبس (کلشن) و «تون» (فردوس) و بیرجند و پیش آمدگی جنوبی کویر بزرگ شرقی

→ نقشه شهر را او ترسیم کرد و موقعیت آن را بوسیله تعیین محل نجومی بطور صحیح تثبیت نمود در صورتی که تا حال در روی نقشهها موقعیت آن زیار در جهت غرب و جنوب ترسیم شده بود. هنگام بازگشت از یزد و اصفهان هیئت «خانیکف» دیگر از جاده‌های معمولی منحرف نشد.

۱ - راجع به خط سیر اعضاء هیئت «گلدسمید» بین کرمان و شیراز به فصل ۲۴ مراجعه شود.

۲ - از زمان «گلدسمید» به بعد سیاحان بسیاری از جاده صحرائی بین بم و نصرت آباد (سی‌په) که امروز اتومبیل رو میباشد عبور و آنرا تشریح کرده اند. بقیده من نمایش این راه را که (ت. کنارد C. Keunard) داده، یکی از بهترین تشریحات میباشد (سهیل، لندن ۱۹۲۷).



بازارکاشان

طبق يك نقاشی «ا. فلاندن» (۱۸۴۰) متعلق به بایگانی عکس کتابخانه ملی اطریش

مسافرت میکرد. اودومین کاشف غربی بود که بسطح این باتلاق عظیم متحجر قدم میگذاشت. در نقشه ضمیمه کتاب «ماک گرگور» اشتهاً تعداد زیادی راه در وسط کویر بزرگ ترسیم شده که هرگز وجود نداشته است. رویهمرفته نقشه ضمیمه سفرنامه «ماک گرگور» بسیار فاجیز میباشد.

۳ «ماک گرگور» در تاریخ اکتشافات ایران کاشف «بیابانک» معرفی شده. او اولین اروپائی بود که در سرزمین واقع در جنوب کویر بزرگ، که در آن زمان مغرب زمین فقط بوسیله منابع شرقی از آن اطلاعاتی داشت، قدم گذاشته بود. او برخلاف انتظار دهکده های آبادی در آنجا نیافت بلکه تمام دهات مفلوکی بودند که طبیعت صحرائی داشتند.

او خط سیر مستقیم بین یزد و گلشن را در «پشت بادام» ترک و بسمت شمال غرب و شمال، از طریق «ریاضه» (بیابانک)، که دهکده ای بی اهمیت و فقط دارای چند صد اصله نخل میباشد، رهسپار گردید؛ و از آنجا به «آروزان» (بیابانک)، که از دهکده اولی هم مفلوکنتر است، و «گرم آب»، که دارای کاروانسرای بود، رو آورد؛ و از صحاری پر سنگ و رگه های خاک گذشته تا واحه «خور» واقع در حاشیه کویر بزرگ پیشروی کرد. در آبادی کوچک «مهرجان» واقع در جنوب شرقی «خور» از راه سخت خود خارج شده بسمت شرق داخل گردید؛ و بطوریکه قبلاً ذکر شد محل عبور خود را کویر آزاد قرارداد.

ث. ا. ستوارت» که چند سالی بعد از «ماک گرگور»، برای نظارت پیشرفت روسها حتی المقدور در نزدیکی شرق و داخله ایران مسافرت میکرد، شخصاً کویر بزرگ را ندیده ولی بعضی اطلاعات راجع بآن جمع آوری کرده بود. او خود را بلباس یکنفر تاجر ارمنی فروشنده اسب در آورده در سال ۱۸۸۰ از اصفهان به درگز و در منتهی الیه شمال شرق ایران مسافرت میکرد. وصف «صحرای وحشتناک» که او در راه یزد و طیس (گلشن) از آن عبور کرده تا اکنون کراراً مورد تشریح قرار گرفته بود؛ ولی کویرهای کوچکتری که «ستوارت» درین قطعه از راه بآن برخورد، بیشتر او را مجذوب نمودند.

«ستوارت» در یک سفر بعدی یکمتر تبه دیگر به کمربند صحرای داخله ایران آمد و تا راهی که «خانیکیف» پیموده بود عمیقانه پیشروی نمود. آن افسرانگلیسی در نظر گرفت از

۱ - با اینکه نقشه (ستوارت) در زمان خودش بسیار خوب بود معذک برای نشان دادن کویر بزرگ بطور قابل ملاحظه ای بدترسیم شده بود. (ستوارت) ظاهراً از مسافرت (بوهزه) از وسط صحرای نمک اطلاعی نداشته و گرنه جندق را در شمال خور قرار نمیداد، و همچنین (کوه گوگرد) را سلسله مجزائی در وسط کویر بزرگ از سیاه کوه تا شمال خور ترسیم نمیکرد. (ستوارت) هم مانند (ماک گرگور) بر طبق اطلاعات اشتباهی، چادهائی در میان کویر خزل اساق ترسیم کرده بود. گویا از میان صحرای نمک هرگز يك ارتباط مستقیم نه از (چهارده) به سمتان ونه از (دستگردان) به آنجا وجود نداشته است.

۲ - «ستوارت» که این مسافرت را در سال ۱۸۸۱ انجام میداد در آن موقع سرزمین مرزی ایران و افغان واقع در سرحد شمال سیستان و خواف راهم که تا حال در روی نقشه يك نقطه سفید نشان داده میشود، از نزدیک بطور دقیقتر نقشه برداری کرد. در سرزمین ایران «فوربس» و -

بیرجند حرکت کرده در جهت کرمان از صحرا عبور نماید. اواخر ماه مه و از فصل این مسافرت خیلی گذشته بود و تصور می رود دورانهای بدو شتران ناباب در اختیار خود داشته است. هنوز يك روز از حرکت «ستوارت» از خور (بیرجند) که آخرین دهکده حاشیه صحراست، نگذشته بود که احساس کردند آب باندازه کافی همراه برنداشته اند. اول به بالابند، که آب شور داشت، رسیدند و پس از آن راه را گم کرده به موقعیت خطرناکی دچار شدند. فقط در نتیجه اقبال مساعد و پس از يك شب راه پیمائی، در «شاند علی رضاخان» (Schoud) آب آشامیدنی بدست آوردند. در آن سمت محل آب، لوت هیئت مخصوصی بخود گرفت و اثری از هر گونه گیاه باقی نماند. از رودخانه شوری عبور بعمل آمد و بالاخره «نای بند» آن واحه جذاب، واقع در کنار جاده زواری بین کرمان و مشهد نمایان گردید؛ این واحه یا کوهرستان مجاور در روی نقشه موضع صحیحی را اشغال کرده بود. «ستوارت» در نای بند ازداده سفر تا کرمان صرف نظر و به بیرجند بازگشت^۱.

بین دو مسافرت «ستوارت» مصادف شد با سفر یک انگلیسی دیگر به نام «E. Stack»

→ ف. بونکه» و هیئت «گلدسمید» در قسمت لوت مسافرت کرده بودند. «ف. بونکه» در سال ۱۸۵۸ گودال «نمکران» و «داغ پترگان» (Daq-e-Patargan) راهم در شمال از همان راهی که «کریستی» رفته بود و در جنوب از راه تازه ای از طریق «یزدان» دور زده بود و به این طریق تازه میسر شده بود از حوضچه وسیع مرکزی اطلاع حاصل نماید. «ماک گرگور» در سال ۱۸۷۵ در ضمن مسافرت خود از بیرجند به عرات توانسته بود اطلاعات «ف. بونکه» راجع به راه جنوبی تکمیل نماید. معذک هنوز ۱۰۰ میل از مرز ایران و افغان قبل از «ستوارت» رؤیت نشده بود و کسی جرأت نکرده بود از گودال نمک که «ستوارت» بین «شاه رخت» و «یزدان» دیده عبور نماید. این سرزمین بطور کلی در نظر «ستوارت» دارای برجستگیهای مرتفع آمد و فقط در گودالهای بدون دررو در مرز ایران نمکرانهای مسطح فراوان یافت میشد. نتیجه اکتشافات «ستوارت» تهیه نقشه ای از مرزهای ایران و افغان بود که بمقیاس ۲: ۱ میلیون ترسیم شده بود.

۱ - مسافران دیگری که از نای بند دیدن کردند عبارت بودند از «سنت. ژ. گور St. G. Gore» (بسال ۱۸۸۵) و «راب. م. سایکس» (بسال ۱۸۹۳) و «باوم گارتن» (Baum garten) (بسال ۱۸۹۴) و «آ. ه. س. لاندور» (A. H. S. Landor) (بسال ۱۹۰۱). از «گور» نشریه ای بدست نیامده. راجع بمسافرتهای «سایکس» به فضل ۲۵ مراجعه شود. «باوم گارتن» دو مرتبه از کمربند صحرای مرکزی ایران عبور کرده بود؛ یکی در موقع مسافرت بجنوب از ترشیز (کلمر) و بشرویه و طیس (گلشن) به یزد و دیگری هنگام بازگشت از کرمان از طریق «راور» و «چهل پایه» و «نای بند» به بیرجند. چون برای مؤلف کتاب حاضر مطالعه عملیات مشکل «باوم گارتن» پس از تنظیم نقشه های تازه میسر گردید، لذا خط سیر او در روی نقشه «مسافرتهای کویر لوت» معلوم نشده. «آ. ه. س. لاندور» قصد داشت از کرمان از طریق فیض (شهداد) و لوت به «نه» رهسپار گردد، ولی اشخاصی طرف اطمینان غیر قابل عبور بودن این راه را برای او توضیح دادند و لذا او هم بسمت شمال از طریق «گدار خراسانی» به «نای بند» رو آورد. در آنجا ظاهراً بسیار خصمانه با او رفتار کردند و در نتیجه خط سیر «ستوارت» را در صحرا پیش گرفته عازم بیرجند گردید. با اینکه اوشها حرکت میکرد و از شدت تب رنج بسیار میکشید معذک راهها را تشریح کرده و چندین ارتفاع را اندازه گیری نمود.

کارمند حکومت بنگال که در سال ۱۸۸۱ از ایران عبور کرد و از صحرای داخلی آنجا اطلاعاتی به همراه آورد. هر چند راجع به دو موضوع زیر قبلاً «کیت آبت» اطلاعات لازم را داده معذک از مسافرت «ستاک» در داخله ایران مطلب قابل توجه عبارت از جزئیاتی بود که راجع به کویر سعیدآباد و کویر بین بافق و یزد شرح داده بود.

«ستاک» نوشته: کویر نتیجه خشکی و بی باری کوهستان است که در طبقات گچی و سنگ ریزه های متخلخل آن بسترهای قدیمی رودخانه ها از انظار پنهان شده و پس از آن در عمیق ترین نقاط حفره های از نمک اشباع شده مجدداً ظاهر میشوند.

کمی بعد از «ستاک» O. Stapf «گیا شناس در فضاهای خشک ایران» مسافرت پرداخت. «افتخار کشف «گاوخانه» که عبارت از حوضچه نهائی رودخانه اصفهان باشد، نصیب او میباشد زیرا درین مورد او اولین کاشف اروپائی میتوان ذکر کرد. اسم صحیح آن را اول دفعه «دوپره» مورد استعمال قرار داد. چندین مسافر دیگر از قبیل «کیت آبت» و «ه. شیندلر» و «ستاک» آن گودال عظیم را از دور، یعنی از ارتفاعات شمالی جاده کاروان رواسفهان به نائین دیده بودند ولی «شتاپف» اول کسی بود که به آن سرزمین بکر قدم گذاشت.

«شتاپف» در اواخر پائیز ۱۸۸۵، یعنی در موقعی که بیش از همیشه خشکی حکم فرما بود، بدریاچه ای رسید که عمیق ترین قسمت گودال را در سمت سلسله کوه نظنز (کوه رود) اشغال کرده است. و مشاهده کرد که حواشی دریاچه از قشر نمک پوشیده شده است؛ آب دریاچه صاف و تقریباً از محلول نمک اشباع شده بود. در کنار دریاچه جاده کاروان روئی بود که به یزد میرفت.

پنج سال بعد از سفر دوم «ستوارت» R. E. Galindo «را. گالیندو» از صحرای ایران سر در آورد؛ او ظاهر بسیار برجست و فعال بوده ولی متأسفانه بهیچوجه تشریحی از سر نوشت

۱ - «ستاک» از طریق شیراز از بوشهر به لار مسافرت کرد و تا آنجا که من میدانم در دنباله مسافرت خود از کرمان اولین اروپائی بود که بعد از «مارکوپولو» به کوه بنال قدم گذاشت و از طریق بافق و یزد و اصفهان و کوه بختیاری به تهران آمد. راههایی را که او در شمال لارستان پیمود بگلی تازه بود. ذکر عبور او از قره آقاج هم بمیان آمده. «ستاک» از لار در سرزمینی که سخت نمکنار بود و کوههای عربانی از غرب به شرق آن امتداد داشت، از طریق شاه غیب به فورک و سلسله کوهی که در ماه مارس هنوز مستور از برف بود، به سمت شمال و شمال شرق رهسپار گردید و در نزدیکی کاهه (کاهان) به راه بندر عباس رسید. «ستاک» نقشه های جغرافیائی ترسیم نمود و مجموعه ای از اغلاط نقشه ایران ترسیم «اوب. سنت جان» را، که در آن زمان حجت بود بیرون داد ولی معذک خط سیرهایی که ترسیم کرده بود دخالی از اشنباه نبود غالباً با متن سفرنامه او تطبیق نمیکرد.

۲ - «شتاپف» هدایت هیئتی را که «ژا. پولاک» تجهیز کرده بود بعهد گرفت. او در خارج از راه بوشهر به شیراز مسافرت میکرد و در حین راه پیمائی به جمع آوری گیاهان اشتغال داشت و در دنباله سفر خود از راههایی که باصفهان میرفت صرف نظر کرد. او راه تابستانی را مرکز قرارداده از دشتهای مرتفع واقع در «خور Kur» علیا و اطراف دریاچه «خنتار Khotar» دیدن کرد و به «کوه بول Kuh-e-Bul» که ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد صعود کرد. (بنای مرکزی

گیاه شناسی ۱۸۸۶-۷۱-*)

و نقشه ای از عملیات او در دست نیست. فقط در اثر «کوززون» راجع به ایران، اشارات مختصری به مسافرت های «گالیندو» شده است.

این افسران انگلیسی شاید اولین اروپائی باشند که بین شهداد و «نه» از لوت عبور کرده و یزد در سرزمین کوهستانی جنوب ایران از راههایی گذشته که حتی تا امروزه از مجهولترین نقاط ایران میباشد. او در ضمن مسافرت های دامنه دار خود به کویر بزرگ هم آمده ولی نمیتوان بطور یقین اطمینان داد که طول صحرا را از جنوب به شمال طی کرده باشد.

از مختصری که از تشریحات «گالیندو» به ما رسیده وضع طبیعت صحراهای ایران بخوبی آشکار است. در قسمت لوت «شهداد» او شرحی از تخته های گل رس عجیب، که به شکل مکعب تراشیده شده، بیان کرده است و اهالی بومی تصور میکنند که آنها خرابه شهرهای افسانه ای میباشد. «خانیکف» هم قبلاً به اینگونه بناها اشاره کرده بود. «گالیندو» ظاهراً اطلاعاتی هم از دریای بزرگ شن، که در اطراف لوت جنوبی تشکیل شده و تا سفر دوم و سوم «گابریل» تقریباً مجهول مانده بود، داشته است. «گالیندو» به علاوه منظره کویر بزرگ را بسیار واضح تشریح نموده بود.

یک نفر انگلیسی دیگر بنام «ه. ب. وون H. B. Vaughan» که تجهیزات سفر بهتری داشت، پس از «گالیندو» گزارشهای ارزنده ای راجع به اطلاع از خشکزارهای ایران مرکزی داده است. این کاشف خستگی ناپذیر نه تنها دو مسافرت متوسط در سالهای ۱۸۸۸ و ۱۸۹۱ به تمام کویر بزرگ نموده بلکه دومرتبه هم قسمتی از راههای مختلف حاشیه شمالی و غربی آن را زیر پا گذاشت.

«وون» در مسافرت خود از طریق انارک به کویر بزرگ نزدیک شد. پشت سر «گوخیر Gaukhir» (چشمه گوگرد) برای اولین بار چشمش به آن حوضچه بزرگ افتاد.

۱ - نقشه راهها را که «وون» برداشته بمقیاس ۱:۳ میلیون میباشد.

۲ - «وون» هر دو سفر خود را از «لنکه» واقع در ساحل جنوب ایران شروع کرد. جهت مسافرت او از جنوب به شمال بود و لذا نمیتوانست آنطوریکه باید دره های را که طولشان از شمال غرب بسوی جنوب شرق امتداد داشت و راههای معروف قدیم در آن واقع بود، تعقیب نماید. خط سیر سفر دوم او بطور کلی تا یزد در مغرب خط سیر سفر اولش واقع بود. «وون» جاده بندر عباس به شیراز را در سال ۱۸۸۸ در هر زم و در سال ۱۸۹۰ در لار قطع کرد و از قطعه راهی که از فاذا و طارم میکند و چندین مسافر دیگر هم شرح آن را داده اند، یکمرتبه در فورق و دفعه دیگر در داراب عبور نمود. دنباله راه از تبریز تا یزد از سرزمینهای تازه عبور میکرد. گودالهای طولانی واقع در غرب سلسله کوهستان از نائین تا کرمان را «وون» در سمت شرق و غرب «لاور» میدان Laur Maidon زیر پا گذاشت.

۳ - «وقتی از گودال بیرون آمدیم در سربك پیچ ناگهانی جاده چشمهای خیره ما به چیزی خورد که در نظر اول مانند دریای منجمد بی انتهای به نظر میآمد و تا چشم کار میکرد در دست راست مانند يك سطح صیقلی دیده میشد. پس از تفتیش دقیقتری معلوم شد نمک است که بهم چسبیده و سطح عظیم خیره کننده ای را تشکیل داده بود و گاه گاه در سطح آن با تلافیاتی به رنگ آبی روشن دیده میشد. در او در در سمت شمال يك سلسله تپه های قرمز رنگ و پست توجه را به

بعد از آن تاریخ «وون» تماس نزدیک خود را با کویر بزرگ حفظ کرد و حاشیه غربی آن را تا «کوه تلخه» دور زد و بدون اخذ نتیجه سعی کرد از سمت شمال به سوی «کوه گوگرد» پیش برود و از فراتر آن سرزمین واقع در قسمت جنوب را از مد نظر بگذراند. پس از آن او در امتداد حاشیه شمالی دریای زمان گذشته گاهی از نزدیک ساحل آن و گاهی از دور به حرکت آمد. ذکر «ترو» و نقاط دیگر برای اولین بار بمیان میاید. «وون» از روی «کال مورا Kal Mura»، یعنی آنجا تیکه رودخانه در صحرای مسطح نمک پراکنده میشود، در موقع خروج از تپه زارها عبور کرد. برای اینکه به هدف خود یعنی بیستان برسد او مجبور بود از «دورونه» از بیراهه به سمت جنوب برود. «وون» درین جا جاده سابق «ستوارت» را که در موقع عبور از طیس (گلشن) به ترشیز «کاشمر» بین کویر بزرگ و کویر بیستان مسافرت کرده بود، قطع کرد.

وقتی «وون» در موقع مسافرت دوم خود، که موفق شده بود نقشه های قبلی خود را به نحو شایسته تکمیل نماید، مجدداً از سمت جنوب به سوی کویر بزرگ پیش می رفت، راه خور و جندق را انتخاب کرد. از این جا در صدد یافتن راهی به کاشان برآمد و در ضمن، همانطور که «بوهنه» قبل از او کرده بود، از بیگستان «چاه چوکان Cah cu Kan» (شیشاگون Schichagun) و «ریگ جن» عبور کرد.

چند ماهی پس از آن مجدداً «وون» از اصفهان به جانب صحرا رفت و در سمت شرق، کویر بزرگ را دور زد.

در نائین او با زمین شناس فنلاندی بنام «شتال Stahl» مصادف شد و در انارک مجدداً او را ترک گفت. از طریق «هفت تومان» و «گرماب» در راه تازه ای به خور و بالتیجه به طیس (گلشن) رهسپار شد. ازین جا «وون» از طریق «هلوان» و «پیرحجت» و «دستگردان»، یعنی نقاطیکه یکنفر کاشف معاصر برای اولین بار از آنها دیدن کرده، به سمت غرب «کوه یخ

→ جلب میکند.

تبخیر مخصوصی در تمام آن سرزمین حکم فرماست و نقش بلندبهای اطراف را میپوشاند ولی برجستگی آن را نظر از بین نمیبرد. آنچه را که من اکنون در مقابل خود می بینم با تالاب بزرگ نمک میباشد. در عمیقترین گودال واقع در وسط صحرا آبریزهای منطقه بزرگ و بی انتهای تمرکز پیدا میکنند. بسترهای رودخانه ها کم و بیش پرازنمک میباشد و همه ساله مقدار کثیری آب ازین مجاری عبور میکند. حرارت صحرا در طول ماههای تابستان باعث تبخیر آن میشود بطوریکه مقدار نمک نسبت به آب دائماً روبه افزایش میرود تا اینکه بالاخره تمام زمین را نمک فرا میگیرد. ایرانیها میگویند در چندین سال قبل درین جا دریائی به تالاب بوده و کشتی هائیکه از سمنان به کاشان بادبان میکشیدند ازین دریا عبور میکردند.

۱ - برای درک این مطلب که تا کمی قبل از «وون» هم تا چه اندازه نقشه این منطقه را معکوس در نظر مجسم میکردند بایستی به سفرنامه «ت. کلرک C. Clerc» مراجعه کرد که در موقع آمدن از هرات به سال ۱۸۶۱ از «گاله مورا» در بالادست خطسیر «وون» در نزدیکی «صغودا Saughuda» (گدار صندی یعنی گداری که «گاریل» در سال ۱۹۳۳ برای عبور از «گاله مورا» مورد استفاده قرار داد) از آن عبور کرد و نوشت که دامنه آن قاعدتاً تا ایند میکشد.

آب» رهسپار شد و او در مسافرت اول خود در دامنه شرقی این کوه اتراق کرده بود. دنباله راه از «چشمه دوپور» تا «ترو» همان خط سیر سال ۱۸۸۸ بود. ولی معذک این مسافرت دارای ارزش بسیار بود زیرا این سرزمین را در ماه فوریه یعنی در فصل بارانی میدیدند نه مانند قبل در وسط تابستان. «وون» تصور میکرد از بالای تپه های واقع در جنوب «کال مورا» بوسیله دوربین بطور وضوح و زش باد رادر روی سطح دریاچه عظیمی که رودخانه در داخل کویر در آن میریزد، دیده باشد. برای رسیدن به سمنان او این دفعه خط سیر جنوبی تری را از «ترو» و طریق «پایستان» و «حسینان» که در جهت جنوبی دو پایگاه برای عبور از کویر تا جندق میباشد، انتخاب نمود.

کمی پس از آن «وون» بمعیت «ت. ا. بیدلف C. E. Biddolf» برای مسافرتی از تهران به خلیج آماده گردید و تمهیداً راهی را انتخاب کرد که مجدداً او را به صحراهای مرکزی نمک هدایت نماید. آن دو مسافر از سیاه کوه حرکت کرده از مشیله یا بنا بر قول اهالی بومی، از «دریای نمک» عبور نمودند؛ این با تالاق مستور از یک قشر نمک بنظر میاید «وون» مساحت آن را در حدود ۴۰۰ میل مربع برآورد نموده بود.^۱

آن دو انگلیسی بیهوده تلاش کردند در داخل «مشیله» از روی قشر نمک، که کاملاً مسطح و مانند یخ بنظر میاید، حرکت کنند، زیرا مطلقین محلی اظهار میداشتند که در زیر قشر نمک گل قرار دارد و چنانچه آن قشر شکسته شود تمام سطح نمک در زیر آب مدفون خواهد شد.

«وون» ظاهراً نسبت به مناطع وسیع نمکزار داخله ایران تمایل بسیار داشته است زیرا پس از آنهمه مسافرتهای پر زحمتی که در کویر نموده در سال ۱۸۹۱ هنگام مسافرت به پوشهر مجدداً از اصفهان در امتداد زاینده رود تا گودالی که رودخانه به آن میریزد و «دلنا» (جزیره سه گوشه) که بواسطه انشعاب رودخانه ایجاد میشود) تشکیل میدهد، پیشروی نمود و اطلاعات «شتایف» را، که شش سال قبل به آنجا آمده، تکمیل کرد.^۲ همچنین هنگام بازگشت به وطن سر زمینهای خارج از جاده های معمولی مورد عبور، نظر «وون» را جلب نمودند.^۳

۱ - این مطلب بطوریکه «کوزن» اظهار عقیده کرده صحیح نمیباشد زیرا او گفته تا زمان مسافرت «وون» و «بیدولف» هیچ اطلاعی از وجود این «دریاچه نمک متحجر» به ممالک غرب واصل نشده بود در صورتی که قبلاً «دلواله» این راه را از طریق مشیله در نور دیده و همچنین «بوهنه» از آن باخبر بوده است، در هر صورت شرحی که «بیدولف» مخصوصاً راجع به مسافرت سیاهکوه به «مرنجاب» واقع در حاشیه جنوبی مشیله داده دارای اهمیت بسیار میباشد و بیشتر از این جهت حائز اهمیت است که بعد از «وون» و «بیدولف» ماهیچگونه اطلاع مطمئن دیگری ازین منطقه عجیب بدست نیاوردیم. از جاده سنکفرش مشیله، که در سفرنامه «هربرت» اشاره به آن شده، آن افسران انگلیسی چیزی نشنیدند.

۲ - تا آنجا که من میدانم «شتایف» و «وون» اروپائیان منحصری هستند که راجع به گاوخانه تاکنون اطلاعاتی داده بودند.

۳ - از آنجا که در کنار جاده بزرگ اصفهان به شیراز واقع است «وون» به سرزمین کوهستانی مجهول واقع در سمت غرب شیراز آورد. راه تابستانی اصفهان در آسوپاس (چهارس)

در اواخر قرن ۱۹ «آ. ف. شتال A. F. Stahl» زمین‌شناس هم‌دایران مرکزی مسافرت کرد. میدان اکتشافات اودر سرزمین مرزی، واقع در غرب صحرای کمر بندی قرارداد شد. عملیات «شتال» در شرق و شمال شرق اصفهان در محوطه «نطنز» و «اردستان» و «انارک» و «نائین» دارای ارزش بودند. اودر میان دو محل اخیر گودال وسیعی یافت، که در تمام نقشه‌هایی که تاکنون منتشر شده، ترسیم نگردیده بود. «شتال» در شمال انارک تاحاشیه جنوبی «خاک ارواح» پیش رفت و آثار معادن فلز ارزنده‌ای کشف نمود.

آن زمین‌شناس در جهت جنوبی تر ابتداء راهی را که «کیت آبت» ازین دتاباق در پیش گرفته بود، انتخاب کرد. پس از آن بنوان اولین اروپائی به سمت شرق از کوه بنال گذشته به راور رو آورد. همچنین درین جا، یعنی در مناطق اطراف لوت، که «شتال» تا «اسپیچ Aspî» و «گوجهر Gudjehr» در آن جا به سیر پرداخت، آثار معادن فلزات مخصوصاً آهن و مس و سرب پیدا شد.

بالاخره اوجه در شمال و چه در جنوب راه کرمان به یزد هم پیش رویهای بعمل آورد. از فراز کوه‌های واقع در شمال یزد به بهرام‌آباد (رفسنجان) رسیدند. پس از آن اوجه سمت جنوب و کوه‌های پارین، که مرز شمالی سیرجان را تشکیل میدهند، رو آورد و بعد از طریق ده شتران (خاتون‌آباد) از بهرام‌آباد به شهر بابک رفت، که «پوتینگر» در اوایل قرن با آن تماس حاصل کرده بود. «شتال» پس از آنکه سری به معادن فیروزه واقع در نزدیکی «جوازین Ojavoizin» زد، از شهر بابک به جاده انار بازگشت^۱.

اساس نقشه‌های «شتال»^۲ همان نقشه‌های هیئت روسی بود؛ ولی سرزمینهای واقع در میان نقطه‌های مهمتر را، که قبلاً بطرز نجومی تثبیت شده، اوتقریباً بطور کلی تشریح نمود. نقشه‌های زمین‌شناسی «شتال» تا مدت مدیدی نمونه بی نظیر تلقی میشد. - هر چند مسافران نیمه دوم قرن پیش، اکتشافات مناطق مجهول صحرای مرکزی ایران را با اصول تازه‌اداره میکردند و در جستجوی راه‌های جدیدی به سمت لوت بودند ولی تمام راه‌هایی را که در نظر داشتند کاملاً تازه نبود. این کاشفان، بدون آنکه متوجه باشند، راه‌هایی را در پیش گرفتند که جغرافیون اسلامی در قرون وسطی شرح آن را قبلاً داده بودند.

راجع به خط سیر «بوهزه» در کویر بزرگ در سفرنامه «مقدسی» میتوان اطلاعاتی

دانکه قطع شد، پس از آن از گردنه‌ای که ۲۵۰۰ متر ارتفاع داشت سرازیر شده به قسمت علیای «کور Kur» رسیدند و در نزدیکی «خانه مور» از آن عبور کردند. از یک سرزمین کوهستانی مرتفع که قلّه آن با وجود فصل گرما (ماه ژوئن بود) مستور از برف بود، از میان جنگلهای بلوط پست‌گاهی سربالا و گاهی سرازیر راه را طی کرده به شهر کوچک اردکان، که ۲۳۵۰ متر ارتفاع داشت، رسیدند. از طریق رودیان و دره شاپور «وون» به سرزمینی که قبلاً از آن عبور بعمل آمده بود رسید.

۱ - در همین منطقه بسال ۱۸۷۹ (آ. هوتوم شیندلر A. Houtum Schindler) مسافرت کرده و نقشه‌ای از خطوط سیر آنجا بمقیاس ۱:۱۲۰۰۰۰ (۱:۸۰۰۰۰۰) ترسیم نموده بود.

۲ - بمقیاس ۱:۸۴۰۰۰۰.

بدست آورد؛ راجع به راه‌هایی که «ماک گرگور» و «ستوارت» و «وون» در جنوب کویر بزرگ پیموده‌اند «استخری» و «مقدسی» خبر داده بودند؛ راه زیارتی از کرمان به مشهد راه، که از وسط لوت میگذرد، جغرافیون قدیم میشناختند و همچنین «استخری» و «ابن حوقل» و «مقدسی» اطلاعاتی از خط سیر «خانیکف» داده بودند؛ و راجع به راه هیئت «گلدسمید» هم در کتاب «ادریسی» میتوان معلوماتی بدست آورد.

مرادف با «بوهزه» و «کیت آبت» در پر کردن نقاط سفید و بی‌همه نقشه‌های جغرافیائی ما «خانیکف» و هیئت «گلدسمید» و «وون» پیشقدم بودند. «تیتسه Tietze» و «شتال Stahl» کمتر بفکر کشف سرزمینهای تازه بودند. عملیات آنها بیشتر مربوط به شناسائی ساختمان سرزمین بدون دروایران و تاریخ تکوین صحاری آن بود.

راجع به یک انقلاب حقیقی در تجسم نقشه داخلی ایران، مغرب زهن خود را مدیون هیئت اعزامی روسی میدانست^۱. تمام نقشه‌هایی که بعد از ۱۸۶۰ بعضی هم که دیرتر منتشر شدند، رشته کوهستان سمت شرق خط شراز - اصفهان - تهران (تقریباً ۵۲ درجه سمت شرق) را از سمت شرق به غرب نشان میدادند. «خانیکف» اول کسی بود که ثابت کرد در داخله ایران بیش از یک رشته کوهستان مرتبط به یکدیگر وجود ندارد و محور آن بطور کلی از شمال غرب به جنوب شرق متمایل میباشد. همچنین «خانیکف»، که مقطعی از کلیه ارتفاعات خط سیر خود در ایران رسم کرده، قبول نموده بود که این سرزمین دارای چندین حوضچه بدون درو میباشد. در صحرای کمر بندی ایران در ردیف گودال زابلستان و فرورفتگی مرزی ایران - افغان، که در شمال آن واقع است، اوتشخیص داد که حوضچه کویر بزرگ یا کویر خراسان مرتفعتر و حوضچه لوت پست تر و صحرای باها باد هم از همان قبیل میباشد. «خانیکف» از روی صحت دریافت که پست ترین قسمت حوضچه در روی خط «شهادت - نه» واقع است. در روی نقشه «خانیکف» راجع به لوت، مخرج آبها بطور غلط منعکس گردیده است.

مجارای آبی که از سرزمین خوسف جاری میشوند رو به جنوب میروند که بتوانند خط سیر «خانیکف» را در وسط صحرا تحت عنوان درودخانه خوس Rivière de Khousse قطع نمایند بلکه پس از آنکه احتمالاً بوسیله رودهای فرعی که از کوه نای بند و ارتفاعات شمالی آن در یک بستر توأم شده و در مغرب مرغاب کوه از تمام عرض لوت میگذرند، رودی را تشکیل میدهند که در تمام سال جاری و به یک دریاچه نهائی واقع در شرق یا شمال شهادت میریزد.

هیئت «گلدسمید» در سمت غرب صحرای کمر بندی سلسله کوهی را که «خانیکف» در نزدیکی یزد به آن مصادف شده بود به سمت جنوب تا کوه‌های بلوچستان تعقیب و از عرض لوت در ضمن مسافرت «بم» به زابلستان اطلاع حاصل نمود و بدین ترتیب از جهات اصلی سلسله کوه‌های قسمت جنوبی صحرای کمر بندی اصلاعات بدست آمد.

«وون» بخصوص سطح حوضچه شمالی صحرا را مورد اکتشاف قرار داد و تقریباً

۱ - از روی مدارک «خانیکف» بسال ۱۸۶۰ نقشه ملخص «ژ. سولزر J. Sulzer» بمقیاس ۱:۳۳۵۰۰۰۰ در برلن تشکیل یافت. یک نقشه فرعی هم شامل حاشیه کویر بزرگ بین تهران و اصفهان و کرمان و هرات و مشهد ضمیمه آن میباشد.

خط حاشیه کویر را از روی صحت تعیین نمود. کوتاهترین ارتفاع کویر بزرگ را او به ۲۰۰۰ پا (۶۰۹ متر) برآورد کرده بود ولی احتمال دارد تعیین این ارتفاع قدری اغراق آمیز باشد. «وون» هم مانند «ماک گرگور» قبول کرده بود که حوضچه طبس (گلشن) از حوضچه کویر بزرگ مجزا و در سطح عمیقتری واقع میباشد «وون» اول کسی بود که بطور صحیح تشخیص داد توده‌های شن واقع در حاشیه جنوبی کویر بزرگ در اثر وجود بادهای نیم کره شمالی بوجود می‌آیند و به این ترتیب برای قانون بسط صحاری شن‌زار ایران، که بعداً «سون هدین» آن را مورد مطالعه قرار داده، مدارک فراهم کرده بود.

راجع به سنگ شناسی و طبقات الارض قاره باید خود را مدیون نظریات «تیتسه» و «شتال» دانست. مشاهدات آن در دوزمین شناس بعداً چندین بار مورد تصحیح قرار گرفتند. قطعه‌نامه‌های «شتال» راجع به زمینهای مپلور، که تکیه‌گاه عمده علوم قدیم در خصوص پیدایش مواد زیرزمینی سرزمین بدون در روایران بود، درسالهای بعد بیش از همیشه مورد بحث قرار گرفت. گزارش‌های «شتال» راجع به صخره‌های مخلوط و لوحه‌های تلق و سنگهای که ظاهراً دارای آزوت بوده و قدیمی میباشند با انضمام سنگهایی که در قعر زمین پیدا میشود به معلومات غالب زمین‌شناسان امروزی راجع باینکه مرکز ایران واسطه بین تحولات قدیم و جدید بود، منتهی میگردد.

«تیتسه» عقیده داشت که فلات ایران را نباید سرزمینی بمعنی واقعی قشردار دانست بلکه جائی است که در نتیجه فشار سلسله‌های مرتفع که از بدنه‌ها به آن وارد شده، تشکیل گردیده است. بعداً چین‌خوردگی اصلی آن تغییر شکل داده و بواسطه مواد متراکم عظیم با چنان شدتی تکان خورده که سلسله‌های موازی کوچکتر بالکل یا تقریباً مستور گردیده بودند. اختلاف نظر در دو کاشف راجع به ایجاد صحاری مرکزی بدون در روایران و موضوع طبقات الارض آن میتوان در یک ردیف قرار داد.

در موقعی که «تیتسه» در تشکیل رسوبات، عنصر آب را کمتر دخیل میدانست و ایجاد سطح خارجی را به عناصر جوی و ریزش سنگ و خاکی که طوفان پراکنده کرده، نسبت میداد و میگفت توده‌های نمک بقایای قسمتی از دریا نیستند و اطراف داخل گودالهای بدون دریا شده‌اند، عقیده «شتال» این بود که مناطق صحرائی امروز از دریاهای داخلی مستور بوده‌اند. نظریه «شتال» «بلانفورد» را بیاورد با این تفاوت که «شتال» خشک شدن دریاهارامربوط به دوران وسطی «Miocene» میدانست در صورتی که «بلانفورد» عقیده داشت که این وقایع در زمان ماقبل تاریخ اتفاق افتاده است.

۱ - «اوب. سنت‌جان» هم احتمال میداد که کویر بزرگ از سطح دریا پست‌تر بوده است.

فصل ۲۲

عملیات کلی دیگر

در نیمه دوم قرن ۱۹ انتشارات مربوط به ایران رو به فزونی گذاشت. بسیاری از مسافران که این کشور را بطور سطحی دیدن میکردند، و آنچه که دیگران قبل از آنها هم نوشته ایمان نداشتند، مشاهدات خود را بصورت کتاب منتشر می‌ساختند از این تراکم فوق‌العاده انتشارات که همیشه اطلاعات جدیدی بدست میداد میتوان آنچه را که در درجه اول برای تکمیل معلومات ما ارزش داشت مورد استفاده قرار داد.

شمال غرب و غرب

اخبار تازه‌ای از آذربایجان میرسید. درین جا بخصوص در حوضچه دریاچه رضائیه

۱ - پایه معلومات ما راجع به ایران در سال ۱۸۹۲ در اثر عظیم (گ. ن. کورزن G. N. Curzon) منعکس میباشد. چنین مقرر بود که کتاب او تا چندین سال بعد هم راهنمای کایه‌کسانی باشد که با ایران سر و کار داشتند. «کورزن» بعنوان مخبر روزنامه «تایم» در سال ۱۸۸۹ شخصاً بمسافرتها‌ی در خراسان نموده و از تهران به بوشهر و درآبهای کارون و خلیج راه پیمائی کرده است. در نتیجه مشاهداتی که او درین جا جمع کرده و مطالعه ادبیات موقفیت آمین کتاب «ایران و مسئله ایران Persia and The Persian Question» بوجود آمده که اهم مسائل آن مربوط به مسائل سیاسی و اقتصادی میباشد ولی در عین حال موضوعهای مربوط به نقشه‌برداری کشور را نیز مورد بحث قرار داده. از پر مغزی و صحت و تکامل این کتاب و بهترین منابعی که برای نوشتن آن بکار رفته انسان دچار تعجب میکردد. غالب منابعی که در آن موقع راجع به کشور در دسترس بوده، پس از تجزیه و تصفیه، مورد استفاده قرار گرفته بود. نقشه تازه‌ای به مقیاس ۱:۳۸۱۰۰۰۰ ضمیمه کتاب «کورزن» بود که تقریباً تمام مسافرت‌های خصوصی و همچنین سفرهای مأموران رسمی و تمام مواد قابل قبولی که برای تهیه نقشه در دسترس قرار داشت در آن مندرج گردیده بود. یک نظر به نقشه «کورزن» کافی بود که انسان بفهمد پس از تدوین نقشه «اوب. سنت‌جان» به بعد چه پیشرفتهای بزرگی در این زمینه بعمل آمده بود.

بیشتر اکتشافات روسها و آلمانها جایگزین عملیات گذشته انگلیسها گردیده بود. چندین سال قبل از شروع عملیات در شرق و داخله ایران «ن. و. خانیکف» سابق‌الذکر در آذربایجان بعنوان نماینده سرکونسولگری روس در تبریز اقامت داشت و وقت خود را صرف مسافرت‌های گوناگون میکرد. در سال ۱۸۵۲ از طریق سقز و سانه (سنندج) تاهمدان هم پیش رفت و در مراجعت از راه بیجار به پایتخت رهسپار گردید. او در نقشه خود مجموعه‌ای از وضعیت حوضچه رضائیه را نشان داد که از نظر نقشه برداری يك عمل استادانه محسوب میشد و در آن بسیاری از ارتفاعات اندازه‌گیری و نواقص و معایب کارهای قبلی تصحیح شده بود. همچنین «خانیکف» بود که در دره «مرده چال» بقایای استخوان حیوانات ذوقفار را پیدا کرد و پس از آن بسیاری از کاشفان غربی دنباله این اکتشاف را گرفتند.

۴ یکنفر عالم روسی دیگر بسال ۱۸۵۶ در آذربایجان ظاهر شد. او «ن. و. زایدلیتس N. V. Seidlitz» بود که از شرق تا غرب دریایچه رضائیه را پیمود و مانند «خانیکف» بعضی اشتباهات جغرافیائی را در روی نقشه‌های آنجا اصلاح کرد. او در رضائیه، که بقول خودش زیباترین شهرهای آذربایجان است، با «پرکین»، مبلغ پیر امریکائی، که قبلاً ذکرش بمیان آمده، مصادف گردید. «ن. و. زایدلیتس» شرح مسافرت خود را به‌گرددگرد دریایچه در مقاله مختصر و پرمغزی بیان کرده بود. بر خلاف «لفتوس» که وجود صفت‌هایی را در حوضچه اطراف مورد تردید قرار داده «ن. و. زایدلیتس» در دامنه شمال غربی سهند صفت‌های را مشاهده کرده که در یک سطح وسیعی قرار گرفته بود. ^{۱۸۵۷}

یک سال پس از «و. زایدلیتس» «او. بلاو O. Blau» در آذربایجان در حاشیه شمالی دریایچه رضائیه از تبریز به دیلمان (شاپور) و در سرزمین مرزی ترکیه بمسافرت پرداخت. او هم مشاهدات قابل توجهی راجع به تشکیلات صفت در شمال دریایچه بعمل آورد. «بلاو» به جنوب دریایچه رضائیه و سرزده‌های مرزی جنوب غرب هم‌سزد و درین جا بیشتر به رونویس کتیبه‌های قدیمی پرداخت.

مسافرتهای «م. و. تیلمان M. V. Thielmann» و «ژ. پولی G. Pauli» در آذربایجان از نظر جغرافیائی چندان مطالب تازه‌ای همراه نداشتند. اولی در سال ۱۸۷۲ منطقه رضائیه را از سمت شمال شرق تا جنوب غرب زیر پا گذاشت و امتداد جریان رودخانه «آچی» را در پیش گرفته وارد حوضچه دریایچه شد و در سمت شرق دریایچه را دور زده به لاهیجان واقع در قسمت علیای «زاب کوچک» رهسپار و سرزمین ایران را از طریق کوه‌های کردستان ترک گفت. «پولی» سه سال بعد از تبریز به ارومیه (رضائیه) و سلیمان مسافرت کرد.

در سال ۱۸۸۴ «ه. پولیگ H. Pohlig» فرصت یافته بود در آذربایجان در سراسر راه

۱ - در تجدید نظری که «ک. آ. بوت» راجع به تشریح قشر آذربایجان کرده (۱۸۵۷ Proc. R. G. S.) غالباً مساحت‌های «خانیکف» را مورد استفاده قرار داده است.

جلفا و مرند و تبریز مطالعاتی از لحاظ زمین شناسی بعمل آورد. او از کوه سهند و جزائر دریایچه رضائیه هم دیدن کرد و در همین جا است که «آپیش» قبلاً از لحاظ زمین شناسی تفحصاتی نموده بود. در نزدیکی مراغه، در همانجائی که «خانیکف» آثار حیوانات پستاندار مربوط به یکی از طبقات عهد سوم زمین (Pliocene) را کشف کرده بود، «پولیگ» هم حفریاتی در رسوبات گچی و لیجن‌های آهکی طبقه بندی نشده بعمل آورد.

یک سال بعد از «پولیگ» زمین شناس اطریشی موسوم به «آ. رودیه A. Rodier» برای بهره برداری ازین حفریات به ساحل شرقی دریایچه رضائیه آمد. او بدقت مشغول مطالعه در تاریخ تشکیل دریایچه شد و طرحی از جغرافیای تمام حوضچه تدوین نمود. در موضوع روشن کردن علت تغییر سطح دریایچه «رودیه» اول کسی بود که آن را به تغییرات جوی مربوط دانست. - راجع به نتایج مسافرت اکتشافی و علمی که «ا. پالادینی E. Paladini» ایتالیائی به سال ۱۸۹۶ برای تحقیق درباره دریایچه رضائیه، در پیش گرفت، تا آنجا که مؤلف این کتاب میداند، خبری منتشر نگردید. نتیجه اکتشافات «ر. ت. گوتنر R. T. Gunther» و «ر. ب. نیوتن R. B. Newton» انگلیسی در اواخر قرن ۱۹ (۱۸۹۹) راجع به دریایچه رضائیه بسیار بارور بود. «گوتنر» بود که وسعت دریایچه را بامقیاس صحیح تعیین نمود. راجع به نوسانات غیرعادی سطح آب، نظر به عدم وجود اطلاعات مطمئن و کافی نتوانسته بود توضیحات صحیح بدهد.

تفصیلات «گوتنر» متضمن وصف جزئیات سنگ‌های حاشیه حوضچه و مشاهده شرایط زندگی عالم حیوانات آنجا نیز بود. «نیوتن» هم راجع به نتایج زمین شناسی و آثار متحجر نباتات و حیوانات گزارشی داده و اطلاعات مارا در خصوص یکی از ادوار قدیمی تر عهد سوم در ایران بوسیله مقاله ارزنده‌ای تکمیل نمود.

«ژ. راده G. Radde» هم پس از اکتشافات در سرزمین پست خزر در سال‌های ۸۰-۱۸۷۹ از آذربایجان دیدن کرد.

او از آستارا به کوهستان طالش رو آورد و در امتداد مرزسیاسی از حاشیه سرزمین مرتفع آذربایجان عبور کرد و بواسطه گریزی که به اردبیل و کوهستان ساوالان زد، از ادامه مسافرت خود صرف نظر و تا ۴۰۰۰ متری کوه ساوالان صعود کرد. - «راده» با نگاه اکتشافات خود و متقدمانش توانست شرح جامعی از کوهستان طالش تدوین نماید.

وصف کوه آتشفشانی ساوالان را، که احتمالاً سومین کوه مرتفع ایران میباشد، و «راده» بطور اجمال از آن ذکری بمیان آورده «ه. سیوگرن H. Sjogren» هفت سال بعد به تفصیل شرح داده بود. یک سؤال روشن باقی میماند که آیا در مرتفعترین قله، دهانه آتشفشانی وجود دارد یا نه. «سیوگرن» به تفحص مرز برف مشغول شد و در ۳۹۰۰ متر ارتفاع یک یخچال معلق کشف نمود.

بین سفرهای «راده» و «سیوگرن» مسافرت‌های «آ. هوتوم شیندلر A. Hautum

۱ - راجع به آثار متحجری که «رودیه» از سمت شرق دریایچه رضائیه جمع آوروی کرده بود «گ. آ. وایت هوفر K. A. Weithofer» مشغول مطالعه و عمل گردید.

«Schindler» پیش آمد. او سر تپیی بود که در سال ۱۸۸۱ از طرف شاه برای ساختن بعضی خطوط تلگراف به تبریز مأمور شده بود.

«شیندلر» موفق شد موقعیت خط سیر از تبریز به سمت جنوب و تا ساوجبلاق (مهاباد) را، که بسیاری از مسافران شرح آن را داده، ولی فقط «مونت آیت» و «خانیکف» دقیقتر نقشه برداری کرده بودند، از روی صحت تثبیت نماید.

همچنین راه کثیرالعبور تبریز تا قزوین درین زمان بوسیله «شیندلر» مطمئناً نقشه برداری شد و درین نقشه عرض های جغرافیائی «Lemm» مورد استفاده قرار گرفت. یک قطعه راه بین زنجان و تخت سلیمان را، که کمتر کسی میشناخت، «شیندلر» نقشه برداری کرد.

اروپائیان دیگری که از تخت سلیمان دیدن کردند عبارت بودند از «ژ. آ. کناپ» (در سال ۱۸۸۴) و «ژ. ت. بنت» (J. Th. Bent) (در سال ۱۸۸۸).

«کناپ» که یک نفر گیاه شناس بود و از طرف «ژ. ا. پالاک» (J. E. Palak) در آذربایجان مسافرت میکرد، از سمت صابین قلعه (شاهین دژ) وارد شد؛ او از تخت بلقیس، که کمی دورتر از تخت سلیمان میباشد، صعود کرد ولی چیزی راجع بمسافرت خود منتشر نساخت. «بنت» کاشف معروف عربستان از سمت زنجان آمد و بیشتر به نوشتن عادات و آداب اهالی پرداخت.

معلومات جغرافیائی و زمین شناسی و باستان شناسی ما راجع به شمال غرب ایران توسط هیئت اعزامی «ژ. دومرگان» (J. de Morgan) به پیشرفت بزرگی نائل گردید. این کاشف فرانسوی با اتفاق زن خود و چندین نفر از علماء در سال ۱۸۸۹ یک مسافرت علمی دوساله در ایران پیش گرفت و پس از عبور از البرز و سرزمینهای ساحلی جنوب خزر از سمت شمال و طریق قره داغ به حاکم نشین آذربایجان وارد شد.

بررسیهای دامنه داری مخصوصاً در سمت شرق و جنوب و جنوب غرب دریاچه رضائیه بعمل آمد. هیئت اعزامی در قسمت علیای زاب کوچک هم بکار پرداخت و تا تنگه «کله شین Kel-e-Schin» پیشروی نمود.

«دومرگان» توجه مخصوصی به منطقه بین ساوجبلاق (مهاباد) و پساوه و سردشت و بانه و میراده و سقر معطوف داشت. «دومرگان» کوهستانی را که دارای انشعابات غیرمنتظم و در جنوب دریاچه رضائیه، بین زاب کوچک در غرب و جغتو (زرین رود فعلی) در شرق و جنوب واقع است، بمناسبت یک دهکده کردنشین مکری آنجا، «کوهستان مکری» نامیده

۱ - نقشه «شیندلر» با مقیاس ۱:۵۰۶۸۸۰ انجام یافته بود.

۲ - تمام سرزمین قره داغ از مرند واقع در سمت غرب گرفته تا قره سو در سمت شرق که امتیاز استخراج معادن آن را دولت ایران واگذار کرده بود، ده سال پس از سفر «دومرگان» بوسیله «آ. کورنوشیتسکی» A. Kornoschitzky و «د. ایوانوف» D. Yvanoff و «ن. کورماکف» N. Kurmakoff روسی در سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ از لحاظ زمین شناسی نقشه برداری شد. این اثر توسط آ. ف. شتال منتشر و در دسترس عامه قرار گرفت.

بود. در کوهستان مرتفع مکری غربی، در جهت سردشت، تقریباً نیم قرن پیش «م. واگنر» اکتشافاتی بعمل آورده بود.

در نتیجه مسافرتهاى آذربایجان و کردستان «دومرگان» موفق شده بود در کتاب اطلس بزرگ جغرافیائی خود یک نقشه دو صفحه‌ای از سرزمین بینهند - ارومیه (رضائیه) - رواندوز - سقر ترسیم نماید. درین نقشه یک طراحی سودمندی ترتیب داده شده که از روی آن قسمتهای ساحلی را، که همه ساله در زمستان آب میپوشاند، بخوبی میتوان تشخیص داد.

چند سالی بعد از «دومرگان»، یعنی بسال ۱۸۹۵، خط سیر اورا «و. ب. هاریس» W. B. Harris، که بواسطه مسافرتهاى قبلی در عربستان معروف میباشد، در پیش گرفت، و این درموقعی بود که او از ساوجبلاق (مهاباد) به سردشت میرفت و بیشتر در خارج از جاده کاروان رو سفر میکرد تا در طرز زندگی ایلات کوهستانی مطالعه نماید. در دنباله مسافرت از طریق بانه و سقر و سندانج فرصتی بدست آورد تا فهرستی از طوائف کرد، که در سرزمین ایران زندگی میکردند، تنظیم نماید.

«گ. هاوس کنشت» G. Haussknecht گیاه شناس در موقع مسافرت از سلیمانیه به سندانج در سال ۱۸۶۷ به قلمرو اکتشافات «ریچ» واقع در دیاله علیا، که تازه قبل از جنگ جهانی اول مورد مساحی صحیح قرار گرفته بود، پیش روی نمود.

او از نوسود واقع در جنوب کوهستان اورامان به مرتفعترین قلّه این کوهستان صعود کرد و بسمت رودخانه شیروان، که کوهستان شاهورا از یکدیگر جدا میسازد، پیشروی نمود و در ضمن مسافرت از «پنجوین» Pandjvin واقع در شمال کوهستان اورامان به سندانج، اطلاعات جامعی از شعب فرعی شمالی «شیروان علیا» بدست آورد. پس از آن به سمت جنوب و منطقه روانسر رو آورد و در آنجا تحقیقاتی از کوهستان شاهو بعمل آورد و انشعابات جدیدی از دیاله علیا را در روی نقشه ترسیم و تثبیت نمود.

همچنین یک ربع قرن بعد از «هاوس کنشت» (۱۸۹۱) یک هیئت فرانسوی بریاست «ژ. پیسون» G. Pisson و «آ. دولای» A. Develay از سلیمانیه به سندانج مسافرت نمود. این هیئت ظاهراً از سلسله اورامان عبور کرده و یک قسمت طولانی از راه را در امتداد گاورود طی نمود. آنچه از این مسافرت بسمع عامه رسیده بسیار ناچیز بوده است.

۱ - کمی بعد از «دومرگان» در سال ۱۸۹۲ «و. فابر» به منطقه کرد های مکری داخل شد ولی بغیر از یک گزارش خلاصه از نتیجه مسافرتهاى او اطلاع دیگری بدست نیامده است. (گزارش سالیانه د. فرانکفورت. ف. جغرافیائی. ۱۸۹۶).

۲ - بمقیاس ۱:۲۵۰۰۰۰

۳ - راههایی که «هاوس کنشت» پیموده توسط «ه. کیپرت» H. Kiepert تحت عنوان «خط سیر در شرق» نقاشی شده و نقشه ای بمقیاس ۱:۸۰۰۰۰۰ از روی آن ترسیم شده بود، این نقشه علاوه بر کردستان شامل قسمتی از جنوب و مرکز ایران هم بود و پیشرفت بزرگی بحساب میآمد.

لرستان جنوبی مخصوصاً قسمت مرکزی آن، یعنی تقریباً تمام منطقه ای که خارج از خط سیر معروف «راولینس» مربوط به سال ۱۸۳۶ و راه مسافرت «دوبود de Bode» مربوط به سال ۱۸۴۱ واقع بود، منطقه کاملاً مجهولی را تشکیل میداد. این موضوع تازه موقعی تغییر کرد که یک هیئت مختلط انگلیسی - روسی در سال ۱۸۴۹ برای تعیین حدود مرزهای غربی ایران مساحی خود را آغاز کرد. اعضاء این هیئت مدت چهار سال عملیات پرداختند و با آسودگی خاطر در مناطق متنازع فیه از هر طرف مسافرت میکردند و در فصل تابستان به مناطق کوهستانی پناه میبردند.

این مسافرت‌های علمی انگلیسی - روسی از لحاظ نقشه برداری نتایج بسیاری دربرداشتند و تا شروع جنگ جهانی اول تقریباً منحصر اساس نقشه‌های موجود لرستان را تشکیل میدادند. متأسفانه یادداشت‌های نماینده مختار انگلیس یعنی «و. ف. ویلیام» مفقود شد ولی در عوض یادداشت‌های عضو هیئت روسی بنام «ا. ی. چیریکوف Tahirikoff» باقی مانده و در روزنامه «پوتوی Putewoi» در سال ۱۸۷۵ توسط «م. آ. گامازوف» در سن پترزبورگ منتشر شدند. این یادداشت‌ها حاوی اطلاعاتی از مناطقی بودند که از لحاظ علمی کاملاً ارض جدید محسوب میشدند. تا زمان مسافرت‌های «هارسون» در سال ۱۹۳۴ هیچکس در لرستان مانند «چیریکوف» تا این اندازه به نتیجه نرسیده بود.

او در جهت جنوبی بین دزفول و بروجرد از خاک لرستان عبور کرد و در ضمن این مسافرت از «مون قاره Mungareeh» و خرم آباد گذشت؛ او اول کسی بود که درین راه بناهای بسیار قدیمی از جمله غارهای احتمالی زمان مدی واقع در «سداران Sedaran» را کشف کرد. آثار باستانی دیگر هم پیدا شد مثلاً بقایای یک جاده سنگفرش (جاده خسرو) واقع در جنوب خاوه. «چیریکوف» سفر دیگری هم از کرمانشاه و طریق «هلایلان Hulailan» و «علی گیجان Aligidgan» و «پل تنگ» به سرزمین پست «شوش» در پیش گرفت؛ او در ضمن در قلب «پیش کوه» هم بطور مورب رخنه نمود. موقعی که آن مأمور روسی بین دزفول و هارون آباد (شاه آباد)، واقع در کنار جاده کرمانشاه، راه رودبار و شیروان را در پیش گرفت تقریباً از خط سیر «اولینسن» عبور میکرد. دو مسافرت دیگر «چیریکوف» بین خاتین و دزفول در امتداد حاشیه خارجی کوهستان انجام شد، یکی از طریق هویزه و دیگری در بازگشت از راه چنگولا.

۳۸ سال بعد «ف. ر. ماونسل F. R. Maunsel» به شمال غرب لرستان آمد و از دوراه سلسله‌های حاشیه کوهستان را پیموده به جانب سرزمین پست بین‌النهرین روانورد. خط سیر او از شمال و جنوب کوهستان «منشت Manisht» عبور میکرد و این کوه سرزمین لرهای فیلی واقع در جنوب را از سرزمین‌های کردهای کلهر واقع در شمال جدا میکند و مرز جنوبی کردستان را به این ترتیب تشکیل میدهد که یکمتر تبه از «مندلی Mandali» در امتداد «آب گنجیر» از فراز سرزمین مرتفع «سرنه Sarneh» به خسروآباد و دفعه دیگر از کرمانشاه و «ده بالا» به «بدرای Badrai» میرود.

دو سال بعد از «ماونسل» هیئت اعزامی «دومرگان» در شمال و مرکز لرستان از جاده‌های

تازه‌ای عبور نمود و این درموقعی بود که هیئت جریان «گامازاب Gamasab» را، از هلایلان تا شیروان، تعقیب نمود؛ این رودخانه پس از جدا شدن از سلسله کوه، واقع در جنوب غرب کرمانشاه، تا توأم شدن با آب کرند (آب چاره) از میان منطقه بسیار جزئیابی میگردد. «دومرگان» از تنگه‌های عمیق و دره‌های مستور از جنگل عبور کرد. «هلایلان» حوضچه کوچکی بنظر آمد که قبرهای بسیاری از زمان قدیم به صورت تپه‌های غیر منظم در آن یافت میشد. همه‌جا انسان به آثار باستانی برمیخورد ولی بواسطه احساسات ضد خارجی اهالی، نفیض آن از نزدیک بسیار دشوار مینمود.

ده سال پس از «دومرگان» «بن دو Bondoux» باستان‌شناس فرانسوی در لرستان از راهی عبور کرد که جزئیات آن معلوم نشده و این راه در جهت مخالف خط سیر «دومرگان» و در عین حال از روی رداو میگذشت و این درموقعی بود که «بن دو» احتمالاً از «شوش Susu» و دره سیمه به کرمانشاه مسافرت میکرد.

«دومرگان» موفق شد از پشت کوه هم، که در آن موقع تقریباً بطور کامل مستقل بود، دیدن و انشعابات کلی کوهستان‌های آن‌جا را تعیین و تثبیت نماید. آن فرانسوی درموقع آمدن از شیروان از دره آفتاب (هفت آب) مسافرت کرد تا از والی دیدن نماید و در هنگام بازگشت مجدداً از کبیر کوه عبور کرد و پشت کوه را در راه «کولم Kulm» و «پل مادیان رود» ترک کرده به «خرم آباد» رهسپار شد. برای دیدن جنوب آن سرزمین از طرف والی به «دومرگان» اجازه داده نشد. منطقه بین «کبیر کوه» و مرز ایران را تا کنون هیچ کاشف اروپائی مورد بررسی قرار نداده بود.

اولین جنبش اقدام برای اکتشاف دقیق‌تری از سرزمین بختیاری در نیمه دوم قرن پیش در نتیجه فعالیت تجار انگلیسی، که از راه خلیج بین ایران و بین‌النهرین تجارت برقرار کرده بودند، بعمل آمد. شرکت کشتی‌رانی انگلیسی در دجله، با توجه به فکر مرجع «لایارد»، همیشه سعی میکرد یک راه تجارتنی در کارون افتتاح نماید و هدف اصلی این بود که مجدداً راه قدیمی را، که از کوهستان بختیاری میگذشت، مورد استفاده قرار دهد؛ این همان راه سنکفرشی است که «ابن بطوطه» سابقاً تحت عنوان «راه سلطانی» یا «جاده اتابک»، که مؤلفان اسلامی آن را بواسطه وجود اتابک مقتدر لرستان چنین نامیده بودند، تشریح کرده بود. این جاده سنکفرش، که شاید از زمان هخامنشی‌ها باقی مانده باشد، در قرون وسطی وضعیت خوبی داشته و دارای توقفگاه‌های خوب و انبارهای آذوقه و وسایل کافی برای زندگی بوده است.

ظاهراً «و. ف. ویلیامز»، که ذکرش سابقاً گذشت، در سال ۱۸۵۰ از این جاده قدیمی عبور کرده ولی هیچگونه یادداشتی راجع به مسافرت خود بجا نگذاشته بود.

۱ - «دومرگان» درین سفر در دره (رومیشکان) آثاری از آبادیهای ماقبل تاریخ تشخیص داد. «شاین» در مسافرت سال ۱۹۳۶ خود نظریات «دومرگان» را تصدیق کرد ولی عملاً حفاریات آن‌جا را به عهده هیئت باستان‌شناسان آمریکائی بریاست «ا. ف. شمیت E. F. Schmidt» واگذار نمود.

ولویانکه از لحاظ جغرافیائی چندان ارزشی هم نداشت معذک شرح مفصلتر را باید از دگ. س. ماکنزی G. S. Mackenzie، نماینده شرکت تجارتنی واقع در بصره و بوشهر شنید؛ او با کمال تهور سعی کرده بود روابط سرزمین واقع در میان نقطه نهائی کشتی رانی کارون و پر جمعیت ترین شهر داخله ایران، وضعیت راهها و تنگه‌ها را، که بیشتر ایام سال مستور از برف میباشند، روشن و تثبیت نماید؛ او در سال ۱۸۷۵ از اصفهان وطریق «اردال» و «دوبولان» به بوشهر مسافرت کرد و سه سال بعد در جهت معکوس از طریق «گتوند» (Gottwend) (در شمال شوشتر) و بازوفت و چهارمحال مجدداً مراجعت نمود. «ماکنزی» این جاده شمالی را برای عبور کاروان آسان تر تشخیص داد.

«ماکنزی» شایان این افتخار است که وجود محوطه‌های وسیعی را ثابت کرده که بدون خطرات مخصوص جانی و مالی امکان نداشت در منطقه بختیاریها، که دارای شهرت خوبی نیستند، کسی بتواند از آن عبور کند. «ماکنزی» راجع به وضعیت راهها اشتباهاً نظر فوق‌العاده مساعد ایران داشته و گذشتن از گردنه‌های مورد عبور را درین قسمت آسان تر از گردنه‌های راه بوشهر تشخیص داده بود.

در بین دو مسافرت «ماکنزی» «آ. هوتوم شیندلر»، که مکرر نامش ذکر شده، از طریق دوبولان جاده قدیمی شوشتر به اصفهان را در پیش گرفت و اولین گزارش علمی را بضمیمه یک نقشه دقیق از خطوط سیر راجع به این قطعه، که طی کردن آن ۱۵ روز طول داشت با تمام رسانید.^۱

«شیندلر» کوهستان مونگاش را در سمت شرق گذاشته به جلگه حاصلخیز و پر آب «قلعه طولی» داخل شد. منطقه واقعی بختیاری از «مالیر» شروع شد. درین جا با وجود داشتن سمت رسمی و مقام افسری شاه معذک بواسطه تعصب اهالی بومی از او ممانعت بعمل

۱ - قبل از آنکه (ماکنزی) شروع به کسب اطلاعات راجع به یک جاده تجارتنی از خوزستان به اصفهان بنماید (گ. هاوس کنشت) گیاه شناسی که قبلاً در کردستان مسافرت‌های طولانی کرده بود در سال ۱۸۶۸ در کوه‌های بختیاری پرسه میزد تا اینکه بواسطه حملات تب مجبور بمراجعت به اصفهان گردید. نقشه ترسیم راههایی که (هاوس کنشت) از آن عبور کرد و در نتیجه گزارش به مالیر و اردال (و جیکاکور Cikakhor) افتاد، بطوریکه قبلاً ذکر شد، با مقدمه‌ای از طرف (ه. کیپر) بعداً منتشر گردید. راجع به راههایی که (هاوس کنشت) در کهگیلویه پیچیده بعداً اشاره خواهد شد.

۲ - تمام خطوط سیر (شیندلر) از حیث کمال نمونه و سرمشق میباشند. در تمام آنها مسافتات و تعیین نقاط و ارتفاعات و تعداد مساکن و جمعیت و بسیاری اطلاعات دیگر به جزء قید گردیده است. همچنین (شیندلر) در سال ۱۸۷۷ از بین راهی که (راولینسن) و (دوبود) طی کرده بودند یعنی بین دزفول و خرم‌آباد پایتخت استان عبور کرد و نقشه‌ای راجع به مناطق مورد عبور به مقیاس ۱:۶۰۰۰۰۰ منتشر ساخت. از خط سیر (شیندلر) هفت سال بعد (م. س. بل) هم که بازحمت بسیار از جنگ لرهای سکوند پدر رفته اطلاع حاصل کرده بود. قبل از (شیندلر) هم (د. ا. ریوادیتر D. A. Rivadeneyra) اسپانیولی در سال ۱۸۷۴ آنها را ندانید و بر وجود و خرم-آباد به دزفول مسافرت کرده بود.

آمد که از کتیبه‌های قدیمی رونوشت بردارد. به او همچنین اجازه داده نشد از مال میر حرکت کرده خرابه‌های «شوش Susan» واقع در کنار کارون را، که «لایارده» از آن اطلاع داده بود، بازدید نماید. «شیندلر» در تمام خط سیر کوه‌های بختیاری از هر جا که بقایائی از سنگهای چهار گوش جاده سنگفرش اتابک در آن پیدامیشد، بدقت یادداشت بر میداشت. پس از عبور از کارون به راههایی رسیدند که غالباً از میان جنگلهای انبوه بلوط میگذشت و پس از طی چندین گردنه به رود «بازوفت Bazuft» میرسید و زمانی «پل عمارت»، که امروز بکلی فرو ریخته، روی آن قرار داشت، اکثر این منطقه منظره زیبا و مسحور کننده‌ای داشت.^۱ در جلگه مرتفع «سولجان Suledjan» «شیندلر» به دو دریاچه کوچک مصادف شد. نزدیک جلگه مرتفع «چیکاخوره» (تپه آفتاب)، که مقر تاستانی سران ایل بختیاری و کمی شرقی تر واقع بود، داخل خاک اصفهان میشد و فوراً طبیعت سرزمین تغییر میکرد. عالم وحشی و شاعرانه کوهستانی، که انبوه درختان آن را فرا گرفته بود جای خود را به تپه‌های بدون درخت و دره‌های ملایم میداد. دیگر از چادر خبری نبود و اهالی در خانه‌های محکم سنگی داشتند. در دهکده بزرگ قهقرخ آخرین و شرقی ترین کاروانسرای قدیمی اتابکان لرستان در مرز آنجا به چشم میخورد. -

۵. ل. ولس H. L. Wells، کاشف دریاچه «تشت» (نرگس)^۲ برخلاف جهت «شیندلر» در خاک بختیاری در سال ۱۸۸۱ از اصفهان تا شوشتر را زیر پا گذاشت. توضیحات و نقشه برداری او از راهها نتوانستند چنانکه باید مکمل عملیات «شیندلر» واقع شوند^۳. شش سال بعد از

۱ - یک شمع کوچک بازوفت از میان سایه چنارهای غول پیکر و نارونهای کهنه‌گره دار و درختان توت و پیدهای مجنون و انجیر و گردو و تبریزی که لایای آن را بوته تمسک و گل سرخ بوضوح انبوهی پر کرده جریان دارد و گاهگاهی از میان آنها بوته‌های ختمی سفید و سرخ با ارتفاع ۵ تا ۶ پا سر بر افراشته و خرمنهای سبز و خرم از گل کلسنی برنگ آبی روشن در کنار آن روئیده است.

۲ - فقط کمی آن طرف تر از شیراز که همه تا این اندازه شوق دیدن آن را دارند، (ولس) موفق شد در شمال دریاچه نیریز دریاچه بزرگتری را که از وجود آن تا ۱۸۸۱ کسی اطلاع نداشت کشف نماید. او از سمت غرب در امتداد ساحل جنوبی دریاچه که در اول مه دسته‌های انبوهی از مرغ غواص (Flamand) در آنجا در پرواز بودند حرکت کرد. پس از طی یک جلگه غیر مسکون و بی آب و علف که مستور از خرابه‌های قلاع قدیم بود، در شمال شهر کوچک نیریز همپیکه از سد کوچکی گذشتند دریاچه جدید بنام دریاچه تشت یا دریاچه نرگس نمایان گردید. در نزدیکی دهکده تشت دریاچه، که به رنگ آبی سیر بود و تعداد بیشمار جزایر کوچک پشت سر نیزار انبوهی مانند کمر بند در ساحل آن قرار داشت و جنگل باشکوهی از درختان مورد در اطراف آن پراکنده شده منظره مطلوبی بوجود آورده بود. در انتهای غربی دریاچه جدید - الاکتشاف ارتباط آن با دریاچه نیریز بطور آشکار نمایان بود. نقشه‌های رومیزی (ولس) بمقیاس ۱:۵۰۰۰۰۰ در دو صفحه منتشر شد.

۳ - (ولس) همچنین راهی را از طریق بهبهان به شیراز تشریح کرده که بمناسبت مسافت خود در خاک بختیاری از آن عبور نموده بود این راه را قبلاً (کینیش) و (مونت ایت) در پیش گرفته بودند و تا موقع مسافرت (هرتسفلد) در سال ۱۹۰۵ تمام فرضیات راجع به خط سیر اسکندر درین قسمت از ایران در اطراف گزارش این دو کاشف و (ولس) دور میزد.

«ولس» ه. ب. لینچ H. B. Lynch از مالیرودوپولان عبور کرد و ما یکبار دیگر گزارشی از جاده سوقالجیشی قدیم اتابکان، که ازین منطقه میگذشت بدست میآوریم. از دوپولان تا اصفهان «لینچ» خط سیر جنوبی تری را نسبت به متقدمین خود پیش گرفت. بنا باظهار «لینچ» راهی که بعداً از روی اضطرار برای عبور چارپایان ساختند و امروز دیگر مورد استفاده قرار نمیگیرد، جاده شوشتر به اصفهان نامیده شد.

همچنین خارج از جاده سنگفرش معروف در آن زمان کاشفان اروپائی در کوهستان بختیاری مشغول اقدامات بودند. تقریباً معاصر با «ولس» «استاک» هم، که بواسطه مسافرتهایش در صحرای داخله ایران معروفیت داشت، مشغول تجسس سرچشمه کارون بود.

او در ضمن این مسافرت بسال ۱۸۸۱ در قلب کوههای بختیاری به نقطه ای رسید، که شاه عباس کبیر خواسته بود کرده کوهی را لقب زده آب کارون را که به خلیج میریخت، به سمت رودخانه اصفهان برگرداند و آن را بمصرف آبادی پایتخت زیبای خود برساند. «ستاک» شروع عملیات آن لقب را هم شرح داده بود. صخره هائی را که خورد کرده بودند رویهم انباشته شده و خرابه پناهگاههای کارگران هنوز بنظر میآمد. چون در زمستان هم کار میکردند احتمال دارد این پناهگاهها برای جلوگیری از سرما و برف بوجود آمده باشد. «ستاک» شرح سرچشمه کارون را هم داده ولی درین موضوع بخطا رفته است.

«ستاک» اولین مسافر غربی بود که برای ترسیم نقشه محوطه زردکوه متحمل زحمت گردید. تاکنون مصالح برای نقشه برداری این کوه و اطراف آن در دست نبود. «ستاک» هم در اثر خود راجع به این قسمت از ایران فقط ضامم مختصری به نقشه «او. ب. سنت جان O. B. St John» اضافه کرده در صورتی که خود آن نقشه کاملاً نارسا میباشد.

بمسافرت «آ. رودلر A. Rodler» در سال ۱۸۸۸ معلومات جدیدی راجع به سرزمین بختیاری بدست آمده این زمین شناس اطریشی ابتدا قصد داشت از سمت شمال به زردکوه رو آور شود، ولی بواسطه ناسازگاری همراهان ایرانی این پیش روی میسر نگردید؛ لذا از اصفهان به سرزمین بختیاری رهسپار شد و ایلیخانی را در مقر تابستانیش واقع در چیکاخور ملاقات و به کمک او از سمت جنوب شرقی به هدف خود رسید.

از فراز شتران کوه (اشتران کوه)، که «رودلر» ارتفاع آن را ۳۵۰۰ متر تعیین کرده و در حقیقت بیشتر از آن است، او موفق شد منظره آن سرزمین را تماشا کند. در سمت جنوب شرق توانست از دور پیکره عظیم زردکوه را ببیند ولی بطوریکه قبلاً ذکر شد برای رسیدن به آن مجبور بود یک دور طولانی بزند؛ او از اردال و دشتک، که آخرین آبادی مسکون این طرف زردکوه میباشد، عبور کرد. «رودلر» دامنه شرقی کوهستان را در پیش

۱ - ظاهراً این نقشه بزرگ در قرن ۱۶ مورد توجه شاه طهماسب بوده است و ساختمان تونلی را شروع کرده بود. همچنین شاه عباس دوم بدون توجه به عدم موفقیت پیشقدم خود این نقشه را مورد تعقیب قرار داد. تحت نظر یک نفر مهندس فرانسوی بنام (ژنست Genest) رودخانه سدبندی و سنگها به تدریج از جا کنده شد ولی ازین مهندس انتشاراتی بیرون نیامد. اخیراً این نقشه با تغییرات جزئی از نو بمورد عمل گذاشته شده.

گرفت و از کوههای فاصل بین کارون و زاینده رود عبور کرد، و سرچشمه اصلی رود اخیراً در نظر گرفته احتمالاً از همان راهی که قبلاً «اوشر الوی» رفته بود به چهارمحال رهسپار شد و از طریق فریدن خاک بختیاری را ترک گفت.

«رودلر» از مناطقی که گذشته تشریح بعمل آورده و نظریه «لقتوس» را، راجع باینکه کوهستان بختیاری نمونه ای اصلی از شکافها میباشد، مورد تأیید قرار داده بود. ظاهراً خرابیها در آن نقش مهمی بازی نکرده و «رودلر» از سنگهای آتشفشانی در آن منطقه گچی آثاری نیافته بود. رویه مرفته نظریات «لقتوس» بوسیله کشفیات «رودلر» راجع به احجار طبقاتی راه کمال را پیموده اند. در موارد دیگر نظریات قدیم راجع به ساختمان کوه برجای خود برقرار مانده اند.

تنها «ف. هوسای» علیه این نظریه قیام کرد. او کمی قبل از «رودلر» با هیئت «دیولوفوا» به منطقه بختیاری آمد و بسمت مالیر پیش رفت و در صدد شناسائی منطقه ساحلی بین بهبهان و بو شهر برآمد و این قبل از آن بود که بطور مبسوط در راه شیراز و اصفهان و تهران از نظر زمین شناسی تفحصات بعمل آمده باشد. این زمین شناس فرانسوی برخلاف «لقتوس» بر این عقیده قرار گرفت که نه تنها طبقات جواتر سنگها از سرزمین پست بین النهرین بسمت خاک ایران به طبقات قدیمتر منتقل نشده اند بلکه قضیه عکس آن میباشد.

سرچشمه فرضی کارون (سرچشمه کوه رنگ) و بریدگی مصنوعی بین تپه های زاینده رود و کارون (کارکونان Karkunan) را، که «ستاک» شرح داده بود، نه سال بعد از او خانم «ایزابلا ل. بیشوپ Isabella. L. Bishop»، یکی از اولین زنان مسافر است که برای اکتشاف به ایران آمده، بازدید نمود. او مدت سه ماه با کمال تهور در سرزمین بختیاری پرسه زد و ۱۰۰۰ کیلومتر راه پیمائی نمود. تقریباً میتوان حمل بر اعجاز نمود که چگونه خانم «بیشوپ» توانست از تمام آن مخاطرات جان سلامت ببرد.

راجع با اولین اطلاع در خصوص اینکه سرچشمه «کارون» در پای «زردکوه» نبوده بلکه در سمت شمال «کوه رنگ» میباشد، باید خود را مدیون او دانست؛ این سلسله کوه عظیم دقیقاً نقشه برداری و تشریح شده بود. بعلاوه چنین نتیجه بدست آمد که منطقه آبیاری «آب دز»، از آنچه تاحال تصور میشد، بزرگتر میباشد و تاجلنگه «سیلاخور» واقع در نزدیکی «بروجرد» و قسمت علیای «فریدن» واقع در ایالت اصفهان امتداد مییابد. در دامنه جنوبی «اشتران کوه»، که بیش از ۴۰۰ متر ارتفاع دارد، او به یک دریاچه عمیق کوهستانی باشکوه تصادف کرد؛ اکنون در تمام نقشهها این دریاچه بنام «Lake Irene» ثبت میباشد خانم «بیشوپ» همچنین شرح ذیقیمتی از خرم آباد و بروجرد، که یک شهر مهم تجارتهی واقع

۱ - تا آنجا که من میدانم حق تقدم کشف دریاچه به خانم (بیشوپ) و همچنین (ساورس Sawyer) و (شتراس Straus) تعلق نمیگردد (این شخص اخیر در اواخر ژوئیه ۱۸۸۹ یعنی یکسال قبل از خانم بیشوپ از جانب شمال بدریاچه رسید) رجوع شود به فصل ۲۶) بلکه به (رودلر) مربوط میشود که قبلاً در مسافرت ۱۸۸۸ خود ذکر (کههر Ab-Keher) (گل-کههر Goll-Keher) گله گاهار Galleh Gahar دریاچه گوهر) را بمیان آورده بود.

درمرز شمال شرقی سرزمین بختیاری ومحل تقاطع جاده های مورد عبور میباشد، داده و بهترین گزارش را راجع به زندگانی وعادات بختیارها تقدیم کرده بود^۱.
از «اردال»، که راهی از اصفهان بود، خانم «بیشوپ» يك گردش دوازده روزه به سمت جنوب غرب وجنوب شرق، یعنی در منطقه ای که تاکنون فقط درموقع رفتن به «شوشتر» از آن عبور میکردند، بعمل آورد. او از «دوپولان» گذشته و «دره سزه» را بسمت سر بالا ازمیان يك عالم کوهستانی باشکوه، یعنی تا آنجا که «کوه سبز» در جنوب با «کالارکوه Kallar Kuh» در شمال توأم میشود، سواره طی کرد. خانم «بیشوپ» در هیچ جا حتی در کوههای «همیالاها» هم مناظری به این عظمت وزیبایی بچشم ندیده بود.

پیشروی از «علی کوه Ali Kuh» در سمت شمال غرب «اردال» بطرف «قلعه بازافت» در راهی که کوتاهترین خط ارتباط بین «شوشتر» و اصفهان محسوب میشود و در روی نقشه ها بوسیله يك لکه سفید نشان داده شده است بعمل آمد این همان راهی است که ماکنزی هم از آن گذشته بود.

پس از آن بجانب شمال به سرچشمه زاینده رود رهسپار شدند. مناقشات مجلی مراجعت قریب الوقوع او را باصفهان نوید میدادند ولی آن زن دلیر دنباله پیشروی را از میان کوهستان بختیاری رها نکرده و پس از دیداری از سرچشمه «کوه رنگ» و «کارکانان» در آنست «کوه رنگ» به منطقه ای که از «آب دز» مشروب میشود تاکنون اصلاً مورد اکتشاف قرار نگرفته، رهسپار گردید.

کاروان، که دائماً آماده دفاع بود، بالاخره بمنطقه خصمانه ایل «عیسی وند» یعنی «آرجانک» و پس از آن به «اشتران کوه» واصل گردید. خانم بیشوپ بعد از آن بهسرازیری خطرناکی رسید که از «خاناباد» بهدره «آب دز»، یعنی رودخانه مرزی لرستان میرفت؛ عبور از آن بوسیله پل خطرناکی، که باشاخه درخت ساخته بودند (پل هوا) و در زیر دست آبخاری قرار داشت، بعمل میآمد.

حال دیگر طبیعت سرزمین تغییر پیدا کرد. شکل بلندیها ملایمتر شد و سرزمین کوهستانی بختیاری در پشت سر قرار گرفت؛ و داخل منطقه لرهای «فیلی» شدند. بارسیدن به «خرم آباد» پایتخت دلترب اتابکان دیگر به منطقه مانوس و آشنا وارد شدند.

تقریباً معاصر باخانم «بیشوپ» (۱۸۹۰) «ه. آ. ساویر H. A. Sawyer» سرگرد اداره آگاهی هند در سرزمین بختیاری پیدا شد و تمام مساحت ۱۵۰۰۰ میل مربع آن منطقه بزرگ را چه ارحیث خطوط سیر وچه ارحیث شبکه زیر پا گذاشت. «ساویر» از طرف حکومت انگلیس هند مأمور شده بود کوه «زاگرس» را بازرسی نموده و تعیین نماید آیا ممکن است در آنجا جاده هائی احداث و يك خط دفاعی در مقابل روسیه ایجاد شود. آن افسر خستگی ناپذیر خلوت ترین دره های مرتفع را زیر پا گذاشت و بقلل کوهها

۱- بعداً مغرب زمین بوسیله يك زندیکر بنام (E. N. Mac Bean Ross) بین ماگ بین روسیه (E. N. Mac Bean Ross) اخباری از رسوم وعادات بختیارها بدست آورد. یادداشت های او تازه پس از مرگش آشکار شد. (مراجعه شود به فصل ۲۶).

صعود نمود و تقریباً از هر يك از شعب ایل بختیاری در مقر خودشان دیدن کرد و راه را برای مساحان بعدی تسهیل نمود. «امام شریف» نقشه کش معروف هندی، که در مناطق غیر قابل عبوردیگر ایران هم عملیات ارزنده ای نموده بود، با آنکه غالباً باخطر مرگ مواجه بود معذک از آن سرزمین کوهستانی بی انتها نقشه برداری نمود. نقشه ها و گزارشهای «ساویر» امروزه منبع اطلاعات معتبری برای کشورشناخته میشوند... تازه بعد از مسافرت های «ساویر» اظهار نظر اجمالی راجع به انشعابات کوهستان بختیاری امکان پذیر شد و بطوری که او اظهار نظر قطعی نموده این کوهستان بطور کلی در دورشته عظیم از شمال غرب به جنوب شرق امتداد پیدا میکند؛ یکی «خارجی» که رو به ایران بدون دررو واقع شده و با «پرویز» که بطور عمودی بسمت تنگه «رود بروجرده» سرازیر میشود و از فراز «اشتران کوه» و دامنه تقریباً عمودی «کوه شاهان» رو به شمال میرود، و یکی «داخلی» که بطرف سرزمین پستی متوجه شده و باسلسله «زردکوه» که از دو طرف عمودی میباشد و با «کوه گرا Kuh-e-Gerra» که ساختمان ملایمتری دارد، توأم میگردد. تقریباً در وسط سرزمین و مابین هر دو سلسله عظیم «کوه رنگ» باقلل متعدد خود سر برافراشته؛ این کوه سه رودخانه مهم ایران را از یکدیگر جدا میسازد و از لحاظ ساختمانی و نژاد شناسی تشکیل مرز مخصوصی میدهد.

«ساویر» از مجرای انحرافی مورد نظر بین «کارون» و «زاینده رود» هم بازدید و چنین برآورد کرد که فقط يك بیستم از کار انجام شده بود. قسمت علیای کارون را هم تا سرچشمه آن واقع در قلعه «هفت تنان» دنبال کرد و تنها پس از مسافرت های «ساویر» اشکال ترسیم کارون باشکوه در روی نقشه بر طرف شد در صورتیکه تا کمی قبل هم این رودخانه اسرار آمیز که احتمالاً باپیچ و خم بسیار به «اورینوکو Orinoko»، که از وسط دره های عمیق دورهای عظیمی میزند و در حدود ۴۰۰ کیلومتر از میان عظیمترین سرزمینهای کوهستانی دنیای ما میگردد، عبور میکرد و بالاخره در بالادست «شوشتر» به سرزمین پستی وارد میشده^۱.

آثار باستانی در خاک بختیاری زیاد دیده نشده با اینکه از این سرزمین کوهستانی بدون سجاد، که در فصل زمستان بطور کلی در زیر برف مستور میشود، قاعدتاً متجاوز از ۲۰۰۰ سال پیش سربازان مقدونی وبعدها سپاه رومی «والرین» بایستی عبور کرده و مسلماً بعضی نقاط را از لحاظ سوق الجیشی تصرف کرده باشند معذک چیز مهمی کشف نشد و این مبحث مربوط به تاریخ قدیم این سرزمین میباشد^۲.

۱ - چند سالی بعد از مسافرت های (ساویر) (۱۸۹۴) در قسمت علیای (کارون) شروع به عمق یابی مرتب آب گردید و تا دوران کنونی ادامه پیدا کرد. نتیجه این عملیات در سال ۱۹۳۲ توسط (م. ژ. ژونیدس M. G. Jonides) و (و. آلارد W. Allard) منتشر گردید (اداره آبیاری بغداد).

۲ - کشف (ساویر) در غاری واقع در مغرب (کوه رنگ) که در آن بر روی پایه ای يك ستون (که شاید صلیبی بوده) و چندین طاقچه وجود داشته، مبهم میباشد. تصور آثار مسیحی قدیم در سرزمین بختیاری بیشتر مقرون به حقیقت میباشد زیرا هم اکنون در مناطق خارجی سلسله کوهها آرامنه مسیحی مجتمعاً در دهات متعددی سکنی دارند.

«ساویر» راجع به جاده‌های ارتباطی قدیم آنجا هم بسیار مطالعه کرده و احتمال قریب به یقین داد که زمانی جاده‌ای وجود داشته که قسمتی از آن در امتداد رود «بازنوی Bazoni» واقع بوده زیرا در نزدیکی «بازنوی» بقایای يك پل سنگی قدیمی پیدا شده بود و بنا بر عقیده «ساویر» جاده در نزدیکی «تل کول Tol-e-Kui» از کوه‌های «عیلام علیا» تازمین های پست و گرم «عیلام سفلی» عبور کرده به «شوش» مرفته است و این یکی از قدیمترین جاده‌های کره زمین بوده و تا قبل از آنکه آمد و شد از طریق «خرم‌آباد» بجزریان افتد، مورد استفاده قرار می‌گرفته. اکنون این کوهستان در فاصله بین دو جاده قدیمی بوسیله راه آهن سراسری ایران بریده شده است.

کاشف دیگری هم معاصر با «پیشوپ» و «ساویر» با منطقه بختیاری تماس حاصل کرد. او همان «ژ. دو مرگان» بود که مکرر ذکرش بمیان آمده؛ پس از مسافرت‌های خسته کننده در لرستان و پشت کوه اوبه کوهستان شمال بختیاری هم آمد و قصد داشت از «اشتران کوه» دنبال جریان نامعلوم «آب دز» را گرفته و باین طریق راه جدیدی به «دزفول» پیدا کند. نقشه او بواسطه رفتار خصمانه اهالی محل با عدم موفقیت مواجه شد. «دومرگان» از مقابل «دریاچه گهر» عبور کرده و مانند «ساویر» به دره «آب‌باز Ab-e-Zaz» داخل شد و پس از چند ماجرا از «آب دز» عبور کرده و مانند خانم «پیشوپ» از منطقه «لرهای فیلیرو» در کوه «هشتادپهلوه» واقع در جنوب «خرم‌آباد» گذشته بسمت غرب رو آورد. راهی را که «راولینسن» بین «دزفول» و «خرم‌آباد» طی کرده قطع نمود و در نزدیکی «ناظر آباد» از جاده مورد عبور «شیندلر» بسمت جنوب رهسپار شد.

«دومرگان» این سلسله عظیم کوهستان شمالی لرستان و بختیاری را از روی بلندترین برآمدگی آن که «شتران» یا «اشتران کوه» باشد، «سلسله اشتران» نامیده؛ و بقیده او این کوهستان از «بیستون» تا شمال «تخت جمشید» امتداد دارد.

«دومرگان» چنین گزارش داده که «شتران کوه» نه تنها در مواقع مستحکم بلکه در تمام سطح مسبوط خود همیشه از برف ابدی پوشیده میباشد. بنا بر اظهار او ارتفاع «کوه چهل نابلغان Kuh-e-Cihil Nabalighan» (۴۵۰۰ متر تمام برآورد شده) و «قرو Gherru» هم، که همان اندازه ارتفاع دارد (هر دو در جنوب نهاوند واقعند) در تمام سال با قطعات بزرگی از برف پوشیده میباشد.

رویه مرفه می‌توان گفت مسافرتهای «دومرگان» در غرب ایران اطلاعات بسیار خوبی راجع به جغرافیا و زمین‌شناسی «لرستان» و «پشت کوه» و سرزمین بختیاری بدست دادند.

۱ - در زمان ماکه راه آهن در امتداد (آب دز) عبور میکنند و دره رودخانه کراراً از روی دقت بوسیله نقشه کشی مساحت شده و مهندسان در آن آمد و شد کرده اند عجیب بنظر می‌آید که بکوتیم هر گونه مسافرت درین منطقه تا اواخر قرن پیش با عدم موفقیت مواجه میشد. ولی هم‌اکنون هم کمی دورتر از مسیر خط آهن به‌هر کاری باید با ملاحظه هر چه تمامتر اقدام نمود.

۲ - پایه و اساس نقشه (دومرگان) ۱:۷۵۰۰۰۰ نقشه (کیپرت) است که بزرگتر و تصحیح و تکمیل شده بود.

مشاهدات «دومرگان» شامل سرزمین پست «بین‌النهرین» تا مناطق شمال شرقی «بروجرد» میشد. در کوه‌های بختیاری نظر به برخورد خصمانه‌ای که نسبت به هیئت اعزامی پیش آمد بالطبع نتایج مطلوب، آرزوی که باید بدست نیامد.

شایستگی مخصوص «ژ. دومرگان» در تعیین نقاط متعددی است که در آن به معادن کشور اشاره شده است. آن کاشف یکی از اولین کسانی بود که راجع به «رگه نفت» اظهار نظر نمود. این رگه از «کرکوک»، یعنی مطابق با نقطه انشعاب کوهستان تا منطقه مهم نفت اهروزی که مسجد سلیمان باشد، ادامه دارد. «دومرگان» کسی بود که منطقه «میدان نفتان» واقع در ۵۰ کیلومتری شمال شرق «شوشتر» را دارای روشن‌ترین آتیه معرفی کرد و به «شرکت نفت انگلیس و ایران»، که در سال ۱۹۰۹ اکتشافات منطقه نفتی را بعهده گرفت، سفارش کرد حفاریات را درین نقطه آغاز کند.

مسافران دیگری که در اواخر قرن ۱۹ بر سرزمین بختیاری آمدند از نظر کشفیات جغرافیائی آن سرزمین به‌یچوجه به پای متقدمان خود نرسیدند.

در سال ۱۸۹۰ «ر. بورن R. Burn» از اصفهان به شوشتر مسافرت کرد. ده سال بعد از «دومرگان» «سر مور تیرم Sir Mortimer» و «لیدی دوراند Lady Durand» در راه اصفهان و کوهستان بختیاری از طریق «اردال» و «دوپولان» به خوزستان رهسپار شدند. آنها علاوه بر این مطابق خط‌سیر «شیندلر» از دزفول به خرم‌آباد و از طریق «زاغه» به بروجرد رفتند.

در همان سال دو برادر اسپانیولی بنام «ف اوند م. م. دولاسکالرا F. und M. M. de la Escalera» از کوه‌های بختیاری عبور کردند.

آنها از شوشتر از طریق «ماوری Mauri» بسمت شمال حرکت کرده بسمت علیای «بازافت» رسیدند. درینجا یکی از دو برادر ناخوش شد و از طریق «چیکاخور» به اصفهان رو آوردند. در مراجعت همان خط سیر معروف جنوبی‌تر را انتخاب کردند.

آنها از لحاظ نقشه‌کشی مشاهداتی کرده و مجموعه‌ای مربوط به تاریخ طبیعی گرد آورده نمودند و ظاهراً معلوم میشود در مدت چهار ماهی که در میان بختیاریها بسر بردند باوضاع و احوال آن سرزمین و اهالی بخوبی معرفت حاصل کردند. متأسفانه چن يك مقاله خیلی مختصر از جریان مسافرت آنها و نتایج حاصله از گیاه‌شناسی چیزی بدست نیامده است.

در «کهکیلویه» واقع در جنوب کوهستان بختیاری «ژ. هاوس کنت» بین سالهای ۱۸۶۵-۱۸۶۹ از راه‌های کاملاً جدیدی عبور کرد که در قسمتی از آن تا زمان «هاریسون» (۱۹۳۳) هم کسی پا ننگذاشته بود. «هاوس کنت» ازین مسافرتهای ابداً گزارشی منتشر نساخته و تنها بوسیله نقشه‌های زیبای «کیپرت»، که با جزئیات کامل ترسیم شده، می‌توان خط سیر آن گیاه‌شناس را مورد تعقیب قرارداد.

۱ - نتایج و اطلاعات زمین‌شناسی (دومرگان) از طرف «ه. دوویل H. Douville» و «ژ. کتو J. Cotteau» و «و. گوتیه V. Gauthier» مورد استفاده قرار گرفته است.

«هاوس کنشت» در خطسیر «ستکلر Stocqueler» از بهبهان بقلب «ککهیلویه» رو آورد
از راه خود منحرف شده مسافرتهای مختلف در پیش گرفت و تا «سی سخت» واقع در دامنه
«کوه دینا» پیش رفت. گردنه‌ای که از فراز کوه عبور میکند در نقشه «موله بیزهان
Mulle Bizhan» نامیده شده. «هاوس کنشت» از «سی سخت» قسمت کوتاهی را از روی رد
خود مراجعت کرد و پس از آن از راههای ناشناسی به سمت شمال غرب و «بارس Bars»
واقع در دره «کارون» و سمت «مالیر» رو آورد.

«م. س. بل M. S. Bell» هم، موقعی که از «آردال» به «بهبهان» میرفت، به
«ککهیلویه» سرزد. تنها کسانی که قبل از او درین منطقه تقریباً مجهول، پا گذاشته عبارت
بودند از: «ستکلر» و «لایارد» و «هاوس کنشت».

«بل» در خطسیر «ستکلر» تا «بازاکی» پیش رفت ولی راه مستقیم رو جنوب را، که
در غرب «کوه دینا» واقع است، انتخاب نکرد بلکه از کوهستانی، که بیش از ۴۰۰۰ متر
ارتفاع دارد، عبور کرد. «بل» با خط سیر غربی شرقی «لایارد» از «سمیرم» به «بارس» بین
«بازاکی» و «لوردگان Lurdagan» تماس حاصل کرد.

با وجود اشکالاتی که انتظار او را میکشید معذک «بل» در «بازاکی» تصمیم گرفت
راه سمت شرق «کوه دینا» را در پیش گیرد. این راه سر بالا و سر پائین اول از «رودآباد»
به «دره مالپور» میرفت و در آنجا عبور او از رودخانه بسختی و زحمت انجام گرفت و پس از
آن راه داخل جلگه «نومادگان Numadogan» شده و مجدداً سرازیر بسمت دره «کیفا»
میرفت. نقطه باصفا و جذاب «خفر Khafar»، که «ستوک» ذکر آنرا کرده و باغهای
میوه و مزارع آنرا احاطه نموده، برای عبور از کوهستان «گردنه بازور» که متجاوز از
۳۳۰۰ متر ارتفاع دارد، پایگاه قرار گرفت.

شمال و شمال شرق

از دریافت داشتن بهترین گزارشها راجع به سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزر در
نیمه دوم قرن ۱۹، مغرب زمین باید خود را مدیون «ژ. ملگونف G. Melgunof» روسی
بداند که در سال ۱۸۵۸ و دو سال بعد از آن با «ب. دورن B. Dorn» استانیهای شمالی
ایران را زیر پا گذاشت. او از سرزمینهای تازه عبور نکرد ولی در همه جا موفق شد مواد
تازه‌ای گردآوری نماید.

او مسافرتهای خود را از «اشرف» (بهشهر) شروع و از بزرگترین نقاط «مازندران»
و بعداً «گیلان» دیدن نمود و از طریق کوه «استراباد» (گرگان) به «شاهرو»
سفر کرد.

«ملگونف» باروشی اصولی، جغرافیائی و آماری کامل مناطقی را که در آن مسافرت
کرده تشریح نموده بود. پس از نام بردن تمام منابعی که برای تدوین اثر خود بکار برده
و ترکیب کلیه تألیفات که در آن موقع راجع بایالات دریای خزر بطور کامل منتشر شده در
فصلهای مخصوصی راجع به استراباد (گرگان) و مازندران و گیلان بحث نموده بود.

گزارشهای «ملگونف» راجع به تقسیمات سیاسی سرزمین و تعداد جمعیت هر محل و منطقه
بسیار واضح و روشن بود. او راجع به بناهای یادگاری زمانهای سابق هم دقت میکرد و
محصول زمین و عملیات صنعتی و تجارتی اهالی هر محل را نیز مورد توجه قرار میداد. نقشه
ضمیمه سفرنامه «ملگونف» بعضی چیزهای تازه در برداشت. «دورن»، که فوقاً ذکرش بمیان
آمد؛ او بیشتر هم خود را صرف معلومات باستانی و زبانشناسی میکرد.

راجع به ایالات ایرانی واقع کناره‌های دریای خزر در نیمه دوم قرن پیش گزارشهای دیگری
هم در دست بود.

معاصر با «ملگونف» «م. ا. گیلینی M. E. Guilliny» فرانسوی هم در گیلان
بسر میبرد. نتیجه مسافرتهای او يك تشریح کامل و مفیدی ازین سرزمین بود بطوری که در
ضمن تشریح و تصویر این ایالت مشاهدات جغرافیائی و زراعتی هم در نظر گرفته شده بود.
«گیلینی» در گیلان بایک نفر پزشک آلمانی بنام «ژ. ث. هنتسه J. C. Hantzecha»
که در رشت به طبابت مشغول بود، مصادف شد. او در مدت بیش از هفت سال توقف در شمال
ایران تجربیات زیادی حاصل کرده و راجع به بسیاری از اطلاعات مربوط به ایالات
جنوب خزر باید خود را مدیون او دانست. او نظریات تازه‌ای راجع به سه ایل بزرگ
ترکمن، ساکن دشتهای اطراف رود گرگان و اترک، که عبارت از میوت و گوکلان و تکه
باشند ابراز داشت و قصور قدیمی شاه عباس واقع در مازندران را تشریح و طرحی از جغرافیای
طالبش ترسیم نمود. «هنتسه» بعلاوه برای اولین بار آمار جمعی از ملیتها و مذاهب و مالکیت
و حکومت و امثال آن در شمال ایران بوجود آورد و بوسیله آن بسیاری از اطلاعات مشوش
اروپا و همچنین ایران را از تاریکی بیرون آورد.

برابر با عملیات اکتشافی روسها و فرانسویها و آلمانها در سرزمین پست خزر در مدت
پنجاه ساله قرن پیش باید عملیات انگلیسها را نیز نام برد. «گ. ا. آبت»، که مکرر
ذکرش بمیان آمده، تشریح ملخصی از گیلان بعمل آورده و بیشتر راجع بجمعیت و مؤسسات
آنجا بحث نموده است. قبل از «آبت» «ر. هلمس R. Holmes» انگلیسی مسافرتی
بسواحل دریای خزر نموده و بعضی مشاهدات بعمل آورده بود.

بطوریکه بعداً ذکر خواهد شد در سال ۱۸۶۱ «آ. گاستایگرفن راون شتاین کولباخ
A. Gasteiger V. Ravenstein Kulbock»، که در جنوب ایران از يك قسمت از راههای
تازه عبور کرد، دیدار مختصری هم از مازندران و استراباد بعمل آورد، و چون از طرف
دولت ایران مأمور تهیه نقشه راهها بود لذا طی مسافرت دوری از تهران به فیروزکوه و
ساری (شهر تچن) و استراباد (گرگان) زده گزارش قابل توجهی تهیه نمود. در سال
۱۸۷۰ «ژ. و. کال - رزنبرگ G. V. Call-Rosenburg»، اطریشی از مازندران دیدن
کرد و این ایالت را مخصوصاً از لحاظ محصولات و امکانات تجارتی و عبور و مرور
تشریح نمود.

«ن. و. زایدلیتس N. V. Zaidlitz» بیش از هر چیز بموضوع آبیاری و سلسله انهار
در ساحل جنوبی دریای خزر پرداخت، این همان کسی است که قبلاً در موقع يك مسافرت

۱۸۷۵
رست
۴

seidlitz

به حوضچه دریاچه رضائیه درزمینه جغرافیا خدماتی انجام داده بود.

او يك مسافرت ساحلی از لنکران به بندرگن در پیش گرفت و درضمن از مرداب انزلی (پهلوی) و خلیج استراباد (گرگان) تشریح بعمل آورد، و آنرا شوراده، که درسال ۱۸۴۳ يك ایستگاه دریائی روسی در آنجا برقرار شده بود، دیدن بعمل آورد.

قابل توجه تر از همه خلیج استراباد بود که در نیمه دوم قرن ۱۹ هنوز خط ساحلی آن بطور غلط ترسیم میشد و تازه «ایواشیزوف Iwaschizov» افسر بحریه روس کمی قبل از مسافرت «زایدلیس» از خطوط ساحلی این قسمت از دریای خزر با کمال دقت نقشه برداری کرد.

چند سالی بعد از «زایدلیس» یعنی در سالهای ۱۸۷۹-۱۸۸۱ «ای. آ. زینوویو Y. A. Zinoviev» روسی به کیلان آمد و يك سلسله اطلاعات آماری جمع آوری نمود. راجع بهواشناسی در شمال ایران و بخصوص در کیلان «ژ. د. تولازان J. D. Tholozan» بمطالعہ پرداخت و کتاب او درین موضوع بسال ۱۸۸۵ منتشر گردید.

برابر با جریانات منظم و فصلی هوا در شمال و جنوب البرز، راجع به خساراتی که در اثر انقلابات جوی پدید میآید در آن کتاب گفتگو بعمل آمده بود؛ همچنین راجع به باد گرمی در کیلان صحبت شده که تمام خصائص باد «فون Fohn» اروپا را دارا میباشد (باد جنوبی).

درسال ۱۸۸۹ هیئت اعزامی بزرگ «دومرگان» در سرزمین پست جنوب خزر ظاهر گردید. این هیئت به استراباد رهسپار شد و متجاوز از یک ماه بامر زمین شناسی اطراف و حفریات در شمال شرق این شهر پرداخت. همچنین نقشه ای از منطقه جریان سفلی اترک و گرگان تادامنه کوهی که قبور قدیمی در آنجا منتشر میباشد ترسیم شد. در روی نقشه «دومرگان» بنام سواحل جنوبی دریای خزر، سعی شده علامات جنگلها و زمینهای زراعتی و چراگاهها به رنگهای مختلف نشان داده شود. بعقیده «بوبک Bobek»، باوجود نقیصه های فراوان، با کمال تعجب بسیاری از جزئیات بطور صحیح و درست ترسیم شده است.

همچنین راجع به مناطق جنوب البرز هم اطلاعات تازه ای ذکر شده بود. در آن زمان چندین نفر اطریشی در اینجا مشغول فعالیت بودند. «ژ. ف. ریدرر G. V. Riederer» در سال ۱۸۷۰ در ایران رئیس کل پستخانه شد، و «ث. ف. توفن

شتاین C. V. Teufenstein» در سال ۱۸۸۰ به ایران احضار و به سمت حکمران کل در ساوه مستقر شد و بدون اخذ نتیجه، سعی کرد حکومت و دارائی آنجا را تحت نظم و قاعده درآورد. این هر دو کارمند بوسیله گزارشهای خود بعضی اطلاعات راجع باداره امور تجارتي و سیاسی کشور بدست دادند.

همان راه بین همدان و قزوین را، که برادران «شرلی» به سال ۱۵۹۸، و مسافران قبلی دیگر پیموده بودند و مستقیماً در جهت عمومی جاده از میان چندین سلسله موازی بسمت شرق تا کوهستان خرقان، که بجلگه ساوه میروند، در سال ۱۸۸۲ «ژ. ا. پولاک» اطریشی

۱ - بعضی اطلاعات هم راجع به منطقه شاهرود - بسطام منتشر نمود.

بمعیت «ه. وهر H. Wahner» زمین شناس در پیش گرفته و برای اولین بار بدقت تشریح نمودند. این قطعه از راه بعداً به یکی از پرعیور و مروتترین جاده های اتومبیل رو ایران تبدیل گردید.

«ژ. ا. پولاک» پزشک بود و در سال ۱۸۵۱ به ایران احضار و بسمت پزشک مخصوص شاه انتخاب گردید. او در سال ۱۸۶۰ به «وین» مراجعت کرد و کتابی راجع به ایران انتشار داد، و این اولین کتابی بود که بزبان آلمانی نوشته شده و اوضاع ایران را تشریح میکرد. بسال ۱۸۸۲ او دوباره به ایران مراجعت کرد. بزرگترین شایستگی «پولاک» این است که نه تنها خود در ایران بمسافرت پرداخته بلکه هموطنان خویش را نیز بدین امر ترغیب نموده بود.

راه بین همدان و قزوین را سه سال بعد از «پولاک» «ژ. د. ریس J. D. Rees» و سال بعد از آن «ژ. وم G. Voume» پزشک فرانسوی تشریح نمودند.

«ریس»، که یکی از نمایندگان حکومت انگلیس - هند بود، ایام مرخصی خود را صرف اکتشافات در ایران نمود و تجربیات و اطلاعات مهمی ازین مسافرت به وطن خود همراه آورد. او سرزمین قزوین و همدان را برخلاف انتظار بسیار حاصلخیز و آباد یافت و نظر به بصیرتی که به اوضاع و احوال کشور داشت جمعیت ایران را علیرغم اطلاعات قبلی بالغ بر ۱۰ میلیون برآورد کرد. کوه خرقان را، که تا آنروز هیچکس اطلاع کامل از آن نداشت، او از همه طرف زیر پا گذاشت. «ریس» از گردنه این سلسله کوهستان، که ۲۹۵۰ متر ارتفاع داشت، عبور کرد. سفرنامه او يك نقشه بسیار عالی از خطوط سیر بهمراه داشت.

شش سال بعد «آ. رودلر A. Rodler» از يك راه موازی با خط سیر هیئت «پولاک» از طریق کوه خرقان، که کمی جنوبی و شرقی تر و ما بین سلطان آباد (اراک) و ساوه واقع بود، عبور نمود و وحدت ساختمان و ترکیبات این قسمت از ایران مرکزی را مورد تأیید قرار داد.

نزدیک «هزار» راه قزوین به همدان بوسیله يك جاده غربی شرقی قطع میشود و تعجب آور اینکه تاکنون اطلاعات دقیقتری از این راه بدست نیامده. بطوریکه قبلاً ذکر شد در

۱ - بنا برین (پولاک) بود که باعث تحقیقات (تیتسه) و (رودلر) گردید. همچنین در سال ۱۸۸۵ (شتایف) را تشویق کرد روی به ایران مرکزی و جنوبی بنماید و باتفاق هم عملیات مختلفی راجع به طبیعت دشتها و صحاری بعمل آوردند. بازم (پولاک) بود که اسباب سفر (کتاب) را به آذربایجان فراهم کرد، بطوریکه بعداً هم ذکر خواهد شد و باتفاق (پیشلر Pichler) در البرز هم اکتشافاتی بعمل آورد.

۲ - در ۱۲ میل : يك اینج .

۳ - اطلاعات زمین شناسی مربوط به سال ۱۸۸۸ راجع به الوند و همدان هم از (بودلر) میباشد. او در ارتفاع تقریبی ۳۰۰۰ متر هنوز در ماه ژویه قطعات بزرگی از برف یافت که گرچه از نظر دور افتاده بود ولی بطور کامل و به اقرب احتمال مربوط به عهد یخبندان بودند.

بیرود (رودلر) با شکر

سال ۱۸۹۱ درین جا «ژ. پیسون» باتفاق «دولای Develay» از طریق سلسله اورامان به سنندج آمده بود. از بیجا مرکز ناحیه گروس ابتداء از سرزمین کوهستانی به سمت شرق و بعداً از تپه زارهایی که سرازیری آن کمتر میشد، بطرف تهران رهسپار شدند. راه کمی جنوبی تر، که از همدان به تهران میرود، در سال ۱۸۶۰ توسط سفارت پادشاهی «پروس» در ایران تحت ریاست «ژ. ف. مینوتولی J. V. Minutoli» انتخاب و بوسیله «ه. بروگش H. Brugsch» منشی سفارت مفصلاً تشریح شده بود.

راهنمای سفارت در ضمن مسافرتی که به دور ایران میگردید در کاروانسرای «خانه زنجان» واقع در نزدیکی شیراز زندگانی را بدرود گفت^۱. پس از یک سال توقف در ایران تمام اعضاء سفارت فراخوانده شدند. راهنمایی را که آنها در ایران پیش گرفتند عبارت است از: تهریز و تهران و دماوند و همدان و اصفهان و شیراز و بوشهر و کاشان. با استثناء قسمت بین همدان و تهران که فوقاً ذکر شد بقیه سابقاً تشریح شده بود ولی معذک توصیفات «بروگش»، مخصوصاً راجع به زندگانی اجتماعی در ایران، بعضی نکات تازه در برداشت. نقشه‌ای را که «گپیرت» از روی یادداشت‌های «بروگش» طرح کرد تمام نقشه‌های دیگر ایران را، که تا حال ترسیم شده بود، تصحیح نمود^۲.

۱۷ سال بعد از «بروگش» «آ. هوتوم شیندلر» یک نقشه بسیار عالی از خط سیر بین همدان و تهران نقاشی کرد^۳. در البرز از راه‌های متعدد اکتشافات بعمل آمد. «ژ. ت. ناپیه G. C. Napier» به سال ۱۸۷۴ و ۱۸۷۷ در جناح شرقی آن بمسافرت پرداخت. او در سمت جنوب کرده عمده و در امتداد جهت عمومی کوهستان از طریق فولادمحل به سمت شمال شرق غالباً در روی رد «موریه» و «فریزر» و «داریسی تود» و «بوهزه» حرکت کرد. گذرگاه «تنگ شمشیر» در سر راه کوهستان بین «چهارده» و جاده کاروان رو بین شاهرود و دریاچه خزر را «ناپیه» «رواژه خزر» مشهور فرض کرده بود. سه سال بعد «ناپیه» از کوه دماوند صعود کرد و ارزیابی تازه‌ای از ارتفاع آن بعمل آورد.

معاصر با «ناپیه» «ا. تیتسه» سابق‌الذکر را (۱۸۷۵) در البرز می بینیم. حکومت ایران او را به جستجوی الماس فرستاده بود و لذا آزادی زیادی برای مسافرت نداشت. او از جاده میان بر از طریق منجیل و بعد در البرز وسطی از کرج به دره چالوس رهسپار شد و به جبهه شمالی سلسله تخت سلیمان واصل گردید. «تیتسه» از دماوند دیدن

۱ - در همین موقع (ج. اوسر Ussher) انگلیسی در راه بین بوشهر و شیراز و تخت جمشید بود. او هم به باستان‌شناسی علاقمند و مخصوصاً تخت جمشید را به تفصیل تشریح کرده بود.

۲ - در ۱۰۲ میلیمتر.

۳ - در این جا باید تذکر داده شود که (شیندلر) کمی بسمت جنوب در (خوره) که سر راه اراک به کاشان یاقم واقع است معبدی یافت که هنوز دستون یونانی کشیده در آن برپا بود. تا زمان (هرتسفلد) و (ساره) این اکتشاف از نظر دور مانده. محل خرابه‌ها مورد بازرسی قرار نکرده. بعقیده (هرتسفلد) این معبد تنها بنای معروفی است که از زمان سلجوقیه در ایران باقی مانده است.

و در دره تالامسافرت کرد و همچنین فرصت یافت البرز شرقی را بین شاهرود و گرگان مورد مطالعه قرار دهد.

اکتشافات «تیتسه» در زمینه زمین شناسی و تقسیمات فضا و تشکیل هر یک از ادوار و همچنین راجع به طبیعت اراضی البرز و موقعیت آن در سلسله ارتفاعات آسیائی، برای شناسائی کوهستان کناره شمالی ایران، کمک ذقیمتی محسوب میشد. تقسیمات او، که از لحاظ زمین‌شناسی بعمل آمده، از آنچه تا کنون برطبق اطلاعات زمان حدس زده بودند بمراتب بهتر از آب در آمد. همچنین معلوم شد که البرز شرقی گرچه بمفهوم کوه‌شناسی دارای جهت دیگری میباشد ولی از حیث ساختمان درونی با قسمت غربی در غالب موارد منطبق در می‌آید. «تیتسه» هم مانند «ناپیه» تألیفی راجع به دماوند بیرون داد و نقشه‌ای از این کوه و حومه بلافضل آن منتشر ساخت. بعقیده «تیتسه» تشکیلات اساسی دره بندی کنونی قبل از ایجاد دماوند بعمل آمده بود.

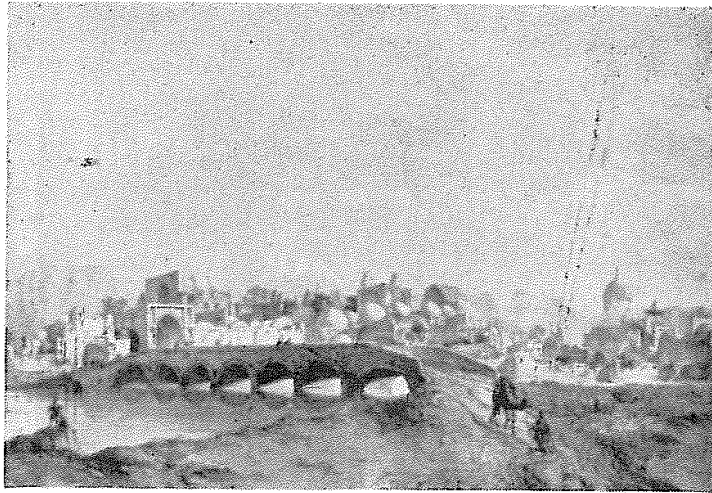
بعضی از هموطنان «تیتسه» در این زمان مسافرت‌هایی به البرز نمودند. کمی قبل از «ناپیه» «ج. و. کال روزنبورگ G. V. Coll-Rosenburg» سابق‌الذکر به دماوند صعود کرد و چند سال بعد (۱۸۸۳) «ژ. ا. پولاک» «ت. پیشلر T. Pichler»، در حالیکه به امر گیاه‌شناسی مشغول بودند، دودغه از البرز عبور کردند: یک مرتبه از رشت به قزوین و دفعه دوم از طریق اسک به شرق دماوند. در موضوع اطلاعات بسیار ارزنده راجع به این کوهستان باید خود را مدیون «آ. رودلر» دانست. بطوریکه قبلاً ذکر شد او در شمال غرب و غرب ایران هم مصدر خدماتی شده بود. آن زمین شناس اطریشی در سال ۱۸۸۸ ضمن دو مین عبور از راه رشت - قزوین و تهران - بابل معرفت به احوال البرز پیدا کرده بود.

چند سال بعد از «ناپیه» و «تیتسه» (۱۸۸۱-۸۲) همان «ت. ب. لوت» که ده سال قبل باتفاق هیئت «گلدسمید» با موقعیت تام ایران مرکزی و بلوچستان رازیر پا گذاشته در البرز مرکزی و شرقی از لحاظ نقشه‌کشی مشغول کار بود.

اواز تهران از فراز خط فاصل آنها واقع در آن سمت «آهار» روه شمال به دره شهرستانک رهسپار شد؛ این همان راهی است که قبلاً «ستوارت» و «شیل» از آن عبور کرده بودند، و پس از آن در امتداد جریان علیای کرج بحرکت خود ادامه داد^۴. مطلب قابل توجه پشروی

۱ - موادی را که (تیتسه) بوطن خود همراه آورد مورد بررسی (ت. فوکس T. Fuchs) و (شانک Shank) قرار گرفت.

۲ - تقریباً چهل سال قبل (ت. کتشی T. Kotschi) گیاه شناس اطریشی در سمت غرب خطسیر (لوت) عبور نموده بود. او همان است که در سال ۱۸۴۳ از فراز ارتفاعات توچال واقع در شمال تهران از قسمت علیای کرج گذشته به سمت حوزه رودخانه شاهرود پیش رفت و مجبور شد از صعود به قله سلسله تخت سلیمان که از فراز گنبد منفرد دماوند بخوبی نمایان است صرف نظر نماید. در همان سال (کتشی) از دماوند بالا رفت و چنین ادعا کرد که قبل از اونه (اوشر لوی) و نه (تومسون) هیچکدام به بلندترین قله آن نرسیده بودند. (کتشی) نقشه‌ای از البرز از شرق دماوند تا غرب تخت سلیمان بمقیاس ۱:۳۹۲۴۰۰ منتشر ساخت.



قم

بر طبق يك نقاشی «ف. فلانندن» (۱۸۴۰) متعلق به بایگانی عکس کتابخانه ملی اطریش



داراب

بر طبق يك نقاشی «ف. فلانندن» (۱۸۴۰) متعلق به بایگانی عکس کتابخانه ملی اطریش

«لووت» از «آزولات Asulat» بود که در دره چالوس واقع در قسمت علیای «نور» و «لار» در جنوب دماوند صورت گرفت که «بوهزه» هم قسمتی از آن را قبلاً در نور دیده بود.
 «لووت» همچنین کوهستان بین استرآباد «گرگان»، (که در آنجا بعنوان کنسول مشغول فعالیت بود)، و شاهرود را در دو خط سیر خارج از جاده‌های معروف، بررسی و نقشه برداری نمود. تا کنون هیچیک از نقشه‌های البرز مانند نقشه «لووت» دقیقاً ترسیم نشده بود. ضعف نقشه‌های او در تعیین عرضهای جغرافیایی بود. شمالی غربی ترین نقطه خط سیر، که عبارت از «آزولات» باشد، مقدار قابل توجهی در سمت شمال و نزدیک دریا تعیین گردیده بود. نقشه البرز ترسیمی «لووت» تا مدت مدیدی بهترین نقشه‌ها محسوب میشد. این نقشه‌ها در نتیجه مسافرت‌های «ژ. دومرگان» بین سالهای ۱۸۸۹-۱۸۹۰ فقط کمی کاملتر شدند. خط سیر آن فرانسوی از دره لار به آمل میرفت. بواسطه یافتن اشیاء متحجر جدید، تکمیل برشی (نیم رخ) از کوهستان، که سابقاً انتشار یافته بود، میسر گردید.

در سال ۱۸۹۳ «بلگارد Belgard» رئیس اسواران روسی به البرز آمد و از راه خود بین تهران و دریای خزر شرح دقیقی عرضه داشت. او یک نقشه بمقیاس بزرگ از خط سیر خود در دره چالوس ترسیم نمود، و این جاده امروز به یک راه اتومبیل رو بسیار عالی تبدیل شده است.^۲

شناسایی ساختمان کوهستان البرز موقعی به حد اعلائی ترقی خود رسید که «آ. ف. شتال» سابق الذکر، که ریاست پست را در ایران بعهده گرفته بود، برای اکتشافات مفید راجع به معدن شناسی و زمین شناسی به سال ۱۸۹۵ در شمال ایران شروع بمسافرت نمود.^۳
 مسافرت‌های «شتال» در البرز شامل حوزه محدودی بوده است، که یکطرف آن خط مستقیم بین گرگان - شاهرود در شرق، و یکطرف دیگر تا جاده منجیل در غرب باشد. او راه دیگری را هم که در زمستان عبور از آن بسختی صورت میگردد یعنی راه میان بر واقع در شرق جاده منجیل، از لنکرود به قزوین را، که از دره دیلمان و شاهرود میکگذرد، در پیش گرفت. بهترین اطلاعات و تجربیات او مربوط به البرز میانه بود.

درین جا دره لار، یعنی جریان علیای «هزار» تا ۵۱/۳۰ درجه، که تقریباً سرچشمه آن است، مورد تعقیب قرار گرفت. و جریان نور، که مهمترین شعبه فرعی هزار است، بدقت ترسیم گردید. بنا بر اکتشافات «شتال» دماوند نسبت به کلیه نقشه‌های قبلی غربی تر قرار گرفته و بنا برین جریان رود هزار، که در جنوب آن را احاطه کرده، در روی نقشه جدید کمی به سمت شرق متمایل میباشد. همچنین «شتال» سلسله تخت سلیمان را، که در نقشه بیست و رستی روسی

۱ - نقشه (لووت) از محوطه تهران - استرآباد - شاهرود بمقیاس ۱: ۵۰۰۰۰۰

ترسیم شده بود.

۲ - بمقیاس ۱: ۱۲۶۰۰۰

۳ - پایه و اساس نقشه (شتال) در البرز عبارت بود از نقشه روسی مربوط به سال ۱۸۷۱ - ۱۸۶۷ که در قسمت نقشه کشی نظامی قفقاز واقع در تفلیس بمقیاس ۱: ۸۴۰۰۰۰ تهیه شده بود.

خیلی در سمت غرب تعیین شده بود، در جای صحیح آن قرارداد^۱.
 در روی نقشه «شتال» تقریباً تمام مناطقی که خود اوندیده باز گذارده شده است. از آن جمله اند منطقه مشروبی رود بابل در نزدیکی سرزمین کوهستانی واقع در شمال جریان علیای «شاهرود» (طالقان) که تا کمون هم بطور کامل مورد اکتشاف قرار نگرفته و هزار جریب که اول دفعه «نیدرمایر Niedermayer» شرح آن را از نزدیک داده و آن قسمتی از آلبرز واقع در شرق دره تالار است که تا خط بین دامغان - بهشهر (اشرف) امتداد دارد.
 بطوریکه در جاهای دیگر ذکر شد «شتال» در شمال غرب و مرکز ایران هم مسافرتهای سودمندی انجام داده است. شرح مجاهدات بزرگی را که او در راه زمین شناسی ایران بعمل آورده با چند کلمه مختصر نمیتوان ادا نمود. عملیات آن فنلاندی، که اکتشافات «بلانفورد» را تکمیل نموده بود، برای مناطق وسیعی از ایران بطور کلی اولین اطلاعات و معلومات راجع به زمین شناسی بحساب میآید. خدمات «شتال» مخصوصاً در کشفیات قسمتی از عهد اول و عهد زغال سنگ و قسمتی از عهد دوم و عهد گسچ و عهد سوم بیش از همه قابل تمجید میباشد^۲.

برای تکمیل نقشه‌ای که «لووت» از آلبرز ترتیب داده بود «هل. ولس» کاشف دریاچه طشت (نرگس) در سال ۱۸۹۶ از طریق دره چالوس عازم شمال گردید. او در نظر داشت از سرزمین بین بالاده و دریاچه خزر نقشه برداری کند. گوا اینکه این منطقه یک سال قبل توسط «شتال» بطور کلی مساحی شده معذک نتایج مسافرت «ولس» خالی از ارزش نبود زیرا نقشه او با مقیاس بزرگتری^۳ پی‌ریزی شده و جدولی با تعیین ارتفاعات بوسیله میزان الهواضمیمه و اطلاعات بیشماری از طبیعت سرزمین و اهالی آن در برداشت^۴.

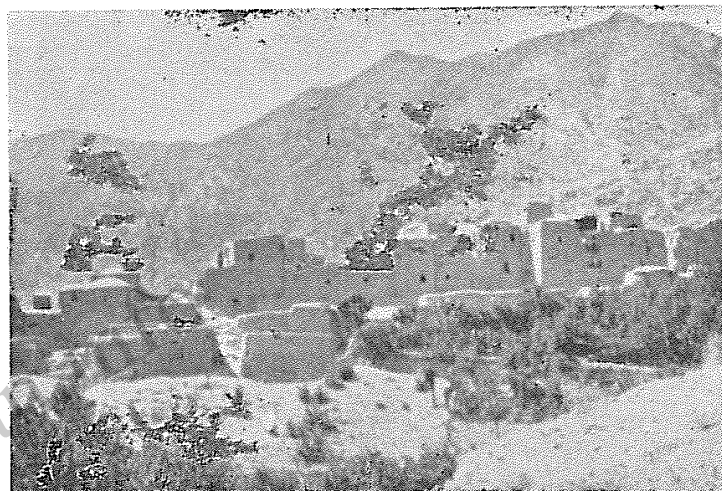
تأمندی بعد از «فریزر» مسافران غربی از عبور از دیوار بزرگ کوهستان شمالی حاشیه ایران که گرده آن مانند دیوار راست بود و از هر سو امتداد داشت، امتناع میورزیدند، این کوهستان بطور واضح از صحرای مسطح قره قم جدا شده و در جنوب دره‌های طولی اترک - کشف رود با داشت مرتفع خراسان توأم میشود. تازه در اطراف سال هفتادم با وجود ناامنی عمومی، که هنوز در خراسان حکمفرما بود، تمایل جدید برای اکتشاف این سرزمین پیدا شد.

۱ - «شتال» شخصاً تحت سلیمان را که تا آن زمان بکی مجهول مانده ندیده بود. به مرتفعترین قله این سلسله که علم کوه و دارای ۴۸۵۰ متر ارتفاع میباشد و شاید دومین قله مرتفع ایران باشد در سال ۱۹۰۲ برای اولین بار پس از ده ساعت بالا روی سخت و پر زحمت برادران «ژ. و. آ. بورن مولر J. Vn d A. Bornmuller» از هزار چال صعود نمودند.

۲ - مشاهدات «شتال» از نظر طبقه بندی احجار توسط «ف. فرش F. Frech» مورد مطالعه قرار گرفت. ارزش گردآوری‌های «شتال» هم توسط «ا. فیشر E. Fischer» نشان داده شده.

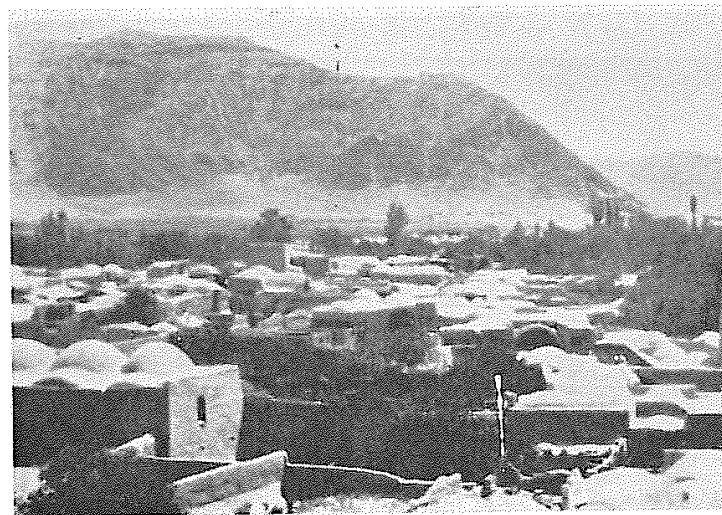
۳ - ۱۰۰۰۰۰ : ۱

۴ - «ولس» همچنین صحنه عظیمی را که «گاستایگرخان» در ۲۶ سال قبل در امتداد راه ساخته شرح داده بود. او مناظر و اشکالی یافت که آن اطریشی به احترام پادشاه خود در سنگ حجاری کرده بود.



ایستند Istind

عکس از: آ. گابریل (۱۹۳۳)



کوه بنان (کوبینان Cubinan دمارکوپولو)

عکس از: آ. گابریل (۱۹۲۸)

اولین کسانی که قدم درین راه گذاشتند در سال ۱۸۷۳ء و. بیکر V. Baker و «و. ج. جیل V. J. Gill» بودند. چون نظر آنها مخصوصاً تعقیب عملیات نقشه کشی بود لذا با عجله در شمال و شمال شرق ایران دوری زده و چند مرتبه هم از راههای جدید عبور کردند. آنها از کلات (نادری) یعنی آن حصار کوهستانی معروف، که درست یک قرن ونیم قبل «باتاتزه Batatzé» یونانی آن را دیده بود، بازدید کردند و از موقعیت طبیعی آن از لحاظ قابلیت دفاعی سخت تحت تأثیر قرار گرفتند.

قسمت عمده جمعیت کلات بواسطه مرض مطبقه از بین رفته بود. درجاده پرمخاطره بین کلات و درگز، واقع در حاشیه خارجی کوهستان و روبه شمال در «اتک Atak»، که تا کنون مجهول باقی مانده بود، قسمت اعظم نگهبانان «جیل» و «بیکر» راه فرار را در پیش گرفتند. در گز تنها ناحیه ای بود که آن مسافران در آن با آسایش مواجه شدند. حاجکم آنجا با ترکمنها دوستانه کنار آمده بود ولی هرگز جانب احتیاط را از نظر دور نداشت. پس از آن داخل دره اترک شدند، که «بیکر» سرچشمه آن را اشتباهاً در نزدیکی شروان فرض کرده بود و از طریق قوچان و بجنورد، که در آنجا ابتدا با پذیرائی خصمانه مواجه شدند، تا «پیش قلعه (باش قلعه)» جلو رفتند. از این جا به پائین اترک، تمام آن سرزمین به ترکمنها واگذار شده بود.

در «پیش (باش) قلعه» آن ها بسمت جنوب و به دره «سملقان Simalqan»، که «فریزر» هم قبلاً به آنجا رفته بود، رواندند. در دامنه شمالی کوه مرتفعی، که گودال «شوقان Shuqan» را احاطه کرده آنها مواجه با جنگلزارهایی شدند، که جز در زمان دران نظیر آن را ندیده بودند. قسمتی از راه را تا «سنخواست Sankhost» در رده «کلاویجو» و «محمد علی گنجوی» طی کردند. این شهر بزرگی است دارای خنده‌ها و برجها، که بهشتی از نخچیر آن را احاطه کرده و گلگلهای بیشماری از گور خرد در آن حرکت میکنند. پس از آن از جاجرم، که در آن موقع اقامتگاه مستحکمی بود و سابقاً تصور میکردند در محل شهر «صد دروازه» بنا شده، بسمت بسطام و شاهرود حرکت کردند.

یک سال بعد از «بیکر» و «جیل» «ژ. ث. ناپیه»، که قبلاً البرز شرقی را مورد اکتشاف قرار داده بود، بیشتر از همان راههایی، که آنها رفته بودند، عبور کرد. او هم به کلات (نادری) و درگز آمد و پس از طریق جاجرم راه استرآباد (گرگان) را در پیش گرفت.

۱ - «جیل» با از بین بردن نقشه «لم» که بر طبق موازین نجومی بمقیاس ۱:۲۰۰۰۰۰ طرح شده بود خودش ارتفاع یابیهائی بعمل آورد که برای آن زمان فوق‌العاده خوب بود.

۲ - از این سرزمین که از زمان تیمور لنگه شهرت خود را حفظ کرده و به بزرگترین قلعه شرق وسطی معروف میباشد در پنجاه ساله بعد مکرر دیدن و تشریح بعمل آمد. راجع به عمارت نادر، که آن فرمانروا در انبارهایی گنج خود را مخفی میکرد، بهتر از هر کس در ابتداء قرن ما «پ. م. سایکس» اطلاع داشته است. این انبارها در زیر بنای هشت ضلعی مرتفعی که از داخل باستونهای حجر رملی احاطه و از خارج با سنگ مرمر پوشیده شده و گنبدی بر روی آن تعبیه گردیده بود، قرار داشتند.

«ناپیه» مایل بود خط سیر اترک به سمت غرب و استرآباد را انتخاب کند ولی چنانچه راه وچه راهی که در امتداد رود گرگان واقع است با وجود نگهبانان بسیار هم در سمت ایران غیر قابل عبور بود زیرا این راه از سرزمینی عبور میکرد که دسته‌های وحشی ترکمن دائماً آنجا در تردد بودند. چنین مینماید که از زمان «فریزر» و «بورنس» وضعیت اینجا تا حدی بدتر شده باشد.

لذا او هم مانند «بیکر» و «جیل» از طریق سلسله الاداغ به شوقان و بعد به سنخواست و جاجرم واقع در گودال وسیعی، که تقریباً بدون انقطاع از محوطه نیشابور در شرق تا بسطام در غرب امتداد دارد، رواندند.

از جاجرم واقع در انتهای جنوب غربی سرزمین اسفراین «ناپیه» راهی را که از شمال «کوه بابا» بسمت غرب می‌رود و تقریباً خالی از سکنه و پرمخاطره میباشد، در پیش گرفت. «ناپیه» به دهکده ناردین، واقع در اعماق کوهها، واصل گردید. مهربی از دره نوده به منطقه سیل گیر گرگان انسان را هدایت میکرد.

«ناپیه» در سال ۱۸۷۶ بضمیمه سفرنامه خود اعلامیه‌ای هم راجع به نقشه برداری آن سرزمین منتشر ساخت و نقشه‌ای طرح کرد که منظره صحیح و قابل توجهی را از شرق البرز و کوهستان حاشیه شمال شرقی ایران مجسم میساخت. کاشفانی که بعد از «ناپیه» به شمال شرق خراسان سفر کردند توانستند از نظر نقشه برداری فقط جزئیاتی به نتایج تجسسات متقدم خود اضافه نمایند.

البته نقشه «ناپیه»^۳ بطوری که انتظار میرفت، تکمیل نبود و توافقی را که جدیداً بین ایران و روسیه بعمل آمده از روی آن نمیشد مورد تعقیب قرار داد. برای این منظور فقط نقشه‌ای که شرکت جغرافیائی امپراطوری روسیه در سال ۱۸۸۱ تهیه نموده بود بکار می‌آمد. این نقشه، که دارای جزئیات هر دو سمت مرز بود، ثابت میکرد که در سالهای گذشته نقشه برداران روسی با کمال جسارت مشغول نقشه برداری بوده‌اند.

۱ - منطقه جاجرم و سنخواست که مملو از دسته‌های راجزن بود تا مدت مدیدی مجهولترین مناطق شمال ایران محسوب میشد. ولی چنین معلوم است که یک راه کاروانرو قدیمی درین جا وجود داشته. «کلاویجو» از آن عبور کرده و یک نفر معتمد «مالکم» خط سیر مختصری ازین راه را ترسیم کرده بوده است. از یک جاده دومی که درین منطقه یک شریان تجارتی بسیار قدیم بوده «ایزیدور فن شاراکس Ysidor Von Charax» و «اصطخری» خبر داده بودند. شاه عباس در امتداد این راه که از استرآباد (گرگان) و دهکده گرگان از طریق «قراویل Qarabil» و شمال سنخواست و اسفراین و سلطان میدان عبور میکرد و جلگه پست خزر را با نیشابور و مشهد متصل میساخت کاروانسراهایی بنا کرد بود. «بیکر» و «جیل» و «ناپیه» در دره شوقان با این راه تماس پیدا کردند.

۲ - تا آنجا که من میدانم درین جا منحصر بپیشقدم «ناپیه» «آ. خودسکو» کنسول روس بود که در سال ۱۸۳۴ بعنوان اولین اروپائی از نیشابور از طریق معدن و برزین و میان آباد و جاجرم و نردین به شاهرود سفر کرده بود.

۳ - هر ۱۶ میل یک اینچ.

معاصر با «ناپیه» «پ. اوگوردنیکوف P. Ogorodnikow» از شمال شرق ایران دیدن کرد. او بیشتر به نقشه برداری و نژاد شناسی کشور اشتغال ورزید. همچنین مجموعه بزرگتری از علوم طبیعی گردآوری کرد.

«اوگوردنیکوف» از ساحل دریاچه خزر بقسمت جریان سفلی «گرگان» آمد و از طریق قوزلوک واقع در بین استراباد (گرگان) و شاهرود ازالبرز عبور کرد و پس از آن امتداد جاده کاروان روبروگ را گرفته از طریق سبزوار و نیشابور عازم مشهد گردید. يك سال بعد از «ناپیه» «ت. م. ماک گرگور» کاشف بیابانک هم در خراسان بسر میبرد.

او همچنین از کلات (نادری) دیدن کرد و از آنجا خط سیر «بیکر» و «جیل» را تعقیب کرده به درگز و راههایی که قبلاً شرح داده شده، یعنی خط سیمقان - جاجرم - شاهرود، رهسپار گردید.

کمی بعد از آن (۱۸۸۰) «ث. ا. ستوارت»، که پس از عبور از لوت چندین ماه در پایتخت درگز یعنی محمدآباد متوقف بود، به درگز آمد برای اینکه اخباری از ترکمنهای تکه بدست آورد. در درگز او با «ا. اودونوان E. O'Donovan» یکی از خبرنگاران دیلی نیوز، که بعداً در سودان تلف شد، مصادف گردید. این شخص در موقع مسافرت از سبزوار و مشهد خیلی به بناهای یادگاری قدیم توجه ابراز داشته بود.

او برج خسروگرد سبزوار را، که تنها بنای موجود از قرون وسطی میباشد، شرح داده بود. همچنین گنبد طوس را، که او هم مانند بسیاری دیگر، اشتهاً قبر فردوسی شاعر فرض کرده، وصف نموده بود و اول کسی است که برج رادکان، واقع در نزدیکی قوچان را، که «فریزر» فقط از دور دیده و «ناپیه» باختصار از آن ذکر کرده، تشریح نموده بود.

همچنین عده ای از روسها در اواخر قرن ۱۹ در اکتشافات شمال شرق ایران مشارکت کردند.

در سال ۱۸۸۲ «پ. م. لسار P. M. Lessar»، یعنی اولین اروپایی که کشف سرزمین بین سرخس و هرات مرهون خدمات او میباشد، بواسطه مسافرتهایش در شناسائی بیشتری از مناطق مرزی خراسان، که هم‌حاکم روسیه و افغانستان است، سهمی بسزا داشت.

«لسا» در موقع مسافرت اول خود از افغانستان به «کرات Karat»، که در آن موقع نقطه اتکاء برای دفاع از مرز ایران محسوب و دارای اهمیت فوق العاده بود، از راههایی عبور کرد که تاحال کمتر تشریح شده بود و پس از آن از طریق «خواف» و تربت (حیدری) به مشهد رهسپار شد. برای ادامه مسافرت، او از طریق فریمان و لنگر راهی را پیش گرفت، که در آن موقع راه تازه بسوی تربت شیخ جام محسوب میشد و از کوهستان بسمت زورآباد و سرخس رو آورد.

۱ - از «استوارت» علاوه بر نقشه مرزی ایران - افغانستان که قبلاً ذکر شد يك نقشه خراسان هم به مقیاس ۱:۱۴۸۰۰۰۰ در دست میباشد.

در سفر دوم «لسار» از عشق آباد از طریق درگز و کوهستان هزارمسجد به مشهد آمد. او ذکری از پله نادرشاه کرده که تاحال کمتر کسی بحال آن واقف بوده؛ و آن عبارت از هزار پله ایست که در جنب راه مورد عبور در دامنه جنوبی گردنه الله اکبر در صخره تراشیده شده است.

همچنین در آن زمان «ژ. راده G. Radde»، که بواسطه کشفیاتش در طالش و ماوراء خزر قابل تحسین میباشد، در معیت «آ. م. کونشین A. M. Konchein» زمین شناس روسی در منتهای شمال شرق ایران مسافرت میکرد.

«راده» در سال ۱۸۸۶ در موقع مسافرت از عشق آباد بقوچان دوم تبه از سلسله های موازی و سرایشب و بی آب و علف «کوپت داغ Kopet Dagh» عبور کرد؛ اول امتداد جاده کاروان رو فعلی را از امامقلی و در بازگشت طریق رادکان و تنگ الله اکبر به محمدآباد (درگز) رادرپیش گرفت و این مسافرت تقریباً در همان راهی صورت گرفت که «فریزر» قبلاً بعنوان اولین نفر آنرا انجام داده بود. او هم مانند متقدم معروف خود بیهوده سعی کرد بداخل کلات (نادری) راه بیابد.

معاصر با «راده» و «کونشین» «ک. ژ. بوگدانویچ K. J. Bogdanowich» روسی هم در شمال شرق ایران به عملیات زمین شناسی میپرداخت و اکتشافات او شامل منطقه وسیعی میشد.

او از طریق درگز مشغول بررسی خط سیر عشق آباد به مشهد بود، و از کوهستان نیشابور به کان فیروزه واقع در «معدن» رفته و بمطالعه پرداخت او از سبزوار بسمت جنوب تا ترشیز (کاشمر) پیش رفت. هنگام بازگشت بوطن از راه تهران و از فراز البرز گذشته وارد سرزمین پست خزر گردید. او مناطق مورد عبور را از نظر فنی بازرسی کرده مانند «کونشین» و «تیتسه» و دانشمندان دیگر، که راجع به شمال شرق ایران عملیاتی کرده بودند، بجمع آوری اطلاعات پرداخت.

«بوگدانویچ» تناسبات کوه شناسی و زمین شناسی را شرح داده و با نظریه «تیتسه»، که گفته بود کوهستان نیشابور (آلاداغ و بینالود) از داخل بایکدیگر مربوط میباشد، مخالفت کرد و باین وسیله سؤالی را مطرح کرد که زمین شناسان معاصر هم مانند «شرودر Schroder» و «بونارد Bornnard» آنرا مطرح و مورد بحث قرار داده بودند. متأسفانه تشریحات «بوگدانویچ» از لحاظ زمین شناسی متکی به نقشه و برشی «Brofile» نبود.

۱ - نتایج مسافرت «راده» در خراسان در جزوه تکمیلی «پتن Peter» (۱۸۹۸) نقشه ای هم بمقیاس ۱:۲ میلیون همراه داشت که متکی به نقشه های رسمی روسی و تصحیحات خود او بود.

۲ - آخرین اروپایی که در آن سالها درین اقدام موفق شد عبارت بود از «آ. ث. ییت A. C. Yate» (۱۸۸۵).

۳ - تنها نقشه مربوط به آن زمان که از لحاظ زمین شناسی رنگ آمیزی شده و مربوط به یک قسمت از خراسان تا ۵۰ درجه تقریبی میباشد متعلق به «ث. ل. گریزباخ C. L. Griesbach» میباشد که قسمتهای وسیعی از افغانستان را از لحاظ زمین شناسی نقشه برداری کرده بود.

چندسال بعد از «بوگدانویچ» در خراسان به ول. ک. آرتامانوف L. K. Artamanov روسی مصادف میشوم که اثر نایاب او در تاشکند توسط «ث. هان C. Hahn» بدست آمد و ملخص آن در تمام کشور مشهور گردید و راجع به شمال شرق ایران معلومات وسیعتری در دسترس قرار داد.

همینطور است تألیفات دونفر روسی دیگر، که فقط در نقاط دور افتاده بدست آمده؛ این دونفر عبارتند از «سترلیبتسکی Strelbitzky» پسر سرتیپ «سترلیبتسکی» معروف و «باوم گارتن Baumgarten» که در اواخر سال هشتم و در سال نودم قرن پیش در ایران مشغول اکتشافات بودند.

«ژ. آ. سترلیبتسکی» راههای مختلف خراسان غربی و شرقی را زیر پا گذاشت و تاسیستان پیش رفت. او سرزمینهایی را که طی کرده بود بیشتر از نظر نظامی تشریح کرده و بزرگترین آثار را در زمینه نقشه برداری منطقه شمال شرق و شرق ایران بدست داد.

«سترلیبتسکی» در سفرنامه خود تشریح جامعی هم از بعضی نقاط معین از قبیل «روی خواف Ru'i Khwaf» و «قائن و امثالهم» بعمل آورد. شرحی را که از مشهد، و جادههایی که از پایتخت خراسان منشعب میشوند، داده مخصوصاً دارای اهمیت خاصی بود. بسیاری از ارتفاعات سنجیهای او مخصوصاً برای تعیین نقشه برجسته آن سرزمین مؤثر واقع شدند. یکی از نقشههای تازه روسی، که عمده آن مبنی بر نتایج مسافرت «سترلیبتسکی» قرار گرفته، شامل جزئیات بسیاری است که تا حال سایر نقشهها فاقد آن بوده اند.

«باوم گارتن»، که ذکر مسافرتهايش در کویر لوت فوقاً بمیان آمد، چند سال بعد از «سترلیبتسکی» در ایران پیدا شد. او در نظر داشت در درجه اول روابط تجارتي ایران را با همسایه شمالی بنا نیکنداری نماید.

«باوم گارتن» در خطوط سیر قوچان از طریق سلطان آباد به سبزوار و ترشیز (کاشمر) و همینطور از سمت جنوب در راه بیرجند از طریق گناباد و تربت (حمیدری) و مشهد، با خراسان آشنائی پیدا کرد. او علاوه بر اطلاعات دقیق از تناسبات راهها، تشریحی هم از لحاظ جغرافیائی و نقشه برداری مناطقی که در آن سفر کرده بود بعمل آورد؛ و راجع باهالی و مشاغل آنها و مخصوصاً زندگانی اجتماعی بسیار مطالعه نمود.

در سال نودم «ث. ا. بیت C. E. Yate» برادر «آ. ث. بیت» سابق الذکر یکی از برجسته ترین کاشفان خراسان محسوب میشود. او در مشهد سرکنسول انگلیس بود و تاریخ بناهای مقدس مشهد و آثار باستانی مختلف خراسان را بسیار مورد مطالعه قرار داد و همچنین دو مسافرت ارزنده به منطقه کردها و ترکمنهای شمال و مرکز خراسان در پیش گرفت. «ث. ا. بیت» در اواخر قرن ۱۹ در نظر حکومت انگلیس اساسی ترین خبره شمال شرق ایران بحساب میآمد.

او در سال ۱۸۹۴ از قوچان^۱، که يك سال قبل بکلی در اثر زلزله ویران شده بود، در مرز روسیه بخیر آباد، و در گذشت بعدی از بروجرد به سمت شمال و منطقه ترکمنهای کوکلان و يموت رو آورد. «بیت» توانست از شمال حوزه بجنورد از برهوتی، که تقریباً غیرمسکون بود و شهرت داشت مملو از ببر میباشد، بعنوان اولین اروپائی عبور نماید. پس از آن از منطقه رود اترک بحوزه رود گرگان آمد. در اینجا اومو فوق شد. در تنگه گرگان، شعبه شمالی رود گرگان، که تا حال مجهول بود، تا ابتداء آن دنبال کند و شاید در نتیجه سرچشمه حقیقی گرگان را در دامنه جنوبی «گل داغ Gul-e-Dagh» تثبیت نماید. «بیت» در ضمن از سمت مشرق بمنطقه ترکمنهای يموت، واقع در قسمت جریان سفلی گرگان، یعنی مابین رودخانه ورود اترک، رو آورد. «بیت» در شمال راست گرگان شرح بقایای دیواری را، که ظاهراً بسیار قدیمی میباشد و اهالی تصور میکنند يك زمانی تاچین امتداد داشته، بیان کرده است. «ث. ا. بیت» اولین کسی بود که کتیبه برج گنبد قابوس را، که «فریزر» کشف کرده بود، حل کرد و از آن چنین برمیآید که قابوس، آن شاهزاده ای که به ظلم مشهور و از سلسله زیار بود، آن برج را در سال ۹۰۷ برای مقبره خود بنا کرده بود.

سه سال بعد «ث. ا. بیت» مجدداً از مشهد سفری رو به غرب در پیش گرفت و بحوزه اسفراین، که محل عمده آن میان آباد میباشد، رسید؛ این همان منطقه ایست که ۶۰ سال قبل «خودسکو Khodzko» با آنجا آمده بود. پس از آن از مناطق فوق العاده حاصلخیز جنوب میان آباد گذشته بشهر بلیتس، که محل خرابه ایست، وارد شد؛ احتمال دارد این خرابه محل شهر قدیم اسفراین باشد که «کلایچو» تقریباً پنج قرن پیش خبر آنرا داده بود. کمی دورتر از شفیع آباد، که پیش رفته ترین آبادی دره جویین است، «بیت» در نزدیکی «آزادور» بخرابه های شهر قدیم جویین برخورد و این منطقه هم بهمین اسم نامیده شده. بغیر از توده های آوار بقایای يك بنای مرتفع سه یا چهار طبقه ای هم در آنجا وجود داشت. «بیت» از طریق محل عمده جغتای کنونی عازم سبزوار شد و تقریباً همان راهی را در پیش گرفت که سابقاً «ه. شیندلر» از آن عبور کرده بود^۲.

۱ - يك سال بعد «ژ. ک. مینکویچ G. K. Minkewich» روسی که از طریق «دوربادام» به مشهد میرفت قوچان ویران شده را تشریح و مجموعه بزرگی از گیاه شناسی تدوین کرده بود.
۲ - زمانی از جلگه جویین به نیشابور يك جاده کاروان رو بسمت مشهد میرفت. این جاده از حیث قدمت پاراهی که امروز بیشتر مورد عبور و مرور است، یعنی از شاهرود به میامی و میان نداشت و عباس آباد و سبزوار، رقابت میکرد. این راه را در مغرب زمین موقعی شناختند که تجار انگلیسی در زمان نادر شاه برای رفتن به مشهد از آن استفاده میکردند. قسمتی از نقشه خط سیر امروزی راه آهن از جاده تجارتي قدیم واقع در شمال کوهستان جغتای میگردد. در زمانهای قدیمتر ظاهراً جاده ای که قبلاً ذکر شد از طریق سلطان میدان به مشهد میرفته است.
۳ - «آ. هوتوم شیندلر» بیست سال قبل از «بیت» یعنی به سال ۱۸۷۶ در امتداد جاده کاروان رو بین میامی و مشهد مشغول احداث يك خط تلگراف بود و مجال داشت ایام فراغت خود را صرف دور زدن در مناطقی که معروف نبودند بنما بد. بدین ترتیب از انتهای غربی کوهستان

کلداغ
گل داغ

جنوب

سرزمین جنوب کرمان، واقع در بین راهی که «کیت آبت» در غرب پیموده و هیئت «گلدسمید» و «آبت» از طریق گردنه «ده بکری Deh-Bakri» و چیرفت خبر آنرا داده بودند، مورد اکتشاف «آ. هوتوم شیندلر» خستگی ناپذیر قرار گرفت. او در سال ۱۸۷۹ از دو طریق این راهها را بین کرمان و بندرعباس پیموده بود. نتیجه این مسافرتها مقداری تعیین نقاط از طریق نجومی و ارتفاع سنجیها بود و پایه نقشه برداری برای مناطقی شد که اطلاع برقسمتی از آن تاکنون هم کاملاً در دست نمیباشد.

او از میان کوههای منفرد و مرتفع لالهزار و بید خان از کرمان به بافت رفت؛ چنین به ثبوت رسیده که رود بافت یکی از سرچشمه‌های هلیل رود میباشد. «شیندلر» از مقابل شرق کوهستان دوشاخه «خبر Khobr»، که بواسطه بزهای کوهش معروف میباشد، عبور کرد؛ «کیت آبت»، در موقعی که از سمت غرب این کوه به سیرجان مسافرت میکرد، آنرا از دور دیده بود.

هنگام بازگشت بسمت چیرفت «شیندلر» جانب ارتفاعات غربی را رها نکرده از طریق مارون و توت به اسفندقه رهسپار شد. پس از آن از قسمت جریان علیای هلیل گذشته به «راه بر Rahbur» دلپسند، که از سمت شمال در پناه یک دسته قله مرتفع واقع و تقریباً در عرض بافت قرار دارد، رسیدند.

چند سالی بعد از «شیندلر» (۱۸۸۴) در جنوب ایران «ژ. ر. پریس J. R. Preece» مسافرت میکند؛ او البته از راههای بکلی ناشناس عبور نکرد ولی در مناطقی که قدم برمیداشت کمتر اکتشافات بعمل آمده بود. این مسافرت برای این بود که خطوط تازه‌ای برای شرکت تلگراف انگلیس - هند پیدا کند و از شیراز از طریق داراب و میناب بجاسک میرفت. - در اوائل سال نودم «ه. وینک لهنر H. Winklehner» در مناطق وسیعی از جنوب ایران بمطالعه مشغول بود. او از طرف یک هیئت مالی انگلیس، که باستخراج معادن ایران نظر داشت، اعزام شده بود که جزائر خلیج فارس و ایالات جنوب ایران را از لحاظ معدن شناسی مورد مطالعه قرار دهد. متأسفانه از مسافرتهای آن زمین‌شناس آلمانی کمتر کسی مطلع شد در صورتی که ظاهراً، در مدت دو سال و نیم، بسیاری از مناطق را زیر پا گذاشته و کشفیات مهمی بعمل آورده بود.

در مناطقی که «وینک لهنر» تفحص کرده تاکنون هیچ مغرب زمینی اصلاً یا تقریباً

→ جنتای به منطقه پر جمعیت جوین هم آمده بود. جنتای که نقطه‌ای مفلوك و دارای حصار و خندق مخروطی و یک قلعه نظامی است مقر حکمران بود.

۱ - نقشه خطسیرها ترسیم «ه. شیندلر» بمقیاس ۱:۱/۲ میلیمتر برداشته شده است.

۲ - «آ. شتاین» زمین شناس در سال ۱۹۳۳ در جهت مخالف این راه را از طریق اسفندقه و قولاشکرد از روی گردنه چورچو و دره «بلوک Buluk» در پیش گرفت.

۳ - قسمتی از خط سیر «دوپره» و «گرانته» و «آبت» و «فلوایه» و «شیندلر» با راه «پریس» که یک نقشه راه بمقیاس ۱:۲۲۵۰۰۰۰ منتشر کرده بود، منطبق درمیآید.

مسافرت نکرده بود. او در کوههای «گیساکان Gisakan»، از بوشهر بآن مناطق دست یافت و بیهوده در صدد جستجوی زغال برآمد. همچنین در محوطه خورموج و مناطق مصب رودخانه مند تجسّساتی بعمل آورد. نزدیک «رزبوستانه Ras-Bustaneh» واقع در مغرب لنگه «وینک لهنر» گوگرد پیدا کرد و در کوههای شمال میناب برای بدست آوردن نفت حفریاتی بعمل آورد.

آن زمین شناس گویا، باز هم در خشکی، مخصوصاً مناطق غربی حاشیه لوت میانه و جنوبی را مورد بازرسی قرار داده باشد. او در کوههای شرقی بافت و شمال شرقی کوه بنان (گود جهر Gudjehr) از وجود پنبه نسوز خبر داده بود. در محوطه بم یعنی در کوه کبود او آثار معدن معتبری از سرب و آثار وسیعی از آهن در مناطق واقع در اعماق صحرا پیدا کرده بود، ولی نام این مناطق را صریحتر ذکر نکرده است. «وینک لهنر»، در ضمن مسافرتهایش به بمپور هم آمده بود. تصور میرود او از وجود مسافران بیشمار که از زمان «گرانته» و «پوتینگر» محلّهای عمده بلوچستان ایران آن روزی را دیده و تشریح کرده بودند، اطلاعی نداشته زیرا گمان نمیکرده که قبل از او فقط یک نفر اروپائی به بمپور آمده بوده است. - یکی از متقدمان «وینک لهنر» در بمپور «ا. آ. فلویر E. A. Flower» متهور بود که مانند «پریس» از طرف شرکت تلگراف انگلیس - هند مأموریت داشته و در بلوچستان راههای تازه‌ای را زیر پا گذاشته بود. او در سال ۱۸۷۶ از جاسک راه ساحلی را بسمت بمپور در پیش گرفته و از همان راه هم مراجعت نمود.

«فلویر» خط سیر «کارانت» را در امتداد ساحل فقط تا کلمنی دنبال کرد و از آنجا بسمت شمال رو آورد و در «بینت Bint» به راه «گلدسمید» رسید. از آن زمانی که این افسرانگلیسی در جهت مخالف از خانوج بسمت ساحل میرفت، در ستده سال میگذرد. «فلویر» هنگام بازگشت در نزدیکی «پاسکا» بسمت غرب از خط سیر قدیمی منحرف و بدره رود «سادایچ Sadaië» داخل شد؛ و مشاهده کرد که مقدار آب رودخانه در اینجا دو برابر موقعی است که بدریا میریزد؛ و پس از خروج از دره سادایچ از تپه هونی گذشته در آن سمت رودخانه «گبریگ Gabrig» برآه معروف کناره واصل گردید.

در اکتبر همان سال «فلویر» مجدداً بداخل سرزمین رو آورد. او در جاسک از دور

۱ - از اخبار تازه آن زمان راجع به ایران باید از متعلقان دیگر شرکت تلگراف انگلیس - هند هم اظهار امتنان نمود. از آن جمله باید یک نفر پزشک شرکت بنام «ت. ج. ویلسن» را که مدتها به شغل طبابت میادرت میکرده، نام برد. او در سال هشتم قرن بیست چندین کتاب و مقاله راجع به ایران نوشته و عکسهای جالبی ازین سرزمین و اهالی آن همراه آورده بود. بایکانی اداره تلگراف شرکت انگلیس - هند باید گزارش یک نفر از مأموران خود بنام «باچر Butcher» را که عملی نشده محفوظ داشته باشد. این شخصی در سال ۱۸۹۱ از تبریز به چهرم رهسپار شد. فقط در سفرنامه جالب توجه «آ. ت. ویلسن» که باقی مانده و در سال ۱۹۴۱ منتشر شده میتوان ذکر آنرا از مسافرت «باچر» بدست آورد. معلوم میشود که او از قابل توجهترین و مجهولترین مناطق جنوب غرب ایران عبور نموده است.

کوههای بشاگرد را، که تا حال کسی بآن قدم نگذاشته بود، بنظر آورد و چنان تحت تأثیر قرار گرفت که وظیفه خود را فراموش کرده بی اختیار مایل شد بسوی آنجا پیشروی نماید. هر چند این مسافرت خالی از ماجرا نبود ولی آن مسافر انگلیسی بر اثر موفقیت اجر خود را بدست آورد.

«فلویر» فقط در نتیجه الهام از روح اکتشاف از دره‌ای بنام «تنگه دوهل Tong-e-Duhl» بسمت شمال و کوه رو آورد. آن کاروان کوچک در روز سوم مسافرت خود در پشت «گائیکان Gaigan» بجریان رود «شریفی»، که دره آن از هر طرف با درختان انبوه پوشیده شده، واصل گردید؛ در روز تمام بر ضد جریان رودخانه که سرزمین اطراف آن بکلی غیر مسکون میباشد، راه پیمائی کردند تا به بشاگرد، واقعی رسیدند؛ این سرزمین مجهولی است که از زمان «کرات» اسمش در نقشه‌های جغرافیائی وارد شده و بطوری که بدست آمده نام محل عمده آن انگوران است ولی در تمام نقشه‌ها بیش از شصت کیلومتر از محل حقیقی خود دور تر ثبت شده بود.

پس از آن راه مشکل، در سمت شرق شریفی، «فلویر» بدره‌ای فرعی رسید که از یک سرزمین وحشی کوهستانی واقع در دامنه رشته کوه مرتفع «آفن بند Aphén-Band» (اهوند Ahwond) میگذشت و به «شهر باقی»، که او آنرا «باغ کوچک بهشت» نامیده، میرسید. در اینجا «فلویر»، در یک راه شمالی جنوبی، خط سیر غربی شرقی «گابریل» مربوط بسال ۱۹۲۸ را قطع کرد و از میان ارتفاعات ترک خورده گذشته بقلعه «انگوران» رسید. او از آن آبادی، که ۵۰ سال بعد «گابریل» دیده و مر کب از بیش از ۵۰ کلبه ترکهای بود، ذکری ننموده.

هنگام بازگشت ظاهراً او راه سردشت را در پیش گرفته بود. «جنگدا Jangda» ای که «فلویر» اسم برده باید «جندان Djaghan» باشد. تازه در نزدیکی تپه «بارهنگ Barahing» دوباره راه «فلویر» با خط سیر «گابریل» منطبق میگردد. «دارپهن Dar-Pahan» آخرین آبادی خاک بشاگرد بود. «فلویر» از منحصر راهی که بهتر قابل عبور بود و بسمت مغرب و پس از آن بجانب شمال میرفت، از طریق «سرنه Sarneh»، آن سرزمین شوم را ترک گفت.

در تألیف او بنام «بلوچستان اکتشاف شده» برای اولین بار بشاگرد تشریح شده بود. «فلویر» شرح این سرزمین کوهستانی را، که راه ورود آن برای ساکنان همچوار بطور طبیعی مسدود میباشد، بطرز عالی بیان کرده بود. در میان اهالی آنجا، که نسبت به خارجها نظری بسیار خصمانه داشتند، تضاد بین بردگان تیره رنگ با موهای راست و مشکی و اربابان ایرانی یا بلوچ نژاد آنها نظر او را جلب نمود. «فلویر» شش ولایت در آنجا بشمار آورد.

۱ - با وجود مسافرت «فلویر» بشاگرد در پرده اسرار باقی ماند و طبیعی است که این مطلب حس کنجکاو بعضی از کاشفان را بیدار کرد. سه نفر افسر انگلیسی در اواخر قرن پیش بر خود واجب دانستند این وظیفه خطیر را انجام داده بسمت بشاگرد پیش بروند ولی از نتیجه -

«فلویر»، که قبلاً با وضعیت حاشیه شرقی گودال جزموریان آشنائی پیدا کرده بود، در جریان مسافرت بعدی خود، بطرف غرب آن گودال بزرگ رو آورد ولی نتوانست مسدود و محاط بودن آن را بثبوت برساند. از محل خط سیر او دریاچه‌ای دیده نشد و بهمین جهت هم در نقشه او، که به سال ۱۸۸۲ انتشار یافت، چنین چیزی رسم نشده است. «فلویر» حتی تصور کرده بود رودهای هلیل و بمپور، که از سمت غرب و شرق بداخل گودالی میریزند، توأم شده به نام رود «ساداتیج Sadaic» یا «گابریگ Gabrig» به خلیج عمان داخل میشوند. درین موضوع قبلاً «کیت آبت» اخبار صحیح تری داده بود. او چنین اظهار کرده بود که هلیل در ایالت رودبار به سمت شرقی - جنوب شرقی می‌پیچد و از جلگه جزموریان گذشته بالاخره خلاف جریان رود بمپور را طی کرده به خاک فرمیرود.

همچنین آ، گاستایگر، اهل «راونشتاین-کوباخ A. Gastaiger V. Ravensrein-Kobach» هم، که چهار سال بعد از «فلویر» آمد، حقیقت مطلب را بهتر از او تشخیص داد. او از روی اطمینان اظهار داشت رود بمپور، که در تمام سال آب آن کم و زیاد نمیشود، در سمت غرب بمپور در زمین فرمیرود بدون آنکه اثری باقی گذارد.

«گاستایگر» در سپاه ایران سمت سر تیبی داشت و با داشتن مأموریت مخصوص نظامی از طرف شاه به همراهی دوست خود آ. ژ. سیپ A. J. Cyp در سال ۱۸۸۱ - ۱۸۸۰ یک مسافرت مأموریتی به منتهایلیه جنوب شرقی کشور در پیش گرفت. متأسفانه شرح اقدامات او از لحاظ جغرافیائی چندان اثری نداشت و این مطلب بیشتر از آن جهت مورد تأسف است که آن افسر ایرانی از راههای عبور کرده بود که تا حال هیچ یک از کاشفان غربی شرحی از آن نداده بودند.

بنا برین از خط سیر اول بین بمپور به «خوش Khwasch» از طریق «دامین Damin» که سرزمینی کوهستانی و ترک خورده بود تا حال فقط عبدالنبی عبور کرده و بقیه آن قطعه، از طریق واحه کوچک نخل «گوش Guscht» تا «جالتق Djaltq» کاملاً مجهول مانده بود. در خوش، که عبارت است از چند سیاه چادر، و تا آنجا که من میدانم «گاستایگر»

→ مسافرت آنها چیزی آشکار نشده است. «را. گالیندو» که ذکرش قبلاً بمیان آمده گویا به سال ۱۸۸۸ بشاگرد را دیده باشد و شش سال بعد از آن «ماسی Massy» و «مدلی Medely» سعی کردند به داخل آن سرزمین راه یابند. ما میدانیم که این اقدام با عدم موفقیت مواجه شد. فقط آسیائیا نمیتوانستند در بشاگرد موفقیت‌هایی بدست آورند. کما اینکه در سال ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴ یوسف شریف خان بهادر هندی با معاون خود «جمال الدین» جاسک را مبدأ قرارداد با وجود مخالفت و مقاومت متنفذین محلی از قسمت بزرگی از بشاگرد نقش برداری کردند.

۱ - متأسفانه «فلویر» خطوط سیر خود را با مقیاس کوچک داده ۱ : ۳,۵۲۰,۰۰۰. یک اثر علمی ارزنده او عبارت از تعیین بسیاری از عرض و طول‌های جغرافیائی است که از طریق نیروی معلوم کرده بود.

۲ - بطوریکه بعداً ذکر خواهد شد ظاهراً «هاریسون» عقیده داشت هلیل رود و بمپور که کمی قبل به خلیج عمان میریخته‌اند در هر صورت از دره «ساداتیج» یا «گابریگ» نمیگذشتند بلکه جریان آنها در امتداد «بیرینتی Birinti» بوده است.

اولین اروپائی بوده که از آن دیدن کرد و او کاملاً تحت جذبۀ مخصوص و دلفریب «سرحد» قرار گرفت و باحظ وافر به سمت شمال و چشم انداز باشکوه دینا نظر انداخت. و آن عبارت از سلسلۀ کوهستانی میباشد که پشت سر هم قرار گرفته و هر یک از دیگری مرتفع تر میشود. آن اطریشی اول کسی بود که بعد از زمان اسکندر هنگام بازگشت در شمال جزموریان توقف کرد. او ذکری از آن گودال نکرده در دنبالۀ مسافت خود بسمت شمال و سرزمینهای تازه پیچید و از کوه «شاه سواران» از طریق «میل فرهاد» و گردنۀ «گیشو» عبور کرد و در «آب گرم» مجدداً به خط سیر قدیمی خود داخل شد.

«سرحد» دور افتاده هم مانند بشارگرد، (که «گاسایگر فقط از دور توانسته بود آنرا ببیند)، جزو مناطق ممنوعه محسوب میشد و تا سال ۱۸۸۵ تمام سعی مسافران، برای دیدن دره های مرتفع و باشکوه آن، بهدر رفته بود.

«پوتینگر» موفق نشده بود در سرحد یک نفر راهنما پیدا کند؛ عبدالنبی فقط تا خواش آمده نتوانسته بود به منطقۀ واقعی کوهستان قدم بگذارد؛ همچنین «جان» مجبور شده بود از مسافت به سرحد صرف نظر کند، و «گاستایگر» هم از عبدالنبی جلوتر نرفته بود. برای اولین بار در - ه. جنینگز R. H. Jenings افسر انگلیسی که از طرف حکومت انگلیس - هند اعزام شده توانسته بود در روی نقشه جغرافیای برای «سرحد»، که در آن زمان یاغیستان (سرزمین غارتگران) نامیده میشد، موجودیتی قائل شود. «جنینگز». ظاهراً از سمت غرب و شرق، سرحد را دور زده بود. گزارش او هرگز منتشر نشد و فقط بوسیله «لرد کورزن» ملخصی از تاریخ عمده مرزها و کوه شناسی و طبیعت زمین و سکنة آن به دست آمد.

گزارش «جنینگز» تا قبل از مسافرت های «سایکس» و «زارودنی» شامل تمام چیزهایی بود که ما از یک نفر مغرب زمینی راجع به سرحد دور افتاده انتظار دانستن آنرا داشتیم.

«ن. زارودنی» از طرف فرهنگستان سن پترزبورگ اعزام شده بود تا اکتشافات مربوط به حیوان شناسی «بلانفورد» و «جان» را تکمیل کند و در بین سالهای ۱۸۹۶ و ۱۹۰۱ مسافرت های بزرگی بسمت شرق ایران و بلوچستان در پیش گرفت و در ضمن بسیاری از راه های تازه کشف کرد و گزارش به «سرحد» هم افتاد. نتایج عملیات «زارودنی» از رسیدن

۱ - پس از «ه. شیندلر» (ذ.ر. مجمع آسیائی ۱۸۷۷) راجع به تشریحی از سرحد باید خود را مدیون یک نفر ایرانی بنام میرزا مهدیخان دانست. بر طبق این مدرک درین نقطه یک سلسله کوهستان مرتفع یا محور شمال غربی - جنوب شرقی امتداد دارد که قله های آن در تمام سال از برف پوشیده میباشد. در وسط کوه یک دهانۀ آتشفشانی واقع است که دود از آن برمیخیزد و در دهانه های آن قشر ضخیمی از گوگرد وجود دارد. در بعضی نقاط معادن مخروطی مخصوصاً معادن سرب یافت میشود. بر فراز «کوه خنگ» Kuh-e-khing غاری وجود دارد که در آن ظرف های سفالین بسیار قدیمی و همچنین سکه های زمان قدیم استخراج میشود. میرزا مهدیخان بسیاری از نقاط سرحد را شرح داده که دارای آب کافی بوده اند و مجموعه ای از محصولات آن سرزمین را شرح داده بود.

به هدف باطنی بسیار تجاوز کرد.

تنها در نتیجه همان سفر اول، که هشت ماه بطول انجامید، و آن کاشف، از مشهد در امتداد مرز جنوبی و غربی از سیستان (زابلستان) و طریق دزدآب (زاهدان)، و بزمان به بمپور رسید علاوه بر همه چیز نقشه خط سیری بطول ۲۷۰۰ میل ترسیم شد. و این نقشه مخصوصاً نسبت به آنچه تا حال بطور ناقص از منطقۀ واقع بین زابلستان و بمپور تهیه شده، دارای مطالب تازه تری بود.

«زارودنی» از دزدآب (زاهدان) راهی از جنوب به جنوب غربی را در پیش گرفته و از طریق «هرنه Harneh» و «شندک Schandak» و «پنساره Pensareh» به «بزمان Bazman» رهسپار گردید. از این جا از طریق «کاسکین Kaskin» به بمپور رسید و این راهی بود که قبلاً «پوتینگر» از آن عبور کرده بود. هنگام بازگشت تا شمال بزمان همان راه را در پیش گرفت؛ پس از آن بسمت شرق متمایل شده با «خونگاه Kahunakahn» تماس حاصل کرد؛ این نقطه واحه کوچکی است که برای مسافران جنوب غرب اولین آبادی از یک عده دهات واقع در سلسلۀ تفتان محسوب میشود. «زارودنی» درین جا از «سرحد» عبور کرده به «لادیس Ladis» رسید و در زاهدان مجدداً به خط سیر قدیم خود پیوست.

دز سفردیگری بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ مجدداً از شمال به زابلستان و بعد تا خلیج فارس پیش رفت. «زارودنی» از لادیس در امتداد مرز ایران سوی جالق و بعد از طریق «مکس Magas» (قلعۀ زابل) و «سرباز» به «چاه بهار Cahbhar» رهسپار گردید. هنگام بازگشت از طریق «گه Geh» و «چامپ Camp» و بمپور از سمت جنوب (خواست) از سرحد عبور کرد. «زارودنی» درین سفر بلوچستان راههایی را پیمود که از این پس نه خود او و نه هیچ مغرب زمینی دیگر آن را مورد عبور قرار ندادند.

«زارودنی» در کوهستان با بعضی مناطق تماس پیدا کرد که تاکنون فقط از طریق مسموعات اسم آن را میدانستند. مثلاً چه در موقع رفتن و چه در موقع برگشتن از حوزۀ دور افتاده «زیر کوه» واقع در شرق مجموعه «شاه از کوه Schoh-As-Kuh» عبور کرد.

در راه بلوچستان، از طریق «زیماسا Seimatscha» (زه ماه چان Sehmacan)، قطعات بین «مکس» (قلعۀ زابل) تا «سرباز» و در بازگشت از طریق «نوخوج Nokhoe» قطعات بین «گه» و «چامپ» کاملاً تازه گی داشتند.

«زارودنی» این دفعه در موقع عبور از سرحد، که از جنوب غرب به شمال شرق میرفت، از طریق «تمندان Tamindan» عبور کرد. او توقفگاههای بین «نوک آباد Nukabad» و «لادیس» را «کوازا Kuasa» و «کوه چا Kunea» و «چاه زمان Cah-e-Saman» و «سار Sar» و «قول کوه Kulku» و «گراژیک Glasik» (گزو Gezu) و «لارومبه Larumbah» و «سیاه جنگل» نامیده بود. ازین جا کاروان بسمت «لادیس» حرکت کرد و «زارودنی» به سوی «تامین» و «کوچه تفتان» رو آورد.

هر جا که آن روسی مسافت میکرد همیشه بوسیله طرح خوبی که به مدد پرگار و

قطب‌نما تهیه کرده بود نقشه‌های موجود را بطریق صحیح تکمیل مینمود. در ضمن تشریح مناطق مورد عبور و سنجش ارتفاعها ومشاهدات هواشناسی «زارودنی» مجموعه‌ای هم از حیوان‌شناسی بوطن همراه می‌آورد. مخصوصاً شرحی که از حاصلخیزترین و گاهی پرجمعیت‌ترین قطعات بلوچستان، که معمولاً بی‌آب و علف می‌باشد، داده توجه را بسیار جلب مینماید.

«پ.آ. ریتیک» P. A. Rittikh روسی هم در موقع مسافرت خود به ساحل و چاه بهار از طریق تهران به کرمان و بم در سال ۱۹۰۰ از بعضی نقاط بلوچستان، که «زارودنی» یا آن تماس حاصل کرده، عبور نموده بود. شرح خط سیر او بسیار ناچیز بود. او مشاهداتی از وضعیت جوی نموده و موادی برای جغرافیای سیاسی جمع‌آوری کرده بود. با وجود اینکه بعضی از منازل که «ریتیک» نام برده درست مشخص نیست معذک خط سیر او درین قسمت هم نسبتاً واضح می‌باشد.

اوتاب‌پور، از طریق «خوسرین Khusrin» و «لادی Ladi» و «کلنزاب Kalanzab»، در امتداد مرز غربی هودیان، راه هیئت «گلدسمید» و «گاستایگر» را انتخاب کرد. در روزنامه هواشناسی و طرح خطوط سیر او، که بکلی فاقد اهمیت می‌باشد؛ در آن سمت بمپور به‌اسامی غیر مأنوس و نامفهوم می‌مانند «کاتوبان» و «چیگاتان» و «کچاشورا» و امثال آن بر می‌خوریم ولی چون نام «چامپ» و «قصر قند» هم ذکر شده مسلم است که «ریتیک» از راهی رفته که «گران» تقریباً در یک قرن پیش شرح آنرا داده بود.

چند سالی قبل از «زارودنی» و «ریتیک» یکنفر روسی در بلوچستان ایران مسافرت میکرد ولی از شرح مسافرت او، جز مختصر چیزی در دست نیست. او افسری بود بنام «ن. لئون تیف N. Leontiev» که در سال ۱۸۹۱ با لباس محلی از روسیه به هند میرفت تا در اسکندر را تعقیب نماید.

اواز بمپور عبور کرد و در راه «سرباز» مورد حمله راهزنان واقع شد و خاک ایران را در راه «تومپ Tump» ترک گفت بعقیده «لئون تیف» وضعیت آب و هوای بلوچستان از زمان پادشاه یونانی تا کنون به مراتب رو به بدی گرایده است.

مقارن با موقعی که «زارودنی» در جنوب شرقی ایران مسافرت میکرد «اوردنبرگ» E. Vredenburg (۱۸۹۹-۱۸۹۸) از بلوچستان انگلیس و از طریق «Mirdjaweh» میرجاوه به شرق «سرح» و سیستان آمد. آن زمین‌شناس انگلیسی از سرزمینهای مورد عبور نقشه برداری و برشها (Profil) و نقاشیهای عالی به تشریحات خود ضمیمه کرد. با وجود اینکه عملیات «وردنبرگ» فقط شامل منطقه محدودی در داخله ایران میشود معذک برای مطالعه در امر زمین‌شناسی ایران شرقی دارای ارزش اساسی می‌باشد. این عملیات در بسیاری از موارد مشاهدات قبلی «بلانفورد» را از لحاظ آموزش، بطور مفیدی، تکمیل میکرد.

کمی قبل از «وردنبرگ» یک هیئت نمایندگی انگلیسی برای تثبیت ۳۰۰ میل طول خط مرزی بین «کوه ملک سیاه Kuh-e-Malik siyah» واقع در شمال و «کوهک» واقع در جنوب، یعنی در منطقه‌ای که ۲۵ سال قبل هیئت «گلدسمید» موفق به نقشه برداری آن نشده، مشغول عملیات بود. ظاهر آما مورانی از طرف اداره نقشه برداری هند درین ضمن آن سرزمین

مورد نزاع را، که غالباً عبارت از سجرا و ندرتا دارای واحه‌های نخل می‌باشد، بازدید کرده بودند. «ت. ه. هلدیچ T. H. Holdich» و «وهاب R. Wahab»، که تعیین خطوط مرزی به‌عده آنها گذار شده بود، توانستند تکلیفی را که عهده‌دار بودند بدون اشکال بزرگتری انجام دهند.

چون فصل خنک، یعنی تنهاموقعی که درین جامیتوان بعملیات نقشه برداری پرداخت، تقریباً سپری شده بود لذا «هلدیچ» تصمیم گرفت از ادامه اندازه‌گیری صرف نظر کرده کرده‌های مرتفع کسوه ملک سیاه را که از جانب جنوب به جنوب شرقی ادامه دارند، در قسمت شمال، بعنوان مرز انتخاب نماید. «پ. م. سایکس»، که برای حمایت آن دسته اعزام شده بود، بطوریکه بعداً ذکر خواهد شد، راجع به فعالیت هیئت نمایندگی انگلیس در قطاع جنوبی بعضی اطلاعات داده بود.

راجع به منطقه مجهول مرزی واقع در شمال کوه ملک سیاه از زمان «گلدسمید» فقط «ت. م. ماک گرگور» و «ت. ا. بیت» سابق الذکر اخبار تازه‌ای داده بودند. اولی بیشتر از قسمت افغانستان و دومی در سمت ایران مسافرت کرده بودند.

«بیت» در سال ۱۸۹۴ - ۱۸۹۳ از سرزمین کوهستانی ایران شرقی به منطقه جنوب «سه کوهه Sekhuh» که در آن زمان تقریباً غیرمکشوف بود، آمد. پس از آن در امتداد «شیلاه Schilah» به «گودزیر Gaud-e-Zirneh» رهسپار شد. تا کنون فقط «ماک گرگور» ازین سرزمین بدون صاحب و ناامن خبر داده بود.

اکتشافات زابلستان در ابتداء قرن بیستم

در سال ۱۹۰۲ «آ. ه. س. لاندور» سابق الذکر درین جا اقامت داشت. او، که از حمایت کنسول انگلیس یعنی «بن Benn» برخوردار بود، مخصوصاً کوه خواجه و خرابه‌های زاهدان (لندن شرق) را مورد بازرسی قرارداد و طرحی از آثار باستانی تهیه و با تمام رسانید.

سال بعد از توقف «لاندور» در زابلستان مصادف بود با ورود و فعالیت دومین هیئت نمایندگی انگلیس برای تعیین خطوط مرزی؛ زیرا هفت سال قبل هلمند در سیستان مجدداً شروع به تغییر مجرای خود نموده و دیگر از ترعه «نادعلی» عبور نمی‌کرد بلکه کمی به سمت غرب بستر جدیدی در رود پریان برای خود ایجاد کرده بود. این هیئت دومی مأمور سیستان تا سال ۱۹۰۵ در محل باقی ماند، و تجربیات «گلدسمید» را مد نظر قرار داده با دسته‌ای قوی از مستحفظین به آنجا آمد. لذا میسر گردید تمام سؤالات پیچ در پیچ در خود محل مورد مذاقه قرار گیرد. ناملازمات یک آب و هوای کشنده را تحمل کردند و اطلاعات فوق‌العاده ذی‌قیمتی راجع به این قسمت دور افتاده ایران بوطن خود همراه بردند. نقشه زیبایی از حوضچه هامون به عقیاس بین‌المللی منتشر شد و امروز زابلستان یکی از بهترین ایالات کشور شاهنشاهی می‌باشد که از لحاظ نقشه برداری در غرب به بهترین وجهی به وضعیت آن واقف می‌باشند.

«ه. ماک ماهون» راهنمای دومین کمیسیون مرزی انگلیس در سیستان همان است که

چندین سال قبل مخصوصاً در مناطق مرزی جنوب افغانستان شهرت خود را حفظ کرده و تقریباً پس از دو سال و نیم توقف در زابلستان، که بدون وقفه مشغول عملیات اکتشافی بود، مقام یکی از بهترین مطلعین آن سرزمین را احراز کرد.

عملیات هیئت خالی از مخاطره نبود و بقیمت جان آدمی هم تمام شد. فقدان نقشه بردار هندی، موسوم به خان بهادر محبی الدین، در موقعی که میخواست سعی کند در دشت مرگ، که تا کنون کسی به آنجا قدم نگذاشته بود، اکتشافات بعمل آورد، لرزه بر اندام میانداخت.

چون در اولین تابستانی که هیئت «ماکماهون» در زابلستان پسر میبرد، رود هامون بکلی خشک شده بود لذا توانستند در کف حوضچه آن اکتشافاتی بعمل آورند. یک ردیف گودالهای کم عمق، که مانند سفالهای پوشش بام پهلوی یکدیگر قرار گرفته و هامون تر کبیبی از آنست، بنظر آوردند؛ ضمناً دریافتند که چگونگی ازمست شمال «هامون سا باری Hamun-e-Sabari» که هرگز خشک نمیمانند، وارد هامون کوه خواجه میشود و تازه پس از طغیان آن از طریق «شیلان Schilah» (شلاق) داخل «گودوزه Gaud-e-Zarreh» میگردد و باین طریق هامون پراز آب میشود. همچنین نظر بمساعدت اوضاع جوی میجال یافتند در قسمت شمال حوضچه خرابه های شهر سا باری را، که معمولاً زیر آب قرار دارند، از نزدیک بازرسی نمایند.

در موقع ورود هیئت «ماکماهون» مجهولترین قسمت سیستان ایران جنوب غربی آن بود که امروز هم غیر مسکون میباشد، یکی از کلیدهای کشف مسئله مشکل، راجع به موقعیت مصب (دلتا) هلمند درین جا نهفته بود. نقشه های دقیقی که از لحاظ علم آبیاری برداشته شده بانضمام اکتشافات تاریخی نظریه جدیدی راجع به نوسان جریان سفالی این رودخانه بوجود آوردند. واضح شد که در زابلستان «اقلا» در سه منطقه دلتای بزرگ وجود داشته؛ یکی در زمان هند - پارت واقع در شرق جریان سفالی امروزی هلمند؛ دیگری در زمان اسکندر واقع در محوطه «رود بیابان» و یکی هم در قرون وسطی بشکل وضعیت امروز.

بسیاری از مسائل دیگر مخصوصاً در زمینه آبگیر، مورد گفتگو قرار گرفتند. در موضوع اینکه حوضچه هلمند، با وجود گل ولای بی اندازه ای که وارد آن میگردد، چرا کاملاً پر نمیشود، عقاید مختلف وجود داشت و معلوم نبود این موضوع را باید به نشست کردن دائمی کف آن نسبت داد یا به اثر باد که خاک های سطح آن را با خود میبرد. همچنین این سؤال پیش میآید که آیا پس از فروکش کردن سالیانه حجم آب، دور شدن نمک های موجود را بوسیله باد میتوان دلیل این امر دانست.

ازین دوازده افسرانگلیسی، که وابسته نزدیک ستاد «ماکماهون» بودند، «ج. پ. تیت G. P. Tate» از همه شاخص تر بود که تمام زابلستان را بانقاطی که در روی نقشه خالی مانده بود، نقشه برداری کرد. او چندین کتاب به رشته نگارش درآورد که از لحاظ نقشه برداری و جغرافیا و تاریخ نژاد شناسی جدید و قدیم زابلستان پایه اساسی قرار گرفتند. تألیفات

۱ - «تیت» ۴۲۰۰۰ میل مربع را بمقیاس ۴ میل؛ یک اینچ و ۳۰۰۰ میل مربع را بمقیاس ۱ میل؛ یک اینچ نقشه برداری کرد.

«تیت»، که تصاویر و نقشه های عالی ضمیمه آن میباشد، از برای اطلاعات و معلومات مامجموعه ارزنده ای را تشکیل میدهند. تمام مواد مربوط به شناسائی آن سرزمین در این تألیفات بخوبی گردآوری شده و جذابیت این زاویه دورافتاده از کره زمین به بهترین وجه بیان شده بود. با وجود اینکه در بایگانی دولت انگلیس - هند مقدار زیادی مطالب رسمی مدفون میباشد معذک هیچگاه تصویر به این کاملی از زابلستان بمنصه ظهور در نیامده بود. هنوز هم هر کس بخواهد در امر زابلستان بمطالعه پردازد باید به تألیفات «تیت» متوسل گردد زیرا او در بین کاشفان ایران یکی از مظاهر بردباری و سعی و عمل بشمار میآید.

در زمان توقف «ماکماهون» و ستادش در سیستان، زمین شناس امریکائی موسوم به «ا. هن تینگتون E. Huntington» وابسته «انستیتو - کارنچی Carnegie-Institut» واشنگتن هم پیدا شد.

او بین سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۴ مسافرتی از ماوراء قفقاز به زابلستان و برعکس میکرد و در ضمن از یک ردیف محوطه های غارمانندی عبور کرد که آن را سرخس و «زهرآباد Zuharabad» و «جام» و «نمک سر» و «حوضچه سیستان» نامیده بود.

«هن تینگتون» چه در زابلستان و چه در سرزمینهای مرزی شمالی ایران - افغان مشغول عملیات وسیع زمین شناسی گردید و بیشتر بروز و ظهور نوسانات جوی و تغییر آب و هوا را مورد نظر قرار داد.

او یک نقشه برشی (Profil) جامع از قشرهای زمین در حوضچه هامون بیرون داد و از تغییر متناوب خاک رس قرمز به خاک سبز رنگ چنین نتیجه گرفت که تغییرات مکرر در اعصار خشک و مرطوب به وقوع پیوسته و این نوسانات و تغییرات راحتی به ۱۴ یا ۱۵ مرتبه تخمین زده بود. «هن تینگتون» خرابه های بیشمار زابلستان را مربوط به رسوبات مصب هلمند ندانسته بلکه مایل بود ثابت نماید وجود آنها در نتیجه خشکی مداومی است که تا امروز هم به تدریج ادامه دارد.

عملیات «آ. ی. میلر A. Y. Miller» را، که در اوایل قرن بیستم چندین سال با سمت کنسولی روس در سیستان مشغول فعالیت بود، میتوان مکمل کشفیات هیئت مرزی انگلیس و «هن تینگتون» بحساب آورد. او با گذشته و حال این سرزمین اشتغال ورزید و خطوط سیر کاروانرو ازمشهد به زابلستان را تشریح نمود.

در پایان باید «ه. دو بویان دولاکوست H. de Bouillane de Lacoste» فرانسوی را هم ذکر کرد؛ او بین سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در ضمن بازگشت از آسیای مرکزی از زابلستان هم عبور کرد و در آنجا نصرت آباد (شهر زابل) را مرکز قرار داده چند مسافرت کرد و اولین کسی بود که در خرابه های کوه خواجه نقوش دیواری کشف نمود.

آمد و برابر با آن در سال ۱۸۷۴ هیئتی، برای بررسی عبور زهره از مقابل آفتاب به اصفهان مأمور گردید.

«آندراس» ایرانشناس، که بفرماندهی هیئت انتخاب شده، تازه در سال ۱۸۷۶ توانست به ایران بیاید و «شتولسه»، که بموقع بایران رسیده بود در سال ۱۸۷۵، در فارس به تنهایی وقت خود را صرف این کرد که بوسیله عکس از تخت جمشید نقشه برداری کند و نظر بجدالی که هنوز در آن موقع بر سر موقعیت بازار گاد قدیم وجود داشت نقاط مهم «فسا» و «داراب» و فیروزآباد را جزء آن بشناسد. در سال ۱۸۷۲ «آندراس» و «شتولسه» با اتفاق یکدیگر شاپورا مورد بازرسی قرار دادند و در آنجا نقوش سنگی را تمیز کرده از آن عکسبرداری نمودند و بمقیاس کوچکی به حفاری نیز پرداختند. در ضمن بسمت شمال غرب تا «نوبنداجان Naubandadjan» («دوبود» نوبندجان Naubandjan ذکر کرده) پیش رفتند. عملیات عمده در تخت جمشید و تفتیشات بازار گادرا کمی قبل از بازگشت باروپا در سال ۱۸۷۸ انجام دادند.

نمره این عملیات در تألیف مصوری بمعرض نمایش گذاشته شد که متن آن فقط دارای یادداشت‌هایی برای توضیح از طرف «ت. نولدکه»، و برای هر صفحه مصوری یادداشت‌های بسیار ضروری دیگر از طرف «شتولسه» میباشد.

تا اواسط قرن ۱۹ شاید شوش بزرگترین شهر معروف قدیم بوده که از اکتشافات دقیق برکنار مانده باشد. از شکوه و جلال این شهر، که یک زمان پایتخت ایلام بوده و در سال ۶۴۵ قبل از میلاد مسیح «آسور بانپال» آنرا خراب کرده و بعداً مقر زمستانی پادشاهان هخامنشی شده و اسکندر آنرا فتح کرده و بالاخره در زمان شاپور دوم بنام «ایران شهر شاپور» از نو قد علم کرده، جز یک تپه خاک مستور از بوته های پر پشت خار چیزی باقی نمانده بود؛ و این تپه تقریباً بطور متوسط ۲۵ متر از سطح زمین ارتفاع دارد. در سال ۱۸۵۰ «و. ل. لنتوس» وارد آن صحنه شد و برابر اکتشافات خود از لحاظ زمین‌شناسی، که قبلاً هم ذکر آن بمیان آمد، عملیات باستان‌شناسی را هم شروع کرد. بر خورد سکنه اطراف شوش دوستانه نبود لذا او بزودی عقب نشینی کرد. در زمستان سال بعد «و. ف. ویلیامس»، که قبلاً کمیسر عالی انگلیس برای تعیین خطوط مرزی ایران-

۱ - «شتولسه» با وجود آنکه تخصصی در زمین‌شناسی نداشت معذک چندین موضوع را مورد بحث قرار داد و اطلاعاتی که در خود محل بدست آورده بود او را به این امر قادر ساختند. این موضوعها یکی قصر سلطنتی تخت جمشید است که اسکندر آتش زده بود و دیگری طریقی که پادشاه یونانی بوسیله آن به تخت جمشید راه پیدا کرد و بالاخره تثبیت موقعیت خرابه‌های دشت مرغاب. در زمانهای بعد بعضی از نظریات «شتولسه» مورد انکار قرار گرفت. «شتولسه» و «آندراس» همچنین یک مجموعه کامل و اساسی از منابع کمکی و صنایع و روابط تجاری ایران انتشار دادند، و این کاری بود که درین زمینه تا مدتی یک عمل اصلی تلقی میشد. راجع به نظریات مهمتری که در خصوص روابط تجاری ایران تا حال وجود داشته، باید خود را مدیون «بلاو» و «بروگش» و «پولاک» دانست.

فصل بیست و سوم

باستان شناسان

مهمترین نقاط ایران از نظر باستان‌شناسان مکانهائی بودند که در نیمه قرن پیش تقریباً مغرب زمین از آن اطلاع پیدا کرده بود. از مدتی پیش پایتخت هخامنشی‌ها یعنی بازار گاد و تخت جمشید کراراً مورد تشریح قرار گرفته بود. همچنین شهرهای ساسانی در فارس هم بازرسی شده بود. از بناهای یادگاری زمان ساسانی واقع در امتداد جاده کرمانشاه یعنی قصر شیرین (خسروی) در مغرب تا معبد مقدس «آناهیت Anahit» در کنگاور واقع در مشرق هم کمتر از جاهای دیگر اطلاع در دست نبود. فقط از شوش کمتر از همه خبر داشتند.

علاقه زیادی که در اروپا و آمریکا نسبت به بناهای یادگاری ابراز می‌داشتند، بواسطه اکتشافات آثار باستانی، که توسط «موریه» و «لایارد» از ایران بعمل آمده، بیش از پیش تشدید گردیده بود. با اینکه «فلاندن» و «کوست» مخصوصاً مناظر بی مانندی از آثار باستانی بوجود آورده بودند معذک باز هم قدمهای تازه‌تری برداشته شد تا نتایج حاصله را تکمیل نماید.

در نیمه دوم قرن ۱۹ تا شروع جنگ جهانی اول دانشمندی مانند «شتولسه Stolze» و «دیولافوا» و «دومرگان» و «هرتسفلد» و «ساره» و امثالهم آثار باشکوه تازه‌ای در زمینه باستان‌شناسی ایران تقدیم دنیا کردند و بوسیله تفتیشات و تجسسات دقیقتر نور جدیدی به صنعت قدیمی کشور بخشیدند. امروز نقوش سنگی زمان هخامنشی و ساسانی معروفترین یادگاریهای قدیمی روی زمین میباشدند. بواسطه مسافرت‌های باستان‌شناسان، که نقشه برداری راهها و مواضع و تشریح سرزمینها را انجام دادند، سایر رشته‌های جغرافیا هم، برابر با جغرافیای تاریخی از آن بهره‌مند گردیدند.

از جانب آلمان بوسیله «ف. ت. آندراس F. C. Andreas» و «ف. شتولسه F. Stolze» مطالعه آثار باستانی ایران مخصوصاً آنچه متعلق به فارس است، در صحرای بعمل

ترکیه و همچنین بسرزمین بختیاری هم مسافرت کرده بود، برای حفريات در شوش پیدا شد. بعداً «لفتوس» از نو مراجعت کرد و با وسایل بسیار نارسا عملیات را دنبال کرد.

«لفتوس» نقشه‌ای از محل برداشت در آن خرابه زار چهارمجموعه مصنوعی بزرگ، که بوسیله شکافهای کم و بیش عریض از یکدیگر جدا شده، نمایان بودند. در نتیجه حفريات در تپه سمت شمال غربی يك طالارستوندار، شبیه به طالار تخت جمشید، از زیر خاک بیرون آمد، که ظاهراً محل بارعام زمان هخامنشیها بوده. این طالار از ساختمانهای داریوش اول و متعلق بقصر سلطنتی و مشهور است که مقر دربار و حکومت بوده است. «لفتوس» کمی سمت شرق خرابه زار مستطیلی یافت که عبارت از سکوی «بزرگ» یا «سکوی مرکزی» بود و بيك سکوی وسیعتر دیگری بر خورد که پله مانند سمت جلگه با تین میرفت. این دو تپه شرقی شامل محلات واقعی شهر بودند. «لفتوس» سکه‌ها و مجسمه‌هایی هم جمع کرد و اولین قالب را از بعضی کتیبه‌ها برداشت و توضیح داد که پایتخت ایلام درین محل واقع بوده.

در نتیجه عملیات «لفتوس» همیقدر روشن شد که در محل این تپه‌های خاکی عظیم، که در آن بیغوله خالی از سکنه سر بر آسمان افراشته بودند، زمانی شوش قدیم یا «شوشان» توراتی قد علم کرده بوده است والا چیز مهم دیگری معلوم نشد. ولی در نتیجه اقدامات وسیعی که در نیمه دوم قرن ۱۹ در شوش بعمل آمد از روی یکی از فصول مجهول تاریخ پرده برداری شد.

سه سال بعد از «شتولسه»، م. دیولافوا و خانم برجسته‌اش موسوم به «ژان» بر روی صحنه آمدند. آن دو نفر بین سالهای ۱۸۸۲-۱۸۸۱ ایران را زیر پا گذاشته و در ضمن از تپه‌های خرابه شوش هم دیدن نموده بودند. آنها با نظر صائب خود دریافتند، که از نظر باستان‌شناسی، شاید مهم‌ترین مجموعه خرابه‌های ایران درین جا باشد و لذا در سال ۱۸۸۴ مجدداً مراجعت نموده با اسلوب صحیحی عملیات «لفتوس» را از نو دنبال کردند. نتایج بناهای یادگاری باستانی بلکه آثار زمان اسلام را هم مورد توجه قرار دادند.^۱

اكتشافات «دیولافوا» از شوش تجاوز کرده به بناهای یادگاری دیگر زمان قدیم هم رسیدند. در خوزستان آنها بطور مبسوطی پلهای دز قول و شوشر مربوط به زمان ساسانیان را

۱- راجع به نتایج حاصله جدید از شوش باید خود رامدیون «دیولافوا» و همراهمانش که عبارت از ه. هوسای و «C. Bobin» باشند دانست. عملیات آنها بیشتر مربوط به آپادانا سالن سر پوشیده قصر شهر شاهنشاهی و آکروپولیس (قلعه) بود. در شمال آنجا آثار حفصاری بدور شهرهای پارت و سلوکی و در شرق خرابه‌ها ائینه دوره ساسانی و عرب پدیدار شد. آنها کشف کردند که قصر داریوش بوسیله آتش ازین رفته و یک قرن بعد بر سر خرابه‌های یادگار اسکندر (۳۰۵-۳۵۰ قبل از مسیح) ساختمان مجلل‌تری برپا شده بود که بنائی فرعی برای طالار خشایارشا در تخت جمشید بحساب می‌آمد. علاوه بر تعداد بسیاری آجر و سکه و ظروف و اشیاء سفالین يك کمان و يك سرستون شيردار از زیر خاک بیرون آمد که با بشکوهترین میناکاری مزین شده بود، و این صنعت را شاهان هخامنشی از بابلی‌ها اقتباس کرده بودند.

تشریح و در فارس از سروستان و فیروزآباد و فراشین دیدن کردند؛ آنها همچنین در تخت جمشید و بازار گاد بعملیات پرداختند و راجع به معبد «آناهیت» در کنکاور و طاق‌بستان و همچنین آرامگاه «الجایتو خدا بنده» واقع در سلطانیه و چیزهای دیگر نظریات جدیدی ابراز داشتند.

نتایج کشفیات آندو همسر در ضمن يك سلسله آثار بسیار مشعش انتشار یافت. آن آثار حاوی بسیاری از مواد واقعی و نقشهای مصور عالی و طرح‌ها و نقشه‌ها بودند ولی سروصداهایی بلند شد که بعضی از نظریات تاریخی، که در آن کتا بها اظهار شده، غالباً با منابع صحیح مطابقت ندارند.

جانشین «دیولافوا» هادرشوش «ژ. دومرگان» بود، که کراراً ذکرش بمیان آمده؛ مسافرت‌های او در ایران بین سالهای ۱۸۹۰-۱۸۸۹ از سفر «دیولافوا»ها بسیار مهم تر تلقی شده، و در نتیجه همکاری دانشمندان نامی، علاوه بر نتایج وسیع جغرافیائی مقدار زیادی اطلاعات مربوط به باستان‌شناسی نیز همراه داشته است.

بطوریکه قبلاً ذکر شد «دومرگان» در حوزه گران شروع به حفريات کرد ولی در نتیجه امر حکومت روسیه مجبور شد مجدداً از آن صرف نظر نماید. او در آذربایجان و جنوب دریاچه رضائیه شرح يك قبر سنگی مربوط به زمان «مدی» واقع در نزدیکی «فخریقا Fakhriqa» را داده و تصور کرده بود خود کاشف آن است در صورتیکه بیش از نیم قرن پیش «راولینسن» آنرا کشف کرده و بسال ۱۸۸۲ «ه. شیندلر» از آن دیدن کرده بود. «دومرگان» در حاشیه غربی کوه اطراف دریاچه رضائیه تا گردنه «کله‌شین» پیش رفت تا درینجا از کتیبه‌های مشهور «سنگ تراشیده بلاو» که قسمتی از آن قبلاً کشف شده بود، قالب‌گیری نماید.

۱- م. دیولافوا به خطا سعی کرده بود ثابت نماید که بناهای طاق‌دار فیروزآباد و فراشین مربوط به زمان هخامنشیها میباشد. همچنین بنای گنبدداری را که «دیولافوا» در دره «گیرا Girra» بین فیروزآباد و کازرون کشف کرده، اشتهاً مربوط به زمان هخامنشی دانسته بود. و نیز اصرار او بر اینکه نقوش برجسته «نقش رجب» را در نزدیکی تخت جمشید بدانند صحیح نبود. همچنین «فلاندن» و «کوست» هم بطوری که ادعا میکردند کاشف آن بناهای یادگاری نبودند، زیرا قبلاً «موریه» و «اوزلی» آنها را میشناختند.

۲- در راه اشوبه به رواندوز، یعنی در مرز کردستان ایران- ترکیه، در ارتفاع گردنه کله‌شین کتیبه سنگی بلاو واقع است که در تاریخ اکتشافات آثار باستان ایران نقش بسزگی را بازی کرده است. این بنای یادگار بوسیله «شولس» پیشقدم جسور اکتشافات ارمنستان قدیم کمی قبل از کشته شدنش کشف گردیده بود. آنچه را که از کتیبه آنجا رونویسی کرده بود از میان رفته. راجع باخبار صحیح‌تر از کله‌شین، غرب خود را هدبون «راولینسن» میدانست که در سال ۱۸۳۸ آنجا رادیده ولی بواسطه طوفانهای برف منجمد موفق به رونوش برداری از آن نشده بود. همچنین خطر حمله دزدان مانع اقامت طولانی‌تر بود. آزمایش دیگری که برای خواندن کتیبه بعمل آمد از طرف «خانیکیف» بود که در سال ۱۸۵۲ موفق شد قالب گچی از آن بردارد ولی در ضمن نقل و انتقال آن قالبها ازین رفت. پنج سال بعد «بلاو» قالب‌گیری کرد ولی آنهم خورد شد. در سال ۱۸۹۴ «گیمینز Ximenez» اسپانیولی قالبهایی از کله‌شین بوطن خود آورد ولی اول-

«دومرگان» اول کسی بود که در قصر شیرین (خسروی)، از خرابه‌های دوره ساسانی، نقشه و عکس برداشت. از چهار بنای یادگاری صخره‌ای «آنوآبونی» و «قوبرسر» کردگان طایفه «مدی» واقع در نزدیکی سرپل، که سابقاً «فلاندن» و «کوست» نقش برداری کرده بودند، مجدداً نقشه برداری بعمل آمد. همچنین بناهای یادگاری دیگر مربوط به زمان قدیم واقع در سر راه کرمانشاه و سرزمین بختیاری، مورد بررسی قرار گرفتند. «دومرگان» در ری هم بمقدار کمی دستور حفاری صادر نمود.

ارزنده‌ترین عملیات مربوط به باستان‌شناسی را در ایران «دومرگان» و استادش در شوش انجام دادند. در حین حفاریات «دیولافوا» حدس زده میشد که گنجینه‌های بسیاری مربوط به زمان قبل از هخامنشیان باید در تپه‌های شوش مخفی باشد؛ این اجر نصیب «دومرگان» گردید زیرا موفق شد در نتیجه بعضی کشفیات موفقیت آمیز عملیات متقدمان خود را تکمیل و در اعماق طبقات شوش مرکز سلطنت «ایلام» را کشف نماید.

متأسفانه «دومرگان» در شوش تقریباً فقط قدیمی‌ترین بناهای یادگاری، مربوط به آن زمان را مورد توجه قرار داده و بدین طریق بعضی از کشفیات را، که ممکن بود با منابع علمی امروز مربوط باشد و دقیقاً به نتایج تاریخی منتج گردد، در نظر نگرفته بود. ولی چون کشفیات مربوط به باستان‌شناسی ماقبل تاریخ بیشتر متکی به حدسیات میباشد، ممکن است اطلاعات او مورد استفاده کامل قرار گیرد.

از زمان «دیولافوا» و «دومرگان» حفاریات اصولی شوش، که شاید در ایران بزرگترین اقدام به این عمل محسوب گردد، مورد تعقیب واقع شد؛ پس از «دومرگان» این عمل اول تحت سرپرستی «م. ر. دوماکن» M.R. democquenem قرار گرفت و فقط مختصری تا

→ دفعه «دومرگان» موفق شد متن آن را آشکار سازد. آن فرانسوی يك قالب کامل از کتیبه معروف کلدانی واقع در سمت شرق کتیبه سنکی بلاوه که تا آن زمان اولین کتیبه معروف نوع خود بود بدست آورد و اولین کسی بود که از يك کتیبه آشوری واقع در سمت غرب خبر داد. هر دو کتیبه از مراسم پرستش و آداب مذهبی گفتگو میکردند. در سال ۱۸۹۸ «لهمان هاوپت» Lehman Haupt و «بلک» Belek که دائماً در معرض تهاجم و ناامنی منطقه مرزی قرار داشتند کتیبه سنکی بلاوه واقع در گردنه کله‌شین را با زور میگرداند. راجع به نشریه پر مغزی در خصوص «آن کتیبه» باید خود را مدیون «ف. مینورسکی» دانست. در سال ۱۹۵۱ «کامرون» خاورشناس آمریکائی درصدد برآمد تفتیش تازه‌ای از کله‌شین بعمل آورد.

۱- در سال ۱۹۱۳ «ژل. بل» نظریات «دومرگان» را تصحیح کرد.

۲- «دومرگان» در عمق ۲۰ متری سطح زمین ظروف سفالینی یافت که گویا مربوط به ۸۰۰۰ سال قبل از مسیح بودند و قدمت آنها هر چه باشد در هر صورت متعلق به زمانی بودند که تا جندی قبل هم دیرینه تاریکی پنهان بود. بالای این منطقه ماقبل تاریخ يك طبقه زمین وجود داشت که هیچگونه کشفیات در آن بعمل نیامده بود، و فرضیه بر این قرار گرفت که شوش ماقبل تاریخ بوسیله يك نژاد عالیتری فتح شده بود و قبل از آنکه بنای شهر تازه‌ای را شروع کنند خرابه‌های آن بافتن تازه‌ای پوشیده شده بود. منطقه بعدی را «دومرگان» تقریباً به ۴۰۰۰ سال قبل از مسیح مربوط دانسته بود.

زمان ما ادامه پیدا کرد. در سال ۱۸۹۷ دولت فرانسه امتیاز انحصاری باستان‌کاوی این منطقه را از حکومت ایران بدست آورد؛ و در نتیجه عملیات مداوم چندین ساله، امروز، اطلاع یافتن به تمام تاریخ شوش میسر گردید.

از نتایج کشفیات مربوط به باستان‌شناسی «گسیمنز» دانشمند اسپانیولی، که در سال ۱۸۹۴ یعنی چند سالی بعد از «دومرگان» در مرزهای ترکیه - ایران مشغول کار بود، فقط اطلاع بسیار کمی بدست آمد. بطوریکه قبلاً ذکر شد اوقالیتهائی از کتیبه سنکی بلاوه برداشت. از نظر جغرافیائی این مسئله مهم بود که عملیات او منجر به نقشه برداری محوطه اشویه گردیدند.

درست ده سال بعد از «دومرگان» یعنی بسال ۱۸۹۸ «ث. ف. لهمان هاوپت» C. F. Lehmann-Haupt «و. و. بلك» W. Belek بیشتر در دروازه شمال غرب ایران مسافرت میکردند. در مسافرتی که دور دریاچه رضایه مینمودند از اغلب نقاطی که از نظر باستان‌شناسی مهم و در دست رس آنها بود، دیدن نمودند. در ضمن بوسیله علم ارتفاع سنجی از قله سه‌تپه‌ای یاد کردند و از چشمه‌های تولیدکننده مرمر، واقع در نزدیکی «داس کسان» Daschkessan دیدن نمودند و این هر دو از نظر جغرافیائی مطلب تازه‌ای بشمار می‌آید.

همچنین مسافرت «ا. مان» O. Mann «به ایران، که از لحاظ باستان‌شناسی بین سالهای ۱۹۰۳-۱۹۰۱ انجام شد، عاری از مشاهدات جغرافیائی نبود.

برای مسافرت به اطراف فارس، شیراز را مرکز توقف خود قرار دادند. و از اصفهان در سرزمین بختیاری تا مال میر رفتند تا در اینجا از غار سلیمان بازدید بعمل آورده حجاریها و کتیبه‌های ایلامی را نقش برداری کنند. این مسافرت ۴۰ روز طول کشید و بوسیله کاروان و با کمال سختی بر گذار شد. تازه بعدها با تمجیب مشاهده کردند که قبلاً «دومرگان» در اینجا و درین امر پیش دستی نموده بوده است. از يك مرکز توقف در کرمانشاه و از طریق هرسین بسمت شمال لرستان تاخرم آباد سفر کردند. مرکز توقف دیگر خود را در سنجق قرار دادند و از آنجا از طرق مختلف اردلان را زیر پا گذاشتند. و بالاخره در مدت چندین ماه توقف

۱- دانسته اکتشافات فرانسویها از لحاظ باستان‌شناسی به میزان زیادی تا جنوب و سرزمین مسطح اطراف خلیج کشیده شد. یکی از جانشینان «دومرگان» موسوم به «م. یزارد» M. Pezard در محوطه بوشهر موفق به يك سلسله کشفیات مهم گردید که مربوط به زمانهای اولیه تاریخ میشد.

۲- بمقیاس ۱:۲۰۰۰۰۰.

۳- مانند «دومرگان» آنها هم عقیده داشتند که خود مقبره سنکی مدی واقع در نزدیکی «فخریقا» را کشف کرده‌اند. بوسیله کتیبه‌های قدیمی نزدیک «قاش‌تپه» که آنها از میانند و با آن رسیدند موفق شدند وضعیت سرزمین «مان ار» Manar «را تعیین نمایند. از کله‌شین با زور بعمل آمد و از تپه خرابه‌های نزدیک رضایه که قبرستانهائی را با تال سنگ نشان میدادند کشفیات بعمل آمد، از کتیبه‌های برجسته زمان ساسانیان واقع در جلگه سلماس که در زمان «کرپورتر» هنوز سالم بود، دیگر چیزی مفهوم نمیشد.

۴- برای اولین بار از کتیبه‌های پهلوی حاجی آباد قالب‌گیری و عکس برداری شد و این کتیبه‌ها مهمترین پایه معلومات ما را راجع به ایران مرکزی تشکیل میدهند.

درمهاباد (ساوجبلاغ) یعنی مرکز کردهای مکرری، موفق به شناسائی جنوب آذربایجان نیز گردیدند.

در اوایل این قرن «آ.ف.و. جاکسون» امریکائی، که یکی از کاشفان ایران بود، به قصد باستانشناسی به ایران مسافرت کرد؛ او مخصوصاً به بناهای یادگاری، که با عقاید مذهبی زرتشت ارتباط داشت، علاقمند بود. تألیفات او در ادبیات ایران مقام ارجمندی را دارا میباشد.

او هم مانند متقدمان خود یعنی «لهمان» و «بلاک» و امثالهم در آذربایجان از تپه‌های قبرستان اطراف دریاچه رضاییه بازرسی بعمل آورد و تخت سلیمان را مورد مطالعه دقیق قرار داد. پس از آن سرگرم معبد آناهیت در کنکاور و کتیبه بیستون گردید. از زمانی که «راولینسن» رونوشت کتیبه بیستون را به وطن خود همراه آورده بیش از نیم قرن سپری شده بود. چون دیگر فرصتی بدست نیامده بود که آنها را مورد آزمایش قرار دهند لذا یکی از هدف‌های «جاکسون» این بود که از صخره بالا رفته و بعضی از مواضع متن کتیبه را که در آن مردد بودند مورد بررسی دقیقتری قرار بدهد. او در راه اصفهان از معبدی، که به آتشکده یا آتشگاه معروف بود، بازدید بعمل آورد؛ این معبد تا کنون طرف توجه غالب مسافران واقع نشده و «جاکسون» توانسته بود تاریخ آن را تا زمان ساسانیان تعقیب نماید. همچنین از تخت جمشید و بازار گاد وری هم بازرسی بعمل آمد ولی درین نقاط تقریباً چیز تازه‌ای به نتایج کشفیات قبلی اضافه نگردید. در مسافرت دوم «جاکسون» از طریق رشت و لاهیجان و تهران و سمنان و دامغان و نیشابور به مشهد و عشق‌آباد رهسپار گردید.

یکی از بزرگترین باستان‌شناسان در زمان جدید، که در ایران به فعالیت مشغول بودند، «ا. هرتسفلد» میباشد. که تا قبل از جنگ جهانی اول بیش از پنج مرتبه در کشور شاهنشاهی مسافرت کرده بود.

نقش‌هایی را که «هرتسفلد»، بین سالهای ۱۸۹۸-۱۸۹۷ و ۱۹۰۰-۱۸۹۹، در طی مسافرت اول خود در ایران از حجاریهای زمان هخامنشی و ساسانی و بناهای یادگاری برداشت و رونوشت‌هایی را که تا کنون انتشار یافته بود بطور اساسی تکمیل نمود و جزئیاتی را، که قبلاً مورد توجه قرار نگرفته بود روشن ساخت. «هرتسفلد» در مسافرت ۱۹۰۵ خود از آثار باستانی دروازه‌های زاگرس اطلاعات کسب کرد و پس از عبور موفقیت آمیز از لرستان از نقاط با شکوهی که سابقاً در فارس کشف نموده بود دیدن کرد. شش سال بعد او برای جستجوی بنای یادگاری «پایکولی Paikuli»، که از سرحد عراق چندان دور نیست، دومیته از دروازه آسیا عبور کرد؛ این بنا عبارت از برجی است که کتیبه‌های خط پهلوی آن تاریخ اساسی سلطنت ساسانیان را شرح میدهد. یک سال قبل از شروع جنگ «هرتسفلد» مجدداً از بناهای یادگاری دروازه آسیا بطور اساسی نقش برداری کرد و با نظریکنفر باستان‌شناس

۱- در همین اواخر (۱۹۴۹) یکبار دیگر هم بوسیله «کامرون» سابق‌الذکر از نقوش سنگی بیستون قالب‌گیری بعمل آمد.

۲- راجع با کشفیات «هرتسفلد» بین دو جنگ جهانی رجوع شود به فصل ۲۸.

جاده بزرگ نظامی همدان را مورد اکتشاف قرارداد.

از اکتشافات «هرتسفلد» مربوط به قبل از جنگ جهانی اول میتوان کشفیات «ساره» را مجزی دانست. زیرا هرتسفلد بیشتر توجه خود را معطوف به بناهای یادگاری قدیم مشرق زمین نموده بود ولی جولانگاه تخصصی «ساره» در درجه اول صنایع اسلامی و در مرحله دوم بناهای یادگاری ساسانی قرارداد. «ساره» مسافرت‌های علمی خود را در ایران مقارن با «هرتسفلد» شروع و تا سالهای اول جنگ جهانی (۱۹۱۸-۱۹۱۴) آنرا ادامه داد.

«ساره» با تفاق «هرتسفلد» چندین کتاب منتشر کرد که از آن جمله «حجاریهای ایران» میباشد، که در آن عکسهای بناهای یادگاری زمان قدیم و قرون وسطای ایران به بهترین وجهی نشان داده شده و یکی از آنها اولین «کتیبه بیستون» متعلق به داریوش میباشد. «ساره» به شمال و شمال غرب ایران هم مسافرت و نقشه راه بین اردبیل و زنجان را هم منتشر کرد. او در مازندران کاخ‌های شاه عباس اول، واقع در بهشهر (اشرف) را مورد بازرسی قرار داد و در جنوب البرز، یعنی در بسطام و دامغان و ورامین و قم هم به فعالیت پرداخت. نتیجه عملیات یک هیئت فرانسوی مأمور باستانشناسی و صنایع تاریخی، که چند سال قبل از بروز جنگ جهانی اول، یعنی بین سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۲، تحت سرپرستی «ه. ویولت H. Viollet»، در ایران مشغول فعالیت بود، هرگز بطور کامل منتشر نگردید. مسافرت این هیئت شامل اصفهان و یزد و نائین بود.

هما نظر که راجع به نقش برداری از مراکز تمدن اسلامی در غرب ایران از «ساره»

۱- عملیات «هرتسفلد» را فقط بطور سطحی و اجمال میتوان طرح ریزی نمود. قصر فیروزآباد را که اکنون قدیمی‌ترین بنای یادگار زمان ساسانیان بشمار می‌آید «هرتسفلد» مساحی کرد و چنین نتیجه گرفت که نقشه «دیولافوا» هم دارای همان نواقص نقشه «فیلاندن» و «کوست» میباشد. در دره «گیرا» نزدیک بنای گنبدداری که اول دفعه «دیولافوا» شرح آن را داده بود «هرتسفلد» سه بنای دیگر از این قبیل کشف کرد و تشخیص داد که هر چهار بنا آتشکده بوده است. «هرتسفلد» نتیشی دقیقی از نقش سنگی «آنوبانیس Anubanis»، که بمعینه خودش قدیمی‌ترین حجاری آسیاست بعمل آورد. همچنین از مقابر سنگی سران طایفه ماد که کمی دورتر واقع میباشد مساحی و بازرسی بعمل آمد. نزدیک «دمیرا» واقع در جنوب سرپل هم «هرتسفلد» از یک مقبره سنگی زمان ماد دیدن کرد که تا کنون فقط «راولینسن» آن را دیده و مختصراً شرح داده بود. «هرتسفلد» ستون فعلی «طاق گیرا» واقع در سراه کرمانشاه را که «راولینسن» کشف و «فیلاندن» و «کوست» و «دومرگان» رونویس کرده و شخص اخیر درست تشخیص نداده بود، مورد تصحیح قرار داد. طاق بستان آخرین و مهم‌ترین بنای یادگاری صنعت قدیم ایران بوسیله «هرتسفلد» بمعیت «ساره» نقش برداری و بطرز رضایت بخشی معرفی گردید. ناگفته نماند که پیش از ۲۰ سال بعد «ک. اردمان K. Erdmann» (Ars Islam. 1937/17) نشان داد که ایوان بزرگ طاق بستان آنطور که تاحال تصور میکردند نه بزمان خسرو ثانی (۵۹۰-۶۷۸) بلکه به دوره «پرو Pero» (۴۵۹-۴۸۵) مربوط میباشد. یک قبر زمان مدی که در دیواره عمودی کوه ساخته شده و دسترس به آن مشکل میباشد در نزدیکی سهند بین کرمانشاه و کنکاور یافت میشود که وجود آن را در سال ۱۸۱۳ «کینتیر» اطلاع داده و «فیلاندن» و «کوست» شرح آن را به اختصار ذکر کرده بودند، «هرتسفلد» از این قبر نقاشی و عکس برداری نموده بود.

باید امتنان داشت همانطور هم درخصوص بناهای یادگاری اسلامی در شرق ایران، که خیلی کمتر معروف بودند، باید خود را مدیون « ا. دین E. Diez » صاحب « ا. و. نیدرمایر O. V. Niedermayer » دانست. او متخصص در تاریخ صنعتی بود و شرح مسافرت اولی او به ایران در این باره مفصلاً ذکر خواهد شد.

«دیز» مهمترین وظیفه خود جستجوی بناهای یادگاری اوائل اسلام، مربوط به قرن دهم تأسیزدهم، را قرار داده بود. او مخصوصاً در شمال و شمال شرق و شرق ایران بمطالعه پرداخت و در ضمن يك ملخص جغرافیائی جامع به تمدن خراسان و سفرنامه‌های هم از مسافرت‌های وسیع خود بدست داد، که علاوه بر مشاهدات جغرافیائی، شامل زمین شناسی و گیاه شناسی و مردم شناسی و مخصوصاً انواع زندگی اجتماعی هم بود. با وجود اینکه این مطلب متضمن تکذیب نقشه‌های میشد که «ف. ویندرمایر» راجع به خطوط سیر ترسیم نموده بود معذک «دیز» يك نمودار مخصوصاً خوبی از شریانهای تجارتي، مربوط به مناطقی که از آن عبور کرده بود، بیرون داد.

این عمل برای جغرافیون بیشتر از این جهت دارای ارزش بود که سفر او در خارج از جاده‌های کاروان رو انجام میگرفت و هرگز «و. نیدرمایر» در وقایع اکتشافی خود کاملاً به آن توجه ننموده بود.

در منتهای جنوب شرقی ایران «ت. ه. هولدیش» که در سال ۱۸۹۶ از مرزهای هجاور بلوچستان آنروزی انگلیس نقشه برداری کرده بود، برای روشن کردن وضعیت نقشه تاریخی آن سرزمین، بسیار کمک کرد. او ثابت کرد که از مناطق شمال خلیج فارس تا مدت زیادی يك جاده نظامی عبور میکرد که شرق و غرب را بیکدیگر متصل مینموده است. برهم خوردن آرامش و آسایش قرون وسطی در قرن یازدهم شروع شد ولی معذک این منطقه بواسطه دور افتادگی از ویرانی کامل مغولها در امان ماند.

« هولدیش » ، که بسیاری از مناطق مورد بحث را معاینه کرده و میشناخت، بواسطه تألیفات ابن حوقل و استخری و ادیسی و امثالهم ثابت کرد که بندر بزرگ «ماکران Makran» سابقاً «تیز Tiz» در خلیج «چاه بهار Cahbar»، که از وزش باد محفوظ میباشد، واقع بوده است و با احتمال قوی از این نقطه رفت و آمد و تجارت زیادی بسمت شمال باسیستان، که در آن موقع در اوج ترقی قرار داشته و بسمت شرق از دره «دشت Dascht» برقرار بوده است. «هولدیش» بعضی از نقاط امروزی را با آنچه که جغرافیون قرون وسطی شرح داده اند تطبیق نموده بود.

«آ. و. شتیفه» سابق الذکر در نیمه دوم قرن پیش با زحمات طولانی در مدت چندین سال مراکز قدیمی تجارت واقع در ساحل خلیج را مورد بازرسی قرارداد. او در محوطه بوشهر از بعضی مواضع تاریخی اکتشاف بعمل آورد و بطوریکه قبلاً ذکر شد این همان مواضعی است که بعداً «پزارد Pezard» به امر آنها اشتغال ورزید «شتیفه» همچنین خرابه‌های يك شهر قدیمی واقع در ۳۵ میلی شمال بوشهر و در نزدیکی دهکده فعلی «گناوه» را بازرسی نمود؛ شاید این نقطه در زمان هخامنشی‌ها بندر مهمی بوده است، همچنین

از ری شهر واقع در نزدیکی بوشهر هم دیدن بعمل آمد و قدمت زیاد شهری که در این مکان برپا بوده بواسطه وجود خطوط میخی به ثبوت رسید. «شتیفه» مخصوصاً «سیراف Siraf» قدیم را مورد توجه قرارداد. همچنین جزایری که سابقاً دارای اهمیت بودند در دایره بررسیهای او قرار گرفتند؛ از آن جمله «خارک Kharg» و قیس و هرمز را باید بحساب آورد؛ و خارک همان است که قبل از «شتیفه» «نیبور» گورهای سنگی و میجاری زیر زمینی آب‌های آنرا، که در دل صخره کنده بودند، شرح داده بود.

۱- «هرتسفلد» در سال ۱۹۲۴ از ری شهر دیدن و درین جا يك آبادی مربوط به زمان ایلام قدیم کشف کرد که بعداً در دوره تجدد (Renaissance) بعنوان يك بندر پرتغالی مجدداً نقشی در تاریخ بازی کرده بود.

۲- اولین مسافر غربی که سیراف را شناخته «ژ. ب. کمپت هورنه G. B. Kempthorne» بوده است. این محل تقریباً ۶۰۰ سال قبل از اوج ترقی هرمن به بزرگترین مقام خود رسیده بود، جغرافیون اروپائی پس از سقوط سیراف آن را در خشکی و در نزدیکی «چارک Cork» و جزیره قیس که مورد توجه مغرب زمین نبود، جستجو میکردند ولی «کمپت هورنه» آن را نزدیک دهکده ماهیکبری «طاهری» که بسال ۱۸۳۵ فقط چند ساعت در آنجا توقف کرده تشخیص داده بود. دیدار «شتیفه» از سیراف ۲۲ سال بعد در معیت «ث. ژ. کنتستابل C. G. Constable» بوقوع پیوست. از سال شصتم يك گزارش سفر خلاصه ولی بسیار مهم و جامع از «و. ه. کلویل W. H. Colvill» بدست آمده او از راه خشکی از بوشهر به لنگه رفته و از طاهری هم عبور نموده بود. این جا ۳۰۰ خانوار جمعیت و وضعیت مفلوکی داشت. گویا يك جاده قدیمی از طریق جلگه «گیله دار Gileh dar» بین طاهری و شیراز وجود داشته است. تا آنجا که من میدانم «کلویل» اول اروپائی بوده که از آن اطلاع حاصل کرده بود.

هم از آن گذشته بود، و دومی از طرف به آروزان. «هدین» در دنباله مسافرت خود از خور، از مرز جنوب شرقی دماغه کویر واقع بین صحرای نمک و صحرای شن منحرف نشد زیرا راه مستقیمی که زمانی «ماک گریگور» آنرا پیش گرفته، بواسطه سست شدن کویر قابل عبور نبود. او بین طبس (گلشن) ونای بند سری هم به سمت غرب یعنی صحرای مجهول بها باد زد. پس از آن بسمت شمال «مرغاب لوت» رو آورده دنباله مسافرت خود بسمت زابلستان باشهر کوچک «نه» تماس پیدا کرد. قبل از نصرت آباد (شهر زابل) با قایق از هامون گذشته در زاویه سه کشور در دامنه کوه ملک سیاه خاك ایران را ترك گفت.

«هدین»، که هیچکس مانند او راجع به صحرا تجربیاتی نداشت، توجه مخصوصی به پیکر اختصاصی کویر ایران مبذول داشت. هیچکس قبل از «هدین» و بعد از او نتوانسته مانند آن کاشف شرح این جهان موحش را، که باقی مانده زمان طوفان است، اینطور استادانه برشته نگارش در آورد. او در ضمن سفرنامه خود موسوم به «از راه خشکی تانده» بوجود آمدن کویرها را از دریاچه‌ها مشروحاً بیان کرده است.

«هدین» تمام مظاهری را که ثابت میکرد کویرها از دریاچه‌ها بوجود آمده‌اند، مورد بررسی قرار داد. مهمترین همه تاریخ ایجاد کویر بزرگ بود که او میتوانست آنرا مورد تعقیب قرار دهد زیرا سکوهای ساحلی قدیمی تر قاعدهٔ در مسافت دورتری از حاشیهٔ کویر واقعند و خطوط ساحلی جدیدتر همیشه از تودهٔ قدیمی ترین خاکهای رسوبی مربوط به دوران سوم، که از دامنهٔ نزدیکترین کوهها سرزیر شده، مستور میباشد. «هدین» درست خاطر نشان کرده بود که مسطح بودن کویرها، که کفشان صاف میباشد و با چند متر تقریب میتوان آنرا افقی نامید، بدون وجود يك دریاچهٔ بزرگ غیر قابل تصور میباشد.

او داستان تشکیل کویر را شرح داده است که چگونه گودالهای پر آبی بتدریج بوسیلهٔ سلسله کوههای خورد شدهٔ اطراف پر شده و در نتیجه دریاهاى داخلی بغلظت گرائیدند. دریاچه‌ها تبدیل به باتلاق شدند؛ و مواد سخت بتدریج جای مواد مایع را گرفتند. پس از تبخیر این مواد در هم، نمک رو بفرونی گذاشت و در نتیجه کویرهای مشهور ایران بوجود آمد. بعقیدهٔ «هدین» تغییر و تبدیل طبقهٔ گل و نمک در کویرها علامت ادوار رطوبی و خشکی میباشد که دنبال یکدیگر آمده‌اند و بواسطهٔ تبخیر شدن دریاچه‌ها طبقات متراکم نمک مجدداً با گل ولایی که آب باران با خود آورده است مستور گردیدند.

بغیر از کویر بزرگ «هدین» در جستجوی حوضچه‌های دیگری هم در ایران برآمد، که از آن جمله حوضچهٔ گلشن (طبس) و حوضچهٔ جنوب لوت بود؛ و ثابت کرد آنها زمانی دریاچه بوده‌اند. اوسکوهای دوطبقه را که بطور واضح دیده میشد در حاشیهٔ شرقی حوضچهٔ گلشن و در امتداد راه «پرواده Pervadeh» تشخیص داد، و در امتداد راه حاشیهٔ شمالی لوت جنوبی از مسیلهائی عبور کرد که وسعت آنها بامقدار نزولات فعلی این سرزمین متناسب نبود ولی در زمان قدیم آبی که از آنها سرزیر میشد آن حوضچهٔ وسیع را لبریز میساخت.

بنابراکتشافات «هدین» خشک شدن صحرای ایران، که زمانی مستور از دریاچه‌ها

فصل بیست و چهارم

«سون هدین Sven Hedin»

«سون هدین» اولین بار در سال ۱۸۸۶ از طریق البرز و تهران و دامغان و شیراز و بوشهر، بایران آمد و از راه کرمانشاه مراجعت نمود. او در این هنگام هنوز دانشجو بود. چهار سال بعد آن کاشف بزرگ آسیا مجدداً به کشورشاهی آمد، پس از بلارقتن از کوه دماوند از راه مشهد و مسافرت بحاشیهٔ گودالی که در شمال کویر بزرگ واقع است، در پیش گرفت.

او از «گوشه» بسمت حوضچهٔ «فرات Frat» هم پیش روی کرد؛ این حوضچه گاهی در زیر آب پنهان ولی در فصل خشکی به يك تل نمک تبدیل میشود؛ «هدین» در دور دیگر از عباس آباد به سمت کویر حرکت کرد، این کویر بوسیلهٔ «کالمورا» و «کال سبزار» مشروب میگردد.

بین سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۶ «هدین» از نو تمام ایران را زیر پا گذاشت منتها این دفعه در موقع مسافرت به هند از راه خشکی از کمربند مرکزی صحرا تا منتها الیه جنوب شرقی راه خود را ادامه داد. او در آن موقع قصد مسافرت به تبت را داشت و در این سفر، که بنا با اظهار خودش بهیچوجه جنبهٔ اکتشافی نداشت و فقط يك درس جغرافی محسوب میشد، مقدار زیادی مواد جدید جمع آوری کرد که در تألیف اساسی راجع به شرق ایران، پایهٔ محکمی را تشکیل میداد. مخصوصاً مقدار زیادی سؤال طرح کرد که هنوز هم قسمتی از آن بلا جواب مانده است.

«سون هدین» درین مسافرت علاوه بر همه چیز خود را موظف ساخته بود حدود کویر بزرگ را دنبال کند و نواقص کار متقدم خود «وون» را از بین ببرد. آن کاشف سوئدی از شمال سیاه کوه بسمت صحرای نمک پیش رفت و «خاک ارواح» را در جنوب دور زده به جندق رهسپار گردید. با وجود فصل زمستان (ماه فوریه بود) «هدین» دوم تبه عبور خطرناک از کویر را بعهده گرفت، یکی در امتداد قطعه‌ای موسوم به «سادفه Sadfeh»، که قبلاً «بوهزه»

بوده، در دوزمان صورت عمل بخود گرفته، اول دریکی از قسمتهای دوره سوم که خاکهای رس پراک در حواشی فعلی صحرا متمرکز شدند و بعداً در چند مرحله در ضمن طوفان و بعد از آن .

در نتیجه تجسسهای «هدین» آشکار شد که ایجاد صحرا در هیچ جا یکمرتبه پیش نیامده و بوجود آمدن آن در هر نقطه بصور مختلف صورت گرفته است . هر جا تودههای جدیدی بر روی رسوبات دریاچههای قدیم انباشته شده وسطوح خشکی تشکیل گردیده مواد آنها بنوبت خود مجدداً دور و بوسیله باد بجای دیگر منتقل شده است .

«هدین» با کشفانی که راجع به موضوع تغییرات آب و هوای ایران بعد از دوره یخبندان قلمفرسائی کرده بودند، حساب خود را جدا نمود، و از «بلانفورد» و «هن تیگتون Huntington»، تا آنجا که تغییرات اقلیمی را نتیجه آثار طبقات الارضی میدانستند، تبعیت نمود، ولی در عین حال تا آنجا که مربوط به زمان تاریخی میشود به «تیتسه» حق داد زیرا او بکلی منکر تغییرات ناگهانی آب و هوا بود.

«هدین» شواهد مثالی متعددی آورد که طی تاریخ تغییرات اقلیمی با هستگی روی داده است. او بر طبق اردو کوشیهای اسکندر و مسافرت «مار کوپولو» ثابت کرد که وضعیت اقلیم موجود آن زمان بمراتب نامساعدتر از امروز بوده . همچنین بعقیده «هدین» وجود خرابه‌های بسیار در ایران دلیل این نمیشود که تا زمان جدید مدام آب رو به نقصان گذاشته باشد زیرا در ایران باسانی ممکن است در نتیجه مسامحه تا تخریب در مجاری زیرزمینی، آبها جای خود را تغییر داده از بین بروند و در نتیجه یک آبادی بکلی مخروبه گردد.

«هدین» در ضمن راجع بقانون توسعه صحاری رمل ایران هم بمطالعه پرداخت و در نتیجه مشاهدات خود و دیگران ثابت کرد که مطابق قاعده کلی دریا‌های واقع در میان تپه‌های خاکی، که بواسطه وزش بادهای شمال به غرب تشکیل شده، گودالهای ایران را در سمت جنوب و شرق احاطه نموده‌اند. او این موضوع را درباره «کویر بزرگ» و «مشیل» و همچنین برای حوضچه گلشن (طیس) و برای قسمتی از گودال هامون و برای فرورفتگی جزموریان و بسیاری از گودالهای دیگر قبول کرد.

«هدین» در تألیف بزرگی بنام «نقشه‌ای از خطوط سیر شرق ایران» که بضمیمه سفرنامه اش تدوین شده با موافقت دانشمندان دیگر نتایج علمی اکتشافات خود را در ایران منتشر ساخت. در این کتاب سه جلدی، که تدوین آن تا بعد از جنگ جهانی اول بطول انجامید، مخصوصاً به نتایج حاصله از نقشه‌کشی توجه شده بود. فقط ۱۸۰ قطعه از ۲۳۲ نقشه‌ای که «هدین» کشیده بود مورد رسیدگی قرار گرفت زیرا از طرف یکی از حکومت‌های هند - انگلیس نسبت بانشار واقفانه بقیه نقشه‌ها که مربوط به راه‌های بلوچستان انگلیس آن زمان بود

۱- در زمان «هدین» هنوز از کمربند شن واقع در جنوب لوت اطلاعی در دست نبود . ۳۰ سال بعد «گابریل» و خانمش در جنوب و شرق این حوضچه موفق به کشف آثار دریای بزرگ ایران که از تپه‌های شن محاط بوده است گردیدند.

ممانعت بعمل آمده بود^۱.

یکی از مجهولترین مناطقی که «هدین» از آن عبور کرد، در درجه اول، عبارت بود از کویر بین طرود و «اروسان Arusan». همچنین سرزمین بین گلشن (طیس) و نای بندهم ازین حیث دست کمی از آن نداشت. منطقه اطراف «پرواده» و قسمت صحرای بهاباد، که «هدین» دیده بود، بیش از هر جا یک سرزمین مجهول بتمام معنی محسوب میشود. از «آب کویر» و ارتفاعات مغرب گودال و همچنین امتداد «کوه شتران» بسمت جنوب شرقی قبلاً مطابق اصول هندسی نقشه برداری نشده بود. همچنین خط سیر «هدین» بین نای بند و «نه» در مناطقی واقع شده که در روی نقشه‌های جغرافیایی خیلی بطور ناقص و قسمتی با ذکر کلمه «غیرمکشوف» (Unexplored) مشخص گردیده بود.

مهمترین مطلبی که هدین درباره خط سیرش در مشرق ایران برشته تحریر در آورده همان توضیحاتی است که در ذیل نقشه‌ها داده است . حتی الامکان سرزمینهایی که در آن مسافرت بعمل آمده با خضار تشریح شده است . تصویرهای بسیاری، که دارای دور نما میباشد، بطور کلی تجسم سرزمینهای شرق ایران را میسر میسازد. غالباً عکسها رنگ آمیزی شده اولین دفعه است که یک نفر مسافر توانسته چنین مناظر زیبا و قابل تحسینی از مناطق سخت صحرا بوجود بیاورد.

با آنکه منظور اصلی تجسم مسائل جغرافیایی است و به موضوعات زمین شناسی کمتر اهمیت داده شده، معذک عملیات زمین شناسی «هدین» ثمره فرعی مشاهدات جغرافیایی او محسوب میشود. از مناطق صحرائی شرق ایران که «هدین» مسافرت کرده، تا قبل از ۱۹۰۶ راجع بزمین شناسی، مواد بسیار کمی در دست بود. آزمایشهایی که «هدین» راجع به سنگها بعمل آورد کافی بود که عجلتاً از طرز ساختمان آن سرزمین و تاریخ باستان شناسی آن اطلاع حاصل شود^۲.

۱- «آ. ه. بایستروم A. H. Bystram» نقشه خطوط سیر «هدین» را در یک نقشه جنه بمقیاس ۱:۳۰۰۰۰۰۰ و در یک نقشه شرق ایران بمقیاس ۱:۱۰۱ میلیمتر در ۸ برگ ترسیم نموده است. در آن نقشه خطوط سیر سایر مسافران هم وارد شده است. با وجود بعضی اغلاط معذک شیوه درخشانی که برای انجام عمل بکار برده شده آن نقشه را در ردیف برجستهترین نوع خود که تا کنون راجع به ایران منتشر گردیده، در آورده است .

۲- راجع به مجموعه سنگهای «هدین» «برور آسکلوند Bror Asklund» یادداشتی تنظیم نموده بود. از دانشمندان دیگری که در جمع آوری مواد «هدین» شرکت کردند باید «و. او. دیترش W. O. Dietrich» را نام برد که نتایج زمین شناسی و طبقات الارضی را جمع آوری نمود و «آ. اتتربرگ A. Atterberg» و «دن. ساعل بوم N. Sahlbom» که تجربیات کویر را مورد بازرسی قرار دادند و «ن. اکهلم N. Ekholm» که روزنامه هواشناسی «هدین» را مورد مطالعه قرار داد.

نقشه‌های
در این کتاب
را در این
مکان
ملاحظه
فرمایید

نقشه‌های
زمین شناسی
در این
کتاب

هنكام عبور از استراباد (گرگان) درخاك تر كمن ؛ كه در آن موقع هنوز در حال اغتشاش بود ، در امتداد رود ترك تاشمبه فرعی آن بنام « اینچا Inca » پیش روی بعمل آورد . گرچه از طرف اهالی همانطور كه با مسافران ابتداء قرن ۱۹ رفتار میشد ، با «سایكس» رفتار خصمانه بعمل نیاوردند معذلك این مسافرت استقبال از خطر محسوب میشد . و آن كاروان با اسلحه ضعیف خود میبایست شانس زیادی داشت باشد تا از این مناطق وحشتناك صحیح و سالم گذشته به مشهد برسد .

ازین جا «سایكس» بسمت جنوب رو آورد و جاده قدیمی زواری را ، كه مؤمنان کرمان برای زیارت آرامگاه امام رضا انتخاب میکردند در پیش گرفت . تنها بهشقدم «سایكس» درین راه سرهنگ «سنت . ج. گر St. G. Gore» بود كه ، در موقع آمدن از هرات سفر بزرگی در ایران در پیش گرفت ولی ظاهر اراجع به آن گزارشی منتشر نساخت . در موقعی كه «سایكس» شروع بمسافرت كرد این منطقه واقع در جنوب تون (فردوس) در روی نقشه جایش كاملاً سفید و خالی مانده بود .

وقتی انسان از سمت شمال بیاید در آن طرف تون (فردوس) درس راه نای بند به سه آبادی بر میخورد ، یکی دهق دارای ۲۰۰ خانوار جمعیت تقریبی و دیگری عرب آباد و سومی «زناگان Zenagan» كه در آنجا اولین درختهای خرما به چشم میخورد . در چند كيلومترى جنوب نای بند يك جاده صحرائی به سمت یزد منشعب میشود . بنا بر شرحی كه «سایكس» داده ظاهراً در دنباله راه بین «چهل پایه» و در بند هم رسوبات عجیب آهکی طبقه بندی شده یافت میشود .^۱ نزدیک عبید او راه مستقیم کرمان را ، كه هشت سال بعد آ. ه. س. لاندور «در جهت مخالف پیش گرفته بود ، در دست راست گذاشته ، در جهت جنوب شرقی به كوهستان «كوه پایه» ، كه با قسمت جنوبی لوت در شمال غرب هم مرز میباشد . رو آورد . در اینجا ۴۰ سال بعد و گابریل پس از گذشتن از «مرغاب كوه لوت» از «سایكس» عبور كرد . دهكده های كوهستانی زیبا و در عین حال بسیار ناسالم ، دره های تنگی را ، كه رو به صحرا می رفتند دارای طراوت مخصوص نموده بودند .

«سایكس» از کرمان حرکت کرده از حوزه بردسیر و پاریز عبور كرد و بین رباط و هرات خوار (خوره) به خط سیر «پوتینگر» رسید و در «ار او بر جان» شاید به خط سیر «بار بارو»

۱- فقط بوسیله يك مقاله «ت. ه. هولديش» (Proc. ر. ژ. س. ۱۸۸۸) میتوان درك كرد كه «گر» سال ۱۸۸۵ به مشهد آمده بوده و درین جا با كمك «ه. شیندلر» كه در همان موقع در تهران مشغول مطالعه بود ، طول جغرافیائی را كه تا حال ممیزین روسی قبلی بسمت شرق تعیین نموده بودند ، تثبیت نماید .

۲- بطوری كه «گابریل» در سال ۱۹۲۸ اطلاع حاصل كرد در رین آب به جاده بها باد وارد میشود . هیچ كاشفی تا كتون از آن عبور نكرده . «سایكس» مختصر اشاره ای كرده كه سروان «ویات Wyatt» در جنوب آن از منطقه غربی در بند عبور كرده ولی هیچگونه اطلاعی از آن بدست نیامده .

۳- احتمال دارد آنها شمالی ترین مخارج هایی باشند كه در داخله لوت جنوبی ما نندرسوبات آهکی طبقه بندی نشده امتداد داشته باشند .

فصل بیست و پنجم

هفت بار مسافرت «پ . م . سایكس P. M. Sykes»

مسافرت های «سایكس» مدت زیادی بطول انجامید ؛ او یکنفر ایران نورد خستگی - ناپذیر و از حیث حجم مسافرتی كه در كشور شاهنشاهی پیموده است میتوان او را «تاورنیه» ثانی نامید «سایكس» بین سالهای ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۳ در ایران در حدود هفت مسافرت بزرگ در پیش گرفت ؛ سالهای بسیاری با سمت كنسولی انگلیس در این كشور خدمت میكرد و در ضمن جنگ جهانی اول مجدداً در ایران ظاهر شد تا در اینجا فرماندهی قسمتی از نیروها را در دست گیرد . اینكه «سایكس» پس از چهارمین سفر خود اظهار داشته بود : هیچك از اروپائیا در شرق و جنوب ایران به اندازه او پرسه نزده اند . كاملاً با حقیقت وفق میدهد . در سال ۱۹۱۵ بانگاهی بگذشته او میتواند خدمات صادقانه خود را ، كه در مدت ۲۱ سال بعنوان یکنفر كاشف در ایران كهن انجام داده بود ، در مد نظر آورد .

از همان موقعی كه بعنوان افسر جوانی در حكومت انگلیس - هند خدمت میكرد ، «سایكس» این آرزو را در دل میپروراند كه به ایران سفر كند ولی انجام این امر چندان زود میسر نكر دید . تازه در سال ۱۸۹۲ ، هنگامی كه بمرخصی به وطن خود می رفت ، موافقت شد هنگام بازگشت به هند كه از راه خشکی یعنی ایران انجام میكردت به نقرات خود ملحق گردد و در نتیجه این مسافرت خط مشی «سایكس» بعنوان كاشف ایران تعیین گردید .

موقعی كه آن مسافر انگلیسی نخستین بار در ژانویه ۱۸۹۳ از باد كوه به بندر گز (انزان) و خاك ایران قدم گذاشت تصور میكرد كه پس از این سفر چندین مسافرت ارزنده دیگر هم به ایران در پیش دارد . هر لحظه میل به اكتشافات در قسمت های مجهول این كشور در مغز آن افسر جوان رو به افزایش میگذاشت .

در همان جریان مسافرت اول كه «سایكس» از منطقه نامأ نوس تر كمن ، واقع در شمال شرقی ایران و بعد از لوت و طریق نای بند و در ایران مرکزی از كرمان به شیراز می رفت معلوم بود كه او میخواهد از راهائی كه قبلاً دیگران رفته اند عبور نماید .

رسیده باشد. آن ایالتی ملتفت نشده بود که در موقع مسافرت به یزد، دو منزل آنطرفتر ازده بید، انسان به نقطه‌ای به نام «وارگاری» یا «ورگان» میرسد، که زمانی شهر بزرگ و زیبایی بوده. میتوان چنین فرض کرد که مقصود از آن همان «اراورجان» باشد که دودهدکه آن بنام «ترکان Turkan» و «ده» بروی خرابه‌های شهر قدیم ساخته شده است.

منطقه بوانات در روی نقشه، سفید نشان داده شده بود. خطر راهزنان مانع از آن بود که مسافران آن منطقه را با دقت بیشتری مورد اکتشاف قرار دهند. با عجله از طریق «مونج» و «مازیان» (مازیجان) و «باغ سیاه» گذشته به شاهراه شیراز رسیدند.

حکومت انگلیس - هند از ایالت «سایکس» راجع به مسافرت‌های اکتشافی بسیار زود اطلاع حاصل کرد و بلافاصله در همان سال بازگشت از سفر اول (۱۸۹۳) به مسافرت دومی اعزام شد. «ج. و. برازیه گریگ G. w. Brazier Greagh» پزشک نظامی، که راجع به مجموعه‌ای از سنگهای متعلق به جنوب شرقی ایران باید خود را مدیون اودانست، درین سفر با و ملحق گردید. «سایکس» درین مسافرت دوم بیش از هر موقع از بسیاری سرزمین‌های مجهول عبور کرد؛ اوازمست جنوب تمام بلوچستان ایران را زیر پا گذاشته به «سرحد» رسید و این همان نقطه ایست که تاکنون فقط «جینینگس» بسال ۱۸۸۵ مختصراً از آن اطلاع حاصل نموده بود؛ و پس از آن از منطقه «بزمان Bazman» و گودال جزموریان عبور کرده به کرمان و یزد رسید.

درچاه بهار بیاده شده به دره رود «گه»، که در اوائل قرن ۱۹ منحصراً «گران» به آنجا رفته بود، رو آوردند. «سایکس» در خط سیر خود با «گه» تماس پیدا کرد و این نقطه یکی از جذاب‌ترین آبادیهای بلوچستان و دارای نخلستانهای زیبا و یک قلعه جالب توجه و کشتزارهای زمردین برنج بوده و در میان تپه‌های عریان واقع میباشد، حوزه بین «گه» و فانوج کاملاً سرزمین جدید محسوب میشود و از آن اذوره مختلف عبور بعمل آمد. «سایکس» از «کوه فانوج»، در سمت غرب، سرزمینی را بنظر آورد که هنوز هم قسمتی از آن کشف نگردیده و برای اوروشن شد که رودخانه بمپور به دریا نمیریزد و گودال جزموریان از سمت جنوب مسدود میباشد. از «گه» در جهت شمال به «پیپ»، محل عمده ایالت لاشار، و به بمپور میرفت!

«سایکس» از دره بمپور عازم «سرحد» شد. خطسیر از طریق آبادی معظم و مرتفع «مگس Magas» (قلعه زابل) واقع در آن سمت مقسم آب بین جزموریان و منطقه بلوچستان سابق انگلیس و شمال حوزه مجهول «ایرافشان Iraftshan» میگذاشت. «سایکس» مردمان تیره رنگ «پسکوه» واقع در سرزمین کوهستانی ناماً نوس مرز جنوبی «سرحد» راسکنه اصلی آن سرزمین فرض کرده بود. «خواس Khwasch» نقطه عمده «سرحد» عبارت بود از یک قلعه منحصراً در که اطراف آنرا تقریباً ۱۰۰ سیاه چادر احاطه کرده بود.

با وجود بجهت زمستان او از طریق دره «تامیندان Tamindan» به کوه آتشفشان

۱- جاده کنونی اتومبیل رو بین بمپور و چاه بهار در موقع اقتضاء فصل از طریق «پیپ» و «گه» عبور میکنند.

تفتان (چهل تن)، که ۴۰۰ متر ارتفاع دارد صعود کرد. «سایکس» چنین مشاهده کرد که قله آن با قشر ضخیمی از خاکستر سفید مستور میباشد. بخارهای گوگردی از دهانه‌ای خارج میشدند. منظره آنجا زیباترین منظره‌ای بود که او تا بحال در ایران ندیده بود. در ضمن از «کوه لجور» هم بالا رفتند و در پایه آن يك دریاچه آب شیرین، که بعداً توسط «سکرین Skrine» مفصلتر تشریح شده، کشف نمود. «سایکس» هم مانند کاشفانی که بعد از او برای کشف «سرحد» آمدند، در دره‌ها متوجه بناهای سنگی بسیاری گردید و تأیید کرد که قاعده درین سرزمین سابقاً قومی زندگی میکرد که دارای تمدن عالیتری بوده است.

«سایکس» از «سرحد» به بزمان رو آورد که «پوتینگر» آنرا بسال ۱۸۱۰ دیده ولی موقعیت صحیح آن معلوم نشده بود. «سایکس» و «برازید گریگ» در بجهت برف بعنوان اولین اروپائی از «کوه بزمان» (زینده Zindeh) بالا رفتند و در سمت شمال بادیدن صحرای برهوت لوت دچار بهت بزرگی شدند. مقدر چنین بود که ۴۳ سال بعد «گابریل» و خانوش هم در آن دیدن همین منظره به لرزه درآیند.

آنها از بزمان به بمپور مراجعت کردند و پس از آن دامنه جنوبی کوه «هودیان» را گرفته بسمت غرب و رودبار عزیمت نمودند. نزدیک «بیزهن آباد Bizhenabad» بسمت شمال و «دوزاری Dusari» پیچیدند، و این منطقه ایست که از زمان مسافرت «کیت آبت» بپس اطلاع مختصری از آن در دست بوده. «سایکس» «گامادی Camadi» را که واقع در ساحل راست «هلبل» و نزدیک دهکده «سرگز Sargaz» است و مارا کوپولو دیده بود مورد بازرسی قرار داد و پس از آن از طریق گردنه «ده بگری» به بم و کرمان رفت و از اینجا به زرد و بافق و یزد در هسپار شد و در بین راه در محلی موسوم به خداداد از یک جاده صحرائی، که به گلشن «طیس» میرفت، اطلاع حاصل کرد. این راه ممکن است منحصراً همان راه صحرای بها باد مقصود باشد که «گابریل» در سفر اول خود به ایران از آن عبور کرده است.

در همان سالی که «سایکس» از سفر دوم خود مراجعت میکرد با و تکلیف شد یک کنسولگری در ایالت کرمان و بلوچستان ایران تشکیل بدهد. او در اواخر سال ۱۸۹۴ بمعیت خواهر خود «الا. ث. سایکس Ella. C. Sykes»، که چندین کتاب و مقاله راجع بتأثیرات مسافرت ایران نوشته، مجدداً بسمت ایران حرکت کرد و درین مسافرت سومی از طریق تهران و کاشان و یزد بسوی کرمان رهسپار شد.

«سایکس» از روی عشق و علاقه و باخبرگی شهر کرمان را مورد اکتشاف قرار داد و با وجود اینکه منظره خارجی این شهر قدیمی، واقع در قلب ایران، درین نیمه قرن گذشته تغییر کرده، معذک تشریح کاملی که از آن نموده ارزش خود را کاملاً محفوظ داشته

۱- «سایکس» اشتیاقاً تصور کرده بود که از زمان اسکندر هیچ سفید پوستی در حاشیه شمالی جزموریان مسافرت نکرده است در صورتیکه «گاستایگر» ۱۴ سال قبل از «سایکس» به اینجا آمده بود.

است^۱. بلافاصله چند منزل کوتاه بعد از کرمان «سایکس» وارد سرزمینهای مجهول شد. او تا بستان داغ را در کوهستان مرتفع «کوه لاله زار» واقع در جنوب کرمان، که متجاوز از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد، بسر برد و در آنجا باشکار و تعقیب رد «مارکوپولو» خود را مشغول ساخت، و هر کس این زاویه باشکوه ایران را شخصاً دیده باشد میتواند لذتی را که او در این دره‌های دورافتاده برده و پرسی‌های که آزادانه بهر طرف زده، درک نماید.

۴- چون در اواخر سال ۱۸۹۵ «سایکس» مأمور شد به هیئت، که برای رسیدگی بمسائل مرزی بین ایران و بلوچستان انگلیس تعیین شده بود، ملحق گردد لذا باخواهر خود براه افتاد. «الاسایکس» اولین زن اروپائی است که از بلوچستان ایران اطلاع حاصل کرده است.

آنها در اواسط زمستان از کوه‌های مرتفع سرد و طوفانی بسمت گرمسیر بم سرازیر شدند، و این نقطه تارسیدن به «کتا Quetta» آخرین مرکز تجارتی بزرگ در راه هند میباشد. در آن سمت نرمشیر، که مستور از درخت و هوایش خفه کننده است، و «سایکس» آنرا با «سیند Sindh» مقایسه کرده بود، تا بمپور بلوچستان پراز صخره وفلات ادامه دارد هیئت «گلدسمید» برای اجتناب از راهزنان تا بمپور خط سیر جنوبی را پیش گرفته و «پوتینگر» از طریق بزمان مسافرت نموده بود. «سایکس» بین این دورا انتخاب کرده راه دره «کیشکین Kischkin» را، که «گابریل» در سفر سوم خود به ایران با آن تماس پیدا کرده بود، مورد عبور قرار داد.

در کوهک نمایندگان انگلیس و ایران برای تعیین مرز، که هیئت «گلدسمید» انجام نداده بود، بایکدیگر تلافی کردند. «ت. ه. هلدیش» و «ر. وهاب R. Wahab» نقشه بردار هم جزو انگلیسها بودند^۲. عملیات رسمی چنان انجام شد که گوئی در سرزمین مجهول مشغول کار بودند. از سلسله «سیاهان» نقشه برداری و از طریق گردنه «بنسار Bonsar» بسمت جالق پیشروی بعمل آمد. «سایکس» مشاهده کرد که در بین اهالی، طبقه حاکمه با طبقه کارگر از حیث نژاد کاملاً متفاوت میباشد^۳. در جالق مقابله گنبدداری متعلق به برجستان خاندان صفاری یافتند که متجاوز از پانصد سال در بلوچستان سلطنت کرده بودند. داخله بعضی از این آرامگاهها، که دوطبقه ساخته شده بود، کاشی کاری شده و دارای نقوش فیل و طاووس بود.

سفر چهارم «سایکس» مقارن با اواخر سال ۱۸۹۷ بود. درین سفر او بعضی قسمتهای بلوچستان ایران را که کشف نشده و در امتداد حاشیه جنوبی گودال جز مودیان واقع بود

۱- بعضی مطالب هم راجع به کرمان مربوط به اواخر قرن در کتاب «م. ا. هیوم گریفیت M. E. Hume Griffith» که چندین سال بعنوان پرستار «هیئت کلیسایی» انگلیس در این شهر بسر میبرد، میتوان خواند. (Behind the Veil, London 1909)

۲- به فصل ۲۲ مراجعه شود.

۳- عین این موضوع در مودیان و مناطق دورافتاده دیگر بلوچستان ایران نظر «گابریل» را جلب کرد.

زیر با گذاشت و پس از آن از یک راه جدید صحرائی از سمت غرب مجدداً به «سرحده» رفت و بالاخره در زابلستان و کوهستان شرقی ایران از بعضی راههایی که تا کنون کسی بآن قدم نگذاشته بود، عبور کرد.

سفر چهارم «سایکس» در مکران شروع شد. موضوع مربوط بود به «گریوو Grave» که حفاظت خطوط تلگراف را در امتداد ساحل یعنی بین گوادر و جاسک بعهده داشت و بوسیله متعلقان ایل «کاروانی» در کنار رود «راپچ Rape» بقتل رسیده بود. «سایکس» در نزدیکی مصب آن در دهکده ماهیگیری «گالاگ Galag» پیاده شد ولی پس از پیشروی مختصری تا «کارکین ده Karkin Deh» مجدداً مراجعت کرد و در اوایل ۱۸۹۸ برای انجام کیفر قتل «گریوو» از بندر عباس سفر ماجراجویانه‌ای به داخله بلوچستان در پیش گرفت.

خط سیر او از طریق میناب، که دارای بزرگترین نخلستانهای ایران میباشد، بسمت غرب در اطراف بشاگرد و «بیرین تی Birinti» و «جاقین Djaghin» تا «مانوجان Manudjan» ادامه یافت.

در اینجا «سایکس» بسمت شرق و ایالت بدنام «مرز Marz» رو آورد. بقیه راه بین سلسله شمالی بشاگرد، در جنوب، و گودال جز مودیان، در شمال واقع بود. «رمشگ» که «سایکس» بعنوان اولین و آخرین اروپائی تاحال وارد آن شده، در دامنه شمالی کوه بشاگرد، بین مجرای دورودخانه که هر دو درهها مارس آب داشتند واقع بود^۱. بالینکه تجهیزات ایشان از حیث اسلحه خوب و مشایعین آنها قابل اطمینان بودند معذک مسافرت خالی از خطر نبود و چندین مرتبه نزدیک بود با اهالی بومی کارشان به زد و خورد بکشد. بالاخره «سایکس» از طریق «داگار Dagar» و «کوتائیک Kutai» به فانوج رسید و قلباً متشکر بود از اینکه موفق شده از نقطه‌ای که تا حال در روی نقشه جغرافیائی ایران سفید مانده، و اوچهار سال پیش از فراز کوه فانوج با حسرت به آن نگاه کرده بود عبور نماید.

بقیه راه تا ساحل مضمن واقعه قابل ملاحظه‌ای نبود. دهکده «پاراگ Parag»، که دوسال بعد فلولون Flun» نقشه برداری در آنجا از دنیا رفت، آخرین منزل قبل از چاه بهار بود که کاروان، در نهایت از پا افتادگی به آن رسید.

«سایکس» مجدداً به ارض جدید وارد شد و این در موقعی بود که بمعیت «کینگ وود King Wood»، متخصص امور تلگراف، به قصد «خواس Khwosh» از ریگان حاشیه جنوبی صحرا را در پیش گرفت که در غالب نقشه‌ها هنوز صحرائی کرمان نامیده میشود، ولی در بین اهالی بومی به «لوت زورد گال Lut-e-Surdegal» معروف میباشد. مسافرت «سایکس»

۱- در رمشک تا کمی قبل از جنگ جهانی دوم هم «عبدالاحسین» آخرین شاجزاده منحصر بفرد و کاملاً مستقل بلوچستان ایران بسر میبرد. او در موقع تسخیر این سرزمین از طرف دولت ایران سر تسلیم فرود نیاورده بود. هر موقع قوای جنگی علیه او اعزام میشد فوراً به دره‌های غیر قابل عبور «مرز Marz» عقب نشینی و همینکه قوای ایران خارج میشد مجدداً به رمشک مراجعت می نمود.

و « وود » تنها مسافرت اکتشافی است که تاکنون در این سرزمین غیرمهمان نواز انجام شده است .

درخواست «سایکس» تصمیم گرفت برای دومین بار به کوه تفتان صعود نماید ولی این دفعه از سمت شرق آن راعملی سازد. مبدأ حرکت سنگان بود و در آنجا درخت سرو معروفی وجود دارد که در روی زمین بزرگترین نوع خود میباشد. در موقع صعود در ارتفاع ۳۶۶۰ متری به عده ای دهانه های آتشفشانی برخوردند که بخار از آن متصاعد بود. تقریباً ۱۰۰ متر بالاتر چهاردهانه آتشفشانی نظیر آنها وجود داشت. ناگهان در زیر قلعه دیوار راستی پیدا شد که هر گونه پیش روی دیگر را غیرممکن میساخت .

در ابتداء سال ۱۸۹۹ «سایکس» به زابلستان (سیستان) آمد تا در آنجا کنسولگری تشکیل دهد. او مانند زمانی که در کرمان توقف داشت، وقت خود را در پایتخت زابلستان هم صرف اکتشافات در حومه دوروز دیک آنجا نمود. «ج. پ. تیت G. P. Tate» سابق الذکر هم در محل بود و نقشه بردار زرنگ محلی خود «اصغر علی» را، که سهم بسزائی در تهیه نقشه عالی زابلستان در اواخر قرن دارد، در اختیار «سایکس» قرار داد .

در بهار سال ۱۸۹۹ «سایکس» رد «فوربس» را تعقیب کرده از طریق «دوروح Duruh» و طیس (سنی خانه) عازم «کوهستان» گردید . او در ماههای گرم تابستان منطقه وسیعی را در قلب کوهستان و خارج از جاده بزرگ تجارتنی زیر پا گذاشت و بالاخره در قائن به خط سیر «گلدسمید» رسید.

«سایکس» هنگام بازگشت به سمت کوهستان «باقاران Baqaran» پیچید و در نزدیکی دهکده چنشت «Ciniseht» غار عجیبی را کشف کرد که در آن اجساد مومیائی و استخوان بندی انسانی وجود داشت و در همین جا بود که «گا بریل» و خانمش در سال ۱۹۳۳ ماجرای نامطلوبی داشتند. در مختاران «سایکس» زاویه جذاب سرزمین مجهول واقع در «کوهستان» را ترک گفت و بجانب «قلعه زری Cal' ah-Zurri» (قلعه گبر) رو آورد؛ در همین جا هیئت «خانیکف» معدن زاج کشف کرده بود. کمی دورتر از «نه» او به «قلعه شاه» که نام خرابه ایست رسید؛ شاید این بزرگترین شهر خرابه شرق ایران و احتمالاً محل «نه» قدیم باشد. درین مسافرت های «سایکس» در شرق ایران متجاوز از ۳۰۰۰۰ میل مربع از سرزمینهای مجهول مطابق اصول مورد نقشه برداری قرار گرفت .

آن انگلیسی در سال ۱۹۰۰ از کرمان به سرزمین مرتفع واقع در بین جاده بافت و سیرجان پیشروی کرد و از «ناگار Nagar»، که در آنجا یک بنای خرابه به عنوان منحصر کلیسای «نستوری» از اسقف «ت. ه. ستیلمان C. H. Stileman» به جا مانده، عبور کرد و

۱- «کینگ وود» درین ضمن برای یافتن یک خط مناسب جهت برقراری سیم تلگراف در «لادیس Ladis» از «سایکس» جدا شده و از طریق سرزمینهای اکتشاف نشده سمت غرب و «گلوگان Galugan» رو آورده بود. دنباله «رووخانه ماهی» را که از سلسله های غربی «سرحده» میکندرد گرفته و بالاخره در دزداب (زاهدان) مجدداً از جاده بزرگ سیستان (زابلستان) سر در آورد .

خرابه های «قلعه سنگ» را، که آبادی مستحکمی واقع در جنوب سعیدآباد میباشد و قبلاً «جیبنز Gibbons» و «کیت آبت» دیده بودند مورد اکتشاف قرار داد. «سایکس» درین جا موفق به کشف ارزنده ای شد و آن عبارت ازین بود که فهمید این نقطه و پایتخت قدیم کرمان یکی بوده است. در همین سال در گردش اولی موفق شد به «کوه هزاره»، که متجاوز از ۴۴۰ متر ارتفاع دارد، برای اولین بار صعود نماید و در دور دوم در حوضه خینامان «Khinaman» واقع در شمال غرب کرمان معادن مهمی از مغزگ کشف نمود. واز همه مهم تر یک طرف مرمر یونانی بود که در دره «هلبل» بدست آورد.

بنابر اظهار عقیده «کورزن» پس از این مسافرت های سایکس در ایران هیچ فرد انگلیسی زنده ای وجود نداشت که مانند او نسبت به امور ایران اطلاع کامل داشته باشد، با این وصف آن کاشف خستگی ناپذیر هنوز به مسافرت های خود در کشور شروخورشید خاتمه نداده بود . او در ۱۹۰۲ مجدداً در ایران پیاده شد و از طریق «قولاشگرد» به «جیرفت» و از طریق «جبال بارز» به پایگاه قدیمی خود، یعنی کرمان، رهسپار شد. مسافرت های بشماره ای که او اکنون ازین جا بسمت جنوب از طریق بافت و راه بروی سمت غرب از طریق رفسنجان و پاریز و بسمت شرق و جنوب شرقی از طریق خبیص (شهداد) و بم و بندهن آباد «Bizhenabad» در پیش گرفت و بعداً هم از مشهد بعنوان راهنمای کنسولگری انگلیس تا مرزهای روسیه و مناطق سرحدی ایران - افغان ادامه داد. این مسافرتها تا سال ۱۹۰۶ طول کشید و «سایکس» همه آنها را یکجا کرده بعنوان مسافرت پنجم خود گردآوری و تلخیص نمود.

مسافرت «سایکس» از طریق بم به رود باربیش از همه جالب توجه میباشد . او مرکز عمده و معروف اعراب واقع در نماشیر، که بوسیله دیواری با ارتفاع ۲۰ متر احاطه و مستحکم شده، یعنی «نیزا Nisa» را کشف نمود. در دنباله راه از طریق «گدار گیشو» (گردنه اولثاندر Oleander) بسمت جنوب، تا آنجا که هن میدانم، از مقابل «میل فرهاد Mil-e-Farhad»، که مانند مخروطی از سنگ و آهک منقور و حجاری شده نمایان بود و قبل از او فقط «گاستایگر» از آن عبور کرده بود گذشت .

در دورهایی که او از مشهد به خارج زد، بازدید از کلات (نادری)، که هنوز هم مأموران ایران آنرا با ترس و وحشت از چشم خارجیها حفظ میکنند، قابل ذکر میباشد. از زمانیکه

۱- مقارن سالهای (۱۹۰۵-۱۹۰۴) در جنوب شرقی ایران یک هیئت تجارتنی انگلیس هم به رهبری آ. ه. گلیدو و نیوکومن A. H. Gleadowe-Newcomen مشغول فعالیت بود . این هیئت کرمان را نقطه اتکاء خود قرار داده چندین مسافرت به سیرجان و نماشیر و جیرفت در پیش گرفت، و در ضمن از نظر جغرافیون هم آمارهای مهم جمع آوری نمود (ک. ز ۱۹۰۷) .

۲- «هربرت. ر. سایکس» هم از گردنه گیشو واقع در میل فرهاد به بیزهن آباد را طی کرده بود. بقیه راه اواز «بیرین تی Birinti» و میناب به ساحل میرفت. قسمت قابل توجه این مسافرت از نظر جغرافیون قطعه مابین «کاه نوچ Kahnudj» و «منوجان Monudjan» بود . و این راهی است که از زمان (فلویه) دیگر کسی از آن عبور نکرده بود (ج. منچ G. Mauch) (ک. س. ۱*).

به آخرین اروپائی یعنی «آ. ث. بیت» اجازه دیدن این ناحیه داده شده بیست سال سپری شده بود.^۱

«سایکس» در سال ۱۹۰۸ مسافرت ششم خود را از مشهد شروع کرد و این سفر به حال جغرافیای قدیم و جدید مفید واقع شد. اودوری هم به شمال خراسان و گرگان و دوردیگری به نیشابور و سرزمین اطراف ترشیز (کاشمر) زد.

«سایکس» در سعیدآباد از شاهراه قوچان بسمت غرب پیچید و از طریق سلطان میدان و معدن به سمت خرابه‌های اسفراین، که تا حال کسی از آن اطلاع درستی نداشت، و تنها «خود سکو» متجاوزاً ۷۰ سال قبل بطور سطحی از آن عبور کرده بود، رو آورد؛ این محل را یازده سال قبل «آ. بیت» هم دیده و «سایکس» هم نقشه‌ای از آن ترتیب داده بود. او در ضمن مسافرت از بجنورد بسمت غرب، در شمال خط‌سیر «بیت» راه‌های جدیدی را در مناطق مرزی کردها و ترکمنها در پیش گرفت؛ این راهها در منطقه سیمقان و دره چال باش به سرزمین پست گرگان میرفت و او در آنجا به بازرسی يك سلسله آثار باستانی موفق گردید. نظریسه «سایکس» در باره اینکه شهر صد دروازه در دره گرگان واقع بوده، مورد تردید میباشد.

در دوردوم، که يك سال بعد وقوع یافت، در موقع اکتشافات نیشابور «سایکس» چنین بنظر آورد که در خرابه‌های نزدیک دهکده «عشاقآباد Ischaqabad» واقع در ۲۴ میلی جنوب شرقی نیشابور فعلی، بقایای شهری را که ابتداء شاپور اول و یکقرن بعد شاپوردوم بنیاد کرده بودند، یافته باشد.

راه نیشابور به ترشیز (کاشمر) از طریق سلسله کوه سرخ، که تا حال مجهول مانده و گودال وسیع کاشمر را در شمال مسدود میسازد، عبور میکرد. درین جا هم مانند گرگان و نیشابور «سایکس» باز آثار عتیقی مشاهده کرد که تا حال از نظر دقیق کاشفان اروپائی مخفی مانده بود، از آن جمله بقایای ترشیز قدیم با خرابه‌های يك برج مربوط به قرن ۱۲ یا ۱۳ را باید نام برد. «سایکس» همچنین اولین کسی است که از يك برج قدیمی واقع در «کیشمر Kischmar»، که از بانی آن هیچ اطلاعی بدست نیامده، سخن سرائی نموده است.

برای هفتمین و آخرین بار در سال ۱۹۱۳-۱۹۱۲ «سایکس» جهت يك مسافرت اکتشافی خود را مهیا ساخت.

از مشهد حرکت کرده و از طریق بجنورد به سمت غرب و حوزه دور افتاده ناردین، که تا کنون فقط «ناپیه» بجزله از آن عبور کرده بود، رو آورد؛ این حوزه جلگه مرتفعی است که شامل چندین آبادی ترک نشین میباشد. پس از آن «سایکس» از قلعه ماران دیدن کرد و آن را «دارای» قدیم، یعنی دومین پایتخت «پارت»، تشخیص داد و يك نقشه اختصاصی از يك برآمدگی سنگ آهکی پرشپ، که قسمتی از آن از جنگل انبوه مستور و شباهت تام به -

۱- ۱۴ سال بعد از (سایکس) (ج. ک. تود Tod) دیداری از کلات (نادری) را شرح داده بود (گ. ز. ۱۹۲۳).

جبل الطارق داشت، تهیه نمود؛ در بالای این تپه خرابه‌های يك قلعه و آب‌انبارهای سنگی دیده میشد.

کمی بعد از این مسافرت «سایکس» فرصتی بدست آورد که از درگز دیدن نماید. او از رادکان راه شرقی‌تری را نسبت به متقدمان خود در پیش گرفت و لذا اولین کسی بود که از سرچشمه اترک اطلاع حاصل کرد. «سایکس» در درگز يك سفال قدیمی بدست آورد که با سفالهاییکه «دومرگان» در شوش استخراج کرد و مربوط به تمدن زمانهای قدیم ایلام بود و همچنین نظیر آن که توسط «پومپلی Pompelli» در ترکستان بدست آمده بود، قرابت داشت.

دوران مسافرت‌های اکتشافی «سایکس» بیابان رسیده ولسی علاقه او از ایران هنوز قطع نشده بود. در جنگ جهانی اول او مأمور تشکیل «پلیس جنوب South Persia Rifles» گردید و در ضمن اردو کشی‌های خود با کمک افسرانی که تحت فرماندهی او قرار داشتند موفق شد مخصوصاً در فارس نقشه‌هایی تهیه نماید که در فصل ۲۷ هم نسبت به آن اطلاعاتی داده خواهد شد.

«سایکس»، با استثناء سفر اولی، در تمام مسافرت‌های خود در ایران نظر بمقام رسمی که داشت میتوانست در هر محل پایه‌های دقیقی برای کسب اطلاعات فراهم آورد، منظور اساسی او، علاوه بر نقشه برداری، عبارت از تهیه تاریخ کشور بود. او به نقاطی که دارای تاریخ قدیم یا قرون وسطی بودند توجه مخصوصی ابراز میداشت؛ ولی در عین حال خطوط سیر مسافران گذشته و امکانات آنها را از حیث کشفیات و تجارت و بسیاری از مسائل دیگر مورد توجه قرار میداد.

گرچه «پ. م. سایکس» در محافل وسیعی بعنوان مؤلف «تاریخ ایران» مشهور شده ولی زحماتی را هم که در زمینه جغرافیا متحمل گردیده نباید از نظر دور داشت. در بین سایر مسافران کمتر کسی یافت میشود که شخصاً یا بوسیله مساحان دیگر موفق شده باشد از مناطق به این وسیعی و کاملاً کشف نشده ایران نقشه برداری نماید. شاید مهمترین نتیجه عملیات جغرافیائی او عبارت باشد از حل قلعی مسئله مرزی حوضچه داخلی ایران و حوضچه اقیانوس هند که حد فاصلی است بین حوضچه زابلستان و منطقه آب‌رو اقیانوس، که از زمان «گلدسمید» هم معلوم شده ولی سمت غرب آن را هیچکس نتوانسته بود تثبیت نماید.

در تاریخ اکتشافات ایران نام «سرپرسی Sir Percy» همیشه بعنوان برجسته تجلی مینماید.

جدیدی منتشر گردید^۱.

اجرای این عمل نمونه و یکنواخت، راجع به نقشه برداری، بهمه نقشه بردارانی واگذار شده بود که مخصوصاً برای مساحی کشور از طرف دولتهای خود اعزام شده بودند. در نتیجه تفحصات مقناطیسی «بنگاه کارنگی Carnegie Institution» واشنگتن، که در مراکز بازرسی متعددی در خاک ایران بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰ بعمل آمد اقدام آنها بنحو شایسته ای تکمیل گردید. همچنین اظهارات مسافران خصوصی، که قبل از جنگ جهانی اول مناطق بزرگتر و کوچکتر ایران را مورد اکتشاف قرار داده بودند، در موقع جمع-آوری مصالح نقشه برداری، مورد توجه قرار گرفت.

قبل از جنگ جهانی اول یکی از مناطق اکتشافی مورد نظر آذربایجان بود.

«آ.ف. شتال»، که قبلاً مکرر اسمش بمیان آمده، و پس از ده سال توقف در اروپا مجدداً در ایران ظاهر شده بود، طی دو مسافرتی که در ابتداء این قرن در پیش گرفت مخصوصاً اطلاعات اساسی و تازه ای راجع به زمین شناسی ایران تقدیم داشت.

آن فنلاندی به سال ۱۹۰۴ دور بزرگتری در کشور زد، بدین معنی که از همدان و بیجار و تخت سلیمان و صائن قلعه (شاهین دژ) و مراغه به تبریز وارد بیل رهسپار شد، دو سال بعد «شتال» از جلفا از طریق مرند و تبریز واقع در شرق، و از سهند گذشته به میان راه مسافرت کرد.

همان طوری که «لقتوس» درست در نیم قرن پیش اطلاعات ما را راجع به کوهستان اطراف سمت شرق حوضچه رضاییه پایه گذاری کرده بود «شتال» هم همین عمل را راجع به ارتفاعات سمت غرب دریاچه انجام داد.

در سال ۱۹۰۴ «ا. سوگمایر E. Zugmayer» عالم جانور شناس از اهالی «مونبخ» که معاصر با «شتال» بود، مستقلاً از دریاچه رضاییه دیدن نمود؛ این همان کسی است که ۷ سال بعد در بلوچستان انگلیس آن زمان کار میکرد و در جنگ جهانی اول مجدداً به ایران آمد. او از شیشوان واقع در ساحل شرقی دریاچه بایک کشتی یک دگلی به جزائر رفت و پس

→ هم مرز ایران تهیه شده بود. ولی یک نقشه دو ورستی هم (۱:۸۴۰۰۰) از ماوراء قفقاز که در موقع اشغال آذربایجان از طرف روسها از این منطقه تهیه شده دارای اهمیت خاص بود. این نقشه شامل غرب این ایالت بود ولی احتمال قوی دارد که از حدود نقشه برداری تجاوز نکرده و به چاب نرسیده باشد.

۱- مقارن انجام این عمل، نقشه ای هم که اهمتش کمتر از آن نبود بمقیاس ۱:۱ میلیون در دست تهیه بود که تحت عنوان «هند و سرزمینهای مجاور آن» از طرف «مساحی هند» منتشر شده بود. بعداً انتشار نقشه بین المللی با همان مقیاس شروع شد. اوراق این نقشه تا آنجا که مربوط به ایران میباشد در بعضی قسمتها کم و بیش از نقشه «هند و سرزمینهای مجاور آن» کمتر مطلب دارند، همچنین ضد و نقیض هم در آن مشاهده میشود. قابل توجه آنکه هر دو نقشه در موضوع مناطق معروفتر ایران گاه بگاه کاملاً خالی میباشد.

(۱) ورست Werst اندازه طولی روسیه قدیم بوده و برابر با ۱۰۶۶/۷۸۸ متر میباشد

(با دداشت مصحح).

فصل بیست و ششم

قبل از جنگ جهانی اول

قبل از جنگ جهانی اول دوران نقشه برداری ایران خاتمه یافته بود و در آن زمان بیشتر با نقشه هایی که مربوط به خطوط سیر بود سروکار داشتند. در همان اواخر قرن انگلیسها قبل از هر چیز شروع به برداشتن نقشه هایی از دو مرکز عمده منافع خود، که مجاور با سرزمینهای ایران بود. یعنی شمال غربی هند و بین النهرین، نمودند. ولی روسها هم از قفقاز و ماوراء آن عملیات خود را در مناطق ایران بسط میدادند و بزودی نقشه هایی با مقیاس بزرگتر و متکی به اصول تقسیم به مثلثات و دارای سطح راجع به تمام کشور، که البته جای خالی هم بسیار داشت، بوجود آمد.

نظیر عملیاتی که در سال ۱۸۸۷-۱۸۸۵ از طرف یک هیئت مرزی انگلیس - روس در افغانستان راجع به نقشه برداری شروع شده بود در ابتداء قرن بیستم در مناطق شرقی ایران هم ادامه یافت که مخصوصاً بوسیله «ما کامهون» و ستاد اوو همچنین توسط «سایکس» با دقت بیشتری مورد مساحی قرار گرفت.

اولین نقشه های «مساحی هند Survey of India»^۱ به آن متکی بود و پایه گذاری اساسی نقشه کشی جدید در تمام سرزمین کشور مدیون آن میباشد.

در سمت غرب «ماونسل Maunsel» بسال ۱۹۰۱ به تهیه نقشه ای بمقیاس بزرگ شروع کرده بود. بعداً «مساحی هند» هم در اجرای این عمل نقشه برداری، که ابتداء از بین النهرین تا غرب ایران تسلط پیدا کرد تا با مالک با نقشه برداری در شرق کشور توأم گردد، مداخله کرد. مصالح نقشه های روس، که هر لحظه در مناطق ایران بیشتر دست اندازی میکردند بعداً در عمل نقشه برداری بزرگ «مساحی هند» مورد استفاده قرار گرفت^۲ و مکرر در چاپهای

۱- بمقیاس ۱:۲۵۳۴۴۰ (۴ میل ۱ اینچ) که بعداً در تمام ایران دقیقاً بمورد عمل

گذاشته شد. همچنین ربعی های این نقشه هم بمقیاس ۱:۱۲۶۷۳۰ منتشر گردید.

۲- یک نقشه چهل ورستی (۱:۱۶۸۰۰۰۰) از کشورهای قفقاز در همان ابتدا از قسمتهای

از آن از طریق سلماس و خوی عازم کوههای قوتورگردید. «سوگمایر» ارتفاع دریاچه را از سطح دریا ۱۲۸۰ متر حساب کرد در صورتیکه ما آنرا بعدد صحیح ۱۳۵۰ متر میدانیم. او عمق دریاچه را اندازه گرفت و تقریباً مانند «مونتایت» عمیقترین نقطه را ۱۵ متر برآورد کرد^۱. «سوگمایر» چون جانورشناس بود لذا بعالم حیوانات توجه مخصوصی مبدول داشت. در آب دریاچه رضائیه به واسطه کثرت نمک او بیجزیک نوع آرتمیا (Artemia) که نوعی خرچنگک میباشد جاندار دیگری نتوانست کشف کند.

دانشمند سوئی هم در همین موقع در حوضچه دریاچه رضائیه مقیم بود. او در ۱۹۰۴ در «مرزهای» واقع در نزدیکی مرآغه برای بدست آوردن بقایای حیوانات پستاندار به حفاری و کاوش اشتغال داشت. او مدتی در کنار دریاچه بسربرد و توجه خود را به نوسانات سطح آب هم معطوف داشت یکی از نتایج اکتشافات «ماکنم» بررسی خاص و مختصری از دریاچه رضائیه بود که در آن، کلیه مآخذ و مدارکی که درین خصوص تا آن تاریخ منتشر شده بود، مورد نظر قرار گرفت. او همچنین مناطق مجاور دریاچه را مورد تشریح قرارداد.

«ماکنم» در جز و حیوانات بسیاری که قبل از فوران آتشفشان سهند در اطراف دریاچه رضائیه در میان گیاهان سرسبز زندگی میکردند، آثار یک نوع فیل (Mastodonte) و کرگدن و یک نوع اسب (Hipparion) و غیره هم بدست آورد.

بعقیده آن کاشف، دریاچه، بدون شك از زمان تکوین خود، تحلیل رفته است. «ماکنم» نوسان سالیانه بسط دریاچه را بین ۴۵۰۰ و ۶۰۰۰ کیلومتر مربع و ارتفاع سطح آن را تا ۲ متر برآورد کرده بود.

دو سال قبل از شروع جنگ جهانی اول «H. Beuck» بویک «دریاچه رضائیه را هدف اکتشافات خود قرار داد.

او صعود و نزول سطح دریاچه را از ابتداء قرن پیش تا بروز جنگ جهانی اول مورد تعقیب قرار داد. «بویک» یک نقشه دقیق طرح و آنرا با بهترین نقشهها، که عبارت از نقشه ستادروس باشد، مقایسه کرد. به این ترتیب تغییراتی که در بسط دریاچه، از زمان قدیم، روی داده بود واضح و آشکار گردید. نظر باینکه عرض دریاچه در مقابل رضائیه تقریباً ثابت میباشد لذا تغییراتی که در حاشیه سطح آب حاصل شده بیشتر در سمت شمال و جنوب آشکار میشود.

در همان سال، معاصر با «بویک» «E. G. Westarp» ژ. وستارپ هم در کنار دریاچه بسر میبرد. او از طریق دیلمان (شاپور) و ارومیه (رضائیه) وارد شد و ازین جا به شیشوان رفته و از طریق تبریز حوضچه را ترک گفت. مسافرتهای «وستارپ» از لحاظ جغرافیائی متضمن مطلب قابل توجهی نبود^۲.

۱- یک نفر مهندس آلمانی بنام «F. Neumann» که کمی قبل از بروز جنگ جهانی اول کشتی رانی دریاچه را اداره میکرد در شمال غربی دریاچه، یک نقطه را ۱۶ متر عمق بآبی کرد و این گودترین اندازه ایست که تا حال شناخته شده.

۲- یک نقشه خطوط سیر بمقیاس ۱:۵۰۰۰۰۰ از طرف «وستارپ» منتشر شده.

در خصوص جغرافیای ایالات ایران واقع در سرزمین پشت خزر «H. L. Rabino» در ابتداء قرن بیستم اطلاعات مهمی بدست داده بود؛ او همچنین نقشه ای منتشر کرد که نسبت به نقشه های سابق از جهات مختلف مراحل کمال را پیموده بود. «رابینو»، در سالهای اول اقامت خود در ایران کارمند بانک بود. او قم و کاشان و ساوه و سلطان آباد (اراک) را دیده و مورد مطالعه قرار داد و مدتی در مشهد اقامت کرد و همچنین به سمت غرب بین همدان و قصر شیرین (خسروی) مسافرت کرد. بعداً بعنوان خدمت در کنسولگری بهرشت و استرآباد (گرگان) منتقل گردید.

سال ۱۹۰۸ به مناطق ساحلی بین گرگان و مشهد سر (بابلسر) مسافرت کرد، و در سال ۱۹۰۹ از رشت به گنبد قابوس عزیمت نموده گردشی هم از طریق رادکان در کوهستان انجام داد. در مدت توقف شش ساله خود در گیلان و مازندران و گرگان ۱۹۱۲-۱۹۰۶ «رابینو» بهترین خبره اشکال مختلف تمدن سرزمینهای جنوب خزر از کار درآمد.

«رابینو» بعنوان کنسولیاری انگلیس در رشت و استرآباد از روی تجربه بسیار جزئیاتی راجع به آفاق و انفس جمع آوری نمود. او جز و کاشفانی نبود که بواسطه مسافرت در مناطق مجهول از لحاظ جغرافیائی تجربیات تازه ای بهمراه میآوردند بلکه به طبقه ای تعلق داشت که از مأموران سیاسی و تجار و زارعین و امثالهم اطلاعات کسب مینمایند. «رابینو» مدارک و مآخذ ارزنده ای از سرزمینهای جنوب خزر جمع آوری نمود و چون از جوانی به خط و زبان فارسی احاطه داشت در آثار خود منابع محلی را هم، که عادتاً بسختی در دسترس اروپائیا قرار میگردد، مورد استفاده قرارداد.

در یادداشتهای او راجع به گیلان و مازندران و استرآباد، که بعضی از آنها با همکاری «D. F. Lafont» مورد رسیدگی قرار گرفته، از متنوعترین موضوعها بحث شده که در درجه اول تقسیمات سیاسی و شرح آبادیها و سکنه و زندگی اجتماعی و زراعت و صناعت و تجارت را باید نام برد.

برای عمل کردن به بعضی قضایا گزارشهای کنسولگری مربوط به «J. C. Abot» و «H. L. Rabino» و «F. Rabino» را هم بکمک طلبید. بعضی از نوشته های «رابینو» نتیجه زحمات باشتکار او در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۲ میباشد. انتشارات او، که قسمتی هم مربوط بموضوعهای نادری مانند امور پولی و ورزش و روزنامه نگاری و امثالهم میباشد، هنوز هم مخزن اطلاعات ما راجع بایالات ایران واقع در کنار خزر را تشکیل میدهند.

قبل از جنگ جهانی اول «F. Rabino» نیدرمایر هم باین ایالات آمد. او بمعیت «A. Rabino» سابق الذکر یک مسافرت جغرافیائی به جانب شمال و شمال شرق و داخله ایران هم در پیش گرفت. بطوری که در فصل آینده ذکر خواهد شد تجربیات حاصله درین مسافرت را

۱- بمقیاس ۱:۵۰۰۰۰۰

۲- با وجود آنکه «H. L. Rabino» بیشتر با گیلان و مازندران و گرگان سروکار داشت معذک از نوشته های پر از توضیح او راجع به همدان و کرمانشاهان و ایلات لرستان و کردستان باید امتنان داشت.

بوسیلهٔ دومرتبه عبور از ایران در سالهای جنگ (۱۹۱۶-۱۹۱۵) تکمیل نمود.

«فن نیدرمایر» اکتشافات خود را بسال ۱۹۱۲ در ایران شروع کرد، و درابتداء، بدون «دیز» که تازه در گرگان با او بر خورد کرده بود، از طریق البرز از تهران باستراباد (گرگان) و درحین عبور مجدد از کوهستان حاشیهٔ شمالی ایران، به مشهد رهسپار گردید. هنگام بازگشت از طریق تربت (حیدری) و ترشیز (کاشمر) فرصت بدست او افتاد که سرزمین شرق و جنوب کویر بزرگ را مورد مطالعه قرار دهد، و از بعضی راههایی، که هنوز مورد عبور قرار نگرفته بود، گذر نماید. راههای مسافرت «ف. نیدرمایر»، که بوسیلهٔ قلب نما وساعت نقشه برداری شده بود، در نتیجهٔ تعیین چندین عرض جغرافیائی، تکیه گاههای محکمی بحساب آمدند.

«ف. نیدرمایر»، در موقع عبور از البرز، جریان رود تچن را دنبال کرد و در ضمن از هزار جریب، که تاکنون فقط «لودت» متجاوز از سی سال قبل بطور سطحی با جنوب شرق آن تماس حاصل کرده بود، عبور کرد؛ این محل، بطوریکه تصویر میرفت. کوهستان صخره داری نبود بلکه سرزمین کوهستانی ساده ای بود که جنگلهای انبوه آنرا پوشانیده و بتدریج بسمت دریای خزر رسرازی می شد. او در آن طرف استراباد (گرگان) ابتدا در امتداد دامنهٔ شمالی کوهستان از گردنه های پربرفی گذشته به ناروین رسید و در دنبالهٔ راه از طریق جاجرم و دشت اسفراین، که قبل از «ف. نیدرمایر» افسران انگلیسی از آن عبور کرده بودند، و از «همیان آباد» (شهر بلقیس) به صفی آباد و معدن رهسپار شد و از اینجا بجادهٔ بزرگ نیشابور واصل گردید. راههای بین آلا داغ و کوهستان جغتای بواسطهٔ خطر راهزنان مخصوصاً ناامن بود.

«فن نیدرمایر» پس از راهنمایی ارزندهٔ «پ. م. سایکس» از مشهد دوری به تربت شیخ جام زده سرزمین مرزی افغانستان را انتخاب و از جهت جریان هر رود تا سرخس پیش رفت. «دیز» با «روی خواف Ru'i Khwaf» تماس گرفت و پس از آن هر دو مسافر برای بازگشت بوطن در ترشیز (کاشمر) بیکدیگر پیوستند و از طریق «دورونه» بسمت غرب تا «چاه دوبور» و منتهای حاشیهٔ کویر بزرگ پیش رفته و پس از آن بسمت جنوب رو آورده از کمر بند مرکزی صحرا و نارنگ و نائین گذشته به راههای شمال ملحق شدند. از راه حاشیهٔ شرقی کویر بزرگ تاکنون فقط «وون» عبور کرده بود و تا آنجا که من میدانم پس از

۱- مسافرت «فن نیدرمایر» از لحاظ زمین شناسی هم ثمرات عمده و مهمی در برداشت که از جمله اولین گزارش مطلق راجع به «تقسیم بندی سه گانه Trias» در شمال و شرق ایران را باید بحساب آورد. مشاهدات «فن نیدرمایر» راجع به طبقات زمین مورد مطالعه و عمل «ل. کرومبک I. Krumbeck» قرار گرفت. نتایجی که «فن نیدرمایر» در البرز بدست آورد باعث تکمیل و ادامهٔ عملیات (شمال) گردید ولی در موقع اخذ نتیجهٔ نهائی در بعضی از قسمتها با آن فنلاندی مغایرت پیدا کردند. (آ.ف. شمال) در سال ۱۹۰۶ مجدداً فرصت پیدا کرد از بعضی مناطق البرز که سابقاً ندیده بود، دیدن نماید، از جمله از راه کوهستانی بسیار دشوار و مجهول واقع در غرب فیروزکوه و از درهٔ (لازور Lazur) به سرزمین پست جنوبی خزر و بابل برود.

«ف. نیدرمایر» دیگر کسی این راه را انتخاب نکرد. راه «ف. نیدرمایر» از هلوآن به خور از اراض جدید، که از لحاظ علمی شناخته شده بود، عبور می کرد.

مشاهدات «ف. نیدرمایر»، در موقع عبور از کویر آزاد، با مشاهدات «هدین» بطور اساسی تطبیق مینمود و صرف نظر از «بوزه» او تنها کسی بود که مسافرت از کویر بزرگ را مفصلاً تشریح نموده بود. صحیح است که آن کاشف سوئدی از نقطه ای از کویر نمک در جهت جنوبی عبور نموده بود ولی در آنجا هرگز اشکال گوناگون زمین مانند راه بین هلوآن و خور، که در جهت شرقی غربی سر می کند، وجود ندارد. «ف. نیدرمایر» در اینجا با زمینهای مصادف شده مانند کلوخ و کثیرالزوا یا در نهایت کمال ساخته شده بودند.

در موقع صحبت از مسافرت های که قبل از جنگ جهانی اول در خشکی و قاره بعمل آمده باید یکبار دیگر اسم «آ. ف. شمال» را بمیان آورد زیرا بطوریکه فوقاً ذکر شد او در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۶ اکتشافات قدیم خود را در ایران از سر گرفت.

گرچه بیشتر قطعاتی که آن کاشف از آن عبور کرد قبلاً شناخته شده بود ولی مسافران قبل آنرا بطور ناقص شرح داده بودند و من باب مثل راه بین زنجان و همدان را باید نام برد. همچنین در راه بین همدان و قزوین هم او با وجود گزارش «پولاک» و «ریس» و «وم» توانست نظریات جدیدی ابراز دارد. حتی نقشه های مربوط به خطوط سیر را، که خود او در زمانهای گذشته تهیه کرده، توانست تکمیل و تصحیح نماید. مخصوصاً مسافرت «شمال» در امتداد جادهٔ اتومبیل روکنونی از تهران و دلیجان به اصفهان و بازگشت او از گلپایگان به همدان قابل ذکر میباشد. این خطوط سیر از لحاظ نقشه برداری حاوی بسیاری نکات و جزئیات بود و نقشه ای که ۱ بعداً از همین منطقه بیرون داد، مقدار زیادی اطلاعات مربوط به زمین-شناسی دربر داشت.

«ت. شتراوس T. Strauss»، که مسافرت های اکتشافی او بیش از ۲۰ سال بطول انجامید، از مقر خود واقع در سلطان آباد (اراک) مواد و منابع جدیدی مربوط به غرب ایران جمع آوری نمود.

اولین نشریهٔ «شتر اوس» گزارشی بود راجع بمسافرت به کهرآب (گل کهر) در سال ۱۸۸۹؛ بعداً این دریاچهٔ کوهستانی، واقع در سرزمین بختیاری، به «دریاچهٔ ایرن Lake Irene» موسوم شد و او از فراز قلعهٔ غربی شتران کوه بسمت آن پیش رفت.

«شتر اوس» ۱۴ سال بعد يك خط سیر غیر عادی از کرمانشاه و هرسین را، که مسکن کردها بود، و بواسطهٔ بناهای یادگاری زمان ساسانی معروف شده، تا سلطان آباد (اراک) دنبال کرد و نقشه ای بیرون داد که از سمت شمال تا سنج و بیجار و از سمت شرق تا قم و ساوه و از سمت جنوب تا شتران کوه می رسید و قسمتی از آن با نقشهٔ زیبایی که «ه. شیندلر» بیش از ۲۰ سال قبل منتشر کرده، و هر دو دارای مقیاس واحد میباشد، مطابق درمی آید. درین سفر از چشمهٔ «گاماز آب Gamasob» واقع در «کوه قرو Kuh-e-Gheru»، که زیاد از آن تعریف

۱- بمقیاس ۱:۸۴۰۰۰۰

۲- بمقیاس ۱:۶۰۰۰۰۰

شده، دیدن کردند و از بلندترین قلعه کوهستان که متجاوز از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد صعود بعمل آمد.

مسافرت سوم «شتر اوس» از کرمانشاه بسمت جنوب و تاجریان قسمت علیای «سعیدمره» ادامه یافت.

از فراز «کوه سفید»، که صحاری سرسبز و گل‌های لاله در دره‌های آن بوفور یافت می‌شد، منظره باشکوهی مخصوصاً در سمت شرق و دشت خاوه بچشم می‌خورد؛ این محل يك نقطه تاریخی می‌باشد ولی آثار زندگی از آن رخت بر بسته است.

در سال ۱۹۱۰ «شتر اوس» مجدداً از سلطان آباد (اراک) بسمت سنندج حرکت کرد؛ او سابقاً هم فرصت یافته و باینجا آمده بود. نتیجه این مسافرت نقشه‌ای بود که جزئیات تازه بسیار در برداشت و با همان مقیاس نقشه سابق ترسیم شده بود.

«شتر اوس» به گیاه شناسی بسیار علاقه داشت و بوسیله مجموعه گیاهانی که جمع آوری کرد، اطلاعات مربوط به عالم نباتات و روئیدنیهای غرب ایران را بطور محسوسی بسط داد.

در اوایل قرن بیستم زمین شناس بزرگ، یعنی «ا. هرتسفلد»، از سراسر لرستان خطرناک، که «شتر اوس» نامناطق مرزی شمال آن پیش رفته بود، عبور کرد. او بسال ۱۹۰۵ در مناطقی سفر کرد که تا حال بسیار کم کشف شده یا اصلاً کشف نشده بود؛ این مناطق عبارت بودند از دره‌های طولانی که بسمت جنوب شرقی ادامه داشت و دنباله آن از کبیر کوه تا جلگه خوزستان پیش می‌رفت. «هرتسفلد» خط سیر خود را بصورت نقشه بسیار دقیقی در آورده که از لحاظ جغرافیا اطلاعات و مواد ارزنده‌ای در بر داشت.

او از قصر شیرین (خسروی) بسمت جنوب شرق پیچید و تقریباً رده راولینسن را انتخاب کرده در سمت شرق از مقام بل منشت کوه عبور کرد و خط سیر «مونسلی» را قطع کرده راه سرزمینهای قدیمی زراعتی و پر آب زنگوان و شیروان را، که از حیث حاصلخیزی دست کمی از جلگه میانه سعیدمره ندارند، در پیش گرفت. محل عمده سرزمین سعیدمره «انبار سعیدمره» بود، که قریب ۱۴۰ خانوار در آن سکنی داشتند.

مسافرت درین نواحی بواسطه حمله ایلات در زمان «هرتسفلد» هم برای اهالی مغرب

۱- مجموعه‌های (شتر اوس) مورد مطالعه و عمل (ژ. بورن مولر J. Borumuller) قرار گرفت. ازشخصاً هم دو مسافرت مبسوط برای گیاه شناسی به ایران در پیش گرفت، سفر اول او بسال ۱۸۹۳-۱۸۹۲ بود که به کوهستان مرتفع واقع در جنوب کرمان یعنی کوه سرخ آمد، که لوت جنوبی در مغرب به سلسله آن متصل می‌شود و پس از آن از راه سختی از کرمان و طریق تیریز به شیراز رفت و در نتیجه به خلیج رسید، سفر دوم او بسال ۱۹۰۲ بود که به البرز آمد و بمعیت برادر خود مدت طولانی در کوهستان مرتفع اقامت کرد. همچنین به بعضی ارتفاعات از جمله دماوند و تخت سلیمان صعود کردند.

۲- بمقیاس ۱:۲۵۰۰۰۰.

۳- سعیدمره قدیم با خرابه‌های زمان ساسانی خود در جنوب محل عمده (دره شهر)

واقع است.

زمین بازی خطرناکی محسوب می‌شد و آن عالم زمین شناس چندین بار باشکال مختلف مورد فشار و چپاول قرار گرفت.

او در دنباله راه، دامنه شرقی کبیر کوه را رها نکرد ولی راه «راولینسن» را، که از ساحل شمالی سعیدمره می‌گذشت، انتخاب نکرد بلکه از طریق دره شور بسمت جنوب رو آورد؛ این راه از سرزمینهای ناشناس و بسیار نامطمئن و سر بالائی‌های سخت به منطقه آبدانان می‌رفت و او در آنجا خرابه‌هایی دید که به زمان ساسانیان تعلق داشت. در آن سمت آبدانان او از طریق سرزمینهای وسیع و منقطع، که بایک نظر امکان دید آن نبود، به خرابه زار بزرگ پنجر او (پنجیری) آمد و در حالیکه آسیانه دزدان معروف «سچوند» دور او را احاطه کرده بود از دره‌ها و گردنه‌های کوه گذشته به «کرخه» رسید.

جاده دزفول. که در اثر نقشه برداری و عکاسی هیئت «دومرگان» بهتر شناخته شده، و از شوشتر، که در حال افول بود، با هواز، یعنی ابتداء راه سرزمین بختیاری و سپس به اصفهان می‌رفت، و دیگر از اراض جدید نمی‌گذشت. همچنین راه اهواز به شیراز از طریق راه مرز (راموز) و بهبهان هم پیش از این غالباً مورد عبور و مرور قرار گرفته بود ولی معدلاً گزارش «هرتسفلد» راجع به همین راه خصوصاً بعضی مطالب تازه در بر داشت. مخصوصاً شرحی را که از راه «تنگه گاو»، که نام مرکب این دره است، داده بسیار ارزنده می‌باشد. این راه قسمت‌های مختلف دارد و منطقه ایست که در نقشه برداری آن تا سال ۱۹۰۵ نکات مبهم بسیار وجود داشته و بهمین جهت راجع باردو کوشی «اسکندر» باعث فرضیات گوناگون گردیده بود.

او از قلعه سفید معروف، که کوهی منفرد و مانند قلعه عظیمی می‌باشد، تا جلگه مرتفع شوت همه آن سرزمین را خالی از سکنه یافت. «تنگه گاو» از هر حیث باشکوهترین چیزی بود که آن کاشف در ایران بنظر آورده بود. تا «پل مورده» جاده از دره رودفهلان می‌گذشت. و پس از آن داخل تنگ رودیان شده و در اینجا یک راه بسمت اردکان می‌رفت که از فراز گردنه‌ای با ارتفاع متجاوز از ۲۰۰۰ متر از کوهستان حاشیه سرزمین مرتفع واقعی ایران منتهی می‌شد. «تنگه گاو» بطور کلی از جنگل‌های زیبا پوشیده شده. گردنه واقع در پشت «تنگه رودیان» فاصل بین دو نوع آب و هوای مختلف می‌باشد. زیرا دیگر از نباتات سرسبز اثری پیدا نیست و همه جا خالی و برهوت می‌باشد.

۱- هیئت اعزامی همراه با کسولیار انگلیس در اهواز موسوم به (د. ل. ر. لوریمر D. L. R. Lorimer) که بمناسبت قصد راه سازی از طرف انگلیسها بجانب سعیدمره پیش می‌رفت و میخواست از پشتکوه هم درین سفر اطلاعاتی بدست آورد، کمی قبل از مسافرت (هرتسفلد) مورد حمله قرار گرفتند و (لوریمر) و همراه او که (دوگلاس Douglas) وابسته نظامی انگلیس باشد بسختی مجروح شده بودند.

۲- راجع به تأسیسات پر پیچ و خم آبیاری شوشتر در آن زمان (د. ل. گرات وان روگر D. L. R. Lorimer)

یکی از اعضاء هیئت علمی (دومرگان) شرح بسیار واضحی داده بود. (VII Bd) یادداشت‌های هیئت اعزامی ایران، پاریس ۱۹۰۵ Les memoires de la Délégation en Perse

نظر بفتقدان راه درین مناطق «هرتسفلد» دچار تردید شده بود که آیا شاهراه بین شوش و تخت جمشید ازینجا عبورمیکرده یا نه. ولی در عین حال خرابه های «پل مورد» مربوط بزمان ساسانیان، که تقریباً در وسط آن دره طولانی واقعند، میرساند که يك زمانی جاده مهمی ازینجا میگذشته.

درسال ۱۹۰۷ «ه. گروته H. Grotte» سفری به پشت کوه کرد و این همانجائی است که «هرتسفلد» در امتداد مرز شمال شرقی آن توقف کرد و در آن زمان هنوز يك حکومت اقطاعی مستقل مانند قرون وسطی در آنجا برقرار بود. او از جلسکه بین النهرین به منطقه غربی پشتکوه آمد و از گردنه «ملا گاوان»، که «دومرگان» هم قبلاً آنرا مورد استفاده قرار داده بود، بسمت حوضچه شیروان پیش رفت.

او با «افتاب» (هفت آب) تماس حاصل کرد و ده بالا (حسین آباد ایلام) را مرکز توقف خود قرار داده از آنجا بسرزمین های اطراف، که کمتر کسی باحوال آن آشنائی داشت پیش روی نمود. همچنین از کوهستان منشست هم دیدن کرد. در شیروان وجود خرابه های کاخهای سنگی بیشمار و خانه ها و بناهای مسقف مربوط بزمان ساسانیان ثابت میگرد که زمانی دوره های درخشانی درینجا حکومت میکرده است. به «گروته» اجازه داده نشد در جاده کنار دامنه شمالی کبیر کوه، که بخرم آباد می رود، از خاکریز با نظرف عبور کند و او آن سرزمین خطرناک و ایلات شکاک آنرا، که ورود هر خارجی را مقدمه يك نوع استعمار و متکی به نقشه قبلی میدانستند، ترک گفته بسمت شمال و کرمانشاه رو آورد.

مسافرت «گروته» بی اندازه ارزش داشت و علاوه بر نتایج سودمند از لحاظ زمین شناسی مقدار زیادی اطلاعات و مواد از نظر جغرافیای انسانی نیز همراه داشت. «گروته» در ضمن بعضی از نوشته های خود شرح زندگانی و مناسبات سیاسی اهالی را هم برشته نگارش در آورده و آمارهای بسیاری راجع بزندگان اجتماعی عرضه داشته است.

برای شناسائی نقشه مناطق مرزی ایران - ترکیه يك هیئت مختلط انگلیسی و روسی، که برای تعیین قطعات معینی از مرز، کمی قبل از جنگ جهانی اول شروع بکار کرده، خدمات مهمی انجام داده بود. مأموریت این هیئت این بود، که در غرب و شمال غرب ایران نقاطی از مرز را که هیئت سابق مرزی انگلیسی و روسی در نیمه قرن پیش از روی نقشه دقیقاً و بطور وضوح تعیین نکرده بود، تثبیت نماید.

درین هیئت از طرف انگلیس «ت. ه. د. رایدر C. H. D. Ryder» تبت شناس و «آ. ت. ویلسن A. T. Wilson» و از جانب روس «ف. مینورسکی V. Minorsky» دخالت داشتند. هر سه راجع بفعالیت هیئت گزارشهایی داده بودند. «مینورسکی» تصویرهای سودمندی هم از آبادیها بمعرض نمایش در آورده بود. متجاوز از ۷۵۰۰ میل مربع از اراضی مساحی شد، بدین ترتیب که در جنوب ۳۶ درجه شمالی توسط انگلیسیها و در شمال آن توسط

۱ - اطلاعاتی که (گروته) بدست آورده تنها مربوط به پشت کوه نبود بلکه شامل شمال غرب و مرکز ایران هم میشد و او این اطلاعات را در مدت سفرش ماهه خود بدست آورده بود.

روسها اقدام گردید. غالباً بدست آوردن يك خط مرزی صحیح دچار اشکال میشد و این مخصوصاً در موردی پیش آمده که کوهستانی، که اختیار آن در دست خارجیها بود، دره های عمیقی بوجود میآوردند. عملیات هیئت نمایندگی انگلیس - روس غالباً دچار وقفه میشد و تازه بعد از بروز جنگ به پایان رسید.

در مدت منظور بسیاری از مسافران بسرزمین بختیاری آمدند ولی غالباً آنها مقاصدی در نظر داشتند که باموضوع جغرافیا ارتباطی نداشت.

بطوریکه قبلاً ذکر شد در سال ۱۹۰۲ «او. مان O. Mann» از اصفهان به مالیر رهسپار شد. همچنین درین سالها «د. ل. ر. لوریمر D. L. R. Lorimer» و «زنش بسرزمین بختیاری مسافرت کردند تا لاهیجه های محلی و داستانهای را که سینه بسینه رسیده مورد مطالعه قرار دهند. پس از يك مسافرت سه ماهه در شمال ایران «ه. ر. دالمانی H. R. d'Allemagne»، از جاده هایی که قبلاً شناخته شده بود، در سال ۱۹۰۷ از اصفهان تا ایالت «چهار محل» در کوهستان بختیاری پیشروی کرد. او در يك تألیف جامع چهار جلدی مخصوصاً بمطالعه عادات و رسوم اهالی پرداخت. پس از آن، یعنی قبل از جنگ جهانی اول، «ا. ن. ماک بین رس E. N. Mac Bean Ross» سابق الذکر که بزنگه هم بود در میان بختیاریها بسر میبرد؛ این خانم مدت طولانی در کوههای غرب جاده اصفهان به شیراز زندگانی میکرد و دوبار مورد چپاول و بدرفتاری قرار گرفت و نظریاتی راجع به ماهیت اهالی بدست آورد. بالاخره در سال ۱۹۱۰ شاهزاده «پ. س. تروبسکوی P. S. Trubetskoi» از طریق مالیر و دوپولان واردال، يك سال قبل از بروز جنگ جهانی اول «لرد لیمینگتن Lord Lemington» و «ه. ویولت» باستان شناس سابق الذکر باز نش، از جاده هایی که قبلاً شناخته شده، یعنی از خلیج و طریق کوههای بختیاری باصفهان سفر کردند.

راجع بنتایج مفید جدیدی که درین زمان از لحاظ اکتشافات جغرافیائی سرزمین بختیاری بدست آمد باید خود را مدیون «ه. ج. باسک H. G. Busk» و «ه. ت. مایو H. T. Mayo» مهندسان نفت دانست. همچنین «پیلگریم Pilgrim» و «ویلسن Wilson» هم در ابتداء همین قرن بمعمولیات زمین شناسی و نقشه برداری شروع کردند. آنها اولین پیشقراول دسته ای از کاشفان بودند که بعداً به تفصیل در جنوب غربی ایران بمعمولیات پرداختند.

«ج. ا. پیلگریم»، که از طرف «لرد کورزن» اعزام شده، تنها سرزمین بختیاری را منطقه اکتشافات خود قرار نداده بود.

او بین سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۴ مدت هشت ماه در فضای بین جاده هرمز و سرزمین پست بین النهرین کار میکرد و به زمین شناسی خلیج و مناطق مجاور آن سرگرم بود. او قطعه زمین ساحلی بین بندرعباس و ولنگه و ماوراء آنرا مورد مطالعه قرار داد و در فلات ایران مسافرتی بین بوشهر و تخت جمشید نموده و در منطقه بختیاری تا «سرخان» واقع در

۱ - نقشه های انگلیسی بمقیاس ۷۳۰۵۰؛ ۱ و نقشه های روسها بمقیاس ۱:۸۴۰۰۰ ترسیم شدند.

جنوب دویولان پیشروی کرد.

«پیلگریم» نتایج اکتشافات چند نفر متقدمان محدود خود را، که توانسته بودند فقط نظریات بی‌اهمیتی راجع بان سرزمین ابرازدارند، پایه قرارداد موفقت شد تشریح جامعی از بسیاری از مناطق وسیع بعمل آورد. او توانست يك نقشه زمین‌شناسی^۱ طرح ریزی نماید؛ این نقشه گرچه از بسیاری جهات ناقص و مخصوصاً آنجا که مربوط به تعیین فاصله بین هر يك از ادوار مختلف میشد بهیچوجه دقیق نبود، معذک برای اولین بار طرز ساختمان سرزمین اطراف خلیج را بخوبی منعکس میساخت. راجع به بدست آوردن نفت در جنوب غرب ایران نظریات «دومرگان» صحیح تر از عقیده «پیلگریم» بود.

عملیات اکتشافی «آ. ت. ویلسن»، که او را قبل از جنگ جهانی اول در موضوع خلیج فارس و جنوب غربی ایران مشهور ساخته، توسط سفرنامه‌اش بمقدار بسیار کم بگوش جهانیان رسید؛ آنهم تازه پس از مرگ اسف‌آور و غم‌انگیز آن افسر انگلیسی در زمان جنگ جهانی دوم. «ویلسن» هنوز ۲۳ سال نداشت که در سال ۱۹۰۷ خط مشی خود را بعنوان کاشف ایران شروع کرد، و در سالهای بعد دست بکاری زد که هیچکس قبل از او چنین عملی را انجام نداده بود؛ در سرزمین بختیاری یعنی در کهگیلویه غربی واقع در خوزستان و در شرق لرستان و جنوب فارس شروع بمساحی دامنه‌داری نمود و قسمتی ازین عملیات را بعنوان افسر سیاسی و قسمتی را بعنوان کارمند کمپانی نفت انگلیس-ایران انجام داد. اولین اقدام «ویلسن» در ایران عبارت از تدوین نقشه‌ای از خطوط سیر بین بندرعباس و شیراز بود که در ضمن مسافرتی آنرا انجام داد و بعداً ذکر آن بمیان خواهد آمد. چون از طرف رؤسای خود بعنوان یک نفر کاشف مادرزاد شناخته شده بود لذا با چندین سمت مختلف به خوزستان منتقل گردید و آنجا مرکز خود قرارداد تا سال ۱۹۱۴ بطرز خستگی‌ناپذیری مشغول شد نقاط سفیدی را که در روی نقشه‌های ایران وجود داشت از بین ببرد. مشارکت او در کمسیون مرزی انگلیس-روس قبل از جنگ جهانی اول قبلاً^۲ مورد بحث واقع شده است.

در بسیاری از موارد «ویلسن»، بعنوان پیشقدم، راه زمین‌شناسان شرکت نفت انگلیس-ایران را که غالباً در سالهای بعد شروع بکار کردند، هموار ساخت. «ویلسن» مانند «لایارد» دومی زندگی خود را با زندگی اهالی محل منطبق نموده بود؛ بندرت یکنفر اروپائی یافت میشد که مانند او به زبان وعادات آنها مأنوس باشد؛ او غالباً خود را بلباس اهالی ملیس کرده و عملیات بدنی را مانند آنها بطرز فوق‌العاده انجام وصفت مردم‌داری او غالباً او را از خطرهای جانی نجات میداد.

«ویلسن» در موارد مختلف موفق به شناسائی سرزمین بختیاری گردید. مسافرت پرهیجان ۱۲ ساعته او در سال ۱۹۰۸ بوسیله طراد سرپائین در روی کارون از «سوزان Susan» تا شمال شوشتر، که از تنگه وحشی «گتوند Gotwand» عبور میکرد، مخصوصاً قابل ذکر میباشد. تاکنون حتی یکنفر ایرانی هم جریان رودخانه را در اینجا شناخته و ندیده

۱- در يك اینج ۳۲ میل.

بود. خرابه‌های سه پل، که زمانی بر روی کارون قرار داشتند، کشف گردید. چهار سال بعد در وسط زمستان و برف ویخ «ویلسن» از وسط کوه‌های بختیاری، که بکلی متروک بود، با اشکال فوق‌العاده از اسفهان تا اهواز را سواره طی کرد.

«ویلسن» در کشف اولین علائم نفت در مسجد سلیمان تا اندازه زیادی سهم و مدتی آنجا را پایگاه خود کرده سرزمینهای مجاور را مورد اکتشاف قرار میداد. در همان سالی که در رود کارون طراد سوار میگرد، بعنوان اولین اروپائی از کوه مونکاشت بالارفت و در سمت شرق سلسله کوهستان تا «دیشموک Dschmuk» واقع در کهگیلویه، که تا آن زمان هنوز مجهول بود، پیشروی کرد و این عمل در آن موقع بواسطه وضعیت جنگی ایلات چندین کارسلی نبود. نتیجه گزارش او در سال ۱۹۰۸، که از روی حساب دقیق بعمل آمده، ۳۰۰۰ میل مربع نقشه برداری و همین مقدار مسافت پیاده یا سواره بود.

«ویلسن»، که بسمت کنسولی در محمره (خرمشهر) تعیین شده بود، سرزمین پست خوزستان را هم مساحی کرد و این عمل را مخصوصاً در جاهائی انجام داد که تا حال مساحی نشده بود مانند اطراف کرخه واقع در شرق اهواز^۱. «ویلسن» در زمانهای بعد در گرمترین فصول و کشف‌شده‌ترین هواها در جلگه مسطح بین اهواز و «اماره Amara» و باتلاق‌هایی که در روی نقشه تعیین شده بود، عملیاتی انجام داد که حکایت از پیشرفت وسیعی و اهتمام فوق‌العاده او مینمود.

برای یافتن مناسبترین خط جهت احداث راه آهن بین اهواز و سرزمین مرتفع بروجرد به سال ۱۹۱۱ گذار «ویلسن» از دزفول و طریق پل تنگ، واقع در کنار سعیدمهره، به خرم‌آباد لرستان افتاد، که در آن موقع بسیار ناامن بود. با وجود اینکه قتل و غارت از مسائل عادی روزانه بحساب میآمد معذک «ویلسن» از خرم‌آباد چندین بار به پیشرویهای مختلف پرداخت؛ از جمله سفری بسرزمین غربی جریان علیای رود کشکان، که در آن موقع بکلی مجهول بود، در پیش گرفت^۲. به سال ۱۹۱۳ «ویلسن» مجدداً باین قسمت از لرستان آمد و دره کشکان را از طریق کوه سفید مورد بازرسی قرارداد و در نزدیکی پل کشکان، که قبلاً «دوبود» و «دومرگان» شرح آنرا داده بودند، دو پل قدیمی دیگر بر روی رودخانه کشف کرد.

همچنین بسال ۱۹۱۱ «ویلسن» را، در جستجوی يك محل عبور برای راه آهن، در فارس مییابیم. در اینجا مساحی‌های «ویلسن» شاید از همه جا مشکلتر ولی از لحاظ جغرافیائی

۱- امروز از يك جاده طبیعی که بواسطه وجود جسرهای (پل متشکل از چند کشتی) که از طرف شرکت نفت انگلیس-ایران تکمیل شده در سرزمین ساحلی و مسطح بین اهواز و بوشهر در موقع کم‌آبی از روی هندیان (هندیجان) میتوان عبور کرد. (ا. گوبا E. Guba) در سال ۱۹۳۶ از این قسمت با اتومبیل عبور کرده و آن را از نظر یکنفر گیاه‌شناس تشریح کرده بود.
۲- فعلاً جاده اتومبیل‌رو بین دزفول و خرم‌آباد از دره کشکان میکذرد. (ویلسن)
ساختمان راه آهن را در این محل پیشنهاد کرده بود. این قطعه برای این کار خیلی مناسبتر بود تا کنار رود (دیز) یعنی همانجائی که بعداً راه آهن سرتاسری ایران در آنجا احداث گردید.

جامعترین همه بود، و جای بسی تأسف است که از کلیه خاطرات ۶۰۰ صفحه‌ای او راجع به فارس، که برای اداره آگاهی انگلیس تدوین کرده، فقط آنهایی باطالع ما رسیده که در نامه‌های مختصر و یادداشت‌های روزانه منتشر گردیده است.

مهم‌ترین مسافرت‌های «ویلسن» سفر بین طاهری و چهارم بود^۱. در راه‌های بسیار پر زحمت از چاه پهن Coh Pahan و کورده و گرموش و نقاط مسکونی دیگر عبور کردند. ما بین کرده‌هایی که از سنگ گچی ساخته شده دره‌های تنگ حاصل خیز و پر آبی وجود داشت که آثار تمدن قدیم از آن هویدا بود. هر دره از حیث سنگنه جامعه جداگانه‌ای محسوب میشد و دارای اساس زندگی و روایات مخصوص بخود بود؛ تقریباً تمام دره‌ها حاوی گودال‌های ماقبل تاریخ مربوط بخود و قطعات يك جاده سنگفرش قبل از اسلام بودند که بعقیده ویلسن احتمالاً مربوط به دوره ساسانیان میشود.

در پیدو «ویلسن» توانست نقشه خطوط سرخورد را با نقشه‌ای که ده سال قبل از او، نقشه بردار افغانی «خان بهادر شرجانگ» کشیده بود مربوط و متصل سازد. «ویلسن» در دنباله مسافرت خود فرصت پیدا کرد جریان وسطی قره آقاج (رودمند) را، که تاحال بصورت معما باقی مانده بود، در نزدیکی گذارتیاری و امتداد دره طویل و پر بچ و خم ماکو مساحی نماید^۲.

در فارس جنوبی، که «ویلسن» تا این اندازه پشرویه‌های جسورانه در آن بعمل آورده بود، و فضا‌های مجاور آن، در سالهای قبل از جنگ جهانی اول کارهای مهمی انجام شد که از نظر جغرافیون هم بسیار مهم بود و راجع به تشکیلات سیاسی و تجدید در امور اداری دولت در جنوب غربی ایران زمینه بدست میداد. این عمل نتیجه اقدام «ژ. دمورنی G. Demorgny» مستشار آنروزی وزارت کشور در تهران بود که با همکاری کارمندان محلی موفق به اعزام يك هیئت نظامی سوئدی تحت ریاست سرهنگ «یالمارسون Hjalmarson» گردیدند؛ و وظیفه

۱ - بطوریکه قبلاً ذکر شد ۲۰ سال قبل از ویلسن «بوچر» بین طاهری و چهارم مسافرت کرده بود ولی راجع به این موضوع هیچ سروصدائی بلند نشد.

۲ - راجع به قره آقاج یعنی رودخانه نارون که در قسمت جریان سفلیش هند نامیده میشود و طولانی‌ترین رود فارس میباشد تا امروز هم اطلاعات مهمی در دست نیست. با اینکه بنیر از «ویلسن» مسافران دیگری هم ازین رودخانه گذشته‌اند معذک بسیاری از قطعات آن هنوز هم مجهول میباشد مثلاً «اوشرالوی» در موقع رفتن از فیروزآباد به چهارم از آن دره زبیا عبور کرده بود و «ک. آ. آ. بوت» در راه فسانزدیک علی آباد یعنی همان جایی که آب تاشکم آیش میرسید از آن گذشت و «د. آ. ریوادنیر D. A. Rivadeneira» دوبار از آن دره رد شد یکی در موقع مسافرت از شیراز به فیروزآباد که از روی پل گذشت و دیگری در راه داراب که از گذاری وارد سرزمین سبز و شادابی گردید و «استاک» جهت جریان آب را متابعت کرده در راه قیر از روی پل عروس عبور کرد و این پل عجیب دارای طاق‌های سنگی بلند ضربی و برج‌های چپ و راستی بود که در دو طبقه نباشده است. تا آنجا که من میدانم «ا. ث. رس E. C. Ross» که در سال هفتادم قرن پیش در بوشر مقیم و مأمور سیاسی بود پس از اطلاعاتی که از اهالی بدست آورد برای اولین بار قسمتهای برجسته رودخانه را در تمام امتدادش طرح‌ریزی نمود.

این هیئت آن بود که نظم و امنیت را در فارس برقرار و اداره امور این مناطق نا امن را در دست گیرد.

«دمورنی» به اداره مناطقی پرداخت که ایلات کهکیلیویه و ممسنی و کشکولی و خمسه در آن سکنی داشتند و از کوهستان بختیاری، واقع در شمال تا تنگه هرمز امتداد دارد. وضعیت سیاسی این مناطق به جزء مورد گفتگو قرار گرفت. همچنین راجع به وسعت و مرز و آب و هوا و محصولات آنها دقت کامل بعمل آمد. ما از جزئیات مناطقی اطلاع حاصل میکنیم که تاحال هیچ اروپائی نتوانسته بود به آن قدم بگذارد مانند قسمتی از کهکیلیویه و مخصوصاً لارستان که هنوز هم باید آنرا جزء مناطقی کشف نشده محسوب داشت^۱.

ترکیب و توصیفی که از ایلات بعمل آمده مخصوصاً دارای اطلاعات و توضیحات شایان توجه میباشد. اصل و نسب و وضعیت جسمی و بدنی و املاک زراعتی و طرز زندگی و قوا و بسیاری از چیزهای دیگر آنها بتفصیل شرح داده میشود. گزارش آن فرانسوی تقریباً تمام اطلاعاتی را که تاکنون راجع به همین موضوع واصل شده، بکلی تحت الشعاع قرار داده بود و برای معلومات ما، مخصوصاً راجع به اوضاع و احوال و مناسبات اهالی جنوب غرب ایران گنجینه‌ای محسوب میشود^۲. تعدادی نقشه، که با همکاری «سعید محمد» بوجود آمده و تقسیمات سیاسی کشور و قرارگاه ایلات و خط سیر کوچ آنها را نشان میدهد، ضمیمه این گزارش میباشد.

پس از مسافرتیکه «آ. ت. ویلسن» در سال ۱۹۰۷ بمعیت «آ. ه. گروئیک شانک A. H. Gruiekshank» از بندرعباس و طریق لار به شیراز در پیش گرفت، ما فهمیدیم تا چه اندازه راجع به جاده‌ای که در حاشیه شمالی لارستان مجهول واقع است بی اطلاع بوده‌ایم. آن جاده کاروان روئی که در زمان صفویه بسیار از آن عبور بعمل می‌آمد و در زمان سلطنت ناپلیون مجدداً «دوپره» و در اواخر قرن پیش قسمتی از آن را «ستاک» عبور کرده بود، امروز

۱ - در آثار «دمورنی» در لارستان نام از حوزة‌هایی برده میشود که مغرب‌زمین بوسیله مسعودات اطلاعاتی از آن دریافت داشته بود، مثلاً از آنجمله باید اسیر و خوتجه و امثال آن واقع در پشت طاهری تاجاده لار را ذکر کرد.

۲ - اغلب آنچه تاکنون راجع به نژاد و مردم شناسی ایران منتشر شده مربوط به شمال غرب و غرب کشور بود. «دوپره» و «موریه» قبلاً اطلاعاتی راجع به تقسیم‌بندی ایلات داده بودند. بعدها لارستان بضمیمه سرزمین بختیاری در انتشارات «ریچ» و «راولینسن» و «دوبود» و «لابارد» و «شیل» مورد توجه مخصوص قرار گرفت. «ا. دو هوسه E. Duhouset» که در سال ۱۸۵۹ فرماندهی یک فوج اررا بعهده داشت مطالعاتی از لحاظ مردم‌شناسی نموده بود. «خانیکف» کتابی راجع به نژادشناسی ایران باقی گذاشته و «ن. پ. دانیلوف» که مدت پنج سال سمت پزشک سفارت را در طهران داشت گزارشی راجع با کشفیات خود از لحاظ علم اندازه‌گیری بدن انسان و نژادشناسی در ایران داده بود. بالاخره راجع به مصالح و مطالبی که خانم «پیشوف» از اهالی مناطقی که در آن سفر کرده بدست داده، باید خود را مدیون اودانست. ظاهراً اطلاعات مربوط به سال ۱۸۸۱ را که «و. بارینک» عضو سفارت انگلیس در تهران جمع‌آوری کرده و منتشر نشده بود «کورزن» در کتاب ایران خود بکار برده بود.

فقط برای رفت و آمد محلی مورد استفاده قرار می گرفت. تقریباً هیچگونه اکتشافات علمی درین جاده بعمل نیامده و نقشه‌هایی که از آن تهیه شده بی‌اندازه نارسا بود. فقط در نتیجه خدمات «ویلسن» بود که جاده قدیمی رامساحی کرده و نقشه‌ای از خط سیر آن ترسیم نمود. مسافران در بندرعباس با «ت. ه. گابریل»، اولین کنسول کنسولگری انگلیس، که تازه درین جا تشکیل شده بود، مصادف شدند. از زمان دیدار «ستاگ»، یعنی ۲۵ سال قبل، لار شاید تنها شهر جنوب ایران باشد که آباد شده بود. «ویلسن» توصیفات توهام آمیز مسافران قدیم را راجع به سختی قطعه راه کوهستانی بین جویون و جهرم از پرده استنار بیرون آورد. او دره پر درخت چاه تیز (چاه بید) را در پیش گرفته از راهی رفت که شاید تا کنون هیچ اروپائی از آن عبور نکرده بود و به مشکلات بی‌حد و حصری دچار گردید. آنها دره قسمت علیای قره آقاج واقع در آن سمت «عظیمون جرد Azimoundjerd» را طوری حاصل خیز یافتند که کمتر ناحیه‌ای در ایران آن می‌رسید. بعقیده «ویلسن» دریاچه شور ماهارین (شیراز)، که از دو سمت آن می‌توان راه شیراز را در پیش گرفت، احتمالاً تا کمی قبل در رو داشته است. بوسیله نقشه برداری «ویلسن» از خطوط سیر آشکار شد که حد فاصل آبهای فضای بدون در رو داخلی، سلسله کوهستان نمیباشد بلکه یک ردیف تپه‌های بی‌اهمیت در نزدیکی شیراز آنرا تشکیل می‌دهد.

راهی را که در سال ۱۹۰۴ «آ. آ. ماتیزن A. A. Motisen» بین بندرعباس و کرمان پیموده از لحاظ علمی قبلاً مورد اکتشاف قرار گرفته بود. این همان راه یافت است که «ه. شیندلر» یک ربع قرن پیش آنرا مساحی کرده بود. ممدک مسافرت «ماتیزن» هم خالی از ارزش نبود. نقشه خطوط سیری که او بوطن همراه آورد از حیث دقت با مساحی پیشقدم عالمقاش قابل مقایسه بود، و در متن ضمیمه آن بسیاری مشاهدات مهم از لحاظ جغرافیای مدنی گنجانده شده بود.

در همین موقع (۱۹۰۶-۱۹۰۵) یکنفر روسی دیگر هم بنام «د. د. بلایف D. D. Belayev» بین کرمان و بندرعباس مسافرت می‌کرد. او از طریق خبیص (شهاداد فعلی) و گاوک و بم و جیرفت و تنگه «نیورگو Nivergu» (رودان، که قبلاً «ک. آ. آوت» هم از آن اطلاع یافته بود) به سمت ساحل رهسپار شد. در نشریه‌ای، که بزحمت می‌توان به آن دست‌رسی پیدا کرد، «بلایف» شرح خط سیر خود را داده بود.

از مسافرانی که در سالهای قبل از جنگ جهانی اول در بلوچستان ایران کار می‌کردند، مؤلف این کتاب فقط «ژ. ه. تپپر G. H. Tipper» زمین‌شناس انگلیسی را می‌شناسد. او در سال ۱۹۱۳-۱۹۱۲ دو مسافرت در پیش گرفت، یکی در ساحل روبه‌خشکی و یکی در مراجعت

۱ - بمقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰۰

۲ - جاده کنونی از طریق لار با جهرم تماس پیدا می‌کند و بعقیده «گوبا» که در سال ۱۹۳۹ از آن عبور کرده، با آنکه ۱۶۰۰ متر ارتفاع پیدا می‌کند ممدک نسبتاً آرازی میان سرزمین کوهستانی می‌گذرد.

۳ - بمقیاس ۱:۱۰۲۶۰۰۰۰

از خشکی به سوی دریا. «تپپر» بارهای آشنا شد که اولین کاشف بلوچستان در عصر جدید یعنی «گرانته» بیش از ۱۰ سال پیش از چاه بهار و طریق، که و اوقین و اسپکه به سمت بمبور در پیش گرفته بود و پس از آن ظاهراً خط سیر «گاستایگر» واقع در شمال جز موریان را از طریق میل فرهاد و گردنه گیشو به سمت کرمان انتخاب کرد. دومین عبور از کوهستان جنوب ایران بین کرمان و بندرعباس در حاشیه غربی حوضچه جز موریان بوقوع پیوست و در ضمن با کهنوج و میناب هم تماس حاصل شد.

از گزارش اکتشافی «تپپر» در همه جا نمی‌توان درست پی برد که آن زمین‌شناس چه راهی را در پیش گرفته بود. این موضوع بیشتر از این حیث قابل تأسف می‌باشد که «تپپر» ظاهراً از حاشیه جنوبی حوضچه جز موریان هم اطلاع حاصل و عبور کرده بوده، و این‌جا منطقه ایست که تا امروز هم یکی از مجهولترین مناطق تمام ایران بشمار می‌آید.

در نتیجه مشاهدات زمین‌شناسی «تومپ گران Tump Giran» و «ماشکو تان Maschkutan» ثابت شد که «تپپر» چه در سمت جنوب غرب و چه در سمت جنوب شرق تا اعماق داخلی حوضچه پیش رفته بوده است. از آنهم قابل توجه تر پیشروی او تا چاه ضحاک واقع در بین ساحل جنوبی جز موریان و رمشک می‌باشد زیرا اینجامنطقه ایست که، چه قبل و چه بعد از او، پای‌احدی به آن نرسیده بود. اکتشافات «تپپر» شامل سرزمینی می‌باشد که از ساحل تا راور واقع در شمال کرمان، امتداد دارد. تا کنون فقط دو نفر زمین‌شناس درین منطقه بکار پرداخته بودند، یکی «بلانفورد» که خط سیر او از کرمان باره «تپپر» منطبق می‌شد و دیگری «شتال» که نقشه‌های زمین‌شناسی عالی او منطبق می‌جاور کرمان را هم در برداشت. «تپپر» سنگ‌های راکه در ضمن مسافرت‌های خود یافته تشریح نموده و همچنین فهرستی از سلسله سنگ‌هایی که در منطقه اکتشافی او بدست آمده بود، بیرون داد و این با فهرستی که قبلاً «بلانفورد» ترتیب داده بود فقط مقدار کمی تفاوت داشت. عمل «تپپر» همچنین شامل شرح مفصلی از جزئیات طبقات الارض و یادداشت‌هایی از تاریخ زمین‌شناسی بلوچستان ایران می‌باشد.

«آ. ف. شتال» سه سال قبل از بروز جنگ جهانی اول یک نشریه راجع به زمین‌شناسی تمام ایران منتشر ساخت که تمام آنچه را تا حال درین زمینه کشف شده بود بصورت واحد در می‌آورد. نتایج اکتشافات «تپپر» هنوز آشکار نشده و لذا مشاهدات زمین‌شناسی «شتال» راجع به کوهستان جنوب ایران منحصرأ به اطلاعات «بلانفورد» متکی بود. راجع به کوهستان شرقی ایران تقریباً هیچگونه اطلاعات و مواد مربوط به زمین‌شناسی در دست نبود.

«شتال» برابر با یک نظر کلی راجع به طبقات الارض و انواع سنگ‌ها و ترکیب مهمترین مواد معدنی ملخصی هم از تاریخ زمین‌شناسی ایران بیرون داد که یک قسمت از آن را که مربوط به صحرای داخلی ایران بود «هدین» بالاخص مورد مطالعه و عمل قرار داده بود.

۱ - زمین‌شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران بعداً سعی کردند مشاهدات «تپپر» را با اطلاعات جدید راجع به قشر زمین در سمت غرب هم منطبق سازند. راجع به نقشه که قطعه زمین ما بین دریا و جز موریان در مقابل چین‌خوردگی و قدرتهای شکافنده بازی کرده «ج. و. هاریسون» در سال ۱۹۴۱ نظریات خود را پایه‌گذاری کرده بود (Costal Makran G. J. ۱۹۴۱).

است يك ميدان خالی در خطوط متفقین پیدا شود و لذا سرتیپ « دانستر ویل Dunster ville »
 مأموریت یافت جبهه را از شمال غرب ایران تا قفقاز مسدود سازد. تا سال ۱۹۲۱ تقریباً
 تمام خاک ایران تحت اشغال قوای انگلیس بود.

لذا واضح است که نتایج اکتشافات انگلیس در زمان جنگ اول جهانی و بعد از آن
 تقریباً در تمام قسمتهای ایران ظاهر و آشکار گردید.

در جنوب فعالیت پلیس جنوب و مؤسسات جغرافیائی وابسته به آن باعث بعضی پیشرفتها
 شد. فرماندهی واحدهای انگلیس در دست میجر «ب. م. سایکس» قرار داشت: او در بندر
 عباس پیاده شده و بزودی، پس از یک غیبت یازده ساله توانست از کرمان عزیز خود مجدداً
 بازدید بعمل آورد. یکی از افسران او بنام «ا. ت. ریچ»، که «آ. ف. مورفی» هم با کمک
 میکرد، در نقشه برداری مخصوصاً فعالیت بخرج میداد.

چون در نظر بود درین قسمت ایران یک شبکه راه ارا به رو ایجاد گردد لذا از چندین
 خط سیر تازه بین بندر عباس و سیرجان جدیداً مساحی و نقشه برداری بعمل آمد. در ضمن این
 اقدامات یک راه تازه بین «گا کوم Gokum» («گهکاهان Gekhan») واقع در نزدیکی
 طارم متروک، که در نقشه ها قید شده و «کاترو Katru» و نیز بمفتوح گردید. مواد و اطلاعات
 بسیاری برای نقشه برداری از فضای بین رفسنجان و انار در شمال، که فقط بطور ناقص از آن
 اطلاع در دست بود و دریاچه نیریز و کاترو در شمال بدست آمد. «سایکس» در حین نبردهائی
 که انگلیسها با آن دست بگریبان بودند، به فیروز آباد هم آمده و در آنجا عکسهای جدیدی
 از بناهای یادگاری زمان ساسانیان تهیه کرد.

در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷ زمین شناس انگلیسی موسوم به «گ. ا. پیلگریم» که قبلاً
 بواسطه عملیاتش در اطراف خلیج معروف شده بود به دنبال پلیس جنوب مسافرت و بدون
 توجه به حوادث، فقط مقاصد علمی خود را تعقیب میکرد. میدان عملیات او قسمتی در ایالت
 فارس و کرمان و لارستان بود و هر جا را که از نظر زمین شناسی جالب می یافت مورد تشریح
 قرار میداد.

«پیلگریم» یک بار بنهائی سرزمین دو طرف جاده کاروان رو بین بندر عباس -
 سعیدآباد - نیریز و منطقه بین سعیدآباد و بهرامآباد و کرمان را مورد بازرسی قرار داد. در
 سرزمینهای ساحلی این منطقه اکتشافات از سمت غرب تا لنگه و از سمت شرق تا آن طرف
 میناب بسط پیدا کرد. «پیلگریم» مخصوصاً به معادن گوگرد جنوب ایران توجه داشت
 و شرح آن را در خشکی راجع به معادن بستانه و خامیر و در دریا راجع به جزائر قشم
 و هرمز بیان کرده بود. او میخواست از طریق بستک به سمت لارپیش برود ولی بواسطه ناامنی
 راهها به این امر موفق نگردید.

بطور کلی خطوط سیر «پیلگریم» در سمت غرب و جنوب غربی خط سیر «تیبیر» واقع بود.
 در منطقه کرمان و اطراف میناب میدان عملیات هر دو زمین شناس یکدیگر را قطع میکنند.
 مناطقی که در بین آنها موجود و هنوز از نظر زمین شناسی مساحی و نقشه برداری نشده بود ظاهراً
 به تکمیل و پر کردن آن موفق گردیدند.

فصل بیست و هفتم

جنگ جهانی اول

کمی قبل از بروز جنگ جهانی اول ایران تقریباً استقلال خود را از دست داده، در شمال
 تحت نفوذ روس و در جنوب تحت نفوذ انگلیس قرار گرفته بود.

کوشش دولتهای قوی صرف این میشد که در منطقه بی طرف و قسمتی که ما بین این دو
 منطقه نفوذ قراردادش جلوی قوای دشمن را سد کنند و از تماس مستقیم بین روسیه و بریتانیای
 کبیر بخصوص در منطقه ما بین دریای خزر و خلیج فارس جلوگیری نمایند و حتی المقدور مهمترین
 راه ارتباط خشکی انگلستان به هندوستان را دچار اختلال نموده در نتیجه حتی هندوستان
 را مستقیماً تهدید نمایند.

بنگاد که متعلق به ترکیه بود، مبدأ حرکت و اقدامات ترکیها و آلمانها قرار گرفت.
 در سال ۱۹۱۵ دولتهای نیر و مند آن زمان در قسمتهای زیادی از مرکز و جنوب ایران اعمال
 قدرت مینمودند. دستههای ترک و آلمانی کرمانشاه و همدان و سلطانآباد (اراک) را تصرف
 نموده و ستادهای آلمانی بر اصفهان و یزد و شیراز و کرمان حکمفرمایی میکردند. انگلیسها
 که فقط در بندر و سواحل جنوب توقف داشتند، در سال سوم جنگ تصمیم گرفتند پلیس جنوب
 را برای مقابله با آلمانها برانگیزند؛ این دسته از بین ایرانیان انتخاب و تشکیل شده و
 تحت فرمان افسران انگلیسی و افسران جزء هندی انجام وظیفه مینمود. دسته مشابه دیگری،
 بنام بریکاد قزاق، قبلاً از طرف روسها در شمال بوجود آمده بود. در نیمه اول جنگ بین
 این قواوترکیها، مخصوصاً در جاده قدیم بنگاد تا قلب ایران جنگ و مخاصمه برقرار بود.
 درین جا به جریان وقایع جنگ فقط بطور اختصار اشاره میشود. افراد پلیس جنوب
 پیشروی خود را در آوریل ۱۹۱۶ شروع کردند. آنها از سمت جنوب تا کرمان پیش رفتند
 و پس از آن از طریق یزد به اصفهان رو آورده در آنجا به قوای روس ملحق گردیدند و از
 آنجا از طریق بازار گاد متوجه شیراز شدند و بالاخره آلمانهای منفردی که در داخله ایران
 مشغول نبرد بودند و به آنجا پناه برده بودند کلیه بهاسارت آنها درآمدند. پس از آنکه در
 فوریه ۱۹۱۷ انقلاب روسیه شروع شد این خطر پیش آمده که بواسطه سقوط قوای روس ممکن

در حین جنگ جهانی اول یا کمی بعد از آن «جیمز James» و «هالز Halse» که هر دو زمین شناس شرکت نفت انگلیس-ایران بودند از بندرعباس و لنگه چندین مسافرت به داخله کشور در پیش گرفتند ولی راجع به آن چیزی منتشر نگردید.

در جنگ جهانی اول در شرق ایران یعنی بین خراسان و دریای قزاقی نوار صحرایی شرق ایران بنام «East Persian Cordon field Force» در تحت فرماندهی و. ا. ر. دیکسن W. E. R. Dickson «مشغول عملیات و مأمور حفظ جاده های شرق بود. ساختمان راههای مهم اتومبیل روجنوبی ما بین زاهدان و مشهد را باید مدیون نفقات تحت فرماندهی او بود. در خصوص این راهها ۱۵ سال بعد «ستر اتیل زاوئر Stratil-Sauer» مفصلاً اطلاعات و مواد جمع آوری کرده است. در آن ایام نقشه برداران انگلیسی میدان وسیعی برای فعالیت در شرق ایران بدست آوردند.

برای اولین بار در سال ۱۹۱۸ یک عمل مساحی اصولی و صحیح در شرق ایران توسط «ه. ی. کروستوایت H. Y. Crosthwait» بموقع اجرا درآمد. بیرجند را مبدأ قرار داده از سمت جنوب تا سیستان و از سمت شمال تا فضای مشهد با اصول مثلثات مساحی بعمل آمد و سعی شد آنرا با عملیات «بلاکر Blacker» که بعداً ذکر خواهد شد، ملحق سازند.

درین زمان کنایه راجع به کوهستان شرق ایران از طرف «ف. هیل F. Hale» که از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ در بیرجند زندگی میکرد منتشر گردید. او چندین سفر به نواحی اطراف نموده و کاملاً به آفاق و انفس آنجا آشنائی پیدا کرده بود. «هیل» به چشمت هم آمد ولی از بازرسی دقیقتر آن غار عجیب، که قبلاً «سایکس» وجود آن را به اطلاع غرب رسانیده بود صرف نظر کرد.

یک شعبه از گروه تحت فرماندهی «دیکسن» تا حدود «سرحده» پیش رفت. این منطقه تحت نظر «ر. ا. ه. دایر R. E. H. Dier» قرار داشت و هدفش این بود که با عملیات یک گروه آلمانی تحت نظر «سوگمایر Zugmayer» مخالفت بنماید.

تقریباً بدون درد دست داشتن قوای منظم «دایر» موفق شد خواش را تصرف و آرامش و نظم را بین ایلات (سرحده) برقرار نماید. گرچه آنچه از یادداشتهای «دایر» که با اطلاع رسیده از نظر جغرافیون هیچ اهمیت خاصی ندارند ولی از لحاظ نقشه برداری خیلی مورد استفاده قرار گرفتند و برای اینکار «ف. ث. وب-ویر F. C. Webb-Ware» که قبلاً در سالهای پیش در جنوب شرقی ایران فعالیت داشت، فوق العاده کمک و همکاری نمود.

در همین موقع افسران انگلیسی از خواش مجدداً به کوه تفتان صعود کردند که از آن جمله باید «ت. کیس T. Keyes» و «ا. ت. ویکهام E. T. Wickham» و «دشوت Shute» را نام برد. بلافاصله بعد از جنگ «و. ج. هاتچینسون W. G. Hutchinson» که در آن موقع در بلوچستان ایران سمت نمایندگی سیاسی داشت، از «سرحده» دیدن و یک گزارش رسمی از مسافرتهای خود تهیه نمود.

۱- رویه رفته در منطقه ای بوسعت ۴۲۰۰۰ کیلومتر مربع بمقیاس یک دوم اینچ مساحی بعمل آمد.

همانطور که «پلگریم» در جنوب عمل کرده بود، باستان شناس معروف «آ. شتاین» هم در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۵ با وجود هبهای جنگ در سمت شرق به کارهای بی سر و صدای علمی خود پرداخت. او در ضمن سومین مسافرت بزرگ خود به آسیا از طریق سرزمین تپه-زاری که مسکن هزارهها و بلوچها بود ازمشهد به «روی خواف Rui Khwaf» آمد و پس از آن در امتداد مرز ایران-افغان که برابر هم پیش میرفت از طریق طیس (سنی خانه) و دوروح و بندان به مرکز سیستان (زابلستان) رو آورد. با همکاری نقشه بردار هندی «افراز قول خان» از این خطسیر ۵۰۰ میلی مساحی بعمل آمد^۱. «شتاین» خاک ایران را از طریق «کوه ملک سیاه» به «نوشکی» ترک کرد.

خرا بهای دامنه «کوه خواجه Kuh-e-Khwadja» برای اولین بار توسط یک نفر اهل فن مورد بازرسی قرار گرفت. «شتاین» آنها را بقایای یک معبد بودائی تشخیص داد که پیدایش آن تا حال در خاک ایران منحصر بفرود بود. نقاشی تزیینی دیوارها که چند سال قبل از طرف «یویان دولا کوست» کشف شده بود به ابریت گرفته شد و مورد تشریح قرار گرفت. بعقیده «شتاین» بناهای یادگاری کوه خواجه قسمتی از سلسله صنعت یونانی - بودائی انتها الیه شمال غرب هند بودند که صنعت بودائی آسیای مرکزی و شرق دور را بایکدیگر متصل و مربوط میساختند.

در مصب قدیمی هلمند واقع در جنوب صحرای سیستان که «شتاین» آن را با مصب خشک شده شمال «لوب نور Lop-Nor» شبیه تشخیص داده بود آثار آبادیهای ماقبل تاریخ کشف شد. آن دانشمندی درین جا هم یک سلسله قلاع مرزی قدیمی مشاهده کرد که از نقطه جنوبی هامون تا گودزیره در یک خط امتداد داشت. بعقیده «شتاین» این قلاع مربوط به ابتداء تاریخ ما بوده و برای این ایجاد شده بودند که مناطق حاصلخیز مصب هلمند را در مقابل ایلات متخاصم جنوب حفظ و حراست نمایند.

همچنین «شتاین» موفق شد در سیستان مشاهدات جدیدی از ساکنان کناره های دریاچه، که کاملاً در شرائط عصر حجر زندگی میکردند، بعمل آورد.

کمی بعد از جنگ یعنی در زمستان ۱۹۱۹-۱۹۱۸ یک هیئت حیوان شناس به ریاست «ن. آناندیل N. Annandale» و «س. و. کمپ S. W. Kemp» در زابلستان مشغول عملیات بود. این هیئت مجموعه ای از گیاهان مختلف نیز جمع آوری نمود و برای یافتن آب هم گمانه هائی زد. نتیجه این اکتشافات با رسوبات مصب هلمند و دریاچه های نهائی که توسط رودخانه تشکیل و قبلاً از آن اطلاع حاصل شده بود، منطبق درآمد^۲.

موقعی که در سال آخر جنگ و بعد از خاتمه آن هیئتهای انگلیسی علیه بلشویکها به

۱- بمقیاس ۱:۲۵۳۴۰.

۲- دونفر کاشف انگلیسی دیگر هم بنام «آ. ث. بایلوارد A. C. Bailward» و «ووسمان Woosman» قبل از جنگ جهانی اول در همان عرض جغرافیائی ولی در انتها الیه غرب خوزستان بمطالعات حیوان شناسی مشغول بودند.

(Proc-Zool. Soc. 1905, II, und Ann. and Mag Nat-Hist 1907, XX.)

اعماق آسیای مرکزی اعزاز شدند فرصت خوبی بدست آنها افتاد که درمنتهالیه شمال شرق ایران اطلاعات جدید جغرافیائی جمع آوری نمایند. بطوریکه ول. س. بلاکر (L.S. Blocker) اطلاع داده است عده‌ای مأمور دفاع خراسان در مقابل بلشویکها بودند و عملیات آنها در ضمن فوائد بسیاری هم برای نقشه برداری آن سرزمین دربرداشته است.

مهمترین وظیفه‌ای که انجام شد مربوط به مرز طبیعی شمال شرق ایران یعنی از تاجیک تا شمال بجنورد بود. یک هفته تمام در کلات که قلعه قدیمی نادر باشد بسر بردند؛ نقطه‌های مهمی در سلسله‌های از مسجد تثبیت و جزئیاتی به نقشه‌های موجود در گزافه شد. نتیجه چنین بدست آمد که محاسبات طولی نقشه‌های روسی دارای اغلاط کمی نبودند که بتوان آن را تصحیح نمود. نظر باغتشاشات عمومی که در کشور حکمفرما بود عملیات غالباً خیلی به سختی انجام میگرفت و خالی از مخاطره هم نبود.

در آن موقع در شمال شرق ایران در زمینه نژادشناسی هم اقدام بعمل می‌آمد. و. ایوانف (V. Ivanow) عناصر مختلف اهالی خراسان را مورد مطالعه و بررسی قرار داد و ثابت کرد که تمدن ایرانی بوسیله اقوام مختلف الجنس با سیری دائمی و اجباری بسمت صحرا در جریان است.

بطوریکه قبلاً ذکر شد پس از سقوط روسها در شمال و شمال غرب و غرب ایران عده‌ای تحت فرماندهی «ل. ث. دانسترویل» مشغول عملیات بود.

در اوایل سال ۱۹۱۸ اقدامات ماجراجویانه او ابتداء فقط با عده کمی از افسران شروع شد و از طریق کرمانشاه و قزوین و منجیل به انزلی (پهلوی) رسیدند ولی بعد بواسطه وضعیت تهدید آمیز بلشویکها مجبور شدند به همدان عقب نشینی کنند. درین اثناء «دانسترویل» مجبور شد در تابستان با تعداد نسبتاً زیادتری با «کوچک‌خان» رهبر انقلابیون گیلان که با هواخواهان خود قطعه بین قزوین و دریاچه خزر را مسدود کرده بود به نبرد پردازد. تازه در پائیز موفق به پیشروی تا پادکوبه شد ولی بزودی مجبور گردید از آن صرف نظر نماید.

گرچه «دانسترویل» و ستادش با جغرافیا سروکار نداشتند معذک اقدامات آنها خواه ناخواه از لحاظ جغرافیا متضمن فوائدی بود.

قبل از آنکه هیئت «دانسترویل» استقرار حاصل کند نقشه‌کش‌های «مساحی هند» در سال ۱۹۱۷ از مرزهای ایران شروع بکار کرده تافضای کرمانشاه به پیشروی پرداختند. کنسول انگلیس در کرمانشاه «ر. ل. کنیون» (R. L. Kennion) که پیش از جنگ جهانی اول کتابی راجع به سرگذشت خود در شرق ایران منتشر ساخته بود بوسیله تماس با ایالتی که در حوزه مساحی مقیم بودند راه را برای آن هیئت هموار مینمود.

در سال ۱۹۱۸ هیئتی از نقشه برداران تحت رهبری «ا. ت. ریچ» سابق الذکر منطقه‌ای را به مساحت ۸۰۰۰ میل مربع ما بین کرمانشاه و همدان و قزوین و از همدان تا زنجان نقشه برداری نمود و بعداً عملیات خود را از تهران تا ساحل خزر بسط داد.

خط سیری را که قوای انگلیس از بین‌النهرین و طریق کرمانشاه و قزوین تا سرزمینهای پست خزر در پیش گرفته بود در اواخر جنگ جهانی اول وابسته نظامی انگلیس در تهران

«ژ. س. ف. ناپیه» مورد تشریح قرار داد. در آن موقع استیلا و مسائل موتوری در راههای ایران شروع شده بود.

راجع به اکتشافات انگلیسیها در آذربایجان در آن سالها فقط عملیات «ک. مازون» مسافر کردستان و «خان بهادر شرجانک» که ناهش با اکتشافات تاریک لارستان توأم میباشد به اطلاع مؤلف این کتاب رسیده است.

اولی در سال ۱۹۱۹ بین رواندوز و ساوجبلاغ (مهاباد) و بین ارومیه (رضائیه) ویزی از منطقه مرزی ایران عبور کرد و از خطوط مسافرت خود نقشه‌ای ترتیب داد. «شرجانک» هم در همان سال مانند «مازون» از رواندوز تا ارومیه راه مشابهی را پیمود و بواسطه رفتار خصمانه اهالی نتوانست به اندازه کافی مساحی نماید و بهمین قناعت کرد که نقشه پیشقدم خود را تکمیل کند.

ایالات خزر و البرز که در سالهای گذشته به روی انگلیسیها کاملاً مسدود بود بلافاصله بعد از جنگ از طرف آنها مورد رفت و آمد و مسافرت قرار گرفت.

دو افسران انگلیسی بنام «ج. ب. نوئل» و «ول. س. فور تسکیو» (L. S. Fortescue) در سال آخر جنگ مأمور شدند یک مسافرت جغرافیائی در ایالت مازندران و گیلان که در آن موقع در اغتشاش بود بنمایند. نتیجه مساحی و نقشه برداری خطوط سیر آنها که در آن موقع انجام شده و بدون شک بسیار ارزنده بوده متأسفانه منتشر نگردید.

شرقی‌ترین نقطه مسافرت «نوئل» و «فور تسکیو» فرح آباد بود. آنها ازین جا مراجعت کرده و از طریق دره نور به پیش روی ادامه دادند و از دره چالوس گذشته از راه تنکابن (خرم آباد) تا مصب سفیدرود پیش رفتند. درین مسافرت آن دو افسر به جلگه کوچک کلاردشت هم که دارای مجلهای مسکونی بسیار بودند. این ناحیه که بسیار حاصلخیز و از حیث منظره بسیار جذاب میباشد در سمت غرب دره چالوس واقع است و تا آنجا که من میدانم «نوئل» اولین اروپائی بوده که دقیقاً شرح آنرا داده است.

«فور تسکیو» بیشتر به خطوط اتصالی جدید از طریق البرز توجه داشته و گزارش او مربوط به راههای حاشیه‌ای و فرعی شرق و غرب جاده چالوس میباشد. او از سلسله تخت سلیمان هم دیدن کرد و از تنکابن و فراز گردنه مرتفع «سلمبر» (Salambar) که ۲۴۰۰ متر ارتفاع دارد گذشته به الموت رسید و در ضمن راه خود به میانه از طارم واقع در دره قزل

۱- گزارش «ناپیه» راجع به بسط ایلات در فضای خانتین - کنساکور و همچنین راجع به فرقه «علی‌اللهی» که درین منطقه کراراً مشاهده میشد مطالب تازه‌ای در برداشت. مطالب اساسی را راجع به علی‌اللهی‌ها باید در گزارش «مینورسکی» جستجو کرد.

(Trudy Lazarev, Enstit, 1911XXXIII.)

۲- بمقیاس ۱:۴ میل ۱ اینچ.

۳- از زمانیکه «ستوارت» و «شیل» بعنوان اولین اروپائی برای بدست آوردن اطلاعات ازین منطقه بعمل پرداخته بودند متجاوز از ۸۰ سال میگذشت. پس از آنها هم (بوهزه) بسال ۱۸۴۸ بمنظور گیاهشناسی به کلاردشت قدم گذاشته بود.

اوزن (سفیدرود) هم عبور کرد. جاده کاروان رو جنوبی از اردبیل به زنجان که زمانی بسیار مورد عبور و مرور بود نظر به اغتشاشات بکلی متروک شده بود.

کمی بعد از جنگ «ت ج. ادموندس» هم مسافرت‌هایی در البرز پیش گرفت که نتایج جدیدی در برداشت. این انگلیسی که بعنوان افسر سیاسی در دزفول گمارده شده از طریق سرزمینهای دوردست تری گذارش به لرستان هم افتاده بود. او به «بالاگریوه Bala-Garriveh» که قسمتی از لرستان واقع در جنوب خرم‌آباد و بین رودکشکان و دوز و پیشکوه میباشد و از سمت شمال تا بر و جرد و از خرم‌آباد تا کرمانشاه ادامه دارد، مسافرت کرد. در آن روزها هم لرستان مانند زمان جنگ جهانی دوم بعنوان رابط ما بین خلیج و داخله ایران نقش بزرگی را بازی میکرد و در زمان جنگ جهانی اول مخصوصاً ازین جهت که راه بوشهر و بمبادهر دو مسدود و قطع شده بود این نقش اهمیت بیشتری داشت.

علاوه بر شرح مسافرت «ادموندس» طبقه‌بندی که او از ایلات محللی کرده و اطلاعاتی که از اصل و منشاء آنها داده بسیار جالب توجه است زیرا گزارشهایی که «راولینسن» و «لایارد» و «شیندلر» قبلاً درین خصوص داده بودند دیگر کهنه شده بود. «ادموندس» از دزفول به سمت شمال گردشی هم در دره «مونگار» Mungarreh که از همه طرف محصور در ارتفاعات میباشد بعمل آورد. این دره که دارای باغهای میوه و چشمه‌های فراوان میباشد به بهشت ثانی معروف است.^۱

همچنین «ادموندس» شرح راه خرم‌آباد را از طریق «نظیرآباد Nasirobad» و دره «نعل شکن Nalschikan» داده بود و این همان راهی است که «شیندلر» بعنوان بازرس تلگراف ایران برای اولین مرتبه آن را مساحی کرده بود. بقایای ایستگاه تلگراف زمان سابق انسان را بیاد این میانداخت که در ۵۰ سال قبل اتصال سیم تلگراف از طریق لرستان مورد نظر بوده ولی بی نتیجه مانده است.

در خرم‌آباد «ادموندس» مدتی مانند یک نفر زندانی تحت نظر بود تا اینکه پس از چندین ماه موفق شد از لرستان به کرمانشاه فرار کند. او راه خود را از طریق پل کشکان انتخاب کرد و پس از آن سرزمینی را در پیش گرفت که بعدها برای باستان شناسان بسیار جالب توجه بود ولی تا کنون کسی آن را تشریح نکرده بود. این راه ابتداء از سلسله گراز و پس از آن از جلگه کاملاً عاری از درخت کوه دشت که خرابه‌های قدیمی در آن حدس زده میشد و بالاخره از جلگه پست و بلند کوش ماهور که قسمتی از آن جنگل‌زار بود عبور میکرد. پس از آن «ادموندس» به گردنه گدوک و یون رسید که از فرآز آن حوضچه وسیع هولیلان که سعیدمره از آن میکندرد کاملاً پیدا بود.

آلما نیا هم در زمان جنگ اول جهانی در ضمن راه پیمائی خود از قسمتهای مختلف ایران عبور کردند.

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۶ در مناطق اشغالی ترکیها اکتشافات باستان شناسی از طرف

۱- در سال ۱۸۴۹ اعضاء اروپائی کمیسیون مرزی انگلیس- روس برای فرار از گرمای جلگه به مونگار پناه برده بودند. درین جا منشی هیئت انگلیسی بنام (وود) از دنیا رفت.



عکس از آ. گابریل (۱۹۳۳) ابرانی اهل سرحد



عکس از آ. گابریل (۱۹۲۸) از آ. گابریل در شرق بسیار دور

آلمانیها ادامه داشت. «هرتسفلد» در ضمن مسافرتی از پانزده به کرمانشاه عملیات سابق خود را از سر گرفت و همچنین «ف. زاره» هم در همین سال اکتشافات خود را در ایران ادامه داد. بزرگترین هیئت اعزامی آلمان تحت سرپرستی «ا. و. و. نیدرمایر» جغرافی دان سابق الذکر قرارداد داشت که مکلف شده بود تا افغانستان پیش برود.

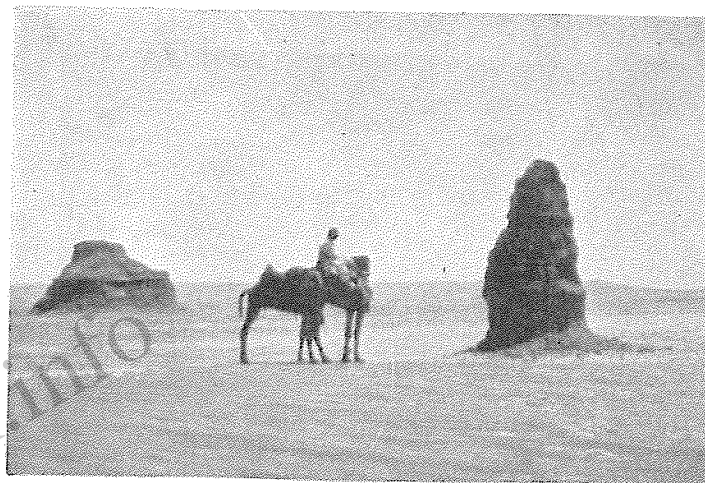
قسمت عمده هیئت در تابستان سال ۱۹۱۵ از طریق قصر شیرین (خسروی) و کرمانشاه و سلطان آباد (اراک) و اصفهان و پس از آن از صحاری ایران در نزدیکی یزدان از مرز عبور کرد. درین هنگام لشکر انگلیس تمام حاشیه شرقی ایران را تحت نظر داشت. همچنین یک هیئت مخصوص آلمانی تحت هدایت «و. ف. هنتیک W. V. Hentig» از طریق ایران به قصد کابل تجهیز گردید. آنها در طبس (گلشن) با هیئت «ف. نیدرمایر» تلافی کردند و از آن جا با هم توأم شدند تا اینکه در ماه «ف. نیدرمایر» دست بکار عقب نشینی شایان توجه خود زده با لباس میدل از طریق مشهد و تهران اعزام گردید.

اقدامات «ف. نیدرمایر» مستلزم منتهای پشتکار و احتیاط بود، او مجبور بود در آب و هوای چون جهنم روزها و هفته‌ها از میان صحاری نمک و مناطق دشمن به طرف رهسپار گردد. «ف. نیدر-مایر» آنچه که در نتیجه مسافرت از ایران به افغانستان باقی ماند با اعداد خشک بیرون داد. از ۱۴۰ نفر آدم و ۲۳۶ رأس حیوان که در موقع حرکت از اصفهان راه افتاده بودند در موقع ورود به هرات فقط ۳۷ آدم و ۷۹ حیوان باقی مانده بود.

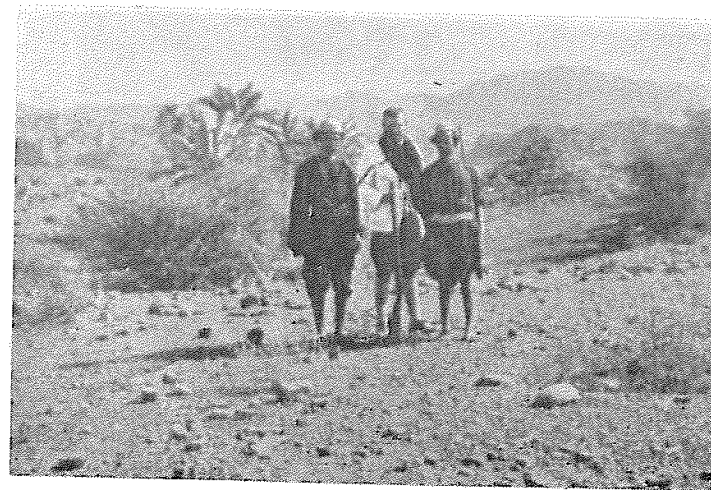
ثمره مسافرت‌های «فن نیدرمایر» به ایران چه در زمان جنگ بطوریکه قبلاً ذکر شد و چه در زمان قبل از جنگ یعنی موقعی که برای کسب اطلاعات آمده بود یک تألیف علمی راجع به حوضچه‌های داخلی فلات ایران بود که درباره این منطقه عمل نادری از طرف یک نفر جغرافی دان بحساب می‌آمد. او آب و هوای کشور را تشریح و اشکال زمین را بیان میکند و مخصوصاً منشأ رسوبات آهکی طبقه بندی نشده و خاک و نمک را شرح و مسئله ایجاد گودال‌ها را مورد بحث قرار میدهد و درین موضوع از قسمتی از نظریات «هان تینگ» پیروی ولی نظریه «هدین» را راجع به تغییرات آب و هوا در زمان تاریخ رد میکند.

بعضی از اعضاء هیئت «ف. نیدرمایر» در گورداد جنگ به مناطق دور افتاده ایران آمدند. «ا. سوگمایر» تا اعماق بلوچستان و بمپور پیش رفت و «زایلر Seifer» از راهی رفت که شاید تا آن موقع کسی جز «گالیندو» آن را انتخاب نکرده بود و آن عبارت از سمت جنوب لوت یعنی از خبیص (شهداد) بوده سلم می‌باشد.

برای فائق آمدن به آن مسافت مشکل که «گابریل» ۲۳ سال بعد دقیقاً شرح آن را داده «زایلر» تا وسط صحرا ذخیره‌های غذا و آب فراهم کرده بود. نظر بمخاطرات دائمی که هر لحظه از طرف دشمنان انسان را تهدید میکرد ثبت مشاهدات سفر لوت خیلی بطور اختصار میسر میشد. «زایلر» وصف توده‌های عظیم خاک رس واقع در ساحل غربی «نمک‌زار» را شرح میدهد که چگونه در دوران هزاران سال بوسیله بادهای یک‌جانبه روی هم انباشته شده و مانند شهر عظیم مرده‌ای که دارای حصار و کنکره و برج و گنبد باشد بنظر می‌آید. «زایلر» همچنین در نزدیکی «کال گوش KAl - Gusch» (پوزه گوشغال Puseh - Guschqal) واقع در داخله لوت



لوت جنوبی در شمال بلوچ آب « زنگ احمد »
عکس از آ. گابریل (۱۹۲۸)



عکس از آگنس گابریل کومر Agnes Gabriel Kummer (۱۹۳۷)
مؤلف در «هودیان» در موقع سفر سوم ایران

يك «شهر ارواح» دید که عبارت بود از هیولای عظیم الجثه‌ای دارای سه طبقه و حجم فوق‌العاده. در نزدیکی «گدارماروت» در وسط ژانویه سحرگاه حرارت ۲۰ درجه سانتیگراد بود.

از جمله اردو کشیهای آلمانها در زمان جنگ جهانی اول در ایران باید حرکت آنها را برای قطع لوله‌های نفت در جنوب غربی ایران نام برد. در ماه مارس ۱۹۱۵ «ه. لوهرس H. Luhrs» برای منفجر کردن لوله‌های نفت نزدیکی اهواز از «عمار» به ایالت خوزستان پیشروی کرد.

قسمت تحت فرماندهی اودرین ضمن به منطقه رودخانه کرخه رسید که درین فصل به یک شط جذاب با پهنای خلاف انتظاری تبدیل شده بود.

در اکتبر همین سال بسمت لرستان پیشروی بعمل آمد. «ه. لوهرس» و «گراف کانیتس Graf Kanitz» و «دومار» de Maré سوئدی، سرگرد ژاندارمری، میخواستند ایلات پشت کوه را به نفع آلمانها داخل جنگ نمایند و لذا از طریق نهاوند از بروجرد بسمت جنوب حرکت کردند.

در موقع دیگر «م. او. شونمان M. O. Schunemann» از بروجرد به خرم‌آباد و از آنجا بسمت غرب مسافرت کرد و شاید این همان راهی باشد که «ادموندس» از طریق پیشکوه به کرمانشاه در پیش گرفته بود.

ولی این مسافتها و مسافتهای دیگری که از طرف آلمانها در مناطق نیمه میوهل پیموده شده بود، از لحاظ جغرافیا، تقریباً حاصلی نداشت.

فعالیت «واسموس Wassmuss» (لورنس Laurence) آلمان، که از تابستان ۱۹۱۵ تا آخر جنگ راه بین بوشهر و شیراز را مسدود کرده بود، نباید ناگفته بماند.

اوبا کمک ایلات تنگستان یک جنگ چریکی علیه انگلیسیها برپا کرد که سالها بطول انجامید. مسلماً هیچ اروپائی پیدا نشده که مانند «واسموس» با سرزمین وحشی پشت بوشهر و اهالی آن تا این اندازه آشنائی داشته باشد. متأسفانه نتیجه تجربیات بسیار اودر جایی ثبت نشده و آنچه با اطلاع عامه رسیده همانست که «گریستوفر سایکس»، که خودش در میدان فعالیت «واسموس» مسافرت کرده، از زندگانی غم‌انگیز آن پهلوان خلیج فارس از نزدیک درک کرده بود.

بسیاری از اقدامات آلمانها هرگز دقیقاً به اطلاع عامه نرسیده. قسمتی از این اقدامات مربوط به ماجراجویانی بود که چندین سال قبل از بروز جنگ در مشرق زمین به هر سو پرسه میزدند. همچنین اشخاصی که از اسارت روسها فرار کرده بودند بحساب آلمانها منظور میشدند. مثلاً بسیاری ازین مردان دلیر در صحرای و کوهستانهای ایران زندگانی را بدرود گفتند. قهراً آنها ازین رفته و خود آنها فراموش شده‌اند.

مسلماً از طرف روسها و ترکها هم بعضی اقدامات انفرادی بعمل آمده بود که از حیث جرأت و پشتکار دست کمی از انگلیسیها و آلمانها نداشت. از این اقدامات کسی اطلاع حاصل نکرد و فقط اثر آنها در موقع تصحیح نقشه ایران تاحدی ظاهر گردید.

تجدید حیات فوق‌العاده نقشه برداری در ایران چه بطور مستقیم و چه غیر مستقیم کلیتاً

نتیجه اردو کشیهای دوران جنگ اول جهانی بود و از آن سود بسیار عاید جغرافیا گردید. ولی در عین حال هر يك از دول جنگجو عملیات نقشه برداری را از نظر شخصی بطور مختلف انجام میدادند.

در مدت زمانی که انگلیسیها کشور را اشغال نموده بودند بیشتر به تکمیل نقشه‌های سابق، که با مقیاس بزرگتری شروع شده بود، میپرداختند. شبکه‌های مثلثی تازه بوجود آمد و بعداً به یکدیگر مربوط و به شبکه بین‌النهرین و هند متصل گردید. علاوه بر عملیات مساحی در حوزه اقدامات نظامی، که قبلاً ذکر شد، مخصوصاً پس از خاتمه جنگ مساحی‌های دیگری هم در سایر نقاط کشور، که از حوادث جنگ برکنار بود، بعمل آمد. نتیجه تمام این عملیات توسط «مساحی هند» از سال ۱۹۲۳ ضمن اوراق یک نقشه چهار میلی ترسیم گردید.

روسها هم در قسمت اشغالی خود، که عبارت از قسمت بزرگی از شمال ایران بود، بیکار نشستند. پیشرفتهائی که چه در حین جنگ و چه بعد از آن نصیب آنها شد در نقشه‌های ترسیمی هویدا و آشکار میباشد. آنها مجبور بودند نقشه دو ورستی ماوراء خزر را، که قبل از جنگ شروع شده بود، تکمیل نمایند و لذا از تمام ایالت آذربایجان هم در ضمن با همان مقیاس نقشه برداری نمودند.

ترکها بیشتر به تجدید نظر و تجدید چاپ نقشه‌های موجود اکتفا کردند. برای کردستان نقشه ترکیه شرقی در «Eastern Turkey in Asia» را بزرگان ترکی تجدید چاپ نمودند. همچنین نقشه چهار ورستی روسیه راجع به مناطق مرزی آسیا را به ترکی در آورده از نو چاپ رساندند.

با اینکه دامنه فعالیت آلمانها در زمینه نقشه برداری در دوران جنگ اول جهانی از ترکها وسیع تر بود معذک مجبور بودند در کلیات فقط به مواد و اطلاعات موجود، و تکمیل مشاهدات عینی خود، اکتفا نمایند. ولی در عین حال نقشه برداری جدید و مستقل هم، مخصوصاً در گروه آلمانی عراق یعنی در فضای موصل - رواندوز - ساوجبلاق (مهاباد) و خانقین - کرمانشاه - خرم‌آباد - بروجرد و پشتکوه پیش آمد. موضوع یک نقشه برداری اصولی منتفی بود زیرا دیگر نمیشد دسته‌های بزرگتری از سپاه به ایران اعزام داشت و جز مردان منفردی، با عدم وسائل کافی برای انجام عمل کسی در اختیار نبود.

۱- در سال ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸ یک نفر نقشه بردار آسیائی بنام (نجم‌الحسین) در امتداد ساحل مکران بین جاسک و گوادر مشغول فعالیت گردید. در سال ۱۹۲۰ (و. ه. سترنگ W. H. Strong) در پشت کوه به عملیات نقشه برداری مشغول شد. زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران همراه او بودند. با اینکه آن عده مجبور بودند با اشکالات عده مخصوصاً در قسمتهای فنی، مبارزه نمایند معذک از ۳۵۰۰ میل مربع بمقیاس یک دوم اینچ مساحی بعمل آمد.

۲- بمقیاس ۱:۲۵۰۰۰۰.

گودال جزموریان واقع در جنوب ایران و کمی به سمت غربی قسمتهایی از لارستان و تمام کهگیلویه و لرستان مرکزی (پیش کوه) .

در سمت شرق جاده بندرعباس، روبه خشکی، کاشفان از همه جا بیشتر در مضیقه بودند . درین جا علاوه بر طبیعت صحرائی کوهستانی بریدگیهای گوناگون هم از حیث رفت و آمد مانع بزرگی محسوب میشدند و تا این ایام بندرت يك هيئت علمی در آن بکار پرداخته بود. بیش از تمام معاصران و همچنین کاشفان دیگر ایران، که «سایکس» راهم جزو آنها باید محسوب داشت «ج. و. هاریسون» در برهوت بلوچستان ایران مسافرت کرده است . او پس از اولین باری که بسال ۱۹۱۸ از مکران دیدن نموده بود چندین بار دیگر فرصت یافت که از طرف شرکت نفت انگلیس - ایران در آن سرزمین بمطالعه پردازد. دن. ل. فالکن N. L. Falcon « و د. آ. آلیسن A. Allison هم در چندین مسافرت مختلف با او حرکت کردند. هاریسون چندین بار آن سرزمین را زیر پا گذاشت^۱.

ولی متأسفانه از این مسافرتها و در جنوب ایران چیزی فاش نگردیده. فقط گزارش دومسافرت او در ثلث اول قرن که یکی در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۲ در مناطق نزدیک به ساحل و دیگری بسال ۱۹۳۶-۱۹۳۵ در حوضچه جزموریان صورت گرفت، منتشر گردیده است . مقصود از اقدامات سال ۱۹۳۳-۱۹۳۲ این بود که کناره‌های ازمکران را بعرض ۸۰ کیلومتر در سمت غرب از جاسک تا مرز آن روزی بلوچستان انگلیس نقشه برداری کرده و از لحاظ زمین شناسی مساحی نماید. ایستگاه تلگراف در جاسک و کوه گایگان، که قدری شمالتر واقع شده، دو نقطه‌ای بودند که قبلاً تثبیت شده و آن سرزمین میبایستی از آن دو نقطه مورد مساحی قرار گیرد. بطور کلی پیشروی او به داخله در بستر خشک يك رودخانه ، و جستجوی معبری به مجرای رودخانه موازی دیگر در سمت شرق ، و درین مجرا از نو پیچیدن به سمت جنوب، و باین طریق مساحی زمین مورد نظر را از غرب به شرق پیش بردن ، مفید تشخیص داده شد .

«هاریسون» بیش از همه جا در قسمتهایی از بلوچستان واقع در نزدیکی ساحل که تا کنون هرگز گزارشی از آن به غرب نرسیده بود، پیشروی کرد؛ و این اقدام البته خالی از بعضی مخاطرات هم نبود . از تمام سرزمین شرق بشاگرد تا رود راپچ فقط «فلویه» از قسمت جنوب شرقی آن عبور کرده بود. اکنون «هاریسون» از قسمت بزرگی از جریان دره جاقین و گابریک و ساوانیچ و سرزمین واقع در بین آن اطلاع حاصل کرده بود. همچنین قبل از «هاریسون» کسی از منطقه شرقی جریان علیای رود راپچ و سلسله باگرا بانند، که ۱۲۰ کیلومتر در سمت جنوب امتداد دارد، عبور نکرده بود.

۱- مهندسان شرکت نفت انگلیس - ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی اول هواپیما راهم وسیله اکتشاف قرار دادند زیرا ارزش عکسهای هوایی برای تشخیص استقرار وضعیت مواد معدنی در زیر زمین مخصوصاً بررسی از لحاظ مواد نفتی واضح و آشکار گردیده بود. نتیجه چنین بدست آمد که حتی عکسهای موقتی هوایی هم در مقابل مساحی خطوط سیر بطرز قدیم مخصوصاً برای عملیات زمین شناسی نفت دارای مزیت فوق العاده میباشند .

فصل بیست و هشتم

اکتشاف ایران در زمان معاصر

بعد از جنگ جهانی اول ایران داخل جرگه اکتشافات علمی انفرادی شده بود . مسافرانی که اکنون برای اکتشافات به ایران میآمدند کارشناسانی بودند که در قسمتهای بخصوصی تخصص داشتند و مسائل مخصوصی را در نظر می گرفتند که حل این مسائل کمک بزرگی به تعمق در معلومات کسب شده تا آن موقع میکرد .

دوموضوع باعث اکتشافات علمی عمیقتری در ایران میشد ، یکی غنا و ثروت کشور از حیث معادن مخصوصاً معدن نفت و دیگری ارزش بسیار کشفیات جدید ماقبل تاریخ و ارتباط آن با تاریخ قدیم مشرق زمین. لذا از معاصران ما، همگام با زمین شناسان، مخصوصاً عده‌ای از کاشفان تاریخ قدیم و باستان شناسان به ایران رو آوردند و با اکتشافات صحرائی، که قبلاً در نظر داشتند باعث بسط اطلاعات ما راجع به کشور شدند .

در نشریات اساسی و پر مغز دانشمندان، که غالباً بطور مختصر راجع به ایران نوشته شده ، دیگر کمتر به شکایت از زحمات و در دسرهای سابق بر میخوریم در صورتی که اشکالات قبلی ، که مسافران پیش با آن دست بگریبان بودند ، هنوز هم از بین نرفته است . تنها، کسی که خودش در راههای صعب العبور ایران دست به اکتشافات زده میتواند دریابد که نتایج حاصله با چه زحماتی بدست آمده است .

جنوب و غرب

در بادی امر بیشتر مناطق جنوبی و غربی حاشیه ایران نظر زمین شناسان نفت را بخود جلب نمود. در بعضی از قسمتهای این حاشیه کوهستانی هنوز مناطقی وجود داشت که پای اروپائیها به آن نرسیده و قبل از آنکه کشفیات زمین شناسی یا جغرافیائی بطور دقیق در آن امکان پذیر گردد میبایستی از لحاظ نقشه برداری مورد مساحی قرار گیرد. یکی از مناطقی که کمتر کسی از وجود آن اطلاع داشت عبارت بود از سرزمین کوهستانی ما بین مکران و

مسافرت «هاریسون» در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۲ مانند «فلویه» از جاسک شروع شد و از میان دره تنگی واقع در بین کوه گایگان و پاراکو (تنگه دوهل) به دره جاقین عازم گردید. «هاریسون» شعبه عمده جاقین را بسمت شمال دنبال کرد و از اکتشاف شعبه غربی رودخانه (شریفی)، که «فلویه» فقط یک قسمت آنرا پیموده بود، صرف نظر و آنرا بموقع دیگر موقوف نمود، که در سال ۱۹۳۷ انجام یافت. او در عرض انگوران به آبادی گریفین و نایون برخورد کرد که دارای قبرستانهای وسیع و معموری بودند و قبرهای آنرا دیواره‌های سنگی مدوری احاطه کرده و شبیه به ساختمانهای بود که «گابریل» و خانمش در نزدیکی بشاگرد، هم دیده بودند.

کاروان مجبور شد مجدداً به دره جاقین باز گردد تا معبر قابل عبوری برای شترها از فراز کوههای سمت شرق پیدا کند. این راه از جنوب کوه هزار به منطقه رودخانه گابریل میرفت. «هاریسون» در لشکالی شرح یک نفر نقشه بردار هندی را شنید که در ابتداء سال نو دم قرن پیش باینجا مسافرت کرده بود. در اینجا دره گابریل بسمت بالاتا قله منفرد کوه مها که از سنگهای شنی تشکیل شده بود، مورد اکتشاف قرار گرفت؛ پس از آن مجدداً کاروان به سمت ساحل سرازیر شد.

قبل از آنکه «هاریسون» از دره ساداتیج، که بسمت شرق امتداد داشت، مجدداً به داخله رو آورد از سرزمین مسطح کنار ساحل واقع در بین رود ساداتیج و راپج مساحی بعمل آورد. انتقال از سورتاب به رود گادیج، که قرارگاه آن از نقطه بینت پائین تر واقع شده به آسانی صورت گرفت. این محل، در ضمن یک مسافرت دیگری بعدها از طرف «هاریسون» مورد بازدید قرار گرفت. هنگام بازگشت کاروان «هاریسون» تجزیه شد و در جلگه وسیع ساحلی کارکین دار از نو بیکدیگر پیوست.

باردیگر «هاریسون» در جهت داخله رو به بالا به قسمت سفلی رود راپج رو آورد. پس از آن در جهت شمال شرق به تراقی رهسپار شد، در نزدیکی آبادی بربا و مجدداً به حاشیه مسطح ساحلی رسید. کمی دورتر «ناپاگه»، که بزرگترین دهانه آتشفشانی میباشد، سر بر افراشته؛ این دهانه‌ها در ساحل مکران بین «بیابان» و بلوچستان سابق انگلیس واقع میباشند. پس از آن از جلگه دشتیاری، که حاصلخیزترین قسمت تمام بلوچستان ایران میباشد، و در آن به تازگی زراعت پنبه بعمل میآید، عبور کردند. «هاریسون» از طریق باهوکلالت به انتهای شرقی سلسله باگراباند رسید. امتداد دامنه جنوبی بلندیهای پراشکاف را بسمت غرب در پیش گرفته مصمم شد دره «خورخوجو Kour Kodju» را رو به پائین تعقیب و بمسافرتهای پر زحمت خود در چاه چهار ادامه دهد.

مسافرتهای «هاریسون» در مکران از جهات مختلف متضمن نتایج اکتشافی مهمی بودند. در مورد ساختمان قشرهای زمین جنوب ایران عقیده «هاریسون» این است که سرزمین یک پارچه واقع بین دریا و گودال جزموریان در مقابل قوای شکاف دهنده سخت مقاومت کرده و رابطه بین شکافهای کم و بیش منظم منطقه زاگرس و حدود غربی دره سنده هنگام سرازیر شدن بطرف دریا مکران را در جنوب در بر میگرداند نشان نمیدهد. «فالکون Falcon»

مصاحب «هاریسون» نظریاتی راجع به طبقات ماسه و سکوهای که بواسطه حرکت عمودی قشرهای ساحلی تشکیل شده، ابراز نموده است. مطالب تازه‌ای هم مخصوصاً راجع به تمرکز آبهای بلوچستان ایران بدست آمده، بعقیده «هاریسون» روده‌های بزرگ مکران در سلسله کوه ران، که اوحاشیه جنوبی حوضچه جزموریان را چنین مینامد، یا آنطرف این سلسله کوه سرچشمه میگیرند؛ و ردیف کوهستان بین سلسله کوه ران و ساحل را قطع کرده بیش از ۳۰ کیلومتر از غرب تا شرق جریان پیدا میکنند.

مسافرت ۱۹۳۶-۱۹۳۵ «هاریسون» هم، که باعث اکتشاف و تجسس دقیقتری از حوضچه جزموریان گردید مانند تمام سفرهای او به نمایندگی از طرف شرکت نفت انگلیس-ایران انجام و در بر آغاز گردید. او از کوهستان سد ماندی، که لوت جنوبی را از حوضچه جزموریان جدا میسازد، در گذار زورناخ عبور کرد؛ و این همان گردنه‌ایست که هفت سال قبل «گابریل» بعنوان اولین نفر شرح آنرا داده بود. «هاریسون» به داخل حوضچه جزموریان قدم نگذاشت بلکه در طول حواشی آن عبور نمود.

او ابتدا از جیرفت دیدن کرد و در ضمن راجع به تناسبات پیچیده تمرکز آبها در غرب و جنوب‌کاه نوح اکتشافاتی بعمل آورد. سپس آن زمین‌شناس از حاشیه شمالی حوضچه به سمت شرق، یعنی شمال راه معروف کلنزاب رهسپار شد و هیچگاه تماس نزدیک با کوهها را از دست نداد. و از طریق بمپور در سمت شرق به پایان حوضچه رسید که در کوهستان وحشی «هامانت Hamant» واقع در جنوب راه ایرانشهر به «مگز» (قلعه زابل)، به نقطه اوج خود میرسد. همچنین به قسمت شرق حاشیه جنوبی هم سفر کرد و از بلندیهای سمت شمال حاشیه گودال فانوج هم بررسی بعمل آورد.

گزارش جامع «هاریسون» راجع به نتایج اکتشافات او در اطراف جزموریان حاوی مقدار زیادی اطلاعات تازه بود. در حاشیه غربی حوضچه بقایایی از تخته سنگهای قدیمی بین کاه نوح و خانه میرزا که تقریباً بطول ۵۰ کیلومتر بطرف شرق امتداد داشتند جلب توجه او را نمودند. و با دیدن سرزمین زرخیز جنوب شرق گذار زورناخ واقع در دامنه «جبل - بارین» که قبل از «هاریسون» «تپیر» هم آنجا را دیده و بعضی ایالات مرزی آن مانند پنج انگشت و میل فرهاد جاب توجه بعضی از مسافران قدیمی را نیز نموده بود گزارش مسوطی از آن مناطق برشته نگارش در آورد. منطقه شرقی تر ضمیمه آن بکلی سرزمین تازه محسوب میشد. درین محل که در اعصار مختلف، سیر مانند یک مینای سیاه رنگ، بلندیها و دره‌ها را پوشانده بود «هاریسون» مواجه با سرزمین غمناک و ناامیدی شد که اهالی آن با او همان رفتار خصمانه‌ای را که مردم سرزمین مجاور یعنی هودیان با «گابریل» و خانمش کرده بودند پیش گرفتند. مطالعه در زمین‌شناسی و علم ساختمان قشرهای زمین مربوط به اجتماع تپه‌های قیف مانند در نزدیکی مکز (قلعه زابل) که معمولاً بلندیهای مرتب آن در مقابل «هامانت Hamant» ناگهان قطع میشوند، بسیار جذاب بود. تعیین محل جدا شدن آبها در منطقه

۱- گ. ز. ۱۹۴۷.

۲- هیچ مسافری تا کون نتوانسته است از میان گودال جزموریان عبور نماید.

فانوج هم خالی از اهمیت نبود. دریای شن واقع در جنوب شرق حوضچه هم، که مسافران قبلی گزارش آنرا داده بودند، برای اولین بار دقیقاً مورد توصیف قرار گرفت .

« هاریسون » به این نتیجه رسید که حوضچه جزموریان را نبایسد يك دریاچه قبلی فرض کرد که حالا خشک شده است بلکه قسمتی از يك سلسله دره‌هایی بوده که آبشان به دریای عمان داخل میشده است. عقیده او این بود که در ابتداء رود هلیل و بمپور در جنوب کاه نوج توأم شده و پس از عبور از مانوجان به دریا میریخته است. آنها طبقات نمک مربوط به « پلیوسن Pliocene » (طبقات عهد سوم زمین) را شستشو میدادند و امروز هم پس از هزاران سال تابش بیرحمانه آفتاب، آب‌چاه‌های داخل آن حوضچه بدون در رو کاملاً قابل آشامیدن میباشد. « هاریسون » تمام کیفیاتی را که در جنوب غربی ایران منتهی به يك تغییر آب و هوا و انتهای حوضچه میشد مورد تعقیب قرار داد .

چه بسا اکتشافات بهترین خبرگان بلوچستان ایران که سفرنامه بلاشک ذقیمت آنها اکثراً انتشار نیافته و در بایگانی‌های شرکت نفت انگلیس - ایران مدفون مانده و باعث تأسف کسانی شده که معنی زحمت را درک کرده و مایل بوده‌اند معلومات بشری را در مورد جهان و کره زمین بسط و توسعه دهند .

تقریباً مقارن با « هاریسون »، ومانند او گابریل و خانمش نظیر همان مناطق دور افتاده بلوچستان ایران را زیر پا گذاشته و هدف آنها در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۳۳ و ۱۹۳۷ علاوه بر سایر چیزها، اکتشاف مناطقی بود که برای مراجعت میبایستی در نظر گرفت . برای این منظور در درجه اول بشاگرد و هودیان و « سرحد »، که وطن ایلات منزوی و گریزان میباشد، مورد توجه واقع گردیدند، این ایلات، در دره‌های وحشی و تقریباً خارج از دسترس مأموران دولت ایران، سکنی دارند .

« گابریل » بیش از يك قرن بعد از « فلویه » توانست بوسیله میر برکت خان، فرمانفرمای مقتدر و صاحب نفوذ آن زمان، به بشاگرد، که بواسطه خصومت اهالیش منطقه بدنام کشور شاهنشاهی بود، داخل شود .

این مسافرت از طریق منطقه مسطح ساحلی در امتداد « رودخانه مارک Rudkhaueh Marek » تا « درپهان Darphan » واقع در کوه بعمل آمد و توقفگاهی در آنجا برپا گردید . از آنجا از يك راه مشکل کوهستانی و اسپند به نقطه مهم و عمده انگوران رسیدند . « گابریل » و خانمش از يك راه جنوبی تر از طریق « جندان Djaghdan » به درپهان مراجعت کردند و از آنجا توانستند با بعضی اموال منقول خود از طریق « سیندیرك Sindirk » و « سرنه » بدون آسیب، آن سرزمین را ترك گویند .^۱

۱- بنا بر گفته « گابریل » (هاریسون) در سال ۱۹۳۷ به بشاگرد سفر کرده ولی راجع به آن چیزی انتشار نیافته است. تاکنون هیچکس موفق نشده از بشاگرد به سمت شمال در ایالت (مرز Marz) پیش روی نماید. در همان تحقیق اولی که « گابریل » در انگوران بعمل آورد مسلم گردید که يك چنین مسافرتی غیر ممکن میباشد . یافتن بدرقه تا (مرز) فقط در صورتی میسر بود که بزرگتر ناحیه یعنی آخرین نماینده بلوچستان آزاد در ایران مساعدت نماید. و این رهبر -

علاوه بر انواع مشاهدات راجع به وضعیت عمومی لازم بود در بشاگرد هم مانند سایر ماتمکده‌های بلوچستان ایران وضعیت جسمانی اهالی، که بانژاد هندی و حتی سیاه پوست (Dravide) قرابت دارند، مورد مطالعه قرار گیرد. پی بردن به ارتباط بین آنها، مخصوصاً بواسطه دخول عنصر سیاه پوست، بسیار پیچیده و درهم میباشد. همچنین میبایستی حدالمقدور منظره کاملی از مظاهر فرهنگ آنها مجسم گردد . گابریل و خانمش با وجود مخالفت اهالی طی اقامت کوتاهی در محل عمده آن منطقه یعنی انگوران توانستند بعنوان اولین منرب زمینی اطلاعات کافی از عادات و رسوم مردم آن سرزمین کسب نمایند .

هودیان، که « گابریل » و خانمش تازه در سفر سوم خود موفق به دخول آن شدند، از بسیاری جهات با بشاگرد شباهت کامل داشت .

بعضی از کاشفان مانند « فلویه » و « او. ب. سنت جان » و « گاستایگر » و « سایکس » و امثالهم، در ضمن مسافرت‌های خود در جنوب ایران، کوه هودیان را زود دیده بودند . « او. سمیت » در سال ۱۸۷۱ توقفگاه خود را در « سر ناران Sar Naran »، واقع در مرز غربی هودیان، برقرار نموده بود. يك سال قبل از « گابریل » « هاریسون » در دامنه جنوبی کوه هودیان از غرب به شرق را طی کرده ولی معدک در خود آن سرزمین داخل نشده بود . « گابریل » و خانمش در سال ۱۹۳۷ از آن عبور و در ضمن از آبادیهای مهم آن دیدن نمودند. « هودیان به نظر آن مسافران کاملاً يك سرزمین کوهستانی وحشی آمده که از سمت شمال مانند يك مخروط در غرب منطقه بزمان و در مقابل حوضچه جزموریان پیش آمده و از سنگ‌های آتشفشانی قدیم و جدید تشکیل شده است و در بود کوه، که قلعه عظیمی مرکب از « ریولیت Rhiolith » (لپاریت Liparit » میباشد، به بلندترین ارتفاع خود، که تقریباً ۲۰۰۰ متر است، میرسد .

يك اکتشاف جالب توجه در هودیان عبارت بود از بقایای وسیع ساختمانهای سنگی، و بطور قطع میتوان قبول کرد که زمانی در اینجا مردمانی زندگی میکردند که دارای تمدن دیگر و عالیتری بوده‌اند، « گابریل » حتی در حوالی تمام مکانهای مسکونی فعلی هم بناهای قدیمی مشاهده نمود .

نقطه دیگری که توقع مراجعت، دقیقتر مورد اکتشاف قرار گرفت، عبارت بود از « سرحد ». مسافران قبلی سرحد را دیده ولی بقسمت شمال و شمال غرب آن سرزمین پا نگذاشته بودند و این قسمت بود که « گابریل » و خانمش آنرا مورد توجه قرار دادند .

در سال ۱۹۳۳ آن مسافران مجبور شدند از پیش روی بمحل مورد نظر خود، یعنی بسوی سرحد، بواسطه دیر بودن فصل صرف نظر نمایند. « گابریل » در آن موقع از سمت شمال و دره‌های بیدانگ و انجیر تلخ تا کوه شاه سواران پیش رفته و در شرق « کوه گود » بقایای شهری را بنام بازارك، که بتصور سکنه فعلی دارای بازارهای بسیار بوده، کشف کرد. در سال ۱۹۳۷ آن مسافران از سمت غرب وارد سرحد شدند و از دره « بیدیستر Bidistir » به سمت

باید دارای این صفت باشد که در آتیه مناسبتری تمام ایلات آزادی طلب بلوچستان مقیم يك منطقه وسیع جنوب ایران اورا به دیده سروری نگاه بکنند .

کوه گنج پیش رفته کوه گاروک را دروزندند و از طریق دره ناراب و دهه پابل Deh pabel سرحد را ترک گفتند .

مشاهدات «گابریل» باعث شد که از لحاظ نقشه برداری، تمام سرحد رادریک نقشه واضح نمایان سازند. در آن قسمت از سرحد که «گابریل» و خانمش از آن دیدن کردند «دازیت Dazit» و «آندزیت Andesit» (سنگهای آتشفشانی تیره رنگ) مصالحی هستند که در ساختمان آن سرزمین نسبت به سایر مواد غلبه دارند. باعث تعجب و فور عالم نباتات در صحرای بلوچستان بود که در شیبهای ملایم و قعر درهها مانند چادریک پارچهای گسترده شده بود. درین سکنه سرحد علاوه بر بلوچها بقایای ایلات کرده یافت میشود و بطوریکه شهرت دارد قابل توجهترین قسمت اهالی را گبرهایی که مشتق از ایرانیان قدیمند یعنی صاحبان سابق این منطقه، تشکیل میدهند. «گابریل» با آثار قدیم و تمدن گذشته هم که قبلاً کاشفان در باره دره های مرتفع سرحد شرح داده بودند در قسمت شمال غرب آن سرزمین مصادف گردید .

با این بناهای یادگاری قدیم سرحد مخصوصاً «ت. پ. سکرین C. P. Skrine» و خانمش به جزء سروکار داشتند. آنها چند سال قبل از «گابریل» سرحد و زاهدان را پایگاه قرار داده سه مسافرت در پیش گرفتند که علاوه بر نتایج باستانشناسی و مردم شناسی متضمن نقشه برداری هم بود. در سرحد جنوبی بعضی از درهها و کوهها را کشف کردند که قبلاً نام آنها هم بگوش کسی نخورده بود. در کوه «گزیبند Kuh-e-Gesind» و تیر «سکرین» بقایای یک آتشفشانی را بنظر آورد که تصویرمیشد از کوه تفتان قدیمتر باشد. مساحتی از دور هم برای تکمیل نقشه برداری سرحد غربی مورد استفاده قرار گرفت .

مسافرت اول «سکرین» (۱۹۲۱) از طریق دره «تامین» انجام یافت، که در دامنه شمالی کوه آتشفشانی تفتان واقع است و قبلاً «وردنبورگ Vredenburg» از آن دیدن بعمل آورده بود. در سفر دیگری آن دو کاشف مقابل سمت جنوب غربی سرحد رسیدند و موضوع تمرکز آنها را، که تاکنون مجهول مانده بود، روشن ساختند و یک گودالی را در نزدیکی گوارکوه، که «دایر Dayer» کشف کرده و احتمالاً در نتیجه سقوط یک سنگ آسمانی بوجود آمده، مورد بازرسی قرار دادند^۱.

در مسافرت دوم (۱۹۲۸) «سکرین» و خانمش به سمت دره «روپاسک Ropask» که تقریباً برابر با دره «تامین» و در دامنه شمالی کوه تفتان واقع است، رو آوردند. درین جا قبور ۷۰ ملاً کشف شد؛ و این قبرستان عجیبی است مرکب از قبور قدیمی که درغارهای طبیعی واقع است و «قلعه گودال» عبارت از یک دسته اطاقهای حجره مانند است که قسمتی از آن بر روی یکدیگر قرار گرفته است .

در مسافرت سوم (۱۹۲۹) فرصت پیش آمد از «کوشه Koschah» واقع در مدخل دره «تامین دان Tamindan»، که مهمترین دره های سرحد و شامل خرابه های بسیاری از

۱- موقعی که «گابریل» و خانمش در سال ۱۹۳۷ از نزدیک آن گودال عجیب که در میان صحرای مسطحی واقع است عبور کردند قسمت زیادی از آن پر شده بود .

بناهای سنگی میباشد، اکتشاف بعمل آید. پس از بالا رفتن از کوه تفتان، که در همان سال سروان «اسکندر خان» و «ت. ث. رایس C. C. Rice» مبلغ هم در منطقه سنگان از آن بالا رفته بودند، «سکرین» به دره انجیرک، که دسترسی به آن سخت بود. رو آورد و از «سرداریا» یعنی یک دریاچه کوهستانی کوچک واقع در دامنه کوه لاجور، که در نتیجه سقوط یک صخره عظیم بوجود آمده، دیدن کرد. این دریاچه در نوع خود در تمام بلوچستان ایران منحصر بفرد است و قبل از «سکرین» «سایکس» و «برازیه کریگ Brazier Creagh» و «هوچینسن Hutchinson» هم آنرا دیده بودند؛ پس از آن «سکرین» با نقشه برداری از اطراف کوه گنج به اکتشافات خود خاتمه داد.

«آ. شتاین» هم آخرین مسافرت خود را، که چندین سال بود در آسیا ادامه داشت، در بلوچستان ایران شروع کرد. با اینکه متجاوز از ۷۰ سال از عمر او میگذشت معذک آن دانشمند خستگی ناپذیر پس از یک عمر اکتشافات ارزنده در آسیای مرکزی و هند و ایران از پیشروی در مناطق صعب العبور بلوچستان ایران و لارستان و فارس و لرستان تا مرز کشورهای اطراف خزر روگردان نبود. تجسس «شتاین» برای روشن شدن تناسبات تمدن قدیم دره سند و بین النهرین دارای ارزش بسیار بود. بعقیده باستانشناسان در اواخر هزاره سوم قبل از مسیح یک تمدن واحد و جامعی در تمام جنوب و جنوب غرب ایران انتشار یافته که برای آن زمان چندان ابتدائی هم نبوده است.

خوشبختی «شتاین» این بود که «محمد ایوب خان» نقشه بردار عالی هندی هم با او همراه بود و از این پیش آمد باید امتنان داشت که مسافرت های او در ایران از حیث نقشه برداری هم نتایج عالی در برداشتند^۱.

«شتاین» در سال ۱۹۲۳ مسافرت خود را در ساحل جنوبی، از چاه بهار، شروع و از گودال جزموریان گذشته عازم کرمان گردید .

«آشتاین» از چاه بهار و طریق «تیز Tiz» به قصر قند و از آنجا از راه کوهستان به «گه» رهسپار گردید. قصد او این بود که از گه به سمت شمال مسافرت خود را ادامه دهد ولی اغتشاشات ناشی از جنگ باعث شد که از بیراهه به سمت غرب دور زده راه بینت و فانوج را انتخاب نماید. دره بمپور در جهت بالا و پائین رودخانه، برای یافتن ابنیه تاریخی، مورد اکتشاف قرار گرفت و مسافرت در طول خط سیر «گاستایکس» و «سایکس» به سمت رودبار و جیرفت ادامه یافت^۲.

۱- مساحتی که «شتاین» از خطوط سیر بعمل آورد با مقیاس ۱:۷۵۰۰۰۰ و ترسیم طبقه بندی ارتفاعات توأم بود و غالباً شامل تعیین حدود سرزمینهای آباد هم میشد که در آن صورت با مقیاس ۱:۲ میلیون (مساحتی های جزء با مقیاس ۱:۷۵۰۰۰۰ و ۱:۲۵۰۰۰۰) بمورد عمل درآمده بود .

۲- در قصر قند و گه و بینت آثاری موجود بود که منتها مربوط به اواخر قرون وسطی میشد. (شتاین) برای اولین بار در فانوج و حوالی آن آثاری یافت که میشد آن را مربوط به ادوار ماقبل تاریخ دانست. همچنین در امتداد رود بمپور و در دره حلیل بقایائی از تمدن ماقبل تاریخ یافت میشد که با آثار نظیر خود درشوش و هند دارای مشابهت بود .

در غرب راه بندرعباس به کرمان، شبکه خطوط سیر مسافران عصر حاضر متر اکم تر است. درین جا کوهستان حاشیه جنوب ایران در سرزمین کوهستانی لارستان و فارس منبسط و در ارتفاعات به کوههای عریض تر و پست تر که در بین آنها حوضچه‌های وسیع مرتفعی واقع است، منتهی میگردد. فقط سلسله‌های خارجی سمت جنوب تقریباً بطور کلی بوسیله دره‌های ورطه مانند متعدد از یکدیگر مجزا شده و موانع بسیار ایجاد مینمایند.

در منطقه بین بندرعباس - لنگه، که نسبتاً آسانتر میتوان از آن عبور کرد، عملیات اکتشافی روبه خشکی شروع شد. بدون شك از قسمت شرقی لارستان جز تا ۵ درجه نصف النهار بیشتر دیدن نمودند.

مسافران غالباً زمین شناسانی بودند که از طرف شرکت نفت انگلیس - ایران اعزام شده و در حین عملیات خود نقشه‌های عالی از لحاظ زمین شناسی تهیه میکردند. ثمره فرعی تجسس آنها درباره نفت این بود که بطور مبسوط علت ظهور و فورانهای نمک را در جنوب و جنوب غرب ایران روشن ساختند.

راجع به توده‌های نمک ایران قبلاً «گ. ا. پیلگریم» مشاهداتی بعمل آورده بود. پس از او «ف. د. س. ریچاردسون» و «ک. کرچی Krejei»، که سالهای متمادی در جنوب و جنوب غرب ایران، مخصوصاً در ناحیه خلیج باشد هر چه تمامتر در موضوع زمین شناسی کار میکردند، همین موضوع را مورد نظر قرار داده بودند. همچنین «ر. ک. ریچاردسون» مدت چندین سال، از شمال بغداد تا بندرعباس، قسمتهائی را زیر پا گذاشت و بوجود توده‌های نمک توجه داشت. «ج. م. لیس G. M. Lees» اولین کسی بود که پروژنا گهائی و عجیب نمک را تشریح و خاطر نشان ساخت که چگونه بواسطه سنگینی خود شروع به ریزش در دره‌ها نموده بهمین‌های نمک را تشکیل داده است. سه سال بعد از «لیس» «ج. ف. هاریسون» با اتفاق «ا. ه. تایت E. H. Taitt» چندین گنبد بزرگ نمک را در لارستان به تفصیل مورد بازرسی قرار دادند^۱.

«آ. شتاین» در دنباله مسافرتی که در بلوچستان ایران شروع کرده به لارستان هم آمد. مسافرت در امتداد خلیج از بندرعباس به بوشهر بسیار با صعوبت بعمل می‌آمد و خالی از مخاطره هم نبود، و قسمتی از آن در رد «کلویل Colvill» انجام گرفت. «شتاین» در جستجوی آثار باستانی در خشکی هم به سرزمینهای که تا حال کسی از آن عبور نکرده بود، رو آورد^۲. «شتاین» در

۱- در سال ۱۹۳۹-۴۰ (ه. میرشی H. Hirschi) سوسی فرصت را مغتنم شمرده بغیر از توده‌های نمکی که در لارستان کرا را مورد اکتشاف قرار گرفته بود، فورانهای نمک را در ایران مرکزی مانند شمال غرب قم واقع در دامنه جنوبی (کوه گوگرد Kuh-e-Gaugerd) (کویر بزرگ) و در راه قزوین - همدان مورد بازرسی قرار داد.

۲- از نقاطی که از لحاظ باستان شناسی ارزنده بوده و «شتاین» در قسمت اول سفر ساحلی از آن کسب اطلاع نموده بود باید (لشتان Leschtan) واقع در نزدیکی لنگه را نام برد، در آنجا بر روی تخته سنگی ریگی یرشیب بقایای يك نوع تأسیسات قلعه مانند وجود دارد که با احتمال قوی از زمان قبل از اسلام تا اواخر قرون وسطی مسکون بوده است.

بین «چارک» و «بندر مقام Bandar Moqam» راه کنار دریا را ترك گشت و در صد کسب اطلاع از دره گلشن، واقع در آن طرف اولین سلسله ساحلی برآمد. بقیه راه در امتداد ساحل صخره‌ای تا «شیو Shiyu» از منطقه ناامنی عبور میکرد و تصور می‌رود قبل از آن هرگز از لحاظ نقشه برداری مساحی نشده باشد. بقایای آبادیهائی، از قرون وسطی، درین راه دلالت برین داشت که زمانی تجارت ساحلی پر رونقی درین ناحیه برقرار بوده است. در ضمن يك مسافت داخلی بین زیارت و بندر «آزالو Asalu» واقع در آن سمت «نابند Naband» «شتاین» از منطقه مجهول ایل «گبندی Gabondi»، که شهرت خوبی نداشت عبور کرد. برای اینکه از طاهری و طریق حوزه «گیله دار Gifehdar»، که تا حال پای مسافران غرب به آن نرسیده، به لار پیش برود، آزمایش بعمل آمد ولی قرین موفقیت نگردید^۱. آنها تا «ورای Warawi» پیش رفتند ولی بواسطه صعوبت حمل و نقل و ناامنی، که از طرف اهالی فراهم شده، مجبور شدند از راه «عشقان Ishqan» صرف نظر نمایند. نزدیک طاهری شهر سیراف، که مانند مهتابی و سکو ساخته شده، و محل قبرستان وسیع آن واقع در کوه و پله‌هائی که در صخره کنده شده، دقیقاً مورد اکتشاف قرار گرفت. در موقع صعود از سلسله یرشیب ساحلی «شتاین» بقایای يك جاده باشکوهی را کشف کرد که مسلماً زمانی به شیراز و سایر مراکز تجارتي میرفته. «کلویل» شرح آنرا شنیده و «ویلسن» در خشکی قسمتی از آنرا دیده بود.

ازین معاصران مطلب تازه‌ای از ایالت فارس، که هم در لارستان میباشد، به اطلاع ما رسیده است و توسط کسانی تهیه شده که تقریباً بطور کامل به اکتشافات تاریخ قدیم و باستان شناسی اشتغال داشته‌اند. «هرتسفلد» و «شمید» و «گیرشمن» و «شتاین» در موضوع شناسایی سرزمین ایران و مؤسس آن یعنی هخامنشی‌ها و تجدید کننده آن یعنی ساسانیها کار میکردند.

بطوریکه قبلاً ذکر شد «ا. هرتسفلد» قبل از جنگ جهانی اول و در اثنای آن در غرب و جنوب غرب ایران سخت مشغول فعالیت بود. او در سال ۱۹۲۳ یکبار دیگر به قصد توقف چند ساله به ایران آمد و مجدداً فارس را، که از حیث بناهای یادگاری غنی ترین ایالات است، برای اجرای مقاصد عالی خود انتخاب کرد و تحت جمشید را، که به سال ۱۹۳۴-۱۹۳۱ در آن اکتشافات قابل توجهی بعمل آورده بود بعنوان پایگاه خود قرار داد. او همچنین ده سال قبل از آنکه «هاریسون» و همکارش عملیات مساحی خود را درین جا انجام بدهند به منطقه ممسنی، که قبلاً

۱- (شتاک) در سال ۱۸۸۱ از قول اشخاص موثق منزلهای بین طاهری و لار را بشرح زیر صورت داده بود «گالادار» (گیله دار) و «الامر دشت» (الامر و دشت) و «بهره Bahra» و «فیدق» (فیداع) و «ماداده» (ماده ده) و «صحرای باغ» و «ده میان» و «زارور» (زارون) و «ارمود» (هرمز). نقطه آخری را نباید با (هرمز) واقع در کنار جاده لار به بندرعباس اشتباه کرد.

۲- فقط (او. زگنر Zegner) (پاینه Peine) جغرافی دان که به سال ۱۹۲۹ فارس را شخصاً مورد مطالعه قرار داده اطلاعاتی ازین ایالت جمع آوری کرده که منتشر نکرده است.

در سال ۱۹۰۵ هم در آنجا بسر برده بود، رو آورد^۱.

۶. شمید، برای ادامه حفريات در تخت جمشید به جانشینی «هرتسفلد» تعیین گردید. به خرج و دستور و مؤسسه شرقی دانشگاه «شیکاگو» در سال ۱۹۳۴ کارها با حجم بزرگتری شروع شد و تا سال ۱۹۳۷ ادامه پیدا کرد و قسمتی از نتایج آن بتازگی منتشر گردیده است^۲.

در سال ۱۹۳۵ «شمید» پروازهای خود را در تخت جمشید و ایران شروع کرد. او اولین کسی است که هواپیما را برای اکتشافات باستان‌شناسی در اینجا مورد استفاده قرار داده و باین عمل ارزش عظیم عکسهای هوایی را برای باستان‌شناسان دنیا بطور کلی و برای ایران

۱ - (هرتسفلد) تاحدی در ایران کراراً نقاطی را که از لحاظ باستان‌شناسی قابل توجه میباشد مورد بازرسی دقیق قرار داد و تا سرحد امکان از مختلفترین مناطق و دوره‌ها مجموعه‌های ذی‌قیمی جمع‌آوری نمود. به غیر از اکتشافات فارس و منطقه ممسنی که ذیلاً ذکر شده (هرتسفلد) اشیائی هم از ماقبل تاریخ در لارستان و زابلستان جمع‌آوری نمود و یک نقش حجاری مربوط به زمان ماقبل هخامنشی در شمال قصر شیرین (خسروی) و در نزدیکی (سر پل) آثار باستانی زمان هخامنشی بیستون و در (کوه خواجه) در کنکاور پیکرهای سنگی از دوره سلوکی-اشکانی و در جزیره خارک و نزدیکی داراب و سلماس نقش حجاری ساسانی را مورد بازرسی قرار داد و کتیبه (پایکولی) را تکمیل کرد و باستان‌شناء آذربایجان تقریباً تمام انبیه اسلامی ماقبل صفویه و کتیبه‌های ایران را نقش برداری نمود. مهمترین عملیات «هرتسفلد» در فارس که شایان ذکر میباشد عبارت است از: اکتشاف بسیاری از حجاریها که تاحال در گوشه و کنار نامعلوم باقی مانده و آثار نقوشی بر آنها دیده میشود. و همچنین بناهای بسیار قدیمی و صفحه‌های خطوط میخی. در روی سکویه تجدید بنای بعضی کاخها منجمه «حرم» خشایارشا بر طبق اسلوب و سبک معماری توفیق حاصل گردید. «هرتسفلد» ثابت کرد که تخت جمشید تنها یک سکوی سنگی حاوی چند ساختمان نبوده بلکه شهری بوده دارای حصار و خندق که مدت دو بیست سال در آن سکنی داشته‌اند، و تخت جمشید درین شهر واقع بوده است. در خارج تخت جمشید «هرتسفلد» موفق به کشف یک تپه مربوط به عصر حجر گردید. از حفريات در بازارگاد چنین نتیجه بدست آمد که درین نقطه زمانی شهر ارزنده‌ای وجود داشته که محیط آن از تخت جمشید بزرگتر بوده است. آن باستان‌شناس در نزدیکی «فراشبد» یک نقش برجسته جدیدی از بهرام دوم پیدا کرد. «هرتسفلد» یک سلسله کشفیات مهم هم در جلگه فهلیان و تل سپید و حوالی آن بعمل آورد، از آن جمله یک شهر هخامنشی و یک نقش برجسته سنگی بود که بعقیده او قدیمترین آثار ایران و بلکه تمام مشرق‌زمین و عبارت از یک قبر سلطنتی دوره ماقبل هخامنشی بود و امثال آن. بوسیله تفحصات «هرتسفلد» به ثبوت رسید که دولت ایلام تا اعماق خشکی و مقابل تخت جمشید بسط یافته بود،

۲- مهمترین نتیجه حفريات «شمید» در تخت جمشید عبارت است از بیرون آوردن ساختمان جدیدی مربوط به زمان داریوش اول و کشف حجاری زیبایی که تاحال مجهول مانده بود، و کشف کتیبه‌های سنگی زمان خشایارشا، که به سه زبان نوشته شده بود. در «کعبه زرتشت» واقع در پائین دست قیورسلاطین در «نقش رستم» در سال ۱۹۳۶ کتیبه‌هایی کشف شد که ثابت میکند این بنا یک معبد قدیمی متعلق به «آناهیتا» بوده است. در ضمن کاوشهایی که تحت هدایت «شمید» در تخت جمشید بعمل می‌آمد «آ. و. دیویس» کنسولیاری انگلیس در زرتشت موفق شد در قبور هخامنشی یک کتیبه که به سه زبان نوشته شده و بسیار خوب محفوظ مانده بود، کشف نماید.

بالاخص به ثبوت رسانیده است^۱. عکس برداریهای «شمید» راجع به ساختمان کوهها و ترمز کز آنها، و مطالب دیگری هم که برای جغرافیون مهم میباشد، توضیحات کامل در برداشت. آن باستان‌شناس در فارس پروازهای خود را به زودی تا بازارگاد و فیروزآباد و شاپور و سرستان بسط داد^۲.

در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۵ «کیرشمن» برای موزه «لوور» پاریس و برای دولت ایران در شاپور مشغول حفاری بود و در زمستان ۱۹۴۱-۱۹۴۰ همین عملیات را مجدداً شروع کرد. خانم آن باستان‌شناس در کارها به او کمک بسیار مینمود. از اکتشافات جدید مربوط به زمان پارتها و ساسانیان میتوان به تناسبات ارزنده‌ای بین سبک معماری آن زمان با دوران هخامنشی و رومی پی برد^۳.

سفر بزرگ «آ. شتاین» در فارس مصادف با سال ۱۹۳۴-۱۹۳۳ بود. آن دانشمند در جنوب و جنوب شرق شیراز اغلب بناهایی که از لحاظ باستان‌شناسی مهم بود بازدید بعمل آورد و دور بزرگی به اطراف دریاچه نیریز زده و پس از دیدن بازارگاد و تخت جمشید، که در نتیجه عملیات «هرتسفلد» و «شمید» بتازگی در آنجا ساختمانها و حجاریها و کتیبه‌های مجهولی از خاک بیرون آورده شده بود، به بازرسی‌های خود در فارس خاتمه داد.

پس از یک بازرسی در حوضچه فیروزآباد «شتاین» بسمت جهرم رو آورد. راه از روی کوهستان سخت و وحشی عبور میکرد که قبلاً هرگز مساحی نشده بود. برای پیشروی از جهرم به سمت جنوب شرق ولارستان از طرف مقامات ایرانی به «شتاین» اجازه داده نشد و

۱- تجزیه عکسهای هوایی، نواقص بیشمار نقشه‌های زمینی را ولو از آن دقیقتر هم نباشد بخوبی نشان میدهد. به این عملیات که سابقاً ماهها و حتی سالها با کمال زحمت انجام مییافت اکنون بوسیله عکسهای هوایی میتوان در چند روز خاتمه داد. مقدار زیادی از اطلاعات که بناچار از نظر مسافران زمینی مخفی میماند، در موقع پرواز آشکار میگردد. عکسهای هوایی موقعیت بناهای یادگاری قدیم را در محیط جغرافیائی خود بخوبی نشان میدهند. تپه‌های ماقبل تاریخ شناخته میشوند، طرح کامل آبادیها با جزئیات آن که از نظر نقشه برداران زمینی درائی ریزش خاک مخفی مانده، و بناها و آثار خیا با آنها و موقعیت شهرها و سطح‌های زراعت نمایان میگردد.

۲- نتیجه عکسهای هوایی استخراچ مخصوصاً دارای اهمیت بود زیرا بوسیله آن برده‌از روی وضعیت طبیعی یک شهر اسلامی که بیش از نهدسال پیش از میان رفته بود، برداشته شد. در بازارگاد با وجود اکتشافات متعددی که قبلاً از لحاظ باستان‌شناسی بعمل آمده بود تازه در نتیجه عکس برداریهای «شمید» دیوارهای یک شهر کثیرالاضلاع با برجهای خود ظاهر گردید. در اطراف کاخ سرستان که کراراً مورد بازرسی قرار گرفته بود عکسهای مبسوطی از یک سلسله خانه‌های مدفون و آثار خیا با آنها و دیوارها و باغها بدست آمد.

۳- در شاپور هم یک کتیبه به زبان پهلوی کشف شد، که برای تاریخ ساسانیان، دارای ارزش فوق‌العاده بود. بعلاوه هیئت یک آتشکده و آثار قصر جدیدی از زمان شاپور اول را که دارای قطعات رنگی و خورده نقاشیهای روی دیوار بود، از خاک بیرون آورد. خاتم کاریهای جدید اکتشاف دارای نقشهای صورت و س، دلالت بر صنعت زمان ساسانیان در قرن سوم میلادی میکردند.

اواز طریق درهٔ خفر (آسمان گرد) به فسا رهسپار گردید^۱. بقیهٔ مسافرت روبه شمال، درست شرق ازدور سلسلهٔ عظیم تودج انجام یافت.

پس از سرکشی به سر وستان در مدت شش روز «شتاین» از سرزمینی که غالباً نقشه - برداری نشده بود. به داراب و پس از آن در سمت شرق از مقابل دریاچهٔ نیریز گذشته از طریق یوانات تاده بید به شمال فارس رو آورد^۲. کوه کیلویه واقع در شمال فارس، که بطور سراسر مساحتی را به وسعت ۸۰ کیلومتر مربع اشغال کرده، کوهستان مرتفعی است واقع در بین جادهٔ ارتباطی بین بوشهر و شیراز تا سرزمین بختیاری، و بطوری که قبلاً ذکر شد یکی از سرزمینهای کوهستانی ایران میباشد که تا این اواخر هم معماهای بسیاری دربارهٔ آن ذکر میشد. تا کنون تنها «شتوگر» قبل از یک قرن و دم. س. بل» تقریباً قبل از نیم قرن پیش ذکر به این منطقه از روی مشاهدات شخصی خبر داده بودند ولی مسافرت آنها بیشتر جنبهٔ توضیحاتی داشت آن هم بطور خیلی مختصر^۳.

در سال ۱۹۳۴-۱۹۳۳ (ج. و. هاریسون) عملیات خود را در کوه کیلویه آغاز کرد. او بمعیت «ن. ل. فالکن» و «آ. آلینون» در مدت نهم ماه بدون خستگی در آن سرزمین کوهستانی غیر مهمان نواز به نقشه برداری و زمین شناسی اشتغال داشت. «هاریسون» کوههای گول پیکر کوه کیلویه و «کوه خامی» واقع در سمت جنوب غرب و «کوه الوارز» در داخله و کوه دثنا عظیم را در شمال دور زده، کوه اخیر در فصل تابستان هم، در قسمت دره‌هایی که سایه است از سطح‌های کوچک پر برف مستور میباشد.

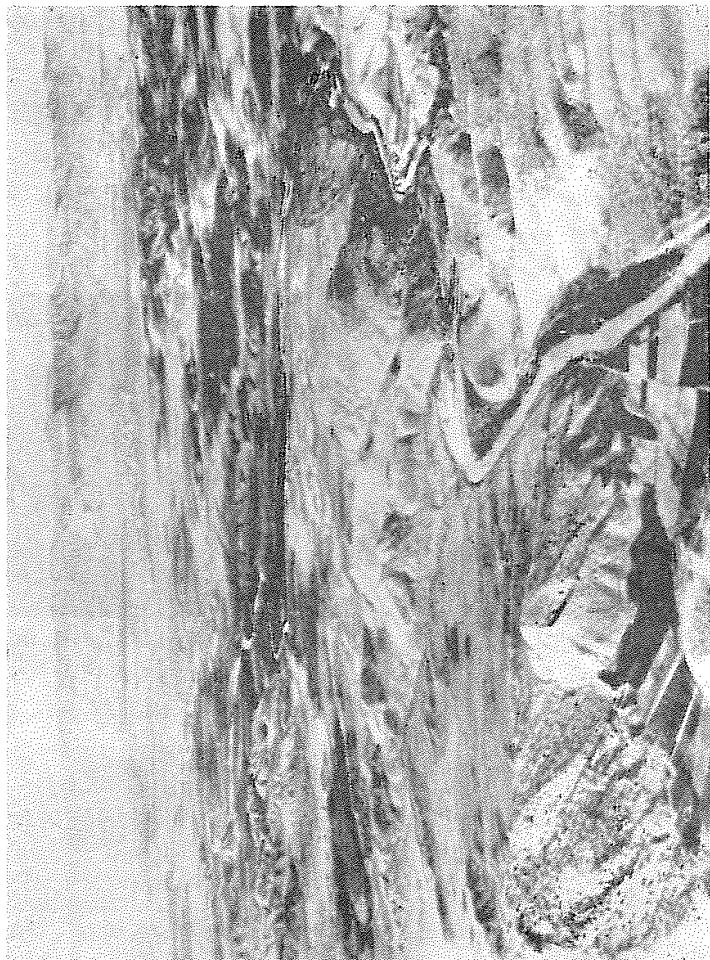
ماه‌های گرم صرف اکتشاف قسمت شمال شرقی، که مرتفع است، گردید، و ماه‌های

۱- درین جا تپهٔ مصنوعی «تل ضحاک» که «اوزلی» خیر آن را قبلاً داده و در نزدیکی آن «شتاین» یک کنده کاری کوچک یونانی، یعنی یک کلهٔ «آفرودیت» (ونوس ربه النوع زیبایی) پیدا کرده بود که به باستان شناسان آتیه، برای کسب اطلاعات نوید بسیار میداد.

۲- بادی دن دالان نزدیک داراب که به شکل صلیب در صخره کنده شده و نظر مسافران قبلی را هم جلب کرده بود «شتاین» عقیده داشت که تأثیر معماری اوائل دورهٔ مسیح در آن آشکار میباشد.

۳- از مسافرت‌های «هاوس کنشت» در کوه کیلویه فقط نقشهٔ ترسیمی «کیپر» در دست بود. گویا یک نفر گیاه شناس دیگر هم بنام «کوتشی Kotschy» در سال ۱۸۴۲ وارد این کوهستان وحشی شده و به «کوه دینا» که کوه کیلویه در آن سربا آسمان برافراشته رسیده است زبیر جاهائی که او در آن گیاهانی جمع آوری نموده دارای علامت «کوه دثنا Kuh Daena» در شمال تخت جمشید میباشد ولی از این مسافرت که از بوشهر واقع در کنار خلیج شروع شده اطلاع بیشتری بدست نیامده. «لایارد» یک سال قبل از «کوتشی» فقط با مناطق مرزی کوه کیلویه تماس حاصل کرده بود. «ویلسن» سال ۱۹۰۸ از سمت غرب تا «دیشموک» پیش رفت ولی خط سیر خود را تشریح ننمود.

در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۳ «ر. س. ماگ کیلیکان» و «س. کلگ S. Clegg» از اعضای شرکت نفت انگلیس - ایران در کوه کیلویه مسافرت کردند و دو سال بعد از آنها «ر. ت. جنینکس» و «ک. و. گرای» هنگام گذشتن از «فلات» به بهجهان از آن سرزمین عبور کردند ولی آنها هم ظاهراً هیچگونه یادداشتی منتشر نداشتند.



اثر ا. ف. شمید، پرواز از روی شهرهای قدیم ایران
عکس هوایی از آن قسمت و پیشکوه، که کشف زنده است
جلگه و هوایلان، با رودخانه و سید حوره

عکس از ا. ف. شمید ۱۹۳۷

زمستان به بازرسی جنوب غرب که نسبتاً در گودی میباشد، اختصاص یافت. کوه گیلویه درین موقع دیگر در اثر مخاصمات بین ایلات جنگجو از هم پاشیده نبود و «هاریسون» موفق شد با کاروان خود، که مرکب از چهل قاطر بود ۱۶۰ اقامتگاه را مبدأ قرار داده نقشه‌هایی با مقیاس بزرگ (که تا حال منتشر نشده بود) از تمام منطقه ترسیم نماید^۱.

«گندومان Ganduman»، که هنوز هم جزو سرزمین بختیاری میباشد و از اصفهان بوسیله اتوموبیل به آن میتوان دست یافت، مبدأ عملیات «هاریسون» قرار گرفت. این محل قبلاً از لحاظ نجومی ثبت شده بود.

«هاریسون» از آنجا به اکتشاف سرزمین واقع در شمال غرب و کوه دثنا پرداخت که مانند حوضچه جنوبی همین کوه به منطقه رود کارون تعلق دارد. آن مسافر در جنوب کوه دثنا شراط زندگی بشری را مناسب‌تر یافت و به بعضی اینبه و دهات فقیر بر خورد کرد. همچنین بقایای پلها و قلاعی مر بوط به زمان ساسانیان یا شاید به ادوار قبل از آنرا کشف نمود.

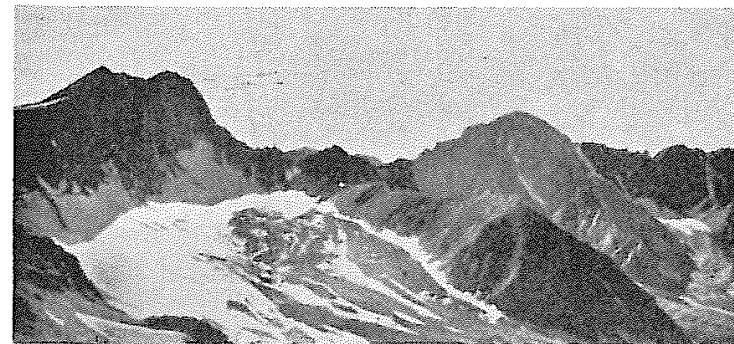
از منطقه رود کارون بسمت جنوب از «بارس Bars» به حوزة مارون میرفت. راه بهبهان به داخله، که «شتوگر» قبلاً آنرا ذکر کرده بود، در نزدیکی ده دشت مورد تقاطع واقع شد. «هاریسون» مشاهده کرد این محل، که خانه‌ها و مساجدش هنوز خراب نشده، کاملاً متروک میباشد. سپس آن زمین‌شناس از سمت شمال به کوه خامی، که متجاوز از ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد، نزدیک شد و همچنین به سلسله عظیم هرمی شکل کوه الوارز، واقع در بین کوه دثنا در سمت شمال شرق و کوه خامی در جنوب غرب صعود کرد^۲. آن مسافر در جلگه وسیع سمت شرق داشت و اطراف آن به قبور قدیمی و قلاع خرابه و پلها و مجاری آب برخورد کرد. بعضی راههای «هاریسون» در جنوب کوه گیلویه بین داشت و شاپور واردکان را قبلاً مسافران دیگر مانند «دوبود» و «ر تسفلد» و امثالهم تشریح نموده بودند، از آن بعد حکومت ایران تا قلب این سرزمین، که تا کمی پیش هنوز دور افتاده محسوب میشد، شروع به ساختن جاده‌های اتوموبیل رونمود^۳.

قبل از آنکه «هاریسون» به اردکان برود، سرزمین مرتفعی که مقسم آبهای بین «زهره Zuhreh» و قره آقاج را تشکیل میدهد، مورد اکتشاف قرار گرفت. پس از آن از طریق جلگه کاکان و دزگرد از سمت جنوب شرق به سلسله کوه دثنا رسیدند. از سی سخت واقع در سمت غرب کوهستان تا شمال غرب در صدد تهیه ضمیمه‌ای به مساحتیهای قبلی برآمدند. تازه برای اولین بار یک نظر اجمالی از کوه گیلویه بدست آمد. موضوع آبیاری آن

۱- بمقیاس ۲۵۳۱۴۴۰: ۱

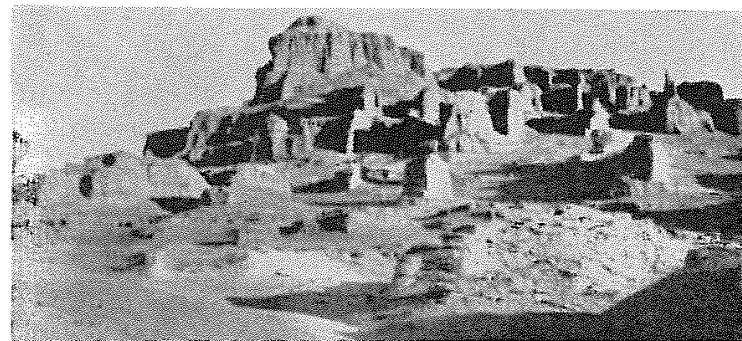
۲- در دامنه جنوب غرب کوه الوارز «غار شاهی» واقع میباشد و آن غار عمیقی است در صخره شیب‌داری که بقایای یک بنای آجری در آن وجود دارد. برای «هاریسون» میسر نشد آن موضع را از نزدیک دیدن نماید.

۳- با وجود این مأموران دولتی مایلند باز هم همیشه خارجیها را دور نگاهدارند. در سال ۱۹۴۹ به یکدسته دانشجویان «وینی» که در رشته جانور شناسی کار میکردند، و در تحت سرپرستی «H. Löffler» برای دیدن این منطقه آمده بودند، اجازه ورود داده نشد.



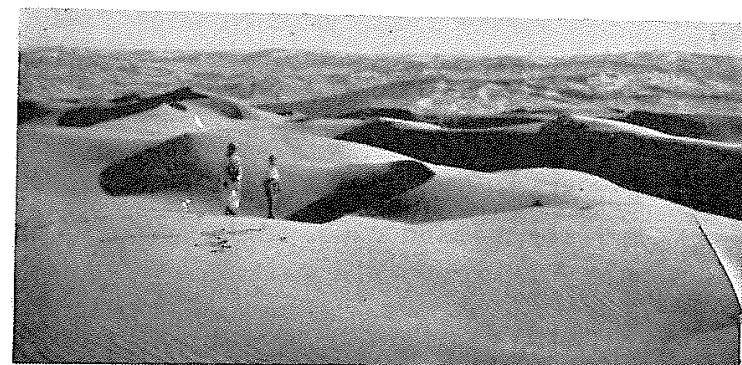
سلسله تخت سلیمان

از اثر ده. بوبک، عمل زمان یخبندان در شمال غرب ایران عکس از ده. بوبک (۱۹۳۴)
«علم کوه» (۴۸۲۳) «تخت سلیمان» (۴۶۰۰ متر)



«شهر لوت» (شهر صحرا) در نزدیکی «پوش گوشقال»

عکس از آ. گابریل (۱۹۳۳)



دریای شن در جنوب لوت

از اثر آ. گابریل، اذبهره‌های ایران عکس از: آ. گابریل (۱۹۳۷)

سرزمین تا قبل از «هاریسون» دستخوش اغتشاش بود ولی حالا به این نتیجه رسیدند که خیزین شعبه فرعی بزرگ کارون و مارون که در نزدیکی بهبهان جاری می‌باشد، و رودهای زهره و شاپور به دریا میریزند و فقط شمال شرق کوه گیلویه به منطقه رود کر تعلق دارد که به دریاچه نیریز داخل می‌شود. بقعیده «هاریسون» سرحد برف در کوه گیلویه مانند کوه‌های بختیاری در دامنه شمالی کوهستان و تقریباً به ارتفاع ۴۲۰۰ متر واقع می‌باشد.

شرکت نفت انگلیس - ایران که «هاریسون» را برای اکتشافات در کوه گیلویه فرستاده چند سال قبل هم این کاشف معاصر را به کوه‌های بختیاری اعزام داشته بود. مواد و اطلاعات سابق که از نظر نقشه برداری این منطقه مهمتر بنظر می‌آمد قبلاً توسط «سایور Sawyer» تهیه شده و در اوایل قرن ما بطرق مختلف تکمیل گردیده بود.

پس از جنگ جهانی اول، آن سرزمین تقریباً بطور کامل بوسیله همکاران نزدیک «هاریسون» طی شده بود. موقعی که او مسافرت خود را شروع کرد مقصود این بود که به جستجوی قسمتهای کمی از کوه‌های بختیاری که هنوز مساحی نشده بود رفته و نقشه برداری آنرا به جریان بیندازد.

«هاریسون» عملیات خود را در ناحیه شوشتر شروع و در سمت شمال شرق از بیراهه‌هایی که فقط اهالی بومی آشنا بودند از تمام منطقه بختیاری تا حوضچه قدیم و در دریاچه ارجنگ، واقع در حاشیه ایران بدون دررو، عبور کرد. درین مسافرت بسیار مشکل، که به هر طرف و تمام جهات پرسه زدند، ۱۳ قاطر تلف گردید. در مراجعت «هاریسون» تا انتها الیه جنوب شرق بسمت «کوه دالان» پیش رفت؛ از فراز این کوه منظره کوهستان که گیلویه، که در آن زمان اطلاع کمی از آن در دست بود، خود را نشان میداد، و درین جا از میان سلسله جبال عظیم پردرختی کوه دتئاسر با آسمان برافراشته است. در آن موقع «هاریسون» هنوز نمیدانست که درین جا هم نقشه برداری از سر زمینهای تازه بعیده او واگذار خواهد شد. هنگام بازگشت از طریق «بارس Bars» و راههای صعب‌العبور، او نقاط مهمی را در امتداد کارون روشن ساخت.

«هاریسون» عملیات مساحی خود را در کوه‌های بختیاری بوسیله مشاهدات بسیار راجع به ساختمان و شکل کوهستان تکمیل نمود ولی هیچگونه علامتی راجع به وجود بختیالی‌های طبیعی مربوط به زمان گذشته مشاهده نمود. «هاریسون» برخلاف «لنتوس» جریان قابل توجه رودها را، که از وسط دره‌های تنگ کوهستان سر از سر می‌شدند، غالباً قدیمتر از خود دره‌ها میدانست. نقشه‌ای که بوسیله مصاحبان «هاریسون»، یعنی «ن. ل. فالکن» و «آ. ه.

۱- مسافرت «ف. ساکویل وست V. Sackville-West» با چهار نفر مصاحبش در سالهای ۱۹۲۰ در کوه‌های بختیاری اصفهان از طریق دوپولان و مالیر از نظر جغرافیائی چیز تازه‌ای در بر نداشت.

۲- درین جا باید ذکر شود که «هاریسون» در لرستان در سمت شمال سلسله کوه سفیدین «تنگ‌ریکی Tang-e-Rikki» و خرم‌آباد اشکالی دید که بعقیده آن کاشف شاید وجود آنها مربوط به فعالیت یخبندان قدیم بوده باشد.

تأیید، توأمأ از سرزمین بختیاری^۱ تهیه شده بهترین نقشه‌ای است که ما از این منطقه در دست داریم.

کمی بعد از «هاریسون» «آ. دزیو A. Desio» زمین‌شناس ایتالیائی به کوهستان بختیاری آمد. او موفق شد یک سلسله مشاهدات مربوط به «شکل شناسی Morphologie» بعمل آورد که مهمترین آن تعیین صحیح آثار دوره یخبندان بوده است.

«دزیو» در سال ۱۹۳۳ از مرتفعترین قله سلسله زرده کوه، که در «کلنگ‌چی» اوج ارتفاع آن به (۴۳۸۶) متر میرسد، صعود کرد. او چهار یخبچال کوچک بنظر آورد که مساحت کل آنرا ۱۵۰ هکتار و مرز برف زمان یخبندان را در ارتفاع ۳۳۵۰ تا ۳۴۰۰ متر بر آورد نمود. «ن. ل. فالکن» که در سال ۱۹۳۱-۱۹۳۰ در منطقه بختیاری و جاهای دیگر سمت مصاحب «هاریسون» را داشت، نظریه «دزیو» را، مبنی بر اینکه در زمان سابق یخبندان متوسط تری در کوهستان بوقوع پیوسته، رد کرد. «فالکن» در سال ۱۹۳۵ به کوهستان بختیاری بازگشت تا مشاهدات «دزیو» را در زرده کوه مورد بررسی قرار دهد و به این نتیجه رسید که کوهستان بختیاری در زمان یخبندان هیچگونه تغییر شکلی نپذیرفته است.^۲

کمی بعد از آنکه «هاریسون» از این سرزمینهای وحشی مساحی بعمل آورد «آ. شتاین» هم در ضمن مسافرت خود به فارس، از کهگیلویه و کوهستان بختیاری بازدید نمود. اولین هدف «شتاین» پس از خروج از شیراز عبارت از تعقیب شاهراه فارس به خوزستان بود. سپس آن زمین‌شناس از بهبهان و بیراهه سفری به کهگیلویه نمود و از دشت سردر آورد؛ «شتاین» در دنباله مسافرت خود راهی شبیه به راه «دوبو» را در پیش گرفته به مالیر رسید.^۳

۱- بمقیاس ۱:۸۰۰۰۰۰

۲- G. J. ۱۹۴۶ CVII «فالکن» بعدها مدارک و نظریات خود را تغییر داد.

۳- بفاصله سه منزل آنطرف‌تر از شیراز یعنی در نزدیکی اردکان «شتاین» موفق شد حفزاتی بکند که بوسیله آن ثابت میشد که در کوهستان هم سه تا چهار هزاره قبل از مسیح همان تمدنی که در دره‌های قدیم‌تر فارس حکومت میکرد در اینجا هم وجود داشته است. با مراجعه به اردو کشی اسکندر از «دروازه ایران» آن کاشف بزرگ یکبار دیگر سئوالی را که از زمان «کینشیر» مسکوت مانده بود، مطرح و توضیحات مورخان را راجع به پادشاه یونان با وضعیات محلی تطبیق کرد. بقعیده «شتاین» خرابه‌های ده دشت از زمان صفویه تجاوز نمیکند. حصارهای «تسکه سروک» که «دوبو» تسکه «سولک» ذکر میکند) را «دوبو» تقریباً ۱۰۰ سال قبل از «شتاین» دیده بود ولی فقط بطور سطحی توانسته بود به آن نظر اندازد. این حصارها از آنچه انتظار میرفت بسیار مهمتر بودند. صور مختلفی که در صخره‌های منفردها جاری شده متعلق به اواخر دوره پارتها می‌باشد. همچنین دو کتیبه آرامی هم پیدا شد. از آثار باستانی مالیر و حوالی آن از زمانیکه بوسیله «لایارد» کشف شده مکرر بازدید بعمل آمده بود معذک درین جا هم «شتاین» موفق شد گنجینه‌های قابل ملاحظه و غالباً پیچیده در معانی از زمان پارتها که در تاریخ ایران تاریکترین دوره صنعت می‌باشد، بدست آورد. در دره دورافتاده «شاهی» در شمال مالیر بقایای یک معبد و مجسمه‌های مفرغی از زیر خاک بیرون آمد. این مجسمه‌ها غالباً از اندازه طبیعی بزرگتر بودند و بیشتر قطعات خورده آن بدست آمد. این آثار زیرخاکی غالباً دارای اثر یونانی بودند.

از منطقه لرستان مخصوصاً از پیش کوه، تا این اواخر کمتر اطلاع در دست بود. پشت کوه را بهتر میشناختند زیرا درین جا از چندین سال پیش سلسله فرمانروایانی حکومت میکردند که نظم را در آن سرزمین برقرار نگاه میداشتند. والی همیشگی پشتکوه هم مانند تمام شاهزادگان ایرانی مهمان نواز بود و همینکه به یکنفر خارجی اجازه ورود به منطقه خود را میداد دیگر حمایت خود را از او دریغ نمیکرد. در سال ۱۹۲۰ او حتی به یک هیئت کامل از مساحان انگلیسی اجازه داد در پشتکوه مشغول عملیات بشوند.

بطوریکه قبلاً ذکر شد این همان هیئتی است که تحت تعلیمات «و. ه. سترانگه» کار میکرد. همچنین «و. ر. سملی W. R. Smellie» هم مقارن همین زمان از پشتکوه آثار محجری جمع آوری نمود.

برخلاف پشتکوه در پشتکوه ایلات متمدنی سکنی کرده اند که رهبر مشترک نداشتند. آنها تحمل هیچ خارجی را در سرزمین خود نمیکردند و در بین مسافرتهای سطحی «ادموند» در زمان جنگ جهانی اول و پیشرویهای «هرتسفلد» و «میس ستارک»، تا آنجا که من میدانم، پای هیچ کاشف غربی به پشتکوه نرسیده و لذا نقشه جغرافیای این قسمت از لرستان دارای نواقص بسیار بود.

انگلیسها در سال ۱۹۱۴ قصد داشتند از پشتکوه و بالاگریوه مساحی بعمل آورند ولی بواسطه اغتشاشات عمومی در آن سرزمین مجبور شدند مجدداً از نقشه خود صرف نظر نمایند و با آنکه گروگان گرفته و قراردادهایی منعقد و با ایلات مختلف توافقهایی حاصل شده بود معذک کاروان مساحان انگلیسی بفاصله یک منزل از دزفول مورد چپاول قرار گرفت.

تازه ۲۰ سال بعد یک مساحی علمی طبق نقشه از تمام پشتکوه شروع شد. «ج. ف. هاریسون» و «ن. ل. فالکن» با پشتیبانی «پ. ب. مالینگ» نقشه‌ای به مساحت ۱۱۰۰۰ میل مربع از منطقه مورد بحث ترتیب دادند. تعدادی از نقاط مهم بوسیله «و. ا. براون W. E. Browne» بطرز نجومی مشخص گردید.

در نتیجه احتیاط و جدیت هاریسون بسیاری از نقاط سفید جنوب و جنوب غرب ایران در روی نقشه ازین رفته، و باید از این جهت خود را مدیون اودانست «هاریسون» گزارش از کارهای سخت هفت ماهه خود در پشتکوه داده بود. پس از نبردها و نزاعها بالاخره بوسیله رضاشاه پهلوی صالح در لرستان برقرار شد و هیئت توانست بدون مزاحمت به بررسی‌های خود ادامه دهد.

۱- از خود گرد آورنده گویا انتشاراتی بدست نیامده باشد. او نتایج زحمات خود را تحویل «ا. د. کوریه» کرد، و او بین عالم حیوانات این منطقه با آنچه «دومرگان» درسی سال قبل بوطن خود همراه آورده بود، شباهت کاملی تشخیص داد.

۲- بمقیاس ۲۵۳۱۴۴۰ : ۱

۳- اکنون دو جاده اتومبیل‌رو ازین سرزمین عبور میکند. یکی از آنها که از اهواز به دزفول و بروجرد و قم در جهت مخالف جریان سعیدمره و دره کشکان می‌رود، در حین جنگ جهانی دوم دارای اهمیت بسیار بود. جاده دومی که از خم آباد و طریق هرسین به کرمانشاه می‌رود بارها قدیمی بغداد متصل میگردد.

از آنجائیکه تمام پشتکوه در منطقه آبیاری سعیدمره واقع میباشد اولین وظیفه «هاریسون» این بود که جریان این رودخانه را حتی المقدور دقیقاً مشخص سازد. در نزدیکی موضعی که سعیدمره در دامنه «کوه چرمی» در دره‌ای بعمق ۱۲۰۰ متر اولین سلسله عظیم کوهستان پشتکوه را میشکافد «شتر اوس» این رود را دیده و ادموند در نزدیکی حوضچه «هولیلان» از آن عبور کرده بود و دومرگان «گویا اولین کسی میباشد که امتداد این رودخانه را تا سرپیچ آن به جانب جنوب شرق پیموده است. ولی تازه برای اولین بار این قسمت از سعیدمره دقیقاً بوسیله «هاریسون» تشریح گردیده است.

قسمتی از دره سعیدمره که تقریباً ۱۵۰ کیلومتر طول دارد و در امتداد کبیر کوه واقع است تا ورود آن به سرزمین پست قبلاً از طرف کاشان مورد مطالعه قرار گرفته بود. «راولینسن» اولین کسی بود که تقریباً یک قرن قبل از «هاریسون» در ضمن مقاله دانشمندانهای دنیای غرب را با این منطقه تاریخی تا اندازه‌ای آشنا کرده بود. هر تسفلد قسمتی از دره سعیدمره را از نظر یک نفر باستان‌شناس در نور دیده بود، همچنین مخبرین معدود دیگر فقط با قسمتی از سرزمینها آشنائی پیدا کرده بودند. عملیات مساحی «هاریسون» تمام امتداد رودخانه را بطور اصولی شامل میشد.

در این مسافرت «هاریسون» بزرگترین سرخوردگی زمین را که در کره زمین شناخته شده کشف کرد. او بموازات «کبیر کوه» کوه سدما نندی را دید که تقریباً از کف رود سعیدمره تا ۱۲۰۰ متر ارتفاع سر باسمان برافراشته و بطول ۱۵ کیلومتر در هم فرو ریخته بود. سعیدمره سدی را که مانع بود از میان آره کرده و دریاچه‌ای که در نتیجه تشکیل شده بود خشک گردید اما درین ضمن گل و لای زیادی که در مساحت وسیعی ته نشین شده بود زمین حاصلخیزی در نقاط کوهستانی جنوب غرب ایران بوجود آورده که نظیر آن در سرزمینهای کوهستانی کمتر دیده میشود.

این وقایع تمام در مدت طولانی قبل از زمان سیروس بوقوع پیوسته بود. در یک بازوی این سرزمین رسوبی حاصلخیز شهر قدیم «دره شهر» بنا شده بود و «هاریسون» مقدار زیادی از بقایای بناهای یادگاری زمان ساسانیان را که «هرتسفلد» و «میس ستارک» در جستجوی آن بودند، درین جا پیدا کرد.

همچنین در پائین دست سعیدمره یعنی آنجایکه این رود بعنوان کرخه بسمت سرزمین پست مسطح می‌پیچد «هاریسن» علاوه بر نقشه برداری و زمین‌شناسی مشاهدات مفیدی که به دره باستان شناسان هم بخورد بعمل آورد. در نزدیک «پایه بل» زمانی پلی وجود داشته و ظاهراً سدی جلوی آب را گرفته و بوسیله تونل و مجاری آن را تا سطح کنار رودخانه هدایت میکردند است. به یقین درین جا مخزن گندمی برای شوش که در همسایگی واقع میباشد وجود داشته است.

همچنین جریان بزرگترین رود فرعی سعیدمره یعنی کشکان که از سلسله عظیم بروجرد واقع در شمالترین مرز لرستان سرچشمه میگردد و در لرستان شرقی تمرکز پیدا میکنند توسط «هاریسون» به جزء تشریح شده بود. مانند سایر سرزمینهای کوهستانی جنوب غرب

و جنوب ایران در لرستان هم «هاریسون» برای ایجاد شبکه رودخانه‌ها سابقه‌ای قائل است و میگوید قبل از آنکه کوهستانها قدامت کنند شبکه رودخانه‌ها وجود داشته است .
 سرزمین کوهستانی شمال غرب منطقه اکتشافات «هاریسون» که واقع در کنار جاده کرمانشاه است قبلاً و کراً بوسیله مسافران در نور دیده شده بود. از بین زمین شناسان فقط «دومرگان» و «دوماکنم» از ساختمان عمومی این منطقه چین خورده واقع در غرب ایران بدون درو اطلاع حاصل کرده بودند. چهار سال بعد از «هاریسون» (۱۹۳۸-۱۹۳۹) «ت. آرانپورگ» زمین شناس درین منطقه سفر کرد و مشغول مشاهدات راجع به طبقه بندی زمین مخصوصاً در فضای شاه آباد - ایلام (حسین آباد ده بالا) گردید .
 بطوریکه از تذکرات فوق برمیآید زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران در اکتشافات کوهستان حاشیه غربی و جنوبی ایران سهم بزرگی داشتند ولی اطلاعات اکتشافی غالباً آنها از چهار دیوار شرکت خارج نشد و تنها چند نفر از دانشمندان برای انتشارات علمی جهت اطلاع عامه قدم در پیش گذاشتند.

«س. لیستر جیمس S. Lister James» رئیس زمین شناسان شرکت باسابق چندین ساله خود نقش بزرگی را بازی می کرد. اعضای ستاد او مانند «هاریسون» و «ر. ک. ریچاردسون» و «ف. د. س. ریچاردسون» و «ولیس» و امثالهم نامشان قبلاً ذکر شده است. از جمله زمین شناسان قدیمتر «س. ج. شاند» است که بسال ۱۹۱۹ وضعیت یک قبر باریکی را در کوههای «آماری» واقع در نزدیکی «میدان نفتان» تشریح نموده. بطوریکه قبلاً ذکر شد «ه. گ. بوسک» که قبل از جنگ جهانی اول بمعیت «ه. ت. مایو» در مناطق نفتی غرب ایران کار کرده بود در سال ۱۹۲۵-۱۹۲۴ با اتفاق «ج. نازون- جونس» و «و. ه. دولینگ» از راههای مشابه خطسیر «هاریسون» تا قلب سرزمین بختیاری پیش رفت و در ضمن سایر چیزها مشاهدات قابل توجه خود را راجع به یک سرخوردگی زمین در پایه «کوه کاینو Kainu-e-Kuh» با اطلاع رسانید. «گ. م. لیس» که در همان هم مشغول فعالیت بود در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۵ در ضمن مسافرتی از مسجد سلیمان «میدان نفتان» و طریق مالیر به اصفهان از کوههای بختیاری عبور کرد و اطلاعات ارزنده‌ای مربوط به زمین شناسی جمع آوری نمود. «ه. دو بوک H. de Bockh» که در سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۳ منطقه وسیعی از حوزه امتیاز شرکت نفت انگلیس را دیده و در سال ۱۹۲۶ تا مناطق غربی اطراف کویر بزرگ پیش رفته بطور خاصی فعالیت نموده بود .
 ثمره تمام این مسافرتها اطلاعات جدید از طبقه بندی و ساختمان مناطق حاشیه ایران از لرستان گرفته تا جاده هرمز بود. در سال ۱۹۲۴ از طرف «ر. ک. ریچاردسون» تالیف جامعی راجع به زمین شناسی غرب ایران انتشار یافت و پنج سال بعد در نتیجه مطالعه مجموعه آثار «مجرس» و «دولوک» و همکارانش یعنی «گ. م. لیس» و «ف. د. س. ریچاردسون» موفق شدند

۱- «ج. آ. دوگلاس» و «و. ب. کنیک» در مجموعه زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران، همان جانوران دورانهای گذشته را از روی قدیمترین طبقه زمین که حاوی آثار «مجرس» بود مورد بررسی قرار دادند . راجع به مآخذ این کاشفان تا ۱۹۲۸ مراجعه شود به «گریگوری» .
 The structure of Asia

تألیفی راجع به زمین شناسی غرب و جنوب غرب ایران بیرون بدهند .
 هر چند زمین شناسان بعدی مخصوصاً «شرودر Schroeder» تشخیصهای «دوبوک» و «لیس» و «ف. د. س. ریچاردسون» را در بسیاری موارد مورد تصحیح قرار دادند معذک آن مهندسان نفت که در اواخر سال بیستم معلومات ما را راجع به طبقه بندی و ساختمان زمین مخصوصاً آنچه مربوط به جنوب غرب ایران است تکمیل نمودند و خدماتشان از این لحاظ محفوظ می باشد زیرا راجع به ساختمان قشر سطح مناطق دیگر هم ما را مطلع ساختند. آنها تشخیص دادند سرزمینی که دارای چین خوردگی های موضعی و محلی است و در شرق « سطح عربی» (سرزمین فور Fore) بوجود آمده رو بسمت سلسله های مرتفع تری که بیشتر در داخله خشکی واقفند شکافشان دائماً قوی تر و بیشتر میشود و در ناحیه ای که ساختمان قشر آن برجسته می باشد (Region of nappes) و در منطقه بین کرمانشاه تا میناب میتوان آن را جستجو کرد منتشر میگردد . امروز نظریه «دوبوک» و همکارانش ممکن است یک نوع پیش بینی بحساب آید زیرا عقیده داشتند آن طرف ناحیه ای که دارای ساختمان قشری است در قاره ایران یک توده واسطه (Median mass) بدنبال داشته است.

تحقیقات راجع به باستان شناسی جدید در لرستان فصل تازه ای را تشکیل میدهد. بطوریکه قبلاً ذکر شد پیشکوه و مناطق مجاور شمالی آن در عصر حاضر هدف مطلوب محققان تاریخ قدیم و باستان شناسان قرار دارد.

در سال ۱۹۳۰ از لرستان سیلی از اشیاء مفرغی که شاید مربوط به سه هزاره قبل از مسیح باشد در بازارهای عتیقه فروشی کرمانشاه و شهرهای بزرگتر ایران سرازیر شد. موقی که «دومرگان» در لرستان مسافرت میکرد از این اشیاء زیرزمینی هنوز اطلاعی در دست نبود واضح است که غیر قابل عبور بودن سد کوهستان غربی ایران قدیم و خصومت اهالی آن و امتناع مأموران ایرانی از اجازه ورود خارجیها باعث میشد که اطلاع از تمدن دوره مفرغ لرستان تا این حد دور از دسترس قرار گیرد .

هنگامیکه بازرگانان با پشتکار ایرانی به علاقه خیرگان و گرد آورندگان دنیای غرب راجع به اشیاء مفرغی لرستان پی بردند تازه ترین اجناس زیر خاکی خود را از پرده بیرون آوردند. بالاخره از طرف اهالی بومی مرتباً غارت صدها قبرستان زیرزمینی در لرستان شروع شد. این قبرستانها غالباً در شبهای ملایم تپهها و در نزدیکی چشمهها و درختان واقع بودند. پس از آنکه مقابر سطح زمین مورد کاوش قرار گرفتند لرها به دسته های بزرگتر و کوچکتر تقسیم شده بادیلیم های نوک تیز موقفانه شروع به کاوش قبرهایی که هنوز از نظر پنهان مانده بود نمودند. تقریباً پس از یک سال و نیم ظاهراً این منابع با تمام رسید .

علاوه بر مفرغ سفالهای قدیم و اجناس شیشه ای و ادوات سنگی و امثال آنها از زیر خاک بیرون آمد . یکی از معتبرترین نقاط عتیقه خیز در نزدیکی هرسین واقع بود، ولی در قسمتهای مختلف دیگر آن سرزمین مانند کاکوند و اولاد قباد و مومی وند و جاهای دیگر هم اشیاء قدیمی از زیر خاک بیرون آمد. ارزنده ترین این اشیاء از طرهان بدست آمد و معروف است که زمانی

در آنجا شهر بزرگی وجود داشته است^۱.

از اینک در محل بطریق علمی شروع به حفاریات شد باید خود را مدیون «ا. هرتسفلد» دانست، در سال ۱۹۲۵ اودر حوزة نیاوند (تپه قیان) موفق به کشف يك تپه ماقبل تاریخ گردید و ادوات ماقبل تاریخ که درین جا استخراج شد نوید غنائم بیشتری را در آتیه میداد. شش سال بعد از «هرتسفلد» يك هیئت فرانسوی تحت سرپرستی «ژ. کنننو G. Contenu» و «گیرشمن» و «ژ. اونوالا J. Unvala» در تپه قیان باشیوه وحیج بزرگی شروع به حفاریات نمود و نتایج حاصله از آن در يك سلسله مقالات منتشر گردید.

«میس. ف. ستارک» در لرستان مخصوصاً قبور دوران مفرغ و خرابه های زمان ساسانیان را مورد توجه قرار داد. او شمال غرب و جنوب لرستان را زیر پا گذاشت. در همان موقعی که هیئت فرانسوی فوق الذکر در تپه قیان بازرسی بعمل میآورد «میس. ستارک» از نیاوند سفر به ماجرائی در پیش گرفت و در طی آن از خاوه و ایشتر بازدید بعمل آورد. يك سال بعد (۱۹۳۲) ضمن مسافرت دومش از بغداد و طریق مقسم آبهای پشت کوه گذارش به منطقه رود سعید مرافقاند. مقامات ایرانی مانع از ادامه مسافرت اودرین منطقه شدند و مجبورش کردند از طریق حسین آباد (ایلام) مراجعت نماید، درین جا در همین موقع بجای شهر قدیمی «ده بالا» که از چادرهایی تشکیل شده بود قصد داشتند يك آبادی مستحکمی برپا سازند تا از آنجا تمام آن سرزمین را تحت نظر قرار دهند.

در سال ۱۹۳۴ «ا. ف. شمید» از دولت ایران اجازه گرفت حفاریات جنبه لرستان را بر طبق اصول صحیح بمرحله اجرا گذارد. او با اتفاق «ج. ث. مایلز G.C Miles» مناطق دره «مشکان» و سعید مره را زیر پا گذاشت تا مقدمات ورود يك هیئت بزرگتری را فراهم سازد و این هیئت در تحت حمایت و هدایت «ث. ر. و. ه. ملس» در سال ۱۹۳۵ شروع بکار نموده مقدار زیادی مصالح جدید از خاک بیرون آورد. از این کاوشها بوسیله پروازهایی که مبدأ آن در مشکان قرار داشت و بهر سو عملی میگردید حفاظت بعمل میآمد. این عملیات در یکی از صعب العبورترین مناطق کوهستانی دنیا انجام میشد زیرا بواسطه بروز ناگهانی ابر و در گرفتن طوفان هیچگونه امکان برای ورود آمدن هواپیما وجود نداشت و رویهمرفته اقدام بسیار خطرناکی بحساب میآمد.

نقطی که بیش از همه برای حفاری نوید خوب میداد میبایستی بوسیله پرواز کشف شود. زمینهای مسطح رسوبی هر کب از خاک رس و رسوبات آهکی طبقه بندی نشده برای باستان شناسانی که پرواز میکردند جاذبه مخصوصی داشت زیرا در اینگونه زمینها سنگهایی بیچشم میخورد که فقط دست بشر میتواند آنها را نقل و انتقال داده باشد. همانگونه که قبلاً هم حدس زده میشد در نتیجه این پروازها ثابت گردید که دره سعید مره نقش بزرگی را در تاریخ ایلام بازی کرده است. مهمترین خط ارتباطی بین تمدن کوهها و تمدن جلگه های جنوب غرب ایران ازین جا میگذاشته. دره سعید مره قاعده ۴۰۰ تا ۶۰۰ سال قبل بسیار آباد بوده

۱- با مفرغ های لرستان بالاخص «آ. گدار» سروکار داشته. اودر سال ۱۹۳۰ منطقه هرسین را زیر پا گذاشت. این محل مدت مدیدی مرکز تجارت مفرغهای لرستان بود.

و همچنین بعداً هم در زمان ساسانیان مراکز جمعیت قابل ملاحظه ای در آنجا وجود داشته است.

بسال ۱۹۳۶ «آ. شتاین» در لرستان ظاهر شد. تحقیقات او در درجه اول مربوط به جمعیت آن سرزمین در زمان ماقبل تاریخ تا قرون وسطی بود. همچنین نتایج تجسسات او راجع به قبور قدیمی لرستان دارای ارزش فوق العاده بود.

راه «شتاین» از دزفول به لرستان غربی و شمالی میرفت و در همان موقع دولت ایران در آنجا مشغول بود و سائل اسکان ایلات را فراهم سازد. آنچه را که چهار سال قبل «میس ستارک» بدون اخذ نتیجه آرزو کرده بود «شتاین» عملی ساخت و آن عبارت ازین بود که به لاگستان رخنه نماید و این اسمی است که آن خانم انگلیسی سرزمین شمال شرق سعید مره را به آن نامیده است. «شتاین» از دره سعید مره عبور کرد و جلگه های رمشکان و طرحان و هولیلان و گوش ماهور و کوه دشت را که بوسیله کوههای پیشکوه احاطه شده اند مورد تحسین قرار داد و قبل از آنکه از طریق هرسین به کرمانشا: برود از ایشتر و خاوه و دلفان هم دیدن کرد.

يك سال بعد از مسافرت «شتاین» در لرستان «ا. ف. شمید» بار دیگر پروازهای خود را بر فراز درهها و کوههای لرستان که تا حال از نظر پنهان مانده بود آغاز کرد و این مرتبه کرمانشا: را پایگاه خود قرار داد. هنگام این گونه اقدامات که بمنون مقدمه اعزام يك هیئت زمین شناس جدید تلقی میشد «شمید» بر فراز قلب پیشکوه پرواز کرد و مهمترین نتیجه ای که بدست آورد عبارت از طبقه بندی مراکز تمدنهای قدیم بود.

به سال ۱۹۳۷ اعضاء ستاد هیئت «شمید» در تحت چشمید از راههایی عبور کردند که پیشوایشان در هواپیما به آنها نشان داده بود. آنها از سلسله کوههای جنوب شرقی منطقه کرمانشا: واقع در بین هرسین و سعید مره عبور کرده و در کوه دشت و ایالت دلفان حفاریاتی نمودند^۱.

تحقیقات باستان شناسان مخصوصاً «شمید» و «شتاین» در لرستان هم مانند جاهای دیگر معلومات جدیدی راجع به نقشه برداری در برداشتند و این عمل موقعی واقع شد که در سال ۱۹۳۴ «هاریسون» عملیات مساحی دقیقی انجام داده بود. «شتاین» توانست در سر پیچ سعید مره بین رودبار و هولیلان مواضعی را در روی نقشه پر کند که تا کنون خالی مانده بود و پروازهای «شمید» نقشه های موجود را مخصوصاً در شمال لرستان تصحیح و در موقع منعکس کردن جریان رودها و تقسیم بندی سکته، آنها را تکمیل نمود.

شمال غرب و شمال

با آنکه تجسسات زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران بطور کلی در سمت شمال

۱- در جلگه کوه دشت که يك مرکز کوچک و مهم تمدن بوده در بنای مقدسی مربوط به ۷ تا ۷ قرن قبل از مسیح یعنی در زمان دولت آشور جدید دینته هایی مربوط به تمدن عصر مفرغ از خاک بیرون آوردند. در دلفان هم دینته هایی کشف گردید که مربوط به همین عصر بوده است.

از حدود جاده کسرامانشاه تجاوز نمی‌کرد معذک در آذربایجان هم مطالعات ارزنده‌ای از لحاظ زمین‌شناسی بعمل می‌آید .

این خدمت را «H. Rieben» زمین‌شناسی که سالهای متمادی در تبریز اقامت داشت انجام داد و اطلاعات قدیمی مارادرباره ساختمان شمال غرب ایران تکمیل و به پایة امروزی رساند. او بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۱ مشغول کار بود و پایة تحقیقات خود را بطور کلی روی تجربیات «شتال» قرار داده بود. یکی از نتایج مسافرت او در مناطقی که قسمتی از آن از لحاظ زمین‌شناسی بمقدار کم تجسس شده یا اصلاً مجهول مانده ، نقشه‌ای بود مربوط به زمین‌شناسی از مناطق بین خوی و جلفا در سمت شمال غرب و ارس در شمال و سهند در جنوب^۱.

عملیات «ریبن» همچنین شامل مشاهدات جغرافیای طبیعی هم می‌شود، تشریحی که او از سکوهاى حوضچه دریاچه رضائیه بعمل آورده و کشفاتی که راجع به وضعیت دریاچه نهائی در زمان یخ بندان نموده، بسیار مهم می‌باشد.

پیدا شدن يك توده استخوان مر بوط به طبقه‌ای از عهد سوم زمین (Pliocene) در نزدیکی مراغه و پی بردن به نوسانات بزرگ فصلی و طولانی سطح دریاچه رضائیه توجه جغرافی‌دانها را، راجع به این منطقه، بحد اعلى جلب و تشدید نموده بود. توأم با مسئله مر بوط به بسط قبلی دریاچه «ریبن» در نتیجه اکتشافات چندین ساله خود سه ردیف سکو در حاشیة حوضچه تشخیص داد و هر کدام از آنها را میشد نمایندة یکی از سطح‌های قدیم به حساب آورد^۲.

راجع باطلاع از موضوعهای دیگر مر بوط به دریاچه رضائیه در زمان یخبندان باید خود را مدیون «ه. بوبک» دانست .

اودرسال ۱۹۳۴ يك مسافرت شش ماهه از لحاظ تحقیقات جغرافیائی به شمال و شمال غرب ایران در پیش گرفت که در آن مخصوصاً تجسس بعضی قسمتهای البرز را مد نظر قرار داده بود . علاوه بر نواحی ساحلی خزر قبلاً از دریاچه رضائیه و کوههای هجراوآن هم دیدن بعمل آمده بود. در نتیجه يك مسافرت در سرزمین مرتفع از تهران تا اصفهان و سرازیر شدن از طریق کرمانشاه به بغداد، تجسس منظره بقیة حاشیة کشور امکان پذیر میشد. دو سال بعد «بوبک» راهنمایی هیئت آلمانی را، که به دماوند می‌رفتند، به عهده گرفت و ازین فرصت استفاده کرده موفق

۱- در این سالها در کوهستانهای جنوب غربی سهند «ج، یونگ» و «آ، جان» زمین‌شناس مشغول تحقیقات بودند. آنها به تجسس قافلانکوه واقع در جنوب میانه و مرکز کوهستان آذربایجان و فلات ایران پرداختند .

۲- «ك. كاخنه K. Koehe» پس از مطالعه دقیق نقشه دورستی روسی و یادداشتهای قبلی مسافران به این نتیجه رسید که در حاشیة حوضچه سه سکو وجود داشتند که گویا بطور کلی در عهد چهارم بسط‌های آب دریاچه رضائیه وابسته بوده‌اند؛ هنگام تشکیل مرتفعترین سکو، دریاچه در سمت شمال غرب درروئی به سمت خوی داشته است.

شد مشاهدات جدیدی بعمل آورد^۱.

یکی از هدفهای «بوبک» این بود که در حوضچه دریاچه رضائیه مسئله سطح‌های بالاتر آب را مورد تحقیق قرار دهد . همچنین نقش دوره یخبندان در کوهستان‌های اطراف حوضچه مورد تعقیب او قرار گرفت .

«بوبک» به این نتیجه رسید که سکوهاى مرتفعتر اطراف دریاچه را تا قبل از اثبات ارتباطشان با سطح‌های آب در زمان گذشته باید سطح‌های برجسته‌ای دانست که رو به پائین سرازیر شده‌اند و پله‌های پست کنار ساحل، که تقریباً ۱۵ تا ۲۰ متر بالاتر قرار دارند، ظاهراً محیط دریاچه را در زمان طوفان نشان میدهند .

«بوبک» موفق شد وجود یخچالهای دوره یخبندان را در ساوالان و مرزهای کردستان به ثبوت رساند^۲.

هیئت اعزامی تحت نظر «آ. مناکوه» بدست آمدن نتایج جغرافیای سیاسی و اقتصادی را در آذربایجان بالاخص جلو انداخت .

اودرسال ۱۹۲۶ آن سرزمین را از سمت شمال تا مرز روسیه و از سمت جنوب تا املاباد زیر پا گذاشت و اطلاعات کافی بدست آورد، و دریاچه رضائیه را دور زده از طریق اردبیل آذربایجان را ترك نمود.

علاوه بر اطلاعات دقیقی که بوسیله ترسیم طرحهای جزء و نقوش روشن ، مخصوصاً راجع به روابط بصری نقاط مهمتر، از یادداشتهای روزانه مسافرت او بدست آمده ، مقاله‌ای هم از این مسافر در دست داریم که راجع به اوضاع واحوال سرزمینهای شمال غرب ایران بحث و آذربایجان را بصورت جامعی مجسم مینماید. بعضی از قسمتهای این مقاله مخصوصاً مطالب تازه‌ای، راجع به جمعیت و زراعت و تجارت و روابط بین مردم ، در بر دارد . «مناکوه» سعی کرده است تقسیم‌بندی عناصر مختلف مردم و انواع مذاهب و روشهای مختلف کشاورزی و معادن را بوسیله نقشه‌های کوچک تثبیت و منظم نماید.

هر چند شمال غرب ایران به پای فارس و لرستان نمی‌رسد معذک در عصر کنونی میدان عمل خوبی برای باستان‌شناسان به شمار می‌آید .

۱- سومین مسافرت «بوبک» در سال ۱۹۳۷ به کوهستان مرتفع کردستان مرکزی ارتباط به سرزمین ایران نداشت ولی تحقیقات قبلی را بهترین وجه تکمیل نمود .

۲- «شتال» در سال ۱۹۱۲ هنوز این مسئله را که آیا در ایران دوران یخبندان وجود داشته ، بمعرض جواب باقی گذاشته بود زیرا در آن موقع هنوز آثار قانع کننده‌ای راجع باین موضوع مشاهده نشده و حل این مسئله در ده سال بعد تم تقریباً پیشرفتی نکرده بود. به این نظریه که آیا کوهستانهای ایران در دوران یخبندان دچار یخبندان شده بوده‌اند یا نه ، بیشتر از روی حدس جواب مثبت داده شده بود تا بر طبق دلائل واقعی. بطوریکه قبلاً ذکر شد، يك سال قبل از آنکه «بوبک» سفر اول خود را شروع کند، يك هیئت ایتالیائی تحت نظر «دزیو» در مناطق زرده کوه آثار مسلم دوران یخبندان را کنار یخچالهای کوچک به ثبوت رسانید . قبل از «دزیو» «ریبن» در دامنه شمالی سهند آثار یخبندان قدیم را پیدا کرده ولی از طرف «بوبک» مورد تردید قرار گرفته بود .

نمونه شده بود برای نمایش انتخاب کرد و نشان داد چگونه درین جا بواسطه وضعیت خاص و مستعد آب و هوا و مبارزه با باتلاق و وجود جنگلهای بکرو اصلاح راههای ارتباطی به ترقی فوق العاده در امر زراعت و صناعت موفق گردیدند^۱.

بطوریکه ذکر شد منطقه تحقیقات «ه. بوبک» بیشتر کوهستان البرز بود. درین جا هم مانند کوهستانهای آذربایجان آن جغرافیدان مخصوصاً در قسمت غرب و مرکز کوهستان نظر خود را متوجه آثار دوره یخبندان و درعین حال یخبندان فعلی نمود. در ضمن نتایج کاملاً تازه ای راجع به ساختمان و تشکیل قسمتهای دیگر کوهستان بدست آمد و معلوم شد حرکت جنوبی تقدم دارد و شکاف خوردگی در نتیجه فشرده شدن کوهستان مرتفع روبرو جنوب پیشروی مینماید. از سلسله تخت سلیمان که از چندین قله آن برای اولین بار جهت تحقیقات صعود بعمل آمده و در ارتفاع ۴۰۰۰ متری وجود (Untersilur) Ordovizium) به ثبوت رسید^۲ (A) و توانستند یک عکس Sterophotographie (صنعت نشان دادن اجسام جامد در روی زمین) تهیه نمایند^۳.

دامنه تحقیقات «بوبک» در البرز از منطقه زنجان در سمت غرب تا گرگان در سمت شرق کشیده شده و وضعیت آب و هوا و عالم نباتات و اقتصاد و کشاورزی را هم در برداشتند. بدین ترتیب موادی جمع آوری گردید که به تهیه زمین جهت علم باحوال سرزمین تمام کوهستان البرز بسیار کمک کرد.

در نتیجه مشاهدات دقیق «بوبک» یخچالهایی از دوره یخبندان در سلسله تخت سلیمان پیدا کرد و فعال هم یخچالهای تازه در آنجا موجود میباشد. مرز نسبی و فعلی برف مر بوط به زمان یخبندان که در کوهستان مرتفع کردستان مرکزی در ارتفاع ۳۵۰۰ تا ۳۷۰۰ متر واقع است در تخت سلیمان تقریباً در حدود ۵۰ متر متغیر میباشد. در موقع عکس برداری از یخچالهای تازه «بوبک» موفق شد در دماوند بوجود دو یخچال مجهول پی ببرد که یکی از

۱- مسافرتهای «گ. هاینریش G. Heinrich» بعد از جنگ جهانی اول در مازندران و گردشهای او در کوهستان شهسوار و از طریق هزار جریب بین ساری (شهر تجن) تا گرگان از لحاظ جانور شناسی مفید بود. گزارش واقعی که «هاینریش» داده در بعضی موارد منظره روشنی از آن سرزمین را مجسم میسازد.

۲- «و. او. دیترش» آن را تعیین کرده است.

۳- این محل تقریباً شامل منطقه ای بوسعت ۱۸۰۰ کیلومتر مربع میباشد. پس از اطلاع از این فضا که قبلاً از لحاظ علمی اطلاع کمی از آن در دست بود «بوبک» طی مشاهدات متعدد توانست از لحاظ زمین شناسی و ساختمان و چین خوردگی زمین معلوم نماید که این قسمت از بهترین مواضع کوهستان ایران میباشد.

گویا در حین جنگ دوم جهانی در شمال تهران تادما و ندم عکسهای Sterophotographie (صنعت نشان دادن اجسام جامد در روی زمین) برداشته شده باشد ولی راجع باین گونه کارها اطلاعی بدست نیامده است.

(A) ، یادداشت مصحح ؛ Ordovizium طبقه ای از زمین مر بوط بدوره قبل از سیلورین و بعد از دوره کامبرین است.

درین جا «آشتاین» به آخرین فصل مسافرتهای بزرگ خود در ایران، که چندین بار ذکرش بمیان آمده، رسیده بود.

او از سمت جنوب حرکت کرد و شهرهای لاهیجان، اشنویه و سلدوز واقع در جنوب دریاچه رضائیه را مورد توجه مخصوص قرار داد و همه جا به آثار آبدیهای مر بوط به ما قبل تاریخ برخورد کرد. «شتاین» همچنین درین مسافرت شرحی را که بطور کلی «کرپورتر» از دلانهای سر پوشیده زیر زمینی و راهروهایی که در صخره کنده شده داده بود و اینکه این جا بنای مقدسی متعلق به «هراکلس» از زمان ۳ یا ۴ قرن قبل از میلاد بوده است، مورد تصدیق قرار داد.

پروازهای «ا. ف. شمید» در آذربایجان مصادف بود با سال ۱۹۳۷. تازه کاملاً روشن شد که دشت رضائیه «ارومیه» مرکز یک تمدن قدیمی بوده است. همچنین معلوم شد این سطح وسیع مستور از شهرهایی بوده که اکنون در نتیجه باد و طوفانهای چند هزار ساله تبدیل به تپه های خاکی بی قواره گردیده است.

از کشفیات «شمید» در آذربایجان باید گنجینه و قبرها را که در صخره «دندان» واقع در انتهای شرقی جزیره شاهی که بسیار صعب العبور میباشد نام برد. در سال ۱۹۳۹ «د. ن. ویلبر D. N. Wilber» از انبارها و آب انبارهای «صخره دندان» که در صخره مر نفعی کنده شده بود، دیدن کرد و این تأسیسات را یکی از قلاع حشیشیون تشخیص داد.

باستان شناسان معاصر به تخت سلیمان که قبلاً مکرر از طرف اروپائیان مورد تحقیق و تجسس قرار گرفته بود، توجه مخصوص مبذول داشتند. در سال ۱۹۳۷ این قلمه قدیمی پارتها که در قرن هفتم بواسطه قصر روم شرقی موسوم به «هراکلیوس» خراب شده بود توسط «مساحی معماری Architectural survey» متعلق به «مؤسسه امریکائی صنایع و باستان شناسی ایران» American Institute for Iranian Archaeology یکبار دیگر مورد بازرسی قرار گرفت.

عکسهای با شکوه هوایی «شمید» تعداد بیشمار خرابه های داخل دیوارهای شهر را نمایان ساختند. همچنین دقینتهائی از ما قبل تاریخ بدست آمد. «مایرون ب. سمیس Myron B. Smith» و «ا. یو. پوپ A. U. Pope» در همان موقع توانستند عکسهای هوایی را مورد استفاده قرار دهند.

مهمترین و تازه ترین عمل جغرافیائی راجع به ایالات جنوب دریای خزر مطالعه ایست که در سال ۱۹۴۰ از طرف «ه. بوبک» ظاهر شده زیرا در آن با توجه مخصوص به جنبه اقتصادی قوای خلاقه ولایات در تمام سرزمین پست و باریک جنوب خزر، از کشف کوهستان رود ارس واقع در سمت غرب گرفته تا قسمت مرز توران در ایالت گرگان واقع در سمت شرق مورد جستجو قرار گرفته است. «بوبک» در ضمن سایر مسائل ارتباط آب و هوا را با منظره گیاهان و تبدیل کلی سرزمینهای طبیعی را توسط انسان مورد بازرسی قرار داد.

چهار سال بعد از «بوبک» «ه. ونسل H. Wenzel» سرزمین پست جنوب خزر را زیر پا گذاشت. او ایالت ایرانی اطراف خزر (مازندران) را که بواسطه فعالیت رضاشاه پهلوی ایالت

آنها درجهه شرق و دیگری درجهت شمالی واقع میباشد .
 « بوبک » اولین بار مشاهدات خود و دیگران را راجع به این موضوع بعنوان منظره مشترک وضعیت زمان یخبندان شمال و شمال غرب ایران توأم ساخت و به این نتیجه رسید که این موضوع مربوط به هیچ دوران بارانی نبوده بلکه علت آن را باید در تغییر آب و هوا در موقع تقسیم بارندگیهای اساسی و یکنواخت جستجو کرد .
 « بوبک » که هر دو قسمت البرز را بازدید کرده بود همچنین نشان داد که سمت جنوبی چگونگی تحت تأثیر جریان هوای خشک جنوبی واقع است ولی دامنه شمالی بواسطه ابر و مه مترکم خصیصه طبیعی خود را محفوظ داشته است .
 توده های هوای سرد که از سمت شمال میآیند بعضی اوقات در کوه متوقف میشوند و در موقع جاری شدن، طبیعت گرده کوه را تغییر میدهند .
 مشاهدات دیگر « بوبک » مربوط به تل های تازه و مهتابهای البرز بود . چندین سال قبل از « بوبک » ف . ج . کلپ (F. G. Clapp) زمین شناس آمریکایی هم (۱۹۳۸ - ۱۹۳۷) این عوامل و آثار را در جناح جنوبی البرز مرکزی مورد توجه قرار داده بود .
 راجع به ساختمان آن قسمت از البرز که « بوبک » با دقت بیشتری مورد بازرسی قرار داده و اینطور احساس کرده بود که بین کوهستان حاشیه و سرزمین مرتعی که از سمت جنوب به آن تلافی میکند ، از لحاظ ساختمان زمین و چین خوردگی آن (Tectonig) مرز مشخصی وجود نداشته بلکه چنین مینماید که در مورد اول فقط یک شکاف خوردگی شدید توأم با لغزش موضعی در کار بوده و بطوریکه قبلاً ذکر شد بر اثر آن حوضچه های داخلی در منطقه کوهستان بوجود آمدند . تمام مراحل انشعابات آن را میتوان مشاهده کرد و در نتیجه از کوهستانی که در سمت جنوب در حال وجود آمدن است صحبت داشت .
 در سمت شرق منطقه اکتشافی محدود « بوبک » واقع در غرب دره چالوس میدان عمل « آ . ریویر . A Rivière » زمین شناس قرار داشت . او در سال ۱۹۲۹ دوره خدمت شش ساله خود را بعنوان استاد زمین شناس در دانشگاه تهران شروع کرد و بواسطه همین عنوان فرصت بدست آورد در بسیاری از بازرسی های محدود بمعیت شاگردان خود نیمه شرقی البرز میانه را مورد مطالعه قرار دهد .

« ریویر » بالاخص به موضوع شکاف و چین خوردگی زمین مپردازت و نتایج تحقیقات ارزنده ترین متقدمان خود مانند « تیتسه » و « شتال » و « دومرگان » را در زمینه زمین شناسی پایه قرار داده مساحتیانی از لحاظ زمین شناسی و ساختمان زمین به انجام رسانید و در ضمن بعضی اشتباهات قبلی را برطرف و نظریات کاملاً تازه ای مخصوصاً راجع به انحرافات و لغزشها بدست آورد .^۲ بطور کلی تحقیقات او بسیاری از نتایج حاصله از طرف « بوبک »

۱- درینجا به سال ۱۹۲۰ « ج . پتونیکف G. Petunnikov » وجود ذغال سنگ را در البرز مورد بازرسی قرار داده و نقشه هایی برای یافتن رگه آن طرح ریزی کرده بود .
 ۲- راجع به ساختمان زمین و چین خوردگی البرز مرکزی بطوریکه بعداً ذکر خواهد شد بغیر از عملیات « اوچینیکوف Oveinikow » تا حال هیچگونه تجسمی بعمل نیامده بود .

را تأیید نموده راه امکان مقایسه های ارزنده ای را باز کردند . یکی از ثمره های کارهای « ریویر » یک نقشه زمین شناسی از البرز مرکزی را باید قلمداد کرد .^۱ ولی افسوس که از لحاظ نقشه برداری بر پایه صحیحی قرار نگرفته بود .

« ریویر » اول کسی بود که تصدیق کرد البرز مرکزی از لحاظ شیوه ساختمان از نوع سلسله جبال نیست . بعقیده او کوهستان سد مانند شمالی ایران در قسمت مرکزی از دو قسمت متمایز از یکدیگر تشکیل شده . « ریویر » تمام کوهستان یکپارچه واقع در شمال کودال را که راء تهران به فیروز کوه در امتداد آن واقع است سلسله اصلی نامیده بود و آن را به چهار منطقه تقسیم نموده و برای آن قسمتی که در جنوب حاشیه کودال امتداد دارد و برآمدگی آن کمتر است نام « ضد البرز Anti - Elburz » قائل شده بود .^۸

عناصر بوجود آورنده که « بوبک » در سمت غرب تشخیص داده بعقیده « ریویر » کاملاً در سمت شرق واقع هستند . در قسمت جنوب کوهستان مشاهدات « ریویر » صریحاً دلالت بر حرکت به سمت جنوب و بنابراین رو به داخل دارند . آن زمین شناس در جناح شمالی سراسر کوهستان بیشتر به لغزش و سرخوردگی رو به شمال معتقد بود . ولی در جنوب گرگان همچنین در حاشیه شمالی کوهستان حرکت رو به جنوب برقرار میباشد بطوریکه عموماً یک تکوین دو جانبه برای کوهستان موجود نمیشد .^۲

موقعیت مساعد برای میدان تحقیقات « ریویر » در نزدیکی پایتخت باعث شد بعضی دیگر از زمین شناسان معاصر هم به بازدید البرز مرکزی رو آورند .

کمی قبل از « ریویر » سال ۱۹۲۸ - ۱۹۲۷ گروهی از دانشمندان شوروی در قسمت شرقی البرز میانه از لحاظ زمین شناسی و ساختمان و چین خوردگی زمین شروع به تحقیقات نمودند . « آ . اوچینیکوف » راجع به نتایج این تحقیقات گزارشی تنظیم نموده است . گرچه « ریویر » بزودی از آنها جلو افتاد معذک این شایستگی برای روسها باقی میماند زیرا اولین کسانی بودند که راجع به تکوین قشر در البرز مرکزی اطلاعاتی داده اند . « اوچینیکوف » سه شکاف قشری تشخیص داده بود . (البرز و آب علی و رود هن) .

کمی بعد از هیئت دانشمندان شوروی در سال ۱۹۳۰ از طرف مجمع فرانسه - ایران « Société Franco - Persane de Recherche » برای تحقیقات یک هیئت زمین شناس تحت راهنمایی « و . برنویلی W. Bernouilli » بسمت البرز تجهیز شد که « بوسکتورف R. Bousctorf » و « آ . ارنی A. Erni » هم همراه آن بودند . نتایج اقدامات این هیئت تا آنجا که معلوم

→ مشاهدات « تیتسه » در این زمینه بسیار ناچیز و عملیات « شتال » تا آنجا که مربوط به ساختمان و چین خوردگی زمین میباشد به قسمت کمی از حاشیه خطسیر او محدود گردیده بود . « شتال » در سال ۱۹۲۷ مطالعه ای از بررسی علمی کوهها و سلسله انهار و آبیاری البرز بعمل آورد .

۱- بمقیاس ۱:۳۰۰'۰۰۰

۲- نتیجه بررسیهای زمین شناس و مهندس نفت روسی موسوم به گک . ف . گولابیانیکوف در سال ۱۹۲۱ این بود که در دامنه شمالی البرز در دوره جدید زمین شناسی کنوزوئیکوم Konzoikum بسمت شمال منتقل شده است .

شده در درجه اول از نوع تحقیقات دیرین شناسی (Paléontologie) بوده است .
در جاده بین تهران و فیروزکوه در نزدیکی پل فردوسی توده بزرگی از سنگوارهها پیدا شد که دلالت میکرد بر وجود « Rathonien » (Rath) که یکی از طبقات « اراضی قشر دوم » (Jura) باشد و از این موضوع تا حال در این منطقه اطلاعی بدست نیامده بود . سنگوارههای زیر خاکی قابل توجه دیگر هم در دره تچن واقع در جنوب شرق ساری (شهر تچن) بدست آمد .

« آ . روتنر A. Ruthner » زمین شناس در سال ۱۹۳۶ به البرز مرکزی مسافرت کرد . او بایران احضار شده بود تا مسیر خاکریز شمالی راه آهن سراسری را که در آن موقع در دست ساختمان بود ، از لحاظ زمین شناسی نقشه برداری کند ؛ او همچنین با اتفاق « بویک » در منطقه دماوند مشغول کار بود . « روتنر » یک نقشه زمین شناسی از قسمت بالای دره تالار تهیه و بانجام رسانید قسمتی از موادی را که درین جا جمع شده بود « ل . و . رابویچ L. V. Rabecwicz » در عمل خود راجع به سکوهایی خاکریز شمالی راه آهن بکار برد . در همان سال « و . هی بروک W. Heybroek » در البرز مرکزی از لحاظ تاریخ طبیعی مشغول مطالعه بود . او مشاهداتی در آثار جو بعمل آورد و سعی کرد مواد و اطلاعاتی راجع به بیخچال سلسله عمده دماوند و همچنین راجع به یخبندان سابق دره هراز ، واقع در حاشیه جنوبی و شرقی دماوند ، جمع آوری نماید .

همچنین در سال ۱۹۳۹ در ناحیه دماوند « ه . ونزل H. wenzel » با اتفاق « کنخ Koeh » معدن شناس که در آن زمان در دانشگاه تهران انجام وظیفه میکرد مشغول فعالیت بود . توجه عمده آنها هم بدره هراز و وضعیت آن برای تشکیل کوه و رسوبات آتشفشانی معطوف بود .

پنج سال بعد « ونزل » و « کنخ » یک دسته زمین شناس ایرانی تحت هدایت « ص . اصفیا » و « ی . شهابی » و « م . ک . دهقان » و « ه . حسینی زاده » در قسمت جنوبی البرز میان سه کار بودند . آنها در بعضی قسمتها نظریات « ریویر » را تصحیح نموده و توانستند اطلاعات جدیدی راجع به زمین شناسی بدست آورند .

یکسال بعد زمین شناسان انگلیسی موسوم به « ا . ر . رایلی E. R. Railey » و « ر . ت . ب . جونز » که برای دولت ایران نقشه برداری مینمودند تادریاچه لار را مجدداً سد بندی بکنند و آب و جریان برق برای پایتخت بدست آورند بعضی از مشاهدات آن دانشمندان ایرانی را تصدیق نمودند . از عملیات این زمین شناسان توسط « ص . اصفیا » که قبلاً ذکرش بمیان آمد پشتیبانی بعمل آمد . « د . آستافیف D. Astafieff » و « ت . کیندرسلی C. Kindersley » و « آ . گیب A. Gibb » در منطقه مورد تحقیق از نظر نقشه برداری مشغول مساحی و عکس برداری بودند . همچنین عملیات « بایلی Bailly » و « جونز » و « اصفیا » متکی به تحقیقات « ریویر » بود که در بعضی قسمتها تعدیل و در همین حال ادامه پیدا کرد . در قسمت جنوبی البرز میان سه دوحه کت شدید تشخیص داده شد ؛ یکی که قدیمتر و قبلاً مورد تصدیق قرار نگرفته مر بوط به اواخر دوره گچ

یا اوایل دوران سوم است که احتمالاً بسمت شمال ادامه پیدا کرده و دومی مربوط به یکی از تقسیمات دوران سوم (Miocene) میباشد . در دوران چهارم در بین کوههای قبلی البرز دماوند سر بر افراشت و خط سیر آبهارا تغییر داده دریاچه لار را تشکیل داد . این دریاچه قرنها پراز آب بود تا اینکه پس از ایجاد دره لار به خشکی گرائید .

زن شجاعی که در درجه اول به جغرافیای تاریخی علاقمند بود در سال ۱۹۳۱-۱۹۳۰ به تنهایی در سمت غرب البرز پرسه میزد و او همان « میس ف . ستارک » سابق الذکر بود . او به نقشه برداری هم اشتغال میورزید و در ضمن کارهای دیگر بر طبق مشاهدات خود طرحی هم از منطقه تخت سلیمان تهیه نمود .

« میس ستارک » از سمت الموت به سلسله تخت سلیمان نزدیک شد و در دامنه شمالی آن متوقف گردید . از صعود به مرتفعترین قله آن اجباراً صرف نظر شد . همچنین پیش روی به سمت سرزمین مجهول پشت « خرم آباد » واقع در شرق « سه هزار رود » عملی نکردید و « میس ستارک » به سمت شمال شرق و دره کلاردشت که طایفه ای از « کرد های » با قدرت در آن سکنی داشتند رهسپار گردید . بعقیده او اینجاهمان موضع « کلار Kalar » قرون وسطی میباشد .

۱- د . ل . بوش D. L. Bush « عضو سفارت انگلیس در تهران دو سال بعد از علم کوه یعنی قله وسطی و ظاهر آن مرتفعترین قله سلسله تخت سلیمان صعود کرد . او دومین اروپائی بود که ۳۱ سال بعد از برادران « برون موللر Born Muller » به این عمل اقدام کرد . « بوش » طرحی از سلسله تخت سلیمان تهیه کرد که برای طراحی مصور و مساحی « بوش » مفید واقع شد .
۲- « ستارک » قبل از مسافرت به تخت سلیمان از قزوین به قلعه قدیمی حشیشون (پیروان حسن صباح) واقع در الموت (با اصطلاح عامیانه : قمرخان) رفته و نیز از خرابه های قصر « نوزار شاه Nevisar Shah » واقع در دامنه شمال دره الموت که پای اروپائیهانوز به آنجا نرسیده ، تحقیقات بعمل آورده بود . او بالاخره موفق شد از الموت داخل یکی از شعب فرعی دره شاهرود شده جریان آب را سرازیر در پیش گیرد و قلعه حشیشون موسوم به « لامیازار Lamiasar » را که مدتی پس از خرابی الموت هنوز در برابر مغولها مقاومت کرده بود ، کشف نماید .

نظر باینکه « ایوانف » محقق روسی بسال ۱۹۳۱ چنین اظهار عقیده کرده بود که مسافران ندرتاً به الموت رفته و هرگز تحقیقاتی از آن بعمل نیاورده بودند لذا نام جمعی از مسافرانی که قلعه پیشوای حشیشون را بچشم دیده بودند ناگزیر باید ذکر شود ؛

« و . مونت ایت » اول کسی بود که به الموت آمد ، اظهار نظر او درباره اینکه خرابه های واقع در بلندی شیب دار قسمت سفای رود الموت و در محل تقاطع آن با شاهرود قلعه شیخ الجبل میباشد چنانکه امروزه میدانیم خطا بوده است . از « آشیان عقاب » حقیقی در سال ۱۸۳۷ « ژ . شیل » و « ستوارت » و احتمالاً در همان سال « اوشر الوی » دیدن نمودند ، کمی بعد از جنگک

جهانی اول « ل . س . فورتسکیو L.S. Fortescuo » و یک سال بعد « ژ . ادmondس G. G. Edmonds » و « ژ . برون مودوش Burn-Mordoch » با عنوان افسران ارتش انگلیس به الموت آمده و بطور سطحی دیدن بعمل آوردند . در سال ۱۹۲۷ « ا . هرتسفلد » به آن محل معروف مسافرت کرد ولی چیزی از این سفر منتشر نکند . در سال ۱۹۲۸ در الموت بر میخوریم به « ج . ج . اگلس-

در شمال ایران بطور کلی محققان تاریخ قدیم و باستان شناسان بر خلاف جغرافیون و زمین شناسان که در درجه اول به تحقیقات جسم کوه البرز میپرداختند بمطالعه راههای ارتباطی مهمی پرداختند که در شمال و جنوب کوهستان سد مانند، تمدن های نزدیک بهم را به احتمال قوی تا ازمئه ماقبل تاریخ بیکدیگر متصل میساختند .

موقعی که نقش ایران در زمانهای ماقبل تاریخ بواسطه حفريات در شهرهای شوش و ایلام و « آناو Anau » در ترکستان و « موهنجودورو Muhendjo Doro » در پنجاب آشکار گردید تحقیقات راجع به تاریخ قدیم به منتها درجه تجلی خود رسید . بواسطه بعضی جهات مشترک حفريات در فلات ایران از يك مرکز مشترکی تبعیت میکردند . کاشفان قبلی از هر چیز توانستند وجود يك تمدن بسیار مترقی مر بوط به عصر حجر و مقارن با اواخر هزاره پنجم را برای جنوب و غرب ایران مورد تصدیق قرار دهند . ولی در سایر قسمتهای کشور هم جستجوی آبادیهای عصر حجر و محل دفینهها شروع شد . اثبات عصر حجر بالاخص هدف بسیاری از هیئتهای باستان شناس بود که درین سی ساله اخیر در ایران آمدورفت مینمودند . در شمال البرز و در فضای گرگان که يك دروازه طبیعی از صحرای ترکمن روبرو فلات مرتفع ایران محسوب میشود حفرياتی بعمل آمد که دلالت داشت بر وجود تمدن ماقبل تاریخی که نظیر آن در جنوب البرز کشف شده بود . چنانکه قبلا شرح داده شد « دومرگان » قبلا در سال ۱۸۹۰ در نقاط پست سرزمین ترکمن که مستور از تپه است حفرياتی به حجم کوچک انجام داده بود . ولی در سال ۱۹۳۱ يك هیئت امریکائی تحت هدایت « ف. ر. ولسین F.R. WuIsin » عملیات باستان شناسی بزرگتری در این منطقه به انجام رسانید . « ولسین » از ترنگ تپه واقع در ۱۹ کیلومتری شرق گرگان بازرسی بعمل آورد . متأسفانه در موقع عملیات هیئت « ولسین » هنوز نتیجه پروازهای « شمید » آشکار نشده بود این پروازها بعداً نشان دادند که در زیر ترنگ تپه يك شهر قدیمی به مقیاس بزرگتری مدفون میباشد .

دو سال بعد از « ولسین » يك هیئت باستان شناس سوئدی تحت سرپرستی « ت. ژ. آرنه T.J. Arné » ظاهر شد که میتوان آنرا وابسته به مجمع بزرگ کاشفات آسیائی « هدین » دانست . میدان حفريات « آرنه » بین رود گرگان و قره سو واقع بود . درین جا بیش از ۳۰۰ تپه بر طبق اصول نقشه برداری مشخص گردید که در اکثر آنها استخوان بندیهایی

→ G.J. Eccles « و. ج. ت. میندرسون » و « ل. لوکهارت L. Luchhart » از شخص اخیر مخصوصاً عکسهای مؤثری مر بوط به توده صخره ای که احتمالاً در اثر آتشفشانی جدید بمحل فعلی خود آمده در دست داریم . قلعه حشیشیون بالای آن صخره ها قرار داشته است . در اواخر ۱۹۲۸ « و. ایوانف » به الموت ر و آورد . و این مسئله را در معرض جواب گذاشته است که آیا محلی را که « هونت ایت » یا « شیل » بعنوان پایگاه عمده حسن صباح تعیین نموده اند صحیح بود یا نه . برای وجود آخرین و نایاب ترین یادداشتها راجع به شناسائی الموت باید از « ف. ستارک » اظهار امتنان نمود . شش سال بعد از آن خانم « ا. ف. شمید » از فراز الموت پرواز کرد و نقشه این سرزمین کوهستانی وحشی را بخوبی مجسم ساخت .

ماقبل تاریخ مدفون بود . طبق محاسبه آن محقق سوئدی در منطقه بررسی او بیش از ۴۰۰٫۰۰۰ استخوان بندی انسانی موجود است و این دلالت بر این دارد که در زمان سابق درین جا جمعیت فوق العاده انبوهی وجود داشته است . « آرنه » همچنین برای اولین بار طول يك قسمت طولانی از قزل ایلان (مار قرمز) را نقشه برداری کرد و آن نام حصار مستحکمی است که زمانی ایران را از دسته های چادر نشین تورانی جدا میساخته است . بعقیده « آرنه » هیچ دلیلی در دست نیست که این دیوار عظیم مر بوط به ماقبل تاریخ دانسته شود . چهار سال پس از فعالیتهای « آرنه » « ا. ف. شمید » پروازهای خود را در گرگان شروع کرد . مهمترین نتیجه این پروازها تعیین تجمیع « تپهها » و تأسیسات استحکامی واقع در امتداد قسمت پائین دشت رود گرگان بوسیله عکسهای هوایی بود . عکسهای این سرزمین طوری از کار درآمد که از حیث مراکز تمدن انسان را به یاد مصر و بین النهرین میانندازد همچنین يك نقشه باستان شناسی بوجود آمد که نقشه « آرنه » را بی اندازه تکمیل میکرد . در نتیجه یافتن دفاعن این مطلب موجه بنظر آمد که يك تمدن واحد در تمام جلگه گرگان حکومت میکرد . احتمال دارد اولین دسته های هند و اروپائی در سه هزاره قبل از مسیح از این جا به داخل ایران بدون دررو ر و آورده باشند .

« شمید » در سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۱ در جنوب البرز در نزدیکی دامغان در يك شاهراه بسیار قدیمی شرقی غربی حفرياتی انجام داده بود . او بدون نتیجه در صدد جستجوی آثار شهر « صد دروازه » برآمد . بنظر معما میآمد که چگونه شهر باین بزرگی بکلی از سطح زمین محو گردیده است . لاقلاً میبایستی تپه های مخروطی از پایتخت قدیم سلاطین پارت بجامانده باشد در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۵ « شمید » مجدداً با هواپیما مراجعت کرد و جلگه دامغان را از حاشیه کویر بزرگ تا دامنه البرز مورد جستجو قرارداد ، ولی این دفعه هم نتیجه ای حاصل نشد .

در ضمن این پروازها قدری دورتر در سمت شرق بین « پل ابریشم » و « فر و ماد Forumad » طرح يك شهر قدیمی کشف شد که قسمتی از آن را يك آبادی جدید پوشانیده ولی تا کنون نه شهر قدیم و نه آبادی جدید هیچکدام در روی نقشهها منعکس نشده بود .

« شمید » در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۴ درری هم کاوشهایی انجام داد که مخارج آن را موزه دانشگاه فیلا دلفیا و موزه صنایع ظریفه « بوستون » عهده دار بودند . این حفريات از لحاظ

۱- اوتیه هزار را مورد بازرسی قرار داد که در میان تپه های خاکی متعدد خارج از دامغان تنها تپه ای بود که دارای آثار ماقبل تاریخ بود . سه طبقه ماقبل تاریخ و یکی مر بوط به زمان ساسانیان و یکی مر بوط به زمان اسلام از خاک بیرون آمد . « شمید » تاریخ طبقه قدیمتر مر بوط به ماقبل تاریخ را سراسر ۳۵۰۰ سال قبل از مسیح تعیین کرد . پس از دوران ۱۲۰۰ سال تمدن ماقبل تاریخ خاتمه یافت . « شمید » این موضوع را نتیجه گرسنگی و ناخوشی دانسته بود . دوونیم هزاره سپری شد تا ساسانیان پیدا شدند . يك قصر ساسانی را که « شمید » در نزدیکی دامغان از خاک بیرون آورده اولین بنای ساسانی است که در شمال ایران از آن اطلاع حاصل شده بود .

باستانشناسان دارای ارزش بسیار بود.

علاوه بر شهر آباد و معمور سلجوقیان از قرن ۱۱ تا ۱۳ در جلگه ری شهرهای دیگری هم وجود داشت.

بناهای یادگاری مربوط به زمان ساسانیان و پارتها و همچنین بقایای یک شهر ماقبل تاریخ کشف گردید. اگر از ابتداء حفاری عکسهای هوایی در دست میبود امکان داشت نتایج وسیع تری عاید گردد.

بعلاوه در قاره یعنی در سیالک واقع در نزدیکی کاشان در همین سالها یک هیئت فرانسوی تحت سرپرستی ژ. کنتنو G. Contenu و م. گیرشمن تپه «قیان» Tappeh-Ghian را از خاک بیرون آورده مشغول عملیات بودند. مشاور چندین ساله دولت ایران در زمینه باستان شناسی که ذکرش قبلاً بمیان آمد یعنی «آ. گدار» توجه «گیرشمن» را به دقتینه‌های سفالین مخصوص در کاشان جلب نموده و بهمین جهت زمینه برای حفاریات بدست داده بود. در سیالک آثاری بدست آمد که تا چهار هزاره قبل از میلاد مسیح قدمت داشت.

هنوز منطقه قابل توجه باستان شناسان که «ا.ف. شمید» در ضمن پروازهای خود در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۵ بین تخت جمشید و تهران در سمت شمال غرب کاشان در منطقه ساوه کشف کرده بود، دست نخورده باقی مانده است.

صحاری مرکزی و شرق

تحقیقات جغرافیائی و زمین شناسی در قاره از زمانیکه «شتال» بعنوان پیشقدم به آن اقدام کرده مانند تحقیقات در کوهستان حاشیه غرب و شمال پیشرفت نکرده بود. با اینکه تجسسات مهندسان نفت انگلیس تا اندازه‌ای به داخله ایران هم سرایت کرده و بعنوان مثال امتداد جاده کرمانشاه تا تهران و منطقه سمنان و قم را میتوان ذکر کرد معذک محققان از حدودی که آن مهندسان تعیین کرده بودند به سرزمین مرکزی قاره (Median Mass) زیاد تجاوز نمودند. همچنین جغرافیون و باستان شناسانی که در آلبر زمشغول کار بودند دامنه تحقیقات خود را به زحمت به داخله ایران کشانیدند.

از کویر لوت^۱ که بیرحمانه مانند یک دیوار مجزاکننده به طول ۱۰۰۰ کیلومتر در بین سرزمینهای نسبتاً پر آب امتداد دارد تا این اواخر هم مسافران خیلی به ندرت دیدن میکردند. در روزگار ما از هنگامی که مسافرت با اتومبیل شروع شد راههای طولانی تر ولی آسانتر که کویر را دور میزدند و شهرهای بزرگ ایران می رسیدند باعث شدند که کویر بیش

۱- لوت معنی خالی میدهد و درین جا، بطوریکه نزد اهالی بومی هم مرسوم است این نام به تمام صحرای کمربندی داخل ایران اطلاق میشود. نام «دشت کویر» را که برای قسمت شمالی و «دشت لوت» را که برای قسمت جنوبی صحرا در نقشه‌های ما بکار میبرند در خود کشور هرگز استعمال نمیکند. بعلاوه اصطلاح «دشت کویر» برخلاف عقل و منطق میباشد زیرا این دو کلمه دشت و کویر متضاد یکدیگرند. دشت یعنی سرزمینی که سنگلاخ یا علفزار باشد و کویر به سرزمین نمک زار و بی آب و علف اطلاق میگردد.

از پیش متروک بماند «بایر» Baier و «فورون» Furon و زمین شناسان دیگر یاد رن مناطق حاشیه صحرای کمربندی تحقیقات بعمل میآوردند یا از راههایی که از قدیم معروف بود از صحرا عبور میکردند، تنها «ستر اتیل زاور» و «گابریل» راههای جدیدی را از وسط این فضای دشمن جان بشر جستجو کردند.

«گابریل» و خاننش در تمام مسافرتها وظیفه عمده خود میدانستند در قسمتهایی از صحرا داخل شوند که تا کنون پای کسی به آن نرسیده باشد و حتی المقدور اطلاعات و مواد بیشتری برای شناسائی لوت جمع آوری نمایند^۱. کویر بزرگ یا کویر خراسان که درازایش ۴۰۰ کیلومتر و بزرگترین پهنایش ۲۵۰ کیلومتر و مجموعه متصل به هم آن در شمال حوضچه لوت واقع میباشد، قبل از هر چیز هدف مسافرت آنها قرار داشت.

در پائیز ۱۹۲۸ «گابریل» در سمت جنوب شرقی به کویر بزرگ نزدیک وازروی سطح خاک رس آمیخته به نمک ازهلوان به خور (بیا بانک) رهسپار شد و احتمال دارد این همان راهی باشد که قبلاً «و. نیدرمایر» پیموده بود. در ضمن از کوهستانی که تا حال مجهول مانده یعنی «کوه دم دار» که قسمت جنوبی حوضچه شرقی کویر بزرگ را بمساحت زیادی مسدود میسازد خبر داده بود. موضوع تازه عبارت بود از عبور از کویر خراسان در پائیز همان سال در مساحتی بطول بیش از ۲۰ کیلومتر بین جندق و سمنان (کویر نو) و بدین وسیله ثابت شد که کویر بزرگ درین جا تا ۳۰ کیلومتر عرض باریک میشود. در بهار ۱۹۳۳ فرصت بدست آمد از قم و طریق حاشیه جنوبی کویر خراسان تا جنوب آروزان بروند و از دو جاده‌ای که تا کنون اروپائیان در آن مسافرت نکرده بودند یعنی از کویر دم دار و «طبقه» Tabaqeh عبور نمایند. حرکت میان بر دیگری هم از وسط کویر تا طرود بعمل آمد و این همان راهی است که «هدین» قبلاً به آن آشنا بوده است. ضمناً مسافرتی هم در اطراف و داخل قسمت شمال شرقی کویر بزرگ انجام شد.

پس از این مسافرتها بهتر و دقیقتر از پیش به حدود و ساختمان کویر خراسان واقف گردیدند^۲. همچنین راجع به ارتفاع از سطح دریا هم در داخل کویر بزرگ اطلاعات تازه‌ای

۱- مجموعه سنگها و تجربیات «گابریل» را راجع به زمین «آ. م. سدلانک» A. M. Sedlaeck مورد استفاده و عمل قرار داد.

۲- معذک مرز کویر بزرگ در سمت شمال غربی و جنوب غربی روشن نیست. ارتفاع کوه گوگرد و بند کتل که بین «کوه» Kuh-e-Naqehir و «کوههای اطراف» «حینان» مانند پلی بنظر میآید و حاشیه شمال غربی کویر بزرگ را مجسم میسازد، تا کنون فقط در فاصله چند قدم سمنان مورد عبور قرار گرفته است. حوضچه کویری که در شمال این پل خشکی امتداد دارد در سطح مرتفعتری نسبت به کویر بزرگ واقع است و حتی المقدور با گودال شمال سیاهکوه که قسمتی از آن بواسطه کویر پر شده مربوط میباشد و جاده سنگفرش شاه عباسی را قطع مینماید. بواسطه يك گردش انحرافی با اتومبیل از جاده مشهد بین قشلاق و سمنان و بطرف جنوب ممکن بود انسان ارتباط بین گودالها را مشخص و درین حال وضعیت ساختمانی و چین خوردگی کوهستان شمالی و مرکزی ایران را که در زاویه شمال غربی کویر بزرگ بهم تلاقی میکنند روشن سازد. تحقیقات راجع به مرز جنوب غربی کویر با اتومبیل کار آسانی نیست بلکه بسیار مشکل میباشد زیرا دریای وسیعی از

بدست آمد و میتوان پذیرفت که صحرا مرکب از يك گودال نیست بلکه گودالهای مختلفی آن را تشکیل میدهند. بعضی از بلندبها مانند «کوه آئیراکان Kuh-e-Airakan» و «کوه علی نرخر Kuh-e-Alinarkher» و «کوه کاهریار Kuh-e-Kahriar» که به شکل باریکه از فلات جدا و بالجن نمک احاطه شده و از سطح کویر سر بدر آورده اند برای اولین بار مورد بازدید «گابریل» قرار گرفتند. رودهایی که کویر بزرگ را آبیاری میکردند مخصوصاً قابل امان نظر بودند.

نتیجه چنین بدست آمد که از بین رودهایی که از کوههای نیشابور و سبزوار و بجنورد و بیارجمند سرازیر میشوند تنها «کالمورا Kal Mura» است که در فصل گرما هم خشک نمیشود. راجع باینکه آیا قوه تبخیر صحرا میتواند تمام آبهای کالمورا را که به سطح کویر میریزد از بین ببرد نمیتوان هیچگونه جوابی بطور قطع اظهار داشت. در هر صورت قسمت شمال شرقی کویر خراسان از تمام قسمتهای دیگر آن باتلاق نمک مرطوبتر بنظر میآید. این منطقه حتی امروز هم کاملاً مجهول میباشد و احتمال دارد فقط بوسیله هواپیما مورد تحقیقات دقیقتری قرار گیرد.^۲

→ خاک در نتیجه وزش باد شمال بحرکت آمده حاشیه جنوبی گودال را احاطه میکند. بنا بر روایت چوپانها درین جا راهی بوده که کوه نقشیر را با جندق متصل میساخته است میگویند به این محل از چشمه مدرست غرب هم میتوان رسید. اگر این راهها پیدا میشدند در آن صورت مرز صحرای نمک از دریا مشخص میکردند زیرا به اقرب احتمال راهها منطقه شنی رادر سمت شمال دور میزدند. «گابریل» توانست از قله «کوه تواره Kuh-e-Tawarah» در سال ۱۹۳۳ بسمت غرب منطقه ای را ببیند که از سمت کویر اولین تپه های شنی متحرک از آنجا برمیخیزد. در دامنه آن يك باریکه گیاه تیره رنگ طولانی دیده میشود. در آنجا باید قاعده ذخائر بزرگی از هیزم وجود داشته باشد که تا کنون با وجود نبودن چوب کسی به آن دست نزده در صورتیکه راه هم از زمینهای قابل عبور میکند.

۱- آب نبارهای پله یله افقی و باریک در نقاط مختلف داخل کویر هم بر این معنی دلالت دارند. مثلاً «گابریل» با بعضی از این قبیل در نزدیکی «کچی» در کویر نو تصادف کرد که از سنگ گچ و گل رسی که بوسیله مواد آلی برنگ سیاه درآمده تشکیل شده بود، همچنین از حلقه های متمرکز که از بالای کوه آئیراکان در سمت شمال شرقی در سطح کویر دیده میشود میتوان بوجود دریاچه های منفرد در زمان گذشته پی برد. اظهارات راجع به دریاچه های که امروز در موقع بارندگی در کویر خراسان تشکیل میشوند بسیار ضدتقیض میباشد. این دریاچه های موقتی گویا جابجا هم میشوند. در هر صورت این موضوع ممکن است در نتیجه تغییرات محل ارتفاع توده خاک رسی و نمک پیش آمده کند.

۲- از دو حوضچه بزرگ کویر که یکی در سمت غرب کویر نو و دومی در شرق جاده طرود واقعند هنوز کسی عبور ننموده است. در مورد آخری شاید آب آنرا پوشانیده باشد در صورتیکه معمولاً در غالب جاها سطح صحرا خشک دیده میشود. «گابریل» و خانمش در اول ماه ژوئن ۱۹۳۳ از فراز کوه کاهی یار که کاملاً در متن کویر جایگیر میباشد از دور در کف کویر سطح عای محدود و درخشانی دیدند که شبیه به دریاچه بود. نزدیک شدن از سمت جنوب به حوضچه هایی که در سمت شرق جاده طرود واقع است ممکن بود از طریق يك جزیره خاکی که «گابریل» از قله کوه -

«گابریل» همچنین راجع به انواع مختلف زمین و ساختمان آن در کویر بسیار زحمت کشید و موفق شد مهمترین نمونه های اصلی را که دائماً دور تسلسل داشتند تثبیت و انواع زمین را جداگانه موردتجر به قرار دهد.^۱

همان اندازه که تحقیقات «گابریل» راجع به کویر خراسان مهم میباشد همان اندازه هم تعقیب موضوع انتشار و ساختمان توده های خاک که کویر بزرگ را مانند غالب گودالهای ایران بیشتر در جنوب و شرق احاطه کرده اند حائز اهمیت است.^۲ از منطقه سدی وسیع اطراف کویر خراسان واقع در حاشیه جنوبی حوضچه غربی که «ریگ جن» نام دارد برای اولین بار در جهت جنوبی عبور بعمل آمد.^۳

→ آئیراکان واقع در شمال دیده بود میسر گردد. تثبیت موقعیت آن ممکن نمیشد زیرا اندازه گیری دومی از يك زاویه دیگر ممکن نبود. جاده طرود نمیتواند خیلی از مغرب این جزیره دور باشد. برای هرگونه مسافرت زمینی در داخل کویر بزرگ انتخاب فصل مخصوصاً دارای اهمیت میباشد. این مسافرتها باید حتی المقدور بعد از خاتمه گرمای تابستان و در عین حال قبل از شروع بارانهای پاییز صورت گیرد.

۱- اشکال مختلف قشر زمین را همانطور که «گابریل» شرح داده تقریباً در تمام مسافرتهای بزرگ کویر می توان دید. فقط یکبار در نزدیکی الله کریم در جاده هلوان به خور «گابریل» به شکلی برخورد که دیگری دیده نشده و آن عبارت بود از دیوارهایی مرکب از نمک و گل رس با ارتفاع چندین متر که شاید در اثر فشار روزن فوق العاده خود بوجود آمده بود. با مشاهده این دیوارها انسان بی اختیار بفکر مقایسه با برفهای میفاده که لوزبهای «نمک سفید» رادر برداشتن دیوارهای بلند نمک و گل رس حتی المقدور کثیر از دیوارهایی بمقیاس بزرگ در خود جامیدهند. باید به اکتشافات سیبری غربی در موقع پرواز جهانی «گراف زپلین» مراجعه کرد که بین «ابوب» و «ینسسه Yenissei» در زمین باتلاقی کاملاً مسطح دیوارهای خاکی که در نتیجه قوه فشار به شکل کثیر از دیوارها درآمده کشف نموده بود. متأسفانه در کویر بزرگ تعمق و بازرسی دقیقتر از دیوارهای مرتفع نمک و گل رس غیر ممکن بود. صحرای نمک زار خراسان از آن مناطقی روی زمین محسوب میشود که فقط بوسیله عکس برداری هوایی ممکن است در آنجا کاری از پیش برد والا در غیر این صورت به کل متروک و مجهول باقی خواهد ماند.

اشکال قشر و ترکیب زمین در داخله مشیله هم قابل توجه مخصوص میباشد. آیا بطوریکه قبلاً شرح داده شده اینجا حقیقتاً يك دریاچه از نمک محکم و بمفهوم واقعی اساساً از ترکیبات دیگری غیر از کویر بزرگ بوده، جواب آن موکول به آتیته میباشد. بوسیله يك سرکشی به مشیله ممکن بود مسئله مورد توجه جنرافیون تاریخی راروشن ساخت و آن عبارت است از اینکه آیا همانطور که «هربرت» اطلاع داده تا حدی مقرون بحقیقت است که در جنوب سیاهکوه هم يك جاده سکفرش وجود دارد؟ مسافرت اخیر «پ. آولن P. Aollen» گیاه شناس سوئیسی بسال ۱۹۴۸ در فضای مشیله از راه کاشان به سیاهکوه زلاحظ تاریخ نتیجه تازه ای در برداشت Verh-d. Naturf. 1950 (Ges. Base) است.

۲- از مناطق باریک واقع در لوت شمالی که قبل از مسافرتهای «گابریل» مجهول مانده باید قسمت جنوب مشیله و تنها کویر مزینان را ذکر کرد.

۳- چنین مینماید که دریای شن در سمت غرب باریکتر میشود. معذک شهرت دارد که درحوالی «کوه مشعم Kuh-e-Muschama» که از دهکده اعلم بدان دست میتوان یافت يك -

موقعی که در سال ۱۹۳۵ «ا. بائیر E. Baier» در سرزمین کوهستانی شرق گودال نائین- یزد مسافرت میکرد تحقیقات خود را تا حاشیهٔ ریگ جن بسط داد. رو بهمرفته ۴۰۰ کیلومتر در حاشیه ۲۰۰ کیلومتر از میان بر مسافرت کرد و از حیث زمین شناسی مفصلاً تحقیقات بعمل آورد و بطوریکه بعداً ذکر خواهد شد اطلاعات جدیدی راجع به ساختمان تمام قاره بدست آورد. هدف اصلی «بائیر» سرزمین کوهستانی انارک بود که از سمت شرق تافضای چوپونان مورد بازدید قرار گرفت. «بائیر» در ضمن از کوهستان شرقی اردکان بازرسی بعمل آورد و تا کوهستان جنوب شرقی که در شرق یزد واقع است پیش رفت و از آنجا سری هم به کوه نارینگان و شیتور واقع در آن سمت گودال بافق زد^۱.

لوت میانه در جنوب کویر بزرگ واقع است و بوسیلهٔ کوههایی که بطور مورب در حاشیهٔ شیاریهای داخلی ایران قرار دارد، از هم جدا شده و مقصود منطقه ایست بین برآمدگی رباط گور در سمت شمال و کوه بنان در جنوب که از حوضچهٔ کوچک گلشن (طبس) و صحرای بهاباد تشکیل گردیده است.

لوت میانه ملامترین قسمت تمام سلسلهٔ صحرای داخلی ایران میباشد و تعجب آور آن که این منطقه تا این اندازه مجهول باقی مانده است. مسلم است که در لوت میانه بسیار مواضع پر آب وجود دارد و بنابر آن قسمت گودالی که در جنوب گلشن واقع است کویر روشن در آن بسیار نادر میباشد. ظاهراً مواعی از قبیل رسوبات آهکی طبقه بندی نشده که در سمت جنوب بسیار است در لوت میانه وجود ندارد. در تمام اطراف صحرا پایگاههایی یافت میشود که از آن جا بخوبی میتوان تحقیقات بعمل آورد.

«ر. فورن R. Furen» زمین شناس فرانسوی از قسمت شمالی لوت میانه عبور کرد و در ضمن این فرصت یک حوزهٔ محدودی را در اطراف پشت بادام و فضای گلشن دقیقاً مورد تحقیق قرار داد. «فورن» استاد دانشگاه تهران بود و همین دلیل مجال یافت در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۷ بمسافرتهای ممتدی در ایران اقدام نماید.

برای عبور از منطقهٔ خشک مرکزی او راه معروف یزد و گلشن و دهق و فردوس و بچستان و تربت (حیدری) را انتخاب کرد. او همچنین در سر راه خود از طریق بیرجند به کوه ملک سیاه و زاهدان سرزد و حاشیه شرقی لوت را هم مورد مطالعه قرار داد. «فورن» ساختمان و سنگهایی را که تاکنون مجهول مانده در فلات ایران کشف و یک فریضهٔ علمی جدید راجع به محور شکافته قشر زمین در جهت جنوبی وضع کرد که بعداً ذکر

→ آبادی یافت میشود که در زیرش مدفون گردیده است. تمام این منطقه برخود اهالی بومی هم مجهول میباشد و تنها بوسیلهٔ شترهای خوبی که در همسایگی یعنی انارک پرورش داده میشود میتوان یا نجا مسافرت کرد.

۱- سرزمین کوهستانی سمت شرق بافق و فضای انارک قبل از «بائیر» توسط «ا. بوئنه E. Boehne» مورد بازرسی قرار گرفته بود. او به امر معادن مفید مخصوصاً معدن فلزات و وضعیت ساختمان کوه و ذوب فلز اشتغال داشت. «بوئنه» همچنین به تفصیل وجود ذغال سنگ را در ایالت کرمان و البرز شرح داده بود.

آن بمیان خواهد آمد. در خصوص تجسم جامعی از زمین شناسی ایران بدون در رو و یک نقشهٔ زمین شناسی این منطقه هم باید از «فورن» تشکر کرد^۱.

«گا بریل» و خانمش، در موقعی که بسال ۱۹۲۸ بدنابل رد «مار کوپولو» حرکت میکردند بیشتر از «فورن» به سمت جنوب لوت میانه پیشرفت کردند.

آنها یک راه کاروان رو قدیمی را بین بهاباد و گلشن در پیش گرفتند و برای پیمودن این قطعه هشت روز صرف وقت کردند و این همان مدتی است که آن و نیز می توانستند از شش قرن و نیم قبل صرف نموده بود^۲.

در نتیجه این مسافرت معلوم شد که صحرای بهاباد بطوریکه در جدیدترین نقشه ها هم صورت داده شده مسطح و بدون انشعابات نمیباشد بلکه بواسطهٔ بلندیهایی که غالباً از سمت شمال غرب به جنوب شرق ادامه دارد و بوسیلهٔ گودالهای کم عمق از یکدیگر جدا میشود اشغال گردیده است.

بلافاصله از توابع لوت جنوبی فضای نای بند را باید بحساب آورد؛ درین منطقه که «سون هدین» فقط بطور سطحی در آن مسافرت کرده ر.ت. جنینکس R. C. Jennings و «ک. و. گرای K. W. Gray» هر دو از زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران که در ضمن مسافرتهای که کیلومترها ذکرشان بمیان آمده به جمع آوری سنگها و آثار محجر مشغول بودند^۳ آنها موفق شدند در این مسافرت علمی دلفینه های مخصوصی متعلق به «دورهٔ تریاس

۱- در موقیع گفتگو از آبیاری و سلسلهٔ انهار خشکزارهای داخلی ایران «فورن» دچار بعضی اشتباهات شده. این موضوع که بکویر بزرگ در تمام سال رودخانه های آب وارد نمیشود صحیح نیست. همچنین میدانیم که حوضچه جنوب لوت با حوضچه کویر بزرگ مربوط نمیباشد.

۲- بغیر از راه کاروان روئی که مورد استفادهٔ «گا بریل» قرار گرفته راههای دیگری هم در لوت میانه وجود دارد که تا حال کسی از آن عبور نکرده. بنا بر گفتهٔ اهالی بومی یک راه از بهاباد بسمت جنوب شرقی و چاه آب شیرین «مقینی Moghini» وجود دارد. پس از آن کمی بسمت شرق چاه تلخ که آبش بدست و قدردی دورتر بلوچ آب که آبش غالباً آشامیدنی است و بالاخره چاه آب شور غدیر جمعه پیش میآید. از این جا یک راه میرود به نای بند و یکی دیگر به سوی چاه سکندری (اسکندری) که آبش شور است و قاعدهٔ بایستی «سون هدین» در سر راه خود از طبس (گلشن) به نای بند از نزدیکی آن عبور کرده باشد. بطوریکه نقل میکنند راههای دیگری هم از لوت میانه عبور میکنند که عبارت است از «ریز آب» واقع در صحرای بهاباد از طریق برکهٔ آب شور موسوم به چاه کوتو به طرف نای بند در سمت شرق و از گور آخور (که همان گور خر باشد) واقع در شمال غرب بودینو که در موقیع احتیاج آبش را میتوان آشامید و از طریق گزآب و خدیجه Khatidja که آب شیرین دارند و یک آبادی بنام «جون شیر Djonschir» در سمت پشت بادام واقع در کنار جادهٔ یزد- گلشن.

۳- آن دو مسافر به سال ۱۹۲۷ همچنین از جاده های مختلف از حوضچه اصفهان سعید- آباد که بین منطقهٔ آتشفشانی ایران مرکزی و سلسلهٔ جبال جنوب و جنوب غرب ایران بطول تقریبی ۶۰۰ و عرض ۶۰ کیلومتر منبسط میباشد و تا چال در روی نقشه های زمین شناسی بعنوان نقطه سفید یا کاملاً رسوبی نقل شده، عبور کردند. زمین شناسان تشخیص دادند که کف زمین حوضچه در غالب نقاط ثابت میباشد. اشیائی که از زمان Miocene (یکی از چهار قسمت عمدهٔ دوران سوم) -

Tirsas) (مر بوط به طبقه بندی زمین) بدست آوردند^۱. در آنطرف جاده کاروان رو نای بندان به جنوب و جنوب شرق لوت هر چه بیشتر پیش روی شود همان اندازه صحرا نفرت- انگیز و رعب آورتر میشود. درین قسمت جنوبی لوت که کاملاً بدون آب است نسبت به لوت میانه وضعیت بکلی دگرگون میباشد. تنها در سایه داشتن تجربه صحرا نوردی میتوان درین منطقه پیش روی کرد.

در لوت جنوبی یعنی در همان نجائی که کشمکش دائمی بین اصلاح و خرابکاری، عناصر حکومت میکند قوایی که در اختیار باد قرار دارند فاتح و مانع از پر شدن گودها میشوند و بهمین جهت عمیق ترین و بی آب و علف ترین گودالهای بزرگ ایران بدون درو درین جا تشکیل گردیده اند.

در همین منطقه بود که «گ. ستراتیل زاور» با اتفاق خانمش در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۱ یک مسافرت دو سال و نیمه در پیش گرفت. آنها که اتومبیل را وسیله نقلیه خود قرار داده بودند، از چندین جهت مختلف به داخل صحرا پیش روی کردند. در سمت شمال شرق موفق شدند تا نزدیکی کال شور یعنی کمی دورتر از تنگ باروت پیش روی نموده از لوت عبور نمایند. قصد اینکه از بم به داخل صحرا رخنه کنند با عدم موفقیت مواجه شد. همچنین از پیش روی در حاشیه صحرا که از نصرت آباد (سی پیه) بعمل آمده بود مجبور شدند صرف نظر نمایند. بطوریکه امروز میدانیم در هر دو مورد احتمال داشت دریای شن چه از طرف جنوب و چه از طرف جنوب شرق پیش روی اتومبیل را تا قلب صحرای لوت ممتنع سازد. ولی مسافرت از بیرجند از طریق خوسف و خورتا اسفندیار واقع در کنار جاده کاروان رو نای بند با موفقیت توأم گردید. همچنین «ستراتیل زاور» موفق شد به مناطق حاشیه لوت واقع در غرب «نه» مسافرت کرده و در ضمن از کوههایی که در اعماق صحرا واقعند مانند کوه سرخ و کوه بختو دیدن نماید. در نتیجه یک اقدام فوق العاده متهورانه آن محقق و خانمش در امتداد خط سیر «خانیکف» به منطقه «شهرهای لوت» رسیدند. و آن اقدام متهورانه عبارت از این بود که «ستراتیل زاور» فقط بایک اتومبیل حرکت و راه را گم کرد و اتومبیل بواسطه یک پیش آمد ناگهانی در قلب لوت متوقف ماند. و پس از ماجراهائی که ممکن بود بقیمت جان هر دو تمام شود توانستند در جهت شرقی از طریق ده مسلم خود را بتهقراء از صحرا بیرون بکشند.

مهمترین نتیجهای که از مسافرتهای «ستراتیل زاور» حاصل شد عبارت بود از مساحی خطوط سیر در لوت که تقریباً با تمام ازر زمینهای جدید و مورد تجسس علمی عبور میکرد. همچنین نتایج حاصله راجع بایجاد و ساختمان لوت جنوبی و کوهستان حاشیه آن که بعداً هم ذکر آن بمیان خواهد آمد بسیار مهم بود، در نتیجه مطالعه دائم در امور جوی از وضعیت

→ بدست آمده مورد مطالعه «ا. کوهن O. Kuhn» قرار گرفت و بواسطه بازرسیهای او به ما فوق گنج ایران هم دقیقتر پی برده شد. در همین زمینه هم «ل. ر. کوکس» و «ف. پارونا C. F. Parona» تحقیقات بعمل آوردند.

۱- مجموعههایی که در فضای نای بند بدست آمد بوسیله «ج. آ. دوگلاس» بطرز دقیقتری مورد بررسی قرار گرفت.

آب و هوای این قسمت که تا حال بسیار کم معلوم بود اطلاعاتی بدست آمد. بادهای داغ از هر سو بطرف صحرا هجوم میآورند بطوری که شاید در تمام کره زمین هیچ منطقهای را نتوان یافت که مانند لوت جنوبی دارای اینگونه آب و هوای تابستانی و حرارت شدید باشد.

همچنین دلائل و مدارک «ستراتیل - زاور» از نظر جغرافیای مدنی راجع به طول اراضی منصرفی حکومتها و امکان تشکیل آبادیها در داخله ایران و پیروی آنها از عوامل جغرافیائی و رو به نقصان رفتن جمعیت در شرق ایران، بسیار قابل توجه بود^۲.

حوضچه شهدادیا بعبارت دیگر لوت، که در آن صحرا به خشکترین مدارج خود میرسد و مجهولترین مناطق ایران هم در آن واقع است، توجه «گابریل» و خانمش را، قبل از آنکه سال ۱۹۳۷ موفق شوند در قلب آن رخنه نمایند، بخود جلب کرده بود.

پیش روی بسمت شمال لوت، که «گابریل» نه سال قبل از سمت صحرای زنگ احمر آنرا مد نظر قرار داده بود، با عدم موفقیت مواجه شد. اوبسال ۱۹۳۳ از یک راه جدید بین جاده نای بند و خط سیر «خانیکف» و «ستراتیل - زاور» موفق شد از سمت شمال به سرزمین کوهستانی شهداد واصل گردد. راه در امتداد مرغاب کوه میگذشت و آن کوهستان یکپارچه ایست در داخله لوت که از مواد آهکی خاکستری رنگ ساخته شده و کاملاً عریان میباشد. دومین عبور از لوت در همان سال عبارت بود از تعقیب خط سیر «گالیندو» و «زایر» بین شهداد و ده سلم^۳.

موقعی که از حاشیه شرقی صحرا به یلوچستان رهسپار بودند «گابریل» و خانمش بمسافرتهای صحرا خاتمه دادند آنها نازه در سومین مسافرت خود به عمیقترین و نامسارگارترین قسمت تمام صحرای کمر بندی ایران مرکزی، یعنی منطقه بین خط سیر «گالیندو» در شمال و جاده بم به نصرت آباد (سی پیه) در جنوب، ر: آوردند. در فاصله چند هفته کوتاه بین

۱- قسمتی از یادداشتهای علمی و پر مغز «ستراتیل-زاور» متأسفانه تا حال بصورت خطی باقی مانده. ارزنده ترین اثر او به سه قسمت تقسیم میگردد: (آ). جاده جنوبی شرق ایران، (ب) خطوط سیر از میان صحرای لوت و مناطق مجاور آن؛ (پ) آب و هوای صحرای لوت و مناطق مجاور آن. بواسطه اقامت طولانی در ایران و بدست آوردن اطلاعات در نتیجه معاشرت با اهالی آن محقق موفق شد همچنین در مناطق خارج از صحرای کمر بندی هم مشاهدات جدیدی بعمل آورد. ثمرات فرعی مسافرتهای او در صحرا عبارت بود از مطالعه جریان سیلها در کوه هزار و مقداری از قضایای مربوط به امور مدنی و دوائی راجع به شناسائی شهرها که بعداً ذکر آن بمیان خواهد آمد. یک نوشته دیگر او مر بوط است به آبادی در مشرق زمین.

۲- «گابریل» درین راه در نزدیکی «پوزه گوشمال» کمی خارج از جاده و تقریباً در اواسط مسیر خود به بقایای آجرهای پخته برخورد و در نتیجه جستجوی دقیقتری در شهر لوت که مجاور آنجا بود در محیطی وسیع و بفاصلههای بسیار زمین را از سفال شکسته مستور یافت؛ بعضی از آنها نمونههایی بودند از گلو و دسته ظروفی که در مسافرتهای صحرا هرگز کسی همراه نمیبرد درین جا با معمائی روبرو شدند. چگونه ممکن بود اشخاصی در شدیدترین نقطه لوت سکنی نموده باشند؟ مجال نبود که در خود محل بی به جواب این سؤال ببرند زیرا ذخائر آب دیگر ته کشیده بود و رؤسا و خدمتگزاران همه رو به جلو حرکت کردند.

زمستان سخت و تابستان سوزان از مقدمترین موضع آب، واقع در زاویه شمال غربی صحرا، از تمام ارض مجهول Terra incognita بطور مورب عبور کرده به واحه کاشیت Kaschit رسیدند.

یکی از نتایج مسافرتهای «گابریل» در داخل اطراف لوت جنوبی روشن کردن وضعیت جریان آبها درین قسمت از صحرائی کمر بندی بود. حال بخوبی میشد آبهای راکه بسوی حوضچه شهداد جریان و مبدأ هر يك از آنها بیش از ۵۰۰ کیلومتر از یکدیگر فاصله داشت و مسئله دریاچه دومی و نهائی را در جنوب لوت روشن ساخت. بمناسبت طرز آبیاری لوت جنوبی مسئله عمیقترین گودال صحرا و در عین حال تمام ایران بدون درز و مورد مذاکره قرار گرفت.

این گودال باید در منطقه شمال شرق یا شرق شهداد واقع باشد زیرا در همانجا هم که راه کاروان رو در نزدیکی گدار باروت از کال شور میگذرد «گابریل» قسمت عمده ای از مصب آن را در نمکزار اندازه گیری کرد و دریافت که کوتاهترین ارتفاع از سطح دریا، که تاکنون در فلات به ثبت رسیده و از ۲۶ متر تجاوز نمیکنند، همین نقطه میباشد و مسلم نشد که این سرزمین بازم به سمت جنوب شرق تاچه اندازه سرازیر میشود.

مطلب تازه عبارت از کشف سرزمینی بود که برائی جادههایی که در نتیجه باد بوجود آمده بود تجزیه شده و اهالی بومی آن را شهر لوت (شهرهای صحرائی) یا کالوت (دهکده های صحرائی) مینامند، و در قبال لوت جنوبی به منطقه کویر اتصال پیدا کرده و قسمتهای وسیعی از صحرا را شامل میشود.

«گابریل» عقیده دارد که این تشکیلات مربوط بر سوبات آهکی طبقه بندی نشده اند که بطول متجاوز از ۱۵ کیلومتر و عرض متوسط ۴۵ کیلومتر تا شرق «نمکزار» ادامه دارد.

۱ - حل این مسئله جذاب که عمیقترین نقطه تمام ایران بدون درز و در کجا واقع است نظریه نزدیکی واحه ده سیف و شفیق آباد و شهداد نباید خارج از اندازه مشکل بنظر آید. در صورت اعزام يك کاروان کمکی که حامل آب آشامیدنی باشد ممکن است از گدار باروت جریان رودخانه شور را تا مصب آن واقع در نمکزار تعقیب نمود. بطوریکه در آخرین نقشه «گابریل» از لوت جنوبی که در کتاب «خلوتگاههای ایران چاپ شوتنکارت ۱۹۳۹» قلمداد شده شاید این جا بشکل دراز اندام و باریک نباشد بلکه در همان شمال شرق شهداد خاتمه یابد. شاید اطلاعات «کیت ابوت» و «خانیگف» هم که میگویند در شمال خبیسی (شهداد) يك انبار نمک وجود دارد مؤید این نظریه باشد. در موقع مراجعت ممکن است از عبور از گدار باروت صرف نظر و بجانب غرب و حاشیه واحه رو آورده شود.

۲ - احتمال دارد در سوبات آهکی طبقه بندی نشده در شرق نمکزار به سمت شرق مانند آنکه با خط کش رسم شده بسیار مستقیم باشد. کوره راهی که در زمان بلوچ آن را مورد استفاده قرار میدادند گویا در دامنه اولین ردیف کالوت قرار داشته و آنها از سمت جنوب میآمدند تا در نزدیکی گدار باروت در کمین کاروانها بنشینند. این نظریه کاملاً قابل قبول میباشد. یقین است که بلوچ آب واقع در صحرائی زنگ احمد در جنوب آخرین مخزن آب بوده است. اگر انسان معبری راکه در شمال بلوچستان از میان دریای شنبور عبور نمیکنند و «گابریل» شرح آن را داده و مسلماً به

انشعابات شمالی آن که به ترکیباتی از شن رودخانه میمانند در قسمت علیای کال شور ادامه داشته تا صحرائی نای بند پمش میروند. چنین مینماید که شهر لوت در سمت غرب نمکزار هم وجود داشته باشد. يك ناحیه شهر عظیم لوت در سمت شرق «شور گزها مون»، که «گابریل» کشف کرده بود، منبسط میباشد.

قبل از مسافرتهای «گابریل» اطلاعات راجع به انتشار شن در اطراف لوت جنوبی تقریباً در حکم صفر بود، ولی معذک دریای شنی که در اطراف حوضچه شهداد تشکیل شده نه تنها بزرگترین شن زار ایران میباشد بلکه محل اجتماع شن را برای تمام صحرائی کمر بندی داخله ایران تشکیل میدهد. در سمت شرق شنها مجتمع شده کوههای شنی بزرگی بوجود آورده اند که مرتفعترین نوع خود در روی کره زمین میباشد.

چیزی که از لحاظ جغرافیای تاریخی قابل توجه میباشد تحقیق درباره خطوط سیر محوشده جغرافیون اسلامی بود. «گابریل» اطلاعات جغرافیون قدیم را با معلومات امروزی مورد مقایسه قرار داد و بدین ترتیب توانست معلوم کند وضعیت امروزی صحرا با سابق تا چندان اندازه تطبیق مینماید. تازه در آخرین مسافرت «گابریل» توفیق حاصل شد «راه جدید» مسلمین را، که از میان لوت جنوبی عبور میکرد، به تفصیل دنبال و خط سیر محوشده را بطور صحیح تعیین نمایند.

→ بلوچها هم از قدیم از آن اطلاع داشته اند بلد باشد در آن صورت در زمین کاملاً مسطح و احتمالاً بخط مستقیم میتوانند کالوتها را در دست چپ گذاشته باشند و مطمئن به تمام صحرائی بسط در سمت شمال دست یابند.

۱ - در هر صورت احتمال اینکه این شهرها در سمت غرب نمکزار بوجود آمده باشند کمتر است تا در شرق گودال و این همانهایی هستند که بسال ۱۹۳۷ کاروان «گابریل» راکه در عرض کاشیت از سمت شمال شرقی با در ماندگی کامل از داخل لوت میآمد بوضعیت مشکوکی دچار گردند. از شهرهای صحرا واقع در غرب نمکزار «زایلر» خبر داده بود.

۲ - تحقیقات آینده کیفیت ایجاد این دیوار شنی مرتفع و عجیب راکه در امتداد راه «چاه روئی Cah Rui» و چاه سام واقع در حاشیه خارجی دریای شنی تشکیل شده روشن خواهند ساخت برای روشن ساختن این مظاهر برجسته مشاهدات دقیق راجع به جریانات باد درین منطقه اجتناب ناپذیر خواهد بود.

۳ - «جاده نو» محوشده جغرافیون قدیم را از بلوچ آب (زنکی احمد) باسانی میتوان تعقیب نمود مشروط بر اینکه میدان دید خوب باشد و هیچگونه گرد و خاک و طولان شن مانع پیش روی نکرده. کوه ملک محمد واقع در قلب لوت جنوبی دورترین مرزی است که دیده میشود و نیاید آنرا از فاصله دور داشت. در موقعی که هوا صاف باشد کوه مانند مخروط تیز و تیره ای در افق دیده میشود و اگر هوا خیلی موج نداشته باشد از بلوچ آب هم بخوبی میتوان آنرا تشخیص داد. همچنین از آن بعد هم راه گم نمیشود بشرط آنکه انسان حاشیه دریای شنی را از دست نهد و فقط در منطقه مر کب از کشف فلزات گداخته مربوط به دوران احجار آتشفشانی قدیم و جدید واقع در زاویه شمال شرقی صحرا که قسمتهائی از آن دیده نمیشود ممکن است اولین مخزن آب موسوم به «گرسفید Gerr-e-Safid» رد داده شود. ولی در اینجا دیگر قسمتی از لوت طی شده زیرا ولو باختصار آثاری از راهها دیده میشود که به چاه روئی و ده سلم و چاههای واقع در مقدمه

مسافرت‌های «گابریل» درلوت از نوع مسافرت‌های اکتشافی در مناطق مجهول بطرز قدیم بود. بازرسی‌های فنی از ساختمان و تشکیل صحرای کمربندی داخله ایران را باید بمعده دانشمندان متخصص فن واگذار نمود. «ستراتیل - زاور» جغرافی‌دان و «بائیر» و «فورن» زمین‌شناس تعیین طبقات سنگ و ساختمان زمین و چین‌خوردگی‌های فلات را بمعده گرفتند؛ و مهم‌ترین قطننامه‌ها را در این مبحث «شرودر» زمین‌شناس صادر نمود.

→ سرزمین «نه» منتهی می‌گردد.

مسافرت‌هایی که از حیث ملاحظه با آن مسافرت‌های لوت، که بلوچ‌آب‌را تکیه قرار داده در جهت جنوبی از صحرا می‌گذرند قابل مقایسه نمی‌باشند آن‌هایی هستند که قصد می‌کنند از لوت جنوبی در جهت غربی شرقی عبور نمایند زیرا در آن صورت موانع بزرگی بشکل توده‌شن و کالوت و نمک‌زارهای احتمالی درس راه سن میشوند. «گابریل» در سال ۱۹۳۳ از یک عبور متهورانه شرقی غربی اطلاع حاصل کرده و گزارش آن را در کتاب «از میان صحاری ایران» داده بود. عبور از لوت از آن‌بخوران به‌شهادت تقریباً غیر عملی میباشد. هر کس بخواهد از دریای‌شن در جهت شرقی غربی عبور کند مجبور است نصف راه را در لوت در جهت جنوبی طی کند. باید مجدداً کوه ملک محمد را بعنوان راهنما انتخاب کرد اگر ابتدا بر روی زمین سخت بلوچ‌آب تا کوه پیش بروند پس از آن در یک زاویه جاده به سمت شرق پیچند این مزیت را خواهد داشت که نسبتاً با سرعت نیمه اول راه راطی نمایند ولی در عوض این عیب راه داشت که مشکلترین قطعه راه برای قسمت دوم سفر باقی‌می‌ماند. اگر در جهت مخالف پیش‌می‌رفتند ممکن بود با شترهای تازه‌نفس خطرناک‌ترین قطعه راه راطی نمایند ولی در آن صورت پس از غلبه کردن بر ش‌ها کاملاً خورد و خسته تازه به قلب صحرا می‌رسیدند.

در هر صورت آزمایش عبور از دریای‌شن لوت جنوبی اقدام متهورانه‌ای میباشد زیرا از این توده‌های شن فشرده شده تقریباً اطلاعی در دست نیست که حتی در یک قطعه از راه هم به زمینی که در عمق سخت باشد برخورد شود تا انسان بتواند با سهولت بیشتری به پیش‌روی ادامه دهد البته انجام چنین مسافرتی جاذبه بسیار دارد زیرا اشکال شنی کاملاً تازه‌ای را میتوان مورد تحقیق قرار داد که از دور مانند کوه‌های شنی واقعی بنظر می‌آیند و شاید از همان جنسی ساخته شده باشند که انگلیسی‌ها آن را Wholeback مینامند. پس از رگبار شن‌های متحرک برای مدت کوتاهی سفت میشوند و آنوقت به آسانی میتوان از روی آن عبور کرد ولی مطلب اینجاست که در مناطق اطراف لوت جنوبی باران ندرتاً به‌حدوفور میبارد. اگر ممکن میشد انسان در موقع زمستان در حاشیه صحرا نزدیک آب‌خواران صبر کند تا بارندگی منصل بشود در آن صورت عبور از روی ش‌ها بر آسان‌تر میشود. بعنوان همسفر نباید اینها بلکه بلوچ‌ها را باید انتخاب کرد. آیا اینکه بر طبق تجربیات «الماسی» که در دریای بزرگ‌شن «صحرا» بعمل آورده، باید ریک‌زارهای اطراف لوت جنوبی راهم بوسیله اتومبیل طی کرد مسئله‌ایست که قضاوت آن مشکل میباشد. در اینجا بر فراز خاک‌های فورانی قدیمترین طبقه دوره سوم وجود دارد که یکی از مهم‌ترین مناطق تحقیقات علمی بشمار میرود و بوسیله هواپیمائی میتوان آن را مورد مطالعه و استفاده قرار داد. شکل و ترتیب تپه‌های شن را که از روی زمین به‌زحمت میتوان دید از بالا بخوبی میتوان تشخیص داد. در مورد مطالعات آینده در شن‌زارهای داخلی که مساحتشان نظیر وسعت لوت جنوبی باشد، اصولاً از عکس‌های هوایی نمیتوان صرف نظر کرد.

۱ - نتایج بعضی از تحقیقات مربوط به زمین‌شناسی در فلات انتشار نیافت مانند تحقیقات «ج. نازون جونز J. Nason Jones» که در کویر بزرگ مشغول کار بود.

«ستراتیل - زاور» منحصراً به امر لوت جنوبی می‌پرداخت و آنرا حوضچه بزرگ فرو ریخته‌ای میدانست که در زیر رسوبات آن يك ناحیه وسیعی از سنگ‌های آتشفشانی قرار گرفته است. بعقیده او این ناحیه به‌داخل يك کوهستان قدیمی تسطیح شده، مر کب‌از سنگ‌خاراوسنگ‌لوح منتقل گردیده و بعداً يك کوه حاشیه‌ای تازه که دومرتبه شکاف خورده، از نو بوجود آمده که آنهم نبوغ خودکراراً از آثار آتشفشانی بسیار جدید پوشیده شده است. بعقیده «ستراتیل - زاور» تمام منطقه حاشیه‌ای در نتیجه سه تسطیح بزرگ بوجود آمده است.

علاوه بر محوطه لوت جنوبی زمین‌شناسان فوق‌الذکر تمام ایران مر کزی را در دایره مشاهدات خود داخل کردند. این نظریه که قسمت داخلی ایران بعنوان توده میانی باستانی شناخته شود، یعنی بعنوان چین خوردگی‌های سخت شده قدیمی که از ساختمان کوه‌های حاشیه‌ای جدید متمایز مانده است، بیشتر از همه توسط «ا. بائیر» مورد مخالفت قرار گرفت. او همچنین برای قسمتهای وسیعی از فلات آثار يك شکاف خوردگی را که هیچ اختلافی با سلسله‌های حاشیه‌ای نداشت، قائل بود و در ایران مر کزی دو قشر عظیم از تشکیلات کوهستانی متصل بهم تشخیص داد. بعقیده «بائیر» تشکیل شدید کوهستان در داخل زمین نه تنها از این معلوم میشود که تقریباً در هیچ‌جا از وجود آمدن شکاف تغییرات قسمتی از ساختمان «لیاس Lias» (مجموعه قشرهای قسمت سفلی دوره ژورا Jura) غفلت نشده بلکه قبل از هر چیز در نتیجه سرخوردگی‌های وسیع و دامنه‌دار بوجود آمده است.

راجع بمسئله ساختمان فلات ایران و تغییرات بنیان آن «ر. فورن» بوسیله نظریات خود اصل جدیدی را میان آورده و آن مجوری است از عهد «دوون Devon» (یکی از تقسیمات زمین‌شناسی مربوط به دوران اول) و «کاربن» (طبقه‌ای از دوران اول) که از شمال به جنوب امتداد دارد و میتوان آنرا از «کوه شتران»، واقع در منطقه گلشن تا کوه‌های نای بند تعقیب کرد. او آنرا جزو مجوری شناخته‌کسه از «اورال» تا «ماداگاسکار» ادامه دارد یعنی مجور «اورال - ایران - مالکاش» (مربوط به ماداگاسکار).

«ج. و. شرودر»، راجع به وحدت انشعابات ساختمان و چین خوردگی ایران داخلی، نظریات تازه‌ای ابراز داشت. این زمین‌شناس سوئیسی در سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲ در قسمتهای مختلف کشور مشاهدات خود را ادامه داد و بخصوص در منطقه کرمان و بندرعباس وقم و الپرز و شمال خراسان و آذربایجان و در امتداد راه آهن سراسری ایران در جنوب غرب به عملیات پرداخت. بعقیده «شرودر» يك ناحیه آتشفشانی، یعنی ناحیه «ارومیه - دختر» از منتهای الیه شمال غرب ایران تا کوه بزمان در جنوب شرق، بین فلات مر کزی و «ایرانیدها» Iraniides سراسر می‌شود؛ این همان ناحیه سراسری است که زمین‌شناسان انگلیسی شرکت نفت آنرا Region of nappes مینامند. مقصود از فلات مر کزی سرزمین شکاف خورده «پشت سر Arrière Pays» ایرانیدها میباشد. بعقیده «شرودر» البرز هم، که قبل از Miocene (یکی از چهار قسمت دوران سوم) از برآمدگی عظیم و مشترک سکوی ایران مر کزی و روسیه بوجود آمده، وابسته به آن است. «سکوی روسیه Plateforme russe» سرزمین مسطحی است که پشت سر سلسله‌های ایران قرار گرفته است (Arrière Pays).

مقارن با «شوردر» یکی از هموطنان زمین شناس او موسوم به «ا. ژ. بونار E. G. Bonard» در شمال شرق ایران کار میکرد و مخصوصاً به کسب اطلاع از طبقه بندی احجار و ساختمان زمین و چین خوردگیهای آن در شمال شرق خراسان اشتغال میورزید. تحقیقات او در بسیاری از موارد باعث تکمیل عملیات «شوردر» گردید.

بین آندو دانشمندان اختلاف فاحشی در موضوع موقعیت «سلسله بینالود» موجود میباشد زیرا «شوردر» آن را متعلق به جناح شرقی البرز میدانند در حالیکه «بونار» آن را به گروه «هندوکش» یا اروپامیبوس - کوپت داغ» بالکان نسبت میدهد.

دوسال قبل از «بونار» در منتها الیه شمال شرق ایران روسها هم مشغول به تحقیقات بوده به معلومات زمین شناسی فعلی ما راجع به این سرزمین کمک بسیار نمودند. مهمتر از همه فعالیتهای «آ. ف. سوزدکو A. F. Sosedko»، بود که به بررسی علمی کوهها و موضوع باستان شناسی حوضچه هیرود، که از آن بسیار کم اطلاع در دست بود، اشتغال داشت.

تا بیست ساله اول این قرن از طرف دانشمندان نسبت به ایران شرقی کاملاً با نظر عناد رفتار شده بود. اظهارات و اطلاعات «وردنبورگ Vredenburg» و «هن تینگتون Huntington» و «هدین Hedini» و «تپیر Tipper» و بعضی از مسافران روسی به مناطق بسیار متفرق مربوط میشد. مخصوصاً از گروه فلانهای مرتفع و کوهستانهایی که نسبتاً منفر در درمیان حوضچه های عظیم ایران مرکزی سر برافراشته اند بسیار کم اطلاع در دست بود.

لذا در سالهای ۳۰-۱۹۲۰ زمین شناسان شرکت نفت امیرانیا Amironia بعملیات اصولی دست زدند و هر چند اقدامات آنها بیای عملیات همکاران شرکت نفت انگلیس-ایران در غرب نمی رسید معذک شرق ایران را میدان تحقیقات خود قرار دادند. آنها در سمت شمال و جنوب کویر بزرگ هم در فلات پیش روی کردند. مرز مناطقی که در ایران مرکزی مورد تحقیقات شرکت نفت امیرانیا قرار گرفت تقریباً در روی خطی قرار داشت که از دامغان - خور (بیا بانک) - گلشن - فردوس - بیرجند - نصرت آباد (سی پیه) عبور میکرد.

عده ای از دانشمندان امریکائی کوههای خشک و دره ها و صیاری خراسان و خوزستان و زابلستان و قسمتی از بلوچستان را زیر پا گذاردند. اشخاص زیر بالاخص مشغول فعالیت بودند: «ل. س. تومپسون» در شرق گرگان که وسائل مهمی هم برای باستان شناسان به همراه آورد و در شمال خراسان و بهمرامی «ه. هوتچکیس H. Hotchkiss» در مناطق سمت خاوش تا «زیب» و «دیزک» واقع در بلوچستان مشغول کار بود «ف. ریوس F. Reeves» در کوپت داغ و کوهستانهای مجاور آن و در صیاری جنوب البرز و کویر بزرگ و در «کوهستان» و زابلستان «ه. گ. سنک H. G. Senek» مخصوصاً به معیت «ه. افشار» در مناطق مجرای از یکدیگر واقع در لوت جنوبی و کوههای جنوب شرق آن، «ه. م. کیرک H. M. Kirk» در منطقه زاویه سه کشور، «ب. ف. بوئی B. F. buie» در کلات (نادری)، «س. و. مولر» در جنوب البرز و در نزدیکی «گلشن» و در منطقه کاشمر (ترشیز).

«ف. ج. کلاپ F. G. Clapp» که قبلاً عملیاتش در البرز ذکر شده و در بین سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸ چندین بار شمال و شرق ایران را در نور دیده و مخصوصاً «کوهستان» و

زابلستان را مورد مطالعه قرار داده بود نقشه های همکاران فوق الذکر را جمع آوری و تکمیل نمود. اوبسال ۱۹۴۰ موفقی شد يك نقشه زمین شناسی از شرق ایران تهیه و ترسیم نماید که در بسیاری از قسمتها موقناً اطلاعات ما را درین زمینه منعکس میسازد.

تمام زمین شناسان امریکائی وضعیت درهم و پیچیده شکستگی و شکاف و قسمتی از سر خوردگی زمین را اطلاع دادند. ساختمان قشری در منطقه بین بمپور - کرمان در جنوب و نیشابور - سمنان در شمال مشاهده نشد ولی بعقیده «کلاپ» چنین چیزی باید وجود داشته باشد. در ایران مرکزی باید قاعده حرکت از سمت غرب، و در منتها الیه جنوب شرقی، از سمت جنوب بعمل آمده باشد. عملیات زمین شناسان شرکت نفت امیرانیا باعث شد اقداماتی نظیر کارهای شرکت نفت انگلیس - ایران و محققان قبلی، که راجع به موضوعات زمین شناسی در غرب بعمل آمده بود، انجام گردد و ازین بیعد طبقات مکشوفه در شرق ایران را هم با طبقاتی که قبلاً در غرب مورد تحقیق قرار گرفته بود، متناسب سازند.

همچنین ا. هر تسفلد در سال ۱۹۲۵ از سمت جنوب و آ. گابریل در سال ۱۹۳۳ از سمت شمال از بیراهه به شرق ایران آمدند.

«هر تسفلد» که در درجه اول زابلستان را از نظر باستان شناسی برای بررسیهای خود در نظر گرفته بود دنباله مسافرت خود را از طریق «کوهستان» و مناطقی در پیش گرفت که تا حال از آنها بسیار کم اطلاع در دست بود. خط سیر او در آن طرف قافن و طریق بونی آباد و فشتافون تا خاگر قرار داشت. «گابریل» در موقعی که با خانمش به سمت واحه های قدیمی میوه زار، که در اطراف شاه - از - کوه تمر گذارند، پیش روی میکرد تا مشاهدات جدیدی از این منطقه دور افتاده بعمل آورد، در بونی آباد با خط سیر «هر تسفلد» تماس حاصل کرد.

از طرف «گ. ستراتیل - زاویر»، که در ابتدای سی ساله اول این قرن کراراً فرصت یافته بود از جاده جنوبی - شرقی ایران واقع در بین مشهد و زاهدان عبور نماید، و بطوریکه قبلاً ذکر شد این جاده را مخصوصاً مورد مطالعه قرار داده بود، شرحی راجع به مشهد منتشر گردید که در آن سعی شده است از روی جغرافیای سیاسی آسیای مقدم بوسیله این شهر ایرانی پرده برداری و از شهر بیرجند که چندان اطلاعی از آن در دست نبود، تشریحی بعمل آورد؛ و همچنین يك نقشه برای شهر طرح ریزی کند. - پس از عملیات تشریحی متوالی مسافران معاصر در ایران لازم بود همچنین بطور خلاصه راجع به شعب فرعی جغرافیا، که تا کنون مورد بحث قرار نگرفته بود، اطلاعاتی داده شود.

آنچه هر بوط به آب و هوای ایران میشود، مهمترین موارد آن را باستی از «India Meather Reriew» (مجله آب و هوای هند) اقتباس نمود. اداره هواشناسی حکومت هند، مخصوصاً در مناطق مجاور غربی ایران و در کرانه خلیج فارس مانند آبادان و بوشهر و لنگه و جاسک،

۱ - بازرسی هائیکه در خرابه های کوه خواجه، که هنوز هم مورد تقدیس است و یکنوع سینای زرتشتیان محسوب میشود بعمل آمد «هر تسفلد» را متقاعد ساخت که مطابق عقیده «شتاین» اینجا يك معبد بودائی نبوده بلکه در آن اقامتگاه حکام یا سلاطین سیستان مربوط به زمان لولو کیهان - اشکانیها قرار داشته است.

ایستگاههای هواشناسی دائر کرده که در غالب آنها چندین سال است کلبه مشاهدات ثبت میگردد. درفلات مرتفع ایران یعنی درمشهد وزداب (زاهدان) يك ایستگاه هواشناسی انگلیسی نگاهداری میشود. یادداشت‌های تلگرافخانه انگلیس راجع به درجه حرارت و مقدار باران در تهران واصفهان بین سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۸ «هوتوم شنیدر» منتشر ساخته بود . مهمترین دشاهداتی که روسها از هواشناسی ایران بعمل آوردند از ایستگاه آشوراده واقع در زاویه جنوب شرقی دریاچه خزر وحسین آباد (شهرزابل فعلی) واقع در زابلستان بود^۱. در موقعی که تکیه گاه سابق ناوگان روسیه در دریاچه خزر بتصرف ایران در آمد ایستگاه اولی برچیده شد؛ ایستگاه دومی، که مشاهدات آن از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۷ ادامه داشت، دارای اهمیت مخصوص میباشد زیرا متعلق به منحصراً ایستگاهی است که در پستی واقع و با سایر ایستگاههای صحرائی هم عرض خود قابل مقایسه میباشد. مشاهدات روسها راجع به آب وهوای شهر کرمان فقط در مدت دو سال جریان داشت .

بتازگی اداره کل کشاورزی ایران در تمام شهرهای بزرگ این کشور ایستگاههای هواشناسی دائر کرده که ارقام و آثار گذشته را تکمیل مینمایند. مشاهدات ایستگاههای هواشناسی خصوصی مانند ایستگاه شرکت بنیه روس - ایران واقع در تبریز طوری ترتیب داده نشده که در دسترس قرار گیرند . یادداشت‌های دیگر مانند یادداشت‌های هیئت امریکائی در ارومیه (رضائی) فقط منحصر به مدت کوتاهی بودند (۱۸۵۸-۱۸۵۷). دوردیف مشاهدات طولانی تر محققان مربوط به شمال و جنوب کشور میباشد که «ریپیس» از آذربایجان و «ستر اتیل-زاور» از مناطق حاشیه لوت جنوبی بعمل آوردند . از آن گذشته سایر مسافران قدیم و جدید ارقام وآمار را جمع کرده اند که ممکن است فقط منظره عمومی تناسب آب وهوای ایران را مجسم سازد.^۲

به پیروی از رسوم باستانی از زمره علماء ، بسیاری از گیاه شناسان به ایران رو آوردند. آنها پیش از هر جا به البرز سفر کردند و در سایر مناطق سطحی تر بکار پرداختند . بطور کلی این مسافرها بمنظور گردآوری مجموعه ای بود که بیشتر جنبه جمع آوری گل داشت تا روئیدنیهای دیگر . درین گیاه شناسانی که در زمان ما در ایران مشغول تحقیق بودند « ک. ه. رچینگر K. H. Roehinger» مقام مخصوصی را احراز کرده است .

اودر سال ۱۹۳۷ باخانش به کشور شاهنشاهی قدم گذاشت وهم خود را صرف بازرسی عالم نباتات و روئیدنیهای شمال و شمال شرق کوهستان حاشیه ای نمود. در مسافرت دومی که در سال ۱۹۴۸ انجام شد تحقیقات قبلی را تکمیل و بواسطه مسافرتهائی به غرب و جنوب و شرق کشور و رفتن پیاده به مناطق کوهستانی دور افتاده مانند کوهستان شاهوار در شمال شرق

۱- این مشاهدات مورد استفاده و عمل «ه. فیکر H. Ficker» قرار گرفتند.

۲- پ. آرتست P. Artzt» بسیاری از وقایع مربوط به هواشناسی را از ایستگاههای هواشناسی جمع آوری وسی کرده بود بعضی از آنها را از روی مشاهداتی که محققان در خطوط سیر خود بعمل آورده بودند تکمیل نماید. گزارش مسافران قدیمتر را که غالباً متکی به هیچ گونه اندازه گیری هم نبود «و. گوتارد W. Gotthardt» جمع آوری نموده است.

و «سرحده» در جنوب شرق، منظور خود را بسط داد .

«رچینگر» تنها به گردآورده های خود سرگرم نمیشد. عده ای از جوانان ایرانی را جمع کرده با خود بنقاط مختلف کشور راهنمایی میکرد . موادی که آنها و سایر گیاه شناسان که از مرز ایران هم قدم فراتر نهاده جمع کرده بودند از طرف «رچینگر» مورد مطالعه و عمل قرار گرفت و افتخار جمع آوری مجموعه «Flora Iranica» را به نتیجه عملیات آنها باید منسوب نمود. - اظهارات جدید «رچینگر» راجع به يك تقسیم بندی جغرافیای نباتی برای جغرافیون دارای اهمیت مخصوص میباشد . اطلاعاتی که عجلتاً برای این مقصود باید در نظر گرفته شود در چندین اثر مختلف میتوان ملاحظه کرد که علاوه بر همه چیز حقایق مجهولی را راجع به نکات اساسی انتشار نباتات در ایران وتشکیل و بسط جنگلهای پر شاخ وبرگ و سرسبز جنوب خزر و منظره گیاههای دوطرف البرز و منطقه مشهد آشکار میسازند.

تحقیقات « ا. گوبا E. Guba» گیاه شناس هم شامل قسمت محدودی از قطعه معینی از کشور میشد، او کارمند اداره کل کشاورزی بود و در سالهای ۴۰-۱۹۳۰ چندین سال در ایران کار میکرد و بسیاری از جاها را دیده بود .

توضیحات پرسود «گوبا» در کتاب گیاه شناسی موسوم به «مسافرتها در مناطق نخلستانی ایران» مورد توجه جغرافیون میباشد. دامنه این سفرها به لارستان و بلوچستان هم کشیده شده بود. در این کتاب اشارات قابل توجهی راجع به ارتباط آب وهوا و مناطق نباتات شده است . پ. ل. گوئیز پی P. L. Guiseppi» هم که مانند «رچینگر» و «گوبا» بسافرتهای بسیاری در ایران اقدام نموده بود مخصوصاً به عالم نباتات مواضع مرتفع خود را سرگرم میساخت. اواز شیراز به کوه سبز پوشان و کوه بمو و کوه اجوب و در «سرحده» از تکیه گاهی به ارتفاع ۲۴۵۰ متر به قلعه کوه تفتان صعود کرد. و در مراجعت در کوه جوپار واقع در جنوب کرمان به تحقیقات پرداخت ؛ همکار فنی او «بورن مولر» در سال ۱۸۹۰ قبلاً این کوه را دیده بود وهمچنین از شیر کوه، واقع در نزدیکی یزد که متجاوز از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد و بقعده «گوئیز پی Guiseppi» پر گیاه ترین کوه ایران میباشد و از کوه بسیار مهم الوند واقع در نزدیکی همدان که از لحاظ گیاه شناسی دست کمی از شیر کوه ندارد، بالا رفت .

بطوریکه ذکر شد از زمان «بوهزه» کراراً گیاه شناسان از البرز دیدن کردند . از «رچینگر» که این کوهستان را در قسمتهای مختلف مطالعه کرده بود قبلاً صحبت بمیان آمد. آ. ژیلی A. Gilli» که در سال ۱۹۳۶ البرز شرقی ومیان راه میدان تحقیقات خود قرار داده بیشتر به مطالعه خانواده نباتات و عواملی که برای تعیین مبدأ حرکت مورد نیاز بود توجه خود را مبذول میکرد. در همان موقع در البرز با «ه. ملشور H. Melchior» و «ه. هس H. Hesse» مصادف میشویم . آنها با تعلیمات قبلی تحت هدایت «بوک» و باتفاق یکدیگر به گروه تخت سلیمان و منطقه دماوند مسافرت کردند تأثیرات زمان یخبندان را هم بر روی عالم نباتات مورد مطالعه و تحقیق قرار دادند .

در مسافرتی که خانم «ا. گ. چرنیا کوفسکایا E. y. Cernyakowskaya» گیاه شناس در سال ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ به شمال شرق و شرق ایران در پیش گرفت دارای اهمیت مخصوص میباشد .

اقدامات آن خانم روسی منحصراً به طبیعت گلها و مخصوصاً به انشعابات عالم نباتات مربوط بود. در ضمن در انتشارات خانم «چرنیا کوفسکایا» راجع به آفاق و انفس هم مشاهداتی دیده میشد که قسمتی از آن مربوط به مناطقی بود که کمتر کسی آن را دیده بود و این اطلاعات برای شناسایی کشور از لحاظ جغرافیائی بسیار قابل استفاده میباشد.

مسافرت اول او در منطقه عشق آباد - مشهد - کلات بود و یک سال بعد از آن در یک مسافرت شش ماهه در سمت جنوب تازا بلستان هم پیش روی بعمل آمد. خانم «چرنیا کوفسکایا» هنگام بازگشت تاحاشیه خشک زار کمر بندی داخله ایران به فردوس (تون) و بلوچستان پیش رفت. آن خانم گیاه شناس طرح و نقشه ملخصی تهیه کرد که مناطق نباتی شرق ایران را بخوبی نشان میدهد^۱.

در سالهای ۳۰-۱۹۲۰ «آ. آ. گروس هایم A. A. Grossheim» و «ژ. م. کوان J. M. Cowan» گیاه شناس بالخاص آذربایجان را زیر پا گذاشتند^۲.

اولی به سال ۱۹۲۴ از جلفا آمده از «مشوداغ Maschu-Dagh» و منطقه سهند دیدن کرد. هدف عمده او مقایسه در تحقیقات راجع به انواع گیاههای شمال غرب ایران و جنوب ماوراء قفقاز بود. «کوان» راجع به یک مسافرت مربوط به تحقیقات گیاه شناسی، که چهار سال بعد در سمت غرب و شمال غرب ایران انجام شده، گزارش داده بود؛ این مسافرت از لحاظ اقتصادی منافعی در برداشت. مهمترین قسمت مسافرت او از رضایه به کوهستانهای دور افتاده مرزی و اشویه بود.

از جانور شناسانی که بعد از جنگ جهانی اول در ایران بکار مشغول بودند «گ. هاینریش» را، که در سرزمین پست خزر و البرز مسافرت میکرد، قبلاً اسم برده ایم. از «م. پلانیول M. Planiol» مشاهداتی راجع به زندگی حیوانات در دست است، که در ضمن مسافرت از پهلوی به تهران در سال ۱۹۲۷ تهیه نموده است^۳. علاوه بر این قبیل از هر چیز باید از نامار کیهائی گزارش داد که بالخاص در امتداد راه آهن سراسری ایران توقف داشتند. «ک. پالودان K. Paludan» در منطقه اراک (سلطان آباد) واقع در شرق البرز و دریالت گرگان به جمع آوری پرندگان مشغول بود، و «ا. کایزر» و «گ. تورسون» سال ۱۹۳۷ بیشتر در خوزستان در امر حشر شناسی مطالعه میکردند. «گ. لیندبرگ» سوئدی در سال ۱۹۳۵ بمنظور تحقیقات در موضوع مالاریا مسافرت دامنه داری در غرب و جنوب و شمال

۱- در یک نقشه جداگانه به مقیاس ۱:۸۴۰۰۰۰ «چرنیا کوفسکایا» تقسیم بندی مصب جلند راهم به پنج ناحیه نباتی بیرون داده بود.

۲- در ضمن یک اقامت چهار ساله در تبریز (۱۹۲۹-۱۹۲۵) «ب. گیلیات - سمیس B. Giliat-Smith» از شهر و حومه آن یک مجموعه گیاهی گردآوری کرد که بوسیله «و. ب. توریل W. B. Turill» مورد مطالعه و عمل قرار گرفت.

(Bull-Misc. Inform Kew, N.r.7 1930)

۳- «Bertoz, M. J. Impressions d' un naturaliste etc. Rev. d' his. nat. appl. IX, 1928

ایران بعمل آورد^۱. در لارستان هم مسئله انتشار کرم گینه (شاید منظور کرم رشته یا پوک باشد. مترجم) مورد تعقیب قرار گرفت. بسال ۱۹۵۰-۱۹۴۹ عده ای از دانشجویان جانور شناس وینی تحت سرپرستی «ه. لوفلر H. Lotfler» مسافرتی یکساله برای جمع آوری اطلاعات به ایران نمودند، و منظور عمده آنها تحقیق درباره ماهیت آب بود. پیشرفت موفقیت آمیز آنها را بدخله حوضچه جزموریان باید مخصوصاً متذکر گردید. - در نتیجه آن مسافرت علاوه بر جغرافیای نباتی و حیوانی اطلاعاتی درباره سیاست اقامت و سکنی و سیاست اقتصادی و جغرافیا عاید معلومات بشر گردید.

از محققان کمتر کسی درباره شناسایی ملل کار میکرد. درین اواخر عده ای باین کار مشغول شدند. «ب. نیکیتین B. Nikitine» کردها و فرقه نسطوری آسوری و کلدانی را در فلات مرتفع رضایه مد نظر قرار داد؛ «م. بویوه M. Bouvier» هم راجع به کردها شرحی نوشت، و راجع به ارامنه «ه. ماسه» و راجع به بختیاریها «آ. دزیوی» زمین شناس قلمفرسائی کردند. راجع به شرح کوچ کردن ایلات جنوب غرب ایران، که دائماً در پی مراتع تازه میروند، باید خود را مدیون «آ. ت. ویلسن» و «ت. م. کوپر» بدانیم.

«کوپر» با دونفر مصاحب امریکائی بنام «م. هاریسون» و «ا. ب. شوگدزاک E. B. Schoedsack» برای مطالعه درزندگانی بختیاریها، که از زمان بسیار قدیم همه ساله دوبار از روی کوهستان حاشیه ای عبور میکنند، به ایل بابا احمدی (بویراحمدی) پیوست و در ماه آوریل در مسافرت ۴۶ روزه آن شرکت کرد. خط سیر کوچ از سمت شمال جاده معروف دوپولان و در راههای حاشیه شوشتر شروع شده به داخل کوه میرفت و اول از روی کارون و بعد از میان دره شیمبارتال «Sheimbartal» و از فراز سلسله زرده کوه عبور میکرد.

وضعیت جسمانی اهالی خیلی کمتر از شناسائی ملت مورد توجه قرار گرفت؛ «ه. فیلد H. Field» از لحاظ مردم شناسی فقط ۳۰۰ نوع مردم را از چهار قسمت مختلف ایران مورد بررسی قرار داد.

تجدید حیات اقتصادی کشور پس از دوران طولانی اغتشاشات ناشی از جنگ و خرابیها عمیقاً مورد مطالعه بسیاری از مؤلفان قرار گرفت. علاوه بر غربیها از قبیل: «ژ. پییر R. J. Pierre» و «س. سیموندز S. Simondes» و «ا. دویو E. Dubue» و «آ. تیسمر A. Tismer» و «ر. اولچا R. Olzsha» و «ه. بلینک H. Blink» و امثالهم بسیاری از شرقیها هم در امور اقتصادی کشور خود مشغول فعالیت بودند مانند: «فانج مصطفی خان» و «ب. نیکیتین B. Nikitine» و «ه. رضائی» و «آ. ملکپور» و امثالهم. راجع به تدوین یک

۱- برای تحقیقات راجع به مالاریا به علاوه «ف. مارش» هم در مسجد سلیمان (Anglo. Pers. Oil Co. Ann. Rep. 1932) و «عمیدزاده» در اراک و خرم آباد (لرستان) و گران و مازندران و تنکابن مشغول عمل بودند. (Teheran 1934-1935 Manuscript). بعد از جنگ جهانی دوم بوسیله «World Health organization» تحت سرپرستی «م. سیاکینتو M. Siquinto» اقدامات دامنه داری بر ضد پشه مالاریا بعمل آمد و مناطق بسیار وسیعی از وجود این حشره - موزی پاک گردید. نقشههایی که در ضمن این اقدامات تهیه شده بودند منتشر نکردید.

کتاب جامع در خصوص مسائل اقتصادی ایران بالاخص باید از « ه. ستوده » اظهار امتنان نمود .

در بسیاری از کتابها و مقالات راه بهره برداری از معلومات جغرافیائی به نفع زندگانی عملی مطرح گردید . مسئله آب یعنی پایه اصلی تمام امکانات اقتصادی مهمترین نقش را بعهده دارد . « غلامرضا کورس » راجع به کوشش ایران برای بدست آوردن آب مقاله‌ای انتشار داد که در آن برای اولین بار مجموعه مهمترین ساختمانهای آبیاری تاریخی ایران صورت داده شده و مسئله طرح نقشه برای استخراج یا تهیه آب و تعیین محل آن از طرف او مورد گفتگو قرار گرفته بود . راجع به موضوع اقتصاد آب « گ. ستراتیل - زاور » و « آ. ایکن - برود E. Eigenbrodt » و « ف. هارتونگ » و « م. آ. بوتلر » و « ب. فیستر » و بسیاری دیگر هم شرحی نوشته بودند .

راجع بمسئله‌ای که از نزدیک با موضوع فوق ارتباط دارد، یعنی اقتصادارضی، نوشته‌های بسیاری از طرف « ب. لوپرت B. Laupert » و « ه. ژ. و. باسویتس H. J. V. Bassewitz » و « آ. ویجلر A. Wajler » و امثالهم نشر یافته و در بسیاری از مقالات روزنامه‌ی ایرانی اطلاعات از آن بحث شده است. مهمترین مقاله ایست که « د. ر. برگسمارک D. R. Bergsmark » در پاسخ این مسئله تسلیم کرده بود. « مجموعه امر کشاورزی را « ک. سنجاپی » مورد مطالعه قرار داد . بعضی از مقالات تازه هم برای فکر تجدید حیات اقتصاد جنگل در ایران اختصاص یافت.

بتازگی در تمام رشته‌های علوم معمول بزرگترین گامها برداشته شده. یکی از مهمترین پیشنهادها بهره برداری از معادن زیرزمینی است. مسئله نفت در درجه اول قرار دارد که « ا. زنکه » موضوع را از نظر کشور خود مورد بحث قرار داده است . بعلاوه نویسندگان ملیت‌های مختلف که انگلیس‌ها را باید پیشقدم همه شمرد، موضوع صنعت نفت ایران را مورد بحث قرار داده‌اند. از تمام این نوشته‌ها تألیف « ج. و. ویلیامسون J. W. Williamson » برجسته‌تر میباشد زیرا تشکیل يك منطقه نفت خیز را ، از ابتداء شناسائی جغرافیا، نشان میدهد . « ل. لوکهارت L. Lockhart » تاریخ نفت را در ایران شرح میدهد . همچنین آلمانیهای مانند « ف. هس » و « کریئر فیشر Kriner Fischer » و « نویمان » و فرانسویهای مانند « ل. وانژ L. Wenger » و « ف. تویاردات F. Taillardat » و « ژ. آ. کابوف » روسی و بسیاری دیگر مسئله نفت را مورد مطالعه قرار دادند .

در اینجا فقط از قسمتی از مطالعاتی که راجع با امکانات توسعه اقتصاد ایران انجام گرفته میتوان یاد کرد . تنها راجع به تغییرات مسئله حمل و نقل و بالاخص ساختمان راه آهن کتابهای مختلفی نوشته شده است . و این مطلب از زمانی شروع شد که فهمیدند يك شبکه حمل و نقل بهتر، اولین شرط رونق اقتصاد ایران میباشد. همچنین راجع به تمدن اجتماعی و سیاسی ایران و مسائل مشابه آن کتابهای بسیاری تدوین شده که دیگر آنها را نمیتوان بطاخر سپرد .

تعداد زیادی از کتب و مقالات جدید انتشار ، که غالباً بشکل سفرنامه‌های چاپی

میباشد، خلاصه‌ای از مهمترین پیشرفته‌ها و اصلاحات تاریخ معاصر را بدست میدهند . مسلم است که فقط قسمت کوچکی از این یادداشتها دارای ارزش واقعی میباشد، واکثر آنها تقریباً فاقد اطلاعاتی است که از لحاظ جغرافیا قابل استفاده باشد.

ازین بسیاری از تألیفات دودهه اخیر تذکره « ویلسن » راجع به ایران از جهاتی کاملتر میباشد زیرا در آن مخصوصاً نسبت به تمدن و سیاست عمومی عصر حاضر مراعات بعمل آمده است. قسمتی از ماخذ این تألیفات از قلم ایرانیها تراوش کرده؛ معذک باید قبول کرد که برای تکمیل اطلاعات علمی کشور از تحقیقات مغرب زمین نمیتوان صرف نظر نمود^۱ .

۱- راجع باین موضوع در کشورهای باختری بتازگی از طرف نماینده دولت ایران اقدام میشود و مقدم بر همه باید فعالیت « ا. ا. عزیزی » وابسته فرهنگ ایران دروین را دانست که بعد از جنگ دوم جهانی راه را برای محققان اطریشی در ایران هموار ساخت .

اکنون باختصار و ضمیمه فعلی اکتشافات علمی ایران و دورنمای آنرا از نظر یک نفر محقق مورد مطالعه قرار میدهیم .

تحقیقات راجع به نقشه برداری و نقشه کشی در هر يك از قسمتهای این کشور بزرگ تفاوت بسیار ترقی کرده است . شایستگی عمده در موضوع اقداماتی که تا کنون در زمینه مساحی بعمل آمده نصیب نقشه برداران انگلیسی میباشد که از ابتداء این قرن تا کمی بعد از جنگ جهانی اول در ایران مشغول فعالیت بودند . از جمله فعالیتهای آنها بخصوص باید يك شبکه مثلثاتی از ایستگاههای ثابت را نام برد که مساحیهای ارتفاعات و تراز دقیق از جاده های فرعی واقع در غرب و شرق را که به داخله کشور میروند در بردارد و از عمده ترین شهرها تهیه و دنبال شده است .

مذکور در مناطق وسیعی از ایران مساحیهایی که قابل استفاده نقشه برداری جدید باشد بعمل نیامده است . در این قسمتهای ایران نقشه ها از حدود يك نقش برداری مختصر تجاوز ننموده و تنها نتیجه ای که بدست آمده عبارت از طرح خطوط سیر میباشد که بین نقاط ثابت نجومی قرار داده شده اند .

اما هر جا هم که يك نقشه قابل اطمینان موجود میباشد تقریباً باید همیشه مورد تصحیح و تکمیل قرار گیرد . مخصوصاً اصلاح قالب گیری از قلم افناده است . کوهستانها فاقد نشانات و بررسی علمی میباشد . عکس برداریهایی که شکل اجسام جامد را در روی سطح نشان میدهند و در کوهستانهای مرتفع ایران میدان وسیعی دارند تا آنجا که باطلاع مؤلف رسیده جز در البرز در جای دیگر عملی نگردیده . اینگونه عکسها دارای این خاصیت هستند که عده بی شماری از تجلیات جغرافیایی را مانند یخچالها و قلل آن و ساختمان صخره ها و امثال آن را واضح و روشن میسازند .

بهترین نقشههایی که در مورد ایران بدست میآید آنهایی هستند که بخش خدمات آرتش آمریکا « U. S. Army Service » از روی اوراق وزارت جنگ انگلیس « War office » و هند انگلیس سابق تجدید چاپ کرده است^۱ .

این چاپ جدید از زمان جنگ جهانی دوم منتشر گردید و حاوی مساحیهای اساسی و دقیق و جدید و تعیین نقاط به طریق نجومی میباشد . در این نقشه ها نسبت به چاپهای قبلی در بعضی از مناطق عکس کاملتری از اشکال زمین هم نشان داده میشود . در مناطق دیگر مشاهدات مسافران مختلف که بایکدیگر اختلاف هم دارند بدون نظر انتقادی درج شده و در بعضی بطرز تعجب آوری جای آن خالی گذاشته شده و هیچگونه نتایج تحقیقات در آن مراعات نگردیده است . بطور کلی در ایران وظائف سهل و آسان يك نقشه برداری و مساحی ساده

→ اطلاعات جغرافیایی تمام ایران را در هیچ جامانند کتاب یادداشت جغرافیایی « کلوته Klute » یا « جغرافیای عمومی Geographie Univrsele » « بلانشار Blanchard » که منتشر شده نمیتوان یافت . « او. زگنر U. Segner » (پابنه Peine) هم اکنون به تدوین يك جغرافیای تاریخی ایران مشغول میباشد .

۱- بمقیاس ۱:۲۵۳۴۴۰ (ربع اینچ) .

در آنجا یک کوه زمین مانند کوهستانهای عظیمی قد علم میکند و رطوبت و نمو گیاه هر يك بنوبت خود مناظر مختلفی بوجود میآورند و هر چین خوردگی و شکاف دره منظره جدیدی را مجسم میکند، ممکن است یک نفر مسافر محقق در فاصله های کوتاه از مقابل چیزهای تازه و ناشناس بگذرد بدون آنکه اصلاً متوجه آن بشود، و شاید اکتشافاتی از نظر او مخفی بماند ولی نظر افرادی را که بعد از او کمی دورتر از آن خط سیر در حرکت هستند جلب کند و آنها موفق بکشفیاتی بشوند .

ولی تنها قسمتی از ایران دارای این امکانات میباشد والا متوسط ترین مناطق آن یکنواخت و قابل رؤیت است و در عین حال در قلب آن برخلاف انتظار مناطق بسیاری موجود میباشد که پای بشر به آن نرسیده است .

هر از آن کیلومتر مربع هنوز در ایران یافت میشود که هیچ محقق، و حتی در بعضی قسمتها هیچ بومی هم، آنرا رؤیت نکرده است . کوههای بسیاری وجود دارد که کسی از آن بالا نرفته و بسیاری صحرای مسطح یافت میشود که همانطور دست نخورده باقی مانده است . معذک دوران مسافرتهای علمی و اکتشافی قدیم در ایران پایان رسیده و ضرورت ایجاد میکند مناطقی که قبلاً بطور کلی شناخته شده است مورد تحقیق و مطالعه دقیق قرار گیرد . دیگر در آینده کمیت طول مسافرت نقشی بازی نخواهد کرد بلکه مقدار کاری که انجام میشود مورد نظر خواهد بود و آن عبارت از تعقیب مسائل علمی و تحقیق درباره علت و نوع و منظره عمومی سرزمینها میباشد . امروز شناسایی احوال سرزمینها از لحاظ علمی که همگی به نتایج بررسی اکثریت دانشمندان باشد مورد نظر است نه سفرنامه يك شخص بخصوص . اکنون دیگر يك نفر مسافر محقق نمیتواند تمام قسمتهای يك منطقه را بازدید و بررسی نماید و نقش خود را به متخصصین واگذار کرده است زیرا فعالیت مشترک آنهاست که انسان را به هدف میرساند^۱ .

۱- آنچه تا کنون هم بدست آمده تقریباً کافی است که مواد لازم را برای شناسایی سرزمین ایران در اختیار ما بگذارد . بهترین نمونه برای علم باحوال سرزمین تألیف سه جلدی «م. کیهان» است که بسال ۱۹۳۱ به زبان فارسی در تهران انتشار یافته . فعلاً بهترین و جامعترین

داخل در کارهای عالی و مهم جغرافیائی گردیده است .

در زمینه زمین شناسی باید پیشرفت های مهم را مربوط به زمان «شتال» و «پیلکرین» و «تپیر» ثبت کرد . مساعی مهندسان نفت در جنوب و غرب و شرق و مجاهدات «ریبن» و «بوک» و «ویور» در شمال معلومات زمین شناسی ما را از زمان جنگ جهانی اول فوق العاده بالا برده است . اطلاعاتی از ساختمان قشر مناطق وسیعی بدست آمده و بعضی معلومات دامنه دار از ساختمان سرزمین ایران حاصل شده است . در حقیقت در همانجا که این کشور هنوز از لحاظ زمین شناسی سرزمینی دست نخورده و ارض جدید محسوب میشود در همانجا هم اطلاعات مربوط به طبقه بندی سنگها و ساختمان و چین خوردگی زمین دوراه مختلف را میبیمایند .

شکل شناسی با مقایسه با زمین شناسی در درجه دوم قرار گرفته و فقط بواسطه مطالعه قوای مؤثری که از خارج باعث تغییر شکل میشوند گاهگاه درین خصوص توضیحی بمیان آمده هر چند تحقیقات «بوک» فعلاً منجر به تشکیل يك منظره کلی از وضع یخبندان شمال غرب و شمال ایران گردیده ولی از آن گذشته این تحقیقات دیگر تعقیب نشده است تا معلوم شود سلطه تناسبات سابق تا چه اندازه بر روی این مناظر نقش بسته است . در صحرای کمر بندی مرکزی بالاخص مشاهداتی که شکل مخصوص سطح های امروزی زمین را از حیث مصالح و نقشه ساختمانی و آب و هوایشان بدهد ، وجود ندارد .

بخصوص راجع به نفوذ عامل آب و هوا در تشکیل زمین غالباً بسیار کم اطلاع در دست است . گرچه با وجود نقص اطلاعات علمی راجع به موضوع آب و هوا معذک آب و هوای ایران را بطور کلی میتوان بررسی نمود ولی در بسیاری از مناطق ایستگاههای لازم از نظر اندازه گیری آثار جو که بتوان بوسیله آن مخصوصاً حد متوسط آنرا محاسبه نمود ، وجود ندارد ؛ موقعیت غیر مهمان نواز مناطق وسیع موجب گشته است که ایستگاههای هواشناسی در کشور بسیار غیر متناسب تقسیم شوند . تقریباً بطور کلی در حوضچه های مرکزی صحرا و کوهستانهای مرتفع مشاهدات مرتب در امر هواشناسی بعمل نمیآید و از خصوصیات آب و هوای این مناطق ما فقط بوسیله توضیحات اتفاقی مسافران میتوانیم در صدد بر آئیم تا تصویری مجسم سازیم . هر چه نقشه برداری يك قطعه نامعلوم تر و هر چه احاطه ما نسبت به زمین شناسی و شکل شناسی و طبیعت آب و هوای آن کمتر باشد بهمان اندازه هم اطلاعات رشته های دیگر علوم وابسته بجغرافیا که برای ساختمان پیکره ایران مورد نیاز میباشد ، کاهش مییابد .

با جغرافیای حیوانی و نباتی هم در ایران مانند جغرافیای طبیعی عملیات مختلفی بعمل آمد .

بطوریکه قبلاً ذکر شد گیاه شناسان در درجه اول به مطالعه گلها پرداختند و تألیف

۱- قسمتی از تغییرات آب و هوا که متوسط سالیانه آن در مناطق مجاور ایران بهتر مورد بررسی قرار گرفته در یکی از تألیفات «ج. باور G. Bauer» راجع بحریان هوا و بارندگیهای آسمانی در آسیای مقدم جمع آوری شده و او آن را تکمیل نموده است . (مقالات «گرلاند Gerland» راجع بعلم طبیعت زمین ۱۹۳۵) .

«شینگر» راجع به عالم نباتات ایران^۱ هر اندازه هم اساسی تلقی شود معذک اطلاعات ما در مورد تقسیم بندی گیاهان گوناگون مانند سابق با زهم بسیار ناقص میباشد . همچنین این موضوع با اندازه کافی مورد تعقیب قرار نگرفته که تغییر عالم نباتات در دوره تاریخ و زمان ماقبل آن چه در نتیجه فعالیت انسان و چه بواسطه تغییرات آب و هوا و شکل زمین چگونه حاصل شده است . چون قسمتهای بزرگی از ایران مخصوصاً جنوب و شرق آن از لحاظ گیاه شناسی بطوریکه باید هنوز مورد بررسی قرار گرفته لذا يك تقسیم بندی جغرافیای گیاهی فقط بمقیاس محدود میسر گردیده است .

در موضوع شناسائی احوال سکنه ایران و نژادهای آن از وضعیت دوران قرن پیش قدم فراتر نگذاشته ایم .

از سکنه مختلف کشور ایران از لحاظ شمار و خصوصیات دسته های گوناگون از جماعت ، مخصوصاً در غرب ، قبلاً در تألیفات «راولینسن» و «لایارد» و «شیل» و «شیندلر» و «رابینو» و «دمورنی» و «ادموندس» و امثالهم تشریح بعمل آمده بود . مخصوصاً افسران یا مأموران سیاسی نظریاتی راجع به ایلات ایران ابراز نموده بودند . ولی معذک ما از داشتن اطلاعات کامل از اقوام و نژادهای کشور ، بسیار فاصله داریم .

بنا برین برای نژاد شناسان و مردم شناسان میدان فعالیت وسیعی باز میشود . قسمتهای بهن آوری از ایران فاقد هر گونه بررسی راجع به اخلاق و کارهای دستی و فعالیت های دیگر بشری بوده و مقایسه در خصوص تشریح نژادها بسیار ناچیز میباشد . برای حل مسئله اختلاط نژادها مخصوصاً سؤالات مشکلی پیش میآید ؛ و این مطلب بخصوص در جنوب بیشتر محسوس میشود زیرا در مناطق صعب العبور آنجا دسته های از مردم عقب افتاده با پوست تیره رنگ زندگانی میکنند که مسلماً با نژاد هندی خویشاوندی دارند و شاید زمانی در تمام ساحل خلیج سکنی داشته اند . درین مورد باید ، برای روشن ساختن وضع ملیت ، هنوز از محققانی که بلوچها را در سرزمین غیر متمدنشان دیدن میکنند ، همکاری های مهمی را انتظار داشت .

از زمان جنگ اول جهانی پیشرفتهای مهمی در راه شناسائی تمام شئون زندگانی اقتصادی ایران بعمل آمد . معذک مسائل بسیاری ، راجع به مدنیت طبیعی و اقتصادی و سیاسی و شرائط مادی زندگانی اجتماعی سکنه ، که باید مورد نظر قرار گیرد ، برای اقتصاد دانان و آمار شناسان باقی میماند .

کرا بر این مطلب اشاره شده که نقش باستان شناسان در مورد تحقیقات راجع به ایران تا چه اندازه بزرگ و مهم بوده است . سه ستاره فروزان ، یعنی «هرتسفلد» و «شتاین» و «شمید» ، مناظری را در زمینه تحقیقات تاریخ کهن و باستان شناسی ، که تا چندی قبل تصور آنهم نمریفت ، در انتظار مجسم ساختند . ولی کشفیات بزرگی در آتیه هم در انتظار باستان شناسان میباشد^۲ .

۱- هنوز منتشر نشده است .

۲- بسیاری از خرابه های ایران هنوز از اثر نیل باستان شناسان محفوظ مانده است . مثلاً کشفیات «شتاین» در شامی ، واقع در سرزمین بختیاری که آثار یک زندگانی تمدن و شرقی از سه

در بعضی از مناطق پهناور ایران هیچ مسافر عالم یا نقشه بردار یا زمین شناس یا گیاه شناس یا مردم شناس یا نگذاشته و این مناطق فاقد هر گونه متمدنات علمی است و مشکل میتوان آنها را در سلطه جغرافیا قرار داد. درین مناطق ماهیچ پایه و اساسی برای تجسمات جغرافیائی در دست نداریم.

مجهولترین قطعات سرزمین ایران کدامند؟ برای پاسخ دادن به این سؤال باید قبلاً متوجه بود که ما غالباً از مناطقی هم که بلافاصله در نزدیکی راههای مورد عبور واقعند بسیار کم مطلع هستیم یا اصلاً اطلاعی نداریم.

مثلاً نواحی شمال و غرب، که غالب دانشمندان با آن سروکار دارند و سالها به سبب سیلی از مسافران اروپائی و آمریکائی به آنجا هجوم میآورند در انتظار بررسیهای دقیقتری میباشد. از اواخر بیست ساله اخیر بوسیله هواپیماهای ملتهای مختلف از فراز البرز پرواز بعمل میآید ولی ما حتی از میزان یخ بندان آن هم اطلاعی نداریم.

آیا بغیر از دماوند و گروه تخت سلیمان در جای دیگر هم یخچال وجود دارد؟ ما راجع به کوهستان «کولوم بسته Kolumbasteh»، که در شرق گردنه کندوان با ارتفاع قابل توجهی (بیش از ۴۰۰۰ متر) قد برافراشته و منطقه سرچشمه رودخانه نور و لار را تشکیل میدهد بسیار کم اطلاع داریم. بغیر از گروه تخت سلیمان تنها جایی که از لحاظ زمین شناسی و جغرافیائی بهتر مورد تحقیق قرار گرفته فقط دامنه جنوب البرز میانه است که از سمت تهران رسیدن بآن آسان میباشد. راجع به مناطق شمال غرب و غرب ایران هم مانند شمال آن میتوان گفت تحقیقات بسیار ناقص بوده است. در آذربایجان پررفت و آمد هم از سرزمین کوهستان مگری که «دومرگان» آنرا بدین اسم نامیده، چه از لحاظ زمین شناسی و چه از

→ آن هویدا و در همچو سرزمین کوهستانی غیر قابل عبور واقع میباشد بستی قاعده روشن شده باشد ولی همانطور بحال معما باقی مانده است. همچنین که کیلو به که مجاور آن است میتواند باز هم مجهولانی را آشکار سازد. کشفیات قابل توجه «هر تسفله» در منطقه مازانی هنوز بتصرف در نیامده است. سرزمینهای متمدن بسیار قدیم واقع در پشت ظاهری که «ویلسن» دیده است چه برای محققان آثار باستان و چه برای جغرافیون به یک اندازه مجهول میباشد. همانطور که «شتاین» اشاره کرده حتی مناطقی هم که غالباً مورد تحقیق قرار گرفته مانند اطراف فسا باز هم نوید کشفیات دیگری را میدهند.

خراسان و زابلستان و بطور کلی تمام شرق ایران تا آنجا که مربوط به تمدن دوره ساسانیان میباشد تقریباً «سرزمین ناشناس Terra incognita» باقی مانده است. در شمال ایران حتی تا امروز مانده ایم که شهر «صد دروازه» قدیم در کجا واقع بوده است. «شمید» راجع به مناطقی که از لحاظ محققان تاریخ قدیم و باستان شناسان بسیار قابل توجه میباشد، نظر عموم را جلب کرده است.

تازه در موقیع چاپ این کتاب از کشف یک هیکل آدمی که شاید بسیار قدیمتر از انسان «نئاندرتال Néandertal» باشد، اطلاع حاصل گردید و آن آدم «هوتوتو Hotutoto» بود که بوسیله «د. C. Coon» نماینده دانشگاه «پنسیلوانیا» بر حسب اتفاق در «هوتو» واقع در نزدیکی ساحل جنوب دریای خزر در موقیع کارشهای مربوط به باستان شناسی کشف گردید.

نظر شکل شناسی تقریباً هیچگونه تحقیقات بعمل نیامده، در صورتیکه راه بسیاری از مسافران در آنجا بایکدیگر تقاطع نموده است. جنوب غرب ایران در قسمت داخلی و مخصوصاً شرق پشتکوه، که همه ساله چند صد نفر سیاح از سرزمین پست بین النهرین از آن دیدن میکنند، جزو مناطقی محسوب میشود که کمتر کسی از آن مطلع میباشد.

هرچه از شمال و غرب بیشتر بسمت جنوب و شرق پیش برویم هر چه بیشتر در اعماق صحرا و فضا های کم جمعیت سرکنیم بهمان اندازه بیشتر به مناطقی بر میخوریم که میتوان گفت کمتر مورد تحقیق قرار گرفته اند.

صرف نظر از صحراهای مرکزی، مناطقی را که اروپائیان کمتر دیده اند در سلسله های حاشیه ای جنوب واقع میباشد. اهالی و طبیعت خصوصت پشه هر دو باعث شدند که بعضی قسمتها هنوز «سرزمین مجهول» باقی بمانند.

مناطقی که کاملاً خارج از دسترس تحقیقات قرار دارند بلافاصله در نزدیکی متمدن ترین سرزمینهای قدیم تمام ایران، یعنی در جنوب فارس و مخصوصاً در لارستان واقع میباشد. بطوریکه قبلاً ذکر شد زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران هم، که درین مناطق ایران پرسه میزدند از عبور از سرزمین واقع بین نصف النهار ۵۲ و ۵۴ درجه اجتناب کردند. جریان وسطای رود عظیم مند یا قره آقاج هنوز برای همه شناخته نیست و شاید تنها «ویلسن» بطور دقیقتر از آن اطلاع حاصل کرده باشد.

از مسافرت «بوتچر Butcher» در ابتدای سال نودم قرن پیش بین جهرم و طاهری هیچ اطلاعی در دست نیست و همچنین راجع به مسافرت نقش بردار افغانی، یعنی «خان بهادر شریانگ» اطلاعات بسیار کمی بدست آمده است و برای شناختن مناطق وسیعی از جنوب غرب ایران باید فقط به آثار «دومورنی» قناعت کنیم.

سرزمینهای بسیاری در آن طرف اولین سلسله ساحلی جنوب لارستان واقع است که مورد تحقیق قرار نگرفته ولی احتمال دارد که این سرزمینها در زمان اوج ترقی «سیراف» و «قیس» غالباً از طرف کاروانهای تجارتی مورد عبور قرار گرفته باشد. مؤید این نظر بقایای یک جاده بزرگی است که از طاهری (سیراف) تا کوهستان شیب دار ساخته شده و بطوریکه در فصل ۲۸ ذکر شد کوشش «شتاین» برای پیشروی از اینجا به لار با عدم موفقیت مواجه شد.

در زمان صفویه در جاده بندر عباس به لار سفارتهای پر زرق و برق و بشماره عبور میکردند و تقریباً تمام کالاها و تیکه از سمت جنوب به کشور شاهنشاهی وارد میشد در آن زمان از این راه تجارتی حمل میشد. ولی تا امروز هم به سرزمین خارج از این جاده تقریباً کسی قدم نگذاشته است. «رودخانه کول» (شور رود یا رودخانه شور)، که جریان آب آن در قسمت پائین در فصل خشکی معبر بزرگی را بوجود میآورد هنوز کشف نشده است همچنین «رودخانه روداری»، که از سمت شمال آمده به دره «خورستان Khuristan» منتهی میشود، هنوز مجهول میباشد. بعقیده «ویلسن» احتمالاً در امتداد آن راهی به «فورق» میرود و هر کس بخواهد این راه را انتخاب کند باید انتظار نتایج نیکوئی را داشته باشد.

در بلوچستان ایران تاهمین اواخر وحشی‌گری بعضی ایلات در درجه اول مانع از آن شده که محققان بتوانند به مناطق پناهگاه بعضی از اهالی قدم بگذارند . مؤلف هیچ اروپائی را نمی‌شناسد که در منطقه جریان علمای رود جاقین و گابریگ و سادایچ پیشروی نموده باشد. سرچشمهٔ دورودخانهٔ اولی‌گویا در ایالت «مرز» باشد که تا حال پای بیگانه هرگز به آن نرسیده.

در موقع پیشروی از سمت جنوب «فلویه» و «گابریل» و «هارین» از هر موقع به آن نزدیکتر بودند، و «سایکس» در موقعی که از طریق رمشگ از حاشیهٔ حوضچه جزموریان عبور میکرد، کوه مرز را از سمت جنوب مشاهده نمود. «سایکس» تنها اروپائی است که تا حال بارمشگ تماس حاصل نموده، و «تپس» هم معلوم نیست از اطراف آن عبور کرده باشد. «هاریسون»، که بالاخص دورتادور حوضچهٔ جزموریان را مورد تحقیق قرار میداد، فقط از قسمت غربی حاشیهٔ جنوبی عبور کرد، و جزئیات قسمت کوهستانی ایالت مرز، واقع در شمال بشاگرد را، که کوهستان کوه‌ران نامیده میشود، فقط از روی آنچه که شنیده بود در نقشه وارد کرد. درین جا کوهها و دره‌های ناشناس و آب‌دبها و مردم مجهول وجود دارند.

همچنین در منتهای الیه شرق بلوچستان ایران هم سرزمین وسیعی یافت میشود که ما از آن اطلاع صحیحی نداریم. کوههای رام پشت و ایالت ایرافشان درست در ۸۰ سال قبل اعضاء هیئت «گلدشمید» را احاطه کرده بودند؛ این منطقه گویا بوسیلهٔ نقشه‌پردازان هندی، که از طرف انگلستان مأموریت داشتند، مورد عبور قرار گرفته بود، ولی دربارهٔ این موضوع چیزی انتشار نیافت. پیشروی درین سرزمین خیلی مشکل بنظر نمیآید و گویا بر طبق گزارشهای تازه به محل عمدهٔ ایرافشان از سمت شمال، حتی با اتومبیل هم میتوان دست‌رسی پیدا کرد.

خطوط مسافرت مغرب‌زمینی‌ها در کلیه قسمت‌های داخلی ایران از هم فاصلهٔ زیادی دارند و تا حال تنها «گابریل»، در کویر نو و صحرای بهاباد و مرغاب کوه لوت بطور سطحی مسافرت نموده است. سرزمینهای وسیعی از ایران را، که تا حال مورد تحقیق قرار نگرفته باید در صحرای شهداد جستجو کرد. در قسمت شمالی آن فقط یک مساحت علمی از خطوط سیرتوسط «ستراپل - زاوور» در دست است. عبور از قسمت جنوبی لوت را توسط «گابریل» در فضائی به مساحت تقریبی ۳۰۰۰ کیلومتر مربع، یعنی به بزرگی بلژیک، که تا حال پای کسی به آن نرسیده و توأم با مشقت‌ها و سواری شبانه روزی بود، میتوان بعنوان اولین مسافرت اکتشافی تلقی کرد.

قسمتی از اطلاعات ناقص ما راجع به صحراهایی که دارای انشعابات نیستند و آب و هوای کشف شده دارند بدین وسیله جبران میشود که در مساحت‌های بسیار وسیعی وضعیت تقریباً یکنواخت میباشد. به بسیاری از مسائل مربوط به لوت قبلاً اشاره شده است؛ و آن مسائل غالباً راجع به نقشه برداری و شکل سطح زمین میباشد.

در زیرزمینی که هرگونه استنباطی از نظر زمین‌شناسی در آن غیر قابل امکان است بایستی خط تغییر بین حرکت جنوبی در قسمت جنوب البرز و حرکت متمایل بشمال شرقی قسمت داخلی غرب ایران در آنجا واقع باشد.

در نتیجه حفاریات در قسمت‌های مختلف کویر بزرگ و نظریات تازه دربارهٔ تغییر رسوبات اصلی قشر زمین این امکان حاصل شد که بطور کلی راجع به تشکیل صحرای نمک ایران اطلاعاتی بدست آمد.

حوضچه‌های دیگر صحراهای ایران هم در انتظار تحقیقات عمیق بسر میبرند. تا سال ۱۹۵۰ که «لوفلر» و همکارانش تحت حفاظت نظامی، جریان هلیل‌رود را دنبال میکردند «گابریل» و خانمش تنها کسانی بودند که در گودال جزموریان توانستند به مرز آن قسمت از سرزمین، که ظاهراً در زمستان به زیر آب میرود، برسند. موضوع اینکه وضعیت مصب رود ایرانشهر و هلیل، که از سمت شرق و غرب جریان دارند، چگونه بوده و نظریه «هاریسون» راجع به اینکه در اوایل زمان از لحاظ زمین‌شناسی این حوضچه به سمت دریا مخرجی داشته و بعضی قشایای دیگر تا چه حد صحیح میباشد، هنوز از گنجایش و دسترس اطلاعات ما خارج است.

از لوت، که در امتداد گودال غربی منطقه آشفته‌شانی مرکزی واقع، و حتی المقدور در یک ردیف حوضچه‌های مجزا تحلیل میرود و از گاوخانه تا جنوب سیرجان ادامه دارد، تا کنون جز در همان کوره راه‌های قدیمی از راه دیگری عبور بعمل نیامده است. تا آنجا که من میدانم حتی از یکی از این راهها، که بین یزدخواست و یزد واقع است، تا کنون هیچ محقق اروپائی عبور ننموده است.

همچنین از صحرای کمر بندی، که ایران و افغانستان را از یکدیگر جدا میسازد، جز در بعضی از قسمت‌های مختصر، اطلاعی در دست نیست.

شرق ایران بطور اصولی تقریباً تا کنون فقط از طرف زمین‌شناسان مورد مطالعه علمی قرار گرفته است. ولی آنها هم بسیاری از مناطق از قبیل کوهستان جغتای و بینالود و مناطق ضمیمه آن را در شمال که بین سرزمین کوهستانی راه سبزوار - نیشابور و گودال کاشمر (ترشیز) واقع است دست نخورده بجا گذاشتند.

تا کنون پرده برداری از مناطق مجهول ایران تقریباً از راه تحقیقات زمینی بعمل میآید؛ پروازهای اصولی برای مقاصد علمی منحصراً از طرف «شمید» بمورد عمل گذاشته شد. عکس برداریهای او برای تهیه یک نقشهٔ باستان‌شناسی قابل استفاده میباشد و بطور غیر مستقیم مورد استفاده جغرافیا نیز قرار گرفته است. بغیر از این آنچه که از نتیجهٔ تحقیقات هوایی ایران منتشر گردیده ناچیز میباشد.^۱

۱- بطوری که قبلاً ذکر شد عکسهای هوایی بین دو جنگ جهانی در ایران از طرف شرکت نفت انگلیس - ایران برای بررسی زمین از لحاظ نفت مورد استفاده قرار گرفت ولی منتشر نگردید. از عکسهای هوایی که مؤسسات آلمانی برای نقشه برداری راه آهن برداشتند و آنها را که از طرف یونکرس در مدت چندین سال خدمات هوایی تهیه شده بود فقط بعضی آنها بطور مجزا -

در غالب مناطق جنوب و شرق و مرکز ایران تقریباً در همه جا خارج از جاده‌های قابل عبور؛ عکسهای هوایی منطقه‌ای برای نقشه برداری هوایی مورد احتیاج میباشد تا بتوان آنرا به نقشه‌های جمع و فشرده تبدیل نمود. همچنین در مناطق شمالی و غربی، که از وضع آنها اطلاعات بیشتری در دست است، عکسهای هوایی میتواند برای تکمیل مساحیهای موجود خدمات غیر قابل وصفی انجام دهند.

مسافرائی که مخصوصاً در کوهستانهای قدیمی شمال که دارای چین خوردگیهای پیچیده و در هم هستند یا کوهستانهای جدید شکاف دار غرب و جنوب که دفعهٔ ایجاد شده اند به نقشه برداری زمینی اشتغال داشتند زحمت طاقت فرسائی را میبایست متحمل شوند تا جزئیات را تبدیل به یک واحد کلی معنی دار نمایند و ارتباط بین آنها برقرار سازند در صورتیکه بوسیلهٔ عکس هوایی با فشار یک دگمه مطلب حاصل و موضوع روشن میشود. در ایران، که غالب مناطق آن خشکزار بوده و زمین و سنگلاخها تقریباً آشکار میباشد، پرواز کننده فوراً اشکال و ساختمانها را درک میکند و زمینه برای بکار بردن علم شکل شناسی چین خوردگی زمین فراهم میگردد. مخصوصاً در نتیجهٔ انشعابات بسیار زمین از بالا شکل آنرا بخوبی میتوان تشخیص داد در صورتیکه از پائین چنین امری هرگز بطور کامل امکان پذیر نمیکردد. پرواز کننده، در موقع دیدن استخوان بندی عجیب حوضچه شرقی کویر بزرگ و منطقه رسوب آهکی طبقه بندی نشده حوضچه شهداد باراههای گچی کننده اش، که در اثر وزش باد بوجود آمده، و اشکال منفر دآن، واقعاً در عالم مکاشفه داخل میشود؛ در ضمن، این مناظر حتی المقدور روشن ساخته اند تا چه حد انعقاد رسوبات آهکی طبقه بندی نشده و از بین رفتن یخچالها در نتیجهٔ ذوب یخ برای بوجود آوردن انواع مختلف «شهرهای صحرا» و دریای عظیم شن لوت جنوبی، که هیئت آن شاید تمام مسئلهٔ «علم اشکال شناسی شن» را بر پایه جدیدی استوار میسازد، مؤثر بوده است.

در صحاری مسطح ایران اشکال بزرگ نیز بوسیلهٔ هواپیما بهتر دیده میشوند زیرا اغبار آلود بودن طبقات نزدیک زمین و انعکاسات آن در بالا کمتر مورد توجه واقع میشود. در کویر بزرگ لوت جنوبی نقشه برداری زمینی اصولاً بمقیاس بسیار محدودی امکان پذیر میباشد. امکاناتی که برای رخنه کردن مناطق خشکزار کمر بندی داخلهٔ ایران از راه اقدامات زمینی در فصل ۲۸ ذکر شده فقط برای بازرسیهای خطوط مفید میباشد که طبعاً با عکسهای هوایی باید توأم شوند تا به بدست آمدن اطلاعات عکسی جامع از یک سرزمین منتهی گردد.

→ آشکار گردید، ارزنده ترین عکسهای هوایی از ایران در بابکائی «لوفت هانزا» یافت میشود. «ف. لوه F. Loewe» بسال ۱۹۲۸ در ایران چند پرواز نمود که به دردمطالعه در وضعیت جو آزاد میخورد (مقاله Z، طبیعت جو آزاد XVII). عکسهای «و. میتل هولسه W. Mittelholze» تحت عنوان «پرواز در ایران» (زوریش ۱۹۲۶) غالباً فاقد تعیین دقیق محل و شعاع دیده میشوند. در دوران جنگ جهانی دوم از طرف هواپیمائی جنگی انگلیس برای تکمیل یک نقشه ایران بمقیاس یک میلیمتر عکسهای هوایی برداشته شد و لسی منتشر نکردید. پروازهای روزانه که امروز زیر نظر خود ایرانیها بین شهرهای بزرگ کشور بعمل میآید با عکس نمایش داده نمیشود.

تشریح فضاهاى منفرد و انشعابات جغرافیائی همیشه از نظر جغرافیون عالیترین هدف خواهد بود؛ ولی تحقیقات لازم را، که برای احاطه به واحدهای طبیعی ایران امکان پذیر میباشد فاقد میباشد. راجع به تقسیم بندی و انشعابات زمین «بویک» آزمایش بعمل آورده و مطالعاتش در زمینهٔ بارندگی و اثر آن در جنگلهای طبیعی و مناطق درخت خیز ایران میباشد. به علت باطنی یک سلسله تقسیمات و انشعابات جغرافیائی در ایران و تبعیت آن از شرح سرزمینها و فعل و انفعالات جوی و وضعیت زمین، تازه پی برده شده است. مطالعه در نقشه‌ای که بشر بازی میکند و اقداماتی که درین مناطق و سرزمینها بکار میرسد نیز ضمیمه میشود. درین مورد باید عکسهای هوایی مخصوصاً جانشین و مکمل تحقیقات زمینی بشود تا وضع مشوش و اساسی عناصر زمین نوعاً در فضائی که قرار گرفته معلوم شود و عمل انسان هم کامل تر مرتب و آشکار گردد.

پایان

فهرست اعلام

مکتوب انجمن جغرافیای ایران

آبوت (و ج) ۲۲۳	آبادان - ۴۰۱
آبه بوشان - ۱۸۵ ح	آباده - ۲۶۳ ح
آبیش ۵۰ - ۲۴۸	آبار - ۱۷۶
آبادانا - ۲۲۵، ۳۰۸ ح	آبنار - ۱۹۲
آبالادینی - ۲۶۹	آبخوران - ۳۹۸ ح
۱ - ارقا، یکمه بعد از آن ح	آبدانان - ۳۳۷
گذاشته شده مقصود حاشیه است	آبدز - ۲۱۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰
آتر برگه - ۳۱۹	آب زرد - ۲۰۹
آتشگاه - ۲۳۱	آب زاز - ۲۸۰
آتیلا - ۵۵	آب زال - ۲۰۸
آجی - ۲۶۸	آبرائینی - ۹۰
آدریا نوپل ۶۹	آب شور - ۸۱
آدریا نوس رلانوس ۱۵۷	آب شتیت - ۲۱۰
آدر - م. ن. - ۵۲ ح	آب علی - ۳۸۳
آدم فرانتس - ۱۵۷	آب کرند - ۲۷۳
آدیابنه - ۴۶	آب کویر - ۳۱۹
آدم اولتاریوس - ۱۲۹، ۱۳۰ - ۱۳۱	آب گرم - ۲۷۲
۱۳۳ - ۱۳۲	آب گنجر - ۲۷۲
آذربایجان ۳۶ - ۴۲ - ۷۳ - ۱۸۱ -	آبوت (کیت) ۱۸۷، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۲
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۲۷ - ۲۴۷ -	۲۶۸، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۶، ۲۵۳
۲۵۱ - ۲۶۸ - ۳۰۵ - ۳۱۲ و در	۲۸۳ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۲۳ - ۳۲۷
اغلب صفحات	۲۴۲ - ۲۴۴، ۳۹۶
آذریو - ۳۷۱	

www.tabarestan.info
نیرستان

آنه - ۱۶۶	آمارس - ۳۷۴
آولن - پ. ۳۹۱ ح	آمبروژیو - ۱۴۴ ح
آوه - ۱۰۲	آمبروژیو بمبو - ۱۴۴ ح ، ۱۴۵ ح
آهیتا - ۳۶۶ ح	آمبروژیو کنتارینی - ۷۷
آهوان - ۷۱ ، ۱۷۷	آمستردام - ۱۵۵
آهورامزدا - ۱۲۳ ح	آمل - ۴۸ - ۲۲۰ - ۲۸۸
آیکن - آ. ۴۰۶	آمو انتیاس اگزوتیکا - ۱۵۹
آیس ورث. و. ف. - ۲۰۶ ، ۲۰۹ ح ، ۲۴۸	آموداریا - ۲۸
الف	آمیرو گیو کنتارینی - ۷۸
ابر - ۵۰	آنار - ۶۰ ح
ابراهیم - ۹۰	آناک - ۲۶۲ ، ۲۶۱ ، ۲۵۲ ، ۲۱۸
ابشهر - ۴۸	۲۶۴ - ۳۳۴ - ۳۹۲
ابن بطوطه - ۴۳ - ۱۱۴	آناکسی ماندر - ۲۱
ابن خرداد - ۴۲	آنامیس - ۳۱
ابن حوقل - ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۲۶۵	آناندیل ن. - ۳۴۹
ابن رسته - ۴۲	آناهیت - ۳۰۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۲
ابواسحق ابراهیم - ۴۲	آنتونیوتن ریرو - ۹۷
ابوالفدای - ۴۳	آنتونی شرلی - ۸۸ ، ۸۹ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ح
ابوبکر - ۹۴ ح - ۹۶	آنتونی جنکینسون - ۸۲
ابیورد - ۴۸ ، ۷۲	آنتیوخوس - ۲۴ - ۲۵۷
اپتر - ۲۳۷ ح	آنتونیوتن ریرو - ۹۷
اپولودوروس - ۳۶ ح	آنتی توریوس - ۱۸۱
اتابکان - ۲۷۶ ، ۲۷۸	آنتینوس - ۳۰
اتابک - ۲۷۳	آندرآس - ف. ت. - ۳۰۶ - ۳۰۷
اتک - ۲۹۰	آندرمیشو - ۱۷۰
اترک - ۲۸ ، ۳۶ ، ۷۲ ، ۲۲۰ ، ۲۸۳	آندروستنس - ۳۴
۲۸۴ ، ۲۸۹ ، ۲۹۵ ، ۳۲۱	آندره دولیه دلاند - ۱۴۸ ح
اتنا - ۲۲۶	آندزیت - ۳۶۲
اتوبروگمان - ۱۲۹	آنقوزه - ۱۵۸ ح
اتود - ۱۳۶	آنکارا - ۷۶
اتیوپی - ۱۰۳	آنکلیکن - ۳۰۵
اتیوپی های آسیائی - ۲۴	آنوبانیس - ۳۱۳ ح
اجوب - ۴۰۳	آنوبانیسی - ۳۱۰
	آنویل - ۶۴

آسیای علیا - ۲۳	آرتا - ۲۸
آسیریا س. س. - ۲۱۰ ح	آراس - ۸۵
آشر سلبن (اول شلگر) - ۱۲۹	آرتاکوانا - ۲۸ - ۲۹ ح
آشور - ۳۷۷ ، ۵۱ ح	آرتاناف ل. ک. - ۲۹۴
آشیان عقاب - ۳۸۵ ح	آرتست - پ. ۴۰۲ ح
آشیلوس - ۲۲ ح	آرتمیا - ۳۳۲
آغامحمدخان - ۱۸۲	آرتور ادواردز - ۸۴
آفا ناسیج نی کی تین - ۳۸۰ ح	آردال - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۲
آفتاب (هفت آب) - ۳۳۸	۳۳۹
آفن بنو - ۲۹۸	آرنه (ت. ژ) - ۳۸۶ - ۳۸۷
آفونزودالبو کرک - ۹۶	آرشیا - ۳۴
آقا بابا - ۲۰۲ ح	آرمسترانک - ۱۹۸
آق قوینلو - ۷۶	آریاسپا - ۲۹
آقیز - ۱۲۹	آریان - ۲۳
آکسلر - (یوهان یوزو) - ۱۵۹	آریانانا - ۳۵
آگائی - ۴۶	آروامیت آ. - ۱۸۱
آگاتارشیدیس - ۳۵ ح	آروزا - ۱۱۶ ح
آگلاستر - ۸۸	آروزان - ۲۵۸ - ۳۱۷ - ۳۸۹
آلاردو - ۲۷۹ ح	آرونی - ۲۱۳
آلبرشت فن شیلینگ - ۸۹	آزادور - ۲۹۵
آلبو کرک - ۹۶ ح	آزالو - ۳۶۵
آلساندری - ۸۰ ، ۸۳	آزوپاس - ۹۸
آلداغ - ۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۳۳۴	آزولات - ۲۸۸
آلاردو - ۲۷۹ ح	آسباراین - ۷۱
آلسایکس - ۲۲۴	آسپاک - ۹۰ ، ۱۴۹
آلفرانسر - ۲۲۵	آستارا - ۱۷۹ ، ۲۶۹
آلکائوس - ۲۱	آسلان دوز - ۱۸۸
آلنا - ۹۲	آسلینوس - ۵۶ ح
آلی - ۱۸۳	آسوپاس - ۱۱۷ ، ۲۶۳ ح
آلیس آ. - ۲۵۷	آسوربا نیبال - ۳۰۷
آلیزابت - ۸۲	آسوری - ۴۰۵
آلیزون آ. - ۳۶۸	آسیا - ۱۶۹
آلمان - ۸۹ ، ۲۵۱	آسیای شرقی - ۵۰
آمادیا - ۵۲ ح	آسیای صغیر - ۲۲

اعراب - ۴۰، ۴۱	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
افراز قول خان - ۳۴۹	استرابو - ۳۶، ۳۷
افریز - ۲۴۵ ح	استرابون - ۴۳
افریقا - ۴۹	استرامادورا - ۱۱۵
افشار - ۵ - ۴۰۰	استخر - ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۲۲۵
افغانستان ۵۲، ۵۷، ۶۲، ۷۱، ۷۰	۲۶۵، ۲۳۱
۹۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۱۹، ۲۱۷	استکورت - ۲۰۹ ح
۲۵۵، ۲۶۵ و در اغلب صفحات	استکهلم - ۱۵۷
آغرو دین ۳۶۸ ح	اسک - ۱۹۵، ۲۸۷
اکیاتان ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۳۶	اسکندر - ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸
۱۰۳، ۲۲۲	۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۰۸
اکارت ۲۵	۳۲۷
اکس ج، ج، ۳۸۵ ح	اسکندریه - ۲۹ ح - ۳۴
اکرو پولیس (قلعه) ۳۰۸ ح	اسکندر خان - ۳۶۳
اکوباس ۱۱۷	اسکندر کیچین - ۸۴
اکولم، ن - ۳۱۹ ح	اسفندق - ۲۴۰
الب ارسالان ۴۹	اسفندقه - ۳۰ ح - ۲۹۶
البرز ۲۷، ۵۲، ۷۵، ۹۹، ۱۳۱	اسفندیار - ۲۹۴
۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۱۸	اسفراین - ۳۶، ۷۱، ۸۰، ۲۹۱
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵	۲۹۵، ۳۳۴
۲۷۰، ۲۸۴، ۳۱۶، ۳۳۴	اسماری - ۲۳۵
الزون ۱۷۷	اسمهیل - ۸۳
الفینستون م - ۲۴۱	اشار کسی - ۳۶
الغایقو (خدا بنده) ۳۰۹	اشتران کوه - ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
الله آباد ۲۵۴	اشرف (بهشور) - ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۵
الله اکبر ۲۱۸، ۲۹۳	۱۷۶، ۲۸۲
الله کریم ۳۹۱ ح	اتکالیان - ۴۶، ۴۷
الله وردی خان ۱۱۴	اشنویه - ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۳۱
الوارز ۳۶۹	۳۸۰، ۴۰۴
الوند ۳۲، ۱۵۳، ۱۷۰، ۲۲۶	اصغر علی - ۳۲۶
۲۸۵، ۴۰۳	اصغیا، ص - ۳۸۴
آلمان ۸۹، ۲۵۱	اصفهان - ۴۲، ۵۱، ۵۲، ۷۴، ۷۷
المضح ۴۴	۷۸، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۱
	۹۷، ۳۱۱، ۳۳۹ و اغلب صفحات

احمد بیگلو - ۲۰۳	اردشیر فرید - ۴۸
احمد کند - ۱۷۹	اردکان - ۲۵، ۲۵۲، ۳۲۷، ۳۶۹
احمدی - ۲۵۴	۳۷۱، ۳۹۲
ادسا - ۴۶، ۴۷، ۴۹	اردلان - ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸
ادریسی - ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۲۶۵	۳۱۱
ادموند - ۲۷۲، ۳۷۳	اردان - ک - ۳۱۳ ح
ادموندس (ث - ژ) - ۳۵۲، ۳۵۴	اردوان - ۴۷
۳۸۵، ۴۱۱	اردویلا - ۹۹
ادوارد اول - ۵۷ ح	ارغون - ۵۸
ادواردز - ۸۵، ۸۶	ارمود - ۳۶۵
ادوارد مالتن - ۱۶۴	ارمنستان - ۵۶ ح - ۱۱۹، ۱۶۴
ادوارد ششم - ۸۲	آرانپورگه، ث - ۳۷۴
ادوارد مونوکس - ۱۲۱	ارنی، آ - ۳۸۳
ادوارد کونولی - ۲۴۲	ارنست هانکلان - ۱۴۱
اوس - ۲۲، ۶۴، ۸۳، ۱۱۹، ۹۸	ارو (آران بیدگل) - ۲۵۲
۳۸۰	اروبا - ۵۰، ۱۴۷، ۱۶۴، ۲۸۴
اراسموس - ۱۶۲ ح	۳۰۶، ۳۳۱، ۳۶۰
ارستان - ۲۵۲	اروسن - ۲۵۲
اراک - ۷۷، ۱۶۹، ۲۲۹، ۲۸۶	ارومیه - ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۷۱
۴۰۴، ۴۰۵	۳۲۲، ۳۸۰
اراتوس تنس - ۳۴، ۳۵	اری - ۹۴، ۹۵، ۹۶ ح
اراویرجان - ۳۲۱	ازمیر - ۳۹
اربل - ۴۶، ۴۹	اسپیچ - ۲۶۴
ارجانک - ۲۷۸	اسپارت - ۲۱
ارجنگ - ۳۷۰	اسپکه - ۳۴۵
اردبیل - ۸۳، ۸۹، ۹۹، ۱۲۹	اسپانیا - ۵۰ - ۱۳۷
۱۵۴، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۰۳	اسپانیای شمالی - ۵۰
۲۴۸، ۲۶۲، ۲۶۹، ۳۱۳	اسپاین - ۹۷
۳۳۱	اسپری (کریستف دوست) - ۱۳۵
اردستان - ۱۲۴، ۱۲۵ ح	استر - ۵۲ ح - ۲۲۳
ارز روم - ۸۹	استرآباد - ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
اردشیر - ۴۷	۱۹۱، ۱۹۵، ۲۴۷، ۲۴۸
اردشیر با بکان - ۱۸۷، ۲۲۷	۲۵۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
اردشیر خره - ۴۸	۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۲۰

الموت ۵۲، ۲۰۲، ۲۱۳، ۳۵۱،
 ۳۸۵، ۳۸۶
 الیس . ه . - ۲۰۰
 امام زاده کاظم ۱۶۹
 امون ۱۲۴
 امون میرزا ۱۳۶
 امام رضا ۲۴۲ ح
 امامزادا ۱۱۷
 امامزاده اسمعیل ۱۱۷
 امام زید ۲۴۴
 امام شریف ۲۷۹
 امیرانیا ۴۰۰
 امریکا ۳۰۶
 البشتر ۳۷۶، ۳۷۷
 آی مینی ۲۴۶
 انجیرک ۹۰
 انزلی (پهلوی) ۶۹، ۹۰، ۱۰۳،
 ۱۷۴، ۱۷۹، ۳۵۰
 انک هینج لون ۱۶۱
 انگلستان ۸۲، ۱۸۲، ۲۰۵ و در اغلب
 صفحات
 انگوران ۳۶۰
 انکیس ۱۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۷
 و در اغلب صفحات
 انوشیروان ۱۸۴ ح
 او ابلاو ۲۶۸
 اوبی گرمی ۱۲۴
 اوتر ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۵،
 ۲۰۸
 اوجان ۱۱۷، ۱۲۴
 اوجور ۱۱۶
 اوچینیکوف ۳۸۲ ح
 اوچینگو، آ - ۳۸۳
 اودوریش ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۴
 اودوریش فن پوردنونه ۶۵، ۶۸،
 ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۹۵، ۲۴۴
 اودونوان ۱ - ۲۹۲
 اودیان ۲۳۷
 اودرین ۶۷
 اودوایت ، ه ، ج - ۲۰۵
 اورال ۳۹۹
 اورامان ۲۷۱
 اورب ۳۹۱ ح
 اورتاگوس ۳۴
 اورتلیوس ۱۷۳ ح
 اورفای ۴۶
 اورلثان ۱۵۳ ح
 اوروش ۱۰۲ ح
 اورمس ۶۶
 اورینو کو - ۲۷۹
 اوزلی ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۴،
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،
 ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۳۰۹،
 ۳۶۸
 ویدیم اوزی آت، ۲۳-۲۳، ۲۳-۲۳
 اوزون حسن ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹
 ۸۰
 اوس شر ، ج - ۲۸۶ ح
 اوشرالوی ۱۷، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۱۲،
 ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۷۷،
 ۲۸۷، ۳۴۲، ۳۸۵
 اوشک ۱۹۵ ح
 اوشیار ۱۱۶
 اوфра ، ۹۴
 اوقین ۳۴۵
 اوگوآن ۱۰۴
 اوگورد نیکف ، پ - ۲۹۲
 اوگوستن ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۶
 اوگوست ۳۴، ۳۶

اعلان
 سرهنگانی
 نگارگری

بل و

اولثاریوس ۸۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،
 ۱۸۳، ۲۰۱
 اولثاندر ۳۲۷
 اولائی ۵۱
 اولافوس لورلیوس ، ۱۳۰ ح
 اولاد قباد ۳۷۵
 اولجا ، ر - ۴۰۵
 اولیویه ۱۸۵ ح ، ۲۲۳، ۲۵۰،
 ۱۷۱-۱۷۰
 اولوغ ۱۰۲ ح
 اورمانگل ۹۸
 اورمزد ۱۲۳ ح
 اومیسنا ۱۴۲
 اونسیکریتوس ۳۴
 اونکا ۱۲۴
 اونزیکریتوس ۳۱
 اهشپروش ۵۱
 اهواز ۳۲، ۴۸، ۴۶ ح ، ۱۸۶، ۲۰۴،
 ۲۱۰، ۲۳۵، ۳۴۱، ۳۳۷، ۳۵۴،
 ۳۷۲
 ایالت مرز ۴۱۴
 ای بی گاباد ۱۰۴
 ایقالبیا ۱۰۷
 ایچان ۱۹۱
 ایدایفایر ۲۰۶
 ایران ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۷، ۵۹،
 ۶۸ ح ، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶،
 ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۴۶،
 ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۵۹
 ایران شهرشاپور، ۳۰۷
 ایرافشان ۳۰، ۲۳۹، ۲۲۲
 ایرانیدها ۳۹۹
 ایروان ۱۴۷، ۸۸
 ایزج ۲۳۴، ۲۱۴

ایزولو ۵۸
 ایزیدور فن شاراکس ۲۹۱ ح
 ایزیدور ۳۶
 ایزین ۱۶۴
 ایسیاس ۹۰
 ایستوبک ، ب - ۱۹، ۲۱۹ ح
 ایشوالد ۲۵۰
 ایکس هورمرد وهل ۲۴۷
 ایلام «حسین آبادده بالا» ۳۰۷، ۳۱۰،
 ۳۱۵ ح ، ۳۶۶ ح ، ۳۷۴، ۳۸۶
 ایلیخانان ، ۷۶
 ایلیخانه ۵۶، ۵۷، ۶۵
 اینجا ۳۲۰
 ایوب خان «محمد» ۳۶۳
 ایوس ۱۷۲، ۱۸۵ ح
 ایوانف و - ۳۵۰، ۳۸۵، ۳۸۶ ح
 ایون ۴۸ ح
 ایونیهیا ۲۲۰، ۲۱
 ب
 بایر ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹
 بابا ادری ۲۱۳
 بابا احمدی (بویرا احمدی) ۴۰۵
 بابا حاجی ۱۲۴
 باب ۴۴، ۴
 باب سا بور ۴۴
 باب سیرجان ۴۴
 بابک ۶۱ ح
 بابل ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۹۶، ۲۸۷
 بابلسر ۱۷۵
 بابین ۲۱۲ ح
 باتاتزس ۲۱۷
 باب مصلی ۴۴

ماترینا
 است

ایران
 شریف

www.tabarestan.info
 تبرستان

۱۸۱۷
 ۱۸۱۷

بسیران ۲۵۵	برازیدگریک ۳۲۲ ، ۲۶۳ ، ۲۲۳
بطلمیوس ۳۴ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۵۸	براون ۲۰۰
۶۴	براون. و. ا. ۳۷۲
بغداد ۲۲ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۱۳۸	بردسیر ۲۲۱
۲۰۹ ، ۲۰۶ ، ۱۵۲ ، ۱۵۲	برذین ۲۹۱ ح
۲۷۸	برسلاو ۸۸
بل. م. م. س. - ۲۴۷ ، ۲۷۴ ، ۲۸۲ ، ۷	برفسور شولز ۲۰۴ ح
۲۶۸	برگسمارک. د. ر. - ۴۰۶
بل (ویلیام) ۱۲۱	برنارد ۱۹۹
بلادالجبال ۶۷ ح	برناردینو (کاسپاردومان) ۱۴۰
بلارامبرگه. ج. ف. - ۲۲۰	بروآسکلوند ۳۱۹
بلاکتر. ل. س. - ۳۴۸ ، ۳۵۰	بروئین ۱۹ ، ۱۱۷ ح
بلانشار ۴۰۹ ح	بروجرد ۱۶۹ ، ۱۷۸ ، ۲۷۲ ح
بلانفورد ۲۱۶ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱	۲۷۴ ، ۲۷۷ ، ۲۸۱ ، ۲۹۵
۲۴۵ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۶۶	۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۷۲ ح
۲۸۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۴۵	بروژیر ۱۷۰-۱۷۱
بلو ۱۵۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۳۰۱ ، ۳۱۱	بروس پ. ه. ۱۷۴ ، ۲۰۵ ح
بلایف د. د. - ۳۴۴	بروکتر ۱۷۷
بلخ ۲۸ ، ۴۶ ، ۱۷۸	بروگش. ه. - ۲۸۶ ، ۳۰۷
بلخان ۱۷۵	برنوی. و. - ۳۸۳
بلك ، و. - ۳۱۰ ، ۳۱۱	برون ۲۱۵
بلگارد ۲۸۸	برموللر ۱۷
بلو ه. و. - ۲۴۴ ، ۲۴۵	بره ۹۸ ح
بلوحي (باروی) ۲۳۷	بریتانیای کبیر ۸۶ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳
بلوچ آب ۲۹۳ ح ، ۳۹۷ ، ۳۹۸	بزمان ۳۲۲ ، ۳۹۰
بلوچستان ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۸	بستانه ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۳۴۵
۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱	بسطام ۱۷۶ ح ، ۲۸۴ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱
۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹	بسوس ۲۷ ، ۱۵۳
۲۶۵ واغلب صفحات	بشاگرد ۲۲۹ ح ، ۲۹۸ ، ۳۰۰
بلوف آترمونی ج - ۱۶۵	۳۲۵ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱
بلوك (ث. ث) ۱۶۰-۳۲۹۶	بشرویه ۱۹۷
بلوکویل دوکویی بوف ۳۲۰	بصره ۵۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷
بلومونت ۱۶۶	۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱
بلیتس ۲۹۵	۱۸۵ ، ۲۰۹ ، ۲۷۴

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

مترجمان

باقق ۲۶۰ ، ۲۶۴ ، ۲۹۷ ح	باتاتزه ۲۹۰
۳۹۲ ، ۲۲۳	باتاویا ۱۶۲ ، ۱۶۶
باقاران ۳۲۶	باجر ۲۹۷ ح
بالنازاردویسو آ ۹۷.۵۹	باتمان چامین، ج. او-۲۳۸
بالکان ۴۰۰	باد ۱۲۴
بلاکت. آ. ر. ۴۸	بادکویه ۱۳۷ ، ۱۷۹ ، ۳۲۰ ، ۳۵۰
بارگرا باند ۳۵۸	باربیه دومنار ، ۴۳ ح
بالاشزام ۹۴	بارانگی ۹۸
باگریوه ۳۵۲	باراهنگه ۲۹۸
بام بیز ۱۹۵ ح	باربارو (ژورفات) ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۱
باندل کامارااد ۹۷ ح	۸۵ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۶ ، ۳۲۱ ح
بانہ ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱	باربوزادو آرتہ ۹۶ ح
باور ۴۱۰ ح	بارتولومو پلستد ۱۷۲
باورد ۷۲	باردین ۴۵
باوم گارتن ۲۵۹ ح ، ۲۹۴	بارزاهوی ۵۹
باویر ۶۹	بارس ۲۸۲ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰
باویری ۷۴	بارکری ۱۲۱
باهو کلات ۲۳۹ ، ۳۵۸	بارکوز ۲۱۳
بایزید ۶۹ ، ۷۳	بارون کنیپهاوزن ۱۷۲ ح
بايستروم. آ. - ۳۱۹ ح	بازارک ۳۶۱
بایلی ۳۸۴	بازافت ۲۸۱
بایلوارد. ا. ث ۳۴۹ ح	بازاکی ۲۸۲
بیس ۱۵۳ ، ۱۵۴	بازمان ۱۹۲
بجستان ۲۴۵ ، ۲۶۲ ، ۳۹۲	بازنوی ۲۸۰
بجنورد ۲۸ ، ۲۹ ، ۵۲ ، ۳۲۸	بازوفت ۲۷۴ ، ۲۷۵
۳۹۰	بازور ۲۸۲
بخرخر ۳۸ ، ۴۲ ح ، ۸۶	بازیل تاتس ۱۷۸ ح
بحرین ۹۹	بآستا ۱۲۰
بخارا ۸۲ ، ۱۷۸	باسک. ه. ج. - ۳۳۹
بخنگان ۲۱۴	باسویتس، ه. ژ. و. - ۴۰۶
بدخشان ۹۶ ح ، ۱۷۸	باش قلعه ۱۹۹ ، ۲۹۰
بدراعی ۲۷۲	باغ سیاہ ۳۲۲
بدیك ۱۳۹	بافت ۳۱ ، ۳۲ ح ، ۲۵۴ ، ۲۹۶
بدران شلی ۱۹۸	باقتان ۲۳۷ ح

مترجمان

وزن ۸۸ ج	بهرام ۳۶۶ ح
بوستون ۲۸۷	بهرام آباد (رفسنجان) ۱۸۸، ۲۶۴، ۳۴۷
بوسك . د. د. ج ۳۸۵	بهرام پنجم ۴۷
بوسكار لودوقيز ولنى ۵۸	بهرامجرد ۶۱ ح
بوسك. ه. گ- ۲۷۴	بهشهر (اشرف) ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۸۹
بوسكنورف ۳۸۳	بهیستون ۱۰۱
بوشان ۱۷۰	بیابان ۴۴
بوشهر ۳۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵	بیابانك ۲۵۷، ۲۹۲
۲۲۸، ۲۲۲، ۲۱۴، ۱۸۷، ۱۸۵	بیارجمند ۱۸۰، ۳۹۰
۲۳۱۱، ۲۲۷، ۲۶۷، ۲۴۶، ۲۳۱۵ ح	بیب ۱۲۰
۲۳۹، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۶۴، ۲۶۴ ح	بيت المقدس ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۵ ح
۳۶۸، ۱۰۱	بیتز م ۲۰۰ ح
بوکینکام. ج. س- ۲۲۸	بيت لايات ۴۷
بوگه انوبچ، ك، ژ- ۲۹۴، ۲۹۳	بيت لايات ۴۸
بوگون ۱۵۸	بیچار ۳۳۱
بولای دوگون ۱۴۱	بیدهان ۲۹۶
بولیگه ه- ۲۶۸، ۲۶۹	بییدیستیر ۳۶۱
بونارد. ا. ژ- ۴۰۰، ۲۹۳	بییدلف ت. ۱، ۲۶۳
بونی آباد ۴۰۱	بیذهن آباد ۲۲۷
بونگه ف- ۲۵۹ ح	بیر ۱۱۴
بونگه، ا، و- ۲۴۵، ۲۴۸ ح، ۲۵۵	بیریش موزه ادم ۱۸۵ ح
بویان دولا کوست ۳۴۹	بیرجند ۵۲ ح، ۱۸۹، ۹۱، ۹۱، ۱۴۹، ۲۴۲ ح
بوینیکف (وسکوی) ۲۴۷، ۲۴۸ ح	۳۴۵، ۲۴۵، ۲۴۸، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۴۸، ۲۵۹، ۲۴۵، ۲۴۴، ۴۰۰
بوهره ف. ا- ۱۰۶، ۲۴۷، ۲۴۸	بیرنرت ه- ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷ ح
۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳ ح	بیریز ۸ ح، ۱۱۴، ۱۶۲، ۱۶۴ ح
۲۵۸ ح، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴	بیرین تی ۲۹۹ ح، ۳۲۷ ح
۲۶۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۶، ۳۳۵	بیزانس ۴۷
۳۳۵، ۳۳۵ ح، ۴۰۳	بیزهن آباد ۲۲۳
بوهنه ۳۹۲ ح	بویوه م- ۴۰۵
بها یاد ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۱۹، ۳۲۱، ۳۹۲	بیستون ۸ ح، ۱۰۱، ۱۴۵ ح، ۱۸۵
۳۹۳	۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۲، ۳۶۶ ح
بهبهان ۲۴، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۷۷، ۲۸۲	بیسنه ۲۵۴
۳۳۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱	بیشوب (ایزابل. ج) ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰
بهرام ۳۶۵ ح	

بیرین ت. ۱
بیریز ۸
بیرین تی ۲۹۹
بیزانس ۴۷
بیزهن آباد ۲۲۳
بویوه م- ۴۰۵
بیستون ۸
بیسنه ۲۵۴
بیشوب (ایزابل. ج) ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰

بلینک ه- ۴۰۵	بندعلی ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۵۴
بلینو ۱۸۴	بندقیق ۲۳۵
بلم ۱۲۷، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۶۵، ۳۲۳، ۳۲۴	بندکنل ۲۸۹ ح
۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۹	بندل ۹۷، ۱۱۳
۳۹۵، ۳۹۴	بندل - رگ- ۱۳۸
بمبئی ۱۲۰	بن دو ۲۷۳
بمپور ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۸	بندیکتوس اوکسن سترن ۱۳۰
۲۳۹، ۲۵۴ ح، ۲۹۷، ۲۹۹	بنگاه کارنگی ۳۳۱
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴	بنگت نیکسون اوکسن شتیرنا ۱۴۰ ح
۳۲۴، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰	بنیاهین ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴
۴۰۱	بنیاهین فن تولدا ۱۲۴
بن ۲۲۵، ۳۰۳	بنی عباس ۴۳
بن تان ۱۸۳، ۱۸۹	بوانات ۱۸۹، ۳۶۸
بنچار ۲۴۵	بوگلو ۷۲
بن جوناس ۱۲۴	بوئی. ب. ف- ۴۰۰
بندا ۱۲۰	بویاشار ۹۶ ح
بندان ۱۲۰، ۳۴۹	بویک ه- ۱۸، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۷۸
بندامیر ۷۸، ۹۶، ۱۲۴ ح	۳۸۱، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵ ح
بندر بندل ۱۱۱	۴۰۳، ۴۱۷
بندر جرون ۹۷ ح	بوتجر ۴۱۳
بندر خرچنگ ۹۷ ح	بوتلر. م. آ- ۴۰۶
بندر دیلم ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۳۵	بوجر ۳۴۲ ح
بندر ریگ ۵۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۷	بورشارد ب- ۵۱ ح، ۵۲
۱۵۱، ۱۷۲	بورکوند ۱۹۱
بندر عباس ۹۱، ۹۷، ۹۸ ح، ۱۱۱، ۱۱۱	بورکوه ۳۶۱
۱۱۴، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۰ ح، ۱۳۲	بورگ هارتن. ش- ۱۰۰
۲۴۱	بورنس آ. ۲۱۶ ح، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۰ ح
بندر کنگو ۱۷۲	۲۲۰، ۲۹۱
بندرگز (انزان) ۷۴، ۱۷۶ ح، ۲۸۴	بورن مولر ۳۸۵ ح، ۴-۴ ح
۳۲۰	بورن ر- ۲۸۱
بندر لنگه ۳۲۹	بورنوف ۲۲۵
بندر مقام ۳۶۵	بورو (کریستفر) ۸۶
بناق امین فن تولدا ۱۵۷	بورو ۱۷۴
بنسار ۲۴، ۳۲۴	بوره. آ. ۲۰۵، ۲۳۰

بیرین ت. ۱
بیریز ۸
بیرین تی ۲۹۹
بیزانس ۴۷
بیزهن آباد ۲۲۳
بویوه م- ۴۰۵
بیستون ۸
بیسنه ۲۵۴
بیشوب (ایزابل. ج) ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰

بیرین ت. ۱
بیریز ۸
بیرین تی ۲۹۹
بیزانس ۴۷
بیزهن آباد ۲۲۳
بویوه م- ۴۰۵
بیستون ۸
بیسنه ۲۵۴
بیشوب (ایزابل. ج) ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰

- ۲۴۴ ح
 بیکن ۱۹۸
 بیکرو ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲
 BAKERY
 بیل آباد ۱۹۵ ح
 بومرغ ۶۳ ح
 بین ۹۹
 بینارو ۹۹، ۱۱۴ ح
 بین النهرین ۵۶، ۳۶، ۳۵، ۲۴، ۲۳
 ۲۷۷، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۳۸، ۱۱۹، ۶۹
 ۳۸۷، ۳۶۳، ۳۵۵، ۲۸۱
 بینالود ۴۱۵
 بینت ۳۶۳، ۲۹۷، ۲۳۸
 بینینگ ۱۹
 بیون دوکانسویل ۱۵۴
- پ
 پاترفرانسیسکوس داگوستا ۸۸
 پاترفولکنزیبودی س گویزه ۱۳۸ ح
 پاترفیلیپوس ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۵۵، ۱۵۱
 ۱۷۳ ح، ۲۲۱
 پاترفیلیپوسا . س ترینی تاته ۱۳۷،
 ۱۴۲، ۱۳۸
 پاترگابریل ۱۵۳
 پاترگابریل دوشینون ۱۴۰
 پاترلوگارد ۱۷۵
 پاتروبر ۱۴۲
 پاترویلوت ۱۴۱
 پارا ۱۲۰
 پاراک ۳۲۵
 پارت ۲۲، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۱۹۶
 ۳۲۸
 پارسا ۲۲۷
 پارکا و تنگه دوهل ۳۵۸
 پاروپا مبیوس ۴۰۰
- پاروپا-میسوس ۳۷
 پارونا.ث.ف ۳۹۴
 پارین ۶۱ ح ۲۲۷، ۳۲۱، ۲۶۴
 پاریس ۱۸۶ ح
 پابوس ۱۴۶
 پاپ کلمان هشتم ۱۳۷
 پالرم ۱۰۵
 پاتر آشر دوست ژوزف ۱۳۸
 پاتر آلکساندر دورودس (۱۴)
 پاتر اما توئل دوست آلبرت ۱۸۵ ح
 پاتر آماداو ۱۶۶
 پاتر بر تولد اینیاس دوست آن ۱۳۷ ح
 پاتر پاسیفیک دو پروونس ۱۳۸
 پاتر پاسیفیک ۱۳۹ ح
 پاتر پول سیمون ۱۳۷
 پاتر تیماس ۱۳۲
 پاتردنیس ۱۵۱
 پاتر رافائل دومانس « ژاک دو ترتر »
 ۱۴۰، ۱۳۹
 پاتر رافائیل ۱۵۱، ۱۵۷
 پاتر ریگوردی ۱۴۱
 پاترسانسون ۱۴۰
 پازا - ۱۱۶
 بازارگاد ۱۱۶- ۱۰۸، ۷۸، ۲۵، ۲۴
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸ ح
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۶۷
 پاسا ۱۰۸
 پاسکا ۲۹۷
 پالاندوز ۲۱۲
 پالمارسون ۳۴۲
 پالودان . ک. ۴۰۴
 پاولوسکی ۸۸
 پاولن دوزور ۲۱۲
 پاولو- (سان جوآنی) ۷۷

- پاه کله - ۱۸۸
 پایستان - ۲۶۳
 پایکولی - ۳۱۲، ۳۶۶ ح
 پاینه ۳۶۵-۴۰۹
 پای به پل - ۳۷۳
 پتر - ۱۶۳ ح، ۲۹۳ ح
 پترمان - ۱۹۵ ح
 پترو بدیک - ۱۶۷
 پتری دولادال - ۸۹
 پتمس - ۱۳۹
 پدروتیکسرا - ۱۰۱، ۲۷۷
 پد رجغرافیا - ۲۲
 پدروس ، کو برو - ۱۶۷
 پرایس - ۲۲۲ ح، ۲۲۳ ح
 پرتغال - ۱۳۷ ح
 پرزبیت - ۲۰۵
 پرس - ۲۰-۳۲ ح
 پرسی [سرپرسی] ۳۲۹ به سایکس
 مراجعه شود
 پرسیس ۲۴، ۳۵، ۳۷، ۴۶، ۵۰،
 ۲۲۷
 پرفسور شولز ۱۹۹
 پرکینس ج- ۲۰۵
 پرکین ۲۶۸
 پرو ۳۱۳ ح
 پرواده ۳۱۷، ۳۱۹
 پروس ۲۸۶
 پروفتازیا ۲۸، ۲۹ ح
 پرویز ۲۷۹
 پری پلوس ماریس ۳۸
 پریس ۲۹۶ ح، ۲۹۷
 پریسکو ۱۲۵
 پزاره - ۳۱۱ ح
 پزارد ۳۱۴
- بزواه ۲۰۶
 پژمان ۴۵
 پساوه ۲۷۰
 پستا باتان ۹۰
 پسکوه ۳۲۲
 پس کوه ۲۳۷ ح
 پشت کوه ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۳۵، ۲۷۳،
 ۲۸۰، ۳۳۸، ۳۵۴، ۳۵۵،
 ۳۷۲، ۳۷۶
 پشل ۴۲
 پطرسبورک ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۵۵
 پطر کبیر ۱۶۵، ۱۷۴
 پل ابریشم ۳۸۷
 پلانوکار پینی ۵۶ ح
 پلاوت ۲۱۱
 پل تنگه ۲۰۸، ۲۷۲، ۳۴۱
 پل دلاک ۱۷۱ ح
 پل سارو ۲۵
 پل عمارت ۲۷۵
 پل کشکان ۳۵۲
 پل مورد ۲۵ ح، ۳۳۷، ۳۳۸
 پل مادیا رود ۲۷۳
 پلوار ۱۲۴ ح
 پلو تارک ۲۷
 پل هوا ۲۷۸
 پلی ل - ۲۴۹
 پلیوسن ۳۶۰
 پلینیوس ۳۷
 پله نادرشاه ۲۹۳
 پمپتوس ۳۶
 پنا ۹۰
 پنجاب ۳۸۶
 پنجر او ۳۳۷
 پنسیلوانیا ۴۱۲ ح

تبریز ۶۹
 تاملان ۶۹
 تاملان ۳۶۲۰۳۰۱
 تاملان دان ۳۶۲۰۳۲۲
 تاملان ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۲۹، ح ۱۱۵
 تاملان ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۵۰
 تاملان ۲۲۲، ح ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۶۹
 تاملان ۳۲۰
 تاملان ۲۱۸
 تاملان ۳۰۶ - ف
 تاملان (دکتر) ح ۲۰۸
 تاملان ۲۶۷ ح
 تاملان ۵۲، ۶۵
 تاملان ۱۶۹
 تاملان ۶۴، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ح ۵۶
 تاملان ۹۷، ۸۹، ۸۲، ۷۴، ۷۳، ۷۰، ۶۸
 تاملان و در اغلب صفحات
 تاملان ۳۸۷ ح
 تاملان (ساری) ح ۲۷، ۲۷، ۱۰۷، ۷۲، ۳۵۰
 تاملان ۲۷۰ بقیس
 تاملان ۶۶، ۴۲، ۳۳، ۳۱، ح ۲۵
 تاملان ۱۱۷، ح ۱۴۵، ۹۱، ۸۵
 تاملان ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۵۱
 تاملان ۱۷۲، ۱۶۷، ح ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱
 تاملان ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۰
 تاملان ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۸۰، ۲۳۱، ۲۲۸
 تاملان ۳۶۵، ۳۳۸، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸
 تاملان و در اغلب صفحات
 تاملان ۲۲۷، ح ۲۰۷، ۲۰۶
 تاملان ۳۳۱، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۷۰
 تاملان ح ۳۳۶، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۵۱، ۴۰۳
 تاملان ۴۱۱
 تاملان ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۸۰
 تاملان ح ۲۴۲، ح ۲۵۵
 تاملان ۳۳۴، ۲۹۲
 تاملان ۳۹۲
 تربت شیخ جام ۲۳۴، ۲۹۲
 تربت شیخ جام ۲۲۴، ۲۱۴، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴
 تربت شیخ جام (کاشمر) ح ۲۵۹، ۱۸۰، ح ۵۲
 تربت شیخ جام ۳۳۴، ۳۲۸، ۲۹۴، ۲۹۳
 تربت شیخ جام ۳۲۲، ۳۲۱
 تربت شیخ جام ح ۸۲، ح ۸۰، ح ۵۲، ۵۲، ح ۵۲
 تربت شیخ جام ۲۱۹
 تربت شیخ جام ۳۲۱
 تربت شیخ جام ح ۳۰۷، ح ۱۰۷، ح ۱۰۳، ۷۰
 تربت شیخ جام ح ۳۴۶
 تربت شیخ جام ح ۱۰۳
 تربت شیخ جام م- ۲۵۱، ۲۱۵، ۱۹۷، ۱۹۶
 تربت شیخ جام پ. س. - ۳۳۹
 تربت شیخ جام ۲۶۳، ۲۶۲
 تربت شیخ جام ۳۹۳
 تربت شیخ جام ح ۲۱۲
 تربت شیخ جام تسار اسکندر ۱۸۳
 تربت شیخ جام تسونگ (هیون) ۴۹
 تربت شیخ جام نفتان (چهل تن) ۳۲۶، ۳۲۳، ۲۴۶
 تربت شیخ جام ۳۶۳، ۳۶۲
 تربت شیخ جام تقلیس ۲۸۸
 تربت شیخ جام تقاب ۹۱
 تربت شیخ جام تکفاندر ۱۵۹، ۸۸، ۸۷
 تربت شیخ جام تکسیه ش - ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸
 تربت شیخ جام ۲۳۱
 تربت شیخ جام تکه ۲۱۷
 تربت شیخ جام تلخستان ۱۶۹
 تربت شیخ جام تل سپید ۳۶۶ ح
 تربت شیخ جام تلمشو ۹۰
 تربت شیخ جام تل کوی ۲۸۰
 تربت شیخ جام تماس آلکل ۸۳
 تربت شیخ جام تماس پانیستر ۸۵
 تربت شیخ جام تماس کوریات ۱۰۳
 تربت شیخ جام تماس هربرت ۱۰۹

تاملان ۳۶۲

پیترو دلا والا ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۴
 پیترو دلا والا ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۴
 پیترو دلا والا ۵۷
 پیترو دلا والا ۲۶۲
 پیترو دلا والا ۲۱۳
 پیترو دلا والا پی-یر-ر-ژ-۴۰۵
 پیترو دلا والا پیرسون ۲۴۵-۲۳۸-۵۰
 پیترو دلا والا پیز ۵۷، ۵۸
 پیترو دلا والا پیزگانی ۵۸
 پیترو دلا والا پیشکوه ۳۵۷، ۳۵۴، ۳۵۲، ۲۷۲، ۲۰۸
 پیترو دلا والا ۳۷۷، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۲
 پیترو دلا والا پیشلر (ت) ۲۸۷، ۲۸۵
 پیترو دلا والا پیشین ۲۳۹، ۲۳۸، ح ۲۳۷، ۳۰
 پیترو دلا والا پیلاپرسیکا ۲۷، ۲۵
 پیترو دلا والا پیلکرین ۴۱
 پیترو دلا والا پیلگریم ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۰، ۳۳۹
 پیترو دلا والا ۳۶۴
 پیترو دلا والا پیناریم ۹۹
 پیترو دلا والا ت
 پیترو دلا والا تائی آباد ۶۳
 پیترو دلا والا تائیت آ. ه. - ۳۷۱، ۳۶۴
 پیترو دلا والا تاب (جراحی) ۱۸۶، ۴۷، ۳۲
 پیترو دلا والا تاپه ۳۷
 پیترو دلا والا تاپتی ۱۰۳ ح
 پیترو دلا والا تارستان ۷۷
 پیترو دلا والا تادئوس ۴۶
 پیترو دلا والا تارای (ویکوس) ۲۷
 پیترو دلا والا تازیان ۴۰
 پیترو دلا والا تاسوس ۳۴
 پیترو دلا والا تاش ۲۴۹
 پیترو دلا والا تالابروکا ۳۷
 پیترو دلا والا تانگو تالان ۱۱۳
 پیترو دلا والا تانگی دولون ۱۲۳
 پیترو دلا والا تاماریسک ۲۱۸
 پیترو دلا والا ۲۲۷، ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
 پیترو دلا والا ۲۳۰
 پیترو دلا والا ۲۷۱، ۲۰۷
 پیترو دلا والا ۳۸۰ ایو
 پیترو دلا والا ۱۰۵ دل ح
 پیترو دلا والا ۲۷۲
 پیترو دلا والا ۲۴۳ سن
 پیترو دلا والا پوتینگر ه-۳۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲
 پیترو دلا والا ح ۲۴۶، ح ۲۳۷، ح ۲۴۰
 پیترو دلا والا ح ۲۵۷، ۲۴۶، ۲۹۷، ۳۰۰
 پیترو دلا والا ح ۳۲۱، ۳۰۱
 پیترو دلا والا ح ۳۹۳
 پیترو دلا والا ۳۰ پورا
 پیترو دلا والا پورانگک ۹۱
 پیترو دلا والا پوز-ف (هاپنیش فن) ۱۲۲، ۹۰، ۸۹
 پیترو دلا والا ح ۲۵۱، ح ۱۹۷، ۱۸۰، ۱۵۵
 پیترو دلا والا پوزا خان ۱۶۵
 پیترو دلا والا پولاک ۳۰۷، ح ۳۳۵
 پیترو دلا والا پولوک ر- ۲۴۴
 پیترو دلا والا پولو کا ۱۵۲، ۱۵۳
 پیترو دلا والا پولوها ۶۱
 پیترو دلا والا پوله-سر- ۱۵۳
 پیترو دلا والا پولی پشاشا ۱۲۴
 پیترو دلا والا پولی بیوس ۳۵
 پیترو دلا والا پولیور آله ۱۰۵
 پیترو دلا والا پومپلی ۳۲۹
 پیترو دلا والا پهر- (فهرج - ایران شهر) ۲۳۹
 پیترو دلا والا پهلوی ۳۱ ح، ۱۷۴، ۱۸۵
 پیترو دلا والا ح ۳۶۷، ۳۱۲
 پیترو دلا والا پهناونس ۱۲۰
 پیترو دلا والا پیپ ۳۲۲
 پیترو دلا والا پیتس دولاکروا - ۱۵۱ ح

۱۰۴ - ۱۱۱ - فهرست اعلام
 ۱۹۲

پیترو دلا والا ۲۲۷، ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰

tabarestan.info

۲۸۸ - ۲۸۴

- خانقین ۳۲، ۲۴۶ ح، ۲۷۲، ۳۵۱ ح، ۳۵۵
 خانه خودی ۱۸۰، ۱۸۱ ح
 خانه زنجان، ۲۸۶
 خان سرخ ۶۶ ح، ۱۸۸ ح
 خانه مور ۲۶۴ ح
 خانه میرزا ۳۵۹
 خانیکیف ن. و. ۲۴۵ ح، ۲۴۷ ح
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰ ح، ۲۵۵
 ۲۵۶ ح، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۸
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۹ ح، ۳۲۶
 ۳۴۲، ۳۴۳ ح، ۳۹۴، ۳۹۵
 خبیر ۲۹۶
 خبیص (شهداد) ۶۳ ح، ۲۵۱ ح،
 ۲۵۳، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۵۳
 ح ۳۹۶
 خدیجه ۳۹۳ ح
 خراسان ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۸،
 ۵۲ ح، ۵۳ ح، ۵۶ ح، ۷۱، ۷۰
 ۷۴، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۸۱، ۲۱۷
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۵۱
 خرق ۴۷ ح، ۱۶۱
 خرقان ۲۸۵
 خرم آباد ۱۲۵، ۱۱۵، ۱۰۸، ۲۰۹
 ۲۳۴، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
 ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۱
 ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۳
 ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۸۵
 ح ۴۰۵
 خزر (مازندران) ۳۸۰
 خسرو آباد ۲۷۲
 خسروا ۲۰۵
 خسروپریز ۲۰۷ ح
 خسروثانی ۳۱۳ ح
- حسین کوه ۲۲۵
 حسن صباح (شیخ الجبل) ۲۰۳ ح، ۳۵۲
 ح ۳۸۶، ۳۸۵
 حسنعلی زاده ۵ - ۳۸۴
 حسینان ۲۵۲، ۲۶۳
 حشیشیون ۵۱، ۵۲ ح، ۵۳، ۶۷
 ۳۸۰
 حضرت رضا (ع) ۱۵۲ ح
 حضرت فاطمه (ع) ۱۵۲، ۱۶۶
 حضرت معصومه (ع) ۱۴۲ ح، ۱۵۳
 حلب ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۴۱
 حلوان ۵۱، ۵۲ ح
 حوض گورد ۲۵۲
 حیل ناقوس ۲۴۴
 حینادره ۱۶۹
 حینان ۳۸۹ ح
- خ
- خام ۵۰، ۵۱ ح، ۵۲، ۵۳
 خام بنیامین ۴۶
 خام موسی پتاشیا ۵۳
 خاراک ۹۸
 خارک ۳۱۵، ۳۶۶ ح
 خارگرد ۴۰۱
 خارگو ۱۶۱
 خاک ارواح ۲۶۴، ۳۱۶
 خالدآباد ۱۲۴
 خامیر ۳۴۷
 خاوه ۲۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷
 خاناباد ۲۷۸
 خان بهادرشریانگ ۳۴۲، ۳۵۱
 ۴۱۳
 خان بهادر محیی الدین ۳۰۴
 خان بهادر یوسف شریف ۲۲۹ ح

- چهره ۹۸، ۹۹، ۲۹۷ ح، ۳۴۲، ۳۶۷
 ۴۱۳
 چبیز ۳۲۷
 چیبونس ر. ۱۸۸ ح، ۱۸۹، ۲۵۴ ح
 چیحون (آموداریا کوس) ۳۶، ۲۸ ح،
 ۱۱۳
 چیرفت ۳۰، ۴۲، ۶۱ ح، ۱۴۸، ۲۳۸
 ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۲۷ ح،
 ۳۶۳، ۳۴۴
 چیل و ج. ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳
 چیلس هویس ۱۲۲
 چیمز ۳۴۸
 چ
 چامپ ۱۹۱، ۲۳۹ ح، ۳۰۲، ۳۰۱
 چاپمن ۸۵
 چاربرگیر ۱۶۵
 چارداور ۲۰۸
 چارک ۳۶۵
 چارکاف ۱۱۴
 چالوس ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۵۱
 چاه بنه گو ۲۵۲
 چاهک ۲۴۲ ح
 چاه بهار ۱۹۱، ۲۳۸، ۳۰۱، ۳۱۴
 ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۶۳
 چاه تیز (چاه بید) ۳۴۴
 چاه پهن ۳۴۲
 چاه چونان ۲۵۲، ۲۶۲
 چاه داشگان ۱۰۵
 چاه دوبور ۳۳۴
 چاه روئی ۳۹۷ ح
 چاه سیاه ۱۰۴، ۱۹۴
 چاه قنبر ۲۳۸
 چرچیل. آ. ۳۳۳
 چشمه دوبور ۲۶۳
- چشمه شاه ۱۰۶ ح
 چشمه علی ۲۰۲ ح
 چشمه قنبر ۱۷۰
 چلکن ۱۷۵
 چمپه ۱۶۶
 چنگولا ۲۷۲
 چنشت ۳۲۶
 چوپونان ۳۹۲
 چورچو ۲۹۶ ح
 چول ۹۱
 چهارباغ ۱۰۵
 چهاربرجک ۲۴۳
 چهاردهانگه ۱۱۷، ۹۸
 چهارده ۲۸۶
 چهارمحال ۲۷۴، ۲۷۷
 چهل پایه ۲۵۹ ح، ۳۲۱
 چهل رمحل ۳۲۹
 چهل مناره ۱۱۷، ۷۸، ۲۲۵
 چیرنیا کوف کایا. ا. گ. ۴۰۳، ۴۰۴
 چیکا خور ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱
 چیکانان ۳۰۲
 چنکا کیور ۱۰۲
 چیلینگک ۲۴۳ ح
 چیلیک ۲۳۱
 چین ۳۶، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵
- ح
- حاجی آباد ۳۱۱ ح
 حاج عبدالنبی ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
 حافظ ۱۵۹، ۱۷۳
 حبله رود ۱۰۷
 حدود العالم ۴۲ ح
 حرم فاطمه ۱۴۴
 حسین آباد (ایلافی) ۲۴۲، ۳۷۶
 ۴۰۲

درپهان ۳۶	دریای آزو ۲۸
درخش ۲۹	دریای احمد ۵۱
درسیره ۲۷۸	دریای خزر ۲۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷
درگز ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۹	دریای خزر، ۵۶، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۵
دروازه آسیا ۲۳ ح	۲۱۷، ۲۸۳
دروازه الوند ۲۲۵	دریاچه رضائیه ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۳۱
دروازه ایران ۲۵	۳۱۲، ۳۲۲
دروازه خزر ۳۵، ۳۹، ۲۸۶	دریای عربی ۳۸
دروازه‌های گل ۱۴۶	دریای عمان ۲۹، ۳۰
دروازه گیلان ۱۳۲	دریاچه گوهر ۲۸۰
دروازه مازندران ۱۵۷	دریاچه لار ۳۸۴، ۳۸۵
دلنا ۳۰۴	دریاچه نور ۱۷۱ ح
دلفت ۱۶۱	دره آفتاب ۲۷۳
دلفان ۳۷۷	دره اردن ۴۶
دلیل ۱۷۳ ح	دره خواجه ۱۹۱
دلون . ت ۱۵۳	دره دیلمان ۲۸۸
دماوند ۴۳، ۵۲ ح، ۱۲۶، ۱۲۳	دره شاپور ۲۶۴ ح
۲۴۹، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۶	دره سیمره ۲۷۳
۳۷۸، ۳۸۱ ح، ۳۸۴، ۳۸۵	دره گز ۷۲
۴۰۳	دره گلشن ۴۶۵
دمسبه تو ۲۵۲	دره مالپور ۲۸۲
دمشق ۱۰۳ ح	دز ۲۳۵، ۲۵۲
دمورنی ۳۴۳	دزدآب (زاهدان) ۳۰۰، ۳۲۶ ح
دمون لاه ۱۷۷	۴۰۲
دمیرا ۳۱۳	دانیال ۵۱، ۵۴
دن ۵۸	دانیل پارتی ۱۵۷ ح
دون گاریادو سیلوافیکواروآ ۹۱،	دانیلوف . ن . پ ۳۴۳ ح
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲،	داوود (یاگری) ۱۷۸
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،	دایر ۳۶۲
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲،	دجله ۳۲، ۶۵
۱۲۴، ۱۲۸	درا ۱۶۳ ح
دوبروئین ۱۲۳ ح، ۱۳۰ ح، ۱۳۱ ح،	دراک ۱۸۶
۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،	درای اک ۴۲
۱۶۴، ۱۷۳، ۲۲۵	در بند ۸۳، ۱۶۷، ۱۷۹، ۲۲۱

خیره ۵۲	خسروگرد ۲۹۲
د	خسکرو ۱۳۰
د	خشیار شاه ۲۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۳، ۲۲۵
د	۳۶۶
د	خفتار ۲۶۰ ح
د	خفر (آسمانگرد) ۲۸۲، ۳۶۸
د	خلیج فارس ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۵۹
د	۷۰، ۷۵، ۱۰۰
د	خلیج مازندران-۵۸
د	خمسه ۳۴۳
د	خمین ۱۶۹
د	خوش ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۲۵
د	۳۲۶، ۳۴۸، ۴۰۰
د	خواف ۱۸۸، ۲۹۲
د	خوانسار ۱۸۹، ۱۷۸ ح، ۱۸۹
د	خودسکو ۲۲۰، ۲۹۱ ح، ۲۹۵
د	خور (بیابانک) ۹۰، ۲۵۸، ۲۵۹
د	۲۶۰ ح، ۲۶۲، ۳۸۹، ۳۳۵
د	۳۹۱ ح، ۳۹۴، ۴۰۰
د	خورخواجه ۳۵۸
د	خوروقاق ۹۰
د	خور ۹۶ ح
د	خورمه ۲۸۶
د	خوزستان ۴۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
د	۱۱۳ ح، ۱۴۲، ۲۲۱، ۲۲۹
د	۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۸، ۴۱۳ و
د	در اغلب صفحات
د	خوسف ۳۹۴
د	خوانسار ۱۸۹، ۱۶۹
د	خونگاه کاه ۳۰۱
د	خوی ۷۰، ۳۳۲
د	خبر ۲۱۴
د	خیرآباد ۲۹۵
د	خینامان ۳۲۷
د	دانش کسان ۲۱۱
د	داراب ۴۸، ۱۱۲ ح، ۱۸۸، ۱۹۴
د	۲۱۴ ح، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸
د	۲۳۱، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۶۶ ح
د	۳۶۸
د	داراک ۴۵
د	دارای سوم ۲۷
د	دالانکوه ۲۱۴
د	دانی ۱۲۰
د	دآب خاور ۲۳۹
د	دار پهن ۲۹۸
د	دارسی تود ۱۸۷ ح، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۰
د	۲۲۳، ۲۸۶
د	دارفرو ۲۰۰
د	دارپوش اول - ۲۲، ۲۴، ۱۰۲
د	۲۲۵، ۲۳۲، ۳۱۳
د	دارپوش سوم ۱۵۳، ۲۲۵
د	دازیت ۳۶۲
د	داکت ۸۵، ۸۶
د	داگار ۳۲۵
د	دالساندری - وینسینو ۸۰
د	دالمانی - ه . ر . ۳۳۹
د	دالیکی ۱۵۱
د	دامغان ۲۵، ۲۷، ۷۱، ۷۵ ح،
د	۱۷۷، ۱۸۱، ۲۰۲، ۳۱۲
د	۳۱۶، ۳۸۷
د	دامین ۲۹۹
د	دانسترویل ل . ت ۳۰۵، ۳۴۷
د	دانسیگ ۱۳۲
د	دانویل ۱۷۳ ح، ۱۸۵، ۲۲۳
د	درونا ۱۸۰

دوبریت ۱۴۱ ، ۱۵۱
 دوبریت ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۶۹ ، ۲۷۴
 دوبریت ۳۷۱ ، ۳۴۱
 دزفول ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۷۲
 دوربادام ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۳۰۸ ، ۳۳۷
 دوربادام ۳۴۱ ، ۳۵۲ ، ۳۷۷ ، ۶۶۰
 دزگرد ۳۶۹
 دزیو ۳۷۹
 دستگردان ۲۵۸
 دسیوس ۶۱
 دشت ۳۱۴
 دشتباری ۲۳۹
 دشت درگز ۲۱۸
 دشت کویر ۳۸۸
 دشت لوت ۳۸۸
 دشت نا امید ۲۹ ، ۹۱ ، ۲۴۴
 دشت مغان ۶۴ ، ۱۳۲ ، ۱۶۵
 دشین ۱۰۵
 دقز خاتون ۵۶
 دقیانوس ۲۵۳
 دکان داود ۲۳۰
 دلاواله ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۸۹ ، ۹۳
 ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱
 ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸
 ۱۵۵ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹
 ۱۹۴ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱
 ۲۵۳ ، ۲۶۲
 دوبره ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶
 ۱۹۷ ، ۲۱۴ ، ۲۲۴ ، ۲۶۰ ، ۲۹۶
 ۲۴۳
 دوپولان ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۸۱ ، ۳۳۹
 ۳۴۰ ، ۳۷۰ ، ۳۸۵
 دولت آباد ۲۵۴

دولفینو (میشل) ۵۷
 دوداهاک ۲۱۲
 دود موره ۱۲۳
 دودموره کوتن ۱۲۲ - ۱۲۳
 دوربادام ۲۹۵
 دوروح ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۳۲۶ ، ۳۴۹
 دورونه ۱۸۰ ، ۲۶۲ ، ۳۳۴
 دورون ۲۸۳
 دوریا . مارکی . ژ ۲۵۰
 دوزاری ۲۵۳ ، ۲۲۳
 دوژونشر ۱۵۴
 دو فیلی پی ۲۵۰
 دو فیلی بیس ف . ۲۴۹
 دو فیلیس (هانری) ۱۰۰
 دو گلاس ج . ا . ۳۳۷ ، ۳۳۴ ، ۳۹۴
 دو گووآ ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۵۵ ، ۱۲۷
 ۲۴۵ ، ۲۴۵ ، ۲۵۱
 دولاسکالرا - ف . اولندم . م . ۲۸۱
 دولابوردونه ۲۲۹
 دولاکروا (فرانسوا پنی پتی) ۱۵۲
 دولاکوست (دوبویان) ه - ۳۰۵
 دولاکیش ۲۲۹
 دولان م - ۱۵۲ ، ۱۵۴
 دولای ۲۸۶
 دولت آباد ۲۵۴
 دولفینو (میشل) ۵۷
 دولوس ۳۷۴
 دولیر ۱۵۱
 دولینگ و . ه . ۳۷۴
 دولیه دلاند ۱۵۲ ، ۱۶۶
 دوماره ۲۵۴
 دومان ۱۳۹
 دوماکنم م . ر . ۳۱۰ ، ۳۳۲ ، ۳۷۴
 دومرگان ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳

دهق ۳۹۲ ، ۹۰
 دیار بکر ۴۶
 دیاکوری ۱۱۴
 دیاله علیا ۲۰۷
 دیاله علیا ۲۷۱
 دیتیش (و. او) ۲۰۵ ح ۳۸۱ ، ۳۹۱
 دی داس ۲۱۱
 دیرک ۱۹۱
 دیریکاونده ۲۰۹
 دیز آباد ۱۰۴ ، ۱۴۱
 دیزک ۴۰
 دیشموک ۳۴۱ ، ۳۶۸
 دیکسن . و . ا . ۳۴۸
 دین ۱۶۵
 دینا ۲۱۱
 دیولافولام . ۲۲۸ ، ۲۷۷ ، ۳۰۶
 ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰
 ح ۳۱۳
 دیلمان (شاپور) ۲۱۲ ، ۲۶۸ ، ۳۳۲
 دیلی نیوز ۲۹۲
 دیمورنی ۴۱۱
 دوموره کوتن ۱۲۳ - ۱۲۵
 دون ژوان ایران ۱۰۲
 دومینیک ۶۴
 دوون ۳۹۹
 دوویله . ه . ۲۸۱
 دهاککو ۳۹۸
 ده بالا (حسین آباد ایلام) ۳۳۸
 ده بالا ۲۷۲ ، ۳۷۶
 ده بت (ده بید) ۷۸
 ده بکر ۲۴۱
 ده بگری ۲۵۳ ، ۲۹۶ ، ۳۲۳
 ده بید ۳۶۶ ، ۱۸۹ ، ۱۳۳ ، ۳۲۲ ، ۳۶۸
 ده بیرجیان ۹۱
 ده پابل ۳۶۲
 ده خوارقان ۶۸
 ده خوب ۱۳۳
 ده حق ۱۰۴
 ده سلم ۳۹۴ ، ۳۴
 ده سلیم ۳۷۵
 ده سیف ۳۹۶
 ده دشت ۲۱۱ ، ۳۷۱
 ده شتران (خاتون آباد) ۲۶۴
 ده شیر ۱۹۵
 دهکده کور ۹۰
 ده کوه ۹۸ ، ۱۱۴
 ده ملا ۱۷۷
 ده میان ۳۶۵
 ده نو ۱۶۹
 دهقان م . ک ۳۸۴

دیزک ۴۰
 دیشموک ۳۴۱ ، ۳۶۸
 دیکسن . و . ا . ۳۴۸
 دین ۱۶۵
 دینا ۲۱۱
 دیولافولام . ۲۲۸ ، ۲۷۷ ، ۳۰۶
 ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰
 ح ۳۱۳
 دیلمان (شاپور) ۲۱۲ ، ۲۶۸ ، ۳۳۲
 دیلی نیوز ۲۹۲

www.tabarestan.info
 تابستان

۴۰۰ ف. روس	رود دینر ۳۳۴۱
۳۶۱ ربولیت	روس ۲۶۸۰۲۵۱
۴۱۰۰۳۸۴ ربولیر	روسیه ۰۱۷۸۰۱۷۷۰۱۷۴۰۸۷۰۸۳۰۸۲
۱۱۶ ح ربولیر	۲۹۲۰۲۹۱۰۲۰۰۱۸۲۰۱۸۰
ز	روشناوان ۲۲۴۲ ح
	رولسین. ف. ۳۸۶
۲۰۷۰۴۶ زاب	روم ۳۶ ۴۷۱
۱۴۸ زاب بز رگه	رم ۳۷
۲۷۰۰۲۶۸۰۲۰۶ زاب کوچک	رومیشگان ۲۲۷۳ ح
۹۵۰۴۸۰۳۶۰۳۴۰۳۰۰۲۹ زابلستان	رومیان ۴۳
۲۵۱۰۲۴۶۰۲۴۲۰۲۴۱۰۱۸۱	روی خواف ۳۳۴۳۴۹۰
۲۶۵	روی گزالی دوکلاویچو ۱۰۹۰۷۰
زارور (زارون) ۳۶۵ ح	ری ۷۱۰۷۰۰ ۳۵۶۰۴۸۰۴۳۰۳۶۰۲۷
زاربار ۲۰۷	۳۸۰۰۸۰۷۴۰۷۳
زارم ۹۹	ربین ۳۱۰۰۳۲۷۹۰۳۷۸
زارمیا ۲۰۵ ح	ربینس ۴۰۲
زارودنی ۳۰۲۰۳۰۱۰۳۰۰	ریج (ات) ۱۸۴ ح ۲۰۶۰۲۰۷۰۲۰۰۸۰۲۰۰
زاره - ف ۲۵۳	۲۶۷۰۳۵۰ ۳۳۴۳۰۲۷۱۰۲۱۵
زاغه ۲۸۱	ریچاربل ۱۶۳
زافرانی ۲۱۵	ریچاردرچانسلسر ۸۲
زاگرس ۳۶۰۳۲	ریچار چاینی ۸۳
زاگروس ۲۷۸	ریچار دستیل ۱۲۱
زاویه ۳۱۷	ریچار دسون - ف. د. س ۳۶۴۰۳۷۴
زاهدان ۴۰۱۰۳۹۲۰۳۰۳	۳۷۵
زایلر ۳۵۳ ۳۹۵	ریچار دویدلر ۱۷۵
زایند رود ۲۷۹۰۲۷۸۰۲۷۷	ریزون ۱۰۸
زایدلیتس. ن. ۲۶۸۰۲۸۴-۲۸۴	ریس ۳۲۵
زپلین (گراف) ۳۹۱ ح	ریشارد دیویس ۸۴
زرتشت ۳۱۲۰۹۰۳۲	ریکولدفن مونت کروسه ۶۵۰۶۴
زرد ۲۱۸	ریگان ۱۹۲۰۳۲۵
زردکوه ۳۷۱۰۲۷۹۰۲۷۷۰۲۷۶	ریگه جن ۳۹۱
۴۰۵	ریما ۴۸
زرنج ۴۸	رینه ۲۱۳
زرنند ۳۳۳	ریو اردشیر ۴۸۰۴۷

مهر

۳۲۵ ریس

رگنوم سفروم ۱۵۵	رافائل دومان ۱۴۰
رمشک ۴۱۴۰۳۲۵	رال فبیج ۱۰۰
رمشگان ۳۷۷	رامرود ۲۹
رمضانی. ه. ۴۰۵	رامشک ۲۳۷ ح
رنل ۲۲۳	رامهرمز (راموز) ۳۳۷۰۴۸۰۲۵
رواندوز ۳۵۵۰۳۵۱۰۲۷۱۰۲۰۶	راور ۲۵۹ ح
روباکر (کرنلیس) ۱۶۱	راولینسن. ه. ۵۲ ح ۱۹۹ ۲۰۶
روبرت ۱۰۲۰۱۰۱	۲۲۶۰۲۲۲۰۲۰۹۰۲۰۸۰۲۰۷ ح
روبرت. سر ۱۰۳	۲۳۰ ح ۲۳۲۰۲۳۲۰۲۳۱۰۲۳۱
روبروکیس (ویلیام) ۵۶	۲۲۴ ۳۶۶۰۳۱۲۰۳۰۹۰۲۸۰۰
روبینس ۱۲۱	۳۷۳ ۴۱۱ واغلب صفحات
روخوت ۴۸	راوننتاین کویاخ ۲۲۹
رودآباد ۲۸۲	راه بر ۲۶۲ ح
رودآزوپاس ۱۲۲۴ ح	راهجرد ۲۷
رودارس ۴۱۳	راه سلطانی ۲۷۳
رودان ۲۵۴۰۲۴۱	راپدر. ث. ه. د ۳۳۸
رودبار ۵۱۰۳۰۵۱۰۳۰۵۲ ح ۶۱۰ ۲۴۱	رایس. ث. ۳۶۳
۲۷۲۰۲۵۴	رباط ۱۸۹ ۳۲۱
رود بیابان ۳۰	ربول ۱۹۹
رود بروجرد ۲۷۹	رچینگر (ه. ک) ۴۰۲ ۴۰۳
رودخانه خوس ۲۶۵	رزاره ۸۵
رودخانه غول ۱۱۳	رزبوسخانه ۲۹۷
رودخانه کول (شور رود یا رودخانه شور) ۴۱۳	رستم ۱۹۹ ح
رودخانه گرم ۲۱۱	رشت ۸۵ ۱۲۹ ۱۳۱ ۱۵۷ ۱۶۴
رودس ۳۹	۱۷۸۰۱۷۷۰۱۷۵۰۱۷۴۰۱۷۰
رودسر ۸۵	۲۸۳ ۳۳۳۰۳۱۲۰۲۸۷۰۲۸۳۰۲۰۳
رود سرخ ۱۷۶	۲۸۷ ح ۳۶۶
رود کور ۱۲۹	رشم ۲۵۲
رود گران ۲۸۳	رضاقیه ۳۳۱
رودلف دوم ۸۸	رضاشاه پهلوی ۳۸۰
رودهن ۴۸۳	رعیت ۲۰۶
رود هلیل ۲۴۱	رفسنجان ۳۴۷۰۳۲۷۰۱۸۸
رودیان ۲۶۴ ح	رگسبورک ۵۴
	رگه نفت ۲۸۱

۳۱۵ رستم

رودلر

رستم

۲۸۳ ۲۸۷

ژبام ۱۷۹	ژبین ۱۱۰
ژناگان ۳۲۰	ژرم‌دولاکروا ۱۳۵
ژنجان ۲۰۷، ح ۳۱۳	ژزویت ۱۴۱
ژندان سلیمان ۲۲۷	ژزویت‌ها ۱۷۱، ۱۴۱
ژنگ احمد ۳۹۶	ژن ۵۷، ۷۰، ۸۰، ح ۱۲۸
ژنگ احمد ۳۹۵	ژنست ۲۷۶ ح
ژنگی احمد ۲۵۷	ژنوا ۱۰۵ ح
ژنگنه ۱-۴۰۶	ژوبرت ۱۸۲، ۱۸۶ ح
ژنو ۷۷	ژوفری دولاترلی ۵۷ ح
ژورآباد ۲۹۲	ژوها لوکاس هازولت ۹۲، ۹۱
ژورمند ۲۵۲	ژوهان ۶۴
ژوزان ۶۳ ح	ژوهان رودلف شتادلر ۱۳۱
ژون میانی ۱۹۱	ژوهان فن هونت کوروینو ۶۵
ژوویس ۲۰۱	ژوهان آلبرشت فن ماندلسلو ۱۳۲
زهه ۳۶۹، ۳۷۰	ژوهان واردر ۱۳۰
زه هزار ۲۲۰	ژوهان فن ماندیل ۶۸ ح
زیب ۱۹۱، ۴۰۰	ژیون ۱۱۷
زیبن بورگ ۸۷	
زیر کوه ۳۰۱	س
زیره ۳۶	سابراین ۷۱
زیماچا ۳۰۱	ساپورگان ۶۳
	ساتراپها ۲۲
	ساتی بارزانس ۲۸
	ساحل عمان ۳۸
	ساداچیچ ۲۹۷، ۲۹۹، ۲۵۸، ۴۱۴
	ساداعات ۲۱۱
	سادر اکارتا ۲۷، ۲۸
	ساردو ۶۲ ح
	ساردو ۶۱
	ساردونی ۲۴۰ ح
	سارته ۲۳۱
	سارو ۱۰۴
	ساری (تجن) ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۰۲
	۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱

ساره ۱۳۰ ح، ۲۸۶، ۲۲۹، ۳۰۶	سارمان ۱۵۵
۳۱۳	سابق ۲۶۳
سامانیان ۳۳۸	ساخترا ۲۲۵
ساکس ۸۷	سستارک . میس . ف - ۲۶۰، ۴۴۲، (انبار)
ساکویل وست ۳۷۰ ح	۳۴۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵ ح
ساکارت ها ۲۴	ستال ۳۴۵
سالماز ۲۲۷	ستپلمان (ث . ه) ۳۲۶
سالموس ۳۱	ستراتیل زاور - ۱۸، ۲۵۶، ۲۴۸
ساماریانا ۳۷	۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۸۹
سامسون ۷۸، ۲۲۵	۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶
سانتسینا نو (هیرونیمودی) ۸۰	۴۱۴
سانه (سندج) ۱۴۸، ۱۸۴، ۲۶۸	ستراتیل - ک . ا - ۴۵
ساواچیچ ۳۵۷	سترانگ - و . و - ۳۷۲
ساوالان ۲۴۸، ۲۶۹، ۳۷۹	سترنک - و . و - ۳۵۵
ساوچیلای (مهاباد) ۲۰۳ ح، ۲۰۶	سترویس - ۱۳۱ ح
۲۷۰، ۲۷۱، ۳۱۵	ستکلر - ۱۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۸۲
ساوانات ۲۱۴ ح	ستوارت - ۱۹، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲ ح
ساویر - آ . ه - ۲۷۷ ح، ۲۷۸، ۲۷۹	۲۱۹ ح، ۲۲۶، ۲۶۵، ۲۸۷
۳۲۰، ۳۳۳، ۳۸۰	۲۹۲ ح، ۳۵۱ ح، ۳۸۵ ح
ساوه ۶۵، ۷۹، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۵	ستوارت (سرهنگ) ۲۱۳
۳۸۸، ۲۸۵، ۲۸۴	ستوارت . م . ر - ۱۱۷ ح
سامل بوم . ن ۳۱۹	ستودارت ۱۹۹
سایکس - هربرت . ر ۱۸۹، ۱۸۴	ستوده . ه . م ۴۰۶
۲۲۲، ۲۵۴ ح، ۲۴۰	ستون (سرگرد) ۱۹۹، ۲۲۳ ح
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶	۲۳۰ ح
۳۲۷، ۳۲۷ ح، ۳۲۸، ۳۳۰	ستوک ۲۸۲
۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۶۱	ستوجوند ۳۳۷
۳۶۳، ۴۱۴	ستاران ۲۷۲
سایکس (گریستوفر) ۳۵۴	ستراوان ۱۹۱
سبا ۵۹	سترایان ۲۴۵ ح
سیاستیان - شتام ۹۹	ستریاز ۳۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۰۱
سبزویشان ۴۰۳	۳۰۲
سبزووار ۱۷۷، ۲۱۹، ۲۹۲، ۲۹۴	ستریستان ۶۱ ح
۳۹۰، ۴۱۵ ح	ستریشه ۹۱

ستال
ستپلمان (ث . ه)
ستراتیل زاور
ستکلر
ستوارت
ستودارت
ستوده
ستون
ستوک
ستوجوند
ستاران
ستراوان
سترایان
ستریاز
ستریستان
ستریشه

www.tabarestan.info
تبرستان

سر پرسی ۳۲۹ به سایکس مراجعه شود	سک چراشرد ۱۰۴
سرپل ۳۲، ۲۳۰، ۳۶۶ ح	سکرین (ث. پ) ۲۳۷ ح، ۳۲۳
سرحد ۱۹۱، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۰۰	۳۶۳
۳۰۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶ ح	سکزی ۹۰
۳۶۰، ۴۰۳	سکندری ۳۹۳ ح
سرخس ۷۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۹۲	سکوی روسیه ۳۹۹
۳۰۵، ۳۳۴	سکینان ۱۹۵ ح
سرخان ۳۳۹	سلیبی (ستوان) ۲۳۵
سردشت ۲۷۰، ۲۹۸	سلیبی - و - ب ۲۱۰ ح
سرزمین نمک ۴۴	سلجوقیان ۲۰۴ ح، ۳۸۸
سرگز ۳۲۳	سلدوز ۳۸۰
سلیبی (ستوان) ۲۳۵	سلسله بینالود ۴۰۰
سرناران ۲۳۸، ۳۶۱	سلطان آباد (اراک) ۷۷، ۱۳۱، ۱۶۹
سرنندیب ۶۷ ح	۱۸۰، ۲۲۹، ۲۴۲ ح، ۲۸۵
سرنه ۲۷۲، ۲۹۸، ۳۶۰	۲۹۴، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶
سروان ۳۲۰	۳۴۶، ۳۵۳
سروستان ۱۱۲ ح، ۱۹۴، ۲۳۱	سلطان میدان ۲۱۷، ۲۹۱ ح، ۲۹۵ ح
۳۰۹، ۳۶۷ ح، ۳۶۸	سلطانیه ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۷۰، ۷۲
سرومان ۲۵۲	۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰ ح، ۸۹
سسلیا - لئاندرودی - س ۱۶۹ ح	۹۷، ۱۶۵، ۲۲۹، ۳۰۹
سزاره ۱۴۱	سلماس ۳۳۲، ۳۶۶ ح
سعدی ۱۵۹، ۱۷۳	سلمبر ۳۵۱
سعیدآباد ۱۸۸، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۲۷	سلیمان ۷۸، ۱۴۵، ۲۲۵
۳۴۷، ۳۹۳ ح	سلیمان دوم ۸۳
سعید محمد ۳۴۳	سلیمانیه ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۷۱
سعیدمره ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۲	سلوکی ها ۲۴
۳۷۲ ح، ۳۷۶، ۳۷۷	سلوکیدها ۳۳
سفیدآباد ۶۲ ح، ۱۲۵	سمیلا ۲۰۸
سفید رود ۵۲ ح، ۸۵، ۱۳۰، ۲۰۷ ح، ۲۵۱	سمرقند ۵۲، ۷۲، ۷۳، ۹۴
۲۱۱	۱۰۳ ح
سفریاه ۲۱۱	سملقان ۲۹۰، ۲۹۲
سقر ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱	سملی - و - ر ۳۷۲
سکاه ۲۹	سمنان ۲۷، ۱۷۷، ۲۵۸، ۳۱۲
	۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۱

سمیت موردخ - ۲۳۸	۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۸
سمیرامیس ۳۲، ۱۰۲ ح	سورمق ۱۳۳
سمیس موردوخ ۲۴۱	سوفراه ۲۱۰
سمیس (اوان) ۲۳۸	سوفه داو ۱۲۵
سمیس - م - ۲۴۱	سوقون ۳۱
سمیس - مایرون - ب، ۳۸۰	سوکمایر ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۸
سمیرم ۲۳۴، ۲۸۲	سولجان ۲۷۵
سنایرنه ۱۴۸	سولی ۳۴
سنت جان ۱۸۸ ح	سومرسکیل (ج - پ) ۲۱۳
سنت هلنا ۱۴۸ ح	سوندای ۱۲۰
سن پترسبورگ ۲۷۲، ۳۰۰	سون هدین ۱۳۰ ح، ۲۵۲، ۳۱۶
سنجایی - ک - ۴۰۶	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۳
سنجر ۵۱	سوویوف - ف - ل ۱۷۰
سنخواست - ۲۹۰، ۲۹۱	سهنک - ه - ک - ۴۰۰
سند ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۳، ۳۶۳	سه کوهه ۲۴۱، ۳۰۳
سندگراس ۱۹۹	سهند ۲۴۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۱۳
سندج ۱۴۸، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۷۱	۳۳۲، ۳۷۸ ح، ۴۰۴
۲۸۶، ۳۱۱	سه هزار رود ۳۸۵
سنودگراس (ستوان) ۱۸۷	سیآن ۷۹
سوآمار ۱۷۰	سیاکو ۱۲۵
سوا ۷۹	سیاکینتو م ۴۰۵ ح
سواره ۱۲۵ ح	سیاه جنگل ۳۰۱
سوئد ۱۵۷	سیاه چادر ۲۹۹
سوئیان ۱۱۵	سیاهان ۳۲۴
سویاشی ۱۷۶	سیاه کوه ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۹۶، ۲۵۳ ح
سورات ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۶۴	۲۶۳ ح، ۳۸۹ ح، ۳۹۱ ح
سوراخ ۱۰۴	سیبیره ۷۳ ح
سوران ۲۴۱	سی پیه ۱۱۹
سوردقال ۲۵۷	سیدی (علی رئیس) ۸۰ ح
سورما ۱۳۳	سیراف ۵۳، ۳۱۵، ۳۶۵، ۴۱۳
سوزان ۲۸ ح	سیراول ۲۹۹
سوریانا (خوزستان) ۲۸، ۳۱، ۳۲	سیرجان ۳۱، ۴۲ ح، ۸۰، ۱۸۸
۱۱۹، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۳۰	۲۴۶، ۲۵۲، ۲۶۴، ۳۲۶
	۳۲۷ ح، ۴۱۵

کتاب
فهرست اعلام
۱۹۳۳
۱۳۰۵
تبرستان

شتولسه، ف ۳۰۷، ۳۰۶	شاه طهماسب ۱۳۰، ۸۳، ۸۰
شمتیت ۲۳۵	شاه عباس ۹۸، ۹۱، ۸۹، ۸۷، ۸۰، ۸۱
شمتیفه - آ - و ۲۴۵، ح ۲۴۹، ۲۴۱	ح ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸
۳۱۵	ح ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۶
شمتیلر ۴۵	ح ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷
شمرمن زاك ۱۴۵	ح ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۹
شرودر (ج و) ۲۹۳، ۳۷۵، ۳۹۹، ۴۰۰	ح ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۵۳، ۲۷۶، ۲۸۳
شريفی ۲۹۸	شاه عباس دوم ۱۳۹، ۲۷۶، ۲۸۳
شريفون ۲۴۷ ح ۲۰۹	شاه عباس جوان ۱۰۲
شزنی - ف . ر . ح ۲۰۹	شاه عبدالعظيم ۲۷
ششده ۱۹۴	شاهور ۲۷۱
شفر - ش ۱۳۹	شایفی ۸۴
شلویس ایجلاندت ۱۶۱	شباوك ۱۸۸
شمیست، ا. ف ۲۷۳ ح	شپیلمان (کرنلیس) ۱۶۰، ۱۶۱
شمید (ف) ۳۱۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰	شناپف ۱، ۲۶۰
۳۱۲، ح ۴۱۵	شنادلر ۱۳۱ ح
شمیدت، ا. ف ۴۵۰، ۱۸ ح	شناك ۱۸۷ ح stack است
شمیل ۲۴۱	شمال (آ. ف) ۲۱۲، ۲۶۲، ۲۶۴
شن آوازخوان ۲۴۴ ح	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۳۱
شوارتس ب ۴۵	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۸۲
شوئدزاك (ا. ب) ۴۰۵	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۷۳، ۳۸۴
شوبوشی ۱۷۶	شناين (آ) ۲۵۵، ح ۱۱۶، ۲۷۳، ۲۸۴
شوت ۳۴۸	ح ۲۹۶، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۶۳
شورا ۲۴۱	ح ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱
شوراب ۱۳۶	۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ح ۴۱۰، ۴۱۱
شورستان ۴۴	شنايف ۲۸۵
شورگر ۲۵۷	شتران ۲۸۰
شورگرهامون ۳۹۷ ح	شتران کوه ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۳۵
شوش (سوزا) ۲۲۳، ۲۴۰، ۳۱۰، ۴۱۰، ۴۸۰	شترانس (ت) ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۷۷ ح
۵۱۰، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۴۰، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۰۰	۳۳۵، ۳۳۶، ۳۷۳
۱۸۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ح ۲۲۴	شتلسه ۱۸۷ ح
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰	شوتکارت ۳۹۶ ح
	شوتکلر ۳۶۸، ۳۶۹

سیردارا ۲۳۱ ح	۲۲۵، ۲۲۳، ۱۸۳، ۱۷۳، ۱۶۳
سیروس ۳۷۳	شارل یازدهم ۱۵۷
سیربج ۲۳۷ ح	شاریست ۹۸
سیریک ۱۹۱	شاریم ۱۳۳
سیستان ۷۵ ح، ۱۱۹، ۲۴۱، ۲۴۲	شالمانسرا ۵۱
۲۴۴، ۲۴۳	شام ۴۹
سی سخت ۲۸۲	شاجات ۴۶، ۵۵، ۶۹، ۹۴، ۱۰۴
سیلاخور ۲۷۷	شاماخا ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۳۷، ۱۵۷
سیلزی ۵۵، ۸۹	۱۶۲، ۱۶۵
سیلورین ۳۸۱ ح	شامین (ج - او - ب) ۲۴۶ ح
سیمالقان ۲۰۶	شامی ۳۱۱، ح ۳۷۱
سیمره ۵۰، ۲۰۸، ۲۳۱	شانده - س. ج ۳۷۴
سیملقان ۲۸، ۳۲۸	شانده (علیرضاخان) ۲۵۹
سیموندز - س ۴۰۵	شانك ۲۸۷ ح
سیمورامیس ۲۲۶	شاور ۹۹
سیمیرون ۲۱۱	شاهه (ویلیام) ۲۱۶
سیند ۲۳۹، ۳۲۴	شاه آباد ۷۳، ۱۰۱، ۱۶۵، ۱۶۹
سیندیرک ۳۶۰	۳۷۴
سویان ۱۱۵	شاه اسمعیل (صفوی) ۹۶، ح ۱۱۶
سویگون ۲۶۹	شاه ازکوه ۳۰۱
سیوسیولویون ۱۰۸	شاه خدا بنده ۲۲۹
ش	شاهرخ ۷۲، ۷۳، ۷۵ ح
	شاه رخت ۲۵۹ ح
	شاهرود ۵۲، ح ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱
	ح ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۶
	ح ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸
	ح ۳۸۵
	شاهرود (ظالقان) ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵
	۲۹۸
	شاه سلطان حسین ۱۵۴، ۱۶۰، ح
	۱۶۵، ۱۶۸
	شاه سلیمان ۱۶۰ ح
	شاه سواران ۳۰، ۳۰۰، ۳۶۱
	شاه صفی ۱۰۸
شاپور ۲۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ح ۲۲۴	
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۳۰۷	
۳۲۸، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰	
شاپور دوم ۴۷، ۳۰۷، ۳۲۸	
شاپمان ۸۴، ح ۸۵	
شاخین ۲۹	
شاراکس ۳۶	
شاراوند ۱۰۴	
شاهردن (زان) ۱۱۵، ۱۱۶، ح ۱۱۷	
ح ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱	
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱	

عبدالله خان ۸۴	۳۸۰۲۱۰
عبدالله گاه ۲۱۷	صیدا ۲۱
عبدالرزاق ح ۷۵، ۲۰۰	
عبدالکریم ۱۷۸ ح	ط
عبدالنبی ۲۴۶، ۳۰۰	طارم ۳۱، ح ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۲ ح
عبدشیخا ۴۶	۳۵۱، ۳۴۷
عبرانیان ۲۱	طاق بستان ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۷، ۳۰۹،
عثمان ۹۴، ۹۶ ح	ح ۳۱۲
عدن ۴۵۱، ۳۹۴	طاق گویا ۳۱۳ ح
عراق ۴۲	طالش ۲۶۹
عرب آباد ۲۲۱	طالقان ۲۴۷
عربستان ۲۳، ۲۷، ۴۷، ۴۸، ۱۷۲،	طاهران ۱۶۹
ح ۱۸۵، ۲۷۰	طاهری (سراف) ۱۱۲ ح، ۱۳۸ ح، ۳۱۵ ح
عروسان ۳۱۹	۴۱۳، ۳۶۵، ۳۴۱
عزت آباد ۲۵۴	طیس (گلشن) ۴۴، ۶۳، ۸۹، ۹۰،
عزرائیل ۲۲۷	۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۸، ۱۹۷،
عزیزی ۱۰۱، ۴۰۷ ح	۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸،
عشاق آباد ۳۲۸	۲۶۲، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
عشق آباد ۷۲، ۲۹۳، ۳۱۲	۳۱۹، ۳۵۳
عشقان ۳۶۵	طیس (سنی خانه) ۲۹، ۳۲۶، ۳۴۹
عظیم آباد ۱۴۲	طبقه ۳۸۹
عظیمون جرد ۳۴۴	طرابوزان ۷۳
عقدگاه ۹۰، ۹۰ ح	طرحان ۳۷۷
علم کوه ۳۸۵ ح	طرود ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۹۰ ح
علی ۷۴، ۹۵، ۱۵۳	طشت (نرگس) ۲۱۴ ح، ۲۷۵، ۲۸۹،
علی آباد ۲۵ ح	طوس ۴۲، ۴۸، ۷۲
علی رئیس ۱۷۷	
علی کوه ۲۷۸	ع
علی گیجان ۲۷۲	عامور ۹۶ ح
عمادیه ۵۲ ح	عبادتگاه ۲۳۱
عمار ۳۴۱، ۳۴۴ ح	عباس - ت ۱۰۷
عماریه ۵۱	عباس آباد ۲۹۵ ح، ۳۱۶
عمر ۹۴، ۹۶ ح	عباس میرزا ۱۹۸
عمر خیام ۵۲ ح، ۱۷۷	عبدالحسین ۳۲۵

، ۳۳۸، ۳۲۹، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸	، ۳۱۵، ۹۷، ۹۴، ۹۱، ۸۵، ۸۰ ح
، ۳۸۶	۳۴۶
شوشان ۳۰۸	شیرکوه ۲۵۲ ح، ۴۰۳
شوشتر ۲۵، ۴۸، ۶۶ ح، ۱۸۶، ۲۰۹،	شیروان ۲۸، ۵۰، ۵۲، ۵۰، ۸۶، ۲۰۸، ۲۳۱،
، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹،	۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۰، ۳۳۸
، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۴۰،	شیروان علیا ۲۷۱
۳۷۰، ۲۳۵	شیرین ۱۰۱، ۲۰۷ ح
شوگان م. - او ۲۵۴	شیل (ج) ۳۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۸۷،
شوقان ۲۹۰، ۲۹۱	۳۵۱ ح، ۳۸۶ ح، ۴۱۱
شولپریشان ۷۷	شیله ۳۰۳، ۳۰۴
شولز ۱۹۹، ۲۰۰	شیلنبرگر ۷۳، ۷۵ ح، ۸۷، ۱۵۷ ح
شولکستان ۱۳۳	شیلده (شلاق) ۳۰
شهابی - ی ۳۸۴	شیلینگ ۸۹
شهداد (خبیص) ۴۸ ح، ۶۳ ح، ۷۵ ح	شیلینگر (فیرانس کاسپار) ۱۴۲
، ۲۶۵، ۲۹۴، ۳۹۶ ح، ۳۹۸ ح	شیمبارتال ۴۰۵، ۱۲۲
۴۱۴، ۴۱۶	شیندلر (ه.آ) ۱۰۴، ۲۰۶، ۲۱۳ ح، ۲۴۹،
شهر ارواح ۳۵۴	، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰،
شهر اسکندر ۳۲۹ ح	، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۵،
شهر اکان ۷۳	، ۲۹۶، ۳۰۰ ح، ۳۰۹، ۳۲۱ ح
شهر باقی ۲۹۸	۳۲۵، ۳۴۴، ۳۵۲
شهر بابک ۱۸۸ ح، ۱۸۹ ح، ۲۶۴	شیو ۳۶۵
شهر چنار ۱۰۷	ص
شهر دگرد ۱۵۱	صاین قلعه (قلعه شاهین دژ) ۲۰۲، ۲۰۴،
شهرستانک ۲۸۷	۲۰۶، ۲۲۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۳۱
شهرضا ۱۱۷	صحرای ایران ۴۴
شهسواران ۳۸۱ ح	صحرای باغ ۳۶۵ ح
شیار بوکه ۱۶۶	صخره دندان ۳۸۰
شیانگو ۳۶۶	صد دروازه ۱۱۹، ۱۹۶، ۲۷، ۲۹۰،
شیامپا ۱۶۶	۳۸۷، ۴۱۲ ح
شیارقان ۶۳	صد ستون ۲۲۵
شیتور ۳۹۲	صفوذا ۲۶۲ ح
شیخ الجیل ۵۱، ۶۷، ۶۷ ح، ۲۱۳، ۲۸۵	صفویه ۴، ۱۰۳، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹،
شیخ سور ۱۶۵	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۳ ح
شیراز ۴۲، ۵۲، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۷۸،	صفی آباد ۳۳۴

۳۰۹، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۱	فلسطین ۱۰۴
۳۶۷	فلوایه ج ۲۹۶
۲۳۳۴، ۲۴۷، ۱۲۵، ۷۳، ۷۱، ۷۰	فلویه ج ۲۲۷، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱
۳۸۴، ۳۸۳، ۳۲۴۲	۴۱۴
فیروزه ۵۲	فلون ۳۲۵
فیستر- ب ۴۰۶	فلویر .ا. آ- ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹
فیشر (کریز) ۴۰۶	فن آلتنبرگ (ونسل) ۱۵۹
فیس نیش ۸۹	فن تویفل (هانس کریستف) ۹۸
فیشر ا. ۲۸۹	فن دونا (کنت وراثیسلاو) ۸۸
فیض آباد ج ۶۶	فن زالان کمنی (کاکاش) ۱۳۲، ۸۷
فیکر- ه ۴۰۲	فن کاستیلین ۶۹
فیکوران ۹۸ ح	فن مائندلسکو (یوهان آلبرشت) ۱۲۸
فیکواروآ (د. گاریسادیوس) ۱۰۹	فنیقیان ۲۱
۱۶۷، ۱۵۵	فودرینگام ۲۰۸، ۱۸۵
فیلا دنلیا ۳۸۷	فورب ۲۴۲
فیلمد. ه ۴۰۵	فوربس. ف. ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۵۹
فیلی ۲۷۸	۳۲۶
فیلبپ دوم ۱۳۵	فور تسکیو- ل - س ۳۵۱، ۳۸۵
فیلبپ سوم ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۷	فورستر- ج ۱۸۱، ۱۸۰
فیلبیس آنکل ۱۴۹ ح	فورق ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۹۴، ۴۱۳
فیلبین ۳۹۶	فورک ۲۴۲ ح
ق	فورموزا ۶۲
قائن ۲۹، ۱۴۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۱۰۲	فورن ۳۹۸
قائبات ۷۵	فورون - ر ۳۸۹، ۳۹۳
قاجاریه ۱۸۲	فورده ۳۷۵
قاچین ۱۱۲ ح	فوکس- ت ۲۸۷ ح
قادر آباد ۲۵۴	فولاد محل ۲۴۸
قاران خان ۵۷	فون ۲۸۴
قاش تپه ۳۱۱ ح	فهرج ۱۹۲، ۳۰
قاصرخان ۲۱۳	فهلیمان ۲۵، ۳۳۷، ۳۶۶
قافلانکوه ۲۷۸ ح	فیچ (رالف) ۱۰۱
قاهره ۷۰	فیدیق - (فیداخ) ۳۶۵ ح
قدامه ۴۲	فیروزآباد ۳۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۵

فر بورگ. ن ۱۶۰	عمیدزاده ج ۴۰۵
فرح ۱۲۰، ۹۱، ۸۹	عیسی مسیح ۴۶
فرح آباد ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۷۵	عیسی وند ۲۷۸
فخریقا ۳۰۹، ۲۳۱	عیلام سفلی ۲۸۰
فردریک ۲۰۹	عیلام علیا ۲۸۰
فردریک پنجم ۱۷۲	عین الرشید ج ۱۰۶
فردریک (سروان) ۱۸۵	غ
فردریک سزارا ۱۰۱	غار سلیمان ۳۱۱
فردریک شتاد ۱۲۹	غز نه ۵۲
فردیناند دوم ۹۱	غور ۱۸۷
فردوس (تون) ۳۹۲، ۱۳۶، ۳۶۳	ف
۴۰۴، ۴۰۰	فابری ۱۵۴، ۲۷۱ ح
فردوسی ۲۹۲	فابریتیوس (لودویش) ۱۵۷
فرسنگ ۱۵۳	فاتح (مصطفی خان) ۴۰۵
فرش. ف. ۲۸۹ ح	فارس ۴۲، ۴۸، ۶۳، ۲۲۱، ۲۵۳، ۳۰۶
فرغون ۱۵۸	۳۴۰، ۳۱۱، ۳۰۹
فرهاد ۳۸۷	فازا ۱۰۸، ۱۱۲ ح ۱۸۸
فرند. ج ۱۸۵	فاگاسون ۱۵۱
فرهاد ۱۰۱	فالکن (ن. ج.) ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۰
فرهاد سرین ۱۰۱	۳۷۱، ۳۷۱ ح ۳۷۲
فریدن ۲۷۷	فالكون ۳۵۸
فریر ۱۱۵، ۱۱۶ ح	فانوج ۳۲۵، ۳۶۰، ۳۶۳
فریزر (ج. ب.) ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳	فتحعلیشاه ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۱۵
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۰۴، ۲۰۳ ح	۲۲۳ ح
۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸	فرا ت ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۰۹، ۳۱۶
۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۶، ۲۴۶، ۲۴۲	فرانسه ۱۶۹، ۱۸۲
۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۹۱	فرانسسکن ۵۶، ۶۷، ۱۳۱، ۱۴۰
فریمان ۲۹۲	فرانکفورت - د - ۱۳۸، ۲۷۱ ح
فرسا ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۱، ۳۰۷	فرانکلن - و - ۱۷۳
۳۶۷	فراه ۲۹
فلات ۳۶۸ ح	فراشبند ج ۲۶۶
فلاندن ۱۸۷ ح، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱	فرایر ۱۲۳ ح، ۱۵۵
۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۶، ۲۳۲	
۳۱۳ ح	

کازوان ۱۹۱	کاتور (گرهاردمر) ۱۵۵
کاسپارها ۵۹	کاپوسن‌ها ۱۷۱، ۱۵۲، ۱۳۸
کاسپین ۱۸۱	کاجین ۱۴۲
کاسکین ۱۹۲	کاخ ۲۴۵، ح ۲۴۲
کاسلز ۱۷۶	کاخ سیروس ۲۲۷
کاسمونیل ۷۳	کارات ح ۶۳
کاسی‌ها ۳۳	کارانا ۹۰
کاشان ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ح ۸۰	کارانقو ۲۰۱، ۲۰۲
۱۵۷، ۱۵۲، ۱۴۴، ۹۷، ۹۰، ۸۵	کاربن ۳۹۹
۳۸۸، ۳۳۳، ۲۸۶، ۲۶۲، ۲۵۲	کارتیر - ه. ج ۲۴۹ ح
ح ۳۹۱	کارتوتو ۲۵۴
کاشیت ۳۹۷، ۳۹۶	کارت رایت ۱۱۹
کاشمر (ترشیز) ۱۸۰، ۲۶۲، ۴۰۰	کارتیه ۱۴۹
۴۱۵	کاردوک ۴۵
کافرا (لثروک) ۱۱۵، ح ۵۳	کاری - ج، ف گملی ۱۵۵، ۱۶۵
کافرای ۱۱۶	۱۶۷، ۱۶۶
کافرستان ۹۹	کارس ۴۵
کاکاش (ستفان) ۸۸	کارکین ده ۳۲۵
کاکان ۳۶۹	کارنجی - انستیتو ۳۰۵
کاکاوند ۳۷۵	کارناک ۲۲۵
کارا ۱۷۷	کارمانی ۳۱، ۳۵، ۱۱۴
کالارکوه ۲۷۸	کاروانی ۳۲۵
کالاکان ۱۹۱	کارملیت ۱۴، ۱۳۱، ح ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱
کالانزاب ۲۳۸	کارملیت‌ها ۱۷۱
کالپوش ۲۸، ۲۸	کاروانسرای (دوب) ۲۲۴
کالدآ ۶۶ ح	کارون ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۱۶۹، ۱۷۰
کال سبزوار ۳۱۶	۱۸۶، ۲۰۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۸
کالسرورن ۱۴۱	۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۲
کالکساون ۹۷	۲۸۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۶۹، ۳۷۰
کالگوش ۳۵۳	کارون کور ۲۰۹ ح
کالمور ۱۷۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۱۶	کاریاندا ۲۳
۳۹۰	کازارون (کازرون) ۱۳۸
کالوت ۳۹۶، ۳۹۶، ح ۳۹۸	کازرون ۲۵، ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۲۱
کامبارائو ۹۷	ح ۳۰۹

قلعه دهائیه ۲۲۴	قدم شمار ۳۴
قلعه زابل ۱۹۲، ۱۹۳	قرا بیل ۲۹۱ ح
قلعه زری ۲۵۵، ۳۲۶	قره آقاچ (رودمند) ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۶۹
قلعه سفید ۱۸۷، ح ۲۳۳، ۳۳۷	۴۱۳
قلعه شاه ۳۲۶	قرا باغ ۷۳
قلعه ضحاک ۲۰۲، ۲۲۴	قره داغ ۲۷۰ ح
قلعه طول ۲۳۴	قره سو ۷۶، ۱۲۹، ۲۷۰، ح ۲۸۶
قلعه طولی ۲۷۴	قرمط ۵۲ ح
قلعه گودال ۳۶۲	قرموت ۱۴۲
قلعه گوران ۱۹۲	قرو ۲۸۰
قلعه گیوران ۱۹۲	قزاقستان ۷۳
قلعه مارن ۳۲۸	قزل اوزن (سفیدرود) ۱۳۰، ۱۳۲
قم ۵۹، ح ۷۸، ۷۹، ۸۰، ح ۱۵۳، ۱۵۴	۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۵
۳۳۳	۳۵۳
قمشه ۲۱۱	قزل قم ۲۵۶
قنا ۲۱۳	قزوین ۵۲، ح ۵۶، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵
قندهار ۱۴۹، ۱۷۸	۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۵۷، ۲۸۴
قنقار ۳۳	۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۳۵، ۳۵۰
قوچان ۲۸، ۲۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۹۲	۳۶۳، ۴۳
۲۹۴، ۲۹۵، ح ۲۹۵	قسلطنیه ۷۶، ۸۹، ح ۱۰۳، ۱۰۵
قولاشگرد ۲۹۶، ۳۲۷	ح ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۴۴
قول کوه ۳۰۱	قشم ۳۷، ح ۳۷، ح ۵۳، ۱۱۰، ۳۴۷
قهفرخ ۲۷۵	قصرخان ۳۸۵ ح
قیصر ۲۴۶	قصرستم ۲۴۲
قیس ۴۱۳	قصر شیرین (خسروی) ۲۲۸، ۳۰۶
قیصر (گالریوس) ۲۲۷	۳۱۰، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۶
ک	ح ۳۶۶
کابوشان ۷۲	قصر قند ۱۹۱، ح ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۰۲
کانارینوزنو ۷۶	۳۶۳
کانالان ۵۸	قطب آباد ۱۳۴
کانالابا ۶۴	قنقاز ۲۳، ۱۷۹، ۲۴۸، ۲۸۸، ۳۰۵
کاترو ۳۴۷	ح ۳۳۰، ح ۳۳۱، ح ۴۰۴
کاتوبان ۳۰۲	قلجانی ۱۶۸
	قلعه بازافت ۲۷۸

کامبیز (کمبوجیه) ۲۲۸
 کامادی ۳۰ ح ۲۲۳، ۲۵۳، ۶۱۰
 کامادی مارکو پولو ۶۱ ح
 کامارااون ۱۳۷ ح
 کارمانیا ۳۵ ح
 کامبقر ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۵۵، ۱۵۹
 ۱۸۵، ۱۶۰
 کاهپه ۱۶۵
 کمبقر ۱۹
 کامرون ۳۱۰ ح، ۳۱۲ ح
 کامشاه ۱۳۳
 کامفر ۱۳۹
 کام فیروز ۱۲۴ ح
 کامورون ۹۹
 کامیفر ۲۲۲
 کانوک ۱۲۱
 کاور ۹۹
 کاوف ۱۸۰
 کارکانان ۲۷۸
 کاه نوچ ۲۴۱، ۲۲۷، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۶۰
 کاهه ۲۶۰ ح
 کاهنه . ک ۳۷۸ ح
 کایزر ۱ - ۴۰۴
 کایفر ۱۱۶ ح
 کایزرلینگ (گراف) ۲۵۵، ۲۵۰
 کاینتس (گراف) ۳۵۴
 کاین تسه ۱۳۰
 کیرستان ۱۱۲
 کبیر کوه ۲۲۸، ۲۷۳، ۳۳۷، ۳۳۸
 ۳۷۳
 کپل . گ ۲۰۷ ح
 کتا ۳۲۴
 کتاب البلدان ۴۲ ح
 کنز بو - م - ۲۰۱ و

کنز یاس ۲۴
 کنشی . ت ۲۸۷، ۲۴۹ ح
 کنلر ۱۵۹
 کنل سهراب ۱۸۷
 کچ ۱۹۱
 کچاشورا ۳۰۲
 کچ ۳۸۴
 کرات ۲۹۲
 کراتروس ۲۵۷، ۳۰۰، ۲۹
 کراچی ۱۹۱
 کرازانی ۹۴
 کرپوتر ۱۸۵ ح، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۰
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۱۱ ح، ۳۸۰
 کرج ۲۸۶، ۲۸۷
 کرجی و . ک ۳۶۴
 کرخه ۵۲ ح، ۲۰۸، ۳۳۷
 کردستان ۴۶، ۴۷، ۸۰ ح، ۱۰۰، ۱۸۱
 ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۷
 ۲۱۸، ۲۷۱، ۲۷۱ ح، ۳۵۵
 کر زمان ۶۰
 کرس ۶۲، ۹۰
 کرفقو ۱۸۴ ح، ۲۰۴، ۲۰۶
 کرکوک ۲۸۱
 کرمان ۲۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۷
 ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۴، ۷۵ ح
 ۱۱۹، ۲۳۹، ۲۴۱
 کرمانشاه ۲۲، ۵۲ ح، ۱۰۱، ۱۴۵ ح
 ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۶
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۳۲۵
 کرمانشاهان ۱۶۵
 کرموس ۶۲
 کرمیک ۱۹۸
 کرند ۱۰۱
 کروستوایت . ه . ی ۳۴۸

کازان

کوه کوه

کوه کوه

کریات ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۶۳
 کریستی ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷ ح
 ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵
 ۲۵۱
 کریم خان ۱۷۳
 کشون ۷۴
 کسلر ۱۶۶
 کسنا ۹۹
 کسیمنز ۳۳۱
 کشت ۴۸ ح
 کشکولی ۳۴۳
 کشگان ۲۴۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۷۲ ح
 ۳۷۳
 کشور دوشط ۱۶۵
 کشیشان گدا ۵۵
 کعبه زرتشت ۳۶۶ ح
 کزستان ۱۴۲
 کلاب ف - ج ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۰۱
 کلات نادری ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۱۷۸، ۲۱۷ ح
 ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۷، ۳۲۸ ح
 ۴۰۰، ۳۵۰
 کلاته ۱۸۱
 کلار ۳۸۵
 کلاردشت ۲۴۸، ۳۵۱، ۳۸۵
 کلاریجو ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۰ ح، ۱۷۷
 ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۹۰، ۲۹۱ ح
 ۲۹۵
 کلبر ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳
 کلیملی خان ۱۸۵
 کلدانی ۴۰۵
 کله ۶۶
 کلرک - ت ۲۶۲ ح
 کلگ س ۳۶۸ ح
 کلزاب ۳۰۲

کلنگ چی ۳۷۱
 کلوته ۴۰۹ ح
 کلودیوبورنه ۸۹
 کلودیوس بطلمیوس ۳۸
 کلوم بسته ۳۱۲
 کلونائی ۳۲
 کلویل - و - ۳۱۵، ۳۶۴ ح، ۳۶۵
 کله آقا ۱۸۸
 کله شین ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۷۰، ۳۰۹، ۳۱۰ ح
 ۳۱۱
 کلهر ۲۷۲
 کمال ۱۳۰
 کمپ س - و ۳۴۹
 کنار - ت ۲۵۷ ح
 کناره ۶۶ ح
 کنان ۶۶ ح
 کننارینی ۷۹، ۸۰، ۸۰، ۸۱ ح
 کنت ۱۷۰
 کنستابل ت . ژ ۳۱۵ ح
 کنستان . ت ۱۶۰
 کنستابل . ت . ج ۲۴۹
 کننوس کورتیوس ۳۸
 کندوان ۴۱۲
 کنگه ۱۳۷، ۱۶۶
 کننگان ۱۳۸ ح
 کنگاوری ۲۰۱، ۲۰۱، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۹
 ۲۲۶، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳ ح
 ۳۳۵، ۳۶۶ ح
 کنلی . آ . ج ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۴
 کودزیره ۲۴۶، ۳۰۳
 کنوزوئیکوم ۳۸۳ ح
 کنیون - ر - ل ۲۵۰
 کوآ ۹۷
 کوازا ۳۰۱

کوه کوه

کوه شیاما ۱۶۶	کوه بنان ۲۹۷،۶۳
کوه علی نرخر ۲۹۰	کوه بمو ۴۰۳
کوه فانوج ۲۲۲	کوه بول ۲۰۶
کوه قرو ۳۲۵	کوه پا ۹۰
کوهک ۲۲۴،۳۰۲،۲۴۰	کوه تفتان ۴۰۳
کوه کبود ۲۹۷	کوه تلخه ۲۶۲
کوه کاینو ۳۷۴	کوه تواره ۳۹۰ ح
کوه کهکیلو به ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱	کوه چوپار ۴۰۳
کوه گنج ۳۶۲	کوه چاه ۳۰۱
کوه گوگرد ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۸۹ ح	کوه چاه شور ۱۶۵
کوه گور خود ۲۱۶	کوه چرمی ۳۷۳
کوه گرا ۲۷۹	کوه چهل نابلغان ۲۸۰
کوه گودا ۳۶۱	کوه خامی ۳۶۸
کوه لاله زار ۳۲۴	کوه خواجه ۲۴۴، ۲۶۶، ۳۴۹، ۴۰۱ ح
کوه لچور ۳۲۳	کوه خیر ۲۵۴
کوه شمشع ۳۹۱ ح	کوه خنگ ۳۰۰ ح
کوه ملک سیاه ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۴۹	کوه دالان ۳۷۰
کوهن - ۳۹۴ ح	کوه دینا ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰
کوه نظنز (کوه رود) ۲۶۰	کوه دشت ۲۵۲، ۳۷۷
کوه نقشیر ۳۸۹	کوه دم دار ۳۸۹
کوه نقشیر ۳۹۰ ح	کوه دیتان ۲۳۷ ح
کوه هزار ۳۲۷ ح، ۳۹۵	کوه دینا ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۶۸ ح
کوه بیخ ۲۶۲	کوه رحمت ۲۲۵
کویر بزرگ ۳۱۸	کوه رنگ ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
کویر دم دار ۳۸۹	کوه رود ۲۴۷، ۹۸
کویر لوت ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۴۴، ۴۵،	کوه کاهریار ۳۹۰
۴۸ ح، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۸۸، ۱۸۸	کوه زور ۲۴۲
۲۴۵، ۳۲۱، ۳۸۸، ۴۱۶	کوه سبز ۲۷۸
کویر مزیان ۳۹۱ ح	کوهستان ۷۵، ۴۰۰
کیهان - م ۴۰۸ ح	کوهستان مگری ۲۷۰، ۲۷۱ ح
کهر آب (کل کهر) ۲۷۷ ح، ۳۳۵	کوه سرخ ۳۳۶ ح
کهکیلو به ۲۲۵، ۲۷۴ ح، ۲۸۱، ۲۸۲،	کوه سفید ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۷۰ ح
۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۹۳ ح	کوه شاهان ۳۷۹
۴۱۲ ح	کوه شتران ۳۱۹، ۳۹۹

۰ ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۶، ۲۳۲، ۲۳۱ ح	کویر ۱۶۷
ح ۳۱۳	کوبینان ۶۳
کوسکوزر ۱۱۷	کوبت داغ ۴۰۰، ۲۹۳
کوسک سر ۹۸	کوپر (ث. م) ۴۰۵
کوشا ۳۶۲، ۱۷۷	کوپولو ۳۲۴
کوشک زرد ۱۱۷، ۹۸، ۲۵	کوتانیچ ۳۲۵
کوش ماهور ۳۷۷	کوت بوباو ۱۲۴
کوک . ۱۷۹ ر	کوتشی ۳۶۸
کوکا ۱۹۴، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۴۱	کوتلار ۱۵۹
کوکرا ۱۳۱ ح	کوتن ۱۲۴
کوکس ل. - ۳۹۴	کوتو ۳۹۳ ح
کوکلان ۲۹۴	کوتون (پیردود مور) ۱۰۳ ح، ۱۲۵
کولانی ۲۳۹	کوچک خان ۳۵۰
کولم ۲۷۳	کوچه تفتان ۳۰۱
کولویل - ۵، ۲۴۹	کودزیره ۳۰۳، ۲۴۶
کوماسون ۱۹۴، ۹۰	کور ۲۶۴ ح
کومرون ح ۶۶، ۹۰	کوراه ۱۸۹
کومبکسان ۱۱۷	کور تاک ۲۰۴ ح
کون - ۴۱۲ ح	کوردده ۳۴۲
کوناوس (یوهان) ۱۶۰، ۱۶۱	کوردوا ۱۱۶
کونسار ۸۹	کوررود ۱۲۴ ح
کونسولامی ۶۱	کورس (غلامرضا) ۴۰۶
کونشین ۲۹۳	کورزن (گ. ن) ۲۶۷ ح، ۳۲۷،
کونگور ۱۳۷ ح، ۱۳۸	ح ۳۴۳
کونوسالمی ۶۲	کورزون ۲۶۱
کونولی - ۲۴۴ ح	کورستان ۱۲۳
کوه آئیراکان ۳۹۱، ۳۹۰ ح	کولباخ (کاستا یگرفن راون شتاین. آ.)
کوه البرز ۱۹۵	۲۸۳
کوه الوارز ۳۶۸	کورما کف. ن ۲۷۰ ح
کوه بزمان ۲۲۳، ۲۴۶	کور نوشیتسکی. آ. ۲۷۰ ح
کوه بابا ۲۹۱	کوروش ۱۱۷، ۱۳۳، ۲۲۴
کوه برگ ۱۹۳	کوریه. ا - د ۳۷۲ ح
کوه بستان ۲۲۷	کوست. پ - ۱۸۷ ح، ۲۲۸، ۲۳۰،
کوه بنال ۲۶۴، ۲۶۰ ح	

نیز در این کتاب نیز در این کتاب نیز در این کتاب

گرو نغند ۱۶۳	گبريك ۲۹۷
گروته ۳۳۸	گبنوی ۳۶۵
گروته فند ۲۲۶، ۲۲۵	گنو نند ۳۴۰، ۲۷۴
گرونيك شانك ۳۴۳ ه.آ.	گچی ۳۹۰ ح
گروس هابم - آ- ۴۰۴	گدار - آ- ۳۸۸، ۳۷۶، ۳۶۱ ح
گرونيك ت ۲۴۸ ح	گدار باروت ۳۴
گريز باخ - ت ل ۲۹۳ ح	گدار خراسانی ۳۲۵۹ ح
گريس ۱۲۰	گدار گيشو ۳۲۷
گريفين ۳۵۸	گدار ماروت ۳۵۴
گريوزا ۱۹۱	گدوك ۳۵۲
گراب ۳۹۳ ح	گر - ج ۳۲۱، ۳۲۱ ح
گرون ۲۰۴	گرات وان روگر - د - ل ۳۲۷ ح
گزيند (كوه) ۲۶۲	گرازيك ۳۰۱
گس ۷۴	گرام - ۱۷۷۲
گسمنز ۳۰۹ ح	گرامی - ك - و ۳۹۳، ۳۶۸ ح
گداپايگان ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۶۵	گرات - و - پ ۲۳۶، ۱۸۹، ۱۸۵ ح
۱۶۹، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۸۸	۲۲۲، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۹۱ ح
۳۳۵	گرات (سروان) ۲۳۸، ۲۲۷ ح
گل باغ ۲۹۵	گرجستان ۱۸۲
گلدسميد ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۰	گردنه بارور ۲۸۲
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	گرده ۹۰ ح
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۵	گرسفيد ۳۹۷ ح
۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۴	گرك ۲۵۷
گلدشميت - ا - پ ۱۳	گركان ۱۷۵، ۴۸، ۳۷، ۳۶، ۲۸ ح
گلدشميد - ف - ح ۳۰، ۱۲۲، ۱۲۲ ح	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶، ۱۹۶ ح
گلشن (طيس) ۹۰، ۸۹، ۴۴، ۱۳۶	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵
۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۸، ۳۲۲، ۳۹۳	۳۰۹، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۸۰، ۲۸۱
۳۹۹، ۴۰۰	۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۵ ح
گلنا باد ۱۶۸، ۹۰	گرگر ۲۱۰
گل نبات ۹۰	گرلانند ۴۱۰ ح
گمرون ۹۷	گرلوف ۱۴۴ ح
گمليتن س - س ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۵۰ ح	گرم آب ۲۵۸
گنا باد ۱۳۶، ۱۹۷، ۲۴۲، ۲۴۵ ح	گرماب ۲۶۲
۲۹۴	گرموشت ۳۴۲

گا بريل (دولوئتس) ۱۰۰	کيتس ۱۶۲
گاچين ۱۲۳	کيپرت - ۲۷۱، ۲۷۴ ح، ۲۸۱، ۲۸۱
گادی ۲۱۰	۳۶۸، ۲۸۶ ح
گاديچ ۳۵۸	کيرك - م. ۴۰۰
گاربان ۲۰۷	کيس - ت ۳۴۸
گاربا ۲۱۰	کيش ۲۴۵، ۲۵۱
گاردان (سرتيب آفرودو) ۱۹۴، ۱۹۴	کيشار ۱۷۶
۱۹۸، ۲۲۷، ۲۳۰	کيشکين ۳۲۴
گاردن ۱۹۴، ۱۸۳ ح	کيشمر ۳۲۸
گاروك ۳۶۲	کيفا ۲۸۲
گاسايگر ۳۰۰	کينثير ۲۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷ ح
گاستايگر - آ- ۲۴۰، ۲۹۹، ۳۰۲	کيربان مازون ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲ ح
۳۲۷، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۳	کيزاگزار ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۲ ح
گاستايگر خان ۲۸۹ ح	۲۲۶، ۲۳۴، ۲۷۵، ۳۱۲ ح
گاشين ۱۲۳	۳۷۱ ح
گاکوم ۳۴۷	کيندرسالی - ت ۳۸۴
گالا (قلند) ۹۰	کيندوس ۳۵ ح
گالاک ۳۲۵	کينگ - و - ب ۳۷۴ ح
گالاکان ۲۴۰	کينگ وود ۳۲۵، ۳۲۶
گالادار (گيله دار) ۳۶۵ ح	کيوپينگ (نيل ما تسن) ۱۳۰، ۱۳۱ ح
گالادگو ۹۰	ک
گالريوس (قيصر) ۲۲۷	گايگان ۲۹۸
گالهورا ۲۶۲ ح	گابريك ۲۹۹، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۱۴
گاليندو - ر - ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۹ ح	گابريل - آ- ۳۷، ۳۶۱، ۳۶۳ ح
۳۹۵	۳۷۵، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۳۲ ح
گامادی ۲۴۱	۱۶۴، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۱۹ ح
گامازآب ۲۷۳، ۳۳۵	۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۳ ح
گامازوف م. ۲۷۲	۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۹۸ ح
گامبرون ۱۲۲، ۱۲۲، ۹۹ ح	۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶ ح
گاوخانه ۲۶۰	۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰ ح
گاوك ۲۴۴، ۲۵۳	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۹۱ ح
گاهنفر ۱۱۷ ح	۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸ ح
گاهنوج ۲۴۱	۴۰۱، ۴۱۴، ۴۱۵
گايگان ۲۵۷، ۲۵۸	

گوستی ۱۳۳	گناو ۹۱
گوسفند سفید ۷۶	گناوه ۳۱۴
گوش. ۱۲۲۵، ۱۲۳	گنبد طوس ۲۹۲
گوشت ۲۹۹	گنبد قابوس ۲۹۵، ۳۳۳
گوشه ۱۷۷، ۳۱۶	گندومان ۳۶۹
گوشه فرات ۲۷	گنگک ۲۴۲، ۱۶۵، ۱۶۱
گوکلان ۲۸۴، ۲۱۷	گوآ ۱۲۵، ۱۱۱، ۱۰۰، ۹۰
گولابیا تئیکو-ک - ۳۸۳ ح	گواتار ۳۱
گومپوز کائوس ۲۱۶	گواتر ۱۸۹
گومیشان ۱۱۷	گوادار ۳۲۵، ۲۹
گومیشاه ۱۳۳	گوادر ۲۳۹
گون ۸۸ ح	گواش ۲۳۷ ح
گوئتر-ر - ت ۲۶۹	گوئیزی-پ ل ۴۰۳
گوئتروال - س. ف ۱۸۱	گوبا - ۳۳۴ ح، ۴۰۳
گونولی - آ ۲۵۵ ح	گوبل (آ) ۲۵۵، ۲۴۹
گوهر ۱۰۸	گوبی ۲۵۶
که ۱۹۱، ۲۳۸، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۴۵	گوتارد - و ۴۰۲ ح
۳۶۳	گوتشیران ۱۴۲
گهگان ۱۹۳	گوتوزب ۱۲۸
گیب. آ ۳۸۴	گوتین کن ۲۲۵
گیبون ۱۵۱	گوته ۱۲۹
گیرا ۳۰۹ ح، ۲۱۳ ح	گوتیه - و ۲۸۱ ح
گیساگان ۲۹۷	گوجهر ۲۶۴
گیسن ۱۹۹	گوخیر (چشمه گوگرد) ۲۶۱
گیشناگان ۲۴۰	گودزره ۳۰۴
گیشو ۳۰۰، ۳۰	گودزره ۳۶
گیشی ۱۱۲	گودنمه ۲۵۶
گیلان ۵۲، ۴۶، ۵۸، ۷۴، ۷۰، ۸۵، ۱۷۰، ۱۳۱، ۱۲۸، ۹۹، ۸۸	گودینو (مانوئل) ۱۳۷ ح
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۷۹	گور - سنت - ژ ۲۵۹، ۲۵۹ ح
۲۸۲، ۲۵۳	گورآخور ۳۹۳ ح
گیلانک ۱۷۰	گورا ۱۲۰
گیله دار ۳۱۵ ح، ۳۶۵	گوراوسلی ۱۸۳
گیلیات سمیس . ب ۴۰۴ ح	گوردن - ر ۲۳۳ ح
	گوستا ۱۲۰

مشاوره
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
www.tabarestan.info

گورفان

لاندور-آ. ه - ۲۵۹، ۳۰۳، ۳۲۱، ۳۲۱	گیلیموس (آدائه) ۵۸
لانزان ۸۸	گیلینی - م - ۱، ۲۸۳
لانگرو ۸۵	کینا ۱۰۸
لاورمیدان ۲۶۱ ح	کینا و ۱۶۴
لاهیجان ۲۶۸، ۲۶۸، ۲۶۸، ۳۸۰	کینه ۱۳۳، ۱۳۸ ح
لا یارد (ه.ا) ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۱۱ ح	گیریشک ۱۲۰
۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۷۳	گیرشمن م ۲۶۵، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۸۸
۲۷۵، ۲۸۲، ۳۰۶، ۳۰۶، ۳۵۲	
۲۶۸، ۳۷۱ ح، ۴۱۱	ل
ل یاردز ۲۱۷ ح	لا بولای - لوگوز ۱۵۳، ۱۵۴
لای قون ۸۵	لا بیرنت ۲۲۷
لایدان (کارکادو) ۴۸، ۲۰۶	لا پلانده ۸۲
لقون تیف. ن ۳۰۲	لا پی ۱۸۶ ح
لدی شیل ۱۹	لادیس ۳۰۱، ۲۲۶ ح
لرچ - ج - ج ۱۷۹	لادی ۳۰۲
لرد کورزن ۱۲۷، ۱۵۱، ۲۲۶، ۳۰۰	لار. ح ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹
۳۳۹	۱۱۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۶۰، ۳۴۳
لردلمینگتن ۳۳۹	۳۶۵
لرستان ۳۳، ۴۷، ۸۰ ح، ۱۶۹، ۲۰۹	لارا ۹۷
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰	لارتا ۱۲۴
۳۱۱، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۶۳	لارستان ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۶۰ ح
۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵	۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۳ ح
لرستان مرکزی ۳۵۷	۳۶۴، ۳۶۶ ح، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵
لرگی ۱۴۶	۴۱۳
لرینا ۸۳ ح	لارک ۱۱۰
لسار- پ - م ۲۹۲، ۲۹۳	لازور ۳۳۴ ح
لشتان ۳۶۴ ح	لاس. پ ۲۲۵، ۲۲۸ ح
لش جوین ۲۴۴	لاش ۲۴۲، ۲۴۳ ح
لقتوس ۱۸۶ ح، ۲۵۰، ۲۷۷، ۳۳۱	لاشار ۳۲۲
لم ۲۲۰، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۹۰ ح	لافونت - د ۳۳۳
لندن ۸۲، ۸۵، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۳ ح	لاکستان ۳۷۷
۲۵۷	لاله زار ۲۹۶
لنبدن شرق ۳۰۳	لامعی ۱۹۹
لنزی - ر ۲۴۵ ح	لامیازار ۳۸۵ ح

لرستان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

مالتون ۱۶۵ ح
 مالکلم ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
 ۱۹۱، ۱۹۳ ح، ۲۰۰، ۲۰۴
 ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۹۱ ح
 مالکاش ۳۹۹
 مالیر ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۴، ۲۷۶ ح
 ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۳۹
 ۳۷۰ ح، ۳۷۱ ح، ۳۷۴
 مالینگک ب. پ. ۳۷۲
 مامزله ۲۱۳
 مان او ۳۱۱، ۳۲۹
 مانار ۳۱۱ ح
 ماندالی ۳۳ ح
 ماندلسلو (هانس) ۱۱۷ ح، ۱۳۳
 ۱۳۴
 مانوسی (ن) ۱۶۶
 مانی ۱۰۸، ۱۱۰
 مانی ژویویدا ۱۰۴
 ماهارلو ۱۱۷ ح
 ماهارین (شیراز) ۳۴۴
 ماه سور ۱۳۳
 ماهیار ۱۱۷
 ماهیخوار ۲۴
 ماهیخواران ۳۱
 ماهیدشت ۳۳ ح
 ماهین ۱۱۷
 ماوری ۲۸۱
 ماون سل (ف. ر) ۲۷۲، ۳۳۰
 مایار و ماهیار ۱۳۳
 مایر ۱۴۲
 مایکان ۲۵۵
 مایلز ج. ت ۳۷۶
 مایو ه. ت ۳۳۹

۱۱۸، ۱۲۴، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۰ ح
 ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۹۳
 مارکور نارو ۵۸
 مارکوی ۶۲
 مارون ۲۹۶، ۳۶۹، ۳۷۰
 ماریاژ ۱۵۳، ۱۵۴
 ماری پتی ۱۵۴
 مارینوس ۳۸
 مازروبیچ ۱۹۸
 مازندران ۳۷، ۴۸، ۱۰۷، ۱۷۶، ۱۷۹
 ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۸۲
 مازون ۳۵۱
 مازیان (مازیجان) ۳۲۲
 ماستار اباد ۱۰۲
 ماستی ۴۵
 ماسی ۲۹۹
 ماشاک ۱۵۱
 ماشامت ۷۳
 ماشکوتان ۳۴۵
 ماکا ۳۷
 ماک بین رس - ا - ن ۲۷۸ ح، ۳۳۹
 ماکران ۳۱۴
 ماکدونالد کنیثیر ۱۱۷ ح
 ماک کیلیکان - رس ۳۶۸ ح
 ماک کرگور (ت. م) ۱۹۵ ح، ۱۹۷، ۲۵۷
 ۲۵۸، ۲۵۹ ح، ۲۶۵، ۲۶۶
 ۲۹۳، ۳۰۳
 ماک کریگور ۳۱۷
 ماکماهون ه - ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵
 ۳۳۰
 ماک نیل ج - ۱۹۸، ۲۰۰
 ماکو ۷۴، ۳۴۲
 ماکاس ۱۹۱
 ماکالهاتر ۹۶ ح

سویلی

میل

لیکران ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۷۹، ۱۳۲، ۲۰۳
 ۲۸۴
 لیگر ۲۹۲
 لنگرود ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۸۸
 لنگه ۱۳۸ ح، ۲۶۱ ح، ۲۹۷، ۳۱۵ ح
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۴، ۴۰۱
 لوئی میشل ۱۵۴
 لوپرت - ب ۴۰۶
 لوپ نور ۳۴۹
 لوت ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹ ح، ۲۵۱ ح
 ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۵
 لوت - ث - ب ۲۳۹ ح، ۲۴۰
 لوت رودگار ۳۲۵
 لورت ۲۰۸
 لورداگان ۲۸۲
 لورنزو ۵۶ ح
 لورنس - ج ۲۴۷، ۲۵۴
 لورنس چاپین ۸۵
 لوریر - (د. ل. ر) ۳۳۷ ح، ۳۳۹
 لوفتوس. وک ۲۰۵، ۲۴۸، ۳۰۷
 ۳۰۸، ۳۷۰
 لوفت هانزا ۴۱۶ ح
 لوفلر. ه. ۲۶۹ ح، ۴۰۵، ۴۱۵
 لوکهارت. ل ۳۸۶ ح، ۴۰۶
 لولو ۲۳۰ ح
 لوسدن - ت ۲۳۰ ح
 لووت. ث. ب ۲۸۸، ۲۸۷
 لوور ۳۶۷
 لوه. ف ۴۱۶ ح
 لوهرس. ۳۵۴
 لوهاسا ۶۵
 لوهان هاویت - ت. ف ۳۱۰ ح، ۳۱۱
 ۳۱۲
 لوهستان ۵۵

لیب ورم - (یوهان گت) ۱۵۹
 لیچ - ر - ۲۳۷، ۲۴۲ ح
 لیدی ۱۹۹
 لیدی دوراند ۲۸۱
 لیدی (ویلیام) ۱۰۰
 لیس - ج - م ۳۶۴
 لیس - گ. م ۳۷۴، ۳۷۵
 لیستر حیوس - س ۳۷۴
 لیسل ۶۴
 لیگک نینس ۵۵
 لیل ۱۵۳
 لینچ ه. ب ۲۷۶
 لیناو (هانس) ۱۳۲
 لیندبرگ - گ ۴۰۴
 لیندسی بتون. ه ۱۹۹
 لینگک ۱۷۲
 لینن فن وان ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲ ح
 لیرونسن (یوهانس) ۱۵۱ ح
 ۴
 ماقوتی ۲۸
 ماتیزن - آ ۳۴۴
 ماد ۲۲۳، ۳۱۲ ح
 ماداده (مادده) ۲۶۵ ح
 ماداگاسکار ۲۹۹
 مادام بویلا فوا ۱۸۷ ح، ۲۲۸، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳
 مادر سلیمان ۲۲۳، ۲۲۸
 مارتیون - ه ۲۰۵ ح
 ماردها ۲۲ ح
 مارش. ف ۴۰۵ ح
 مارک ۱۳۲ ح، ۲۶۰
 مارک اورل ۴۶
 مارکوپولو ۳۰ ح، ۵۵، ۵۹، ۶۰ ح، ۶۱
 ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۵

لوپ نور

لووت - ث - ب

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

مقوکل ۴۹
 مجارستان ۵۵
 محمد ۷۴ ، ۹۵
 محمد آباد (درگز) ۲۹۳
 محمد تقی خان ۲۳۴
 محمد شاه خدا بنده ۱۳۵
 محمد عثمانی ۷۶
 محمد علی گنجوی ۱۸۸ ، ۲۹۰
 محمره (خرمشهر) ۳۴۱
 محمود ۱۶۸
 مخلص آباد ۱۵۱
 مدوس ۱۲۴ ح
 مدی ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۶ ،
 ۲۳۱ ، ۳۰۹
 مدلی ۲۹۹ ح
 مدیترانه ۱۶۲ ، ۲۶۹
 مراغه ۶۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۸ ح ، ۲۶۹ ،
 ۳۳۱ ، ۳۷۸
 مراویو - ن ۲۰۱ ^{۲۱۶} _{۲۱۶} ^{۲۱۶} _{۲۱۶}
 مرداب انزلی (پهلوی) ۲۸۴
 مرده چال ۲۶۸
 مردخای ۲۲۳
 مرز ۳۲۵ ، ۳۶۰ ح
 مرغاب کوه ۲۹۵
 مرغ خواص ۲۷۵ ح
 من کاتور ۱۷۳ ح
 مرن ۵۵
 مرن ت ۹۹
 مرنجاب ۲۶۳ ح
 مرنند ۸۸ ، ۹۹ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ح
 مرو ۵۳ ح ، ۷۲
 مریم ۴۶
 مزامبریا ۳۲
 مستوفی ۴۲ ، ۴۳ ، ۱۱۴ ح

مسجد آبی ۲۲۹ ح
 مسجد سلیمان ۲۰۹ ، ۲۸۱ ، ۳۴۱ ،
 ۳۷۴ ، ۴۰۵ ح
 مسجد فاطمه ۱۴۲
 مسجد مادر سلیمان ۱۲۳
 مسعودی ۴۲ ، ۴۳ ح
 مسکو ۸۲ ، ۸۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ح
 مسیح ۳۸۱
 مسیحیون ۴۸ ح
 مشکان ۳۷۶
 مشکل ۲۴۰ ، ۲۴۶
 مکشنا دو کوردو ۴۸
 مشوداغ ۴۰۴
 مشوش ۱۶۹
 مشهد ۲۸ ح ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۵۵ ، ۳۱۲
 مشهدسر (بابلسر) ۱۷۵ ، ۳۳۳
 مشهد مرغاب ۲۲۲
 مشیله ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۲۵ ، ۲۶۳ ، ۳۱۸
 ۲۹۱ ح
 مصر ۲۷ ، ۵۵ ، ۱۰۴ ، ۲۴۱ ، ۳۸۷
 مصریان ۲۱
 معبد ایرانی ۴۹
 معبد روحی ۴۹
 معجم البلدان یا قوت ۴۳
 مغستان ۱۰۸
 مغول ۴۳
 مغها ۵۰
 مقدسی ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۲۶۵
 مقدونیا ۳۳
 ماکنزی - ک ، س ، ۲۷۴ ، ۲۷۸ ،
 مکران ۲۴ ، ۲۷۵ ح ، ۲۳۲ ، ۲۳۸ ،
 ۲۴۹ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸
 مکرری ۳۱۲
 مکئنبورک ۱۳۲

کاتور / لارن ۱۱۵-۱۲۲

مراویو / لارن ۱۱۵-۱۲۲

مک کلوئر ۱۸۵
 مکه ۴۳ ، ۹۴ ح
 مگس (قلعه زابل) ۲۴۰
 مگز (قلعه زابل) ۲۵۹
 ملاسوزان ۲۵ ح
 ملاگاوان ۳۳۸
 ملا - نی ۱۷۰
 ملتون ۱۵۵
 ملشور - ۵ ، ۵۹ ، ۴۰۳
 ملکپور - آ ۴۰۵
 ملک سیاه ۲۴۶ ، ۲۹۲
 ملکم ۱۸
 ملک محمد ۳۹۸ ح
 ملگورف ۲۸۳
 ملمس - ت ۳۷۶
 ملوک ۹۴ ح
 ممسنی ۳۴۳
 ممفیس ۱۱۷
 منارکله ۱۰۵
 منجیل ۲۰۷ ح ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۵۰
 منجیق ۲۳۵
 مسند (قره آقاچ) ۲۲ ، ۱۱۵ ، ۲۳۹ ،
 ۲۴۰
 منشت ۲۷۲
 منقشلاق ۵۸
 منوجان ۳۲۷
 موتور آباد ۲۳۷ ح
 مود ۹۱
 موراویو ۲۱۹ ← ^{۲۱۹} _{۲۱۹}
 مورای - ت - ۲۴۹
 مورتی ۲۳۹
 مورتیمر ۲۸۱
 مورخی - آ - ف ۳۴۷
 موریه ۱۸۰ ح ، ۱۸۳ ، ۲۰۰ ، ۲۲۱ ،
 ۲۲۱ ح

۳۰۹ ، ۳۰۶ ، ۲۸۶ ح
 موزاندام ۳۱
 موصل ۲۵۵ ، ۵۹ ، ۲۵۲ ، ۴۶ ح
 موکلر ۳۹
 مولر - س - و ۴۰۰
 موله بیزهان ۲۸۲
 موکوند ۳۷۵
 مونتایت ، و ۲۵ ح ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ،
 ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ح
 ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۷ ح ، ۲۸۵
 مونت کوریونو ۶۴
 مون آل ۱۰۵ ح
 مونسی - ا - ه - ۱۷۱ ح
 مورنسی ۳۳۶
 مونگاشت ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۳۴ ، ۲۷۴ ،
 ۳۴۱
 مونکاره ۳۵۲
 مونگوگرام ۱۷۴
 مونبخ ۷۳ ، ۳۳۱
 مونجودورو ۳۸۶
 مویشاو ۱۲۴
 مهاباد (ساوجبلاق) ۲۳۰ ، ۲۱۲ ،
 ۳۷۹
 مهر آباد ۶۶ ح ، ۱۹۵
 مهریز ۲۵۲ ح
 مهه ۱۴۴ ح
 میان آباد (شهر بلقیس) ۲۹۱ ح ، ۲۹۵ ،
 ۳۲۴
 میان دشت ۲۹۵ ح
 میان دواب ۳۱۱
 میامی ۲۹۵ ح
 میانه ۲۰۷ ح ، ۳۵۱ ، ۳۷۸ ح
 میترا ۷۸
 میتفورد - ا - ج ۲۱۷ ح

۲۱۹

۲۷۶، ۲۸۰، ۲۷۴، ۱۷۸	۲۹۵، ۲۹۴، ۲۵۷، ۲۴۱، ۱۲۰
نهر گور ۴۸	۴۰۰
نیبور (گارستن) ۲۰۷، ۴۳، ۱۱۷ ح،	نصرت آباد (شهر زابل) ۲۰۵، ۲۴۳
۱۶۳ ح، ۱۷۳، ۱۸۵ ح،	۳۱۷
۳۱۵، ۲۲۵	نظام آباد ۲۰۲ ح
نیدرمایر - ا. و. ۳۱۴، ۲۸۹، ۱۸	نطنز ۲۶۴، ۱۶۲، ۷۹
۳۳۳-۳۳۵، ۳۵۳، ۳۸۹، ۴۸۱-۴۹۱	نظیر آباد ۳۵۲
نیریز ۲۹۶ ح، ۱۲۴، ۱۸۸، ۲۱۴ ح،	نعل شکن ۲۵۲
۲۴۰، ۲۷۵، ۲۶۱ ح، ۳۲۶ ح،	نقش بهرام ۲۳۳
۳۴۷	نقش رجب ۳۰۹، ۲۲۵
نیزا ۳۲۷	نقش رستم ۳۶۶، ۲۲۵
نیسار ۱۰۴	نکا ۲۴۷
نیسا بور ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۵۲، ۵۳ ح،	نمک سر ۳۰۵
۱۲۷، ۱۷۷، ۱۹۶، ۲۵۵ ح،	نمکنزار ۳۵۳، ۳۹۶
۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵ ح، ۳۲۸	نمک سفید ۳۹۱
۳۳۴، ۱۰۳۹، ۴۰۱	نوئل - ج - ب ۲۵۱
نیشهر ۱۰۴	نوبنجان ۲۳۳
نیکیقین ب ۴۰۵، ۴۰۵ ح	نوبنداجان ۳۰۷
نیل ۳۹	نوخوج ۳۰۱
نیما ۱۶۵	نودان ۲۲۹
نیمه ۱۶۵	نور ۴۱۲، ۲۸۸، ۲۴۸
نینوا ۲۳۴، ۲۰۶	نورج ۲۹
نیوبری ۹۹، ۹۸	نوفاب ۲۴۲ ح
نیورگور ۳۴۴	نوک آباد ۳۰۱
نیوکومن گلیدوو - آ - ۳۲۷ ح	نوگنبد ۱۹۵ ح
نی هینگک ۲۴۰	نوماداگان ۲۸۲
نیسه ۳۹۱ ح	نیوتن ر - پ ۲۶۹
و	نیه ۳۶
	نویزارشاه ۳۸۵ ح
وارتما ۱۰۹۶، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹	نویمان - ف ۳۳۲ ح، ۴۰۶
وارتما (لودویگودی) ۹۴، ۹۳	نه (تومسون) ۱۲۰، ۲۵۵، ۲۵۸
وارکاری ۳۲۲	۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۸۷، ۳۱۷
واریگک (سکات) ۲۲	۳۲۶، ۳۹۴، ۳۹۹ ح
واسموس ۳۵۴	نهاوند (تپه قیان) ۱۰۵۱ ح، ۱۶۹

۲۲۹۵، ۱۸۱، ۱۷۹	میتل هولسه ۴۱۶
نادرقالی ۱۶۹	میدان شاه ۱۴۶
نادعلی ۳۰۳	میدان نغان ۲۷۴، ۲۸۱
نادیا ۴۵	میر ۲۱۳
ناراب ۳۶۲	میراده ۲۷۰
ناردین ۳۲۸	میریوکت خان ۳۶۰
نارون ۳۳۴	میرجاوه ۳۰۲
ناروین ۲۲۴	میرزا مهدیخان ۳۰۰ ح
نازیگان ۳۹۲	میرمهنا ۳۱۷۲ ح
نازون جونز ح ۳۹۸، ۳۷۴	میس ستارک ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵
ناصر خسرو ۴۳، ۴۴	۳۸۶
ناکار ۳۲۶	میشو ۱۷
نالیبانه ۱۵۳	میلر - آ - ی ۳۰۵
نای بند ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱	میلر ستورته ۶۷
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹	میل فرهاد ۳۰۰، ۳۲۷
نای بندهان ۳۹۴	میله ۲۱
نای بندر ۳۷۵ ح	میمند ۱۸۸
نایون ۳۵۸	میناب ۳۱، ۳۲، ۶۲، ۶۲، ۱۰۸ ح
نشارک ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶ ح،	۱۹۱، ۲۹۶، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۷
۲۲۸	میندرسون ج ت ۳۲۸ ح، ۳۲۸
نشاندرتال ۴۱۲ ح	مینورسکی - و ۳۲۸، ۴۲۲
نتش ۷۹	مینان ۱۸۸
نجم الحسین ۳۵۵ ح	مینیان ۲۳۰، ۲۱۰
نرج ۲۳	میوسن ۴۹۳ ح
نردین ۳۹۱ ح	ن
نرسس ۲۲۷	نائین ۴۴، ۸۰، ۱۴۹، ۲۵۲، ۲۶۲
نرماشیر ۱۹۲، ۳۰، ۳۲۴، ۳۲۷ ح،	۲۶۴، ۳۱۳، ۳۳۴
۳۴۵	نابند ۳۶۵
نرمانشر ۲۴۰	ناباک ۳۵۸
نسطوری ۵۶، ۴۸	نابل ۱۰۵ ح
نسطوریانی ۵۶	نابلون ۱۱۲ ح، ۱۸۳، ۳۳۳
نسطوریون ۴۷، ۴۸، ۴۹ ح	نابینه ۲۸۷، ۳۲۸ ح، ۲۸۷-۲۸۸، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹
نشتافون ۴۰۱	نادرشاه ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸
نصرت آباد (سی پبه) ۱۱۹،	

www.tabarestan.info
نیرستان

۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۷۸-۳۷۹
۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۷۸-۳۷۹
۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۷۸-۳۷۹
۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۷۸-۳۷۹

یزدخواست ۹۸، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۴	هیرکائی ۲۲، ۲۷، ۲۹
یزدگرد ۴۷	هیرکائی ۳۶
یزی ۳۵۱	هیرمند ۲۹، ۳۰
یسوعی ۱۰۱	هیرو ۳۴
یشاوران ۲۴۴	هیسپانا ۷۴
یعقوبی ۴۲ ح	هیسپاهان ۹۸
یعقوبیون ۴۷	هیشان ۱۹۱
یمن ۹۴ ح، ۱۷۲	هیل - ف ۳۴۸
یموت ۲۱۷، ۲۸۳، ۲۹۵	هیمالایا ۲۷۸
ینگه امام ۱۷۷	هیوم گریفیت م - ۱ - ۳۲۴
یوآخیم بینکر ۱۳۲	هیومیل ۲۰۴ ح
یوآنس کیتس ۱۶۲ ح	
یوآشیزوف ۲۸۴	ی
یورگستان ۱۳۳	یاغیستان ۳۰۰
یول - ۵۹ ه	یاقوت ۴۳
یولوس ۵۸	یبون - ج ۲۴۰
یولوها ۶۴	یفونیکف - ج ۳۸۲ ح
یونانیان ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۶	یدی ۲۵، ۲۱۵
۴۱، ۴۳	یزد ۵۷، ۵۹ ح، ۶۰ ح، ۶۵، ۷۴،
یونگ - ج ۳۷۸ ح	۸۰ ح، ۱۲۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۵۱،
یونوج ۲۳۷ ح	۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۳۱۳، ۳۲۲،
یوها نس ۵۳ ح	۳۲۳، ۳۴۶، ۴۱۵
یبت - ۲۹۴ ح، ۲۹۵، ۲۹۵	یزدان ۲۵۹ ح
۳۰۳، ۳۲۸	بزداکس ۹۸

۱۱۳ هرود	۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۱۵۲، ۱۵۲
هری ۹۶ ح	۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۳، ۳۱۳ ح
هریرود ۳۳۴، ۳۰۰	هنتیک - و - ف ۵۲
هزار ۲۸۸، ۲۸۵، ۲۴۶، ۶۱	هن تینگ تون (۱) ۳۰۵، ۳۱۸، ۴۰۰
هزان - جزیب - ۳۸۱ ح	هند ۲۹، ۳۶، ۳۷، ۶۵، ۶۶ ح، ۸۰
هزار مسجد ۲۹۳	۸۲، ۱۲۰، ۱۳۷ ح
هس - ۵ - ۶۰۳	هندرابی ۱۶۱
هس - ف ۴۰۶	هند شرقی ۱۶۵
هشتادپهلوی ۲۸۰	هند علیا ۶۶
هشترخان ۱۷۴، ۱۵۷، ۱۸۷، ۷۶	هندوستان ۸۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۴۷
هفت تومان ۲۶۲	۱۷۲، ۱۸۲، ۲۴۰
هکاتائیس ۲۲، ۲۱	هندوکش ۴۰۰
هلاکو ۳۸۰	هندیان (هندیجان) ۳۴۱ ح
هلاکو خان ۵۸، ۵۲ ح	هورت ویزنیش ۱۲۲، ۸۹
هلندشنام - (سرگرم) ف ۲۰۰ ح	هو تو ۴۱۲ ح
هلندچ. ت. ۳۰۳	هوچیکس ۴۰۰ ه
هلندیش ت - ۲۲۴، ۴۹	هوچین سن ۳۶۳
هلنپونت ۳۹	هودیان ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۳۶۱
هلستانین ۱۲۸	هورسبورگ - ج ۱۸۶ ح
هلستانین (کو تروپ) ۱۳۲	هورن ۱۶۱
هلنس - ر ۲۸۳	هوز ۶۶
هلمند ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۳۰۳	هوسای - ف ۳۰۸ ح
۳۰۴، ۳۴۹، ۳۰۵، ۳۰۴ ح	هوفر - (وايت - گ - آ) ۲۶۹
هلند ۱۵۶	هول - ت - ۱۷۲ ح
هلند - هند شرقی ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳ ح	هولديش ۳۱۴
هلوان ۳۸۹، ۳۳۵، ۲۶۲، ۱۱۶ ح	هولوان ۲۰۷، ۲۳۰
۳۹۰	هولیلان ۲۷۷، ۳۵۲
هلوکوخان ۵۷	هو تینگک دون شایر ۴۸ ح
هللی ۲۹، ۳۰، ۳۱ ح، ۲۹۹، ۳۲۳	هونهای ۵۵
۳۶۰، ۳۶۳	هویزه ۲۷۲
هللی رود ۴۳، ۲۵۳، ۲۹۶، ۴۱۵	هی بروک - و ۳۸۴
هلیلان ۲۷۲، ۲۷۳	هیپارش ۳۵، ۳۸
همدان ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۴۱	هیپوتوروس ۱۸۱
۹۰، ۱۰۴، ۸۰ ح، ۸۰ ح، ۸۰ ح	هیرشی - ۳۶۴ ح

www.tabarestan.info

کتابخانه
تبرستان
تهران
۱۱۰۶
۵۸۵-۵۸۴

هلوان
هلوان

فہرست ماخذ

فصل اول

- Barthold, W. Die geographische und historische Erforschung des Orients. Leipzig, 1913.
Berger, H. Geschichte der wissenschaftlichen Erdkunde der Griechen. Leipzig, 1903.
Bunbury, E. H. History of Ancient Geography. London, 1883.
Droysen, J. H. Das Weltreich Alexanders des Großen. Olten, Schweiz, 1934.
Holdich, T. H. Notes on ancient and mediaeval Makran. G. J., 1896.
McCrindle, J. W. Arrian's account of the voyage of Nearchus. London, 1879.
— Periplus Maris Erythraei. London, 1879.
Mockler, E. On the identification of places on the Makran coast etc. J. R. Asiat. S., 1870, XI, new series.
Tomaschek, W. Zur historischen Topographie von Persien I. Die Straßenzüge der Tabula Peutingerana. Wien, 1883.
Tozer, H. F. History of Ancient Geography. Cambridge, 1897.
Wilson, A. T. The Persian Gulf. Oxford, 1928.
Die wichtigsten klassischen Schriftsteller, wie Herodot, Strabo, Arrian, Plinius, Polybius u. a., sind in deutscher Übersetzung in der Langenscheidtschen Bibliothek griechischer und römischer Klassiker erschienen.
Hinweise auf den Alexanderzug finden sich in den Veröffentlichungen von Kinneir, O. B. St. John, Bellew, Tomaschek, H. Schindler, P. M. Sykes, Hedin, Herzfeld, Stahl, Stein u. a.

فصل دوم

- Barbier de Meynard, C. A. C. Dictionnaire géographique ... extrait du Mojdjem el-Bouldan de Yaqout etc. Paris, 1861.
Beazley, C. R. The Dawn of Modern Geography. 3 vol. 1897—1906.
Browne, E. G. Nasir-i-Khusraw. J. R. Asiat. S., 1905.
Gabriel, A. Durch Persiens Wüsten. Stuttgart, 1935.
— Die Lut und ihre Wege. Zeitschr. f. Erdk., 1942.
Goeje, M. J. de. Bibliotheca geographorum Arabicorum. 8 vol. Leyden, 1870—1894.
Le Strange, G. The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge, 1905.
Minorsky, V. Hudud al-'Alam. E. J. W. Gibb Mem. New series. XI. London, 1937.
Mžik, H. v. Ptolemaeus und die Karten der arabischen Geographen. Mitte. Geogr. Ges. Wien, 1915.
Nassiri Khosrau. Sefer nameh. Publié par Ch. Schefer. Paris, 1881.
Newton, A. P. Travel and Travellers of the Middle Ages. London, 1924.
Peschel, O. Geschichte der Erdkunde. München, 1877.
Reinaud, M. Géographie d'Aboulféda. Paris, 1848.
Ruska, J. Zur geographischen Literatur im islamischen Kulturbereich. Geogr. Zeitschr., 1927.
Schmidt, E. F. Flights over ancient cities of Iran. Chicago, 1940.
Schoy, C. The Geography of the Moslems of the Middle Ages. The Geogr. Rev., 1924.
Schwarz, P. Iran im Mittelalter. Nach d. arab. Geographen. I.—VII. Leipzig, 1890—1926. (Teil III, IV, V als Bd. III, VI, IX von Quellen und Forschungen zur Erd- und Kulturkunde von R. Stübe.)
Sprenger, A. Die Post- und Reiserouten des Orients. Abh. f. d. Kunde d. Morgenlandes. Leipzig, 1864, III.
Tomaschek, W. Zur historischen Topographie von Persien. II. Die Wege durch die persische Wüste. Wien, 1885.

فصل هشتم

- Morgan, E. D., and Coote, C. H. Early Voyages and Travels in Russia and Persia by Anthony Jenkinson and other Englishmen. London, Hakl. Soc., 1885/86.
Murray, H. Historical account of discoveries and travels in Asia etc. 3 vol. 1820.

فصل هشتم

- Beveridge, H. Von Poser's Diary in Persia and India. The Imp. Asiat. Quart. Rev. 1910.
Bruchstücke eines Tagebuches eines Deutschen... In: Archiv für Geographie, Historie, Staats- und Kriegskunst, hrsg. von Joseph Frh. v. Hormayr, 10. Jahrg. Wien, 1820.
Hinz, W. Deutschland und Iran im 17. Jahrhundert. In: Forschungen und Fortschritte, 1935.
Kakasch Zalonkemeny, S. Iter Persicum, Kurtze, doch ausführliche und warhafftige beschreibung der Persianischen Reiss etc... von Georgio Tectandro von der Jabel vollends continuiert... Altenburg in Meissen, 1610.
Poser, H. v. Der beeden Königl. Erb Fürstenthümer ... Heinrich von Poser .. Lebens- und Todesgeschichte ... von dessen danckbarem Sohne Heinrich von Poser und Gross Nedlitz... Jena, 1675.
Wolkan, R. Georg Tectanders von Gabel Reise nach Persien. Reichenberg, 1889.

فصل نهم

- Burckhardten, Christian. Ost-Indianische Reise-Beschreibung etc. Halle und Leipzig, 1693.
Caesar, Fredericke. Siehe: R. Hakluyt's Principal Navigations, vol. V. Extra series, Hakl. Soc., 1854.
Dames, M. Longworth. The Book of Duarte Barbosa. London, Hakl. Soc., 1918—1921.
Feynes, S. de. Voyage fait par terre depuis Paris jusques a la Chine, Paris, 1630.
Fitch, Ralph. Siehe: R. Hakluyt's Principal Navigations, vol. V. Extra series, Hakl. Soc., 1854.
Foster, W. The Embassy of Sir Thomas Roe etc. Hakl. Soc., 1899.
Friess, G. E. Die Reise des Hans Christoph Freiherrn von Teufel etc. XXXII. Programm des k. k. Ober-Gymnasiums Seitenstetten. Linz, 1898.
Grey, E. The Travels of Pietro Della Valle. Hakl. Soc.
Hantzsch, V. Deutsche Reisende des 16. Jahrhunderts in: Leipziger Studien, Bd. I. Leipzig, 1895.
Le Blanc, V. Les voyages fameux du Sieur V. le Blanc etc. Paris, 1658.
Laf-Strange, G. Don Juan of Persia. A Shi'ah Catholic. London, 1923.
Linschoten, J. Huygen. The voyage of John Huyghen van Linschoten etc. 2 vol. Hakl. Soc., 1885.
Luetz, G. de. Voyage de Gabriel de Luetz etc. Paris, 1759.
Newberry, J. Two voyages etc. Purchas, S. His pilgrimes. 1626.
Purchas, S. Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrimes. Glasgow, 1905—1907.
Ross, E. Denison. Sir Anthony Sherley etc. The Broadway Travellers, London, 1933.
Teixeira, Pedro. The travels of P. Teixeira etc. Hakl. Soc., series 2, No. 9, 1902. 19.1
Temple, Sir R. C. The Itinerary of Ludovico di Varthema of Bologna etc. The Argonaut Press. London, 1928.
Tenreiro, A. Itinerario de Antonio Tenreiro etc. Coimbra, 1560, 1565, 1820. Siehe auch: Murray, H. Historical account of discoveries etc. 3 vol., 1820.
Valle, P. della. Eines vornehmen Römischen Patritii Reiss-Beschreibung etc. 1674.

فصل سوم

- Adler, M. N. The Itinerary of Benjamin of Tudela. London, 1907.
Asher, A. The Itinerary of Rabbi Benjamin of Tudela. London and Berlin, 1840.
Barthold, W. Die geographische und historische Erforschung des Orients. Leipzig, 1913.
Beazley, C. R. The Dawn of Modern Geography. 3 vol. 1897—1906.
Benisch, A. Travels of Rabbi Petachia of Ratisbon. London, 1856.
Borchardt, P. Der Reiseweg des Rabbi Benjamin von Tudela etc. Jahrb. d. Jüd. Ges. Frankfurt a. M., 1924.
Mingana, A. The early spread of Christianity in Central Asia and the Far East. Bull. of the John Rylands Libr. Manchester, vol. 9.
— The early spread of Christianity in India. Bull. of the John Rylands Libr. Manchester, vol. 10.
Stewart, J. Nestorian Missionary Enterprise. The Story of a Church on Fire. Edinburgh, 1928.
Taylor, J. Words and Places. 1864.

فصل چهارم

- Barthold, W. Die geographische und historische Erforschung des Orients. Leipzig, 1913.
Beazley, C. R. The Dawn of Modern Geography, 3 vol. 1897—1906.
Cordier, H. Les voyages en Asie du Bienheureux frère Odoric de Pordenone. Paris, 1891.
Gabriel, A. Im weltfernen Orient. München und Berlin, 1929.
Heyd, W. Geschichte des Levantehandels im Mittelalter. 2 Bde. Stuttgart, 1879.
Newton, A. P. Travel and Travellers of the Middle Ages. London, 1926.
Sykes, P. M. Ten thousand miles in Persia, 1902.
— In the footsteps of Marco Polo. Nineteenth. Cent., 1928.
Turner, T. H. Unpublished notices etc. The Archaeolog. Journ., London, 1851.
Yule, H. The book of Ser Marco Polo. 2 vol. 1921.
— Cathay and the way thither. 2 vol. Hakl. Soc. 1866.
Hinweise auf Marco Polos Reiseweg durch Persien finden sich außer in den oben genannten Veröffentlichungen in den Schriften von G. N. Curzon, H. Schindler, vor allem Hedin u. a.

فصل پنجم

- Abd-er-Razzak. Narrative of the voyage of... by R. H. Major. London, Hakl. Soc., 1857.
Beazley, C. R. The Dawn of Modern Geography. 3 vol. 1897—1906.
Bergbauer, J. Das Itinerar des Münchener Orientreisenden Hans Schiltberger. Pet. Mitt., 1914.
Clavijos Reisebeschreibung wurde von C. R. Markham in London, 1859 (Hakl. Soc.), herausgegeben. Eine neuere Bearbeitung erschien von Guy Le Strange in The Broadway Travellers, London, 1928.
Newton, A. P. Travel and Travellers of the Middle Ages. London, 1926.
Schiltbergers Reisebuch. Nach der Nürnberger Handschrift herausgegeben von V. Langmantel. Tübingen, 1885.

فصل ششم

- Alessandri, V. d'. Narrative of the most noble Vincentio d'Alessandri. Hakl. Soc., 1873.
Barbaro, Josafa, and Contarini, Ambrogio. Travels to Tana and Persia. Hakl. Soc., 1873.
Discourse of Messer Giovan Battista Ramusio etc. Hakl. Soc., 1873.
Hieronimo di Santo Stefano. The journey of... Hakl. Soc., 1857.
Nikitin, Afanasi. The travels of... Hakl. Soc., 1857.
Vambéry, A. Travels and Adventures of the Turkish Admiral Sidi Ali Reis. London, 1899.
Zeno, Caterino. A narrative of Italian travels in Persia. Hakl. Soc., 1873.

فصل چهاردهم

- Boullaye le Gouz, M. de la. Les Voyages et Observations du Sieur de La Boullaye etc. Paris, 1657.
- Chardin, J. Voyages du Chevalier Chardin en Perse etc. Nouvelle Edition par L. Langlès, Paris, 1811.
- Sir John Chardin's Travels in Persia. Edited by N. M. Penzer, 1927.
- Daulier-Déslandes, A. Les beautés de la Perse etc. Paris, 1673.
- Dellon, C. Nouvelle relation d'un voyage etc. Amsterdam, 1699.
- Herbette, M. Une Ambassade Persane sous Louis XIV. Paris, 1907.
- Lucas, P. Voyage du Sieur Paul Lucas au Levant. Paris, 1714.
- Pétis de la Croix, F. Extraits des voyages in: Dourry, Effendi. Relation de Dourry Effendi etc. Paris, 1810.
- Poulet, Sr. Nouvelles relations du Levant. Paris, 1668.
- Tavernier, J. B. Les six voyages etc. 3 Bde. Paris, 1681.
- Travels in India. Oxford University Press, 1925.
- Thévenot, J. Voyages de Mr. de Thévenot etc. Paris, 1689.

فصل پانزدهم

- Bedik, P. Cehil Sutun etc. Wien, 1678.
- Bell, John of Antermony. Travels from St. Petersburg in Russia to divers parts of Asia. 2 vol. Glasgow, 1763.
- Bell, R. The travels of Richard Bell etc. Indian Antiquary 35, 36, 37.
- Bruin, C. de. Reizen over Moskovie door Persie en Indie etc. Amsterdam, 1711 und 1714.
- Cubero, P. S. Breve relacion de la peregrinacion etc. Madrid, 1680.
- Cunaeus, J. Journaal der reis etc. Historisch Genootschap te Utrecht. III. No. 26.
- Dalolio, A. Un viaggio in oriente etc. Bologna, 1907.
- Fryer, J. A new account of East India and Persia etc. 3 vol. Hakl. Soc., 1909—1915. 2nd series, 19, 20, 39.
- Gemelli-Careri, G. F. Voyage du tour du monde. Paris, 1727.
- Graaf, N. de. Reysen van Nicolaus de Graaf etc. 1704.
- Hedges, W. The diary of William Hedges, Esq. etc. Hakl. Soc., 1886—1888.
- Hotz, A. Cornelis Cornelisz Roobacker's scheepsjournaal etc. Tijdschr. Kon. Nederl. Aardr. Genootschap, 1907.
- Jager, H. de. Siehe: P. A. Leupe in Bijdragen tot de Taal-, Land- en Volkenkunde van Nederlandsch Indië. III. Deel 4.
- Kaempfer, E. Am Hofe des Persischen Großkönigs. Herausgegeben von W. Hinz, Leipzig, 1940.
- Manucci, N. Storia do Mogor. Indian Text Series, London, 1907.
- Meier-Lemgo, K. Engelbert Kaempfer etc. Stuttgart, 1937.
- Melton, Eduard. Zeldzaame en Gedenkwaardige Zee- en Land-Reizen etc. Amsterdam, 1681.
- Nieuhoff, J. A short account of Mr. John Nieuhoff's voyages etc., in: E. C. Drake. A new universal collection etc. London, 1770.
- Parthey, D. Ost-Indianische und Persianische Neun-jährige Kriegs-Dienste etc. Nürnberg, 1697.
- Struys, J. J. Reyze door Italien, Turckey en Persien. Amsterdam, 1678.
- Valentijn, F. Oud en Nieuw Oost Indien. V.
- Worm, J. G. Ost-Indian- und Persianische Reisen etc. Dresden und Leipzig, 1737

فصل شانزدهم

- Abdul Karim. Voyage de l'Inde a la Mekke etc. par L. Langlès. Paris, 1797.
- Batatzes, B. Voyages de Basile Vatace etc. par E. Legrand. Paris, 1886 (Ecole nationale des langues orientales vivantes).
- Beauchamp, General-Vicarius in Babylon. Nachricht von einer Reise in Persien etc. Minerva, 1792, III, Heft 14.

فصل دهم

- Figueron, Garcia Silva. L'Ambassade de D. Garcias de Silva Figueron etc. Paris 1667.
- Murray, H. Historical account of discoveries etc. 3 vol. 1820.

فصل یازدهم

- Cartwright, J. Observations of Master John Cartwright etc. In: Purchas, S. Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrimes, vol. II. Glasgow, 1905—1907.
- Covert, R. Gedenkwaardige Reys etc. Leyden, 1706.
- Foster, W. Early Travels in India 1583—1619. Oxford University Press, 1921.
- The Embassy of Sir Thomas Roe to India 1615—19, London, 1926.
- Thomas Herbert Travels etc. London, 1928.
- Hobbs, Giles. His voyage from Moscow to Isfahan. In: Purchas his Pilgrimes, vol. V. Glasgow, 1905—1907.
- Hotz, A. Cornelis Cornelisz Roobacker's Scheeps-Journaal etc. Tijdschr. v. h. Kon. Nederl. Aardr. Genootschap, II. serie, Deel XXIV. 1907.
- Mildenhall, J. Siehe: Purchas, S. Hakluytus Posthumus or Purchas His Pilgrimes. Glasgow, 1905—1907.
- Ross, R. Denison. The Journal of Robert Stodart. London, 1935.
- Salbancke, J. Voyage to India etc. In: Purchas his Pilgrimes, vol. III. Glasgow, 1905—1907.
- Sykes, P. M. A History of Persia. 1922.

فصل دوازدهم

- Dapper, O. Beschrijving des Koningrijcks van Perzie etc. Amsterdam, 1672.
- Hedin, Sven. Verwehte Spuren. Leipzig, 1923.
- Kjöping, Nils Matson. Een kort Beskrifening uppa trenne resor i Asien. Stockholm, 1790.
- Mandelslo, J. A. von. Des HochEdelgeborenen Johan Albrechts von Mandelslo Morgenländische Reyse-Beschreibung etc. 1658.
- Olearius, Adam. Vermehrte Neue Beschreibung der Muscovitischen und Persischen Reyse. 1656.
- Sarre, F. Reise von Ardebil nach Zendschan etc. Pet. Mitt., 1899.

فصل سیزدهم

- Alexander de Rhodes. History of the mission of the Fathers of the Society of Jesus etc. Bull. School Orient. Studies, 1926, IV, Part. 1.
- Berthold Ignace de Ste Anne. Histoire de l'établissement de la mission de Perse par les Carmes déchaussés etc. Brüssel, 1886.
- Bourges, De. Relation du voyage de Monseigneur l'Evêque de Beryte etc. Paris, 1666.
- Du Mans, R. Estat de la Perse en 1660 etc. ... par Ch. Schefer, Paris, 1890.
- Gabriel de Chinon, Père. Relations nouvelles du Levant etc. Lyons, 1671.
- Gaspar de San Bernardino. Itinerario da India etc. Lissabon, 1611 und 1842.
- Godinho, M. Relação do novo caminho etc. Lissabon, 1665 und 1842.
- Gouvea, Antonio de. Relation des grandes guerres etc. Rouen, 1646.
- Murray, H. Historical account of discoveries etc. 3 vol. Edinburgh, 1820.
- Pacifique de Provins. Relation du voyage etc. Paris, 1645.
- Philippus à S. Trinitate, Pater. Orientalische Reisebeschreibung etc. Frankfurt, 1671.
- Sanson, N. Voyage, ou relation de l'état présent du royaume de Perse etc. Paris, 1695.
- Schilling, F. C., Weber, W., Mayr, W. Persianische und Ost-Indianische Reis etc. Nürnberg, 1707.
- Vilotte, Père. Voyages d'un Missionaire etc. Paris, 1730.

فصل هجدهم

- Abbott, K. E. Geographical notes, taken during a journey in Persia etc. J. R. G. S., 1855, XXV.
 — Notes taken on a journey eastwards from Shiraz etc. J. R. G. S., 1857, XXVII.
 Ainsworth, W. F. An Account of a Visit to the Chaldeans etc. J. R. G. S., 1841, XI.
 Alexander, J. E. Travels from India to England etc. London, 1827.
 Aucher-Elloy, P. M. R. Relations de Voyages en Orient etc. 2 Bde. Paris, 1843.
 Babin, C., und Houssay, F. A travers la Perse méridionale, 1885. Le Tour du Monde, 1892.
 Badger, G. P. The Nestorians and their rituals. 1852.
 Bittner, M. Der Kurdengau Uschnuje etc. Sitzungsber., phil.-hist. Cl., Akad. d. Wissensch. Wien, Bd. 133, 1896.
 Blaramberg, J. F. Statist. obozreniye Persii v 1841. Sap. Russ. Geogr. Ges., 1853.
 Bloqueville de Coulbœuf. Quatre mois de captivité etc. Paris, 1866.
 Bontemps-Lefort, A. Lettres d'un officier français etc. 1807.
 Burnes, A. Travels into Bokhara etc. 3 vol. London, 1834.
 Chesney, F. R. A general statement of the labours ... of the expedition to the Euphrates etc. J. R. G. S., 1837, VII.
 Chodzko, A. Le Ghilan et les marais Caspiens. Nouv. Ann. de voyages, Bd. 123—128.
 Conolly, A. Journey to the North of India etc. 2 vol. London, 1834.
 Drouville, G. Voyage en Perse etc. 2 Bde. St. Petersburg, 1819.
 Eastwick, E. B. Journal of a diplomat's three years' residence in Persia. 2 vol. 1864.
 Fowler, G. Drei Jahre in Persien. 1842.
 Fraser, J. B. Narrative of a Journey into Khorasan etc. London, 1825.
 — Travels and Adventures in the Persian Provinces etc. London, 1826.
 — A Winters Journey etc. 2 vol. London, 1838.
 — Travels in Koordistan, Mesopotamia etc. 2 vol. London, 1840.
 Grant, A. Account of the Nestorian Christians settled in Ooroomia. 1840.
 Groves, A. N. Journal of Mr. Anthony N. Groves etc. 1831.
 Keppel, G. Personal narrative of a journey from India to England etc. 1827.
 Kotzebue, M. v. Reise nach Persien etc. Weimar, 1819.
 Lemm. Astronomische Expedition nach Persien etc. Pet. Mitt., 1856.
 Martyn, H. Controversial tracts etc. Cambridge, 1824.
 Mignan, R. A Winter Journey through Russia, the Caucasian Alps and Georgia. 2 vol. London, 1839.
 — Travels in Chaldaea etc. 1829.
 Mitford, E. L. A land march from England to Ceylon. 2 vol., 1834.
 Monteith, W. Journal of a tour through Azerbaijan etc. J. R. G. S., 1833, III.
 Morier, J. A second Journey through Persia etc. London, 1818.
 Muraviev, N. Reise durch Turkomanien etc. Berlin, 1824.
 — Pis'ma russkago iz Persii. 2 vol. St. Petersburg, 1844.
 O'Donoyan, E. The Merv oasis etc. 2 vol. New York, 1881.
 Ouseley, W. Travels in various countries of the East etc. 3 vol. 1819—1823.
 Perkins, J. A Residence of Eight Years in Persia etc. Andover, 1843.
 Pfeiffer, I. Eine Frauenfahrt um die Welt. 3 Bde. Wien, 1850.
 Porter, R. Ker. Travels in Georgia, Persia, Armenia etc. 2 vol. 1821/22.
 Rawlinson, H. C. Notes on a march from Zohab etc. J. R. G. S., 1839, IX.
 — Notes on a journey from Tabriz etc. J. R. G. S., 1841, X.
 Rich, C. J. Narrative of a Residence in Koordistan etc. 2 vol. London, 1836.
 Selby, W. B. Account of the ascent of the Karun etc. J. R. G. S., 1844, XIV.
 Shiel, J. Itinerary from Teheran to Alamut. J. R. G. S., 1838, VIII.
 — Notes on a journey from Tabriz etc. J. R. G. S., 1838, VIII.
 Shiel, M. L. Lady. Glimpses of life and manners in Persia. 1856.

- Cook, J. Voyages and travels etc. 2 vol. Edinburgh, 1770 und 1778.
 Elton, J. Des Kapitän John Eltons Tagebuch über seine Reise etc. Aus dessen englischer Handschrift übersetzt.
 Ferrières-Sauveboef, L. F. Comte de. Mémoires historiques, politiques et géographiques etc. Paris, 1790.
 Forster, G. A Journey from Bengal to England etc. 2 vol. London, 1798.
 Franklin, W. Observations made on a tour from Bengal to Persia etc. London, 1790.
 Gmelin, S. G. Reise durch Rußland etc. Teil III. Reise durch das nördliche Persien. St. Petersburg, 1774. Bd. IV. Zweyte persische Reise, 1770—1784.
 Hablitzl, C. Bemerkungen in der persischen Landschaft Gilan etc. St. Petersburg, 1783.
 Hanway, J. Herrn Jonas Hanway zuverlässige Beschreibung seiner Reisen etc. Hamburg und Leipzig, 1754.
 Howel, Th. A journal of the Passage from India etc. 1791.
 Ives, E. A Voyage from England to India etc. London, 1773.
 Krusinski, J. T. The History of the revolution of Persia etc. Dublin, 1729.
 Leandro di S. Cecilia. Viaggi in Palestina, Persia, Mesopotamia. Rom, 1753—1757.
 Lerch, J. J. Nachricht von der zweiten Reise nach Persien etc. Magazin f. d. neue Historie und Geographie von D. Anton F. Büsching, Theil X. 1776.
 Michaux, A. Voyage d'André Michaux etc. C. R. IX^e Congrès Int. G. Ed. par E. T. Hamy. Genève, 1911.
 Mounsey, A. H. A journey through the Caucasus etc. 1872.
 Niebuhr, Carsten. Beschreibung von Arabien etc. Kopenhagen, 1772.
 Olivier, G. A. Voyage dans l'empire Othoman, l'Égypte et la Perse. Paris, 1801 und 1807.
 Otter, J. Voyage en Turquis et en Perse etc. 2 vol. 1748.
 Plaisted, B. A journal from Calcutta ... to Busserah ... in the year 1750. 1758.
 Wahl, S. F. Günther. Altes und Neues Vorder- und Mittelasien. Leipzig, 1795.

فصل هجدهم

- Beauchamp, General-Vicarius in Babylon. Nachricht von einer Reise in Persien etc. Minerva, 1792, III, Heft 14.
 Christie, C. Siehe Pottinger.
 (Dupré, A.) Voyage en Perse etc. 2 Bde. Paris, 1819.
 Gardane, A. de. Tagebuch einer Reise. Aus dem Französischen. Weimar, 1809.
 Gibbons, R. Routes in Kirman etc. J. R. G. S., 1841, XI.
 Ives, E. A voyage from England to India etc. 1773.
 Jaubert, A. Reise durch Armenien etc. Aus dem Französischen von G. W. Becker. Leipzig, 1822.
 Kinneir, J. M. A geographical Memoir of the Persian Empire. London, 1813.
 MacGregor, C. M. Narrative of a journey etc. 2 vol. 1879.
 Malcolm, J. The History of Persia etc. 2 vol. 1815.
 — Sketches of Persia. From the journals of a traveller in the East. 2 vol. 1815.
 Monteith, W. Notes on the routes from Bushir to Shiraz. J. R. G. S., 1857, XXVII.
 Olivier, G. A. Voyage dans l'empire Othoman, l'Égypte et la Perse. Paris, 1801 und 1807.
 Otter, J. Voyage en Turquis et en Perse etc. 2 vol. 1748.
 Petermann, H. Reisen im Orient (1852—1855). Leipzig, 1861.
 Porter, R. Ker. Travels in Georgia, Persia, Armenia, ancient Babylon etc. 2 vol. 1821/22.
 Pottinger, H. Travels in Beloochistan and Sinde. London, 1816.
 Sacy, S. de. Mémoires sur les antiquités de la Perse etc. Acad. Roy. des Inscriptions et Belles-Lettres. Paris.
 Tancoigne, J. M. Lettres sur la Perse etc. Paris, 1819.
 Trézel, siehe: Jaubert, A. Voyage en Arménie etc. Paris, 1821.
 Truilhier, M. Mémoire descriptif etc. Bull. Soc. Géogr., 1838, 2. série, IX und X.
 Waring, E. Scott. Reise nach Sheeraz etc. Aus dem Englischen. Rudolstadt, 1808/09.
 Wilson, A. T. The Persian Gulf. 1928.

(14) Die Gesteinsfunde von Constable und Stiffe bearbeitete H. J. Carter.
(15) Blanford war es auch, der auf Grund seiner eigenen reichen Sammlungen und denen von O. B. St. John als erster eine zusammenfassende und bis heute in diesem Umfang einzige Zoologie von Persien herausgab. Die ersten Naturwissenschaftler, die einen Teil der persischen Tierwelt erforschten, waren Gmelin und Hablitzl. Mehr als ein halbes Jahrhundert später führten um den Kaspisee E. Eichwald und E. Ménétries zoologische Untersuchungen durch. Kleine Tiersammlungen legten in Persien Olivier und Aucher-Eloy an. Auch C. Bélanger, der Persien 1825 auf dem Weg über Tabriz, Teheran, Isfahan, Schiraz und Buschir querte, Loftus und Graf Keyserling, der der Khanykov-Mission angeschlossen war, war eine beschränkte zoologische Ausbeute zu danken. Den vor Blanford weitest wichtigen Beitrag zur Kenntnis der Fauna Nordwestpersiens leistete de Filippi. Er verwendete auch die Sammlungen eines seiner Begleiter, des Marquis G. Doria, der bis nach Südpersien vorstieß.

Ainsworth, W. F. Researches in Assyria. 1838.
Bélanger, C. Voyage aux Indes orientales etc. Paris, 1834—1838.
Bell, C. M. Geological notes on part of Mazanderan. Geol. Transactions, London, Ser. 2, vol. V.
Bellew, H. W. From the Indus to the Tigris. London, 1874.
Blanford, W. T. Note on the geological formations seen along the coasts of Baluchistan etc. Rec. Geol. Survey India, Calcutta, 1872, vol. V.
— The nature and probable origin of the superficial deposits in the valleys and deserts of central Persia. Quart. J. Geol. S., 1873, XXIX.
— The zoology and geology of Eastern Persia. (In: Eastern Persia... 1876, vol. II. Herausgeber F. J. Goldsmid.)
Bobek, H. Die Rolle der Eiszeit in Nordwestiran. Z. f. Gletscherkunde, 1937.
Buhse, P. A. Bergreise von Gilan nach Asterabad. Beiträge zur Kenntnis d. Russ. Reiches. XIII. St. Petersburg, 1849.
— Aufzählung der auf einer Reise durch Transkaspien und Persien gesammelten Pflanzen etc. Moskau, 1860.
— Die Flora des Alburz etc. Arb. d. Naturforscher-Vereins zu Riga, 1899.
Carter, H. J. Report on geological specimens from the Persian Gulf. J. Asiat. S., Bengal, 1859, XXVIII.
— Concluding report on Geological specimens from the Persian Gulf. J. Asiat. S., Bengal, 1860, XXXIX.
Champain, J. U. Bateman. On the various means of communication etc. Proc. R. G. S., 1833, V.
Colvill, W. H. Land journey along the shores of the Persian Gulf. Proc. R. G. S., 1867, XI.
Conolly, E. Sketch of the Physical Geography of Seistan. J. Asiat. S., IX, 1840.
— Journal kept while travelling in Seistan. J. Asiat. S., X, 1841.
Constable, C. G. Memoir relative to the hydrography of the Persian Gulf. Trans. Bomb. Geogr. S., 1854—1856, XII.
— Account of the physical geography of the Persian Gulf. Trans. Bomb. Geogr. S., 1859, XV.
Eichwald, E. Periplus des Kaspischen Meeres. Stuttgart, 1834.
Ferrier, J. P. Voyages en Perse etc. 2 vol. Paris, 1860 und 1870.
Filippi, F. de. Note di un viaggio in Persia nel 1862. Milan, 1865.
Forbes, F. Route from Turbat Haideri ... to the river Heri Rud. J. R. G. S., 1844, XIV.
Goldsmid, F. J. Diary of proceedings of the mission into Mekran etc. J. R. G. S., 1863, XXXIII.
— Notes on eastern Persia and western Beluchistan. J. R. G. S., 1867, XXXVII.
— Journey from Bander Abbas to Mashhad etc. J. R. G. S., 1873, XLIII.
— (Herausgeber) Eastern Persia, an account of the journeys of the Persian Boundary Commission, 2 vol. 1870—1876.
Göppert, H. R. Sammlung von Dr. Göbel etc. Bull. Acad. Imp. St. Pétersbourg, 1861, III.
Grewingk, C. Die geognostischen und orographischen Verhältnisse d. nördl. Persien. Verh. Min. Ges. St. Petersburg, 1852/53.
Honnat de Hell, X. Voyage en Turquie et en Perse etc. Paris, 4 Bde., 1854—1860.
— Atlas historique et scientifique, Paris, 1859.
Khanykov, N. V. Mémoire sur la partie méridionale de l'Asie Centrale etc. Recueil de voyages etc. ... par la Soc. de Géogr. Paris, 1861, VII.

Smith, E., and Dwight, H. G. Missionary researches in Armenia etc. London, 1834.
Stahl, A. F. Reisen in Nord- und Westpersien. Pet. Mitt., 1907.
Stocqueler, J. H. Fifteen Months' Pilgrimage through untrodden tracts of Khuzistan and Persia etc. 2 vol. London, 1832.
Stuart, W. Journal of a residence in northern Persia etc. 1835.
Thomson, T. W. An account of the ascent of Mount Demavend etc. J. R. G. S., 1838, VIII.
Todd, E. D'Arcy. Itinerary from Tabriz to Teheran etc. J. R. G. S., 1838, VIII.
— Memoranda to accompany a sketch of part of Mazanderan etc. J. R. G. S., 1838, VIII.
Wagner, M. Reise nach Persien etc. Leipzig, 1852.
Wilbraham, R. Travels in the Trans-Caucasian Provinces etc. London, 1839.
Willock, H. Notice of the circumstances, attending the assassination of Prof. Schultz etc. J. R. Asiat. S., 1834.
Wolf, J. Narrative of a Mission to Bokhara etc. London, 1845.

فصل نوزدهم

Binning, R. B. A journal of two years' travel. Ceylon, 1857.
Bode, C. A. de. Travels in Luristan and Arabistan. 2 vol. 1845.
Boré, E. Correspondance et Mémoires etc. Paris, 1840.
— Lettre sur quelques antiquités de la Perse. J. asiat., 1842.
Buckingham, J. S. Travels in Assyria, Media and Persia etc. London, 1829.
Chodzko, A. Une excursion de Téhéran aux Pyles Caspiennes etc. Nouv. Ann. des Voyages, 1850, III.
Curzon, G. N. Persia and the Persian Question. London, 1892. (Hier das umfangreiche Schrifttum über alte persische Denkmäler bis 1892.)
Flandin, E., und Coste, P. Voyage en Perse. 1840/41, 1851.
Flandin, E. Voyage en Perse etc. 2 vol. Paris, 1851.
Herzfeld, E. Am Tor von Asien. 1920.
Johnson, J. A journey from India to England through Persia etc. London, 1818.
Layard, A. H. Ancient sites among the Bakhtiyari mountains etc. J. R. G. S., 1842, XII.
— A description of the province of Khuzistan. J. R. G. S., 1846, XVI.
— Early adventures etc. 2 vol. London, 1887.
Lumsden, Th. Journey from Merut in India to London. London, 1822.
Morgan, J. de. Mission scientifique en Perse. Paris, 1894—1904.
Morier, J. A Journey through Persia etc. London, 1812.
— A second Journey through Persia etc. London, 1818.
Ouseley, W. Travels in various countries of the East etc. 3 vol. 1819—1823.
Price, W. Journal of the British Embassy to Persia etc. London, 1825.
Porter, R. Ker. Travels in Georgia, Persia, Armenia, ancient Babylon etc. 2 vol. 1821/22.
Rawlinson, H. C. Notes on a march from Zohab ... to Kirmanshah etc. J. R. G. S., 1839, IX.
— Notes on a journey from Tabriz through Persian Kurdistan etc. J. R. G. S., 1841, X.
— The Persian cuneiform inscription at Behistun etc. J. R. Asiat. S., 1846, X.
Texier, Ch. Description de l'Arménie, la Perse et la Mésopotamie etc. 2 vol. Paris, 1839 und 1842—1852.

فصل بیستم

Abdun Nubee, Hadjdji. Notes taken on a tour through parts of Baloochistan etc. J. Asiat. S., XIV, P. II, 1844.
Abich, H. Vergleichende Grundzüge der Geologie Kaukasiens wie der armenischen und nordpersischen Gebirge. Mém. Acad. St. Pétersbourg, 1859, VII, IX.
— Vergleichende chemische Untersuchungen der Wasser des Caspischen Meeres, Urmia und Wan-See's. Mém. Acad. St. Pétersbourg, 1859, VII, IX.

- Abbott, K. E. Notes on Ghilan. Proc. R. G. S., 1858/59, III.
- Artamonov, L. K. Astrabad—Schahrudski rayon i severnyi Khorasan. 2 Teile. Taschkent, 1904.
- Babin, C., und Houssay, F. A travers la Perse méridionale. Le Tour du Monde, 1892.
- Baker, V. Clouds in the East. 1876.
- Baumgarten. Poyezdka po vostochn. Persii. Sborn. geogr. topograph. i statist. materialow' po Azii, St. Petersburg, LXIII, 1896.
- Belgard. Obsčee opisanie puti Teheran—Caulus. Sborn. geogr. topograph. i statist. materialow' po Azii, St. Petersburg, LXII, 1895.
- Bell, M. S. A visit to the Karun River and Kum. Blackwood's Mag., 1889, April.
- Kum to Isfahan. Blackwood's Mag., 1889, June.
- Isfahan to Bushire. Blackwood's Mag., 1889, July.
- Bent, J. T. Azerbaijan. Scot. Geogr. Mag., 1890, VI.
- Binning, R. B. A Journal of two years travel etc. 2 vol. 1837.
- Bishop, Mrs. I. L. Journeys in Persia and Kurdistan. London, 1891.
- Blau, O. Aus dem Tagebuch meiner Reise etc. Z. Allg. Erdk., 1861.
- Von Urmia nach dem Van-See. Pet. Mitt., 1863.
- Bogdanovich, K. I. Khorasanskiya gory. Isv. Russ. Geogr. Ges., 1887.
- Neskolko slov. Isv. Russ. Geogr. Ges., 1888.
- Ein Ritt zu den Türkisminen bei Nischapur. Gornyi Journal, St. Petersburg, 1888 (russisch).
- Notes sur la géologie de l'Asie Centrale. Verh. k. Russ. Miner. Ges., 1890, 2. sér., XXVI.
- Bondoux. Un voyage en Perse. Bull. Soc. Géogr. Comm., Paris, 1909, XXVII.
- Bornmüller, J., und Gauba, E. Florulae Keredjensis etc. Fedde, Repertor., Bd. 49, 1910.
- Brugsch, H. Reise der K. Preuß. Gesandtschaft nach Persien. Leipzig, 1862.
- Call-Rosenburg, G. v. Das Larthal bei Teheran etc. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1876.
- Die persische Provinz Masenderan. Ost. Monatsschr. f. d. Orient, 1877.
- Ceyp, A. J. Beiträge zur Kunde über d. südöstl. Teil Persiens. Pet. Mitt., 1892.
- Čirikov (Tschirikoff), E. I. Putevoy journal. Herausgegeben von Gamazov. St. Petersburg, 1875, Sap. Russ. Geogr. Ges., Bd. IX.
- Curzon, G. N. Persia and the Persian Question. 2 vol. 1892.
- Develay, A., und Pissou, G. De Trébizonde ... à Téhéran. Bull. Soc. Géogr. Comm., Paris, 1892.
- Dorn, B. Voyages scientifiques dans le Mazanderan etc. J. Asiat., 1862.
- Douvillé, H. Les explorations géologiques de M. J. de Morgan en Perse. Congr. géol. int. C. r. de la 8 session, 1900.
- Etudes sur les rudistes de la Perse. Mém. Soc. géol. de France, 1910, No. 41.
- Durand, E. R. Lady. An autumn tour in western Persia, 1902.
- Escalera, M. de la. Voyage de M. M. de la Escalera aux sources du Kharoun. La Géogr. I, 1900.
- Fischer, E. Zur Stratigraphie des Mesozoicums in Persien. Deutsche geol. Ges. Zeitschr. u. Monatsber., Berlin, 1914, Bd. 66.
- Floyer, E. A. Journal of a route from Jask to Bampur. J. R. G. S., 1877, XLVII.
- Unexplored Baluchistan. 1882.
- Frech, F. Über das Paläozoicum in Hocharmenien und Persien. Beitr. z. Pal. Österreich-Ungarns, 1900, XII.
- Fuchs, T. Über die von Dr. E. Tietze aus Persien mitgebrachten Tertiarversteinerungen. Denkschr. d. math. naturw. Cl. d. K. Akad. d. Wiss., 1879, XLI.
- Gasteiger, A. Rundreise durch die nördlichen Provinzen Persiens. Z. Allg. Erdk., 1862, XII.
- Von Teheran nach Beludschistan. Innsbruck, 1881.
- Gill, W. J. Travels in northern Persia. Geogr. Mag., Oct. 1874.
- Griesbach, C. L. A geol. Sketch Map of Afghanistan etc. Rec. Geol. Surv. India, 1887.
- Guilliny, M. E. Essai sur le Ghilan. Bull. Soc. Géogr., 1866.
- Günther, R. T. Contributions to the geography of Lake Urmia. G. J., 1899.
- Hahn, C. Das heutige Chorasau. Globus, 1895.
- Häntzsche, J. C. Beiträge zur Geographie und Alterthumskunde Nordpersiens. Z. deut-

- Kotschy, Th. Der westliche Elburs bei Teheran. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1861.
- Dr. Theodor Kotschys Erforschung und Besteigung des Vulkans Demawend. Pet. Mitt., 1859.
- Leech, R. A description of the country of Seisthan. J. Asiat. S., 1844, XLII.
- Loftus, W. K. On the Geology of portions of the Turko-Persian Frontier etc. Quart. J. Geol. S., London, 1854, X, 1855, XI.
- Travels and researches in Chaldaea and Susiana etc. ... in 1849-1852. 1857.
- Lovett, C. B. Surveys on the road from Shiraz to Bam. J. R. G. S., 1872, XLII.
- Narrative of a visit to the Kuh-i-Khwaja. J. R. G. S., 1874, XLIV.
- Ménétries, E. Catalogue ... des objets de zoologie etc. St. Petersburg, 1832.
- Murray, C. A. Notes on some mineral springs near Damavand etc. Quart. J. Geol. S., 1859, XV.
- Pelly, L. Account of a recent tour round the northern portion of the Persian Gulf. Trans. Bomb. Geogr. S., 1863, XVII.
- Remarks on a recent journey from Bushire to Shiraz. Trans. Bomb. Geogr. S., 1863, XVII.
- A visit to Lingah, Kishm, and Bunder Abbas. J. R. G. S., 1864, XXXIV.
- Schindler, A. H. Notes on the Geology of Kazvin. Quart. J. Geol. S., 1873, XXIX.
- Smith, Murdoch. Sketch of the History of telegraphic communication between the United Kingdom and India. Scot. Geogr. Mag., 1889.
- Stille, A. W. Report on the line of telegraph from Ras Jask to Basrah. Trans. Bomb. Geogr. S., 1863/64, XVII.
- Mud Craters and Geological Structure of the Makran Coast. Quart. J. Geol. S., 1874.
- Woskoibonikow. Eine Reise durch das nördliche Persien. Erdm. Arch. f. Wiss. Kunde von Rußland, 1847.

- Abbott, K. E. Geographical notes, taken during a journey in Persia etc. J. R. G. S., 1855, XXV.
- Baumgarten. Poyezdka po vostochn. Persii. Sborn. geogr. topograph. i statist. materialow' po Azii. St. Petersburg, LXIII, 1896.
- Biddulph, C. E. A journey across the western portion of the great Persian desert etc. Proc. R. G. S., 1891, XIII.
- Buhse, F. A. Die große persische Salzwüste und ihre Umgebung. Deutsche Rundschau für Geographie und Statistik, 1892, XV.
- Bunge, A. v. Die Russische Expedition nach Chorassan etc. Pet. Mitt., 1860.
- Clerk, C. Notes in Persia etc. J. R. G. S., 1861, XXXI.
- Curzon, G. N. Persia and the Persian Question. 2 vol., 1892.
- Gibbons, R., Routes in Kirman etc. J. R. G. S., 1841, XI.
- Goldsmid, F. J. (Herausgeber.) Eastern Persia, an account of the journeys of the Persian Boundary Commission, 2 vol., 1870—1876.
- Khauykov, N. V. Mémoire sur la partie méridionale de l'Asie Centrale. Recueil de voyages et de mémoires publiés par la Soc. Géogr. Paris, 1861, VII.
- Landor, A. H. S. Across coveted lands. 2 vol., 1902.
- MacGregor, C. M. Narrative of a journey ... in 1875. 2 vol., 1879.
- Schindler, A. Houtum. Reisen im südlichen Persien 1879. Z. Ges. Erdk., 1881, XVI.
- Stack, E. Six months in Persia. 2 vol., 1882.
- Stahl, A. F. Reisen in Nord- und Zentralpersien. Pet. Mitt., Erg.-Heft Nr. 118.
- Reisen in Zentral- und Westpersien. Pet. Mitt., 1905.
- Geologische Beobachtungen in Zentral- und Nordwestpersien. Pet. Mitt., 1907.
- Stapf, O. Der Gawchāneh-See in Persien. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1896, XXIX.
- Stewart, C. E. The Country of the Tekke Turkomans etc. J. R. G. S., 1881, III.
- The Herat Valley and the Persian border. Proc. R. G. S., 1886, III.
- Tietze, E. Ein Ausflug nach dem Shakhuh. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1875, XVIII.
- Zur Theorie der Entstehung der Salzsteppen. Jahrb. Geol. Reichsanst. Wien, 1877, Bd. 27.
- Vaughan, H. B. Journey in Eastern Persia. Proc. R. G. S., 1890, XII.
- A journey through Persia. R. G. S., Suppl. Papers, 1893, III.
- Journeys in Persia (1890/91). G. J., 1896.

- Rivadeneira, D. A. *Viaje al Interior de Persia*. 3 Bde. Madrid, 1880.
- Rodler, A. *Der Urmia-See und das nordwestliche Persien*. Schriften d. Ver. z. Verbr. naturwissensch. Kenntnisse, Wien, 1886/87.
- *Einige Bemerkungen zur Geologie Nordpersiens*. Sitzungsber. k. k. Akad. Wissensch. Wien, 1888.
- *Bericht über eine geologische Reise im westlichen Persien*. Sitzungsber. k. k. Akad. Wissensch. Wien, 1889.
- Ross, E. N. M. (E. N. MacBean). *A lady doctor in Bakhtiari Land*. 1921.
- Sawyer, H. A. *The Bakhtiari Mountains and Upper Elam*. G. J., 1894.
- Schenk. *Fossile Pflanzen der Elburskette von Dr. Tietze*. Bibl. botan. Cassel, 1887.
- *Die von Tietze in der Albourskette gesammelten fossilen Pflanzen*. Bibl. botan. Cassel, 1888.
- Schindler, A. *Houtum. Beschreibung einiger wenig bekannter Routen in Chorassan*. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1877, XII.
- *Reisen im südwestlichen und nördlichen Persien*. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1879, XIV.
- *Reisen im südlichen Persien*. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1881, XVI.
- *Reisen im nordwestlichen Persien*. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1883, XVIII.
- Seidlitz, N. v. *Rundreise um den Urmia-See etc.* Pet. Mitt., 1858.
- *Handel und Wandel an der Kaspischen Südküste*. Pet. Mitt., 1896.
- Sjögren, H. *Beiträge zur Geologie des Berges Savelan im nördlichen Persien*. Verh. Russ. Mineral. Ges., St. Petersburg, 1885.
- Stack, E. *Six months in Persia*. 2 vol., 1882.
- Stahl, A. F. *Reisen in Nord- und Zentral-Persien*. Pet. Mitt., 1895/96, Erg.-Heft Nr. 118.
- *Zur Geologie von Persien*. Pet. Mitt., 1897, Erg.-Heft Nr. 122.
- *Die orographischen und geologischen Verhältnisse des Karadag*. Pet. Mitt., 1904.
- *Reisen in Nord- und Westpersien*. Pet. Mitt., 1907.
- Stein, A. *Archaeol. reconnaissances in southern Persia*. G. J., 1934.
- Stewart, C. E. *The country of the Tekke Turkomans etc.* J. R. G. S., 1881, III.
- *The Herat valley and the Persian border*. Proc. R. G. S., 1886.
- Strelbitzky. *Poyezdka. Sborn. geogr. topograph. i statist. materialow' po Azii*, St. Petersburg, XLVI, 1891.
- *Sapska o vostochnom Khorasane. Sborn. geogr. topograph. i statist. materialow' po Azii*, LXII, 1895.
- Tate, G. P. *Investigations in Sistan*. G. J., 1903.
- *The frontiers of Baluchistan*. London, 1909.
- *Seistan: a memoir*. Calcutta, 1910—1912.
- Teufenstein, C. v. *Persische Verwaltungszustände*. Österr. Monatsschr. f. d. Orient, 1888.
- Thielmann, M. v. *Streifzüge im Kaukasus, in Persien und in der Asiatischen Türkei*. 1875.
- Tholozan, J. D. *Sur les vents du nord de la Perse et sur le foehn du Guilan*. C. r. Ac. Sc. Paris, C, 1885.
- Tietze, E. *Bemerkungen über die Tektonik des Alburggebirges in Persien*. Jahrb. Geol. Reichsanstalt, Wien, 1877, Bd. 27.
- *Der Vulkan Demawend in Persien*. Jahrb. Geol. Reichsanstalt, Wien, 1878, Bd. 28.
- *Über die Bildung von Querthalen mit Bezug auf den Elburs*. Jahrb. Geol. Reichsanstalt, Wien, 1878, Bd. 28.
- *Über einige Bildungen der jüngeren Epochen in Nord-Persien*. Jahrb. Geol. Reichsanstalt, Wien, 1881, Bd. 31.
- *Über die Bodenplastik und die geologische Beschaffenheit Persiens*. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1886.
- Ussher, J. *A journey from London to Persepolis*. London, 1865.
- Vaume, G. *De Resht à Hamadan par le Karaghan-Dagh*. C. r. Soc. Géogr., Paris, 1887.
- Vredenburg, E. *A geological sketch of the Baluchistan desert etc.* Mem. Geol. Surv. India, 1901, XXXI.

-۴۸۷-

- sche morgenl. Ges., 1862, XVI. pp. 326-32.
- *Topographie und Statistik der Persischen Turkomanie*. Z. Allg. Geogr., 1862, XIII.
- *Frühere und gegenwärtige politische Einteilung der Landschaften v. Talysch*. Z. allg. Erdk. Neue Folge, 1865.
- *Talysch, eine geographische Skizze*. Dritter Jahresber. d. Ver. f. Erdk. Dresden, 1866.
- *Spezialstatistik von Persien*. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1869.
- Harris, W. B. *A journey in Persian-Kurdistan*. G. J., 1895.
- Haussknecht, G. *Botanische Reisen in Kurdistan und Persien*. Z. Ges. Erdk. Berlin, Bd. III und Bd. XVII.
- *Routen im Orient mit Vorbericht von H. Klepert*. Berlin, 1882.
- Holdich, T. H. *The Perso-Baluch boundary*. G. J., 1897.
- Holmes, R. *Sketches of the shores of the Caspian*. 1845.
- Huntington, E. *The depression of Sistan etc.* Bull. Amer. Geogr. Soc., 1905.
- *The basin of Eastern Persia and Sistan*. Carnegie Inst. Washington, 1905.
- Kotschy, Th. Dr. *Theodor Kotschy's Erforschung und Besteigung des Vulkans Demawend*. Pet. Mitt., 1859.
- *Der westliche Elburs bei Teheran*. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1861.
- Lacoste, H. de Bouillane de. *Siehe: Carré, Une ville morte, L'illustration*, XXVIII, 1908, ferner: *La Géogr.* XVI, 1907, und *Bull. Soc. Géogr. Comm.*, Paris, XXIX.
- Lehmann-Haupt, C. F. *Armenien einst und jetzt. Reisen und Forschungen*. Berlin, 1910.
- Leontiev, N. *De Tiflis aux Indes*. Soc. Géogr. C. r. 1893.
- Lessar, P. M. *Bemerkungen über Transkaspien etc.* Pet. Mitt., 1884.
- Lovett, C. B. *Itinerary notes of route surveys etc.* Proc. R. G. S., 1883, V.
- Lynch, H. B. *Across Luristan to Isfahan*. Proc. R. G. S., 1890, XII.
- MacGregor, C. M. *Narrative of a journey through the province of Khorasan etc.* 2 vol., 1879.
- Mackenzie, G. S. *Siehe: Champain, J. U. B. On the various means of communication etc.* Proc. R. G. S., 1883.
- MacMahon, H. *Recent survey and exploration in Seistan*. G. J., 1906.
- Maunsell, F. R. *Kurdistan*. G. J., 1894.
- *The land of Elam*. G. J., 1925.
- Melgunof, G. *Das südliche Ufer des Kaspischen Meeres*. Leipzig, 1868.
- Miller, A. Y. *Ocherk Seistana; Karavannyje puti; Otchot o komandirovke v Kerman*. Sborn. mater. po Azii, 1904.
- *Proshloye i nastoyashcheye Seistana*. Zhivaya starina, 1906.
- Minkevich, G. K. *Reise nach Mesched*. Globus, 1896.
- Morgan, J. de. *Mission scientifique en Perse*. 5 Bde. Paris, 1894—1905.
- Napier, G. C. *Extracts of a Diary of a tour in Khorassan etc.* J. R. G. S., 1876, XLVI.
- *Barometric and hypsometric observations to fix the height of Demavend*. Bull. Amer. Geogr. S., 1878.
- O'Donovan, E. *The Merv oasis etc.* New York, 1881, und London, 1882.
- Ogorodnikow, P. *Po Persii. Vestnik Yevropy*. St. Petersburg, 1876.
- *Na puti v Persiyu*. St. Petersburg, 1878.
- Paladini, E. *Siehe Notiz in: Boll. Soc. Geogr. Ital.*, 1897.
- Pau (C.) y Vicioso (C.). *Plantas de Persia*. Trab. d. Maus. Nac. de cienc. nat. Ser. Bot. Num. 14.
- Pauli, G. *Von Tabriz bis Wan*. Mitt. Geogr. Ges. Lübeck, 1887, Heft 11.
- Pisson, G. *Pissons Reise in Persisch-Kurdistan*. Globus, 1892.
- Pohlig, H. *Geologische Untersuchungen in Persien*. Verh. k. k. Geol. Reichsanst. Wien, 1884.
- Polak, J. E. *Über die Communicationsmittel etc.* Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1861.
- *Beiträge zu den agrar. Verhältnissen Persiens*. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1862.
- (mit Stapf, O.). *Der Landschaftscharakter der persischen Steppen und Wüsten*. Öst.-Ung. Rev., 1888.
- *Eine Expedition nach dem Karagan und Elwendgebirge*. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1883.
- *Beiträge zur Expedition nach Persien*. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1888.
- Preece, J. R. *Journey from Shiraz to Jashk*. R. G. S., Suppl. Pap., 1885, vol. 1.
- Radde, G. *Reise nach Talysch, Aderbaidshchan und zum Sawalan*. Pet. Mitt., 1881.
- *Talysch, das Nordwestende des Alburs etc.* Pet. Mitt., 1885.
- *Wissenschaftliche Ergebnisse der ... Expedition nach Transkaspien und Nord-Chorassan*. Pet. Mitt., 1898, Erg.-Heft Nr. 126.
- Rees, J. D. *Notes of a journey from Kasveen to Hamadan*. Madras, 1885.
- Riederer, G. v. *Die Post in Persien*. Österr. Monatsschr. f. d. Orient, 1878.
- Rittikh, P. A. *Reise in Persien und Persisch-Beluchistan im Jahre 1900*. Isw. Russ. Geogr. Ges., 1902 (russisch).

- Mission scientifique en Perse. Paris, 1894—1904. Tome 4. Recherches archéologiques.
Pézarid, M. Mission à Bender-Bouchir, Paris, 1914 (Publ. Miss. Archéol. de Perse XV).
Rawlinson, H. C. Notes on a march from Zohab etc. J. R. G. S., 1839, IX.
— Notes on a journey from Tabriz through Persian Kurdistan etc. J. R. G. S., 1841, X.
Sarre, F. Reise nach Persien. Verh. Ges. f. Erdk. Berlin, 1898, XXV.
— Reise von Ardebil nach Zendschan im nordwestlichen Persien. Pet. Mitt., 1899.
— Reise in Mazenderan. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1902.
— Denkmäler persischer Baukunst. 7 Bde. Berlin, 1901—1910.
— (gemeinsam mit E. Herzfeld). Iranische Felsreliefs. 2 Bde. Berlin, 1910.
Stiffe, A. W. The island of Hormuz (Ormuz). Geogr. Mag., 1874.
— Ancient trading centres of the Persian Gulf. I. Siraf. G. J., 1895; II. Kais. G. J., 1895; III. Pre-Mohammedan Settlements. G. J., 1897; IV. Maskat. G. J., 1897; V. Kung. G. J., 1899; VI. Bandar 'Abbas. G. J., 1900.
Stolze, F., und Andreas, F. C. Persepolis. Berlin, 1882.
— Die Handelsverhältnisse Persiens. Pet. Mitt., 1885, Erg.-Heft Nr. 77.
Stolze, F. Persepolis. Verh. Ges. Erdk. Berlin, 1883, X.
Viollet, H. Un monument des premiers siècles de l'hégire en Perse. Syria, 1921.
Ximenez. Forschungsreise des spanischen Gelehrten Ximenez. Globus, 1894.

فصل بیست و چهارم

- Hedin, Sven. Genom Persien, Mesopotamien och Kaukasien. Stockholm, 1891.
— Genom Khorasan och Turkestan. 2 Bde. Stockholm, 1892.
— Der Demawend nach eigener Beobachtung. Verh. Ges. Erdk. Berlin, 1892, XIX.
— Zu Land nach Indien durch Persien, Seistan, Belutschistan. 2 Bde. Leipzig, 1910 und 1920.
— Eine Routenaufnahme durch Ostpersien. Stockholm, 1906 und 1918.

فصل بیست و پنجم

- Sykes, P. M. Ten thousand miles in Persia etc. London, 1902.
— A fifth journey in Persia. G. J., 1906.
— A sixth journey in Persia. G. J., 1911.
— A seventh journey in Persia. G. J., 1915.

فصل بیست و ششم

- D'Allemagne, H. R. Du Khorassan au Pays des Bacthiaris. Paris, 1911.
Belayev, D. D. Otchet o poyezdke iz Kermans v Bender Abbas etc. Tiflis, 1908.
— Poyzdka iz Kermans v Bender Abbas. Materialy po izuch. vostoka, St. Petersburg, 1909, I.
Beuck, H. Der Urmlasee in Persien. Pet. Mitt., 1916.
Bobek, H. Das Kartenwesen von Iran (Persien). Mitt. d. Reichsamtes f. Landesaufnahme, Berlin, 1936, Nr. 3.
Bornmüller, J. Reisebriefe aus Persien. Mitt. Thür. Bot. Ver. N. F. III—IV., 1893, und Bull. d'Herb. Boiss., 2. sér., IV—VIII.
Burn, R. The Bakhtiari hills etc. J. Asiat. Soc. Beng., 1897, LXVI.
Busk, H. G., und Mayo, H. T. Some notes on the geology of the Persian oilfields. J. Instn. Petrol. Tech., 1918, V, Nr. 17.
Danilov, N. P. Anthropol. und ethnol. Forschungen in Persien. Correspondenzbl. d. Deutsch. Ges. f. Anthropol., 1896, XXVII.
Demorgny, G. Les reformes administratives en Perse. Rev. du Monde Musulm., 1913, XXII, XXIII.
Duhoussset, E. Les races humaines de la Perse. Rev. d'Ethnogr., 1887, VI.
Gaubert, E. Botanische Reisen in der persischen Dattelregion. Ann. d. Naturh. Mus. Wien, 1950/51.
Grothe, H. Wanderungen in Persien. Berlin, 1910.
— Zur Natur und Wirtschaft von Vorderasien. I. Persien. (Angew. Geographie, III. Ser., Heft 11.) Frankfurt, 1911.
— Wanderungen im südwestlichen Persien. Mitt. Ges. Erdk. Leipzig, 1912.
Khanykov, N. V. Mémoire sur l'ethnographie de la Perse. Mém. Soc. Géogr. Paris, 1866.
Herzfeld, E. Eine Reise durch Luristan, Arabistan und Fars. Pet. Mitt., 1907.
Krumbeck, L. Stratigraphische Ergebnisse etc. Centralbl. f. Min., Geol. u. Palliönt.,

- Note on a Hippurite-bearing limestone in Seistan. Rec. Geol. Surv. India, 1909, XXXVIII.
Weithofer, K. A. Über Jura und Kreide aus dem nordwestlichen Persien. Sitzungsber. k. k. Akad. Wissensch. Wien, 1889, XCVIII.
Wells, H. L. Surveying tours in southern Persia. Proc. R. G. S., 1883, V.
— From Teheran towards the Caspian Sea. G. J., 1896.
— Across the Elburz Mountains. Scot. Geogr. Mag., 1898.
Wills, C. J. In the land of the lion and sun. 1883.
— Persia as it is. 1886.
Winklehner, H. Schürfungen in Persien. Österr. Zeitschr. f. Berg- und Hüttenwesen. 1899.
Yate, A. C. Kalat-i-Nadiri. J. Centr. Asian. Soc., 1924.
Yate, C. E. Khurasan and Sistan. Edinburgh and London, 1900.
Zarudnyi, N. Bemerkungen über eine Reise nach Persien 1896. Isw. Russ. Geogr. Ges., 1898, XXXIV (russisch).
— Reise in Ostpersien. Sap. Russ. Geogr. Ges., 1901, XXXVI (russisch).
— Vorläufiger Bericht über eine Reise in Persien. Isw. Russ. Geogr. Ges., 1902, XXXVIII (russisch).
— Tretya excursiya. Sap. Russ. Geogr. Ges., 1916, I.
Zinoviev, I. A. Statist. svedeniya o provintsyakh Gilan i Schahrud-Buštam. Sborn. mater. po Azii, Bd. XXV.

فصل بیست و سوم

- Babin, C., und Houssay, F. A travers la Perse méridionale. Le Tour du Monde. 1892.
Bell, G. L. Safar nameh. Persian pictures. Bently, 1894.
Blau, O. Aus dem Tagebuch meiner Reise durch Persien. Z. Allg. Erdk., 1861, X.
Colvill, W. H. Land journey along the shores of the Persian Gulf. Proc. R. G. S., 1867, XI.
Constable, C. G. Memoir relative to the hydrography of the Persian Gulf. Trans. Bomb. Geogr. Soc., 1854—1856, XII.
— Account of the physical geography of the Persian Gulf. Trans. Bomb. Geogr. Soc., 1859, XV.
Dieulafoy, Jane. La Perse, la Chaldée et la Susiana. Tour du Monde, 1883, 1884, 1885.
— A Suse. Journal des fouilles 1884—1886. Paris, 1888.
Dieulafoy, M. L'art antique de la Perse. Achéménides, Parthes, Sasanides, 1884/85.
— Fouilles à Suse, Campagne 1884/85. Rev. archéol., 1885, VI.
— Fouilles à Suse. Rev. archéol., 1887, I.
Diez, E. Churasanische Baudenkmäler, Berlin, 1918.
Herzfeld, E. Pasargadae; Untersuchungen zur persischen Archäologie. Klio. Beiträge z. alten Gesch., Leipzig, 1908, VIII.
— Das Alter der altpersischen Keilschrift. Z. deutsche morgenl. Ges. Leipzig, 1910, LXIV.
— Die Aufnahme des sasanidischen Denkmals von Paikuli. Abh. Berl. Akad., phil.-hist. Kl., 1914, I.
— Am Tor von Asien; Felsdenkmäler aus Irans Heldenzeit. 1920.
Holdich, T. H. Notes on ancient and mediaeval Makran. G. J., 1896.
Jackson, A. V. W. Persia past and present. New York, 1906.
— From Constantinople to the home of Omar Khayyam. New York, 1911.
Kempthorne, G. B. Notes made on a survey along the eastern shores of the Persian Gulf. J. R. G. S., 1835, V.
— A narrative of a visit to the ruins of Tahrir etc. Trans. Bomb. Geogr. Soc., 1856/57, XIII.
Khanykov, N. V. Poyezdka v Pers. Kurdistan. Vestnik Kais. Russ. Geogr. Ges., 1852.
Lehmann-Haupt, C. F. Armenien einst und jetzt. Berlin, 1910.
Loftus, W. K. Travels and researches in Chaldaea and Susiana etc. 1857.
Mann, O. Archäologisches aus Persien. Globus, 1903.
— Reisen im westlichen Persien. Mitt. d. Ver. f. Erdk. Leipzig, 1904/05.
— Die Bacthiaren und ihr Land. Westerm. Monatsh., 1909.
Mecquenem, M. R. de. The Early Cultures of Susa. In: Pope, A. U. A Survey of Persian Art. Oxford.
— Fouilles de Suse. Rev. d'Assyriologie, 1924.
Minorsky, V. Kela-schin. Sap. vost. otdel., Petrograd, 1917, XXIV (russisch).
Morgan, J. de. Compte rendu sommaire des travaux archéologiques. Paris, 1898.
— Fouilles à Suse. Rev. archéol., Paris, 1899.

- Mason, K. Central Kurdistan. G. J., 1919.
 Napier, G. S. F. The Road from Baghdad to Baku. G. J., 1919.
 Niedermayer, O. v. Die Binnenbecken des iranischen Hochlandes. Mitt. Geogr. Ges. München, 1920, XIV.
 — Im Weltkrieg vor Indiens Toren. Hamburg, 1936.
 Noel, J. B. A reconnaissance in the Caspian Provinces. G. J., 1921.
 Pilgrim, G. E. The sulfur Deposits of Southern Persia. Rec. Geol. Surv. India, 1921, LIII.
 — The geology ... of Fars, Kirman and Laristan. Mem. Geol. Surv. India, 1924, XLVIII.
 Sarre, F. Kunstwissenschaftl. Arbeit während des Weltkrieges etc. S.A. aus Kunstschutz im Kriege, herausgeb. v. P. Clemen. 2 Bde. Leipzig, 1919.
 — Die mohammedanische Baukunst in Persien. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1919.
 — Die Kunst des alten Persiens. Berlin, 1922.
 Skrine, C. P. The Highlands of Persian Baluchistan. G. J., 1931.
 Stein, A. A third Journey of Exploration in Central Asia. G. J., 1916.
 Sykes, P. M. South Persia and the Great War. G. J., 1921.
 — The defence of Abadeh. Blackwood's Mag. 1922, Oct.
 Sykes, Chr. Wassmuss. The German Lawrence. London, 1936.
 War Record. Records of the Survey of India. Vol. XX. The war Record 1914—20. Dehra Dun: Survey of India, 1925.

فصل بیست و هشتم

- Agababoff, J. Les zones pétrolifères de la Perse. Rev. Pétrol. Nr. 361.
 Arambourg, C. La phase terminale du Nummulitique etc. C. r. Soc. Géol. France, 1939, 14, 15.
 Arne, T. J. La steppe Turkomane et ses Antiquités. Geogr. Ann. 1935. Svenska Sällskapet f. Anthropol. och Geogr. Stockholm.
 — The Swedish Archaeological Expedition to Iran 1932/33. Acta Archaeologica, vol. VI. Kjöbenhavn, 1935.
 Artzt, P. Wirtschaft und Verkehr Persiens. Diss. Wien, 1934.
 Baier, E. Ein Beitrag zum Thema Zwischengebirge. Zentrabl. f. Min. etc. 1938, B, 11.
 — Das iranische Binnenland. N. Jb. f. Min. 1940, 83, B.
 Bailey, E. B., Jones, R. C. B., Asfia, S. Notes on the Geology of the Elburz Mountain. Quart. Journ. Geol. Soc. London, 1948, 104.
 Bassewitz, H. J. v. Bodenbewirtschaftung in Iran. Dtsch. Lebensraum, Berlin, 1939.
 Bergsmark, D. R. Economic Geography of Asia. New York, 1935.
 Blink, H. Herstel van Perzië. Tijdschr. Econ. Genootsch. 1926, XVII.
 Bobek, H. Reise in Nordwestpersien 1934. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1934.
 — Die Landschaftsgestaltung des südkaspischen Küstentieflands. Länderkundliche Forschung. Festschrift N. Krebs, 1936.
 — Die Rolle der Eiszeit in Nordwestiran. Z. f. Gletscherkunde, 1937.
 — Forschungen im zentralkurdischen Hochgebirge etc. Pet. Mitt., 1938.
 — Die Verbreitung des Regenfeldbaues in Iran. Geogr. Studien. Festschrift J. Sülich, 1951.
 — Die natürlichen Wälder und Gehölzfluren Irans. Bonner geogr. Abhandlungen, Bonn, 1951.
 Boehne, E. Überblick über die Erzlagerstätten Persiens. Metall und Erz, 1929.
 — Die Steinkohlenvorkommen in Persien. Z. f. prakt. Geol., 1932.
 Bonnard, E. G. Contribution à la connaissance géologique du Nordest de l'Iran. Eclog. Geol. Helv. vol. 37, Nr. 2, 1944.
 Bouvier, M. La question Kurde. Ann. Géogr., 1930.
 Busk, D. L. Climbing in the Takht-e Sulaiman Group. The Alpine Journal, 1935.
 Busk, H. G. The Shimbar valley landslip dam. Geol. Mag., 1926.
 — und Mayo, H. T. Some notes on the geology of the Persian oilfields. J. Instn. Petrol. Tech., 1918, V, Nr. 17.

(77) Diese wird neuerdings durch Vertreter des Persischen Reiches in westlichen Ländern gefördert. Hervorzuheben ist die Tätigkeit des iranischen Kulturreferenten in Wien A. A. Azizi, der nach dem zweiten Weltkrieg österreichischen Forschern in Persien die Wege ebnete.

- Butler, M. A. Die Kanate in Persien. Kulturtechniker, 1934.
 Černjakovskaja, E. G. Seistan. Isw. Russ. Geogr. Ges. Leningrad, 1927, LX, 1.
 Clapp, F. G. Tehrap and the Elburz. Geogr. Rev., 1930.
 — Geology of Eastern Iran. Bull. Geol. Soc. Am., 1940, vol. 51.

1922.

- Lamington, Lord. A recent journey through Persia. Proc. Centr. Asian Soc., 1913.
 Lorimer, D. L. R. The phonology of the Bakhtiari. Roy. As. Soc. Prize Public. Fund. VI.
 Mann, O. Reisen im westlichen Persien. Mitt. Ver. Erdk. Leipzig, 1904.
 Matisen, A. A. Beschreibung des Weges von Kirman nach Bandar Abbas. Isw. Russ. Geogr. Ges., 1905, XXI (russisch).
 Mecquenem, M. R. de. Le Lac d'Ourmiyah. Ann. Géogr., 1908, XVII.
 Minorsky, V. Die türkisch-persische Grenzziehung. Isw. Kais. Russ. Geogr. Ges., 1916 (russisch).
 Niedermayer, O. v. Die Persien-Expedition. Mitt. Geogr. Ges. München, 1913, VIII.
 Pilgrim, G. E. The Geology of the Persian Gulf etc. Mem. Geol. Surv. India, XXXIV.
 Rabino, H. L. Notes on Lur-i-Kuchik and Pusht-i-Kuh and Pish-Kuh tribes. Govt. Central Press, Simla, 1906.
 — A journey in Mazanderan. G. J., 1913.
 — Les provinces Caspiennes de la Perse. Le Guilan. Rev. du Monde Musulm. Paris, 1915/16, XXXII.
 — Kermanschah. Rev. du Monde Musulm., 1920, XXXVIII.
 — Hamadan. Rev. du Monde Musulm., 1921, XLIII.
 — Mazanderan and Astarabad. Gibb Memorial, New Series, VII.
 Rivadeneira, D. A. Viaje al Interior de Persia. 3 vol. Madrid, 1880.
 Ross, E. C. Notes on the river Mand etc. Proc. R. G. S., 1883, new series, V.
 Ryder, C. H. D. The Demarcation of the Turco-Persian Boundary in 1913/14. G. J., 1925.
 Stahl, A. F. Geologische Beobachtungen in Zentral- und Nordwestpersien. Pet. Mitt., 1907.
 — Geologische Beobachtungen im nordwestlichen Persien. Pet. Mitt., 1909.
 — Persien. Handbuch der regionalen Geologie. Heidelberg, 1911, V.
 Strauss, Th. Ein Ausflug nach dem Keher-e-ab. Mitt. Geogr. Ges. Jena, 1890, VIII.
 — Eine Reise an der Nordgrenze Luristans. Pet. Mitt., 1905.
 — Ein Ausflug von Kermanschah an den Seimere. Mitt. Geogr. Ges. Jena, 1905, XXIII.
 — Eine Reise im westlichen Persien. Pet. Mitt., 1911.
 Tipper, G. H. The geology ... of eastern Persia. Rec. Geol. Surv. India, 1921, LIII.
 Trubezkoi, P. S. Reise am Karunfluß und durch die Bakhtiariberge. Isw. Kais. Russ. Geogr. Ges., 1911, XLVII (russisch).
 Westarp, E. J. Routenaufnahmen in Armenien und Kurdistan. Pet. Mitt., 1913.
 — Unter Halbmond und Sonne. Allg. Ver. f. deutsche Literatur. Veröffentl. Berlin, 1913, III. Abt. 38.
 Wilson, A. T. Notes on a journey from Bandar Abbas to Shiraz. G. J., 1908, XXXI.
 — South-West Persia. A political officer's diary 1907—14. Oxford, 1941.
 Zugmayer, E. Eine Reise durch Vorderasien. Berlin, 1905.

فصل بیست و نهم

- Annandale, N. Report on the aquatic fauna of Seistan. Rec. Ind. Mus. Calcutta, 1919—1921, XVIII.
 Blacker, L. V. S. Travels in Turkistan 1918—1920. G. J., 1921.
 Bobek, H. Das Kartenwesen von Iran (Persien). Mitt. Reichsamt f. Landesaufnahme. Berlin, 1936, Nr. 3.
 Dickson, W. E. R. East Persia a backwater of the Great War. 1924.
 Dunsterville, L. C. From Baghdad to the Caspian in 1918. G. J., 1921.
 Dyer, R. E. H. The raiders of the Sarhadd. 1921.
 Edmonds, C. J. An autumn tour in Daylam (Ghilan). J. Cent. Asian Soc., 1924.
 — Luristan: Pish-i-Kuh and Bala Gariveh. G. J., 1922.
 Fortescue, L. S. The western Elburz and Persian Azerbaijan. G. J., 1924.
 — Les provinces caspiennes de la Perse. La Géogr., 1925, XLIII.
 Hale, F. From Persian uplands. 1920.
 Herzfeld, E. Am Tor von Asien. 1920.
 — Khorasan. Denkmalsgeographische Studien etc. Der Islam, 1921, XI.
 Ivanow, W. Notes on the ethnology of Khorasan. G. J., 1926.
 Kennion, R. L. By mountain, lake, and plain. Edinburgh, 1911.
 Lacoste, H. de Bouillane de. Siehe: Carré, Une ville morte, L'illustration, XXVIII, 1908, ferner: La Géogr. XVI, 1907, und Bull. Soc. Géogr. Comm. Paris, XXIX.
 Lührs, H. Gegenspieler des Obersten Lawrence. Berlin, 1936.

- The Jaz Murian Depression. G. J., 1943.
 — South-West Persia: A survey of Pish-i-Kuh. G. J., 1946.
 Hartung, F. Wasserwirtschaft in Iran. Kulturtechniker, 1935.
 Heinrich, G. Auf Panthersuche durch Persien. Berlin, 1933.
 Herzfeld, E. Persepolis. The Naft, A. P. O. C. Mag., 1926.
 — Reisebericht. Z. deutsch. morgenl. Ges., 1926.
 — Prehistoric Persia. Illustr. London News, 1929.
 — Bericht über archäologische Beobachtungen im südlichen Kurdistan und in Luristan. Archäol. Mitt. aus Iran, 1929/30.
 — Bericht über die Ausgrabungen von Pasargadae. Archäol. Mitt. aus Iran, 1929/30.
 — Steinzeitlicher Hügel bei Persepolis. Iranische Denkmäler, Berlin, 1932.
 — Archaeological History of Iran. London, 1935.
 Hesse, F. Zur Geschichte und Bedeutung der Anglo-Persian Oil Comp. Z. f. Geopolitik, 1929.
 Heybrock, W. Naturwissenschaftliche Beobachtungen in Iran. Pet. Mitt., 1940.
 Hirschi, H. Über Persiens Salzstöcke. Schweiz. Min. Petrog. Mitt. Bd. XXIV.
 India Weather Review; Ann. Summary, Gov. India, Meteorol. Dep. Calcutta, 1920, 1923—1929.
 Ivanow, W. Alamut. G. J., 1931.
 Jung, J., und Jeannet, A. Géologie de la chaîne du Kafan Kouh (Perse). C. r. Acad. Sc. Paris, 1933.
 Kaehne, K. Beiträge zur physischen Geographie des Urmija-Beckens. Z. Ges. Erdk. Berlin, 1923.
 Karimi, B. Ausführliche historische Geographie Ostirans. Teheran, 1937 (persisch).
 King, W. B. Notes on the Cambrian fauna of Persia. Geol. Mag. 1930.
 — Cambrian Trilobites. Palaeont. Indica, new ser. XXII, 1937.
 Krejci, K. Zur Geologie des Persischen Golfes. Centr. Bl. f. Min. etc., 1927.
 Kriner-Fischer, E. Das südpersische Erdölindustrialgebiet. G. Z., 1934.
 Kühn, O. MIOCIN von indischem Typus. Centralbl. f. Min. etc., 1931.
 — Das Becken von Isphahan—Saidabad. Palaeontographica, 70, 1933.
 — Rudistenfauna und Oberkreideentwicklung in Iran und Arabien. N. Jb. Beil. Bd. 78, 1937.
 — Trias und Lias in Zentraliran. Zbl. Min. B., 1938, Nr. 3.
 Kuros, Gholam R. Irans Kampf um Wasser. Berlin, 1943.
 Landwirtschaft: siehe Veröffentlichung des Generaldepartements für Landwirtschaft, Teheran, 1940.
 Laupert, B. Irans Landwirtschaft etc. TROPENPFLANZER, 1936.
 Lees, G. M. Salzgletscher in Persien. Mitt. Geol. Ges. Wien, 1927.
 — The geology of the oilfield belt of Iran and Iraq. Science of Petrol. Oxf. Univ. Press, 1938.
 Lindberg, K. Le Paludisme dans l'Iran. Revista di Malariologia, XV, 1936.
 — Draconculose in Iran. Arch. f. Schiffs- und Tropen-Hygiene, 1936, Bd. 40.
 Lockhart, L. Some notes on Alauut. G. J., 1931. Ferner: Asia, 1928, und Bull. School Orient. Studies, 1930.
 — Histoire du Pétrole en Perse. Rev. pétrol. Paris, Nr. 810 und 811.
 Malekpur, A. Die Wirtschaftsverfassung Irans. Berlin, 1935.
 Massé, H. Notes sur les Arméniens. L'Asie Française, 1933.
 Melchior, H. Zur Pflanzengeographie des Elbursgebirges. Sitz.-Ber. Ges. Naturf. Freunde, Berlin, 1937.
 Migliorini, E. La Nuova Persia: Viaggi e scritti rec. Boll. R. Soc. Geogr. Ital. Roma, 1938, VII, vol. III.
 Monaco, A. L'Azerbeigian persiano. Boll. R. Soc. Geogr. Ital., 1928, ser. VI, vol. V.
 Neumann, W. Das geogr. Bild der südwestpersischen Erdöllagerstätten. Leipzig, 1935.
 Nikitine, B. La vie domestique des Assyro-Chaldéens. L'Ethnogr. Neue Serie. 1921.
 — Les Kourdes. L'Asie Française, 1925.
 — La structure économique de la Perse. Rev. écon. intern., 1931, XXIII.
 Olzscha, R. Zur Wirtschaftsentwicklung Irans. Z. f. Geopolitik, 1937, XIV.
 Ovännikow, A. Outline of the Demawend region. Bull. Soc. des Natural. Moskau, 1930.
 Parona, C. F. Di alcune Rudiste delle Zardeh Koh in Persia. Atti R. Ac. Sc. Torino, 70, 1935.
 Petunnikov, G. Der Kohlenreichtum des Iran. Montan. Rdsch. Z. Berg- und Hüttenwesen, 30, 1928.
 Pierre, R. J. La Perse économique. J. des économistes, XCII, 1933.
 Pilgrim, G. E. The geology of parts of the Persian provinces of Fars, Kirman and Laristan. Mem. Geol. Surv. India, 1924.
 Pope, A. U. A note on some pottery from the Holmes Luristan Expedition. Bull. Americ.

- Contenau, G., und Ghirshman, R. Rapport Préliminaire. Syria, XIV.
 — Fouilles du Tépé Giyan. Musée du Louvre, Série Archéol. III. Paris, 1935.
 Cooper, C. M. Grass. New York, 1925.
 Cowan, J. M. A botanical expedition to Persia. Bull. Miscell. Inform. Nr. 2, 1930, Kew.
 — Persia and its desert gardens. Scott. Geogr. Mag., 1932.
 Cox, L. R. Fossil Mollusca from Southern Persia. Palaeont. Indica, XXII, 1936.
 Currie, E. D. Fossils from Western Persia. The Geol. Mag., 1921.
 Danish Scientific Investigations in Iran. Edited by K. Jessen and R. Spärck. Copenhagen, 1939/40.
 Desio, A. Sull' esistenza di piccoli ghiacciai nella Persia occidentale. Boll. Comitato Glaciologico Ital., 1934.
 — Appunti geografici e geologici sulla catena dello Zardeh Kuh in Persia. Memorie geol. e geogr. di G. Dainelli, IV, 1934.
 — Un popolo nomade. Le vie d'Italia e del Mondo, 1934, II.
 Dietrich, W. O. Ordovic in NW-Iran. Z. f. Min. etc., 1937, Abt. B.
 Douglas, J. A. Contributions to the Persian Palaeontology. 1928.
 — A marine Triassic fauna from Eastern Persia. Quart. Journ. Geol. Soc. London, 1929.
 — A permocarboniferous Fauna from South-West Persia. Palaeont. Indica, XXII, 1936.
 Dubue, E. Note sur le commerce extérieur de la Perse. La Géogr. XLV, 1926.
 Eccles, G. J. Siehe: J. Centr. As. Soc., 1929.
 Eigenbrodt, H. Persische Kanate. Gesundh. Ing., 1932.
 Erni, A. Über Fossilfunde im Elburz. Eclog. Geol. Helv., 1931, 24.
 Fatah Mustafah Khan. The economic position of Persia. London, 1925.
 Ficker, H. Temperaturen der Luft und des Wassers etc. Ann. Hydrogr., 1920.
 — Ergebnisse meteorologischer Beobachtungen in Husseinabad. Met. Z. 1921.
 Field, H. Contribution to the Anthropology of Iran. Chicago, 1939.
 Fister, B. Irrigation systems of Persia. Geogr. Rev., 1928, XVIII.
 Furon, R. Premiers résultats d'une exploration géologique... C. r. Ac. Sc. Paris, CCIII, 1936.
 — Sur l'existence d'un axe uralien déterminant la structure du plateau Iranien. C. r. Ac. Sc. Paris, CCIII, 1936.
 — Géologie du plateau Iranien. Mém. Mus. d'Hist. nat. VII, 2, 1937.
 Gabriel, A. Im weltfernen Orient. München und Berlin, 1929.
 — Beobachtungen im Wüstengürtel Innerpersiens. Mitt. Geogr. Ges. Wien, Bd. 77.
 — Durch Persiens Wüsten. Stuttgart, 1935.
 — The Southern Lut and Iranian Baluchistan. G. J., 1938.
 — Aus den Einsamkeiten Irans. Stuttgart, 1939.
 — Weites wildes Iran. Stuttgart, 1942.
 — Rückzugsgebiete in Südiran. Mitt. Geogr. Ges. Wien, Bd. 85.
 — Die Lut und ihre Wege. Z. f. Erdk., 1942.
 Gauba, E. Botanische Reisen in der Dattelregion. Ann. d. Naturh. Mus. Wien, 1950/51.
 Ghirshman, R. Fresh discoveries at Sialck. Illustr. London News, March, 1935.
 — Rapport préliminaire sur les fouilles de Tépé Sialck. Syria, XVI, 1935.
 Gilli, A. Die Pflanzengesellschaften... des Elburs. Beihefte zum Botan. Centralbl. Bd. LIX (1939), B.
 — Vegetationsbilder aus der Hochregion des Elbursgebirges. Vegetationsbilder 26. Reihe, Heft 1. Herausgegeben von H. Walter.
 Giuseppe, P. L. Ramblings in Persia. J. Centr. As. Soc., 1933.
 Godard, A. Les bronzes de Luristan. Ferner siehe: Syria XI.
 Golubiatnikov, D. V. Neftianyye mestorozhdeniya. Neftianoye i slantsevoye khozaystvo, Moskau, 1921.
 Gotthardt, W. Studien über das Klima von Persien. Diss. Marburg, 1889.
 Gregory, J. W. The Structure of Asia, 1929.
 Grossheim, A. A. Iter Persic. Primum. Beihefte zum Bot. Centralbl. Bd. XLIX, 1928.
 Harrison, J. V. The Gypsum deposits of South-Western Persia. Econ. Geol. XIX, 1924.
 — Geology of some Salt-Plugs. Quart. Journ. Geol. Soc. London, 1930.
 — Salt domes in Persia. Inst. Petrol. Technol., vol. 17, Nr. 91, 1931.
 — The Bakhtiari Country, South-Western Persia. G. J., 1932.
 — Kuzgalu: South-West Iran. G. J., 1936.
 — The history of the River system of South Iran. Congr. Géol. Intern. Moskau, 1937.
 — The Permian of South Iran. Congr. Géol. Intern. Moskau, 1937.
 — Coastal Makran. G. J., 1941.

- Instit. Pers. Art and Archaeol., 1936.
 — A Survey of Persian Art. Oxford, 1938.
 Rabcewicz, L. v. Die Nordrampe der transiranischen Eisenbahn. Die Bautechnik, 1937/38.
 Ramazani, H. Die Voraussetzungen einer Modernisierung der persischen Wirtschaft. Hamburg, 1934.
 Rechinger, K. H. Vegetationsbilder aus dem nördlichen Iran. Vegetationsbilder, 25. Reihe, Heft 5. Herausgegeben von H. Walter.
 — Grundzüge der Pflanzenverbreitung in Iran. Verh. Zool. Bot. Ges., Bd. 93, 1951.
 Rice, C. C. Siehe: Blackwood's Magazine, Marc', 1931.
 Richardson, R. K. The geology and oil measures of south-west Persia. J. Instn. Petrol. Tech., 1924, X, Nr. 43.
 — Die Geologie und die Salzdome im südwestlichen Teile des Persischen Golfes. Diss. Heidelberg, 1926.
 — Weitere Bemerkungen zu der Geologie und den Salzaufbrüchen am Persischen Golf. Centralbl. f. Min. etc., 1928.
 Rieben, H. Contribution à la Géologie de l'Azerbeïdjan Persan. Bull. Soc. Neuchateloise des Sciences Naturelles, 1935.
 Rivières, A. Contribution à l'étude géologique de l'Elbourz. Rev. Géogr. Phys. et Géol. dynam., Paris, 1934, VII.
 — Contribution à l'étude géologique de l'Anti-Elbourz. Bull. Soc. Géol. France, 1936.
 Sackville-West, V. Twelve days. 1928.
 Sandjahi, K. Essai sur l'économie rurale etc. Paris, 1934.
 Schenk, H. G. Nummulites from South eastern Iran. Bull. Geol. Soc. Amer. 50.
 Schindler, A. Houtum. Klimatafeln aus Persien. Pet. Mitt. 1909.
 Schmidt, E. F. Tepe Hissar Excavations. The Museum Journ. Philadelphia, 1933.
 — Flights over ancient cities of Iran. Chicago, 1940.
 Schroeder, J. W. Essai sur la structure de l'Iran. Eclog. Géol. Helv., vol. 37, Nr. 1.
 Sedlacek, A. M. Petrographische Beobachtungen an den von A. Gabriel gesammelten Gesteinen aus Persien. Min. und Petrogr. Mitt., 51, 1939/46.
 Segner, U. Landeskunde von Fars (Manuskript).
 Shand, S. J. A rift valley in Western Persia. Quart. J. Geol. Soc., 1919.
 Simmonds, S. Economic conditions in Iran. Dep. Oversea Trade. Rep. 622, London, 1935.
 Skrine, C. P. The Highlands of Persian Baluchistan. G. J., 1931.
 Sosedko, A. F. Siehe: Isw. Russ. Geogr. Ges., 1932, LXIV.
 Sotoudeh, H. L'évolution économique de l'Iran. Paris, 1937.
 Stahl, A. F. Orographische und hydrographische Verhältnisse des Elburz. Pet. Mitt. 1927.
 Stark, F. The Assassin's Valley and the Salambar Pass. G. J., 1931.
 — The Valleys of the Assassins. London, 1934.
 Stein, A. An archaeological tour in Gedrosia. Mem. Archaeol. Surv. India, Nr. 43, 1931.
 — Archaeological reconnaissances in southern Persia. G. J., 1934.
 — The Indo-Iranian borderlands. Journ. Royal Anthropol. Inst., 1934.
 — An archaeological tour in the ancient Persia. G. J., 1932.
 — An archaeological tour in the ancient Persia. Iraq, III, 1936.
 — An archaeological journey in western Iran. G. J., 1938.
 Stratil-Sauer, G. u. L. Kampf um die Wüste. Berlin, 1934.
 Stratil-Sauer, G. Umbruch im Morgenland. Leipzig, 1935.
 — Wandlungen und Wanderungen der Bevölkerung von Vorderasien. Arch. f. Wanderungswesen, 1935.
 — Die Stadtentwicklung im heutigen Vorderasien. Arch. f. Wanderungswesen, 1936.
 — Mesched, eine Stadt baut am Vaterland Iran. Leipzig, 1937.
 — Eine Route im Gebiet des Kuh-e Hezar. Pet. Mitt. 1937.
 — Kanate. Umschau, 1937.
 — Birdjand, eine ostpersische Stadt. Mitt. Geogr. Ges. Wien, 1950.
 Taillardat, F. L'Anglo-Persian Oil Co. L'Asie Française, 1933, XXXIII.
 Tehrani, A. Iran. Berlin, 1943.
 Thompson, L. S. Geological evidence for ancient civilisation on the Gurgan Plain. Am. Inst. Iranian Art and Archaeol., vol. 5, 1938.
 Tismer, A. Aufbau- und Krisenprobleme. Weltwirtsch. Arch., 1935, XLII.
 Vageler, A. Landes- und Bodenkultur etc. Z. Pflanzenernährung, Leipzig, 1933.
 Wenger, L. Regards sur l'Iran. Paris, 1939.
 Wenzel, H. Mazanderan. G. Z., 1940.
 — Das Herastal am Demawend. Z. Ges. Erdk. 1942.
 Williamson, J. W. In a Persian Oilfield. J. Anglo-Pers. Oil Co., London, 1928.
 Wilson, A. T. Les Bakhtiari. J. Cent. Asian Soc., 1926.
 Wulsin, F. R. Excavations etc. Sup. Bull. Amer. Inst. Pers. Art and Archaeol., 1932.
 Zangueneh, A. Le pétrole en Perse. Paris, 1933.